**تضاد «مفاتیح الجنان» با قرآن**

**(تـحریر دوّم)**

**با تـجدید نظر و اضافات**

**تألیف:**

**آيت الله العظمى علامه سيد ابوالفضل ابن الرضا برقعي قمی**

**شناسنامه كتاب**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **نام کتاب:** |  | **تضاد «مفاتیح الجنان» با قرآن** |
| **تأليف:** |  | **آيت الله العظمى علامه سيد ابوالفضل ابن الرضا برقعي قمی (1330- 1414هـ.ق مطابق با 1287 – 1370 شمسی).**  **www.borqei.com** |
| **ناشر:** |  | **انتشارات عقيده**  **(www.aqideh.com)** |
| **سال چاپ:** |  | **1392 هـ‍. ش / 1435 هـ‍. ق** |
| **تیراژ:** |  | **3.000 نسخه** |
|  |  |  |
| **ناظر علمی و فنی:** |  | **مجموعه موحدين**  **www.mowahedin.com**  **contact@mowahedin.com** |

فهرست مطالب

[مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین 1](#_Toc372365386)

[مقدمه‌ی ناشر 5](#_Toc372365389)

[پیش‌گفتار 9](#_Toc372365390)

[مقدّمه: تأمّلی درباره‌ی قاعده‌ی «تَسامُح در ادلّة سُنَن» 13](#_Toc372365391)

معرفی علی بن الحکم 13

[معرّفی شیخ عبّاس قمّی و کتابش 22](#_Toc372365392)

قول حاج میرزا حسین نوری درباره‌ی دعاهای بی مدرک 22

شکایت شیخ عباس از دست بردن و تحریف کتابش 25

[تذکار و هشدار به خوانندگان 26](#_Toc372365393)

دو حدیث درباره‌ی بدعت 29

کلام جعفر سبحانی درباره عادات مردم در عهد جاهلیت 33

تحریف قرآن 35

[نگاهی به حواشی مفاتیح از صفحة 2 إلی 12 38](#_Toc372365394)

معرفی حسین بن أبی العلاء 29

درباره نبأ عظیم 41

معرفی محمد بن حسان 40 و 328

[تحقیقی مختصر در «مفاتیح الجنان» - «باب اوّل» 47](#_Toc372365395)

معرفی محمد بن جعفر بن بطه 51

معرفی زکریا المؤمن 56

[فصل پنجم باب اول مفاتیح 60](#_Toc372365396)

[فصل ششم باب اول مفاتیح 63](#_Toc372365397)

معرفی أبوبصیر یحیی بن قاسم 63

[19 تذکّری درباره‌ی مطالب و تعابیر صوفیانه 64](#_Toc372365398)

[دعای کمیل 66](#_Toc372365399)

[دعای عشرات 68](#_Toc372365400)

[دعای سمات 69](#_Toc372365401)

معرفی احمد بن محمد بن عیاش الجوهری 69 و 253

[«تذکری مهمّ درباره‌ی دعاهایی که متن نامعیوب دارند» 71](#_Toc372365402)

[دعای مشلول 73](#_Toc372365403)

[دعای یستشیر 74](#_Toc372365404)

[دعای مُجِیر 74](#_Toc372365405)

[دعای عدیله 74](#_Toc372365406)

[دعای جوشن کبیر 75](#_Toc372365407)

[دعای جوشن صغیر 77](#_Toc372365408)

[دعای سیفی معروف به دعای قاموس 78](#_Toc372365409)

[تذکّر مهمّ درباره‌ی «توحید عبادت» 79](#_Toc372365410)

تاملی درباره آیه 34 سوره توبه 80

قول علامه طباطبایی و مرتضی مطهری درباره مهجور بودن قرآن 82

عبادت بودن دعا 84

تاملی درباره آیه 98 سوره انبیاء 94

معنای «دون الله» 102

قول جعفر سبحانی درباره مشرکین عربستان 104

روایتی درباره توحید از کتاب «احتجاج» طبرسی 110

گفتگویی درباره توحید عبادت 118

[شبهاتی که درباره‌ی توحید عبادت ذکر می‌شود 120](#_Toc372365411)

[شبهه‌ی اوّل (معنای دعا) 120](#_Toc372365412)

[شبهه‌ی دوّم (استقلال و عدم استقلال معبود) 121](#_Toc372365413)

سوگند به غیر خدا 131

[شبهه‌ی سوّم (قول مطهری درباره مرز شرک و توحید و مساله ولایت تکوینی) 132](#_Toc372365414)

قول مجلسی درباره معجزات حضرت عیسی (ع) 141

تاملی درباره آیه 49 سوره آل عمران 147

اسراف و تبذیر درباره قبور 158

[43شبهه‌ی چهارم (زنده بودن شهدا) 160](#_Toc372365415)

[شبهه‌ی پنجم (تاملی در آیه 17 سوره انفال) 162](#_Toc372365416)

[شبهه‌ی ششم (استمداد از اموات و غیر اموات) 168](#_Toc372365417)

قول آقای جلالی قوچانی درباره توحید عبادت و استعانت از غیر خدا 169

قول جعفر سبحانی درباره «توسط» اولیای دین به نقل از کتاب «توسل یا...» 182

ماجرای نماز استسقا در خلافت عمر 188

علم غیب پیامبر و ائمه 193 و 329

گفتگوی پیامبر با اموات 198

شبهه هفتم (معنای وسیله) 206

مساله احضار ارواح 216

[شبهه‌ی هشتم (مغالطه درباره آیات 64 سوره نساء و 97 سوره یوسف) 226](#_Toc372365418)

[فصل هفتم باب اول مفاتیح 232](#_Toc372365419)

[دعای توسّل 232](#_Toc372365420)

[حرز حضرت امام زمان زین العابدین 235](#_Toc372365421)

[دعای سريع الإجابة 237](#_Toc372365422)

[فصل هشتم باب اول مفاتیح 241](#_Toc372365423)

[مناجات منظومه‌ی حضرت امیرالمؤمنین 244](#_Toc372365424)

[باب دوّم 249](#_Toc372365425)

[فصل اوّل باب دوم مفاتیح (ماه رجب) 249](#_Toc372365426)

عدم ارتباط زیارتنامه هفتم رجبیه با اسلام 252

تحقیقی درباره نزول دفعی قرآن کریم 260

تاملی درباره منقولات شیخ عباس از سفرنامه ابن بطوطه 263

ذکر یک خاطره 275

شرح یک مناظره 276

تاملی درباره «سجده» و «نذر» 281

ذکر یک خاطره 292

[فصل دوّم باب دوم مفاتیح (ماه شعبان) 298](#_Toc372365427)

مناجات شعبانیه 300

قول مرحوم قلمداران (ره) درباره تفسیر منسوب به حضرت عسکری (ع) 302

قول مرحوم قلمداران درباره تفسیر برهان 304

[فصل سوّم باب دوم مفاتیح (ماه رمضان) 312](#_Toc372365428)

دعای افتتاح 316

اصول دین 321

معنای «آل» 325

دو حدیث درباره علمای سوء 332

نظری اجمالی به کتاب «علم پیامبر و امام در قرآن» 334

محدودیت وجودی غیر خدا 339

[منظومه‌‌ای درباره‌ی اسماء حُسنای إلهی 363](#_Toc372365429)

[فصل پنجم و ششم باب دوم مفاتیح 364](#_Toc372365430)

تاملی درباره‌ی خلافت بلافصل علی (ع) 368

وضعیت جغرافیایی غدیر خم 370

شرح حال زبیر بن العوام 374

تاملی در آیه 3 وآیه 67 سوره مائده 374

کلام امیرالمؤمنین درباره‌ی احکام بیعت 378

تامل در مساله‌ی شورای شش نفره‌ی عمر 379

مساله بیعت 391

قصه‌ای از شیعیان 393

قصه‌ای از اهل سنت 394

تذکری بسیار مهم درباره‌ی کتاب الإرشاد شیخ مفید 395

تاملی درباره‌ی سوره‌ی الدهر (الإنسان) 401

[فصل هفتم و هشتم باب دوم مفاتیح (محرم و صفر) 403](#_Toc372365431)

[فصل نهم باب دوم مفاتیح 405](#_Toc372365432)

تاملی در آیه 40 سوره توبه 407

[فصل دهم باب دوم مفاتیح 410](#_Toc372365433)

[فصل یازدهم باب دوم مفاتیح 411](#_Toc372365434)

[باب سوّم 413](#_Toc372365435)

درباره‌ی آداب زیارت 415

قول مصطفی لطفی المنغلوطی 420

[فصل دوّم باب سوم مفاتیح 424](#_Toc372365436)

[فصل چهارم باب سوم مفاتیح (در زیارت حضرت أمیرالمؤمنین) 432](#_Toc372365437)

احادیثی درباره نوحه خوانی 433

«صراط مستقیم» بودن حضرت علی (ع) 439 و 482

تاملی در آیه‌ی 54 سوره مائده 442

سیره‌ی حضرت علی (ع) درباره‌ی مخالفین خود 443-444

[فصل پنجم باب سوم مفاتیح 448](#_Toc372365438)

[فصل ششم و هفتم باب سوم مفاتیح 450](#_Toc372365439)

زیارت عاشورا 452

بیان خاطره‌ای از مسجد جمکران 458

شاه عباس و شیخ بهایی 458

درباره‌ی آل یاسین 463

تاملی در آیه 104 سوره آل عمران 464

[بررسی دعای ندبه 466](#_Toc372365440)

سوال دکتر شریعتی درباره دعای ندبه 472

جواب علامه شوشتری به دکتر شریعتی 473

قول استاد بهبودی درباره امام قائم 475

معنای بقیه الله 490

[مقام سّوم از فصل زیارات جامعه و معرفی ابوالمفضّل الشّیبانی 503](#_Toc372365441)

تحقیقی درباره‌ی حدیث کساء در مفاتیح 506

f

مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین

**حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبر دوستی و رحمت.**

**دینی که امروز مفتخر به آنیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذاشتگی‌هایِ مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مِهر حق در دل و مُهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوندِ سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عِرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل راه نداند.**

**آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان اما، دست تطاولِ دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتهتّک و جاهلان مُتنسّک، بر قامت رعنای دینِ حق نشست و شرک و غلوّ و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغا سالارانِ دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنة رسول‌الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز، مساجد محل سینه زنی و عزاداری است و صدای قرآن برنمی‌خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذّ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است و مداحان جاهل و عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول، مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آنِ کیست؟**

**آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایة پوششِ رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعة ایران، خود گویایِ این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوة زمامدارانِ ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».**

**در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه زدة شیعه‌ی امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعة غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهامت شدند و قلم فرسودند و سخن دردادند و زنگار شرک را به صیقلِ توحید و سنت زدودند و بی پروا فریاد برآوردند که:**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **برخیز تا یکسو نهیم این دلقِ ازرق فام را هر ساعت از ما قبله‌ای با بت‌پرستی می‌رود** |  | **بر بادِ قلّاشی دهیم این شرکِ تقوا نام را توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را** |

**حیدر علی قلمداران قمی – که از زمرة این بزرگواران بود- در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌دانست و کوشید تا با ریشه‌یابیِ دیگر علل جداییِ فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیّت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقعی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدانِ راه حق، بدون شک، الگویی است برای حق‌پژوهان و جویندگانِ گوهر دین، تا با تأسی از شیوة دین‌پژوهی و عیار سنجیِ مدعیات دینی و در سایة آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحلِ سلامت برند و از گرداب شرک و توهّم رهایی یابند.**

**تلاش‌های خستگی ناپذیرِ این رادمردانِ عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهدِ گرفتاری‌های دینیِ جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیاتبخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.**

**لازم به ذکر هست که اصلاح‌گرانی که امروز کتابهایشان را منتشر می‌کنیم در خلال تغییر مذهب شيعه‌ امامی که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعۀ امامی را مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی که میان صحابه رخ داده و غیره، را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتابهایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد ولی کتابهای بعدی آنها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملا از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیدۀ پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.**

\*\*\*

اهداف

**آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی است در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی ناپذیرِ مردانِ خدا. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:**

**1- امکان تنظیم و نشرِ آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستینِ دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.**

**2- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راهِ پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمندِ ایران معرفی شود.**

**3- جامعه مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح‌دوستِ ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دلِ شیعة غالیِ خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشناییِ توحید بردند.**

**4- با نشر آثار و افکارِ این موحدینِ پاک‌نهاد، ثمرة پژوهش‌های بی‌شائبة آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصبِ زمامدارانِ دین و فرهنگ ایران به در آورَد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه آشنایی امت بزگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستانِ مسلمان در ایران فراهم کند.**

\*\*\*

چشم انداز

**تردیدی نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینة فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، مقدور نخواهد بود، مگر با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاک پیامبر مهر و رحمت****. هدف غاییِ دست اندر کارانِ مجموعة موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگانِ جهادِ علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگانِ راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمیِ این عزیزان، بستر مناسبی باشد برای رشد و تقویتِ جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادتِ مخلوق.**

**باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علوّ درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلمِ عفو کشد.**

a

مقدمه‌ی ناشر

**سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاکترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی- و خاندان و اصحاب پاک نهادش.**

**مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نيمة دوم سدة دوم هجری قمري، بيت‏الحکمه، كه در دورة خلافت هارون‏الرشيد عباسي در بغداد تأسيس شده بود، به بزرگترین نهاد آموزشي و پژوهشي جهان تبدیل شد و به دليل فعاليت‏هاي فرهنگي و علمي‌اش در عرصه‏هاي مختلف تأليف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‏هاي گوناگون پزشكي، انساني و مهندسي، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامي شناخته می‌شود.**

**بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزُرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند و تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشیدِ دین را در پسِ ابر‌های بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حقیقت، سرایی است آراسته نبینی که هر جا که برخاست گرد** |  | **هوا و هوس، گرد برخاسته نبیند نظر، گرچه بیناست مرد** |

**تلاش‌های برنامه‌ریزی شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشمِ مسلمانان به حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.**

**به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خدا**  **برای به انحراف کشیدن آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز، این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا خاستند و با شجاعتی کم نظیر، قلم در دست گرفتند و در دلِ شیعیان خرافه‌پرست، به اشاعه فرهنگ و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین فروشان و بدعتگذاران را آشفته نمودند. این موحدینِ حقیقت‌جو، به تأسی از پیامبر شریف اسلام، حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفة بارگاه حق تعالی نمودند، و به راستی: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾ [یونس/62].**

**آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای است از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای است از آثار موحدین خداجویی که در آغاز از طایفه شیعیان بودند. نور خدا در دلشان تابیدن گرفت و توحیـد را سرلوحه حیات با‌ برکتشان قرار دادند. این افراد، که همگی از علما و نویسنگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول فکری (و بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرششان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان، مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن است برخی از اظهار نظرها یا نتیجه گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده است، کاملا منطبق با رویکرد‌های دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاهها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاما دیدگاه‌های ناشر و دست اندر‌کاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی‌تردید، نفحه‌ای است از نفحات حق و نوری است از جانب پرودگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.**

**نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکری شان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملا شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقعی قمی، کتابی دارد با عنوان *درسی از ولایت* که آن را در اوایل دوران تطور فکری‌اش به رشته تحریر در‌آورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامتِ بلافصلِ ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحّه گذاشته و آن را پذیرفته است. اما چند سال بعد، کتابی با نام *تحقیق علمی در احادیث مهدی* می‌نویسد و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه‌ و آثار ایشان است.**

**امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای باشد برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق. باشد که خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.**

**تذکّر**

ارجاعات این کتاب به صفحات کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» و کتاب «سوانح ایّام»، بر اساس نسخه جدید کتاب‌های «عرض اخبار» و «سوانح ایام» که همراه با این مجموعه چاپ می‌شود اصلاح گردید. ارجاعات مولف به صفحات همین کتاب نیز، براساس نسخه‌ی حاضر، تصحیح و تنظیم گردید.

اما مواردی که مرحوم مؤلّف، خواننده را به سایرکتب خود یا کتب مرحوم «قلمداران» (زیارت و زیارتنامه، راه نجات از شرّ غُلاة، شاهراه اتّحاد) ارجاع داده است، مقصود وی شماره‌ی صفحات در نسخه‌ی اصلیِ آن‌هاست که با حروف تایپ «آی. بی. ام (نویسه­ای ونامگانی)» تکثیر و پخش گردیده بود.

(ناشر)

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِيم**

پیش‌گفتار

سپاس بی‌قیاس و حمد نامحدود خداوند متعال را سزاست که مرا در ایّام خانه به دوشی و ضعف پیری و بیماری‌های ناشی از زندان‌های اخیر و فقدان آزادی و نداشتن امنیّت جانی که از بیم هجوم خرافیّون و عمّال آخوندها نمی‌توانم در خانه‌ی خویش ساکن باشم و حتّی در منزل خود اجازه‌ی اِقامه‌ی نماز جمعه و برگزاری جلسات تفسیر قرآن برای دوستان و آشنایان را ندارم، به من امکان اصلاح و تهذیب برخی از تألیفات گذشته‌ی خود را عطا فرمود. در این روزهای واپسین عمر که کار چندانی از من ساخته نیست و به کتب مورد نیاز دسترسی ندارم، تجدید نظر و اصلاح کتابی را آغاز می‌کنم که درباره‌ی «**مفاتیح الجنان**» تألیف کرده بودم و به تعدادی محدود میان دوستان و برادران ایمانی توزیع شده بود.

بیش از پرداختن به مطالب کتاب مذکور و معرّفی مؤلّف آن، لازم است یادآور شوم که خدا هدایت بشر را منحصر به هدایت قرآن نموده و کتابش را هادی و راهنمای مسلمین قرار داده و فرموده: **﴿**قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰ﴾ [البقرة: 120 والأنعام:71] «(ای پیامبر) بگو که [فقط] هدایت خدای تعالی، هدایت است». و نیز فرموده: **﴿**ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ٢**﴾** [البقرة: ٢] «این کتابی است که تردیدی در آن نیست و متقیان را [مایه‌ی] هدایت است». یعنی اهل انصاف و تحقیق اگر جویای حق و هدایت اند باید خواسته‌ی خود را در قرآن بجویند. و نیز فرموده: **﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٥٧**﴾** [يونس: ٥٧] «ای مردم، همانا شما را از سوی پرودگارتان اندرزی آمد که شفای [بیماری‌هایی] است که در سینه‌هاست و برای مؤمنین هدایت و رحمت است».

خدا بارها کتابش را **﴿**هُدٗى لِّلنَّاسِ**﴾** [البقرة: ١٨٥] «مایه‌ی هدایت مردم» خوانده است پس بر فرد فرد مسلمین واجب است که هرچه به عنوان دین و شریعت ـ از جمله احادیث و ادعیه و زیارات ـ به ایشان ارائه می‌شود به قرآن کریم عرضه بدارند و اگر با کتاب خدا و هدایت إلهی سازگار نبود ترک نموده و در واقع با کتاب إلهی جنگ و مبارزه ننمایند.

دین اسلام که دینی إلهی است و خدا آن را برای بندگان خود تا قیامت مقرّر داشته، برای آن میزانی قرار داده تا هر کس نتواند هرچه خواست در این دین وارد یا از آن کم کند. خدا خود کتابش را «**میزان**» قرار داده و فرموده: **﴿**ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَۗ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ قَرِيبٞ ١٧**﴾** [الشورى: ١٧] «خدا است آن که کتاب و میزان را به حقّ و درستی فرو فرستاد». و فرموده: **﴿**لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ**﴾** [الحديد: ٢٥] «هر آینه فرستادگان خویش را با دلائل روشن گسیل داشتیم و با ایشان کتاب و میزان را نیز فرو فرستادیم». از این رو وظیفه و تکلیف مسلمین آن است که همه‌ی امور دین خود را با قرآن بسنجند و آیین خدایی خویش را از کم و زیاد و تغییر و انحراف و ورود مطالب ضدّ دین حفظ نمایند.

ولی هزاران افسوس که مسلمین کوتاهی کرده و عقل خود را کنار نهاده و هرچه به نام دین به دستشان رسیده و پسندیده‌‌اند، پذیرفته‌اند و با این میزان إلهی نسنجیده‌اند. جای تعجّب است با این‌که خدای تعالی قرآن را برای مسلمین «**میزان**» قرار داده تا مطالب دینی را با آن بسنجند و حقّ و باطل را از یکدیگر جدا سازند و دین او را آلوده ننمایند و هم‌چنین رسول خدا و سایر بزرگان دین سفارش بسیار کرده‌اند که هر خبری از ما رسید فوری قبول نکنید و با کتاب الهی بسنجید، اگر موافق قرآن بود بپذیرید وگرنه نپذیرید، چگونه مسلمین کتاب خدا را رها کرده و به انحراف افتاده‌اند و به انواع خرافات و موهومات مبتلا شده‌اند؟! رسول خدا فرموده: «فَما وافَقَ كتابَ اللهِ فَخذُوهُ وما خالَفَ كتابَ الله فدَعُوه» «آنچه موافق کتاب خداست بگیرید و آنچه مخالف کتاب خداست، رها کنید»([[1]](#footnote-1)).

و از حضرات صادِقَین منقول است که فرموده‌اند: «لا تُصَدِّق عَلَينا إلا ما وافَقَ كتابَ اللهِ وسُنَّةَ نَبِيِّهِ» «از قول ما [چیزی را] باور مکن مگر آن‌که موافق کتاب خدا و سنّت پیامبرش باشد»([[2]](#footnote-2)).ما در کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» به اندازه‌ی کافی درباره **میزان** بودن قرآن و سفارش بزرگان دین به لزوم سنجیدن روایات با کتاب خدا، سخن گفته‌ایم([[3]](#footnote-3)). (مراجعه شود)

البتّه هرکس بخواهد بدعتی در دین بگذارد و یا دروغی را به اسلام نسبت دهد، دروغ خود را به پیامبر و بزرگان دین و یا راویان خوشنام می‌بندد، تا دیگران بپذیرند. پس صرف عادل و راستگو بودن راوی کافی نیست بلکه باید هر روایتی را با قرآن کریم سنجید، چه بسا احادیث باطله که رُوات آن‌ها مردم ساده و عادلی بوده‌اند ولی جاعل حدیث آن‌ها را فریب داده و به دست ایشان دروغ‌های خود را انتشار داده! خصوصاً که در قرن دوم و سوم هجری حوزه‌ی علمیّه و یا دانشگاهی درمیان مسلمین وجود نداشته که احادیث و اخبار دینی در آن‌جا به دقّت بررسی شود، هرکسی هر چه خواست جعل کرده و به دست مردم عابد و زاهدِ زود باور منتشر ساخته و باعث گمراهی مسلمین شده است. گرچه خوشبختانه بسیاری از خرافات و مطالب خلاف روح دین، توسط غُلاة و منحرفین و أفراد مشهور به کذب و جعل، اشاعه یافته که نامشان درکتب رجال مضبوط است.

در روزگار ما فردی کم اطّلاع بر کتاب «**مفاتیح الجنان**» دیباچه و تقریظ نوشته بدین مضمون که میزان شناسایی مرد را در اخبار اهل بیت بر صدق حدیث و ادای امانت منوط و مربوط فرموده‌اند و مهم‌ترین معیار همانا صدق لهجه و سماع از ثقه مقرّر شده است!

باید گفت: چه بسیار مردمان صادق و زاهد و عابد که عقاید و افکارشان موافق کتاب خدا نیست! البتّه صدق و راستی یکی از صفات متّقین است ولی ممکن است فرد راستگو اشتباه کند و یا ناقل کاذبی را صادق پندارد. چه بسیار مطالب باطل که از همین راویان موثوق نقل شده و مردم را به انحراف و حتّی شرک مبتلا کرده است!

پس محدّثین کم بصیرت و مقلّدین ایشان که تمام همّشان مصروف صحّت سند و ثقه بودن راویان است و به متن روایات توجّه جدّی نداشته و در آن‌ها تفکّر و تعمّق نمی‌کنند، سخت در اشتباه‌اند. بنابراین تمجیدی که از کتاب «**مفاتیح الجنان**» در دیباچه آمده است، صحیح نیست و بایسته است که دانشمندان بصیر به عقاید قرآنی، در مطالب کتاب «**مفاتیح الجنان**» نظر کرده و حقّ را از باطل و صواب را از ناصواب جدا سازند. متأسّفانه تاکنون هیچ کس به این کار اقدام و برای مردم خیر خواهی و ایشان را راهنمایی ننموده است. ما برای رضای پروردگار و خدمت به خلق خدا، مختصری در این مورد به برادران دینی تقدیم می‌داریم و اجر خویش را از حقّ متعال می‌خواهیم. امید است که خداوند بزرگ به رغم مخالفت دکانداران مذهبی و خرافه فروشان، امکان انتشار این کتاب را درمیان مردم، فراهم سازد. **﴿وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٖ﴾.**

**خادم الشّريعة المطهرة: سيّد ابوالفضل ابن الرّضا (برقعی)**

مقدّمه  
تأمّلی درباره‌ی قاعده‌ی «تَسامُح در ادلّة سُنَن»

قبل از پرداختن به کتاب «مفاتیح الجنان» لازم است بدانیم یکی از عللی‌که سبب شده اخبار مجعول نامعقول مخالف روح اسلام و انواع خرافات و موهومات در میان مسلمین رواج یابد قاعده‌ای نابخردانه است به نام «**تسامح در ادلّه‌ی سُنَن**» با این‌که درباره‌ی قاعده‌ی مذکور مطالبی در «**عرض اخبار اصول...**» آمده است([[4]](#footnote-4))،امّاهنگام مطالعه‌ی مجدّد کتاب حاضر، ضروری دیدم که در این‌جا نیز مختصری درباره‌ی این مسأله به عرض برسانم:

بدان که احادیث «**مَن بَلَغَهُ شَيءٌ مِنَ الثَّواب**....إلخ» که به اختصار مشهور است به احادیث «**مَن بَلَغَهُ**» و مستند و متّکای قاعده‌ی مضرّه‌ی «تسامح در ادلّه‌ی سُنَن» محسوب می‌شود، در کتب حدیث از قبیل «محاسن برقی» و «کافی کلينی» و «ثواب الأعمال صدوق» نقل شده و برخی از رُوات آن عبارت‌اند از: «**علی بن ابراهيم»**([[5]](#footnote-5)).... قائل به تحریف قرآن و «**محمد بن سنان»**([[6]](#footnote-6)) کذّاب و «**علی بن الحکم**»1 تفرقه‌انداز و دشمن قرآن و راوی قرآنِ  
دارای هفده هزار آیه‌ی!([[7]](#footnote-7)) و «**عمران الزّعفرانی**» و «**محّمد بن مروان**» مجهول الحال!

در این‌جا یکی از روایات مذکور را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم: «**مَنْ بَلَغَهُ شَيْ‏ءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْ‏ءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَهُ، كَانَ لَهُ أَجْرُ ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللهِ**  **لَمْ** **يَقُلْهُ**». «هرکه را بر کار خیری، خبر [ترتّب] ثواب رسد و او آن کار را به جای آرد، أجر آن را خواهد داشت گرچه رسول خدا آن [حدیث] را نگفته باشد..!»([[8]](#footnote-8)).

شیخ بهایی گفته است: در امور مستحبّ عمل به احادیث ضعاف حتّی اگر بسیار ضعیف باشند و ضعف سندشان جبران نشده باشد [درمیان ما شیعیان] شیوع و رواج دارد([[9]](#footnote-9)). مجلسی نیز گوید به سبب این اخبار است که می‌بینی اصحاب ما شیعیان در بسیاری از موارد در سنن و آداب و یا برای اثبات کراهت و استحباب، به اخبار مجهول و ضعیف، استدلال و استناد می‌کنند. وی راست می‌گوید و چنانکه تصریح کرده مأخذ و مستند بسیاری از مستحبّاب و مکروهات که علمای ما بدان‌ها قائل شده و طبق آن‌ها فتوی داده و بدین ترتیب آن‌ها را جزو دین خدا شمرده‌اند و مردم را بدان‌ها تشویق کرده یا از آن‌ها بر حذر داشته‌اند احادیث ضعافی است که رُوات آن‌ها ناموثوق و فاسق و فاسدالعقیده و کذّاب و جعّال و احمق یا مجهول بوده‌اند و چه بسیار از این‌گونه اخبار نامعقول و خرافی و ضدّ علم که توسّط علما یا عالم نمایان درمیان مردم ترویج گردیده است!

مخفی نماند که اگر بدون تعصّب و جانبداری کورکورانه در آثار علمای ما تحقیق و تفحّص شود، معلوم می‌شود که اقوال ایشان در برخی از واجبات و محرّمات نیز متّکی به اخبار ضعاف است، با این‌که علما اتّفاق و اجماع دارند که در حکم به وجوب یا به حرمت، جُز به دلایل مفید علم نمی‌توان اتّکاء کرد و حتّی اخبار آحاد غیر محفوف به قرائن قطعیّه را، به هیچ وجه مفید علم و موجب عمل نمی‌دانند تا چه رسد به اخبار ضعاف!

البته حارِسُ‌البدع و مروّج‌الخرافات «محمّد باقر مجلسی»، شاید به منظور تقویت مذکور، مدّعی شده که این اخبار را فریقین نقل کرده‌اند اما قول او صحیح نیست. خود وی نیز نام کتابی از اهل سنّت را که ناقل چنین حدیثی باشد، ذکر نکرده است. شیخ بهایی در «وجیزه» فرموده: «وهِيَ مِمَّا تَفَرَّدْنَا بِرِوَايَتِهِ» این حدیث [از احادیثی است] که فقط ما شیعیان نقل کرده‌ایم([[10]](#footnote-10)).(فتأمّل)

مجلسی که میل شدید به خرافات دارد و غیراو، برای دفاع از احادیث «**مَنْ بَلَغَهُ**» و قاعده‌ی «تسامح در أدلّه‌ی سنن» شبه دلیلی آورده‌اند که واضح البطلان است. امّا صرفاً به منظور اطلاع برادران ایمانی از ضعف کلام مجلسی و موافقانش، مطالبی را اجمالاً به عرض می‌رسانیم:

**اولاً:** رسول خدا و ائمّه فرموده‌اند هر حدیثی باید مؤیَّد به کتاب خدا باشد در حالی‌که احادیث «مَن بَلَغَهُ» مؤیدی از قرآن و سنّت قطعیّه، ندارد و حتّی اگر فرض کنیم که یکی از طرق احادیث مذکور «صحیح» است می‌گوییم اعتبار سند حدیث هنگامی ملحوظ و مقبول است که محتوای حدیث با قرآن ناسازگار نباشد در حالی‌که اتّکاء به اخبار ضعیف و اقوالی که مفید علم نیست و حدّ اکثر موجد «ظنّ» است مورد تأیید قرآن کریم نبوده و کتاب خدا در بسیاری از موارد از اتّکاء به «ظنّ» انتقاد نموده است. از جمله در سوره‌ی بقره (آیه‌ی 78) و یونس (آیه‌ی 36) و جاثیه (آیه‌ی 24) و نجم (آیه‌ی 23). قرآن بارها فرموده: **﴿**وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ٔٗا**﴾** [النجم: ٢٨] «همانا گمان و پندار به هیچ روی [کسی را] از حقّ [و علم] بی‌نیاز نسازد». و نیز فرموده: **﴿**وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾[الإسراء: ٣٦] «چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن». و نیز فرموده: **﴿**نَبِّ‍ُٔونِي بِعِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ**﴾** [الأنعام: ١٤٣] «مرا از روی علم و آگاهی خبر دهید اگر از راستگویان‌اید». و فرموده: **﴿**قُلۡ هَلۡ عِندَكُم مِّنۡ عِلۡمٖ فَتُخۡرِجُوهُ لَنَآۖ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ**﴾**[الأنعام: ١٤٨] «آیا شما را دانشی است که برای ما آن را بیرون آورید شما پیروی نمی‌کنید مگر گمان را». و نیز فرموده: **﴿**وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ١١٦**﴾** [النحل: ١١٦] «و آنچه را که زبانتان به دروغ می‌پردازد مگویید که این حلال است و آن حرام است تا [در نتیجه] بر خدا افتراء بندید همانا کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌شوند». و نیز فرموده: **﴿**أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ**﴾** [يونس: ٦٨] «آیا بر خدا چیزی را می‌گویید که نمی‌دانید؟».

**ثانیاً**: اخبار «**مَنْ بَلَغَهُ**» با آیه‌ی «نبأ» معارض است که فرموده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ٦**﴾** [الحجرات: ٦] «اي كساني كه ايمان آورده‌اید، اگر فاسقی شما را خبری آورد، تحقیق و بررسی کنید (تا صحّتش بر شما معلوم شود)». بنابراین آیه، قول فاسق قبل از تحقیق و حصول علم، قابل قبول نیست، پس چگونه اخبار منقول از ضعفا و افراد کذّاب و فاسق و فاسد العقیده را که دلیلی بر صحتشان در دست نیست، قبول کنیم؟

می‌گویند که ما در حکم به استحباب یا کراهت به روایات ضعاف و یا قول راوی ناموثوق و فاسق استناد نمی‌کنیم بلکه با استناد به اخبار «**مَنْ بَلَغَهُ**» که لا أقلّ یکی از طرق آن صحیح است، به روایات عمل می‌کنیم. اما خودشان می‌دانند که هیچ یک از طرق روایات«**مَنْ بَلَغَهُ**» «صحیح» نیست بلکه همگی ضعیف‌اند و فقط یکی از طرق آن را «حسن» شمرده‌اند. بنابراین، **اخبار** «**مَنْ بَلَغَهُ**» که فاقد مؤیّدی از کتاب و سنّت بوده و به لحاظ سند نیز وضع مستحکمی ندارد، قابل اتکاء و استناد نیست و پذیرش اخبار «مَن بَلَغَهُ» در حکم قبول فاسق قبل از تبیّن است! (فتأمّل)

**ثالثاً**: استحباب یا کراهت از احکام خمسه و مانند وجوب و حرمت از احکام شرعیّه و بخشی از شریعت است و احکام مذکور بدین لحاظ فرقی باهم ندارند. به چه دلیل در حکم به وجوب و حرمت به اخبار غیر صحیح و نا معتبر استناد نمی‌کنید امّا در استحباب و کراهت بدان‌ها استناد می‌کنید؟!

شیخ «**یوسف بحرانی**» که از علمای اخبار است در «**الحدائق النّاضرة**» در «کتاب الحجّ» پذیرفته که استحباب و کراهت مانند وجوب و حرمت، دو حکم از احکام شرع‌اند که جُز با دلیل واضح و صریح اثبات نمی‌شود ولی می‌گوید فقهایی از قبیل «محمّد موسوی عاملی» صاحب «مدارک الأحکام» چون احتیاطاً نمی‌خواسته‌اند اخبار ضعیفه را بالکلّ ردّ و طرد کنند لذا آن‌ها را حمل بر استحباب یا حمل بر کراهت کرده‌اند. «بحرانی» اعتراف کرده که این کار خطای محض است (**=** وهو غلطٌ محض)([[11]](#footnote-11)).

ما در جواب کسانی‌که به اخبار ضعیف ترتیب اثر داده‌اند می‌گوییم: نکته‌ی مهمّی که نباید از آن غفلت شود این است که اگر فقیه در استنباط احکام احتیاط می‌کند تا مبادا حکمی از شرع باشد و او آن را از شریعت نشمارد و به همین انگیزه، اخبار ضعیف را بالکلّ طرد و ردّ نمی‌کند، به همان اندازه باید احتیاط کند تا مبادا حکمی از شرع نباشد و او با اعتنا به اخبار ضعیف، آن را از شریعت قلمداد کند! (فتأمّل). به عبارت دیگر، عمل به قاعده‌ی «تسامح در أدلّه‌ی سنن» نه تنها موافق احتیاط نیست بلکه خلاف آن است. در واقع احتیاط آن است که به مفاد آیه‌ی «عدم حجّيّت ظنّ» [النجم: 28] و «نهی از تبعیّت بدون علم». [الإسراء: 36] و آیه «نبأ» [الحجرات: 6] عمل شود.

**رابعاً**: به نقل شیعه و سنی رسول خدا فرموده: «**فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَليَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ**» «هر که عامدانه بر من دروغ بندد باید [بداند که در آخرت] جایگایش را در آتش دوزخ بگیرد»([[12]](#footnote-12)). حدیث «**مَنْ بَلَغَهُ**» سبب می‌شود که احادیث افراد کذّاب و فاسق یا مجهول، مورد اعتنا و عمل قرار گیرند و قطعاً شرع اَنور به این کار راضی نیست.

در نتیجه‌ی اِعمال قاعده‌ی «**تسامح در أدلّه‌ی سنن**» انواع خرافات و موهومات و عقاید احمقانه و ضدّ عقل و علم که موجب وهن اسلام عزیز و ضعف و عقب ماندگی مسلمین و ایجاد تفرقه و اختلاف میان آنهاست، رواج و اِشاعه یافته و همین عوارض سوء بهترین دلیل بر بطلان قاعده‌ی مذکور است، فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ.

یکی از مشکلات بزرگ مسلمین مسأله‌ی خرافات و موهومات است و متأسّفانه کمتر دیده شده که آخوندها و معمّمین با بدعت‌ها و خرافات که مورد علاقه‌ی مردم عوام است، مبارزه کنند و برای آگاه ساختن عوام سعی بلیغ نمایند حتّی اگر کسی برای آگاه ساختن مردم قیام کند او را می‌کوبند و عوام را به او بدبین می‌سازند. در طول قرون و اعصار گذشته مردم بسیار ظاهربین بار آمده‌اند و از حقایق شرع و مسأله‌ی توحید چنان‌که باید اطّلاعی ندارند و با قرآن مأنوس نیستند. کتمان حقایق دین توسّط علما و سکوت ایشان در برابر خرافات نیز موجب رواج و استحکام آن‌ها شده است. همه می‌دانیم که: «سخنان بی‌مأخذ و جعلیّات بی‌مستند چه لطمه‌ی بزرگی بر عالم دیانت وارد آورَد و چه صدمه‌ی سخت بر ارکان ملیّت اسلامیّت می‌زند و چه دستاویزها برای دشمنان دین اسلام فراهم می‌نماید»([[13]](#footnote-13)).

خطر بزرگ خرافات آن است که مردم فکور و بافرهنگ را نسبت به اسلام بدبین می‌سازد و آن‌ها این اباطیل را به حساب دین خدا می‌گذارند و نمی‌دانند که اسلام خود بزرگترین دشمن خرافات و موهومات است و یکی از اهداف اصلی دین، نجات بندگان خدا از غلّ و زنجیر آداب و آیین‌های خرافی و آزاد کردن ایشان از چنگال موهومات است. چنانکه فرموده: **﴿**يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ**﴾** [الأعراف: ١٥٧] «(پیامبر) ایشان را به نیکی فرمان داده و از بدی باز می‌دارد، چیز‌های پاک و نیکو را بر آنان حلال و چیز‌های بد و پلید را بر آنان حرام می‌سازد و بارگران (اعمال ناموجّه) و بند و زنجیرهایی را که بر آنان بوده، بر می‌دارد».

2از جمله‌ی امور خرافی که مضارّ اجتماعی نیز دارد، اعتقاد به امام‌زاد‌گانی است که مانند قارج در سراسر کشور ما روییده‌اند و اعتقادات مردم را آلوده‌اند و پول و وقت مردم بیهوده صرف زیارت مزار آن‌ها می‌شود و برای ترمیم و تعمیر مقابر آن‌ها مبالغ هنگفت خرج می‌کنند و عدّه‌ای مفتخوار پیرامون آن‌ها به ارتزاق مشغول‌اند و متأسّفانه از علما نیز صدایی شنیده نمی‌شود. «عبدالله مستوفی» نوشته است: «در بعضی از دهات امامزاده‌هایی است که پاره‌ای از آن‌ها به وسیله‌ی خواب دیدن بعضی از مقدّسین دهاتی که مثلاً در فلان نقطه یکی از اولاد‌های امام مدفون است و کاوش در محلّ و احیاناً یافت شدن پاره‌ای چیزها که دلالت بر دفن مرده‌ای در آن محل می‌کرده است، ایجاد شده است که اصل و مبنای معقولی ندارند. در این ضمن بعضی شیّادها هم پیدا می‌شوند که به فکر استفاده از متولّی شدن در امامزاده باهم تبانی می‌کنند و از همین خواب‌ها که راستش هم حجّت نیست، به دروغ می‌بینند و با این دروغ دوآتشه مردم ساده‌ی دهات را فریب می‌دهند و امام‌زاده‌ای دروغین برای آن‌ها می‌سازند و از قبّه و بارگاه امامزاده‌ی جعلی که به خرج اهالی ساده برپا شده و نذر و نیازی که برای امام‌زاده می‌آورند استفاده می‌کنند! اتفاق افتاده است که بین دو نفری که امام‌زاده‌ی جعلی را سرهم کرده‌اند در موضوعی نزاع واقع شده و یکی از آن‌ها برای اثبات حقّانیّت خود در حضور جماعت به همین امام‌زاده قسم خورده و رفیقش از فرط عصبی بودن گفته است: کدام امام‌زاده؟ همین امام‌زاده‌ای که باهم ساخته‌ایم؟!»([[14]](#footnote-14))

از جمله‌ی خرافاتی که درمیان عوام مسلمین حتّی در تعدادی از عالم نمایان رواج دارد و نتیجه‌ی سکوت علماست، اعتقاد به کرامات و معجزات از جانب قبور ائمّه یا اعقاب آن‌ها و یا سایر بزرگان دین است. در حالی‌که چنین اعتقاداتی مخالف اصل «توحید» و عقاید اصیل اسلامی و قرآنی است. در عصر قاجاریّه مردم ترکستان «عقیده داشتند به واسطه‌ی قبور و مزارهای اولیاء الله که در آن ممالک واقع شده، صاحبان همان مزارها، یگانه مدافع وطن آن‌ها هستند، چون که این اولیاءالله در زمان حیاتشان صاحب کرامت بودند و اعمال خارق‌العاده از آن‌ها به ظهور می‌رسید و یقین داشتند از برکت قبور این مردان خدا، کفّار نزدیک سرحدات آن‌ها نتوانندآمد. امّا روس‌های کافر بدون این‌که کسی از آن‌ها جلوگیری کند آمدند و خیلی هم نزدیک شدند ولی این اولیاء الله از خود معجزه نشان ندادند!... [سکنه‌ی شهر موسوم به «حضرت ترکستان» از توابع «خوقند» معتقد بودند که] این شهر به واسطه‌ی مزار شریف «سلطان خواجه أحمد» از هر نوع تعرّض کفّار در امان است ولی چندان طول نکشید که در مقابل گلوله ریزی توپ‌های نظامیان روس، شهر مزبور تسلیم شد!»([[15]](#footnote-15))

در کتاب «امیر کبیر و ایران» به نقل از کتاب «تاریخ و جفرافیای تبریز» آمده است: «... آن‌چه مربوط به مطالب ما در اینجاست این‌که علمای معتبر تبریز از امیر [کبیر] حمایت می‌کردند تا این‌که بقعه‌ی «صاحب الأمر» در میدان «صاحب الزّمان» تبریز معجزه فرمود (سنه‌ی 1265)! قصّابی گاوی را برای کشتن می‌برد، گاو، بندگسیخت و به بقعه پناهنده گردید. چون قصّاب خواست آن را بیرون کشد، در دم افتاد و جان داد([[16]](#footnote-16)). گاو از آنجا یکسره به خانه‌ی میرزا حسن متولّی بگریخت. لابدّ به حیوان زبان بسته الهامی رسید بود! پس گفتند: حضرت صاحب الأمر معجزي كرد... همه‌ی دکان‌ها پر چراغ و بانگ صلوات بود، و تهنیت همی گفتند که «تبریز» شهر صاحب الأمر شد و از مالیات و حکم حُکّام معاف است! پس از این، حکم با بزرگ مقام است.... مسجد و مقام سراسر پر چراغ بود، و لولیان بربام بودند و کوس همی زدند!

نادر میرزا که ناظر این صحنه‌ی نمایش بود، می‌نویسد: آن گاو را «میر فتّاح» برده بود جُلّی از بافته‌ی کشمیر بر او انداخته، فوج همی رفتند و بر سُمّ آن حیوان بوسه همی زدند، وقیعه‌ی (= سرگین) آن حیوان به تبرّک همی ربودند! بزرگان بدان‌جای چراغ‌دان‌ها و پرده‌ها به نذر همی بردند تا به جایی‌که **سفیر انگلیس چهل چراغی بلور بفرستاد و بیاویختند**. آن‌جا خُدّام و فرّاش‌ها بگماشته، مردم نواحی، فوج فوج با چاوشی به زیارت همی‌آمدند! همه روزه معجزه‌ی دیگر همی‌گفتند که فلان کور بینا شد و فلان گُنگ به زبان آمد و فلان لنگ پای گرفت! برخی از بزرگان بدین کار بیشتر قوت همی‌دادند. تا یک ماه کس را قوّت نبود سخنی در این کند. از قضای ایزدی گاو بمرد. امّا مردم دست برادر نبودند و حکمران کجا یارای دم زدن داشت... الخ»([[17]](#footnote-17)).

معیّر الممالک نوشته است: «یکی از خدمه‌ی اندرون مرتکب خلافی شد و از آن‌جا که دانست مورد خشم و باز خواست خانم خود قرار خواهدگرفت شبانگاه قرار نمود و در حضرت عبدالعظیم متحصّن شد. چون این خبر به گوش شاه رسید سخت به رقّت آمد.... آنگاه برای آنکه اهل اندرون ملجأ و مأمن نزدیکتری داشته و هنگام ضرورت بدان پناه برند، در نهان به یکی از گیس سپیدان حرم دستور داد تا شهرت دهد که خواب نما شده و به وی گفته‌اند در پای چنار کهنسال گُشن شاخ در کنار مظهر قنات «مهرگرد» واقع در اندرون امام زاده‌ای به نام «**عبّاسعلی**» مدفون است! همین‌که این آواز در اندرون پیچید اهل حرم شادی‌ها کردند و از شاه خواستند تا نرده‌ای دور آن درخت کشیده شود! شاه به نصب نرده امر نمود و آن را به رنگ سبز اندود کردند! از آن پس درخت مزبور به چنار عبّاسعلی معروف شد. **زیارتنامه‌ی مخصوصی به تنه‌ی آن آویختند** و اطرافش شمعدان‌های نقره کوبیده هر شب شمع‌ها در آن افروختند! رفته رفته چنار مزبور اهمّیتی بسزا یافت و بست محکمی شد. اهل اندرون نذور خود را از قبیل حلوا و غیره درپای آن می‌پختند و به بدنه و پوستش دخیل‌ها می‌بستند. بدین طریق برای نیازمندان حرم، نقطه‌ی توجّه و مأمن نزدیکی به وجود آمد»([[18]](#footnote-18)).

در زمان ما نیز پس از در گذشت آیت الله سید کاظم شریعتمداری، طرفدارانش مخفیانه اعلامیه‌ای منتشر کرده و برای او زیارتنامه‌ای ساختند! هم‌چنین پس از درگذشت رقیبش که قدرت را به دست داشت از بیت المال این مردم نیازمند، حرمی با گنبد و دو مناره‌ی بلند ساخته و زیارتنامه‌ای نیز تهیّه کرده‌اند! و دستگاه و دکّان دیگری به دکان‌های قبلی افزوده شده است!

معرّفی شیخ عبّاس قمّی و کتابش

اینکه بپردازیم به کتاب «**مفاتیح الجنان**» و معرّفی مؤلّف آن:

بدان که مرحوم **حاج شیخ عبّاس قمّی** عالمی بود متتبّع و بسیار زاهد و مقدّس ولی ساده و زود باور که به نظر ما با کتاب خدا انس وافی نداشت و قوّه‌ی اجتهاد نیز دارا نبود و برخلاف اوامر قرآن که با تأکید فراوان مردم را به تفکّر و تعقّل دعوت فرموده، در استفاده از نعمت عقل کاهل بود!

وی در مقدّمه‌ی کتابش نوشته است: «بعضی از اخوان مؤمنین از این داعی درخواست نمودند که کتاب **مِفتاح الجنان** را که بین مردم متداول شده مطالعه نمایم و آن‌چه از ادعیه‌ی آن کتاب که سند دارد ذکر نمایم و آنچه را که سندش به نظرم نرسیده ذکر ننمایم.... پس احقر خواهش ایشان را اجابت نموده و این کتاب را به همان ترتیب جمع آورده و نامیدم آن را به **مَفاتیح الجنان**... الخ»([[19]](#footnote-19)). و نیز پس از ذکر «زیارت وارث» نوشته است: «.... شیخ ما([[20]](#footnote-20)) در کتاب «لؤلؤ و مرجان» فرموده این کلمات که متضمّن چند دروغ واضح است علاوه بر جسارت ارتکاب بر بدعت و جسارت افزودن بر فرموده‌ی امام چنان شایع و متعارف شده که البتّه چند هزار مرتبه در شب و روز در حضور مرقد منوّر أبی‌عبدالله الحسین و محضر ملائکه‌ی مقرّبین و مطاف انبیاء و مرسلین‡ به آواز بلند خوانده می‌شود و احدی بر ایشان ایراد نمی‌کند و از گفتن این دروغ و ارتکاب این معصیت نهی نمی‌نماید و کم‌کم این کلمات در مجموعه‌هایی که در زیارت و ادعیه‌ی احمقان از عوام جمع می‌کنند و گاهی اسمی برای آن می‌گذارند، جمع شده و به چاپ رسیده، و منتشر گشته و از مجموعه‌ی این احمق به مجموعه‌ی آن احمق نقل گردیده و کار به جایی رسیده که بر بعضی طلبه مشتبه شده است! روزی طلبه‌ای را دیدم که آن دروغ‌های قبیحه را برای شهداء می‌خواند، دست برکتفش گذاشتم، ملتفت من شد گفتم: از اهل علم قبیح نیست چنین اکاذیب در چنین محضری؟ گفت: مگر مروی نیست؟ گفتم: نه، گفت: در کتابی دیدم، گفتم: درکدام کتاب؟ گفت: **مِفتاح الجنان**، ساکت شدم، چه کسی که در بی اطّلاعی کارش به این‌جا رسد که جمع‌کرده‌ی بعضی عوام را کتاب شمرَد و مستند قرار دهد، قابل سخن گفتن نیست!... به حال خود گذاشتن عوام در امثال این امور جزئیّه و بدعت‌های مختصره مثل غُسل أویس قرن و آش «ابوالدّرداء» تابع و مخلص حقیقی معاویه و روزه‌ی صمت که در روز سخن نگویند و غیرآن **که أحدی در مقام نهی بر نیامده** سبب تجرّی شده که در هر ماه و سال پیغمبر و امام تازه پیدا می‌شود و دسته دسته از دین خدا بیرون می‌روند. (انتهی کلامه رفع مقامه).

این فقیر گوید خوب تأمّل کن در فرمایش این عالم جلیل که مطّلع است بر مذاق شرع مقدّس، چگونه این مطلب همّی عظیم و عقده‌ای بزرگ در دل او گردیده چون می‌داند مفاسد این کار را، برخلاف آنان که از علوم اهل بیت محروم و بی‌بهره ماندند و بدانستن ضَغثی از اصطلاحات و الفاظ اکتفا کردند که امثال این مطالب را چیزی ندانند بلکه تصحیح و تصویب نموده و عمل بر وفق آن نمایند لاجرم کار به جایی رسد که کتاب «مصباح المتهجّد» [شیخ طوسی] و «إقبال [الأعمال]» و «مهج الدّعوات» و «جمال الأسبوع» و «مصباح الزائر»[سیّد بن طاووس] و «بلد الأمین» و «جُنّة الواقیه» [کفعمی] و «مفتاح الفلاح» [شیخ بهائی] و «مقباس[المصابیح]» و «ربیع الأسابیع» و «تحفة[الزّائر]» و «زاد المعاد[مجلسی]» و امثال این کتب متروک و مهجور شود([[21]](#footnote-21)) و این مجموعه‌های احمقانه شایع شود که در دعای «مُجیر» که از دعاهای معتبره‌ی مرویّه است در هشتاد موضع آن کلمه‌ی «بِعَفْوِكَ» زیاد کنند و کسی انکار نکند و در دعای «جوشن» که مشتمل بر صد فصل است، برای هر فصلی یک خاصیّتی وضع کنند... دعایی بی‌ربط و در کمال برودت جعل نمایند و نام او را دعاء حبّی گذارند و از کنگره‌ی عرش آنرا نازل نمایند و چندان فضیلت برای او وضع نمایند که انسان را متحیّر و سراسیمه نماید از جمله آنکه ـ العیاذ بالله ـ جبرئیل به حضرت رسول از جانب حقّ ـ سبحانه و تعالی ـ گفته باشد که هر بنده‌ای که این دعا را با خود دارد او را عذاب نکنم اگر چه مستوجب جهنم باشد و عمر خود را به معصیت گذرانده باشد و مرا در هیچ وقت سجده نکرده باشد من آن بنده را ثواب هفتاد هزار پیغمبر بدهم و ثواب هفتاد هزار زاهد و ثواب هفتاد هزار شهید بدهم و ثواب هفتاد هزاز نمازگزار بدهم و ثواب هتاد هزار برهنه که پوشانیده باشد، بدهم و ثواب هفتاد هزار گرسنه که سیر کرده باشد، بدهم و ثواب به عدد ریگ‌های بیابان‌ها بدهم و ثواب هفتاد هزار بقعه‌ی زمین بدهم و ثواب مهر نبوّت رسالت پناه بدهم و ثواب عیسی روح الله و ابراهیم خلیل الله بدهم و ثواب اسماعیل ذبیح الله و موسی کلیم الله و یعقوب نبیّ الله و آدم صفی الله و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و فرشتگان بدهم یا محمد هر که این دعای بزرگوار حُبّی را بخواند یا با خود دارد بیامرزم و او را شرم دارم که عذاب کنم...الخ. و شایسته است که انسان از شنیدن این‌ها عوض خنده گریه کند! کتب ادعیه شیعه که به مرتبه‌ی متقن و محکم بوده.... کارش به جایی رسیده که منحصر به کتاب «**مِفتاح**» شده که فی الجمله وضعش را شنیدی و این کتاب مرجع عوام و خواصّ و عرب و عجم گردیده و **این نیست جُز بی‌اعتنایی اهل علم به حدیث و اخبار و رجوع نکردن به کتب علما و فقهای اهل بیت اطهار و نهی ننمودن از امثال این بدع و اضافات و دسّ وضّاعین و تحریف جاهلین و جلو نگرفتن از نااهلان و از تصرّفات بی‌خردان تا کار به جایی رسیده که دعاها موافق سلیقه‌ها تلفیق شده و زیارت‌ها و مفجعه‌ها و صلوات‌ها اختراع شده و مجموعه‌های بسیار از دعاهای دسّ شده چاپ شده و بچه «مِفتاح»‌ها متولّد گشته و کم کم سرایت کرده به سایر کتب رسیده و شایع و رواج گشته** مثلاً کتاب «**منتهی الآمال**» این احقر را تازه طبع کردند بعض از کُتّاب آن به سلیقه‌ی خود در آن تصرّفاتی نموده.... غرض من از ذکر این مطلب در این‌جا دو چیز بود یکی آنکه.... چیزهایی که ما از روی جهل و نادانی در دعاها یا زیارات داخل می‌کنیم یا به سلیقه‌ی ناقص خود بعض تصرّفات می‌نماییم و آن را کمال فرض می‌نماییم بدانیم که همان چیزها پیش اهلش سبب نقصان و بی‌اعتباری آن دعا یا زیارت خواهد بود... دیگر غرضم آن بود که معلوم شود هرگاه نسخه‌ای که مؤلّفش زنده و حاضر و نگهبان او باشد این طور کنند با او، دیگر با سایر نُسَخ چه خواهند کرد؟ و به کتاب‌های چاپی دیگر چه اعتماد است؟... این احقر با این‌که می‌دانستم مذاق مردم این زمان و عدم اهتمام ایشان را در امثال این امور، برای اتمام حجّت، سعی و کوشش بسیار کردم که دعاها و زیارت منقوله در این کتاب حتّی الامکان از نسخه‌های أصل نقل شود و برنُسَخِ متعدّده عرضه شود و به قدری که از عهده برآیم تصحیح آن نمایم تا عامل به آن از روی اطمینان عمل نماید إن شاءالله به شرط آنکه کاتبین و ناسخین تصرّف در آن ننمایند...شیخ کلینی ـ رضی الله عنه ـ از «عبدالرّحیم قصیر» نقل کرده که خدمت حضرت صادق رسید و عرض کرد فدایت شوم من از پیش خود دعائی اختراع کرده‌ام حضرت فرمود بگذار مرا از اختراع خود، یعنی آن را کنار گذار و برای من نقل مکن و نگذاشت که آن دعای جمع‌کرده‌ی خود را نقل کند... الخ»([[22]](#footnote-22)).

تذکار و هشدار به خوانندگان

این مطلب که شیخ عبّاس در کتابش آورده به علاوه‌ی تمجیدی که پیوسته آخوندها از این کتاب می‌کنند ممکن است این توّهم را ایجاد کند که «**مفاتیح الجنان**» از این عیوب عاری است. امّا تحقیق خلاف این پندار را اثبات می‌کند و خوانندگان پس از مطالعه‌ی کتاب حاضر، خواهند دانست که «مفاتیح الجنان» از مصادیق تامّ و کامل کتبی است که در سطور بالا از آن‌ها مذمّت و انتقاد شده و شیخ عبّاس تفاوت چندانی با آخوندی که شیخ «حسین نوری» ماجرای گفتگوی خود را با او در کتاب «لؤلؤ و مرجان» آورده، ندارد([[23]](#footnote-23)). به راستی درست گفته‌اند که «**رُبَّ مشهورٍ لا أصلَ له**». «مفاتیح الجنان» مملوّ است از اخبار ضعیف و ادعیۀ نامستند شرک‌آمیز و روایات نامعقول و بر خلاف آیات قرآن و بر خلاف حقائق تاریخی و خرافات ضدّ علم و ثواب‌های اغراق آمیز و عیوب دیگر! هر کس که مشهور بوده به جلیل القدر و شیخ العلماء و.... هرچه خواسته نوشته و علمای دیگر نیز به صلاح خود ندیده‌اند که ادعاهای ایشان را بررسی کنند و نگذارند دین اسلام آلوده شود([[24]](#footnote-24)) بلکه افراد بی‌صلاحیّت و یا دشمنان دانا و دکانداران عوام‌فریب و یا دوستان احمق این روایات جعلی و دعاهای خرافی را مدرک قرار داده و مردم بی‌خبر را گمراه کرده‌اند([[25]](#footnote-25)) و بین مسلمین تفرقه انداخته‌اند. لازم است کسی که صادقانه بر آن است که دین خدا را طبق کتاب و سنّت راستین رسول خدا بشناسد و بشناساند فریب این کتب دعا و زیارتنامه‌ها را نخورد. از جمله همین **مفاتیح الجنان** که مملوّ است از مطالب خرافی و ضدّ اسلامی زیرا غالباً موجب پذیرشِ احادیث از جانب مرحوم شیخ «عباس قمی» نقل کلینی یا شیخ صدوق یا شیخ طوسی یا شیخ کفعمی یا ابن طاوس یا ابن المشهدی یا مجلسی یا شیخ حسین نوری و امثال این‌ها و تبعیّت از قاعده‌ی مضرّه‌ی «**تسامح در أدلّه‌ی سُنَن**» بوده است! وی به مشایخ نامبردگان نظر نداشت در حالیکه رُوات قبل از ایشان اکثراً از غُلاة و ضعفا و یا فطحی یا واقفی یا ناووسی و یا از مجاهیل و یا مهمل بوده‌اند. شیخ عباس نام راویان را ذکر نکرده تا خواننده ملاحظه کند و ارزش و اعتبار مرویّات و منقولات ایشان را بداند. اگر وی در «مفاتیح» نام راویان را ذکر می‌کرد، لاأقل اهل تحقیق به بی‌اعتباری مطالب آن واقف می‌شدند. ما با مراجعه به احوال ایشان دیدیم که اکثر شان وضع خوبی ندارند، از قبیل:

عبّاس بن عامر، احمد بن رزق الکوفی، محمد بن المشمعل، محمد بن أبی زید، سهل بن یعقوب که همگی مجهول اند و قطرب بن علیف، عبدالرّحمان سابط، عثمان بن جنید، ابراهیم بن مأمون، و اسحاق بن یوسف که همگی مهمل‌اند و «سهل بن زیاد» کذّاب و «محمّد بن سلیمان الدّیلمی» فاسق ضعیف و «إسحاق بن عمّار» فطحی و «علیّ بن حسن بن فضّال» واقفی و امثال این‌گونه جانوران!

مرحوم قمی ادعیه و اذکاری نقل کرده از استاد خود شیخ «حسین نوری» که او از حاج ملا «فتحعلی سلطان آبادی» و او نقل کرده از آخوند ملاّ «صادق عراقی» که او خواب دیده و در عالم رؤیا اذکار و دعاهایی را از سیّدی به نام «محمد سلطان آبادی» تعلیم گرفته است و یا در باب «کیفیّت زیارت امام رضا» می‌گوید مرد صالحی ادّعا کرده که در خواب دیده پیامبر اکرم فرموده قبر حضرت رضا را زیارت کنید! و اینها مدرک شده برای مؤلّف «**مفاتیح الجنان**»([[26]](#footnote-26))! آیا شیخ عباس نمی‌داند که خواب حجّت نیست؟!

در سطور گذشته دیدیم که شیخ عباس در کتابش خود را مقیّد شمرده آن‌چه از ادعیه که سند دارد یا معتبر است ذکر نماید و آنچه که سندش به نظرش نرسیده یا معتبر نیست ذکر ننماید امّا با مطالعه‌ی «**مفاتیح**» می‌بینیم دعاهای زیادی را از «مجلسی» نقل می‌کند! در حالی‌که «مجلسی» مطالب بی‌سند و یا ضعیف السّند بسیاری در آثارش ذکر کرده و بارها تصریح نموده که فلان دعا را در کتب برخی از اصحاب دیده‌ام([[27]](#footnote-27)) و یا همان دعا را در نسخه‌ای قدیمی یافته‌ام! شیخ عباس با این‌که خود در فصل «آداب زیارت» و نیز پس از ذکر «زیارت وارث»، ادعیه و زیارات مخترعه‌ی غیر مأثوره را مورد مذمّت قرار داده([[28]](#footnote-28)) امّا خود «دعای عدیله» را نقل کرده که معترف است دعای مذکور مأثور نیست بلکه ساخته‌ی یکی از اهل علم است! و اقرار کرده که «دعای سیفی صغیر معروف به دعای قاموس» را با تسامح و به تأسّی از علمای اَعلام ذکر کرده است!([[29]](#footnote-29)) و در فصل هفتم باب اوّل «دعای توسّل» را که فاقد سند است و در باب «کیفیّت زیارت امام رضا» زیارتی را نقل می‌کند که خودش سند آن را بررسی نکرده و معلوم نیست استاد شیخ صدوق آن را ساخته یا مأثور از ائمّه است([[30]](#footnote-30))! و در فصل ششم باب اوّل «دعای صباح» را نقل کرده که خودش درباره‌ی آن می‌گوید: «علاّمه‌ی مجلسی... فرموده که این دعا از ادعیه‌ی مشهوره است و من در کُتُب معتبره آن را نیافتم مگر در مصباح سیّد باقی...!» مرحوم قمی ـ چنانکه گفتیم ـ در کتابش دعا و ذکر و زیارت بسیاری از کسانی مانند «کفعمی» و «ابن طاوس» و «ابن بابویه» و «ابن المشهدی» و «شیخ طوسی» و... نقل کرده که از خدا ورسول نیست! مثلاً می‌گوید «کفعمی» در «بلد الأمین» گفته است که فلان دعا را بنویسید و در آب بیندازید!([[31]](#footnote-31)) آیا دین خدا ـ نعوذ بالله ـ ناقص بوده اینان تکمیل کرده‌اند؟! یا اینان ـ العیاذ بالله ـ شریک‌اند با خدا در تشریع؟! یا این‌که خدای تعالی ـ نعوذ بالله ـ تابع این‌هاست که هرچه بگویند امضاء و تأیید بفرماید؟! اینان چه حقّ داشته‌اند در مطالب دینی چیزی اضافه کنند؟ اگر هرکس از جانب خود چیزی بر دین اضافه کند، افزوده‌ی او إلهی نیست بلکه دلبخواهی و بشری است و ربطی به دین ندارد. و اگر به دین نسبت داده شود، «بدعت» است.3امیر المؤمنین علی فرموده: «السُنَّةُ ما سَنَّ رسولُ الله والبِدْعَةُ مَا أُحْدِثَ بَعْدَهُ» «سُنَّت آن است که رسول خدا آورده و بدعت آن است که پس از آن‌حضرت ایجاد شده»([[32]](#footnote-32)). و فرموده: «مَا أُحْدِثَتْ بِدْعَةٌ إِلا تُرِكَ بِهَا سُنَّةٌ فَاتَّقُوا الْبِدَعَ» «هیچ بدعتی ایجاد نشده مگر آنکه سنّتی متروک می‌گردد پس از بدعت‌ها بپرهیزید»([[33]](#footnote-33)).

مبتدیان حدیث شناسی نیز می‌دانند که از علائم واضح جعل حدیث آن است که ضمن آن، درباره‌ی موضوعی کم اهمّیت و کوچک، مبالغه‌ی زیاد شده و گزافه‌ها گفته باشند و پیداست که اکثر این گونه احادیت را قصّه گویان یا نویسندگان و گویندگان کم مایه وضع و نقل کرده‌اند. شیخ عباس چنان‌که در صفحات گذشته دیدیم به نقل از کتاب استادش، از دعایی که برایش آثار و ثواب‌های عجیب و غریب نقل شده انتقاد کرده امّا خودش در مفاتیح بارها و بارها ثواب‌های شگفت انگیز بلکه شاخ انگیز نقل کرده است! به عنوان نمونه می‌گوید: «هر که در روز جمعه پیش از نماز صبح سه مرتبه بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذي لا إلـهَ إلا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» گناهانش آمرزیده شود اگر چه بیشتر از کف دریا باشد! و یا نمازی ذکر کرده که هر کس آن را روز یکشنبه در ماه ذی القعده بخواند همه‌ی گناهانش آمرزیده شود! و یا هر که در یکی از ماه‌های حرام، پنجشنبه و جمعه و شنبه را روزه بدارد نهصد سال عبادت محسوب می‌شود!([[34]](#footnote-34)) وی مدّعی است که نمازی دو رکعتی در عید غدیر معادل صد هزار حجّ تمتّع و صد هزار عمره ثواب دارد و همه‌ی حوائجش بر آورده می‌شود!([[35]](#footnote-35)) و یا قول مجلسی را آورده که مدّعی است هرکه بر حضرت زهرا صلوات بفرستد در بهشت جلیس پیامبر خواهد بود!([[36]](#footnote-36)) شیخ عباس می‌گوید: نماز در حرم أمیرالمؤمنین برابر دویست هزار نماز است!([[37]](#footnote-37)) (ازکجا دانسته که نماز در حرم آن‌حضرت چنین ثوابی دارد؟ معلوم می‌شود که دین شیخ عباس حساب و کتاب درستی ندارد! پس چرا از کتاب مفتاح الجنان انتقاد کرده؟!) شیخ عباس در جای دیگر گفته دو رکعت نماز در حرم علی معادل صد رکعت است!([[38]](#footnote-38)) (بالاخره معلوم نکرد معادل دویست هزار نماز است یا معادل صد رکعت؟!) و نیز می‌گوید نماز در مسجد کوفه معادل هزار نماز است که در جای دیگری خوانده شود!([[39]](#footnote-39))4(ملاحظه کنید که مسجد الحرام و مسجد الأقصی و مسجد النّبی را استثناء نکرده است!) و می‌گوید نماز واجب در مسجد کوفه، معادل حج تمتّع و نماز نافله، معادل عمره‌‌ای است که با پیامبر انجام شده باشد و هزار وصی پیامبر در آن نماز خوانده‌اند!([[40]](#footnote-40)) (معلوم نیست چگونه پیامبران پیشین که از دنیا رفته‌اند به دنیا بازگشته و در آن مسجد نماز خوانده‌اند؟ با توجه به این‌که کوفه در زمان خلافت عمر بنا شده و قبل از او در آن منطقه شهری نبوده تا مسجد داشته باشد!) و باز در همان‌جا می‌گوید: همه‌ی پیامبران و همه‌ی عباد صالحین در مسجد کوفه نماز خوانده‌اند!([[41]](#footnote-41)) (معلوم نیست که از نظر شیخ عباس آیا همه‌ی انبیاء در مسجد کوفه نماز خوانده‌اند؟!) و در همان‌جا می‌گوید: مسجد کوفه از مسجدالأقصی ـ که قبله‌ی نخست مسلمین و مورد احترام همه‌ی پیروان حضرت ابراهیم است ـ افضل است([[42]](#footnote-42)) (می‌پرسیم: چرا خدا پیامبرش را به جای مسجد الأقصی به کوفه که نزدیک‌تر و مسجدش برتر بود، سیر نداد و از این مسجد در قرآن کریم ذکری نیست؟!)» در آداب زیارت «(ص 314) شعری از «بحر العلوم» آورده که بیت اوّل آن چنین است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وَمِنْ حَديثِ كَرْبَلا وَالْكَعْبَةْ |  | لِكَرْبَلا بَانَ عُلُوُّ الرُّتْبَةْ |

5ودلالت بر برتری کربلاء برکعبه دارد! ودر«زیارت وداع» (ص 339) از قول استادش که معتقد به تحریف قرآن بوده، می‌گوید: «مقدار خوابیدن جسد مبارک پیغمبر ما و ائمّه‡ از زمین اشرف است از کعبۀ معظّمه به اتفاق جمیع فقهاء، چنانچه شهید(ره) در قواعد تصریح به آن نموده!» و با خود نیندیشیده که پیامبر اکرم و ائمّه خود به زیارت کعبه می‌رفتند و به سوی آن نماز می‌خواندند، پس چگونه ممکن است قبر آن‌ها اشرف از کعبه باشد!

6در فضل یازدهم باب دوّم در «اعمال ماه‌های رومی» درباره‌ی شفای مردم از امراض، روایتی بسیار عجیب از «عبدالله بن عمر» آورده که خود می‌گوید: ضعیف است!([[43]](#footnote-43)) می‌پرسیم: پس چه شد آن سخن‌ها که در مقدمه کتاب (ص 12) و در صفحه‌ی 432 آورده بودی؟ هم‌چنین می‌پرسیم: آیا فقط این روایت ضعیف السّند است یا بسیاری دیگر از مطالبی که در کتابت آورده‌ای، چنین است؟

در باب سوّم که مختصّ زیارات است، در مقدّمه‌ی باب مذکور که «در آداب سفر است» (ص 308 و 309) مطالب و قصّه‌های عجیبی آورده و نیز در توصیه‌ی پنجم (ص 310) به جای آن‌که پیشنهاد کند مسافر آب آشامیدنی خود را بجوشاند، توصیه‌ای کرده که ضدّ بهداشت است!

شیخ عباس در بخش «حرز حضرت فاطمه» یک دعای ضدّ تب نقل کرده([[44]](#footnote-44)) و در «اعمال شب اوّل رمضان» یک غسل ضدّ خارش تعلیم داده([[45]](#footnote-45)) ( قابل توجه مبتلایان به حساسیّت و امراض جلدی!) و در «اَعمال روز عید فطر» از قول «**شیخ مفید**» می‌گوید خوردن خاک سید الشهداء شفای هر دردی است!([[46]](#footnote-46)) و در «اعمال روز اوّل محرّم» از قول «**شیخ طوسی**» می‌گوید: مستحبّ است که خاک امام حسین تناول شود!([[47]](#footnote-47)) (قابل توجه اطبّاء و دانشجویان پزشکی‌که بیهوده سال‌ها درس خوانده‌اند و هنوز توان مداوای همه‌ی امراض را ندارند و متأسّفانه نمی‌دانند که شیخ ما راه علاج همه‌ی بیماری‌ها را کشف کرده است!) در حالی‌که پر واضح است اسلام قطعاً توصیه‌های خلاف بهداشت ندارد.

مرحوم قمی برای تسکین درد دندان می‌گوید: چوبی یا آهنی بگذارد بر دندانِ دردکُن و افسون کند آن را از جانب آن و... [بگوید] «العَجَبُ كُلُّ العَجَبِ دودَةٌ تَكُونُ في الفَمِ تَأكُلُ العَظْمَ وَتُنْزِلُ الدَّمَ...» «شگفتی بسیار از کرمی‌که در دهان است استخوان می‌خورد و خون را جاری می‌سازد... الخ!»([[48]](#footnote-48)). و یا می‌گوید: حیوانات نیز برای علاج جراحات خویش سر قبر حضرت علی می‌آمدند! (قابل توجّه دام‌پزشکان)([[49]](#footnote-49)).

به نظر ما اگر این‌گونه مطالب در دانشگاه‌ها و مراکز علمی خوانده شود قطعاً موجب خنده بلکه قهقهه‌ی مستمعین خواهد شد و از این حیث برای تفریح و استراحت دانشجویان و اساتید و انبساط خاطر آنان، بسیار مفید است!

یکی از علمای زمان ما درباره‌ی عادات مردم در عهد جاهلیّت نوشته است: «بت‌های دیگر نیز مورد پرستش بود که معمولاً از ملّت‌های مجاور یا زمان‌های پیشین به عرب دوران جاهلی رسیده، در آن‌جا پرستندگانی پیدا کرده بودند، مانند: فِلس، بَعل، یَغوث، یَعوق، نَسر، ودّ، سُواع که نام آن‌ها در قرآن مجید نیز آمده است.

پرستندگان هر کدام از این بت‌ها که **اصل آن در محلّی نگهداری می‌شد نمونه‌ای از بت مورد علاقه‌ی خود را می‌ساختند تا در خانه و مسافرت مورد پرستش قرار دهند! کار بُت پرستی به جایی رسید که گاهی یک مسافر بُت پرست در هر منزلی می‌رسید چهار سنگ پیدا می‌کرد و زیباترین آنها را انتخاب نموده که آن را در جایی نصب می‌کرد و به پرستش آن می‌پرداخت**»([[50]](#footnote-50)). «مردم مکّه احترام و علاقه‌ی خاصی به کعبه داشتند، هر وقت به خارج شهر می‌رفتند، **سنگ‌هایی از کعبه همراه می‌بردند در آن‌جا پیرامون آن‌ها طواف می‌نمودند** این رفتار به تدریج شدّت یافت و صورت پرستش به خود گرفت و در نتیجه بُت پرستی جای یکتا پرستی را گرفت»([[51]](#footnote-51)). «عمرو بن جموح یکی از اشراف... ساکن یثرب بود. وی علاقه‌ای که به خدای خانوادگی خویش داشت **یک الگوی چوبی از منات ساخت و در خانه‌ی خود در جایگاه محترمانه‌ای قرار داد** و به پرستش آن پرداخت»([[52]](#footnote-52)).

7اینک مطالب بالا را مقایسه کن با آنچه شیخ **عباس** قمی در مفاتیح در «زیارت حضرت رسول از بعید» (ص 324) آورده: «علامه‌ی مجلسی در زاد العباد در اعمال عید مولود که روز هفدهم ربیع الأول است فرموده شیخ مفید و شهید و سید بن طاووس(ره) گفته‌اند که چون در غیر مدینه‌ی طیّبه خواهی که حضرت رسول را زیارت کنی غسل بکن و **شبیه به قبر در پیش روی خود بساز و اسم مبارک آن‌حضرت را بر آن بنویس و بایست و دل خود را متوجه آن‌حضرت گردان و بگو**....الخ». آیا این کار همسان کار مشرکین عرب نیست؟ آیا کسی‌که بویی از توحید برده باشد چنین مطالبی را خطاب به موحدّین و مسلمین می‌نویسد؟ آیا پیامبر اکرام آن همه مجاهدت کرد و آن همه زحمت و مرارت را تحمّل فرمود که مردم با بت‌ها چنین نکنند و با قبر خودش و نوادگانش چنین کنند؟! یا این‌که تمام سعی و مجاهدت رسول خداص و علی وسایر اصحاب پیامبر آن بود که مردم فقط رو به سوی خدا آورند و فقط به او توجّه کنند؟ (فتأمّل جِدّاً) به همین سبب مسلمین مکلّف‌اند هر روز لا أقلّ ده بار در نماز‌های خود بگویند: **﴿**إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥**﴾** [الفاتحة: ٥] «فقط تورا عبادت می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌خواهیم».

مرحوم قمی معلومات و مقبولاتش متّکی به اخبار مذهبی و خرافاتی بوده که از مجعولات غُلاة و فِرَقِ منحرف می‌باشد، خصوصاً افکار باطل اخباریّین، زیرا استاد و معلّم او که دانش خود را از وی فرا گرفته، «حاج میرزا حسین نوری» است که کتابی نوشته به نام «**فصل الخطاب في تحریف کتاب ربّ الأرباب**!» وی کتاب خدا را تحریف شده می‌داند و با نوشتن این کتاب یهود و نصاری را شاد نموده است! متأسّفانه این شاگرد با استاد خود هم‌عقیده است و در «مفاتیح» در «اعمال روز جمعه» می‌نویسد: «بدان که از برای خواندن آیة الکرسی عَلَی التنّزیل، در روز جمعه فضیلت بسیار روایت شده». و در حاشیه‌ی همان صفحه می‌نویسد: «علامه‌ی مجلسی فرموده که به روایت علی بن ابراهیم و کلینی، آیة الکرسی عَلَی التّنزیل» [چنانکه نازل شده] چنین است: ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ **وَما بَینَهُما وَمَا تَحْتَ الثَّرَی عَالِمُ الْغَیبِ والشَّهَـادَةِ الرَّحمنُ الرَّحِیمُ** مَن ذَا ٱلَّذِي...»([[53]](#footnote-53)). و صلواتی از فردی اصفهانی نقل کرده (ص 52) که دلالت بر تحریف قرآن دارد!([[54]](#footnote-54)) گویی شیخ عباس این آیه را نخوانده است که می‌فرماید: **﴿**إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩**﴾** [الحجر: ٩] «همانا ما قرآن را نازل نمودیم و بی‌گمان که ما البتّه آن را نگهبانیم». و گویی نمی‌داند اخباری که دلالت بر تحریف قرآن دارد تماماً ضعیف و قرائن جعل در آن‌ها زیاد است([[55]](#footnote-55)). ای کاش کسی قبل از این‌که مرحوم قمی تألیف «مفاتیح الجنان» را آغاز کند به او برمی­خورد و می‌گفت: منقول است که هرکه هر روز این آیه را بخواند برایش بسیار مفید است: **﴿**وَيَجۡعَلُ ٱلرِّجۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ١٠٠**﴾** [يونس: ١٠٠] «(خداوند) پلیدی را بر کسانی می‌نهد که نمی‌اندیشند».

**\*\*\***

8باری، کتاب «**مفاتیح الجنان**» چنان‌که مختصراً به عرض خواهد رسید مملوّ است از خرافات و موهومات که غُلاة و کذّابین به نام دعا یا زیارت جعل کرده‌اند و به دست محدّثین و نویسندگان زودباورِ ساده لوح منتشر ساخته‌اند.

در تحریر دوّم کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص 66 به بعد) به اجمال، مطالبی درباره‌ی انواع حدیث و عیوب حدیث بیان کرده‌ایم که مناسب است خوانندگانِ کتاب حاضر از آن بی‌اطلاع نباشند ولی به هرحال از نظر ما مهم‌ترین معیار قبول یا ردِّ روایات و ادعیه، موافقت یا عدم موافقت آن‌ها با قرآن کریم است.

**تذکّر:** نسخه‌ای از «**کلّیّات مفاتیح الجنان**» که در اختیار ماست و بدان استناد کرده و شماره‌ی صفحه‌ی مطالب را از آن نقل می‌کنیم، به خطّ مرحوم «میرزا طاهر خوشنویس» تبریزی و چاپ کتاب‌فروشی «محمد حسن علمی» است که توسّط «حاج ملاّ علی واعظ تبریزی خیابانی» با نسخه‌ای که به خطّ مؤلّف بوده، مقابله و تصحیح شده و نامبرده به رسم تأیید، صفحه‌ی آخر کتاب (ص 600) را مُهر خویش ممهور ساخته است. کتابت این نسخه در بیست و یکم رجب سال 1356هـ.ق. مطابق پنجم مهر 1316 هـ.ش. پایان یافته و «حدیث کساء» با ترجمه‌ی فارسی به­خطّ «حسن بن حاج عبدالکریم هریسی»، از صفحه‌ی 604 به بعد آمده است.

مخفی نماند که کتاب «**مفاتیح الجنان**» مرحوم شیخ عباس قمی مشتمل است بر متن که به «مفاتیح الجنان» موسوم است و حاشیه‌ای به نام رساله‌ی «**الباقيات الصّالحات في الأدعية والصّلوات المندوبات**» و هر دو (= متن و حاشیه) از صفحه‌ی 12 آغاز شده و در صفحه‌ی 571 پایان می‌پذیرند. سپس متن «**ملحقات مفاتیح الجنان**» با مقدّمه‌ای از مولّف همراه حاشیه‌ی آن به نام «**ملحقات الباقیات الصالحات**» از صفحه‌ی 572 شروع شده و به نیمه‌ی صفحه‌ی 592 ختم می‌شود. این هر چهار قسمت بی‌شبهه تألیف آن مرحوم است. امّا نمی‌توان مطالبی را که در حاشیه‌ی صفحات قبل از صفحه‌ی 12 و مطالبی را که تحت عنوان «**ملحقات دوّم**» در متن و حاشیه‌ی صفحه‌ی 592 به بعد آمده، با قاطعیّت به آن مرحوم منتسب ساخت([[56]](#footnote-56)).والله العالِم. «حدیث کساء» نیز چنان‌که خواهیم دید» قطعاً بر خلاف رضای مؤلّف به کتابش منضمّ شده است([[57]](#footnote-57)). **وآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ.**

نگاهی به حواشی مفاتیح از صفحة 2 إلی 12

چنان‌که در «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» گفته شد مرحوم «شهید ثانی» (شیخ زین الدین عاملی) در کتاب «**البدایة في علم الدرایة**» (چاپ سنگی، ص 72) تصریح کرده روایات غلوّآمیز عجیبی که واقدی و ثعلبی و زمخشری در کتب خود درباره‌ی ثواب قراءت سوره‌های قرآن آورده‌اند، جعلی است!([[58]](#footnote-58)) استاد «محمد باقر بهبودی» نیز فرموده: «زنادقه و غُلاة در خاموش کردن نور اسلام و تباه ساختن شریعت و احکام دین و ایجاد شکّ و تردید در دل‌ها و بازی با حقایق و معارف دینی و ترویج خرافات و اباطیل و بدعت‌ها و ایجاد تفرقه و اختلاف از هیچ کوششی فرو گذار نکرده‌اند... معجزات خرافی بیهوده و نابجا جعل کرده و آن‌ها را از زبان قصّه‌پردازان و مشایخ و رُوات ساده لوح حدیث نشر دادند..... مطالب‌ سست و نااستوار تصوّف و عرفان را در احادیث درج نمودند..... هم‌چنین عباداتی بدعت نهادند و صلواتی اختراع کردند و ادعیه‌ی عرفانی و غیرعرفانی ساختند و عاملین به آن‌ها و خوانندگان چنان دعاهایی را به ثواب‌های گزاف و حصول نعمت‌های اخروی، بشارت دادند و بسیاری از عابدان ساده لوح شب و روز از انجام این عبادات [نامستند] و خواندن این ادعیه‌ی [دروغین] کوتاهی نکرده و [بدین ترتیب] از سنّت عادلانه و استوار نبوی منحرف شده و از نتیجه‌ی عبادت و دعا بی‌بهره ماندند در حالی‌که می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند.... (مقدّمه‌ی «صحیح الکافی»، طبع بیروت، چاپ اوّل ج1 ـ همچنین رجوع کنید به «عرض اخبار أصول...» ص15 به بعد).

9نگارنده گوید متأسّفانه کتب شیعه نیز از گزند چنین روایاتی مصون نمانده‌اند و در «مجمع البیان» و تفسیر صافی و... از این‌گونه روایات خرافی دیده می‌شود. در «مفاتیح الجنان» نیز این روایات را آورده‌اند، از آن جمله به نقل از «مفاتیح النّجاح» درباره‌ی سوره‌ی «یـس» بدون ذکر سند می‌گوید: «سوره‌ی یـس به صاحبش می‌رساند خیر دنیا و آخرت را و دفع می‌کند از او بلای دنیا و آخرت را و دفع می‌کند هر شرّی را و روا می‌کند جهت او هرحاجتی را و هرکه بخواند این سوره را برابر بیست حجّ است برای او و هرکه بشنود جهت او باشد هزار نور و هزار یقین و هزار برکت و هزار رحمت و از او بیرون می‌آورد هر کوفتی را(!)([[59]](#footnote-59)).... منقول است که هرکه در قبرستان در آید و سوره‌ی یــس بخواند خدای ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ عذاب اموات را تخفیف دهد و جهت او باشد به عدد ایشان حسنات(!).... و هر که پیش از خواب در شب بخواند موکَّل سازد خدای ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ بر او هزار فرشته که حفظ کنند او را از شرّ هر شیطان رجیم و از هر آفتی و اگر بمیرد در آن­روز خدای تعالی او را داخل بهشت سازد([[60]](#footnote-60))»(!) 10و یا «در اعمال شب جمعه» (ص 31) گفته است: «هرکه هر شب جمعه سوره‌ی واقعه را بخواند.... هیچ آفت از آفات دنیا به او نرسد...». و یا در صفحه‌ی 38 از قول «عنبسه بن مصعب» که از ضعفاست، می‌گوید: هرکه سوره‌ی ابراهیم و سوره‌ی حجر را در دو رکعت در روز جمعه بخواند هرگز پریشانی و دیوانگی و بلایی به او نرسد!»([[61]](#footnote-61))

این‌ها یقیناً دروغ است اخباری است غلوّآمیز و غرورانگیز. رسول خدا و بسیاری از اصحابش سوره‌ی یـس و سوره‌ی واقعه و..... را خواندند و شرور و آفات دنیا از آنان دفع نشد. و یا درباره‌ی سوره‌ی **الرَّحمان** می‌نویسد: «.... می‌آید از نزد خدای ـ عَزَّ وَ جَلّ ـ.... و می‌ایستد نزد خدای تعالی([[62]](#footnote-62)).....». و یا می‌نویسد: «هرکه بخواند سوره‌ی **الرّحمان** و هر جا بخواند ﴿فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن] بگوید: «لا بِشَيْءٍ مِنْ آلائِكَ رَبِّ أُكَذِّبُ»، پس اگر در شب بخواند آنگاه بمیرد شهید مرده و اگر در روز بخواند آنگاه بمیرد شهید مرده([[63]](#footnote-63))!» نویسنده عقلش را بکار نگرفته که خداوند متعال مکان ندارد که چیزی نزد او بیاید و نزدیک او یا دور از او بایستد! دیگر آنکه اگر با خواندن این سوره ثواب شهادت حاصل می‌شود دیگر جهاد فی سبیل الله و آلات حرب لازم نیست! آیا استعمار بهتر از این می‌خواهد؟! (فتأمّل)

در باره‌ی سوره‌ی **جمعه** می‌گوید: «از حضرت صادق منقول است که واجب است بر هر مؤمن هرگاه شیعه‌ی ما باشد که بخواند در نمازِ شبِ جمعه، سوره‌ی «جمعه» و «سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى» و در نماز ظهر آن، «جمعه» و «منافقین» و هرگاه این را به عمل آورد چنان است که گویا عمل رسول خدا را بجا آورده....الخ» این روایت مشعشع یک بار دیگر در مفاتیح «در اعمال روز جمعه» (ص 48) تکرار شده است!([[64]](#footnote-64)) 11 طبق این خبر عمل رسول خدا و آن‌همه زحمات و مرارت‌ها و جهادهای آن‌حضرت، معادل است با خواندن دو سوره! دیگر آن‌که شیعه‌ی امام صادق چرا روز جمعه، نماز جمعه نمی‌خواند و نماز ظهر می‌خواند؟12

درباره‌ی سوره‌ی «نبأ آیه 2» می‌گوید: ﴿عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلۡعَظِيمِ ٢﴾ هم ولایت است و هم حضرت أمیر؟! در صورتی که حضرت أمیر در «صحیفه‌ی علویّه» در «دعای روز دوشنبه» می‌گوید: **«**الْحَمْدُ لِـلَّهِ الَّذِي هَدَانِي لِلْإِسْلَامِ وَأَكْرَمَنِي بِالْإِيمَانِ وَبَصَّرَنِي فِي الدِّينِ وَشَرَّفَنِي بِالْيَقِينِ وَعَرَّفَنِي الْحَقَّ الَّذِي عَنْهُ يُؤْفَكُونَ **وَالنَّبَإِ الْعَظِيمِ** الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ= سپاس و ستایش خدایی را که مرا به اسلام هدایت ‌نموده و به ایمان گرامی داشت و در دین بینش عطا فرمود و با یقین شرافت بخشید و حقّی را که [کافران ناسپاس] از آن روی می‌گردانند و خبر بزرگی را که در آن اختلاف کرده‌اند، به من شناساند». از این دعا معلوم می‌شود «ٱلنَّبَإِ ٱلۡعَظِيمِ = خبر بزرگ» خود آن حضرت نیست بلکه او مؤمن به آن است. (فتأمّل) با توجّه به این‌که آیه فرموده مکّیان درباره‌ی آن اختلاف دارند می‌توان گفت: خبر مذکور توحید یا نبوّت پیامبر نبوده زیرا مکّیان به اتّفاق این دو را، قبول نداشتند امّا در مسأله‌ی بعثِ اموات و قیامت، برخی به بقای روح قائل بودند و با معاد روحانی مخالف نبودند. برخی در امکان معاد تردید داشتند و برخی کاملاً منکر بودند و با توجّه به این‌که در آیات بعدی دوبار با لحن تهدید آمیز فرموده: ﴿كَلَّا سَيَعۡلَمُونَ ٤ ثُمَّ كَلَّا سَيَعۡلَمُونَ ٥﴾ [النبأ: ٤، ٥] «نه چنین است [که پنداشته‌اند] به زودی خواهند دانست پس نه چنین است [که پنداشته‌اند] بزودی خواهند دانست». و در آیه‌ی هفدهم فرموده: ﴿إِنَّ يَوۡمَ ٱلۡفَصۡلِ كَانَ مِيقَٰتٗا ١٧﴾ [النبأ: ١٧] «همانا روز جدایی [نیکو کردار از بد کردار] وعده گاه است» و سپس به ذکر جهنّم و بهشت می‌پردازد طبعاً این خبر با واقعه‌ی عظیم قیامت که در آینده واقع خواهد شد مناسبت دارد. «**مجمع البیان**» نیز با این‌که به اخبار خرافی بی‌توجّه نیست ولی در این‌جا اعتنایی به این‌که منظور از «**النّبأ العظیم**» ولایت است، نکرده؛ تفسیر «**المیزان**» نیز به اخبار مذکور اعتنا نکرده و گفته است: مراد از خبر عظیم بعث و قیامت است زیرا قرآن کریم در سوره‌های مکّی خصوصاً سوره‌هایی که اوائل بعثت نازل شده تأکید و اهتمام کامل به اثبات قیامت و یَومُ الفَصل دارد. تفسیر **نمونه** نیز برای این‌که آبروی روایات را حفظ کند سه روایت نامعتبر آورده و چون دیده قول روایات هیچ تناسبی با آیات سوره‌ی «**نبأ**» ندارد، بی‌دلیل ادّعا کرده که ممکن است منظور باطنی آیات، «ولایت» باشد! امّا به هنگام تفسیر آیه اعتراف کرده که توجّه به این حقیقت که شدیدترین مخالفت مشرکان در مسأله‌ی «معاد» بود، روی هم رفته تفسیر آیه به معاد و رستاخیز را تأکید می‌کند. و تصریح می‌کند که تفسیر آیه به معاد بر همه‌ی اقوال برتری دارد.

نگارنده گوید اگر قرار باشد برای آیات باطن بدون تناسب و ارتباط باظاهر قائل شویم ما نیز میگوییم معنای باطنی از «**النَّبَأ العَظِیم**» آن است که علمای دین و آخوندها، متعصّب و خرافی و سبب انحراف و گمراهی عوام هستند و این مسأله‌ای است که قبول آن برای عوام آسان نیست و در آن اختلاف و تردید دارند و در قیامت خواهند دانست که آن‌ها چه فریب بزرگی خورده‌اند؟! «باؤُكَ تَجُرُّ وَبائِي لا تَجُرُّ».

علاوه براین، سوره‌ی «**نبأ**» در مکّه نازل شده و اهل مکّه درباره‌ی حضرت علی تساؤل و اختلاف نداشتند تا خداوند جواب دهد.

و درباره‌ی سوره‌ی «**قدر**» نوشته: «هرکه سوره‌ی إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ را در نماز فریضه بخواند منادی از جانب پروردگار او را ندا کند که خدا گناهان گذشته‌ی تو را آمرزید، عمل را از سر گیر([[65]](#footnote-65))!» یعنی دوباره خطایا و جنایات خود را از سرگیر! نمی‌دانیم چرا نویسندگان و ناقیلن این‌گونه اخبار و خوانندگان آن‌ها، فکر خود را به کار نگرفته‌اند که این اخبار ضدّ قرآن و قانون إلهی است که فرموده: ﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾ [الزلزلة: ٧، ٨] «پس هرکه هم‌وزن ذرّه‌ای کار خیر به جای آرد [نتیجه‌ی] آن را می‌بیند و هرکه هم‌وزن ذرّه‌ای بدی مرتکب شود[نتیجه‌ی] آن را می‌بیند». و فرموده: ﴿كُلُّ ٱمۡرِيِٕۢ بِمَا كَسَبَ رَهِينٞ ٢١﴾ [الطور: ٢٠] «هر انسانی در گرو دستاورد خویش است». و فرموده: ﴿كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡ رَهِينَةٌ ٣٨﴾ [المدثر: ٣٨] «هر نفسی در گرو دستاورد خویش است». و نیز فرموده: ﴿إِن تَكُ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٖ فَتَكُن فِي صَخۡرَةٍ أَوۡ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَوۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَأۡتِ بِهَا ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٞ ١٦﴾ [لقمان: ١٦] «اگر [عمل انسان] هموزن دانه‌ی خردلی در [درون] تخته سنگی یا در [گوشه‌ای] از آسمان‌ها یا زمین [پنهان] باشد، خدا آن را [در محاسبه] می‌آورد، همانا خدا باریک بین و آگاه است».

همین مقدار برای این‌که بدانیم حواشی این بخش از کتاب «مفاتیح الجنان» تا چه اندازه به اسلام و مسلمانی مرتبط است، کفایت می‌کند و تفصیل بیشتر لازم نیست. البتّه وضع سایر بخش‌های «مفاتیح» نیز از این بهتر نیست. به عنوان مثال «در اعمال روز جمعه» (ص 49) می‌گوید: «هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید: «اللّهمّ صلّ عَلى محمّدٍ وآل محمّدٍ وعَجِّل فرجهم»، نمیرد تا امام قائم را درک نماید!» و یا «در اعمال شب جمعه» (ص 31) می‌گوید: «هرکه در هر شب جمعه سوره‌ی **بنی اسرائیل**(= الإسراء) را بخواند نمیرد تا به خدمت حضرت قائم برسد و از اصحاب آن‌حضرت باشد!» لازم است بدانیم که جاعلِ این خبر آن را از قول حضرت صادق نقل کرده و غافل بوده که در زمان آن حضرت کسی جُز خودش امام نبوده یعنی هنگام صدور این حدیث امام قائم همان حضرت بوده و لاغیر! آیا جاعل فهمیده که چه بافته است؟ چرا شیخ عباس هنگام نوشتن این دو حدیث در کتابش از خود سؤال نکرده که پس تکلیف کسانی‌که تا زمان او این سوره یا این صلوات را خوانده‌اند و از دنیا رفته‌اند و به خدمت حضرت صادق و یا امام دوازدهم نرسیده‌اند چیست؟!([[66]](#footnote-66)) البتّه من نیز باید از خودم بپرسم که آیا اصولاً شیخ عباس و نظایر او فکر می‌کرده‌اند، یا کاری به کار عقل خود نداشته‌اند و استفاده از عقل خدا داد را لازم نمی‌دانستند!

در همان صفحه برای خواندن سوره‌ی «**صاد**» می‌گوید: «به سند معتبر(!) از حضرت باقر منقول است که هر که سوره‌ی «صاد» را در شب جمعه بخواند از خیر دنیا و عقبی آن‌قدر به او عطا کنند که نداده باشند مگر به پیغمبر مرسلی یا مَلَک مقرّبی و داخل بهشت گردانند او را با هرکه خواهد از اهل خانه‌ی او حتّی خادمی‌که او را خدمت کرده است اگر چه داخل عیال او نباشد و در حدّ شفاعت کردن او نباشد!»([[67]](#footnote-67))

و باز درهمان صفحه می‌گوید: «هرکه سوره‌ی **کهف** را در هر شب جمعه بخواند نمیرد مگر شهید و حقّ تعالی او را در روز قیامت با شهداء محشور گرداند و با ایشان باز دارد!»([[68]](#footnote-68))

و باز درهمان‌جا از قول حضرت صادق می‌گوید: «هرکه سوره‌ی **الم‌سجده** را در هر شب جمعه بخواند حقّ تعالی در قیامت نامه‌ی او را به دست راست او دهد و او را بر اعمال او حساب نکند و از رفقای محمد و آل او ‡ باشد!([[69]](#footnote-69)) و یا در صفحه‌ی 15 می‌گوید هرکسی فلان دعا را بخواند «خدا دیوان گناهان اورا نگشاید!» این‌گونه اقوال مخالف قرآن است که فرمود: ﴿فَلَنَسۡ‍َٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرۡسِلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَنَسۡ‍َٔلَنَّ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٦﴾ [الأعراف: ٦] «هر آینه البتّه از مردمی‌که رسول برایشان فرستاده شده سؤال می‌کنیم و هر آینه البتّه از پیامبران [نیز] سؤال می‌کنیم». خدا پیامبران را مسؤول می‌داند، پس چگونه ممکن است هرکه سوره‌ای یا دعایی بخواند مسؤول نباشد و خدا اعمال او را محاسبه نکند؟ **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؟

به راستی مؤلّف «مفتاح الجنان» و یا مؤلّف «مفاتیح الجنان» و نظایر این دو از خود نپرسیده‌اند که چگونه ممکن است دین الهی از یک سو بگوید: ﴿أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ٢ وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٣... وَمَن جَٰهَدَ فَإِنَّمَا يُجَٰهِدُ لِنَفۡسِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦﴾ [العنكبوت: ٢ و 3 و ٦] «آیا مردم پنداشته‌اند که چون [به زبان] بگویند ایمان آوردیم رها می‌شوند و آزموده و امتحان نمی‌شوند؟ و هر آینه کسانی را که پیش از ایشان بوده‌اند آزمودیم تا خداوند کسانی را که راست گفته‌اند معلوم بدارد و دروغگویان را [نیز] معلوم بدارد.... و هر که جهد و جهاد کند برای خود مجاهدت می‌کند همانا خداوند بی گمان از جهانیان بی‌نیاز است». و بفرماید: ﴿أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَأۡتِكُم مَّثَلُ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِكُمۖ مَّسَّتۡهُمُ ٱلۡبَأۡسَآءُ وَٱلضَّرَّآءُ وَزُلۡزِلُواْ حَتَّىٰ يَقُولَ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ مَتَىٰ نَصۡرُ ٱللَّهِۗ أَلَآ إِنَّ نَصۡرَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ ٢١٤﴾ [البقرة: ٢١٤] «آیا پنداشته‌اید که به بهشت در می‌آیید درحالی که هنوز مانند آن‌چه بر سر پیشینیانِ شما آمده بر سر شما نیامده است؟ آنان را دشواری‌ها وگزند و زیان رسید تا بدان‌جا که پیامبر و مؤمنانی‌که با او بودند چنان لرزان و آشفته شدند که می‌گفتند [پس] یاری خدا کی فرا می‌رسد؟ آگاه باشید که یاری خداوند نزدیک است». یعنی حصول سعادت ابدی در گرو إیمان و عمل و مجاهدت خالصانه است، و از سوی دیگر بگوید اگر فلان دعا را بخوانید یا فلان زیارت را بجای آورید، بهشت و سعادت أخروی از آن شما خواهد بود؟! چنین کاری بی‌تردید موجب نقض غرض از تشریع احکام است زیرا در این صورت چرا باید کار ساده‌تر را فرو گذاشت و راه دشوار‌تر را برگزید؟! وقتی می‌توان با یک دعا یا یک زیارت بهشت را خرید چرا باید تن به جهاد با نفس و فدا کاری و جهاد فی سبیل الله داد؟ این ثواب‌های عجیب و غریب اگر باور شود سبب گریز مردم از عمل خواهد بود و موجب بی‌اعتباری تشویق و تهدید دین در عمل به اوامر و اجتناب از نواهی شرع می‌شود. فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلۡقَوۡمِ لَا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ حَدِيثٗا ؟

تحقیقی مختصر در «مفاتیح الجنان»  
«باب اوّل»

بدان که مرحوم قمی کتابش را به سه باب تقسیم کرده: **باب اوّل** در تعقیب نمازها و دعاهای ایام هفته و اعمال شب و روز جمعه و بعض ادعیه‌ی مشهوره و مناجات خمس عشره و غیرها.

**باب دوّم** در اعمال ماه‌های سال و فضیلت و اعمال نوروز و اعمال ماه‌های رومی.

**باب سوّم** در زیارت و آنچه مناسب آن باب است.

در این صفحات مطالب «باب اوّل» را گذرا و به اجمال بررسی می‌کنیم: مرحوم قمی در صفحه‌ی سوّم کتابش، عهد خود با خوانندگان را که در صفحه‌ی اوّل بدان متعهّد شده بود، از یاد برده و در فصل «**تعقیبات مشترکه**» (ص 14) دعایی آورده از «مصباح المتهجّد» شیخ طوسی که او نیز سندی برای آن ذکر نکرده است، در حالی‌که شیخ عباس در مقدّمه‌ی «مفاتیح الجنان» (ص 12) ملتزم شده بود مطالبی را که سندش به نظرش نرسیده ذکر ننماید! منظور ما دعایی است که می‌گوید جبرئیل به حضرت یوسف  تعلیم کرد. می‌پرسیم آیا زنان که ریش ندارند نباید این دعا را بخوانند؟ دیگر آن‌که چرا جبرئیل دعایی به آن حضرت آموخت که ده‌ها قرن پس از او نیز تحقّق نمی‌یافت؟ آیا ـ نعوذ بالله ـ دعایی‌که برای آن حضرت مفیدتر باشد، نمی‌دانست؟!

خلاصه‌ی کلام آن‌که مرحوم قمی برخلاف عهدش با خوانندگان، آنچه در این فصل آورده غالباً یا بی‌سند است یا ضعیف السّند و هر که به کتبی‌که وی به عنوان مأخذ ذکر کرده مراجعه کند صحّت قول ما را تأیید خواهد کرد. ما به طور گذرا نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم. زیرا ذکر همه‌ی آن‌ها خلاف اختصار است.

13در صفحه‌ی 16 سلامی بر دوازده امام از «ابن بابویه» نقل کرده که وی می‌گوید پس از آن «هر حاجت که داری از خدا بطلب!» آیا شیخ صدوق حقِّ تشریع داشته؟! وی چه حقّ داشته که چیزی در دین از خود بگوید؟ هم‌چنین آن‌چه که از «مصباح» کفعمی نقل کرده سند ندارد. در صفحه‌ی 17 حدیثی از قول امام محمد تقی آورده که راوی آن «حسن بن العبّاس بن الحریش الرّازی» است([[70]](#footnote-70)).

در صفحه‌ی 18 «نماز غفیله» را ذکر کرده که سند آن وضع خوبی ندارد([[71]](#footnote-71)). ولی از حدیث مذکور و احادیث متعدّد دیگری که در وسائل مذکور است، می‌توان دریافت که ائمّه‡ جایز می‌دانسته‌اند که پس از «حمد» قسمتی از یک سوره‌ی قرآن قرائت شود([[72]](#footnote-72)). (فتأمّل)

در صفحه‌ی 19 و 20 آنچه از «مصباح» شیخ طوسی در تعقیب نماز عشاء و نماز صبح نقل کرده، سند ندارد! در صفحه‌ی 20 روایتی از کلینی در تعقیب نماز صبح و مغرب نقل کرده که دو تن از رُوات آن عبارت‌اند از «اسماعیل بن مهران» و «علی بن أبی حمزه‌ی بطائنی!»([[73]](#footnote-73)) در همین صفحه از «جعفی» که از ضعفاست دعایی برای درد چشم نقل می‌کند که چنین آغاز می‌شود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْكَ...» مگر محمّد و آل محمّد حقّی بر خدا دارند؟!([[74]](#footnote-74)) یا خداست که بر ایشان حقّ عظیم دارد؟

در صفحه‌ی 21 خوابی را ذکر کرده که چون خواب حجّت نیست به آن نمی‌پردازیم.

در صفحه‌ی 22 نقل کرده که: «فریضه و واجب است بر هر مسلمانی که ده مرتبه پیش از غروب این دعا را بخواند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ... إلخ»([[75]](#footnote-75)). آیا شیخ عباس نمی‌داند که هیچ یک از علمای اسلام حتّی علمای امامیّه به چنین واجبی قائل نیستند؟!

در فصل سوّم باب اوّل (ص 32) دعا‌های ایام هفته را از «ملحقات صحیفه‌ی سجّادیّه» نقل کرده که اصلاً مدرکی برای این ملحقات نیست و عجیب است که مانند یهود هفته را از یکشنبه آغاز و به شنبه ختم کرده است؟! این دعاها در «بلد الأمین» کفعمی نیز بدون سند آمده است.([[76]](#footnote-76)) مضمون بعضی از جملات این دعاها شرعاً و عقلاً مورد اشکال است مانند مسأله‌ی توسّل (در دعای روز پنجشنبه) که شرح مختصر آن بیاید([[77]](#footnote-77)). در «بلد الأمین» جمله‌ی ما قبل آخر دعای روز پنجشنبه، چنین است: «واجْعَلْهُ لي شَافِعاً يومَ القِيَامَةِ نَافِعاً» و کلمات «تَوَسُّلِيْ بِهِ» را ندارد([[78]](#footnote-78)).

در صفحه‌ی 29 نقل نموده: «هرکه معصیت خدا را در شب جمعه ترک کند حقّ تعالی گناهان گذشته‌ی او را بیامرزد». می‌گوییم: چه کار خوبی است که شش روز هفته را گناه کنیم و شب جمعه و روزش را استراحت کنیم تا هم برای گناه کردن در هفته‌ی آینده تجدید قوا کرده باشیم و هم گناهان هفته‌ی قبل آمرزیده شود! امّا قرآن کریم فرموده: ﴿لَّيۡسَ بِأَمَانِيِّكُمۡ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِۗ مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٢٣﴾ [النساء: ١٢٣] «نه به آرزو‌های شماست و نه به آرزو‌های اهل کتاب، هرکه عمل بدی مرتکب شود، بدان کیفر شود و جز خدا برای خویش یار و یا وری نخواهد یافت». حال خواننده مختار است کلام خدا را قبول کند یا روایت مفاتیح را!

درباره‌ی مطالب صفحه‌ی 31 قبلاً سخن گفته‌ایم([[79]](#footnote-79)) و تکرار نمی‌کنیم. در صفحه‌ی 12 مدّعی است که شعر خواندن در شب و روز جمعه مکروه بوده و بایسته است که ترک شود اگرچه شعر حقّی باشد و حتّی نماز کسی که شعر بخواند قبول نمی‌شود. می‌گوییم اگر این روایت را قبول دارید چرا بر ضدّ این خبر، مساجد را در شب و روز جمعه پر کرده‌اید از شعر و مدّاحی و دست زدن و یا مرئیه خواندن و....

در همین صفحه می‌گوید: «هرکه هفت مرتبه این دعا را بخواند در شب جمعه یا روز جمعه اگر در آن روز بمیرد داخل بهشت شود... الخ» در حالیکه حدیث مذکور مرسل و بی‌اعتبار است([[80]](#footnote-80)). و هم‌چنین دعایی از «مصباح» شیخ طوسی نقل کرده که وی سند آن را ذکر نکرده است! و در همین صفحه روایت کرده از شیخ طوسی و سیّد بن طاووس و کفعمی و سید بن باقی که مستحب است فلان دعا را بخوانند! ما سؤال می‌کنیم اگر آن دعا از رسول خدا است چرا از خود آن‌حضرت نقل نمی‌کنید و اگر از رسول خدا نیست شیخ و سیّد و دیگران چه حقّ داشته‌اند که مستحبّی بر دین اضافه کنند؟!

در «اعمال روز جمعه»(ص 34) می‌گوید: «و چون صبح روز جمعه طالع شود این دعا را بخواند: «أصبحتُ في ذمّة الله... إلخ» درحالی که راوی این حدیث یکی از غُلاة و ضعفاست به نام «داود بن کثیر الرّقّی»([[81]](#footnote-81)).

و در «اعمال روز جمعه»(ص 37) أکاذیب «صالح بن عُقبَه» را درباره‌ی انار آورده است!([[82]](#footnote-82)) در صفحه‌ی 38 می‌گوید: «**دعای ندبه** را که از اعمال اعیاد اربعه است بخواند» در حالی‌که بسیاری از جملات دعای مذکور ضّد قرآن است! و در صفحات آینده شرحش بیاید([[83]](#footnote-83)). إن شاء الله تعالی.

«در اعمال روز جمعه» (37 و38) به امام باقر افتراء بسته‌اند که آن حضرت فرمود: «زیارت کنید مردگان را در روز جمعه که می‌دانند کیست که به زیارت ایشان رفته است و شاد می‌شوند([[84]](#footnote-84))!» در حالی‌که قرآن می‌گوید مردگان از دنیا خبر ندارند و در عالم برزخ هستند. یکی از رُوات حدیث مذکور «**محمد بن جعفر بن بطّه**» نام دارد که به قول نجاشی در اخذ حدیث متساهل بود و در آثار او اشتباهات زیادی وجود دارد و ابن الولید او را ضعیف شمرده است. راوی دیگر آن «علی بن الحکم»([[85]](#footnote-85)) است. راوی دیگر آن **ربیع بن محمد** **المسلیّ** است که توثیق نشده است.

درباره‌ی نماز حضرت رسول (ص 39) می‌گوید: «چون فارغ شدی میان تو و خدا گناهی نمی‌ماند مگر آنکه آمرزیده شده است!» و درباره‌ی نماز حضرت امیرالمؤمنین (ص40) می‌گوید: «هر که از شماها چهار رکعت نماز أمیر المؤمنین را بجا آورد از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولّد شده باشد و حاجت‌های او بر آورده شود!» و یا «در اعمال روز جمعه» (ص 49) می‌گوید: «هر که بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر بگوید: «اَللّـهُمَّ اجْعَلْ صَلاتَكَ وَصَلاةَ مَلائكَتِكَ وَرُسُلِكَ على مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ **=** پروردگارا، درود‌‌های خودت را و درود فرشتگان و پیامبرانت را بر محمّد و خاندان محمّد مقرّر فرما؛ نوشته نشود بر او گناهی تا یک سال!» این دستورها برای جری کردن گنهکاران خوب است. بنابراین، هرکس گناهی کرد این نمازها یا این صلوات را می‌خواند و آمرزیده می‌شود. این توصیه‌ها برای اراذل و اوباش و فسّاق و ستم‌گران جالب است که به آن‌ها عمل کنند تا گناهی بر آنان نوشته نشود و در دنیا بی‌قید و بند باشند و در آخرت وارد بهشت شوند! **سُبحانَ اللهِ ربِّ العالَمِين**.

پس از نماز جعلی که از قول حضرت صادق آن را به علی منتسب ساخته‌اند دعایی به آن‌حضرت نسبت داده‌اند که حضرتش به خداوند عرض می‌کند: «يَا مُتَرَئِّفُ.... يَا مُتَجَبِّرُ، يَا مُتَمَلِّكُ...» در حالی‌که علی که آشناترین فرد با قرآن و أمیر الکلام به شمار می‌رود فصیح‌تر از آن است که خطاب به خدا چنین صفاتی را ذکر نماید، اگر این دعا از آن‌حضرت بود بی‌تردید به تأسّی از قرآن کریم و با توجّه به اقتضای مقام و مقال عرض می‌کرد: «يا رَؤُوفُ يا جبّارُ يا مالِكُ» (فتأمّل). به نظر ما بافنده‌ی این دعا حتّی عرب نبوده تا چه رسد به فارس میدان فصاحت و بلاغت، حضرت امیر المؤمنین!

در قسمتی از همین دعا از قول آن‌حضرت گفته است: «اَللّهمَّ بِمُحمّدٍ سَيِّدِيْ وَ**بِعَلِيٍّ** وَلِيِّيْ وبِالأئمّةِ الرَّاشِدينَ...إلخ» جاعل دعا این قدر نمی‌فهمیده که علی خود در دعایش عرض نمی‌کند: «بِعَلِيٍّ وَلِيِّي» «سوگند به علی که ولیّ من است» و ائمّه‌ی راشدین هرگز خدا را به خود‌شان که ولیّ خود می‌باشند، قسم نمی‌دادند، چه نادان است آن‌که خدا را قسم بدهد به خودش! حاشا که ائمّه‌ی بزرگوار چنین کنند! واقعاً فریب بزرگی است که بگوییم هر که این نماز را با این تعابیر سُست، بخواند «گناهان گذشته و **آینده‌ی** او آمرزیده شود و چنان باشد که دوازده مرتبه قرآن را ختم کرده باشد و حقّ ‌تعالی گرسنگی قیامت را از او رفع کند!»

نمازی به نام «نماز حضرت فاطمه » (ص 41) ذکر کرده که مدّعی است جبرئیل به آن حضرت تعلیم کرده است!([[86]](#footnote-86)) آیا جبرئیل مسائل شریعت را برای غیر پیامبر نیز می‌آورد؟! رُوات این نماز عبارت‌اند از دو کذّاب مشهور به نام‌های «محمّد بن سنان»([[87]](#footnote-87)) و «مفضَّل بن عمر([[88]](#footnote-88))» و پس از این نماز، نماز و دعای دیگری از حضرت فاطمه با تعابیر سُست آورده است. مثلاً گفته: «لَمْ آتِكَ بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَّمْتُهُ وَلَا بِشَفَاعَةِ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِشَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِه= خدایا، من کردار شایسته‌ای که پیش فرستم و شفاعت مخلوقی را که به آن امیدوار باشم و با شفاعت او به سوی تو تقرّب بجویم، نیاورده‌ام، جُز محمد و اهل بیت او!»

مگر شما حضرت فاطمه را از اهل بیت پیامبر نمی‌دانید؟ آیا ممکن است حضرت زهرا خودش را به عنوان شفیع خویش به خدا عرضه بدارد؟ **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؟

چگونه ممکن است حضرت زهرا چنین بگوید در حالی­که همسر بزرگوارش در دعاهایش عرض می‌کرد: «وقَد رَجَوتُ مِمّن تولاّني في حياتي بِإحسانِهِ أن يَشفعَهُ لي عندَ وفاتي بغُفرانِهِ = از خدایی که در دوران زندگیم مرا با إحسان خویش سرپرستی فرمود امید دارم که هنگام وفاتم همان احسان را برای آمرزشم شفیع قرار دهد»([[89]](#footnote-89)). و عرض می‌کرد: «اللهم إنّي أتقرَّبُ إليكَ بذِكْرِكَ وأَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَى نَفْسِكَ = خدایا، با ذکر تو به سوی تو تقرّب می‌جویم و خودت را به پیشگاهت شفیع قرار می‌دهم»([[90]](#footnote-90)). و می‌فرمود: «لا شفيعَ أنجَحُ مِنَ التّوبةِ = شفیعی موفّق‌تر از توبه نیست»([[91]](#footnote-91)). و نواده‌ی بزرگوارش حضرت زین العابدین عرض می‌کرد: «وَإِنْ شَفَعْتُ فَلَسْتُ بِأَهْلِ الشَّفَاعَة... شَفِّعْ فِي خَطَايَايَ كَرَمَك‏... لَا شَفِيعَ لِي إِلَيْكَ فَلْيَشْفَعْ لِي فَضْلُك = اگر شفاعت بخواهم سزاوارش نیستم.... درباره‌ی خطاهایم کرم و بخشایش خود را شفیع [من] قرار ده... در پیشگاهت شفیعی ندارم پس باید که فضل و بخشایش تو برایم شفاعت کند»([[92]](#footnote-92)). و عرض می‌کرد: «‏لَا شَفِيعَ يَشْفَعُ لِي إِلَيْكَ» «هیچ شفیعی که به پیشگاهت برایم شفاعت کند ندارم»([[93]](#footnote-93)).

14 مهم‌تر از این‌ها، قرآن کجا فرموده که مخلوق مورد امید است؟ پیامبر در کدام دعای معتبر و مستند، انبیاء دیگر را شفیع خود یا واسطه‌ی تقرّب خویش به خدا قرار داده است؟([[94]](#footnote-94)) ضمناً صدر روایت مذکور افضلیّت فاطمه‘ را بر علی می‌رساند، در صورتی که شما علی را افضل می‌دانید!

پس از نماز جعلی فوق، از کتاب خرافی «جمال الاُسبوع» سیّد بن طاوس، برای هر یک از ائمّه نمازها و دعاهایی بدون سند ذکر کرده است؟! آیا امامان حقّ تشریع داشته‌اند تا نمازی را که پیامبر به امّت تعلیم نفرموده بود، تشریع کنند؟! اگر این نمازها را پیامبر آورده بود، اختصاص هر یک از آن‌ها به یکی از ائمّه معنی نداشت؟ اصولاً اختصاص نماز به یکی از ائمّه یعنی چه؟

دعایی‌که پس از نماز صاحب الزّمان آورده بسیار رسوا و ضدّ قرآن و موجب شرک و کفر است!([[95]](#footnote-95)) در این دعا- چنان‌که در «**زیارت و زیاتنامه**» در احوال «حسن مثله‌ی جمکرانی» (ص 167، راوی 102) آورده‌ایم – می‌گوید: «يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ انْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ احْفَظَانِي فَإِنَّكُمَا حَافِظَايَ، يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ (سه بار) الْغَوْثَ (سه بار) أَدْرِكْنِي (سه بار) الْأَمَانَ (سه بار)!»

چگونه ممکن است کسی با قرآن آشنا باشد و چنین شرکیّاتی را تحمّل کند که شیخ عباس آورده است؟

در این دعا غیرخدا را خوانده که شرک و ضدّ ده‌ها آیه‌ی قرآن است چنانکه فرموده:   
﴿... فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: ١٨] «پس با خدا کسی را مخوانید» یعنی فقط خدا را بخوانید و نیز فرموده: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ٢٠﴾ [الجن: ٢٠] «فقط پروردگارم را می‌خوانم و کسی را با او [در خواندن] شریک نمی‌سازم». و ده‌ها آیه‌ی دیگر که خواندن و حاضر و ناظر و سمیع و بصیر دانستن غیرخدا را در همه جا، شرک شمرده است.

به اضافه این‌که حضرت محمّد و علی را یک بار مقدّم داشته و بار دیگر مؤخّر! شاید برای این‌که به ایشان بر نخورد و گله نکنند و علی نگوید چرا نام مرا مقدّم نداشتی یا چرا مرا مؤخّر ذکر کردی؟! لذا هر دو را یک بار مقدّم داشته است که جای گله و شکایت نباشد! یا شاید واقعاً نمی‌دانسته یا مطمئن نبوده که حضرت محمّد افضل از علی است!

دیگر آن‌که می‌گوید: همانا شما دو تن کافی هستید و مرا کفایت کنید! آیا صاحب‌الزّمان قرآن نخوانده که خدا با استفهام انکاری سؤال فرموده: ﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا ٦﴾ [النساء: ٦] «خدا محاسبه را کافی است». ﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَلِيّٗا وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ نَصِيرٗا ٤٥﴾ [النساء: ٤٥] «خدا [برای] دوستی و سر پرستی کافی است و خدا [برای] یاوری کافی است». خداوند متعال فرموده من برای نصرت و سرپرستی و حساب و سایر امور کافی هستم ولی این دعا می‌گوید ای محمّد و علی شما کافی هستید و مرا کفایت کنید مرا یاری کنید مرا حفظ کنید در حالی‌که قرآن فرموده: ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ حَفِيظٞ ٥٧﴾ [هود: ٥٧] «همانا پروردگارم بر همه چیز حافظ و نگاهبان است». و خطاب به پیامبر فرموده: ﴿فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا ٨٠﴾ [النساء: ٨٠] «ما تو را بر آنان حافظ و نگاهبان نفرستادیم». ﴿وَمَا جَعَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا﴾ [الأنعام: ١٠٧] «و تو را بر آنان حافظ و نگهبان قرار ندادیم».

15چرا باید مدّعیان علم و حدیث این قدر خرافی و از قرآن بی‌خبر یا عوام‌ ترس باشند که به شرک وارد شوند و ملّت را به شرک مبتلا سازند؟! آیا کسی که به صاحب الزّمان خیالی می‌گوید: «اَلْغَوث» یا «أدرِکني = مرا دریاب» یا به فریادم برس، نمی‌داند که غیرخدا فریادرس نیست. رسول خدا وسایر انبیاء و أمیر المؤمنین کی خود را فریادرس مردم خوانده‌اند، آن هم از راه دور یا پس از وفات؟!

آیا بافنده‌ی دعا نمی‌داند که بنا به فرموده‌ی قرآن حضرت محمّد و علی پس از رحلت از دنیا بی‌خبر و بدون خوف و حزن در جوار رحمت حقّ قرار دارند و جُز به خدا به چیزی توجّه ندارند؟!

16در صفحه‌ی 47 روایتی از قول «مفضّل بن عمر» آورده است که از ضعفاست و نماز حضرت فاطمه را نیز او نقل کرده است([[96]](#footnote-96)). در صفحه‌ی 50 صلواتی ذکر کرده که اگر روز جمعه پس از نماز عصر خوانده شود «بنویسد حقّ تعالی برای او صد هزار حسنه و محو فرماید از او صدهزار سیّئه و بر آورد صد هزار حاجت او را و بلند فرماید برای او صد هزار درجه!»([[97]](#footnote-97))

«در اعمال روز جمعه» (ص 51) می‌گوید: امام زمان «زمین را از لوث شرک و کفر... پاک و پاکیزه می‌فرماید!» این قول مخالف قرآن است که درباره‌ی نصاری فرموده: ﴿فَأَغۡرَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَاوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ ١٤﴾ [المائ‍دة: ١٤] «پس تا روز ستاخیز میان ایشان دشمنی و کینه افکندیم». و در باره‌ی یهود فرموده: ﴿وَأَلۡقَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ [المائ‍دة: ٦٤] «و تا روز رستاخیز میان ایشان دشمنی وکینه افکندیم». و آیات دیگری که دلالت دارد کفر و شرک درمیان بشر وجود خواهد داشت و غیرمسلمانان تا قبل از قیامت باقی می‌مانند و میانشان نیز مخالفت و عداوت بر قرار خواهد بود.

در «اعمال روز جمعه» (ص 52) صلواتی را از «مصباح المتهجّد» شیخ طوسی نقل کرده([[98]](#footnote-98)) که مروی است از فردی «مهمل» به نام «أبوالحسن ضرّاب اصفهانی» و او نقل کرده از پیرزنی سبزه رو (این هم شد سند شرعی؟!)([[99]](#footnote-99)).

در قسمتی از این صلوات درباره‌ی پیامبر می‌گوید: «المُفَوَّضُ إليهِ دِينُ الله» «کسی که دین خدا به او وا گذار شده!» مخفی نماند که این‌گونه اباطیل تحت تأثیر احادیث باب 110 «کافی» کلینی است. ما در بطلان این قول در کتاب «**عرض اخبار أصول بر قرآن و عقول**» مطالبی گفته‌ایم (ص 249 به بعد و ص 622). در این‌جا نیز یاد آور می‌شویم که رسول خدا یک چیز را فقط بر خود حرام کرد و حتّی آن را به عنوان حرام به سایرین اعلام نکرد، خدا به او عتاب فرمود که: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ﴾ [التحريم: ١] «ای پیامبر، چرا چیزی را که خداوند بر تو حلال ساخته بر خویشتن حرام می‌کنی؟» و نیز هنگامی که گروهی از منافقین برای عدم حضور در جهاد عذرها آوردند و رسول خدا قبل از تحقیق به ایشان إذن داد حقّ تعالی او را عتاب فرمود که: ﴿عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُم﴾ [التوبة: ٤٣] «خداوند از تو درگذرد چرا ایشان را رخصت دادی؟» اگر این تفویض حقیقت داشت آن عتاب معنی نداشت. در شأن نزول آیه‌ی سی و نه سوره‌ی مبارکه‌ی حجّ نوشته‌اند مسلمانان که تحت آزار شدید مشرکین بودند و مضروب و مجروح می‌شدند، نزد رسول خدا می‌آمدند و اجازه‌ی مبارزه می‌خواستند و آن‌حضرت در جوابشان می‌فرمود: «اِصبِروا فإنّي لم أومَر بِالقِتال» «صبر کنید زیرا من [هنوز] به جنگ، فرمان نگرفته‌ام». از این رو اولین آیه‌ی قتال چنین نازل شد که ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ﴾ [الحج: ٣٩] «برای کسانی‌که به جنگشان آمده‌اند اجازه رخصت جنگ داده شد». و لذا خدا فرموده: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ... ٱلظَّٰلِمُونَ...ٱلۡفَٰسِقُونَ ٤٧﴾ [المائ‍دة: ٤٤، ٤٧] «و آنان که مطابق آنچه خداوند نازل فرموده حکم نکنند، ایشان کافراند... ستمگراند... فاسق‌اند».   
و نیز فرموده: ﴿وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ ٤٤ لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ ٤٥ ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ ٤٦﴾ [الحاقة: ٤٤، ٤٦] «و اگر وی برخی سخنان را بر ما می‌بست هر آینه او را به دست [قدرت] گرفته بودیم آنگاه شاهرگش را بریده بودیم». بنابر این دین فقط از طرف خداست و رسول خدا حقّ ندارد چیزی زیاد و یا کم نماید.

پس از صلوات بر پیامبر، حجّت تراشی کرده و دوازده «**حُجَّة ربّ العالَمين**» تحویل خواننده داده است! در حالی‌که خدا می‌فرماید پس از رسولان الهی کسی «**حُجَّةُ الله**» [النّساء:165] نیست و أمیر المؤمنین فرموده: «**تَمَّتْ بِنَبِيِّنا محمّدٍ** **حُجَّتُهُ** = با پیامبر ما محمّد حجّت خدا پایان پذیرفت». (نهج البلاغه: خطبه‌ی91)

در این دعا حُجَج مذکور را ستون‌های دین و ارکان توحید خوانده یعنی اگر اینان نبودند دین بی‌ستون و توحید بی‌رکن می‌بود! می‌پرسیم چرا خدا در کتابش ستون‌های دین و ارکان توحیدش را معرّفی نفرموده و شناساندن آن‌ها به مردم را بر عهده‌ی مشایخ کلینی و صدوق نهاده است؟! هم‌چنین ائمّه را «**تَراجمة وَحْيِكَ** = مترجمان وحی تو» خوانده! این ادّعا نیز متّکی است بر روایت نامعتبر کلینی در باب 69 کافی خصوصاً روایت سوّم که بطلانش را در کتاب «**عرض أصول بر قرآن و عقول**» (ص 399) آشکار کرده‌ایم.

سپس گفته است: «**خُلَفَاءَكَ في أَرْضِك**» یعنی ائمه‌ی را خلیفه‌ی خدا در زمین شمرده است! در حالی‌که خدای تعالی خلیفه ندارد زیرا خلیفه برای کسی متصوَّر است که بمیرد یا برود یا معزول گردد یا به سبب مشغول بودن به کاری، برای کار‌های دیگر خلیفه بگیرد و خدا نه وفات کرده و نه جایی رفته و نه مشغول بودن به شأنی او را از شؤون دیگر باز می‌دارد و نه معزول شده است تا خلیفه بگیرد. اگر منظور این نبوده، در این صورت باید می‌گفت: «**خُلَفاء نَبيِّكَ في أرضِكَ** = خلفای پیامبرت در زمین تو». اگر این دعا از ائمّه می‌بود قطعاً آن‌ها منظور خود را با فصاحت بیان می‌کردند در حالی‌که این دعا از جعلیّات راویان کم سواد است.

درباره‌ی ائمّه گفته است: «**اصْطَفَيْتَهُم عَلَى عِبَادِكَ وَارْتَضَيْتَهُم لِدِيْنِكَ=** ایشان را بر بندگانت برگزیدی و برای دینت بدیشان راضی شدی!» آشنایان با قرآن کریم می‌دانند که ارتضاء و اصطفای إلهی در مورد بنی آدم منوط به اعلام خداست و در قرآن ـ جُز درباره‌ی حضرت مریم و طالوت ـ فقط در مورد انبیاء به کار رفته است. شما که ائمه‌ی را از قبیل طالوت نمی‌دانید بلکه بالاتر می‌شمارید پس بر شماست که بگویید خدا در کجا ارتضاء و اصطفای امیر المؤمنین و اولادش را اعلام فرموده است؟ آیا نمی‌دانید در اسلام نسبت دادن چیزی به خدا بدون سلطان و دلیل متقن شرعی، گناه است؟! آیا این ادّعاها مدرکی دارد؟

همچنین گفته است: «**أَلْبَسْتَهُم نُورَكَ وَرَفَعْتَهُم في مَلَكُوتِكَ =** نورت را به آن‌ها پوشانیدی و ایشان را به ملکوتت عروج داری». این قول کذب است. زیرا جدّشان که از همه والاتر و برتر است بشری مانند دیگران بوده و از نور پوشیده نشده بود و لباس نور نداشته و جز او هیچ یک از اولاد و أقاربش به ملکوت و معراج نرفته است. خداوند به او فرموده: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الكهف: ١١٠] «(ای پیامبر) بگو که من بشری چون شما هستم که به من وحی می‌شود که معبود شما معبود و خدایی یگانه است پس هرکه امید دیدار پروردگار خویش را دارد باید که کردار نیکو و شایسته به جای آرد و احدی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد». و فرموده: ﴿وَقَالُواْ مَالِ هَٰذَا ٱلرَّسُولِ يَأۡكُلُ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشِي فِي ٱلۡأَسۡوَاقِ﴾ [الفرقان: ٧] «و گفتند این چه فرستاده‌ای است که [چون دیگران] غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟» (و نیز بنگرید به آیه‌ی 20 همین سوره) معلوم می‌شود پیغمبر قرآن با پیغمبر مفاتیح الجنان تفاوت بسیار دارد.

در این دعا از خدا خواسته که امام قائم را از دست جبّارین و ستمگران خلاص کند! کسی نبود به او بگوید شما که خود می‌گویید امام شما برای این‌که به دست جبّارین اسیر یا مقتول نشود، غیبت کرده پس الآن امام غائب شما در دست ظالمین نیست تا خدا او را خلاص کند! جاعل دعا نفهمیده که چه بافته است.

از همه مفتضح‌تر آن است که این دعا دلالت بر تحریف قرآن دارد و می‌گوید: «اللَّهُمَّ جَدِّدْ بِهِ مَا مُحِيَ مِنْ دِينِكَ، وَأَحْيِ بِهِ مَا **بُدِّلَ مِنْ كِتَابِكَ**، وَأَظْهِرْ بِهِ مَا غُيِّرَ مِنْ حُكْمِكَ» «پروردگارا، با او آنچه از دینت محو شده، تجدید فرما و با او **آنچه از کتابت تبدیل شده** زنده کن و آنچه از حکم و فرمان تو تغییر کرده، آشکار ساز!» جاعلین و فرقه سازان این همه بدعت در اسلام آورده‌اند، أذان مسلمین را تغییر داده و موقع مغرب را عقب‌تر برده و نماز عیدین را دگرگون کرده‌اند و..... باز فریاد می‌کنند و اشک تمساح می‌ریزند که خدایا، آنچه از دینت محو و تبدیل شده به حالت قبل برگردان تا بدعتی در آن نباشد! جاعل این دعا و نظایر آن مانند دزدی است که خود چیزی بدزدد و در همان حال برای فریفتن مردم، فریاد کند: آی دزد، آی دزد!

در آخر دعا، ائمه‌ی را عُروة الوثقی و حَبل المتين و صراط المستقيم خوانده است! با این‌که حضرت أمیر مکرّراً فرموده عُروة الوثقى و حبل المتين قرآن است (نهج البلاغه، خطبه‌ی 156، 176، 192 و 198) و نفرموده من «حَبلُ الله» هستم بلکه فرموده من تابع دین و مطیع حَبل الله می‌باشم. جاعل نادان در آخر این دعا برای امام غائب دعا می‌کند که: «اَللهم صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَوُلَاةِ عَهْدِهِ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَمُدَّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَزِدْ فِي آجَالِهِمْ». «پروردگارا، بر ولیّ خود و والیان عهدت و امامان از فرزندان او درود فرست و بر عمر ایشان بیفزا و مدّت عمرشان را افزون کن!» آیا جاعل فهمیده که چه بافته است؟ آیا او خیال کرده که ائمّه‌ی دیگر، فرزندان امام غائب‌اند و همگی زنده‌اند که برایشان از خدا طول عمر می‌خواهد و نمی‌داند که ائمّه أجداد اویند و از دنیا رفته‌اند؟! یا این‌که نمی‌داند بنابه اعتقاد شیعه امام غائب آخرین امام است و پس از او امامی نیست؟!

این است آنچه به نام دین خدا در کتب مذهبی وارد کرده و مردم را گمراه ساخته‌اند و یک عالم حقّگو پیدا نشده که حقایق را بیان کند و مردم را نجات دهد!

فصل پنجم:

17در صفحه‌ی 54 ماجرایی آورده درباره‌ی امام علی النّقی که ناقل آن یکی از غُلاة و جاعلین حدیث است موسوم به «محمّد بن موسی»([[100]](#footnote-100)) و مدّعی است که امام فرمود: «مراد از ایّام و روزها ما هستیم مادامی‌که بپاست آسمان‌ها و زمین، شنبه اسم رسول خدا است و یکشنبه امیر المؤمنین و دوشنبه حسن و حسین سه شنبه علیّ بن الحسین و و محمد بن علی وجعفربن محمّد و چهار شنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من‌ام و پنجشنبه فرزندم حسن و جمعه فرزندِ فرزندم است...الخ» بنابراین امام زین العابدین در دعاهای ایام هفته‌ی خود که شیخ عباس در فصل سوم مفاتیح آورده، شوخی کرده ـ نعوذبالله ـ که در دعای یکشنبه عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ فِي يَوْمِي هَذَا وَمَا بَعْدَهُ مِنَ الْآحَادِ مِنَ الشِّرْكِ وَالْإِلْحَادِ». «پروردگارا، همانا در این روز و یکشنبه‌های دیگری که پس از آن است از شرک و إلحاد به سوی تو پناه می‌جویم». و منظورش این بوده که در این علی و علی‌های دیگری که پس از آن است از شرک به خدا پناه می‌برم! و یا اگر در دعای پنجشنبه عرض کرده: «اللَّهُمَّ اقْضِ لِي فِي الْخَمِيسِ خَمْساً» «پروردگارا، در پنجشنبه پنج حاجت را برایم بر آورده ساز»، مقصودش آن بوده که در حضرت عسکری که هنوز پدرانش به دنیا نیامده‌اند، پنج حاجتم را عطا کن! زیرا این روزها ظرف زمانی ائمّه نبوده بلکه خود ائمّه بوده‌اند! و منظور از «في الاثنين» یا «في الثّلاثاء» یا «في الأربعاء» آن است که ظرف زمان و مظروف آن هر دو ائمّه بوده‌اند! این است ضدّ و نقیض گویی دعا نویسان و خرافه فروشان.

پس­از این قصّۀ خرافی، زیاراتی ذکر کرده که سند آن در بحار الأنوار (ج99 ص211 به بعد) و «حمال الأسبوع» نیامده است فقط «سیّد بن طاووس» خرافی در زیارت أمیر المؤمنین می‌گوید این زیارت منقول است از کسی‌که صاحب الزّمان را نه در خواب بلکه در بیداری مشاهده کرده است! صرف نظر از مجهول بودن رُوات، متن زیارات نیز بر خلاف عقل و قرآن است و همین بهترین دلیل بر جعلی بودن آن‌هاست. در این زیارات به پیغمبر و ائمّه می‌گوید: من امروز مهمان شمایم مرا به خوبی میزبانی کنید! گویا این مهمان ناخوانده رسول خدا و ائمه را حاضر و ناظر و مطّلع از سخنان خود می‌داند و از آنان توقّع میزبانی دارد! و نمی‌داند که آن بزرگواران از دار دنیا به دار السّلام رفته‌اند و طبق آیات قرآن از دنیا و فسق و فجور و خیانت مردم بی‌خبر هستند وگرنه دارالسّلام برای آن‌ها «دارالغصّة والحزن» می‌شود. اصولاً انبیاء و ائمّه پس از رحلت، مکلّف به مهمانداری و قبول حرف‌های دروغگویان نیستند که به مهمان داری همه کس حاضر شوند بلکه أنبیاء و أولیاء همه مطیع خدا هستند. در این زیارات به امامی‌که حاضر نیست کسی غیر خدا را پناهگاه خود قرار دهد و هیچگاه غیرخدا را شایسته‌ی پناه بردن معرفی نکرده و فعلاً نیز در دنیا حاضر نیست می‌گوید: من به تو پناهنده هستم؟! از همه خرافی‌تر این‌که حضرت فاطمه‘ را حاضر دانسته و خطاب به آنحضرت می‌گوید: «اِمْتَحَنَكِ الَّذِيْ خَلَقَكِ قَبلَ أن يَخْلُقَكِ» «تو را کسی امتحان کرد که تو را پیش از آنکه خلق کند، آفرید!» آیا جاعل فهمیده که چه بافته؟ آیا «سیّد بن طاووس» هنگام ثبت این زیارت در کتابش فهمیده که چه ‌می‌نویسد؟ حال اگر کسی جمله را چنین معنی کند که خالق تو قبل از آنکه تو را خلق کند امتحانت کرد! این نیز صحیح نیست زیرا کسی که هنوز خلق نشده چگونه مورد امتحان شده؟!

در این زیارات برای ائمّه تملّق و چاپلوسی کرده و اوصافی خرافی برای ایشان قائل شده، از جمله مانند صلوات خرافی که در اَعمال روز جمعه(ص52) آورده است، ائمّه را خزانه داران علم خدا و مترجمان وحی شمرده که بطلانش را در کتاب «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» (ص 445 و 925) بیان کرده‌ایم. دیگر آنکه به حضرات حسنین می‌گوید: «فَأَضِيفَانِي فَأَحْسِنَا ضِيَافَتِي...... فَإِنَّكُمَا مَأْمُورَانِ بِالضِّيَافَةِ» «مرا مهمان کنید و نیکو مرا مهمان­داری کنید.... پس همانا شما مأمور به مهمانداری هستید!» راوی از کجا فهمیده که حضرات ائمّه پس از رحلت مأمور به این کار هستند؟!

در این زیارت ائمّه را وفىّ و طيّب و طاهر و زكيّ و بَرّ و صادق و امين و نور خدا خوانده ولی بلافاصله پس از این زیارات در آغاز فضل ششمِ باب اوّل «دعای صباح» را آورده که امام را یک گناهکار هوا پرست معرّفی می‌کند و مدّعی است که حضرت علی عرض می‌کرد: «فَاصْفَحِ اللَّهُمَّ عَمَّا كُنْتُ أَجْرَمْتُهُ مِنْ زَلَلِي وَخَطَائِي...» «پروردگارا، از آنچه جرم مرتکب شده بودم و از لغزش و خطایم درگذر». و یا عرض می‌کرد: «إِلَهِي! قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَنَفْسِي مَعْيُوبٌ وَعَقْلِي مَغْلُوبٌ وَهَوَائِي غَالِبٌ وَطَاعَتِي قَلِيلَةٌ وَمَعْصِيَتِي كَثِيرَةٌ وَلِسَانِي مُقِرٌّ بِالذُّنُوب». «ای خدای من قلب و دلم محجوب و نفس و روحم معیوب و عقل من مغلوب و هوای نفسم غالب و طاعتم اندک و معصیتم بسیار است و زبانم به گناهان اقرار دارد!» کسی نبوده به این افراد دعاساز بگوید چرا تکلیف خود را معیّن نمی‌کنید و در جایی امام را طیّب و طاهر و نور خدا می‌خوانید و گاهی او را یک گناهکار هوا پرست جلوه می‌دهید؟!

فصل ششم:

در این فصل تعدادی از أدعیه از جمله «دعای صباح» را آورده و درباره‌ی این دعا می‌گوید: علامه‌ی مجلسی این دعا را در کتاب دعای «بحار» و در کتاب «صلاة» با بیان ذکر نموده و فرموده که این دعا از أدعیه‌ی مشهوره است و من در کتب معتبر آن را نیافتم مگر در «مصباح» سیّد بن باقی...(ص 62). لازم است به خوانندگان یاد آور شویم که «سیّد بن باقی» از علمای قرن هفتم و معاصر محقّق حلّی بوده که مصنّفات او متعلّق است به سال 653، چگونه او با بیش از شش قرن فاصله از أمیر المؤمنین روایت کرده است؟! مجلسی می‌گوید: «یحیی بن قاسم العلوی گفته در سفینه‌ای این دعا را به خطّ علیّ بن ابی‌طالب دیده‌ام»([[101]](#footnote-101)). در حالی‌که «**ابوبصیر یحیی بن قاسم**» چنانکه «هاشم معروف الحسنی» نیز فرموده([[102]](#footnote-102)) فاسد العقیده و از ضعفا و متّهمین است.

در این دعا گفته: «بَاعَدَتْنِي ذُنُوبِي عَنْ دَارِ الْوِصَالِ **=** گناهانم مرا از سرای وصال دور کرده است». در حالیکه علی صوفی نبوده که از اصطلاحات صوفیّه استفاده کند و اصولاً تصوّف بعد از حضرت در سرزمین‌های اسلامی وارد شد. علاوه بر این، علی در نهج البلاغه فرموده خداوند متعال وصل و فصل ندارد، برای خود در برابر خدا فراق و وصال نباید قائل شویم و این تعابیر لائق ذات اقدس حق نیست.

18 تذکّری درباره‌ی مطالب و تعابیر صوفیانه

نظر به این‌که در این دعا و تعدادی از دعاهای رائج درمیان مردم ما، از جمله دعای «کمیل» و مناجات خمس عشره و....، تعابیر صوفیانه دیده می‌شود لازم است در این‌جا مطالبی را به خوانندگان یاد آور شویم:

یکی از مسائلی‌که باید خداوند سبحان را از آن منزّه و مبرّی دانست وصال خلق است به ذات أقدس إلهی. ولی صوفیّه به نام **فَناء فی الله و بَقاء بِالله** که صِرف إدّعا و خودخواهی ایشان است و بی‌آن‌که دلیلی از قرآن و احادیث معتبر ارائه کنند، می‌گویند وصل به حق و واصل شدن عارف به خالق متعال ممکن است! این ادّعای گزاف از یادگارهای قبل از اسلام در آیین «بودا» و بعضی از نصاری و هم‌چنین عدّه‌ای از مشرکین یونان است. چنان‌که در «نفحات الأنس» جامی (ص 102) آمده: بودا به طور کلّی غایت استکمال نفس را همان اتّصال به «نیروانا» که مقام «فنا» ست می‌داند. صوفیّه گویند چون کسی ریاضت کشید و به حقیقت واصل شد شریعت از او ساقط گردد! چنانکه ملای رومی در جلد پنجم مثنوی گوید: «لَو ظَهَرَتِ الحقائقُ بَطَلَتِ الشّرائعُ» «اگر حقائق [بر کسی] آشکار شود شرایع باطل می‌شود». و گوید چون به خدا واصل شدی دیگر رسول و قرآن لازم نداری. منصور حلاج بنابه نقل «**تحفة الأخیار**» میرزا طاهر قمی(ص 116) می‌گوید: «إنّ المرء قائِمٌ عَلى بِساط الشّريعة ما لم يَصِل إلی مَقام التّوحيد فإذا وَصَلَ إليه سَقَطَت مِن عَينِهِ الشَّريعة» «انسان تا زمانی بر بساط شریعت است که به توحید نرسیده و چون به توحید واصل شود شریعت از چشمش می‌افتد!» شیخ عطّار گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خدا را یافتم دیدم حقیقـت |  | برون رفتم من از عین شریعت |

صوفیّه گویند چون کسی به حقّ واصل شد نمازی لازم ندارد و کسی که واصل شد، تکالیف از او برخاست! ولی انبیاء چنین ادّعایی نداشتند. چنان‌که حضرت عیسی می‌فرمود: ﴿وَأَوۡصَٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمۡتُ حَيّٗا ٣١﴾ [مريم: ٣١] «(خداوند) مرا تا زمانی که زنده‌ام به نماز و زکات سفارش فرموده است». قرآن کریم درباره‌ی آن‌حضرت فرموده: ﴿لَّن يَسۡتَنكِفَ ٱلۡمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبۡدٗا لِّلَّهِ وَلَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ٱلۡمُقَرَّبُونَۚ وَمَن يَسۡتَنكِفۡ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَيَسۡتَكۡبِرۡ فَسَيَحۡشُرُهُمۡ إِلَيۡهِ جَمِيعٗا ١٧٢﴾ [النساء: ١٧٢] «هرگز مسیح از این‌که بنده‌ی خدا باشد اِبا نمی‌ورزد و فرشتگان مقرّب نیز [اِبا ندارند] و هر که از پرستش او اِبا ورزد و خود را بزرگ شمارد پس خدا همگی ایشان را به سوی خویش گرد آورد». آیا حضرت روح الله واصل نبود؟ و یا ملائکه‌ی مقّرب که همواره به تسبیح و تقدیس حقّ مشغول‌اند، [البقرة:30] واصل نیستند؟!

انبیاء با آنکه مقرّب‌ترین بندگان خدا بودند اما تا آخر عمر، خود را به عبادت و بندگی پروردگار موظّف می‌دانستند و پیامبر اکرمص عبادت بسیار می‌کرد و تا پایان عمر پر برکتش از عبادت و انجام احکام شرع دست برنداشت.

خدا در کتب آسمانی برای خود وصل و فصل قائل نشده و بندگان را به وصول به خود دعوت نفرموده خدا همه جا حاضر و ناظر است و دور نیست تا به او واصل شوند. جسم و جوهر نیست که قابل اتّصال و انفصال باشد و هر چیزی که قابل وصل باشد محدود است و حقّ تعالی محدود نیست. به علاوه عقول و افکار به کنه ذات خدا پی نبرند چگونه به او واصل گردند؟! خدایی که فرموده: ﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ ١٦﴾ [ق: ١٦] «ما به او از رگ گردن نزدیکتریم». و فرمود: ﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ﴾ [الحديد: ٤] «هر جا که باشید او با شماست». دیگر وصل و فصل معنی ندارد. علی فرموده: «لا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ ولا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ، الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ ولا نَعْتٌ مَوْجُودٌ» «همّت‌های بلند و افکار ژرف، ذاتش را در نیابند همان [خدایی] که صفاتش را حدّی نیست و (کمالش) را وصف نتوان کرد». (نهج البلاغه، خطبه‌ی 1) آری، ملاقات و مواجهه با رحمت یا عذاب خدا ممکن است ولی این غیر از وصل شدن به حقّ است. بشری که به دستگاه محیّر العقول جسم و روح خویش کاملاً پی نبرده و به کوچکترین مخلوق خدا و حقیقت آن دست نیافته چگونه می‌خواهد به خالق جهان واصل شود. این ادّعا از جهالت و بی‌فکری و بی‌شرمی است. هرکه خطبه‌ی 186 نهج البلاغه را بخواند در‌می‌یابد که مسأله‌ی وصل و فصل از حقّ، باطل است. در دعاهای معتبر مأثور از پیامبر نیز تعبیر وصل و فصل یا فراق و وصال و عشق و معشوقیّت نیامده است، زیرا در عشق تغییر حال است و تغییر در ذات إلهی راه ندارد. **ثانیاً**: عشق شدّت میل نفس است و او را میل نفسانی نیست. **ثالثاً**: در عشق باید معشوق قابل تصوّر باشد و او منزّه است از این‌که تصوّر شود. **رابعاً**: انبیاء به عشق خدا دعوت نکردند و در قرآن کلمه‌ی عشق وعشّاق و یا أیُّهَا العُشّاق و یا أیّها العاشقون و... نیامده و خدا بندگان را به عشق خویش ترغیب نفرموده است، **خامساً**: صفات و أسماء إلهی توقیفی و موقوف به ورود از شرع است و در شرع و در تعابیر قرآنی کلمه‌ی وصال و فراق و عاشق و معشوق و... وارد نشده‌ است و اگر أخباری در کتب متأخّرین دیده می‌شود جعل صوفیان و قلندران است.

پس ادّعای شعرا و صوفیّه که مدّعی عشق به خدا شده‌اند با کتاب آسمانی سازگار نیست و بی‌ادبی و جسارت و خودبزرگ بینی است و خدا منزّه از وصل و فصل و معشوقیّت است و کسانی‌که مدّعی واصل بودن به خدای متعال شده‌اند، باید توبه کنند.

**\*\*\***

دعای کمیل: دوّمین دعای فصل ششم باب اوّل «مفاتیح» دعای «کمیل» است. مؤلّف پیش از نقل دعا قول مجلسی را آورده که این دعا بهترین دعاها است و دعایی است که حضرت علی از خضر موهوم گرفته و به کمیل یاد داده است! باید گفت شما که علی را غیر از رسول اکرمص از همه‌ی انبیاء بالاتر می‌دانید پس چگونه کسی که أعلم و أفضل از خضر است از او دعا تعلیم می‌گیرد؟ به اضافه این‌که وجود خضر در زمان حضرت امیر دروغ است. خدا خطاب به رسول خدا فرموده ﴿وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَۖ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلۡخَٰلِدُونَ ٣٤﴾ [الأنبياء: ٣٤] «ما برای بشری قبل از تو ماندن در دنیا و جاودانگی قرار ندادیم (و همه مرده‌اند) پس اگر تو بمیری، ایشان می‌مانند و جاودانه‌اند؟»

در این دعا «خضر» بر محمّد و آل محمّد و ائمّه درود می‌فرستد! اگر مقصود خضری است که تا زمان رسول خدا و آل او زنده بوده، در این صورت چنان‌که گفتیم وی موجودی افسانه‌ای و موهوم است و اگر منظور مأمور تعلیم حضرت موسی (الکهف، آیه‌ی 65 به بعد) است در این صورت معلوم نیست که وی بر پیامبری که اجدادش ولادت نیافته بودند، درود فرستاده باشد. نکته‌ی دیگر آن‌که در این دعا می‌گوید: «فَتَجاوَزْتُ بِما جَرى عَلَيَّ مِنْ ذلِكَ بَعْضَ (مِنْ نَقْضٍ)، وَخالَفْتُ بَعْضَ أوامِرِكَ فَلَكَ الْحَمْدُ عَليَّ في جَميعِ ذلِكَ وَلا حُجَّةَ لي فيما جَرى عَلَيَّ فيهِ قَضاؤُكَ». «خدایا، به واسطه‌ی جریان (قضا و قدر تو) بر من، از برخی از حدود تو در گذشتم و با بعضی از اوامرت مخالفت کردم پس تمام این أحوال حمد تو بر من است و در آن‌چه درباره‌ی من قضاوت و حکم فرموده‌ای هیچ حجّتی ندارم!» بنابه نسخه‌ی حاضر می‌گوید خدایا، از حدودت تجاوز و با اوامرت مخالفت کردم پس در تمام این احوال حمد تو بر من است! به عوض آن‌که بگوید در تمام این احوال خطا کردم و دلیل و عذر مقبولی ندارم و از کرده‌‌ام پشیمانم، گفته است تو را حمد می‌کنم یا به عبارت ساده‌‌تر می‌گوید اَلحَمدُ لِلّه که عصیان کردم! گمان نمی‌کنم هیچ انسان فهمیده‌ای چنین سخن بگوید تا چه رسد به خضر یا علی.

خدا رحمت کند «فرهاد میرزا» فرزند فتحعلی شاه را که گفته کلمه‌ی «اَلحَمد» در این‌جا اشتباه است بلکه صحیح آن «الحُجَّة» بوده، وقت انتقال خطّ کوفی به خط نسخ، اشتباه شده زیرا کلمه‌ی «حمد» و «حُجّة» در خطّ کوفی مشابه یکدیگرند.([[103]](#footnote-103)) از جمله‌ی بعدی و مقایسه‌ی آن با جمله‌ی مورد نظر می‌توان فهمید که توجیه «فرهاد میرزا» مقبول است. در واقع عرض می‌کند: خدایا، تو بر کارهای نا بجایی که کرده‌ام و در حکم عَلَیهِ من، دلیل و حجّت داری (به حرف جرّ «عَلی» توجّه شود) و من هیچ دلیل و حجّتی به نفع خود و برای تبرئه‌ی خود ندارم ( به حرف جرّ «لام» در کلمه‌ی «لِی» توجّه شود).

در این دعا مانند شعرا و صوفیّه خطاب به خدا تعبیر فراق را به کار برده و گفته: «فكيف أصبِرُ عَلى فِراقك» «چگونه فراق تو را تحمّل کنم؟» در حالی‌که انبیاء و کسانی که معارف خود را از وحی می‌گیرند چنین جسارتی نکرده و تعبیر وصال و فراق را به کار نبرده‌اند.

دعای عشرات: یکی از دعاهای مجعول همین دعای عشرات است. سند آن بسیار معیوب است.([[104]](#footnote-104)) یکی از رُوات این دعا «حسن بن فضّال» واقفی است([[105]](#footnote-105)) و راوی دیگر «حسن بن الجَهم» است([[106]](#footnote-106)) که دعا را از فرد مجهولی راویت کرده علاوه براین معلوم نیست که فرد مجهول آن را از «حسن بن محبوب»([[107]](#footnote-107)) نقل کرده یا فرد دیگری! (این هم شد سند؟!) متن حدیث نیز واضح‌ترین دلیل بر مجعولیّت آن است زیرا می‌گوید این دعا را أئمّه پنهان کرده و به غیرخودشان و یا شیعیان تعلیم نمی‌دادند! به علاوه این‌که برای این دعا ثواب‌های عجیب و غریب قائل شده و مدّعی است خواننده‌ی دعا شهید می‌میرد و هر روز یک میلیون حسنه و یک میلیون درجه برایش نوشته شده و یک میلیون سیّئه از او محو می‌شود و عرش و کرسی برایش استغفار می‌کنند و.... هکذا.

اینک متن دعا را ببینیم: در این دعا مانند دعای بی‌سند روز جمعه (ص 26 که منقول است از ملحقات صحیفه و یا فصل 17 مصباح کفعمی) با این‌که گفته است: «كَفَى بِكَ شَهِيْداً» «خدايا، شاهد بودن تو کافی است». ولی به این قول خود پایبند نمانده و می‌گوید: «وَأُشْهِدُ مَلَائِكَتَكَ وَأَنْبِيَاءَكَ وَرُسُلَكَ وَحَمَلَةَ عَرْشِكَ وَسُكَّانَ سَمَاوَاتِكَ وَأَرْضِكَ وَجَمِيعَ خَلْقِك» «فرشتگانت را پیامبران و فرستادگانت را و حاملین عرشت را و ساکین آسمان‌ها و زمینت را و همه‌ی مخلوقین تو را شاهد می‌گیرم!» آیا ممکن است امام حیوانات را شاهد خود بگیرد؟ یا کسانی را که سال‌ها قبل از وی از دنیا رفته‌اند شاهد خود قرار دهد؟ قطعاً امام چنین نمی‌گوید. آیا جمیع مخلوقین و ساکنین زمین و آسمان و انبیاء و رسل اقرار او را می‌شنوند تا گواه او باشند؟ اگر نامبردگان را مانند خدا سمیع و بصیر می‌داند این جملات ناصحیح و شرک‌آمیز است و مسلمان چنین عقیده‌ای ندارد. سپس مذهب خود را در دعا وارد کرده و در واقع مقصود اصلی از جعل این دعا همین بوده که به بهانه‌ی دعا، مذهب خود را به گردن ائمّه اهل بیت بیندازد و آن‌ها را «حُجّة الله» قلمداد کند، گرچه آن بزرگواران راضی نباشند و این قول را بدعت بدانند! چنانکه علی فرموده: «تَمَّتْ بِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ» «با پیامبر ما محمد حجّت خدا پایان پذیرفت». (نهج البلاغه، خطبه‌ی 91) بنابراین أئمه‌ی حُجّة الله نیستند و کسی جز انبیاء، برگزیده‌ی از جانب خدا نیست.

دعای سمات: چهارمین دعای فصل ششم «دعای سمات» است که آن را دعای «شَبّور» گویند که به معنای «بوق» است! و چه بسا از بافته‌های یهود باشد. شیخ عبّاس ادّعا کرده که علما آن را به سندهای معتبر(!) نقل کرده‌اند! اما خودش این سندهای معتبر(!) را ذکر نکرده! برای این‌که بدانیم تا چه اندازه در این ادّعا صادق یا صائب است سند این دعا را چنان‌که «مجلسی» آورده است([[108]](#footnote-108)) به اطّلاع خوانندگان می‌رسانیم یکی از رُوات این دعا «**احمد بن محمّد بن عیّاش الجوهری**»19است که به قول علمای رجال ضعیف و مرویاتش بی‌اعتبار است و مختل العقل یا مختل الدّین بوده وی همان است که دعای پنجم رجبیّه را نقل کرده که دعایی خرافی و قبیح است»([[109]](#footnote-109)). «ابن عیّاش» این دعا را از «عبدالعزیز بن أحمد بن محمد الحسنی» گرفته که مهمل است. او روایت کرده از «محمد بن علی بن الحسن بن یحیی الرّاشدی» که او نیز مهمل است. یعنی این دعا را ضعیفی از مهملی از مهملی نقل کرده است! این دعا را دو کذّاب دیگر به نام «محمد بن سنان»([[110]](#footnote-110)) و «مفضّل بن عمر الجعفی»([[111]](#footnote-111)) نیز نقل کرده‌اند. حال خواننده بداند که مطالب دینی که در مفاتیح آمده میراث چه کسانی است!

در حاشیه‌ی «مصباح» کفعمی از قول حضرت باقر درباره‌ی این دعا آمده است که اگر حاجتی دارید این دعا را به درگاه إلهی بخوانید و آن را برای سفها و **زنان** و کودکان آشکار نکنید! حاشا که حضرت باقر العلوم چنین سخنی بگوید؟!

این دعا دارای کلمات و تعابیر مبهم و مشکل است در حالی‌که دعاهای مأثور از پیامبر فاقد غموض و تعقید است. سازنده‌ی دعا پس از این دعا می‌گوید: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الدُّعَاءِ وَبِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الَّتِي لَا يَعْلَمُ تَفْسِيرَهَا وَلَا تَأْوِيلَهَا وَلَا بَاطِنَهَا وَلَا ظَاهِرَهَا غَيْرُكَ». «خدایا، تو را به حقّ این دعاء و به حق این اسمائی که هیچ کسی غیر از تو تفسیر و تأویل و باطن و ظاهر آن را نمی‌داند، قسم می‌دهم!»

لازم است بگوییم: این قول مخالف احادیث کلینی است که در کافی ذکر شده، از قبیل آن‌که امام کسی نیست که اگر از او سؤالی بپرسند بگوید ‌نمی‌دانم (باب 92 حدیث 1) و «لاَيَخْفَى عَلَيهِمُ الشَّيْءُ» «چیزی از ایشان نهان نیست» و نظایر این‌ها. معلوم می‌شود جاعل دعا کلماتی به هم بافته و برای منصرف کردن خواننده از این‌که به دنبال فهمیدن مقصود از جملات دعا باشد جملات فوق را در آخر دعا آورده است! در حالی‌که باید پرسید دعایی که خواننده معنای آن را نمی‌فهمد چرا باید بخواند؟ خواندن چنین دعایی لغو و باطل است. اصولاً دعایی‌که به قول شما امام و پیغمبر حتّی ظاهر آن را نمی‌دانند چه فایده‌ای دارد؟ عجیب است با این‌که در دعای مذکور آمده است هیچ کس جُز خدا معنای دعا را نمی‌داند، مجلسی کوشیده است آن را شرح و توضیح دهد!

20 باید گفت: عده‌ای مردم دروغگو یا خرافی برای ما دعایی بافته‌اند و کسانی با القابی از قبیل أعلم العلماء و خِرّیت علم حدیث و.... می‌خواهند آن را توضیح دهند و هر خرافه‌ای را به نوعی توجیه و تصویب کنند!

«تذکری مهمّ درباره‌ی دعاهایی که متن نامعیوب دارند»

یکی از برادران ایمانی که تحریر قبلی کتاب حاضر را خوانده بود از نگارنده پرسید: مثلاً دعای روز یکشنبه یا دعای جوشن کبیر که در مفاتیح آمده و دارای مضامین بسیار خوب و فاقد جملات شرک‌آمیز است چه ایرادی دارد و چرا آن را نخوانیم؟ در جواب گفتم: من نمی‌گویم که این دعا را نخوانید بلکه می‌گویم این دعا را وارد از شرع ندانید.

در این‌جا ضروری دانستم در مورد ادعیه و کلاّ اخبار مذهبی مطالبی را در تحریر دوّم کتاب، به عرض خوانندگان برسانم:

خداوند علیم قدیر گواه است که نگارنده با دعاهایی که جملات آن خلاف عقل و قرآن نیست مخالفتی ندارم اما تذّکر یک نکته‌ی مهمّ را که علماء غالباً درباره‌ی آن سکوت می‌کنند لازم و ضروری می‌دانم: چنان‌که در کتاب «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» (ص 277) اشاره شده، اگر متن خبر یا دعایی فاقد ایراد باشد به صِرف فقدان ایراد، نمی‌توان آن را به شارع نسبت داد در حالی‌که فقهای ما اغلب درباره‌ی اخبار مذهبی می‌گویند: دلیلی بر مخالفت فلان خبر با کتاب و سنّت نداریم. یا می‌گویند: می‌توان این خبر را به نحوی که موافق سایر أدلّه باشد توجیه کرد. یا می‌گویند: با سایر روایات قابل جمع است. هکذا.... و بدین ترتیب اخبار مذهبی را می‌پذیرند در حالی‌که چنین کاری موجّه نیست بلکه باید أدلّه‌ی متقن برای إسناد خبر به شارع در دست باشد یعنی نباید پنداشت که می‌توان هر سخنی را که نادرست نباشد، به شارع منتسب ساخت، به عبارت دیگر برای إسناد چیزی به شرع کافی نیست که متن روایتی معیوب و مخالف قرآن نباشد بلکه لازم است پس از حصول علم و اطمینان نسبت به نامعیوب بودن متن خبر، أدلّه‌ی کافی و متقن برای إسناد و إنتساب خبر به شارع، در دست باشد. یعنی چنانکه در مبحث «**تسامح در أدلّه‌ی سُنَن**» نیز گفتیم، بیش از آنکه احتیاط می‌کنیم مبادا سخنی از شرع باشد و ما آن را از شارع نشماریم **باید احتیاط کنیم** **که مبادا سخنی از شارع نباشد و ما آن را به شارع اسناد دهیم** زیرا در صورت اوّل ما تکلیف نداریم خبری را که تمام لوازم و جوازات و مقتضیات را برای انتساب به شارع دارا نیست، از شرع بدانیم و نام این کار را احتیاط بگذاریم (اِتمام حجّت و ابلاغ کامل بر عهده‌ی شارع است) اما قطعاً وظیفه داریم که احتیاط کنیم و قبل از حصول کلّیه‌ی لوازم و شروط انتساب خبر به شرع، از إسناد آن به دین، اجتناب کنیم. (فتأمّل جدّاً)

از این رو به کسی که می‌گوید عقلاً محال نیست که رُوات کذّاب نیز در مواردی راست بگویند، فلذا این احتمال منتفی نیست که خبری که متن آن نامعیوب است لیکن راوی آن موثوق نیست واقعاً از شرع باشد، می‌گوییم: آری این احتمال منتفی نیست امّا **این احتمال برای ما ایجاد تکلیف نمی‌کند** و تکلیف ما همان است که بود یعنی تا قبل از حصول جمیع شروط و لوازم، مأذون نیستیم که خبری را به شارع نسبت دهیم. به عبارت دیگر درست است که قول شارع هیچ‌گاه نادرست نیست ولی این نه بدان معنی است که هر سخنی که نادرست نباشد قابل انتساب به شارع است. (فتأمّل)

21بنابراین اگر کسی این اذکار و ادعیه را که متن نامعیوب دارند نه به عنوان ورود بخصوص از شرع بلکه از آن رو که مشمول عمومات اوامر و جوازات شرعی است، بخواند، اشکالی ندارد زیرا آن دعا را به شرع منتسب نساخته و در عین حال می‌دانیم که شرع به صورت عامّ، اذن ذکر و دعا داده بلکه به ذکر خدا و دعا به درگاه إلهی امر فرموده و اذکار و ادعیه‌ای که جملاتشان مخالف عقل و شرع نیست از مصادیق ذکر و دعا می‌باشند و به همین سبب ما از إذن عامّ شرع به دعا، استفاده کرده و دعاهای نامعیوب را می‌خوانیم.

پس اگر احتمالاً ائمّه این دعاها را خوانده باشند در صورتی‌که منقول از رسول خدا نباشند ـ چنانکه أغلب أدعیه‌ی مذکور در مفاتیح و کتب مشابه آن، مأثور از پیامبر نیست ـ خواندن دعا توّسط آن بزرگواران به معنای ورود از شرع نیست([[112]](#footnote-112)) بلکه از مصادیق استفاده‌ی آنان از إذن عامّ شرع، به دعاست و تا زمانی‌که أدلّه‌ی کافی و متقن بر انتساب آن‌ها در اختیار نباشد، مجاز نیستیم که آن‌ها را به شرع نسبت دهیم.

دیگر آن‌که تعداد زیادی از دعاهای مذکور در مفاتیح و نظایر آن، بسیار طولانی و بالغ بر چندین صفحه است در حالیکه در سنّت پیامبر دعاهای بسیار طولانی، دیده نمی‌شود. علاوه بر این ضمن تعدادی از اخباری که دعاهای نامعیوب ذکر کرده‌اند آثار و ثواب‌های عجیب و غریب قائل شده‌اند که از واضح ترین نشانه‌‌های جعل حدیث است و بنابه موازین علم درایة الحدیث قابل قبول نیستند. بنابراین إسناد این‌گونه دعاها به شرع، قطعاً خلاف احتیاط است.

دعای مشلول: پنجمین دعای فصل ششم دعای مشلول است، که در مصباح کفعمی و مهج الدّعوات و بحارالأنوار (ج92 ص 394 به بعد) بدون سند آمده است. این دعا مشتمل است بر اسماء الهی و چون حقّ تعالی در قرآن فرموده: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦ﴾ [الأعراف: ١٨٠] «و خداوند نیکوترین نام‌ها را داراست پس او را به آن نام‌ها بخوانید و رها کنید کسانی را که در نام‌های او انحراف جسته و کج‌روی می‌کنند». طبق این آیه باید خدا را با اسماء إلهی خواند، بنابراین اسماء إلهی باید از طریق وحی برسد یعنی اسماء إلهی توقیفی بوده و به اعلام وحی موقوف است زیرا، خدا خود می‌داند که چه اسمی و چه وصفی لائق ذات أقدس اوست و غیرحقّ تعالی کسی حقّ ندارد برای او نام‌گذاری نماید. وحی نیز مختصّ انبیاء است. تعدادی از اسمائی‌که در دعای مشلول آمده معلوم نیست که صادر از وحی باشد. پس قاعده‌ی کلّی این است که اسماء إلهی باید از رسول خدا برسد و دعاهایی که از غیر رسول خدا رسیده، نمی‌توان آن‌ها را به شرع نسبت داد. دعای مشلول نیز مشمول همین قاعده‌ی کلّی است.

دعای یستشیر: ششمین دعای فصل ششم که سند آن را ذکر نکرده‌اند، «دعای یستشیر» است که متن آن اشکالی ندارد امّا ثواب‌های عجیبی برای آن ذکر شده، از آن جمله گفته‌اند کسی که در زندگی مرتکب کبائر شده باشد و این دعا را بخواند و بدون این‌که توبه کرده باشد، بمیرد، شهید مرده و خدا به کرم خویش او را می‌آمرزد!([[113]](#footnote-113)) این اِدّعا یعنی زائد بودن تمام اوامر و نواهی شرع! ﴿سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّٗا كَبِيرٗا﴾.

دعای مُجِیر: هفتیمن دعای فصل ششم، «دعای مجیر» است که متن آن اشکالی ندارد امّا ثواب‌های عجیبی برای آن قائل شده‌اند بی‌آنکه سندی برای آن ذکر کنند. شیخ عباس به نقل از کفعمی نوشته است که: هرکه این دعا را در أیّام البیض ماه رمضان بخواند گناهانش آمرزیده شود اگر چه به عدد دانه‌‌های باران و برگ درختان و ریگ بیابان باشد! هم‌چنین کفعمی در حاشیه‌ی «مصباح» می‌گوید پیامبر فرموده هرکه این دعا را ده بار بخواند، اگر دریاها مرکّب و درختان تبدیل به قلم شوند و اِنس و جنّ و فرشتگان نویسنده شوند، نمی‌توانند ثواب خواننده‌ی دعا را إحصاء کنند!

ای کاش شیخ عباس یا سیّد بن طاووس یا کفعمی و... گاهی از عقل خویش استفاده می‌کردند. پروردگارا، آن را که عقل دادی چه ندادی و آن را که عقل ندادی چه دادی؟ ﴿وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾.

دعای عدیله: هشتمین دعای فصل ششم «دعای عدیله» است که قبلاً درباره‌ی آن سخن گفته‌ایم(ص 28). در این دعا جاعل، عقاید خرافی خود را وارد کرده و خواسته دوازده امامی را که نصّ معتبری بر إمامت إلهیّه‌ی ایشان در دست نیست به عنوان أئمّه‌ی منصوص معرّفی کند! درباره‌ی امام دوازدهم می‌گوید: «بِبَقائِهِ بَقِيَتِ الدُّنْيا، وَبِيُمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى، وَبِوُجُودِهِ ثَبتَتِ الأَرْضُ والسَّمَاءُ» «به بقای وجود اوست که دنیا باقی است و به یُمن و برکت وجود اوست که به خلائق روزی داده می‌شود و به أثر وجود اوست که زمین و آسمان بر جای مانده است!» این قول افتراء به خدا و غُلُوّ است زیرا خدا قبل از امامان و در زمان نبود پیامبر نیز به مخلوقات خود روزی می‌داد و آسمان و زمین را حفظ می‌فرمود. هم‌چنین گفته است: «أَشْهَدُ أَنَّ أَقْوالَهُمْ حُجَّةٌ وَامْتِثالَهُمْ فَريْضَةٌ وَطاعَتَهُمْ مَفْرُوضَةٌ» «شهادت می‌دهم که اقوال ایشان حجّت و فرمان پذیری از آنان واجب و اطاعت از ایشان واجب است!» می‌پرسیم: جعل حجّت به دست شما حدیث­بافان و دعاسازان است یا این‌که خدا خود باید حجّت خویش را معرّفی فرماید؟ خدا در کجا گفته أئمه «حُجّة الله» و اطاعتشان واجب است؟ چرا خدا این حُجَج را در کتابش معرّفی نفرموده است بلکه فرموده بعد از انبیاء حجّتی نیست [النساء:165] حضرت علی نیز فرموده حجّت خدایی با حضرت محمّد تمام شد. (نهج البلاغه، خطبه‌ی91)

پس از این دعای مجعول، روایت بی‌اعتباری([[114]](#footnote-114)) آورده که یکی از رُوات آن «ابراهیم بن اسحاق النّهاوندی» و دیگری «محمد بن سلیمان الدّیلمی»([[115]](#footnote-115)) است.

دعای جوشن کبیر: نهمین دعای فصل ششم «دعای جوشن کبیر» است. کفعمی این دعا را در «مصباح» بدون ذکر سند آورده است. مجلسی نیز این دعا را نقل نموده امّا سندی برای آن ذکر نکرده است([[116]](#footnote-116)). این خبر می‌گوید در یکی از غزوات، پیامبر از سنگینی زره خویش شکایت کرد، جبرئیل این دعا را برای آن‌حضرت آورده و گفت: زره از تن برون کن و این دعا را بخوان که موجب أمنیّت تو و أمّت تو خواهد بود! می‌پرسیم در کدام غزوه بود که این دعا نازل شد؟ ثانیاً: در کتب معتبرسیره مذکور نیست که پیامبر در غزوات زره نمی‌پوشید. ثالثاً: بسیاری از اصحاب پیامبر در غزوات شهید شدند و این دعا موجب أمنیّت آنان نشد. در این خبر مطالب عجیبی آمده از جمله این‌که هر که این دعا را بخواند و یا با خود داشته باشد خدا بهشت را بر او واجب می‌سازد! و مانند ثواب حضرت ابراهیم و موسی و عیسی خواهد داشت! و اگر این دعا با کافور یا مشک بنویسند و سپس آن را بشویند و آبش را بر کفن مرده بپاشند عذاب قبر از او برداشته می‌شود و هفتاد هزار فرشته به قبر میّت وارد شده، او را به بهشت بشارت می‌دهند! و هرکه این دعا را بر کفن خویش بنویسد حقّ تعالی حیا می‌کند که او را به آتش دوزخ عذاب کند!

**أولاً**: خداوند متعال را نباید با بندگان قیاس کرد و برای او شرم و حیا قائل شد. ﴿فَلَا تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَالَۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٧٤﴾ [النحل: ٧٤] «برای خدا مثال نزنید همانا خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

**ثانیاً**: بنا به این حدیث هر شخص آلوده‌ی فاسقی می‌تواند اسماء إلهی را بر کفن خویش بنویسد و از مجازات إلهی فرار کند! ﴿سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّٗا كَبِيرٗا﴾.

**ثالثاً**: اصولاً اسماء الهی را نباید بر کفن نوشت زیرا در میان قبر به چرک و خون و محتویات امعاء میّت آلوده خواهد شد و مخالف با احترام به خدا و اسماء حسنای إلهی است. قرآن کریم فرموده: ﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ١﴾ [الأعلى: ١] «نام پروردگار والایت را منزّه شمار».

**رابعاً**: درباره‌ی این دعا گفته شده که هر کس آن را در ماه رمضان سه بار بخواند حقّ تعالی جسد او را بر آتش دوزخ حرام سازد! این با تعالیم اسلام موافق نیست بلکه هر بنده‌ای که مرتکب کبائر و محرّمات نشده باشد پیکرش بر آتش حرام خواهد بود و اگر مرتکب شده باید توبه و جبران نماید نه آنکه دعایی را سه بار بخواند. (فتأمّل)

مؤلّف مفاتیح می‌گوید: «خواندن این دعا در خصوص شب‌های قدر در خبر ذکری از آن نیست لکن علامه‌ی مجلسی در «زاد المعاد» در ضمن اعمال شب‌های قدر فرموده و در بعضی از روایات وارد شده است که دعای جوشن کبیر را در هر یک از این سه شب بخوانند و کافی است فرمایش آن بزرگوار ما را در این مقام!»

البتّه وضع روایات و اعتبار آن‌ها معلوم نیست و قول مجلسی نیز حجّت نیست. از شیخ عباس می‌پرسیم: آیا مجلسی می‌تواند آداب و اعمال شرعی را کم و زیاد کند؟ آیا مجلسی حجّت است؟!

مطلبی‌که در اینجا ذکر آن ضرورت دارد این است که متن دعای جوشن کبیر معیوب نیست امّا باید پرسید: اگر شما این دعا را و امثال آن را قبول دارید چرا بر خلاف آن عمل می‌کنید و اگر آنچه را که در این دعا آمده درست می‌دانید پس اکثر عقائد شما باطل است.

مثلاً در بند 19 دعا آمده است: «يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ مِثْلَهُ» «ای خدایی‌که احدی مانند او نیست». در حالی‌که شما امام را مانند خدا همه جا حاضر و ناظر و از هر چیز مطّلع می‌دانید! دربند 22 گفته است: «يَا مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ.... يَا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ السِّتْرَ». «ای خدایی که زشتی و بدی (بندگان) را پوشانده است.... ای خدایی که پرده (آبروی کسی) را ندرَد». یعنی خدا ستّار العیوب است. ولی شما می‌گویید همه‌ی گناهان به رسول خدا و ائمّه عرضه می‌شود (کافی باب 87) و نعوذ بالله خدا ستّارالعیوب نیست! دربند 31 چنین می‌خوانیم: «يَا حَيّاً لَا يَمُوتُ...... يَا عَالِماً لَا يَجْهَل» «ای خدای زند‌ه­ای که نمی‌میرد... ای خدای دانایی‌که نادانی (در او راه) ندارد». امّا شما امام را هم زنده‌ای می‌دانید که نمی‌میرد و عالمی است که به چیزی جاهل نیست! دربند 38 آمده است: «يَا مَنْ لَا مَفْزَعَ إِلَّا إِلَيْهِ..... يَا مَنْ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِهِ، يَا مَنْ لَا يُسْتَعَانُ إِلَّا بِهِ.... يَا مَنْ لَا يُرْجَى إِلَّا هُوَ» «ای خدایی‌که پناهگاه و شکایت‌گاهی جُز به سوی او نیست... ای‌خدایی‌که تحوّل و نیرویی جُز از او نیست ای خدایی که جُز از او استعانت و مدد جویی نشود... ای خدایی‌که جُز به او امیدوار نتوان بود». ولی شما بر خلاف این جملات، از حضرت علی و أبو‌الفضل و حضرت رضا و مهدی کمک می‌خواهید و یاری می‌جویید و «یا علی مدد» و «يا مهدي أدرکني = ای مهدی، مرا دریاب» می‌گویید و معتقدید آن‌ها صدای شما را می‌شنوند! دربند 90 گفته است: «يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ، يَا مَنْ لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا هُوَ» «ای خدایی که جُز ا و کسی غیب نمی‌داند، ای خدایی‌که جُز او بدی را بر طرف نمی‌سازد» امّا شما امام را هم عالِم الغیب و بر طرف کننده‌ی بدی و شفاد هنده‌ی مرض می‌دانید!

دعای جوشن صغیر: دهمین دعای فصل ششم «جوشن صغیر» است. این دعا مدرک و سندی که آن را به رسول خدا برساند، فاقد است و به صرف نقل مجلسی (ج91 بحار ص 320) و کفعمی و ابن طاووس نمی‌توان آن را از شرع دانست. در مفاتیح آمده است: «چون موسی‌ هادی عبّاسی قصد قتل حضرت کاظم نمود آن‌حضرت این دعا را خواند جدّش پیغمبر را در خواب دید که با وی فرمود حقّ تعالی هلاک خواهد کرد دشمن تو را!» این ادّعا مخالف است با روایات باب 61 کافی که می‌گوید امام اخبار غیبی را در خواب نمی‌بیند([[117]](#footnote-117)). دیگر آن‌که بر خلاف مفاتیح که می‌گوید: امام قبل از خواب دیدن این دعا را خوانده است در بحار الانوار (ج91 ص 320) چنین مذکور است که امام پس از خواب دیدن دعای مذکور را خوانده است.

دعای سیفی معروف به دعای قاموس: یازدهمین و آخرین دعای فصل ششم «دعای سیفی» است که شیخ عبّاس مدرکی برای آن ذکر نکرده جُز این‌که شیخ نوری آن را در صحیفه‌ی ثانیه‌ی علویّه ذکر کرده است. ما قول شیخ نوری را حجّت نمی‌دانیم و می‌دانیم که خرافات در کتب او فراوان دیده می‌شود. او همان است که قرآن را تحریف شده می‌داند!([[118]](#footnote-118)) و همو گفته: «در کلمات ارباب طلسمات و تسخیرات شرح غریب است و از برای او آثار عجیبه ذکر کرده‌اند!» در حالی‌که ارباب طلسمات مردمی خرافی بوده‌اند. با این حال شیخ عباس از باب تسامح این دعا را در کتابش آورده است در حالی‌که در امور شرعی تسامح روا نیست و همین تسامحات موجب شده که هزاران برگ و بار زائد به دین خدا بسته‌اند و مذهب‌ها ساخته و بدعت‌ها رواج داده‌اند. ما قبلاً (ص 13) درباره‌ی قاعده‌ی مضرّه‌ی تسامح در أدله‌ی سنن سخن گفته‌ایم. (مراجعه شود).

تذکّر مهمّ درباره‌ی «توحید عبادت»

بدان که مهم‌ترین مسأله در اسلام بی‌شبهه مسأله‌ی **شرک و توحید** است که شقاوت و سعادت ابدی ما بندگان، به آن بستگی نام دارد. خدای متعال فرموده: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفۡتَرَىٰٓ إِثۡمًا عَظِيمًا ٤٨﴾ [النساء: ٤٨] «همانا خداوند این‌که به او شرک آورده شود. نمی‌آمرزد و آنچه کمتر و فروتر از آن باشد. برای هرکه بخواهد، می‌آمرزد و هرکه به او شرک آورد، دروغی [به خدا بسته] و گناهی بزرگ مرتکب شده است». و حتّی خطاب به پیامبر اکرم فرموده: ﴿وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥ بَلِ ٱللَّهَ فَٱعۡبُدۡ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ٦٦﴾ [الزمر: ٦٥، ٦٦] «و هر آینه که به کسانی‌که پیش از تو بوده‌اند وحی شد که اگر شرک آوری هر آینه بی‌گمان کار [نیکت] تباه و نابود گردد و البتّه قطعاً از زیانکاران باشی بلکه فقط(1) خدای را عبادت کن و از سپاسگزاران باش». و نیز درباره‌ی مردم فرمود: ﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦﴾ [يوسف: ١٠٥]([[119]](#footnote-119)). «و بیشتر اینان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر این‌که [در حال ایمان به شرک آلوده] و مشرک‌اند».

لذا باید با اهتمام و توجّه بسیار، ایمان خود را حتّی المقدور از شائبه‌ی شرک حفظ کنیم([[120]](#footnote-120)) و ضروری است که در این راه خود را از قید مأنوسات محیط و رسوم و آداب و عادات آباء و اجداد که دلیل محکم شرعی ندارند، رها سازیم و در این موضوع بسیار مهمّ، سخن بی‌دلیل و مدرک را از هیچ کس حتّی از معمّمین نپذپریم و فریب روایات نامعتبر را نخوریم. (فتأمّل جدّا).

چون معمّمین را در این‌جا ذکر کردم لازم است برای اتمام حجّت این آیه‌ی قرآن را نیز بیاورم که به مسلمین هشدار داده و خطاب به مؤمنین فرموده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: ٣٤] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! همانا بسیاری از علمای دینی و زهد پیشگان هر آینه مال‌های مردم را به ناروا می‌خورند [و آنان را] از راه خدا باز می‌دارند»([[121]](#footnote-121)).

از جمله مشکلات و انحرافات دینی که گریبان‌گیر مردم ماست و ما را به ورطه‌ی شرک می‌کشاند مسأله‌ی **توسّل و طلب شفاعت** است که علمای ما نیز در این موضوع به جای راهنمایی مردم و نهی ایشان از این‌گونه انحرافات بزرگ، آنان را تشویق می‌کنند و تنور خرافات را گرم نگه ‌می‌دارند و نان خود را می‌پزند!

اگر کسی بی‌تعصب و پیشداوری در قرآن کریم تدبّر و تأمّل کند، خواهد دید که قسمت مهمّی از آیات قرآن ردّ است بر **شرک در عبادت**، کتاب خدا در مسأله‌ی «توحید» بیش از هر چیز بر **توحید عبادت** تأکید شدیدکرده است([[122]](#footnote-122)). در سطور آینده برای بیداری خوانندگان عزیز مطالبی را در چند بند درباره‌ی «**توحید عبادت**» می‌آوریم:

أ) خدا فرموده: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ٦٠﴾ [غافر: ٦٠] «پروردگارتان فرمود مرا بخوانید تا شما را اجابت   
  
کنم، براستی آنان که از عبادت من تکبر ورزند، به زودی سرا فکنده و خوار به دوزخ در آیند».

طبرسی در «مجمع البیان» می‌گوید: «این آیه دلالت دارد بر اهمّیت و عظمت دعا نزد خدای متعال وفضیلت انقطاع به سوی خدا»([[123]](#footnote-123)). بنابراین، دعا عبادت است([[124]](#footnote-124)) و کسی که به درگاه خدا دعا نکند وتکبّر ورزد مستحق دخول دوزخ است وچون مسلمان بنا به آیه‌ی ﴿وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الكهف: ١١٠] «و باید در عبادت پروردگارش أحدی را انباز و شریک نسازد» لذا جایز نیست که غیر خدا را مخاطب دعای خویش قرار دهد. (فتأمّل جدّاً)

خدا در آیه‌ی 60 سوره‌ی غافر فرموده مرا بخوانید و نفرموده‌ أنبیاء و أولیاءِ مرا بخوانید و جمله‌ای «شبه شرطیّه» (= جواب طلب) آورده که تحقّق مفاد جمله‌ی تالی، مشروط و منوط است به تحقّق جمله‌ی مقدّم، یعنی شرط استجابت دعا خواندن خدا است([[125]](#footnote-125)). بنابراین کسی که غیرخدا را بخواند به مفاد جمله‌ی مقدّم عمل نکرده است و طبعاً مفاد جمله‌ی تالی محقّق نمی‌شود و چنانچه هم خدا و هم غیرخدا را بخواند بر خلاف صریح آیه‌ی ﴿فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨... قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ٢٠﴾ [الجن: ١٨، ٢٠] «با خدا أحدی را نخوانید..... (ای پیامبر) بگو: فقط پروردگارم را می‌خوانم و [در خواندنم] احدی را انباز و شرک او نمی‌سازم» عمل کرده است!

22أمیرالمؤمنین درباره‌ی قرآن کریم فرموده: «يَنطِقُ بعضُه بِبعض ويَشهَدُ بعضه على بعض» «بخشی از آن از بخش دیگر سخن گفته و بخشی از آن گواه بخش دیگر است»([[126]](#footnote-126)). با توجّه به این ارشاد بسیار گرانقدر علی و با مقایسه‌ی آیات قرآن با یکدیگر، به وضوح می‌توان دریافت که از نظر قرآن «دعا» از بارزترین مصادیق عبادت است. علاوه بر آیه‌ی 60 سوره‌ی غافر که در سطور بالا آوردیم و در آن دعا عبادت شمرده شده، قرآن در موارد بسیاری «**دعا**» را در موضع «**عبادت**» به کار برده و «دعا» برای غیر خدا را شرک شمرده است فی المثل اگر در جایی فرموده: ﴿وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ٢٠﴾ [النحل: ٢٠] «و کسانی را که غیر از خدا می‌خوانند چیزی نمی‌آفرینند و خود آفریده می‌شوند» در جای دیگر می‌فرماید: ﴿أَيُشۡرِكُونَ مَا لَا يَخۡلُقُ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ١٩١﴾ [الأعراف: ١٩١] «آیا چیزهایی را (با خدا) شریک می‌شمارند که چیزی را نمی‌آفرینند و خود آفریده می‌شوند؟» ونیز می‌فرماید: ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗ لَّا يَخۡلُقُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ...﴾ [الفرقان: ٣] «و به جُز خدا، معبودانی گرفتند که چیزی نیافرینند و خود آفریده می‌شوند».

اگر در جایی فرموده: ﴿قُلۡ أَنَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا﴾ [الأنعام: ٧١] «بگو آیا جز خدا چیزی را بخوانیم که ما را نه سودی بخشد و نه زیان رساند؟!» و یا فرموده: ﴿يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُۥ وَمَا لَا يَنفَعُهُۥۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلۡبَعِيدُ ١٢﴾ [الحج: ١٢] «جزُ خدا چیزی را می‌خواند که نه زیانش رساند و نه سودی بخشد این همان گمراهی دور است». و یا فرموده: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠٦﴾ [يونس: ١٠٦] «(ای پیامبر) جُز خدا آنچه که تو را سود نبخشد و زیان نرساند، مخوان که اگر چنین کنی، در این صورت همانا از ستمکارانی». در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ﴾ [يونس: ١٨] «جُز خدا، چیزی را عبادت می‌کنند که نه زیانشان رساند و نه سودی بخشد». و یا می‌فرماید: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُهُمۡ وَلَا يَضُرُّهُمۡ﴾ [الفرقان: ٥٥] «جُز خدا چیزی را عبادت می‌کنند که نه ایشان را سود بخشد و نه زیان رساند».

اگر درجایی فرموده: ﴿ٱدۡعُوهُ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [الأعراف 29 وغافر: ٦٥] «درحالی‌که دین را برای او خالص کرده‌اید، او را بخوانید». یا فرموده: ﴿فَٱدۡعُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [غافر: ١٤] «پس خدا را در حالی‌که دین را برای او خالص کرده‌اید، بخوانید». در جای دیگر می‌فرماید: ﴿فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ ٢﴾ [الزمر: ٢] «خدا را در حالی‌که دین را برای او خالص کرده‌ای عبادت کن». ﴿قُلۡ إِنِّيٓ أُمِرۡتُ أَنۡ أَعۡبُدَ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ ١١﴾ [الزمر: ١١] «(ای‌پیامبر) بگو همانا من فرمان یافته‌ام که خداوند را در حالی‌که دین را برای او خالص ساخته‌ام، عبادت کنم». ﴿قُلِ ٱللَّهَ أَعۡبُدُ مُخۡلِصٗا لَّهُۥ دِينِي ١٤﴾ [الزمر: ١٤] «(ای پیامبر) بگو فقط خدا را عبادت می‌کنم در حالیکه دینم را برای او خالص ساخته‌ام». و فرموده: ﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [البينة: ٥] «و فرمان نیافته‌اند جُز آنکه خدای را عبادت کنند در حالی‌که دین را برای او خالص ساخته‌اند».

اگر در جایی فرموده: ﴿فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: ١٨] «پس با خدا احدی مخوانید». در جای دیگر فرموده: ﴿أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ﴾ [يوسف: ٤٠] «فرمان داده که جُز او را عبادت مکنید».

اگر فرموده: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ٢٠﴾ [الجن: ٢٠] «(ای پیامبر) بگو فقط پروردگارم را می‌خوانم و [در خواندم] أحدی را با او شریک نمی‌سازم» در جای دیگر فرموده: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [النساء: ٣٦] «و خدا را عبادت کنید و چیزی را با او شریک مشمارید». و فرموده: ﴿يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗا﴾ [النور: ٥٥] «مرا عبادت می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌شمارند».

اگر فرموده: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ١٣﴾ [فاطر: ١٣] «و کسانی را که به جُز او می‌خوانید مالک پوست هسته‌ی خرمایی نیستند(تا چه رسد به خرما)». در جای دیگر فرموده: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمۡلِكُ لَهُمۡ رِزۡقٗا﴾ [النحل: ٧٣] «و جُز خدا چیزهایی را عبادت می‌کنند که مالک و صاحب اختیار روزی ایشان نیستند». و فرموده: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ لَكُمۡ رِزۡقٗا﴾ [العنكبوت: ١٧] «همانا کسانی را که جُز خدا عبادت می‌کنید مالک و صاحب اختیار روزی شما نیستند».

بنابراین مسلمان باید فقط خدا را بخواند([[127]](#footnote-127)) و لا غیره([[128]](#footnote-128)). جای تأسّف و تعجّب بسیار است   
  
که مردم زمان ما به بهانه‌ها و توجیهات مختلف غیرخدا را می‌خوانند(1) و به غیر خدا **متوسّل** می‌شوند! آخوندها نیز ساکت‌اند بلکه مردم را تشویق می‌کنند!

ب) خداوند فرمود**:** ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا ٥٧﴾ [الإسراء: ٥٦، ٥٧] «(ای پیامبر) بگو کسانی را که غیرخدا [معبود و پاسخ دهنده] پنداشته‌اید، بخوانید پس [بدانید که] مالک و عهده دار بر طرف کردن ضرر از شما نیستند، کسانی را که می‌خوانند هر که از ایشان که مقرّب‌تراند خود به سوی پروردگارشان وسیله می‌جویند و به رحمت او امید وارند و از عذاب او بیمناک‌اند براستی که عذاب پروردگارت حذرکردنی است».

در آيات فوق خدا مذمّت كرده از كساني‌كه غير خدا يعني بزگان و مقرّبین الهی را می‌خوانند که از ایشان ضروری را دفع نمایند یا آن را تغییر دهند([[129]](#footnote-129)). خدا فرموده آنان دافع ضرر یا تغییردهنده‌ی احوال و اوضاع شما نیستند و این کار بر عهده‌ی آنان نیست. آن بزرگان خود به دنبال وسیله‌اند([[130]](#footnote-130)) تا رحمت خدا را جلب کنند و یا از عذاب نجات یابند و پرواضح است چنین کسانی که امید به رحمت پروردگار داشته و از عذاب او بیمناک بوده‌اند به هیچ‌وجه موجود بی‌جان از قبیل بت و تمثال نبوده بلکه افراد والامقام و مقرّب بوده‌اند. امّا خدا فرموده چنین افرادی قابل خواندن نیستند امّا متأسفانه مردم متوجّه نیستند و به بهانه‌های گوناگون بلکه با لجاجت و تعصّب، بزرگان دین را که هزار سال است از دنیا رفته و به عالم دیگر منتقل شده‌اند، می‌خوانند و آنان را «**باب الحوائج**» می‌دانند! البتّه افراد متعصّب می‌گویند چون انبیاء و ائمّه از مقرّبین إلهی می‌باشند پس خواندنشان جایز است! امّا چنان‌که در آیات 56 و 57 سوره‌ی إسراء ملاحظه شد خدا کسانی را که به او تقرّب دارند، هیچ‌کاره خوانده و فرموده دفع ضرر و تغییر احوال شما دراختیار آن‌ها نیست بلکه آنان خود جویای ـ نه این‌که وسیله‌ای را بخوانند (فتأمّل)ـ وسیله‌ای هستند که سبب جلب رحمت حقّ باشد و ایشان را از عذاب إلهی دور سازد زیرا از عذاب خدا بیمناک‌اند.

دکاّنداران مذهبی در برابر این آیات واضح جواب خدا را چه می‌دهند؟ آیا از قیامت بیم ندارند؟! به نظر ما علّت این‌که با وجود این آیات واضح و صریح قرآن هنوز چنین اعمال شرک‌آمیزی از میان مسلمین نرفته، تعصّب و لجاجت علما و توجیهات عوام‌فریب ایشان و تمّسک به روایات جعلی و ضعیف است.

ج) خدا فرموده: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٩٤... وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَكُمۡ وَلَآ أَنفُسَهُمۡ يَنصُرُونَ ١٩٧﴾ [الأعراف: ١٩٤، ١٩٧] «همانا کسانی را که غیراز خدا می‌خوانید بندگانی مانند شمایند پس بخوانیدشان، اگر راستگوی‌اید باید که شما را پاسخ دهند [در حالیکه چنین نیست]... و کسانی که غیر از خدا می‌خوانید نتوانند شما را یاری کنند و نه خود را یاری می‌کنند». و فرموده: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ ثُمَّ رَزَقَكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡۖ هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَفۡعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيۡءٖۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٤٠﴾ [الروم: ٤٠] «خداست که شما را آفرید آنگاه شما را روزی داد سپس شما را می‌میراند سپس شما را (روز رستاخیز) زنده می‌سازد. آیا هیچ یک از شریکان شما هست که چیزی از این کارها بکند؟ خدا منزّه و برتر است از آنچه شریک او می‌شمارند». و فرموده: ﴿أَفَمَن يَخۡلُقُ كَمَن لَّا يَخۡلُقُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ١٧... وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ٢٠ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ٢١... وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمۡلِكُ لَهُمۡ رِزۡقٗا مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَسۡتَطِيعُونَ ٧٣ فَلَا تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَالَۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٧٤﴾ [النحل: ١٧، 20، ٢١ ، 73، 74] «پس آیا کسی که می‌آفریند چونان کسی است که [چیزی] نمی‌آفریند آیا متذّکر نمی‌شوند... و کسانی را که غیر از خدا می‌خوانند چیزی نمی‌آفرینند و خود آفریده می‌شوند. مردگان‌اند زنده نیستند و نمی‌دانند چه هنگام بر انگیخته می‌شوند... عبادت می‌کنند غیر از خدا آنچه را که در آسمانها و زمین مالک رزق و روزی ایشان نیست و توانایی [این کار را] ندارند. پس برای خدا مثلها مزنید که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

و فرموده: ﴿وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَنۡ عِندَهُۥ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسۡتَحۡسِرُونَ ١٩ يُسَبِّحُونَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفۡتُرُونَ ٢٠ أَمِ ٱتَّخَذُوٓاْ ءَالِهَةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ هُمۡ يُنشِرُونَ ٢١... أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡۖ هَٰذَا ذِكۡرُ مَن مَّعِيَ وَذِكۡرُ مَن قَبۡلِيۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡحَقَّۖ فَهُم مُّعۡرِضُونَ ٢٤ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾ [الأنبياء: ١٩-21، 24- ٢٥] «و از آن اوست هر که آسمان‌ها و زمین است و آنان (= فرشتگان) که نزد اویند([[131]](#footnote-131)) از عبادت او سرکشی ندارند و خسته و مانده نمی‌شوند و شب و روز (خدای) را به پاکی ستوده و سست نمی‌شوند. آیا (مردم) معبودانی از زمین گرفته‌اند که آنان زنده می‌کنند [و حیات می‌بخشند]؟!... آیا غیر از خدا معبودانی گرفته‌اند؟! بگو: برهان خویش را بیاورید. این است ذکر کسانی که با من‌اند و ذکر کسانی‌که پیش از من بوده‌اند، بلکه بیشتر اینان حقّ را نمی‌دانند و زین سبب رویگردان‌اند و پیش از تو هیچ فرستاده‌ای نفرستادیم مگر این‌که به او وحی می‌کردیم که جُز من معبودی [حق] نیست پس تنها مرا عبادت کنید».

در این آیات خداوند فرموده همه‌ی کسانی که در زمین و آسمان وجود دارند ـ أعمّ از ملائکه و انبیاء و سایر مقرّبین ـ مالک و صاحب اختیارشان خداست و آن‌ها نیز همگی شبانه روز او را عبادت می‌کنند پس اگر شما راست می‌گویید و دوستدار و پیرو ایشان‌اید باید مانند آن‌ها خدا را عبادت کنید نه آن‌ها را، خدا را معبود بگیرید نه آن‌ها را. به قول «تفسیر نمونه» آیه‌ی 21 سوره‌ی انبیاء در حقیقت اشاره به این است که معبود باید خالق باشد، مخصوصاً خالق حیات و زندگی که روشن‌ترین چهره‌های خلقت است. مؤلّف «المیزان» نیز ذیل آیه‌ی 21 سوره‌ی انبیاء می‌گوید: در قرآن که ذکر نازل بر من و برای بشر معاصر من است و در کتب آسمانی قبل که ذکر مردم گذشته بود آنچه درباره‌ی **عبادت** آمده، همه‌ی آن‌ها **عبادت** را منحصر برای خدا و **الوهیّت** را شایسته‌ی او به تنهایی دانسته‌اند.

علاوه بر این فرموده شما که برای غیرخدا اعمال عبادی به جای می‌آورید اگر کارتان را درست می‌دانید برای این کار خود برهانی بیاورید که خدا و شریعت إلهی. اجازه‌ی چنین کاری داده‌اند زیرا شریعتِ این پیامبر و پیامبران سابقین چنین کاری را جُز برای خالق مجاز نشمرده‌اند بلکه ما به همه‌ی أنبیاء بلااستثناء وحی می‌کردیم که هیچ معبودی جز خدا حقّ نیست، لذا باید فقط خدا عبادت شود و لاغیر و نباید اعمال عبادی را که یهود و نصاری و یا حتّی خرافیّین مسلمان نسبت به بزرگان دین بجا می‌آورند، به حساب دین خدا بگذاریم.

د) ﴿وَإِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ شُرَكَآءَهُمۡ قَالُواْ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ شُرَكَآؤُنَا ٱلَّذِينَ كُنَّا نَدۡعُواْ مِن دُونِكَۖ فَأَلۡقَوۡاْ إِلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلَ إِنَّكُمۡ لَكَٰذِبُونَ ٨٦ وَأَلۡقَوۡاْ إِلَى ٱللَّهِ يَوۡمَئِذٍ ٱلسَّلَمَۖ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٨٧﴾ [النحل: ٨٦، ٨٧] «و چون کسانی که شرک ورزیدند، شریکان خویش را ببینند، گویند پروردگارا، اینان‌اند شریکان ما که غیر از تو می‌خواندیم پس آنان [سخنشان را ردّکرده] و جواب گویند: همانا شما دروغگویان‌اید در آن روز [به حقیقت] تسلیم شوند و آنچه افترا می‌بستند [از نظرشان] گم شود».

﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ مَكَانَكُمۡ أَنتُمۡ وَشُرَكَآؤُكُمۡۚ فَزَيَّلۡنَا بَيۡنَهُمۡۖ وَقَالَ شُرَكَآؤُهُم مَّا كُنتُمۡ إِيَّانَا تَعۡبُدُونَ ٢٨ فَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدَۢا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ إِن كُنَّا عَنۡ عِبَادَتِكُمۡ لَغَٰفِلِينَ ٢٩ هُنَالِكَ تَبۡلُواْ كُلُّ نَفۡسٖ مَّآ أَسۡلَفَتۡۚ وَرُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوۡلَىٰهُمُ ٱلۡحَقِّۖ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٣٠﴾ [يونس: ٢٨-٣٠] «و روزی که همه‌ی ایشان را گرد آوریم آن‌گاه کسانی را که شرک ورزیدند گوییم: شما و شریکانتان بر جای خویش باشید پس میانشان جدایی و فاصله می‌نهیم و شریکان ایشان گویند: [در حقیقت] شما ما را عبادت نمی‌کردید [بلکه به اوهام خود دل‌گرم بودید] همانا خدا میان ما و شما شهادت را بسنده است که ما همانا از عبادت شما بی‌خبر بودیم. آن‌جاست که هر کسی [درستی و نا درستی و سود و زیان] آن‌چه از پیش فرستاده بیازماید و به سوی خدایی که به حقّ مولی و سرور ایشان است باز گردانیده شوند و آنچه افتراء می‌بستند [از نظر شان] گُم شود».

23آیات فوق دلالت دارد که روز قیامت عابد و معبود و داعی و مَدعُوّ و مشرک و شرکائی که قائل بودند همه احضار می‌شوند و در محکمه‌ی إلهی معبود به عابد و مَدعُوّ به داعی خود می‌گوید تو مرا عبادت نمی‌کردی زیرا من چنان‌که می‌پنداشتی نبودم بلکه تو معبودی غیر واقعی و خیالی داشتی زیرا عابد و معبود هردو مخلوق خدا و در احتیاج به خداوند همسان­اند ولی عابد تصّور می‌کرده که معبودش صفات خدایی دارد و در واقع معبودی را عبادت کرده که واقعیّت نداشته است. لذا روز ستاخیز مَدعُوّ و معبود به داعی خود می‌گوید اشتباه کردی، آن معبود خیالیِ تو من نبودم و آن صفات پنداری تو را نداشتم. بنابراین کسانی که امام یا امام‌زاده را می‌خوانند و برای او نذر و طواف و کرنش تمام می‌کنند به خیال این‌که امام حاضر و ناظر و قاضی الحاجات است، یک موجود خیالی ساخته‌اند. امام (یا سایر معبودها) نیز روز قیامت به ایشان می‌گویند آنچه می‌پنداشتید ما نبودیم از ایشان تبرّی می‌جویند و خدا را شاهد می‌گیرند که ما از عبادت شما نسبت به خود خبر نداشتیم.

اگر کسی بگوید منظور آیه بُت‌های بی‌شعور هستند. می‌گوییم: أوّلاً در آیه لفظ «اصنام» نیامده. ثانیاً چگونه بت‌هایی که در دنیا فاقد حسّ و شعور بودند، در قیامت سخن می‌گویند؟ بلکه أوّلاً معبودِ مشرکین منحصر به بت نبوده، ثالثاً «بُت» را نیز مستقلاً کرنش و تعظیم نمی‌کرده‌اند بلکه «بُت» تمثال و یادآورِ بزرگان و صالحین و ملائکه بوده است و در قیامت آن‌بزرگان خود سخن می‌گویند نه چوب‌ها و سنگ‌هایی که به یاد آنان ساخته شده بود. چنانکه خدا نیز فرموده: ﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنتُمۡ أَضۡلَلۡتُمۡ عِبَادِي هَٰٓؤُلَآءِ أَمۡ هُمۡ ضَلُّواْ ٱلسَّبِيلَ ١٧ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ مَا كَانَ يَنۢبَغِي لَنَآ أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ وَلَٰكِن مَّتَّعۡتَهُمۡ وَءَابَآءَهُمۡ حَتَّىٰ نَسُواْ ٱلذِّكۡرَ وَكَانُواْ قَوۡمَۢا بُورٗا ١٨ فَقَدۡ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسۡتَطِيعُونَ صَرۡفٗا وَلَا نَصۡرٗاۚ وَمَن يَظۡلِم مِّنكُمۡ نُذِقۡهُ عَذَابٗا كَبِيرٗا ١٩ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّآ إِنَّهُمۡ لَيَأۡكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشُونَ فِي ٱلۡأَسۡوَاقِۗ وَجَعَلۡنَا بَعۡضَكُمۡ لِبَعۡضٖ فِتۡنَةً أَتَصۡبِرُونَۗ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرٗا ٢٠﴾ [الفرقان: ١٧- ٢٠] «و روزی که ایشان و آنچه جُز خدا عبادت می‌کنند، محشور سازد. آنگاه [خدا به معبودان] فرماید: آیا شما این بندگانم را گمراه کردید یا خود راه را گُم کردند؟ گویند: تو والا و منزّهی [که حقیقت را ندانی] ما را نسزد که جُز تو اولیائی [برای خویشتن] بگیریم لیکن آنان و نیاکانشان را بهره‌ها و نعمت‌ها دادی تا یاد و پیام [و کتاب و شرایع] تو را از یاد بردند و گروهی تیره بخت و هلاک گردیدند. [خدا به شرک آوران فرماید] براستی آنان شما را دروغگو شمرده و تکذیب کردند پس نمی‌توانید که [عذاب از خویش] بگردانید و [یا یکدیگر را] یاری کنید و هر که از شما ستم کند و شرک ورزد([[132]](#footnote-132)) او را عذابی بزرگ می‌چشانیم. و پیش از تو پیامرانی نفرستادیم مگر آن‌که ایشان نیز [بسان دیگران] طعام خورده و در بازارها راه می‌رفتند و برخی از شما را وسیله‌ی آزمودن برخی دیگر قرار دادیم که آیا شکیبایی می‌ورزید؟ و پروردگار تو بیناست».

از جمله آیاتی‌که به آن تمسّک می‌شود تا عوام بپندارند که نواهی قرآن در خواندن غیر خدا، مختصّ به بُت‌هاست، آیه‌ی 98 سوره‌ی انبیاء است. به یاد دارم در یکی از جلسات تفسیر قرآن که در منزلم منعقد می‌شد آخوند جوانی حاضر شد که نمی‌دانم برای برهم زدن جلسه آمده بود یا قصد تحقیق داشت. وی درمیانه‌ی جلسه برخاست با صدای بلند و در مخالفت با من، گفت: استناد تو به آیاتی که در نهی از خواندن غیرخدا می‌خوانی و انبیاء و أئمه را نیز مشمول آن‌ها می‌دانی، درست نیست زیرا آیات خطاب به مشرکین مکّه است که بت پرست بودند. تو به چه دلیل غیربُت را مشمول آیه می‌دانی؟ قرآن فرموده: ﴿إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمۡ لَهَا وَٰرِدُونَ ٩٨﴾ [الأنبياء: ٩٨] آیا تو معتقدی حضرت عیسی و مریم و ائمّه و صالحین نیز وارد جهنّم می‌شوند و خدا آن‌ها را عذاب می‌کند؟!

به او گفتم: عجیب است که مانند مشرکین با ما مخالفت می‌کنی زیرا یکی از مشرکین همین اشکال را به پیامبر اکرم کرده است! ([[133]](#footnote-133))

**ثانیاً**: قرآن فقط یک آیه ندارد و مورد استناد ما نیز فقط این آیه نیست بلکه آیات متعدّد قرآن و حقایق تاریخی مؤیِّد قول ماست که نهی از خواندن غیرخدا شامل غیر بُت نیزمی‌شود.

**ثالثا**ً: چرا آیه‌ی بعد را نخواندی که در قرآن لفظ «هَٰٓؤُلَآءِ» و فعل جمع مذکّر «وَرَدُوهَا» استعمال شده که مخصوص عقلاست.

**رابعا**ً: دو آیه‌ی بعد از این آیه (آیه‌ی 101) ایراد تو را مرتفع ساخته است. مگر تفاسیر شیعه را درباره‌ی این آیات نخوانده‌ای؟!

متأسّفانه جلسه‌ی آن روز به عصبانیّت و هیاهو میان دوستان آخوند مذکور و دوستان ما منجر شد و نتیجه‌ای مفید نداشت امّا مناسب است که در این‌جا آیه‌ی منظور را بیاوریم و پیرامون آن توضیحاتی بنگاریم:

﴿إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمۡ لَهَا وَٰرِدُونَ ٩٨ لَوۡ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةٗ مَّا وَرَدُوهَاۖ وَكُلّٞ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٩٩... إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ ١٠١﴾ [الأنبياء: ٩٨- 99 و١٠١] «همانا شما و آنچه جُز خدا عبادت می‌کنید هیمه‌ی دوزخ‌اید و شما واردشوندگان آن‌اید. اگر اینها [که عبادت می‌کردید] معبودانی [به حقّ] می‌بودند به دوزخ وارد نمی‌شدند، همگی در آن جاودان‌اند.... همانا کسانی که پیش از این از سوی ما [وعده‌ی] نیکو به آنان داده شده، ایشان از آن [دوزخ] دوراند».

اغلب مفسرین از جمله شیخ طوسی و شیخ طبرسی ذیل آیه‌ی 101 سوره‌ی «انبیاء» گفته‌اند که منظور از جمله‌ی ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ﴾ [الأنبياء: ١٠١] «کسانی‌که پیش از این از سوی ما [وعده‌ی] نیکو داده شده» حضرت عیسی و عزیر و مریم و فرشتگانی هستند که بر خلاف میلشان مورد عبادت واقع شده‌اند و با این آیه از مفاد آیه‌ی 98 استثناء شده‌اند.

شیخ طوسی فرموده مراد از﴿إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [الأنبياء: ٩٨] «آنچه جز خدا عبادت می‌کنید» شیاطینی هستند که مردم را به عبادت غیرخدا دعوت کردند و ایشان نیز اطاعت کردند و گویی آن‌ها را عبادت کرده‌اند، چنانکه در آیه‌ی ﴿يَٰٓأَبَتِ لَا تَعۡبُدِ ٱلشَّيۡطَٰنَ﴾ [مريم: ٤٤] «ای پدر شیطان را عبادت مکن» مقصود آن است که شیطان را اطاعت مکن([[134]](#footnote-134)).

علاّمه‌ی طباطبائی در «المیزان» گفته است با این‌که خدای تعالی غالباً در کلام خود از بُت‌ها به ذوی العقول تعبیر نموده [و حتی در آیه‌ی 99 همین سوره لفظ جمع مذکّر که مخصوص عقلاست بکار رفته است] و فرموده: ﴿مَّا وَرَدُوهَا﴾ [الأنبياء: ٩٩] امّا در این آیه به جای «مَن تَعبُدون» فرموده «**ما تَعبُدون**» و مراد از آن، چنانکه بعضی گفته‌اند، بت‌ها و تماثیلی است که آن‌ها را می‌پرستیدند نه معبودین از انبیاء و صلحاء ملائکه. و جمله‌ی بعدی که می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ ١٠١﴾ [الأنبياء: ١٠١] این قول را تأیید می‌کند و ظاهراً آیات مذکور از خطابات روز رستاخیز به کفّار است که در آن موقع حکم شود که تا ابد داخل آتش شوند نه این‌که خطابی دنیایی باشد و آینده‌ی کفّار را بیان کند. وی در تفسیر آیه‌ی 23 و 24 سوره‌ی «صافّات» پس از آن‌که آیات مذکور را نظیر و مشابه آیه‌ی 98 سوره‌ی انبیاء می‌شمارد، می‌نویسد: ممکن است مراد از لفظ «**ما**» أعمّ از معبودین با شعور و بی‌شعور باشد و در نتیجه افرادی از قبیل فراعنه و نمرود و... را شامل شود ولی در این صورت نیز شامل ملائکه و حضرت مسیح و.... نمی‌شود چون با آیه‌ی 101 سوره‌ی «انبیاء» این دو طائفه استثناء شده‌اند.

در «تفسیر نمونه» ذیل آیه‌ی 101 سوره‌ی «انبیاء» آمده است: بعضی احتمال داده‌‌اند که اشاره به معبودانی همچون حضرت مسیح و مریم است که بدونِ خواستِ آن‌ها به وسیله‌ی گروهی عبادت شدند و از آن‌جا که آیات سابق می‌گفت: شما و خدایانتان وارد دوزخ می‌شوید (الأنبیاء:98) و این تعبیر ممکن بود شامل امثال حضرت مسیح نیز بشود، قرآن بلافاصله این جمله را به صورت یک استثناء بیان می‌کند که این گروه هرگز وارد دوزخ نخواهند شد، بعضی از مفسّران شأن نزولی در مورد این آیه ذکر کرده‌اند که نشان می‌دهد بعضی همین سؤال را از پیامبر اسلام کردند و آیه در پاسخ آن‌ها نازل گردید.

شأن نزولی را که «تفسیر نمونه» به آن اشاره کرده از تفسیر «گازر» می‌آوریم که نوشته است: «سبب نزول آن بوَد این آیت را که روزی رسول در مسجد الحرام شد، دید صنادید قریش را که در حطیم سیصد وشصت بُت نهاده بودند و آن را سجده می‌کردند. رسول نزدیک ایشان بنشست و با ایشان مناظره کرد. نَضر بن الحارث با رسول در سخن آمد. رسول وی را مُفحَم کرد([[135]](#footnote-135)) و حجّت بر ایشان لازم شد. رسول بر ایشان خواند: ﴿إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمۡ لَهَا وَٰرِدُونَ ٩٨﴾ [الأنبياء: ٩٨] ایشان دلتنگ شدند از آن‌جا برخاستند. عبدالله بن الزِّبَعری را دیدند. گفتند: امروز محمّد ما را چنین و چنین گفت و ما از آن دلتنگ شدیم. گفت: اگر من حضور می‌داشتم او را خجل می‌کردم و با حجّت بر او غالب می‌شدم، نزد او رفتند و رسول را حاضر کردند. او گفت: یا محمد، تو می‌گویی:﴿إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ...﴾؟ گفت: آری. گفت: این بر توست. گفت: چرا؟ گفت: برای آنکه عُزیر در این میان باشد که معبودِ جهودان است و عیسی که معبود ترسایان است و فرشتگان که معبود بنی ملیح‌اند از عرب. رسول گفت: معبودان ایشان شیاطین‌اند که ایشان را دعوت کرده‌اند به آن([[136]](#footnote-136))، و آن معبودان به آن رضا ندارند([[137]](#footnote-137)). خدای تعالی این آیت فرستاد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ﴾ [الأنبياء: ١٠١] ([[138]](#footnote-138)).

مفسرین درباره‌ی لفظ «**ما**» در این قبیل آیات توضیح داده‌اند که در آیاتی نظیر ﴿وَٱلسَّمَآءِ وَمَا بَنَىٰهَا ٥﴾ [الشمس: ٥] «سوگند به آسمان و هر آنچه که آن را برپا داشت». و «**ما**» در سوره‌ی «کافرون» به معنای «شئ» است و لفظ «شئ» اگر مفید عموم باشد بازهم 24ایراد أمثال «ابن زبعری» و غرض ورزانی نظیر وی وارد نیست زیرا آیات مورد نظر (آیه‌ی 17 سوره‌ی فرقان و 98 سوره‌ی انبیاء و آیه‌ی 23 و 24 سوره‌ی صافات و....) با دلائل عقلی و نقلی مستقلّ ـ درباره‌ی ملائکه و انبیاء و صالحینی که بر خلاف میلشان مورد عبادت واقع شده‌اند و خدا به آن‌ها وعده‌ی نیکو داده است ـ تخصیص خورده‌اند. بنابراین ایراد کسانی مانند «ابن زبعری» وجهی ندارد. امّا اگر با نظر به شأن نزول آیه گفته شود چگونه ممکن است پیامبر بفرماید منظور آیه «شیاطین» است در حالیکه «شیاطین» در زمره‌ی عُقَلایند و لفظ «**ما**» عُقَلا را شامل نمی‌شود؟ می‌گوییم: با توجّه به این‌که اصنام و بُت‌ها و تماثیل به سبب انتساب به انبیاء و صالحین و ملائکه و.... در نظر مشرکین از تقدّس و حرمت بی‌بهره نبوده‌اند([[139]](#footnote-139)) لذا کلمه‌ی «**ما**» برای اشاره به آن‌ها مناسب‌تر است امّا باید توجه داشته باشیم که در ادامه‌ی کلام لفظ «هَٰٓؤُلَآءِ» و فعل جمع «وَرَدُوهَا» استعمال شده که این الفاظ با شیاطین و شیطان صفتانی از قبیل فرعون و نمرود مناسب‌تر است و به همین سبب نیز در «مجمع البیان» کلمه‌ی «هَٰٓؤُلَآءِ» در آیه‌ی 99 سوره‌ی انبیاء به اصنام و شیاطین تفسیر شده است([[140]](#footnote-140)).

با توجّه به مطالب فوق اینک به توضیح آیه‌ی مورد نظر و نظایر آن می‌پردازیم:

اگر بدون تعصّب و پیش‌داوری در قرآن تأمّل و تدبّر شود خواهیم دید که این موضوع به قدر کفایت در کتاب خدا توضیح داده شده است. و جایی برای این‌گونه مغالطات نیست و خرافیّین با این اشکالات جُز فریب عوام ـ و شاید فریب خود ـ مقصودی ندارند.

پرواضح است که یکی از مهم‌ترین و شایع‌ترین عوامل تفرّق در ادیان و انحراف در دین خدا، شخصیّت­پرستی است که گاه مستقیماً درباره‌ی شخص یا اشخاص معیّن صورت می‌پذیرد و یا به صورت تعظیم و تقدیس مقابر یا مظاهر و تماثیل ایشان یا اشیاء مربوط به آنان صورت می‌گیرد. امّا می‌دانیم ـ چنان‌که در سطور فوق از همین بند ملاحظه شد ـ روز قیامت عابد و معبود و داعی و مَدعُوّ ـ غیر از خدا ـ در قیامت احضار می‌شودند. امّا معبود و مَدعُوّ بر دو قسم‌اند:

اوّل: آنان که بدون رضایشان و بی‌آن‌که بدانند، معبود واقع شده‌اند و در قیامت پس از اطلاع از این موضوع با عابدین و داعیان خود مخالفت نموده و آن‌ها را تکذیب می‌کنند (یونس: 28تا 30، النّحل:86 و 87، الفرقان: 17 تا 19).

دوّم: گمراهانی که مطاع و از ائمّه‌ی ضلالت و از کُبَراء و بزرگان بوده و با سرسپردگی مردم به خود مخالف نبوده‌اند. اینان به گمراهی خود اقرار می‌کنند([[141]](#footnote-141)) [الصّافّات:32] و با پیروان و مقلّدین خود عذاب می‌شوند. [الأعراف:38 و39، القصص:62تا64، الأحزاب:67، الصافات:22 تا34].

البتّه مظاهر و تماثیل هر دو دسته نیز به عنوان هیمه‌ی دوزخ به کار می‌رود و مقصود از انداختن بت‌ها وتماثیلِ فاقد حسّ و شعور در جهنّم، چنان‌که مفسّرین ـ از جمله طبرسی در مجمع البیان و مؤلّفین تفسیر نمونه ـ گفته‌اند، تشدید حسرت و اندوه مشرکین و توبیخ ایشان است تا ببینند در آتشی که از بُت‌هایشان زبانه می‌کشد، می‌سوزند.

25هـ ) ﴿...وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ ١٤... قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ شُرَكَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ كِتَٰبٗا فَهُمۡ عَلَىٰ بَيِّنَتٖ مِّنۡهُۚ بَلۡ إِن يَعِدُ ٱلظَّٰلِمُونَ بَعۡضُهُم بَعۡضًا إِلَّا غُرُورًا ٤٠﴾ [فاطر: ١٣، ١٤ ، 40] «و کسانی را که جز او می‌خوانید مالک پوست هسته‌ی خرمایی نیستند. اگر بخوانیدشان دُعا و خواندن شما را نمی‌شنوند و اگر [به فرض] بشنوند پاسختان ندهند و روز ستاخیز شرک شما را ردّ و انکار کنند و هیچ کس تو را چون [خدای] آگاه [از حقایق امور] خبر ندهد...... بگو آیا دیده‌اید شریکانتان را که جُز خدا می‌خوانید نشانم دهید که از زمین چه چیز آفریده‌اید؟ آیاآنان در [کار] آسمان‌ها همکاری و مشارکت داشته‌اند؟! یا به ایشان کتابی داده‌ایم که آنان برهانی از آن کتاب دارند؟ بلکه ستمگران یکدیگر را جُز فریب و عده نمی‌دهند».

﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُم مَّا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِۖ ٱئۡتُونِي بِكِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ هَٰذَآ أَوۡ أَثَٰرَةٖ مِّنۡ عِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٤ وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ٥ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ ٦﴾ [الأحقاف: ٤-٦] «بگو: مرا خبر دهید [آیا دیده‌اید یا اندیشیده‌اید] که آنچه جُز خدا می‌خوانید، نشانم دهید که از [موجودات] زمین چه آفریده‌اند یا در [آفرینش] آسمان‌ها مشارکت و همکاری داشته‌اند؟! اگر راست می‌گویید [دلیلی یا ادّعایی از] کتابی که پیش از این [قرآن نازل شده] برایم بیاورید یا اثری علمی [که دلیل مدّعای شما باشد]. و کیست گمراه‌تر از آنکه غیر خدا را می‌خواند که تا روز رستاخیز او را پاسخ ندهد و از دعا و خواندن ایشان غافل‌اند و چون [در روز رستاخیز] مردم بر انگیخته شوند و گردآیند، آنان [که خوانده ‌می‌شدند] دشمنان ایشان گردند و عبادت ایشان را [نپذیرند و] انکار کنند». خدا خود تصریح فرموده: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢﴾ [سبأ: ٢٢] «(ای پیامبر) بگو: کسانی را که جُز خدا [قابل خواندن] پنداشته‌اید، بخوانید [آنان] همسنگ ذرّه‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند و در آن دو هیچ مشارکتی [با خدا] ندارند و خدای را از ایشان هیچ پشتیبان و مددکاری نیست».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٞ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ لَهُۥۖ وَإِن يَسۡلُبۡهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيۡ‍ٔٗا لَّا يَسۡتَنقِذُوهُ مِنۡهُۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ ٧٣﴾ [الحج: ٧٣] «ای مردم، گوش فرا دهید که مثالی زده شده، همانا کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید هرگز [حتّی] مگسی را نیافرینند گرچه همگی بر این کار [به همکاری] گرد آیند و اگر مگس چیزی را از ایشان برباید، [به سبب ناتوانی] از او باز نستانند، طالب و مطلوب [هر دو] نا توان‌اند».

خواننده‌ی گرامی، در آیات فوق تأمّل و تدبّر کن. در این آیات چنان‌که ظاهر است مقصود از ﴿مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ غیر خدا (یا پایین‌تر از خدا) است و معلوم می‌شود هرکس یا هرچیز که از وحی راجع به آن دلیلی متقن در دست نیست نباید مورد عبادت قرار گیرد، چه پیغمبر باشد، چه امام، چه ولیّ مقرَّب، چه.... زیرا آن‌ها هم مصداق غیر خدا و هم مصداق ﴿عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡ﴾ [الأعراف: ١٩٤] می‌باشند([[142]](#footnote-142)). بنا به آیات فوق نباید فریب کسانی را بخوریم که می‌گویند انبیاء و ائمّه و صلحاء بر اثر طاعت و عبادت فراوان، پس از مرگ نیز با دنیا ارتباط دارند و دارای «کرامت» می‌باشند و چنین و چنان‌اند و خلاصه این‌که از خوانندگان خود بی‌خبر نیستند!

26باید در جواب آن‌ها بگوییم اولاً ادّعای شما دلیل و مدرک قرآنی ندارد. ثانیاً: شما در قیامت جواب خدا را چگونه می‌دهید که فرموده غیر از خدا را مخوانید و فرموده غیر از خدا هر که را می‌خوانید مخلوق است و خالقِ هیچ موجودی نیست یعنی هرکه خود مخلوق است و خالق نبوده و خلق و روزی دادن و میراندن و زنده کردنِ بندگان به دست او نیست نباید خواند، هم‌چنین فرموده کسانی را که می‌خوانید اموات‌اند و زنده نیستند و از زمان قیامت و برانگیخته شدن خود آگاه نیستند. بنابراین هرکه مرگ او را در می‌یابد و از زمان قیامت آگاه نیست، نباید خواند. آیا انبیاء و اولیاء که شما شب و روز و از دور و نزدیک می‌خوانید مرگ آن‌ها را از این دنیا نبرده و از زمان قیامت آگاه‌اند؟!

و) قرآن نیز فرموده: ﴿رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَن نَّدۡعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَٰهٗاۖ لَّقَدۡ قُلۡنَآ إِذٗا شَطَطًا ١٤ هَٰٓؤُلَآءِ قَوۡمُنَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ لَّوۡلَا يَأۡتُونَ عَلَيۡهِم بِسُلۡطَٰنِۢ بَيِّنٖۖ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا ١٥﴾ [الكهف: ١٤، ١٥] «پروردگار و صاحب اختیار ما پروردگار آسمان‌ها و زمین است و هرگز جُز او معبودی را نمی‌خوانیم که [اگر غیر او را قابلِ خواندن بدانیم] در این صورت هر آینه سخنی نا‌صواب گفته‌ایم. اینان قوم ما هستند که جُز خدا معبودانی گرفته‌اند چرا بر [حقانیّت] آن‌ها دلیل و برهانی روشن نمی‌آورند؟ پس کیست ستمکار‌تر از آن‌که بر خدا دروغی را افتراء بسته است؟!». ملاحظه می‌کنید که قرآن می‌فرماید برای عبادت هر موجودی باید دلیل و برهان روشن داشته باشیم و بی‌دلیل متقن نمی‌توان برای هیچ موجودی اعمال عبادی به جای آورد. و نیز فرموده: ﴿ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٣٩ مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٤٠﴾ [يوسف: ٣٩، ٤٠] «آیا ارباب جدا جدا بهتراند یا خداوند یگانه‌ی مقتدر؟ شما [در واقع] جُز او [که حقّ است] عبادت نمی‌کنید مگر نام‌هایی که خود و نیاکانتان آنان را نام‌گذاری کرده‌اید و خداوند هیچ دلیلی بر [حقّانیّت] آن‌ها نازل نفرموده حُکم و فرمانروایی جُز از آن خدا نیست. فرمان داده که جز او را عبادت نکنید این است دین پا برجا و استوار لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند».

در این آیات تصریح شده که خواندن غیر خدا ـ البتّه خواندنی که مستلزم فرض صفات إلهی برای مدعوّ باشد([[143]](#footnote-143))ـ باید متّکی به دلیلی از شرع باشد. خدا دلیلی بر جواز این کار  
نفرستاده است و چون خدا فرمان داده که جُز او عبادت نشود و چنین خواندنی ـ چنان‌که گذشت (بند الف) ـ عبادت است لذا باید جدّاً از این کار پرهیز شود([[144]](#footnote-144)). در آیات فوق حضرت یوسف فرموده معبودها و ملجأها و باب الحوائج‌های شما همگی مخلوق‌اند ودر نتیجه شایسته‌ی عبادت نیستند امّا شما آن‌ها را چونان إله و معبود، می‌خوانید و عبادت می‌کنید. پدرانتان و شما ـ به تقلید از پدران ـ این عناوین را برای آن‌ها قائل شده‌اید و إلّا دلیلی از کتاب خدا ندارید. خدای مهربان نمی‌پسندد که بنده‌اش در مقابل مخلوقی ـ هر چند که بسیار والامقام باشد ـ کرنش کند و خضوع تمام به جای آورد. (فتأمّل جدّاً).

قرآن در آیات فوق مذمّت فرموده از کسانی که بنابه گمان و بدون دلیل متقَن، غیرخدا را عبادت می‌کنند و بیان فرموده که خواندنِ غیرخدا، نیز عبادت است([[145]](#footnote-145)) و همان حُکم را دارد و خواندن و مدد خواستن از غیر خدا ـ البتّه خواندنی که مستلزم فرض صفات إلهی برای مدعوّ باشد ـ چنان است که غیرخدا را دارای صفات إلهی بدانیم!

مسأله‌ی مهمّ دیگر آن است که غالباً آخوندها عوام را فریب می‌دهند و چنانکه گفته شد سعی می‌کنند آیات فوق را به «بُت» منحصر سازند امّا چنان‌که گفتیم مقصود از «**دونِ الله**» عُقَلا و بزرگان و مقرّبانی است که مردم به آنان ارادت و توجّه دارند زیرا از آن‌ها در آیات بسیاری، با «مَن» موصوله وضمایر جمع که مختصّ عُقَلاست([[146]](#footnote-146)) ـ نه چوپ و سنگ و فلزّ و... ـ یاد شده زیرا پرواضح است که مشرکین که بُت را می‌خواندند در واقع آن را تمثال و مظهر و یاد آور یکی از بزرگان و اولیاء و مقرّبین و صالحین یا ملائکه یا.... می‌دانستند و در حقیقت آن‌ها را می‌خواندند نه خود چوپ و سنگ را بالإستقلال. بنابه تصریح قرآن، کسانی که مشرکین می‌خواندند خداشناس و خداپرست و خواهان تقّرب به حقِّ متعال بوده‌اند و خود وسیله‌ای می‌جستند که آن‌ها را به خدا نزدیک‌تر سازد. [الإسراء:57]. طبعاً چنین کسانی افراد صالح و نیکوکار بوده‌اند نه چوب و سنگ و فلزّ. بُت نیز به عنوان آلی و مرآتی مورد توجهّ بود و تقدس و حرمت آن نیز ناشی از تقدّس و احترامی بوده که برای آن بزرگان قائل بودند و در واقع توجّه و عنایت حقیقی مشرکین به خود آن بزرگان بوده است هم‌چنان‌که بوداییان یا هندوها مجسّمه‌ها و تماثیل «بودا» یا «کریشنا» را از آن رو که شبیه و یاد آور آن‌هاست و به نوعی منتسب به ایشان است تکریم و تعظیم می‌کنند نه چوب یا سنگی را که مجسّمه از آن ساخته شده و إلاّ دلیلی نداشت که بُت پرستان متحمّل زحمت فراوان شده و به سنگ و چوب شکل خاصّی بدهند ـ مثلاً شکل بودا یا شکل وُدّ و سُواع و... ـ بلکه صِرف چوب و سنگ را اکرام و تعظیم می‌کردند([[147]](#footnote-147)).

مطّلعین از تاریخ عربستان می‌دانند که «لات» و «عُزّی» و «مَناة» مجسّمه و تمثال فرشتگان بوده‌اند (النّجم:19تا28) و یا چنانکه «هشام بن محمد کلبی» در کتاب «**الأصنام**» و «صدوق» در «**علل الشرائع**» (ص3) و «طبرسی» در «**مجمع البیان**» وسایر علمای تفسیر ذیل آیه‌ی 23 سوره‌ی «نوح» آورده‌اند، بت‌هایی که وَدّ و سُواع و یَغوث و.... نامیده می‌شدند در واقع به نام اولیاء و افراد صالحی بودند که پس از مرگشان، ابتدا مریدانشان در عبادت خدا، از سیره و روش آن‌ها پیروی می‌کردند لیکن به تدریج و با مرور زمان و فاصله گرفتن از زمانه‌ی انبیاء، مردم در عبادتِ خود، به ایشان نیز توجّه کردند و سپس به وسوسه‌ی شیطان و هوای نفس، صورت و تمثال ایشان را به بهانه‌ی این‌که یادآور آن‌ها و مجاهدات آنان و موجب تحریض و تشویق مردم به عبادت خواهد شد، ساختند([[148]](#footnote-148)). مردم نیز به دیدار آن‌ها می‌آمدند و آن‌ها را تعظیم و تکریم کرده و دور آن‌ها می‌گشتند و یا قبر افراد مذکور را مورد توجّه و تکریم قرار می‌دادند و بدین‌ترتیب از توحید و روش انبیاء إلهی فاصله گرفتند.

یکی از مدافعین متعصّب خرافات اعتراف کرده است که: امروز محقّقان بزرگ اسلامی با بررسی بسیاری از آیات و احادیث و متون تاریخی ثابت کرده‌اند که شرک بسیاری از بُت پرستان (اگر نگوییم همگی) شرک در عبادت بود نه شرک در ذات. یعنی آنان قبول داشتند که خدا (= الله) ذات یکتای است که آفریدگار و روزی دهنده‌ای جُز او نیست ولی أصنام و بُتان را موجودات مقرّب درگاه إلهی می‌دانستند که اگر رضایت آنان را جلب کنند، رضایت خدا نیز بر اثر شفاعت آنان جلب می‌شود و مضمون آیاتی از قرآن که در آن محیط نازل شده است نیز بر این حقیقت گواهی می­دهند.

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۖ فَأَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ٦١ ٱللَّهُ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ٦٢﴾ [العنكبوت: ٦١، ٦٢] «و اگر از آنان بپرسی کیست که آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام گردانیده است، البتّه هر آینه گویند: خدا، پس چگونه [از حقّ] باز گردانیده ‌می‌شوند؟! خداست که روزی را برای هریک از بندگانش که بخواهد فراخ می‌سازد و یا تنگ می‌گیرد، همانا خدا بر هر چیز تواناست».

این دوآیه و آیات دیگر حاکی است که عرب عصر رسالت خالقی جُز خدا و رازقی جُز او نمی‌دانست و با اعتقاد به چنین خدای یکتا سیصد و شصت بُت را می‌پرستید و در مقابل آن خضوع می‌نمود و راه جمع این عقیده با آن عمل جُز این نیست که **شرک آنان شرک در عبادت بود نه شرک در ذات و ربوبیّت**..... به عبارت دیگر «**الله**» و «**إله**» در نزد آنان متفاوت بود و لفظ «**الله**» عَلَم و نام خدای یکتا بود ولی لفظ «**إله**» مفهوم کلّی داشت و به معنی معبود بود و در اطراف کعبه سیصد و شصت معبود دیده می‌شد و همگی به عقیده‌ی آنان «**إله**» بودند نه «**الله**» و لذا پیامبر دستور داد که بگویند معبودی جُز خدا نیست (**لاإله إلَّا الله**) و جُز او کسی را نپرستید و با مراجعه به آیه‌های 25 سوره‌ی لقمان و 38 سوره‌ی زُمَر و 87 سوره‌ی زخرف حقیقت مسأله روشن‌تر می‌گردد([[149]](#footnote-149)). بنابراین وجود لفظ «**الله**» درمیان ملّت عرب گواه بر یگانه پرستی آنان نیست... از بررسی و مطالعه‌ی عقاید بُت­پرستی آن دوران این نتایج به دست می‌آید:

1- مردم عربستان به خدا و مبدأ اعتقاد داشتند و کلمه‌ی «**الله**» در بین آنان بسیار رایج بود و غالباً بُت‌ها را مظاهری قابل تقدیس و درخور پرستش می‌پنداشتند و آن‌ها را «إله=معبود» می‌دانستند نه آفریدگار هستی([[150]](#footnote-150)) ولی منکر رسالت پیامبران ومعاد بودند و لذا پیامبر اسلام برای اثبات صانع نیاز چندانی نداشت و **مبارزه‌ی اسلام بیشتر به خاطر اثبات یگانگی معبود و نفی بُت‌هایی بود که آن‌ها را به گونه‌های مختلفی شریک خدا می‌دانستند**! آیات متعدّدی از قرآن روشن‌گر این معنی است که مردم آن زمان نوعاً خدا را قبول داشتند مانند: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾ [الزمر: ٣٨] «و اگر از ایشان بپرسی کیست که آسمان‌ها و زمین را آفریده است البتّه هر آینه گویند: خدا».

27آنان در توجّه به بُت‌پرستیِ خود مطالب گوناگونی می‌گفتند، از جمله:

الف) ما شایستگی آن را نداریم که خدا را با آن عظمت مستقیماً و بدون واسطه عبادت کنیم و این بُت‌ها می‌توانند واسطه‌ی بین ما و خدا باشند.([[151]](#footnote-151)) قرآن مجید از زبان این گروه می‌فرماید: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: ٣] «ما آن‌ها را عبادت نمی‌کنیم مگر این‌که ما را به خدا نزدیک سازند».﴿هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ [يونس: ١٨] «اینان شفیعان ما نزد خدای‌اند»..... الخ([[152]](#footnote-152)). 28

به همین سبب است که می‌بینیم آیه‌ی 23 سوره‌ی نوح درباره‌ی آن‌ها نفرموده: «أصنامَکم = بُتهایتان» بلکه فرموده: «ءَالِهَتَكُمۡ= معبودهایتان». زیرا در واقع خود افراد مذکور مورد توجّه بوده‌اند و بت‌ها به عنوان آلة و مرآة مورد توجّه قرار می‌گرفتند و إلا بدیهی است که خود چوب سنگ مستقلاًّ مورد توجّه نبوده است([[153]](#footnote-153)). علاوه بر این، قرآن از عنوان «**دون الله** = غیرخدا» استفاده کرده که لفظی عامّ است و همه ـ أعمّ از جماد و غیر جماد و ذی شعور و غیرذی‌شعورـ را شامل می‌شود([[154]](#footnote-154)).

در آیات فوق خدا برای تشریح و تبیین مقصود مثال زده و فرموده اگر تمام مخلوقین جمع شوند و بخواهند به کمک یک‌دیگر مگسی خلق کنند، نمی‌توانند. پس شما چگونه چنین عاجزانی را می‌خوانید و از آنان یاری می‌خواهید؟! پُرواضح است که مقصود از **دون** **الله** فقط بُتِ سنگی و چوبی نیست زیرا چنان‌که ملاحظه شد با لفظ «**اَلَّذِينَ**» و ضمایر جمع از آن‌ها یاد کرده که به عُقَلاء اطلاق می‌شود. به اضافه این‌که به اجماع مسلمین همه‌ی انبیاء و مقرّبین نیز نمی‌توانند مگسی بیافرینند و مشارکتی در آفرینش مخلوقات ندارند و حتّی مشرکین نیز این موضوع را قبول داشتند. پس به حکم این آیات نباید ایشان را خواند و کسانی‌که در رفع بلیّات و دفع اَضرار غیر خدا را می‌خوانند از **توحید** منحرف شده‌اند و «موحّد» نیستند.

در آیات سوره‌ی نحل (17 و 20 و 21 و 73و 74) خدا فرموده غیرخالق را با خالق مساوی ندانید. در طلب حوائج و دعاها، توجّه به غیرخالق درست نیست. خالق است که آشکار و پنهانِ شما را می‌داند لذا امید داشتن به غیرخالق که از باطن انسان خبر ندارد و نمی‌داند که راست و که دروغ می‌گوید، موجّه نیست. آیه‌ی 20 و 21 سوره‌ی نحل دلالت دارد که غیرخالق را که خود می‌میرد و نمی‌داند کی زنده‌خواهد شد، نباید خواند و تمام انبیاء و اولیاء چنین بوده‌اند([[155]](#footnote-155)). بنابراین، خواندن ایشان خلاف **توحید** است. آیه‌ی 73 هر معبودی غیراز خدا را شامل می‌شود چه جاندار باشد یا جماد. این آیه عُقَلا را نیز شامل می‌شود به دلیل «لَا يَسۡتَطِيعُونَ» که برای غیرعُقَلا استعمال نمی‌شود. پس بنا به صریح قرآن که پیامبر فرموده: ﴿قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا ٢١﴾ [الجن: ٢١] «بگو: همانا من برای شما اختیار [و توان] زیان[رساندن] و هدایت را ندارم». و ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ﴾ [الأعراف: ١٨٨] «بگو: من مالک هیچ سود و زیانی برای خویش نیستم مگر آنچه خدا خواهد». حتّی پیامبر چه قبل از رحلت یا پس از رحلت نباید خوانده ‌شود. البتّه خواندنی که مستلزم فرض صفات فوق بشری برای آن‌حضرت باشد.

آیه‌ی 74 سوره‌ی نحل دلالت دارد که نباید از جانب خود، خداوند متعال را به خلق او تشبیه کنیم و برای او مثال بیاوریم زیرا خدا یگانه‌ی بی‌مثیل است، پس کسی که ـ مانند مشرکین صدر اسلام ـ خدا را به شاه تشبیه می‌کند و برای این‌که انبیاء و اولیاء را درکار خدا دخالت دهد، می‌گوید دست ما بندگانِ رو سیاهِ گنه‌کار به خدا نمی‌رسد چنان‌که به شاه یا رئیسِ کشور نمی‌رسد پس به نزد عزیزان و مقرَّبین او می‌رویم و آنان را که نزد او عزّت و تقرّب دارند واسطه و شفیع می‌کنیم تا خواسته‌ی ما را از شاه بخواهند و به همین قیاس در قضاء حوائج و غفران گناه و امثال آن، مقرّبان درگاه خدا را شفیع می‌سازیم تا آن‌ها خواسته‌ی ما و یا آمرزش ما را از خدا طلب کنند([[156]](#footnote-156)) تمثیلش ناروا و باطل و دلیل خدا نشناسی است. به دو دلیل:

**اوّل** آن‌که خدا فرموده: ﴿فَلَا تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَالَۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٧٤﴾ [النحل: ٧٤] «پس برای خداوند مثالها[ی خودساخته] نزنید که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید». زیرا خدای­متعال درمواردی­که لازم­بوده، خود مثالهای­ مناسب آورده ولی این­تمثیل­را نیاورده است و شما از نزد خود و بدون دلیل و بیّنه‌ی شرعی و بر خلاف نهی قرآن چنین تمثیلی آورده‌اید!

**دوّم** آنکه تشبیه و مثال شما نیز کاملاً بی‌تناسب است زیرا خداوند متعال از جهات گوناگون با شاه یا رئیس کشور تفاوت دارد:

* شاه و کارگزارانش از یک نوع‌اند امّا خدا از نوع شفیعان نیست.
* شاه از دل رعیّت خبر ندارد و صادق را از کاذب نمی‌شناسد ولی خدا می‌شناسد و «عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ» است.
* شاه همیشه و همه جا با رعایای خود نیست و از آن‌ها فاصله دارد امّا خدا لحظه‌ای از   
    
  بندگان دور و بی‌خبر نیست و از رگ گردن به آن‌ها نزدیک‌تر است. علاوه بر این اگر سلطانی به رعیّت خود بگوید هر وقت حاجتی داری به خود من مراجعه کن و من همیشه نزد تو هستم. آیا سزاوار است که رعیّت اعتنا نکند و بگوید من باید به وزیر یا دربان تو مراجعه کنم؟ البتّه خیر.
* شاه محتاجِ وزیر و کارگزار است و بدون آن‌ها نمی‌تواند سلطنت کند امّا خدا عاری از احتیاج است.
* ممکن است که شاه مهربان‌تر و عذرپذیرتر از وزیر و کارگزار نباشد امّا خدا چنین نیست بلکه ﴿أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ﴾ [الأعراف: ١٥١] است و از همه‌ی مخلوقات خود مهربان‌تر و عذرپذیرتر است.
* شاه در یک آن نمی‌تواند چند کار را باهم انجام دهد و یا چند صدا را باهم و دریک زمان بشنود وبه چند نفر دریک زمان جواب دهد. امّا خدا چنین نیست به قول أمیرالمؤمنین: «وَإنَّهُ لَبِکُلِّ مَکانٍ.... وَمَعَ کُلِّ إنسٍ وَجانٍّ». (نهج­البلاغه، خطبۀ 195) و«لايَشغَلُهُ شأنٌ وَلا يُغَيِّرُهُ زَمانٌ وَلا يَحوِيهِ مَكانٌ» «کاری او را مشغول نمی‌دارد [تا از کاری دیگر باز ماند و مرور] زمان او را دگرگون نسازد و مکانی او را در خود نگیرد». (نهج البلاغه، خطبه‌ی 178)([[157]](#footnote-157)).

علاوه بر این، اگر شما معتقدید که پیغمبر و امام برای خدا هم‌چون کارگزار یا وزیراند برای شاه، پس چرا در «دعای مشلول» که در «مفاتیح الجنان» مذکور است می‌خوانید: «يا مَنْ..... لَمْ يَكُنْ لَهُ صاحِبَةٌ وَلا كانَ مَعَهُ وَزيرٌ، وَلاَ اتَّخَذَ مَعَهُ مُشيراً، وَلاَ احْتاجَ إلى ظَهير». «ای‌ خدایی که همسری برایش نیست و با او وزیری نبوده و مشاوری نگرفته و نیازمند کارگزار و پیشتیبان نیست». و چرا در بند 79 «دعای جوشن کبیر» می‌خوانید: «يا مَنْ لا شَريكَ لَهُ وَلا وَزيرَ» «ای خدایی که شریک و وزیر ندارد!»

متأسّفانه مردم ما صفات منحصر به خدا را، برای غیرخدا قائل‌اند! فِی المَثَل کسانی‌که در حرم امام یا امامزاده‌ای مشغول طواف هستند([[158]](#footnote-158)) همه باهم وی را مخاطب قرار می‌دهند و کسی، دیگری را منع نمی‌کندکه تو سخن نگو بگذار من با امام (یا با روح امام) سخن بگویم، سپس تو سخنت را بگو و یا صبر نمی‌کند که دیگری کلامش با امام تمام شود سپس سخن بگوید بلکه همه باهم امام را مخاطب قرار می‌دهند! و این یعنی قائل شدن صفت خدا «لا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ» برای غیر خدا!

مردم ما در همه جا چه درکنار قبر یا در خانه یا درخیابان، روز یا شب یا نیمه‌شب، در سفر یا در حضر و کلاً در هر وضعیتّی که باشند، امام یا ولیّ مقرّب را می‌خوانند و معتقدند وی ندایشان را می‌شنود و برایشان وساطت و شفاعت می‌کند!([[159]](#footnote-159)) و این بی‌تردید یعنی قائل شدن صفت خدای متعال برای غیر خدا!

مردم ما خطاب به امام یا امام‌زداه می‌گویند فرزندم را شفا بده یا فلان مشکلم را مرتفع ساز و قِس عَلی هذا. گویی خدا این امور را به ایشان سپرده است! در حالی‌که خدا در هیچ امری از جمله استجابت خواسته‌ی بندگان، شریک و همکاری برای خود نگرفته است و فرموده: ﴿أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ فِي مَا هُمۡ فِيهِ﴾ [الزمر: ٣] «آگاه باشید که دین خالص [و بدون شائبه‌ی شرک] فقط برای خداست [و مورد پذیرش اوست] و آنان که غیر از خدا اولیاء و سرپرستانی برای خود گرفته‌اند [به این عنوان که] ما ایشان را عبادت نمی‌کنیم مگر برای این‌که ما را به لحاظ منزلت به خدا نزدیک سازند همانا خدا میان ایشان در آن‌چه اختلاف دارند، داوری خواهد کرد».

قرآن فرموده: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلۡ أَتُنَبِّ‍ُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٨﴾ [يونس: ١٨] «و جُز خدا چیزهایی ­را عبادت می‌کنندکه ایشان را نه زیان و نه سودی رسانند و می‌گویند:([[160]](#footnote-160)) اینان شفیعان ما نزد خدا هستند بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که [خود] در آسمان‌ها و زمین نمی‌داند [و نمی‌شناسد] (یعنی در واقع وجود ندارد تا خدا ازآن باخبر باشد) خدا منزّه و اولاتر است از آنچه شریک او می‌شمارند».

اسم اشاره‌ی «هَٰٓؤُلَآءِ» و ضمیر «هُمۡ» در «نَعۡبُدُهُمۡ» و ضمیر واو در «يُقَرِّبُونَآ» برمی‌گردد به اولیایی که مَدعُوّ و معبود و مرجع مردم و از عُقلاء بوده‌اند. عقلای مذکور، اولیاء و صالحین یا ملائکه و.... بوده‌اند که مشرکین در حوائج و دعاهای خود به آنان توجّه داشتند و آن‌ها را به عنوان این‌که ایشان را به خدا نزدیک کنند، می‌خواندند و می‌گفتند ما قابل نیستیم و یا شرم‌ساریم از این‌که با خدا سخن بگوییم لذا این‌ها را تعظیم و کرنش می‌کنیم تا نزد خدا به نفع ما شفاعت کنند. مانند مردم زمان ما که معتقد هستند هر کس قبور انبیاء و اولیاء را تعظیم و تکریم نماید ایشان نزد خدا برایش شفاعت می‌کنند و می‌گویند ما آنان را عبادت نمی‌کنیم لیکن چون روسیاه‌ هستیم و لائق نیستیم که مستقیماً به سوی خدا برویم و با او مناجات کنیم و یا چیزی بخواهیم لذا پیامبر و ائمه‌ی را میان خود و خدا واسطه و شفیع قرار می‌دهیم!([[161]](#footnote-161))

خدا برای این‌که تمام این خرافات و بهانه‌ها را باطل سازد فرموده خدا از چنین چیزهایی در آسمان‌ها و زمین خبر ندارد و چیزی که خدا نداند و از آن آگاه نباشد یعنی وجود نداشته تا علم إلهی بدان تعلّق گیرد، لذا می‌پرسد آیا شما می‌خواهید خدا را از چیزی خبر دهید که نمی‌داند؟! اگر چنین وسائط و شفیعانی وجود می‌داشتند قطعاً خدا بندگانش را بی‌خبر نمی‌گذاشت و در کتابش آن‌ها را معرّفی می‌فرمود. (فتأمّل جدّاً ).

علاوه بر این خدا فرموده: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ١٨٦] «و چون بندگانم درباره‌ی من از تو پرسش کنند، همانا من نزدیکم و خواندن و دعای خواننده را پاسخ می‌دهم هرگاه که مرا بخواند». خدا بر خلاف پادشاه ـ و سایر مخلوقات ـ که همیشه به یکایک مردم نزدیک نیستند، در همه حال **از رگ گردن به بندگان نزدیک‌تر است**. بنابراین واسطه قرار دادن کسی که از خدا به ما نزدیک‌تر نیست، توجیهی ندارد. هیچ یک از مخلوقات حتّی انبیاء و اولیاء نیز از رگ گردن به ما نزدیک‌تر و از ما فِی الضّمیرِ ما آگاه نیستند. از این رو خدا فرموده مرا بخوانید و نفرموده بندگان مقرّبِ مرا بخوانید زیرا برای خواندن کسی که هم از سایرین به ما نزدیک‌تر و هم از درون ما آگاه و هم از دیگران مهربان‌تر است به هیچ وجه نیازی به واسطه و شفیع نیست. (فتأمّل).

از این رو خداوند برای اتمام حجّت به بندگان با صراحت تمام فرموده: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِ ٱلۡبَٰطِلُ﴾ [لقمان: ٣٠] «این [اوصاف]([[162]](#footnote-162)) از آن روست که خداوند است که حقّ است و همانا آن‌چه غیر از او می‌خوانند باطل است».

29از سوی دیگر خدا به پیامبر فرموده: ﴿فَإِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ [الروم: ٥٢] «همانا تو مردگان را نشنوانی». و فرموده: ﴿وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَحۡيَآءُ وَلَا ٱلۡأَمۡوَٰتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُسۡمِعُ مَن يَشَآءُۖ وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ٢٢ إِنۡ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ٢٣﴾ [فاطر: ٢٢، ٢٣] «و زندگان و مردگان یکسان نیستند همانا خدا هرکه را خواهد بشنواند و تو (ای پیامبر) به آنان که در قبراند شنواننده نیستی تو جُز هشدار دهنده نیستی».

بنابه آیات 22 و 23 فاطر مرده و زنده یکسان نیستند گرچه از انبیاء و صلحاء و اولیاء و مقرّبین باشند زیرا ایشان نیز پس از رحلت، حیات اخروی دارند امّا حیات دنیوی ندارند، اصولاً هر مستمعی ـ جُز خداـ چه انبیاء و صالحین و غیر ایشان، با عضوی می‌بیند یا می‌شنود و چون رحلت کرد رابطه‌اش با دنیا قطع می‌شود([[163]](#footnote-163)). بنابراین آن دسته از مسلمین که به خیالات واهی و خرافات موروثی، مغرور شده و بر سر قبر انبیاء و أولیاء و امام‌زادگان زاری کرده و ایشان را می‌خوانند و با آن‌ها سخن گفته و از آن‌ها إذن دخول می‌طلبند و خطاب به آن‌ها زیارتنامه می‌خوانند و حوائج و رفع مشکلات خود را از آن‌ها می‌خواهند و می‌پندارند که آن‌ها می‌شنوند، بر خلاف این تعالیم قرآن عمل می‌کنند. (فتأمّل جدّاً)

آیه‌ی 52 سوره‌ی روم با حرف تأکید و بدون استثناء و لفظ «**مَوتَی** = مردگان» جمع و در سیاق نفی آمده و مفید عموم است و می‌رساند که مردگان بلا استثناء مرئیّات را نمی‌بینند و مسموعات را نمی‌شنوند و حتّی رسول خدا با آن مقام والا و عالی نمی‌تواند به مردگان بشنواند پس چگونه زید و عمرو می‌توانند؟!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جایی که عقاب پر بریزد |  | از پشّه‌ی لاغری چه خیزد؟! |

کسی که سر قبر انبیاء و ائمه‌ی و بزرگان دین می‌رود و می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا..... أَشْهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَتَرُدُّ جَوَابِي وَتَرَى مَقَامِي= سلام بر تو ای... شهادت می‌دهم که سخنم را می‌شنوی و پاسخم را می‌دهی و ایستادنم را [در بارگاهت] می‌بینی!» چنین کسی برخلاف عقل و بر خلاف قرآن شهادت داده و باید بداند که در شریعت اسلام، شهادت دادن به چیزی که بدان علم صحیح ندارد و خود نشنیده و ندیده، حرام و گناه است. (فتأمّل)

بعضی از مدافعین خرافات می‌گویند مقصود از «**مَوتَی** = مردگان» آیه‌ی 80 سوره‌ی نمل و 52 سوره‌ی روم، مرده دلان و کفّار کوردل‌اند که خدا ایشان را به مرده تشبیه فرموده و مقصود از آیه این است که پیامبر، کلام خدا را به کفّار نمی‌شنواند. می‌گوییم این گفته‌ی شما، کلام ما را بهتر اثبات می‌کند زیرا خدا کفّار و معاندین را به مردگان حقیقی و اموات تشبیه فرموده و در این تشبیه، «وَجهِ شَبَه» نشنیدن سخن است و چنان‌که می‌دانید «وجه شبه» باید در «مُشَبَّهُ بِه» أقوی از «مُشَبَّه» باشد بنابراین باید نشنیدن أموات مسلّم و یقینی باشد تا خدا کفّار و معاندین را به آن‌ها تشبیه فرماید، به اضافه‌ی این‌که خدا در قرآن تصریح فرموده که پیامبر، مقبورین را نمی‌شنواند. (فاطر/22)

30ز) خدا خطاب به عدّه‌ای از اهل دوزخ فرموده: ﴿ذَٰلِكُم بِأَنَّهُۥٓ إِذَا دُعِيَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُۥ كَفَرۡتُمۡ وَإِن يُشۡرَكۡ بِهِۦ تُؤۡمِنُواْۚ فَٱلۡحُكۡمُ لِلَّهِ ٱلۡعَلِيِّ ٱلۡكَبِيرِ ١٢﴾ [غافر: ١٢] «این بدان سبب است که چون خدا به تنهایی خوانده می‌شود انکار کرده و کفر می‌ورزید و چنانچه به شریکی قرین شود می‌گروید [بدانید] که داوری از آن خداوند والای بزرگ است». اگر کسی به مردم بگوید غیرخدا را حتّی به عنوان طلب وساطت و شفاعت نخوانید، مخالفت کرده و سخنش را نمی‌پذیرند! در حالی‌که باید بدانند خدا چنین حالتی را نشان بی‌ایمانی به آخرت دانسته و فرموده: ﴿أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَۚ قُلۡ أَوَلَوۡ كَانُواْ لَا يَمۡلِكُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَعۡقِلُونَ ٤٣ قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗاۖ لَّهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٤٤ وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُ ٱشۡمَأَزَّتۡ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ٤٥ قُلِ ٱللَّهُمَّ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ عَٰلِمَ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ أَنتَ تَحۡكُمُ بَيۡنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ٤٦﴾ [الزمر: ٤٣، ٤٦] «آیا جُز خدا شفیعانی [برای خود] گرفته‌اند، بگو: آیا و اگرچه آنان صاحب اختیار چیزی نباشند و چیزی درنیابند [شما آن‌ها را بدون اعلام خدا، شفیع می‌گیرید؟!]. بگو: همه‌ی شفاعت از آنِ خداست، فرمانروایی آسمانها و زمین خاصِّ اوست سپس به سوی او بازگردانیده می‌شوید. چون خدا به تنهایی یاد شود دل‌های آنان­که به آخرت ایمان نمی‌آورند، منزجر شود و چون کسانی غیراز او [نیز] یاد شوند، آن‌گاه است که شادمان می‌شوند. بگو: بار إلها، ای پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، ای دانای‌ نهان و آشکار، تو میان بندگانت درباره‌ی آن‌چه در آن اختلاف می‌کردند داوری می‌کنی».

چنان‌که ملاحظه می‌شود بنابه آیات فوق سبب عذاب و بدبختی اهل جهنّم این بوده که در دنیا چون کسی فقط خدا را می‌خواند ایشان مکروه داشتند امّا اگر هم خدا را می‌‌خواند و هم یکی از بزرگان را، می‌پذیرفتند و تصدیق می‌کردند! چنان‌که زمان ما در مجالس و محافلی که به عنوان عبادتِ خدا برپا می‌کنند همواره غیر خدا را صدا می‌زنند مثلاً یا محمّد، یا ابوالفضل، یا حسین، یا صاحب الزّمان می‌گویند و آن را عبادت خدا پنداشته و بدان مغرور و خرسند می‌باشند! در حالی‌که خدا فرموده: ﴿أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبۡدَهُۥ﴾ [الزمر: ٣٦] «آیا خداوند بنده‌اش را کافی نیست». این آیه با استفهام انکاری و توبیخی آمده که در مقام اثبات کافی بودن خالق، از جمله‌ی خبریّه قطعی‌تر و دلالتش قوی‌تر است([[164]](#footnote-164)).

نکته‌ی مهمّی که نباید مورد غفلت قرار گیرد آن است که قرآن (الزُّمَر:45) حالت مذکور را دلیل بی‌ایمانی به آخرت دانسته است. نظریه این‌که آخوندها غالباً همین مطلب را بهانه‌ی این ادّعا قرار می‌دهند که شیعیان که به آخرت ایمان دارند مشمول و منظور این آیه نیستند و آیه منحصر است به مشرکین که به آخرت ایمان نداشتند! ضرور است که أکیداً توجّه خواننده را به این نکته جلب کنم که در آیه‌ی شریفه لفظ «مِّن دُونِهِۦ = غیر از او». (یعنی «مِّن دُونِ ٱللَّهِ = غیر خدا») استعمال شده لذا چنان‌چه کسی که ادّعای مسلمانی دارد مانند کسانی باشد که در آیه ذکر گردیده، از نظر قرآن به آخرت آن‌چنان‌که مورد قبول خدا باشد، ایمان نیاورده است. شما را به خدا آیا بسیاری از مردم ما حالتی مشابه آنچه که در آیه آمده است، ندارند؟!

آخرت مردم خرافی پر از واسطه و شفیع است ولی در آخرتی که قرآن بیان فرموده اولاً شفیع به انتخاب ما نیست بلکه به إذن إلهی بوده و اصولاً شفاعت أمری محدود و استثنائی است. ثانیاً از طریق مدح و تملّقِ بزرگان دین و سینه زدن و زنجیر زدن یا انجام اعمال عبادی برای غیر خدا به دست نمی‌آید. (فتأمّل).

به یاد دارم که درباره‌ی این آیه به آخوندی متعصّب گفتم: از دو حال خارج نیست یا عقیده‌ی من درباره‌ی **توحید عبادت** درست است و خواندنِ غیرخدا جایز نیست و نباید انبیاء و أئمّه را خواند و یا عقیده‌ام درست نیست. شما اگر واقعاً مؤمن به آخرت و از محاسبه‌ی روز جزاء خائف باشی لاأقلّ یک در صد احتمال بده با وجود این همه نهی و مذمّت از خواندن غیرخدا که در قرآن آمده است در قیامت مورد مؤاخذه قرار گیری که چرا ائمّه را می‌خواندی، مگر آن‌ها غیرخدا نبودند؟ علی یا ابوالفضل کی گفتند ما را نیز بخوانید که تو علاوه بر خدا، آن‌ها را نیز می‌خواندی؟! علی در کجای دعاهایش غیرخدا را خواند یا در دعایش روح پیامبر را واسطه کرد که تو به تبعیّت از او چنین می‌کردی؟! خدا کجا فرموده که اعمال عبادی خود از قبیل دعا و نذر و طواف را با یک واسطه‌ی آبرومند به من عرضه کنید؟ یا اگر از من چیزی می‌خواهید آن را با وساطت یک واسطه‌ی مقرّب از من بخواهید؟ قرآن کجا فرموده که اولاد یا پیروان پیامبری پس از رحلت او نیز وی را به کمک طلبیده‌اند یا از او خواسته‌اند که برایشان از خدا طلب مغفرت کند؟!

اما اگر عقیده‌ی من درست نباشد و خواندن غیرخدا ممنوع و حرام نباشد آیا می‌توانی نیم‌ درصد احتمال دهی که در آخرت مورد مؤاخذه قرار گیری که چرا در دنیا فقط خداوندِ کافی (الزُّمَر:36) را می‌خواندی و فقط خدا را حاضر و سمیع فِی کُلِّ مکان می‌دانستی و چرا واسطه‌ها و شفیعان دیگر را نمی‌خواندی؟!

طبعاً کسی که واقعاً به آخرت مؤمن باشد، احتیاط می‌کند و غیرخدا را نمی‌خواند زیرا احتمال خطر و ضرر خواندن غیر خدا ـ از جمله انبیاء و ائمّه ـ از خطر نخواندن آن‌ها، بیشتر و قوی‌تر است. درست است که خدا درباره‌ی مشرکین فرموده: ﴿وَإِذَا ذَكَرۡتَ رَبَّكَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِ وَحۡدَهُۥ وَلَّوۡاْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِمۡ نُفُورٗا ٤٦﴾ [الإسراء: ٤٦] «و چون در قرآن تنها پروردگار را یاد کنی با بیزاری پشت کرده و می‌رمند» لیکن لازم است کسانی که ادّعای مسلمانی دارند از این آیات عبرت گیرند و آیه را منحصر به مشرکینِ عصرِ پیامبر ندانند و سعی کنند مشابه آن‌ها نباشند! (فتأمّل) فرق سخن من با سخن شما آن است که می‌گویم در حوائج و طلب آمرزش و.... فقط و تنها خدا را بخوانید امّا شما مخالفت کرده و می‌گویید علاوه بر خدا، غیرخدا را نیز بخوانید در حالی‌که خدا در قرآن بارها فرموده: «ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ = خدا را بخوانید». و هیچگاه نفرموده: «فَادعُوا النَّبِيَّ أو الإمامَ = پیامبر یا امام را بخوانید». و درباره‌ی بندگان صالح فرموده: ﴿يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ﴾ [السجدة: ١٦] «پروردگارشان را می‌خوانند». و نفرموده: «يَدعُونَ نَبِيَّهُم أو إمامَهُم =پیامبر یا امامشان را می‌خوانند». بلکه فرموده: ﴿فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: ١٨] «با خدا احدی را مخوانید».

**\*\*\***

امید است آیاتی از قرآن کریم که در سطور بالا آوردیم سبب تنبّه خوانندگان محترم شود و درباره‌ی آن‌ها تأمّل و تدبّر نمایند و نعمت عظمای **توحید** خصوصاً **توحید عبادت** را به سادگی از کف ندهند و این‌جانب را نیز از دعای خیر فراموش نکنند.

این بخش را با حدیثی از امیر المؤمنین خاتمه می‌دهیم که شیخ عبّاس قمی نقل کرده است، هرچند به نظر ما شیخ عباس به مفاد این حدیث عمل نمی‌کرد امّا امیدواریم که حدیث مذکور موجب تنبّه خوانندگان گردد:

«مَا لي أرَى النّاسَ إذا قُرِّبَ إِلَيْهِمْ الطّعامُ لَيْلاً تَكَلَّفوا إِنَارَةَ المَصَابِيْحَ لِيُبْصِرُوا مَا يُدْخِلُونَ بُطونَهُمْ وَلا يَهْتَمُّونَ بِغذاءِ النَّفْسِ أَنْ يُنِيْرُوا مَصَابِيْحَ أَلْبَابِهِمْ بِالْعِلْمِ لِيَسْلَمُوا مِنْ لَواحِقِ الجَهَالَةِ والذُّنُوبِ في اعْتِقَادَاتِهِمْ وَأَعْمَالِهِمْ». یعنی: برای چیست که می‌بینم مردم را هنگامی که در شب طعام نزد ایشان حاضر می‌شود به مشقّت و رنج روشن می‌کنند چراغ را تا آن‌که ببینند چیست که داخل در شکم خود می‌کنند و لکن اهتمام نمی‌کنند در غذای نفس (یعنی مطالبی که در سینه جای می‌دهند و اعتقاد به آن می‌نمایند) به آن‌که روشن کنند چراغ عقول خود را به علم تا سالم بمانند از آن‌چه به آن‌ها ملحق می‌شود از ضرر جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمال خود([[165]](#footnote-165)).

**\*\*\***

شبهاتی که درباره‌ی توحید عبادت ذکر می‌شود

متأسّفانه متعصبین و خرافه فروشان برای توجیه افکار و اعمال خرافی خویش با سفسطه و انواع مغالطات، مطالبی سُست به هم بافته‌اند و حتّی برخی از آیات شریفه‌ی قرآن را مورد سوء استفاده قرار داده‌اند تا اعمال خود را موجّه و مشروع جلوه دهند.

ما برخی اقوال ایشان را می‌آوریم و بطلان ادعاهایشان را با استناد به آیات قرآن اثبات می‌کنیم. امید است که موجب بیداری برادران ایمانی گردد. إن شاء الله تعالی.

شبهه‌ی اوّل ـ از جمله مغالطات آخوندها آن است که به منظور موجّه جلوه دادن دعاء و خواندن انبیاء و ائمّه و اولیاء می‌گویند با این‌که در قرآن، دعاء و خواندن عبادت شمرده شده [الجن:18] ولی هر دعایی عبادت نیست و إلا لازم می‌آید که بگوییم انبیاء نیز غیر خدا را عبادت می‌کردند! مثلاً بگوییم نوح قوم خویش و یا رسول اکرم اصحاب خود را عبادت می‌کردند! زیرا قرآن ازقول حضرت نوح فرموده: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوۡتُ قَوۡمِي لَيۡلٗا وَنَهَارٗا ٥ فَلَمۡ يَزِدۡهُمۡ دُعَآءِيٓ إِلَّا فِرَارٗا ٦ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوۡتُهُمۡ لِتَغۡفِرَ لَهُمۡ جَعَلُوٓاْ أَصَٰبِعَهُمۡ فِيٓ ءَاذَانِهِمۡ﴾ [نوح: ٥- ٧] ] «گفت: پروردگارا، من روز و شب قوم خویش را [به سوی تو] خواندم، امّا خواندنم جُز بر رمیدن و گریزشان نیفزود و هرچه ایشان را [به سوی تو] خواندم تا آنان را بیامرزی انگشتان خویش در گوش‌هایشان نهادند (تا سخنم را نشنوند)». و یا قرآن فرموده: ﴿وَٱلرَّسُولُ يَدۡعُوكُمۡ فِيٓ أُخۡرَىٰكُمۡ﴾ [آل‌عمران: ١٥٣] «(در غزوه‌ی اُحُد) پیامبر شما را از پشتِ سرتان فرا می‌خواند». آیا می‌توان گفت که نوح قومش را عبادت می‌کرده است؟ بنابراین دعاء همیشه عبادت نیست بلکه دعاء باید با قید «اعتقاد به خدایی و ألوهیّت و استقلالِ» مَدعُوّ همراه باشد تا عبادت شمرده شود.

درحالی‌که تفاوت دعاء و خواندنِ عرفی یعنی خواندن مقیّد و محدود با دعاء و خواندنِ عبادی یعنی خواندن نامقیّد، أظهَر مِن­الشَّمس است و هر طفلی به­خوبی تفاوت­ آن‌ها را درمی‌یابد. با این­حال، ما در صفحات گذشته بارها تأکید کردیم که بحث ما درباره‌ی نحوه‌ی دعاء و خواندن است. بحث ما درباره‌ی خواندنی است که خواه ناخواه مستلزم فرض صفات نامحدود و نامقیّد برای مَدعُوّ بوده و پرواضح است که خواندنِ مقیّد و عرفی از بحث ما خارج است و آیاتی که بدان متشبّث می‌شوند (از قبیل دو آیه‌ی فوق و نظایر آن‌ها) بی‌شبهه و به وضوح تمام از مصادیق خواندن عرفی و خواندن مقیّد است که ربطی به بحث ما ندارد. ما می‌گوییم ـ چنان‌که در صفحات گذشته با استناد به آیات متعدّد قرآن، آشکار شدـ خواندن نامقیّد و نامحدود فی نفسه عبادت است و قرآن صِرف این کار را بدون قیدی اضافی، عبادت شمرده و در نتیجه چنین خواندنی برای غیر خدا جایز نیست و نمی‌توان مِن عِندی برای«عبادتِ» بودن آن، قید دیگری به آن افزود! (فتأمّل). خرافیّون برای شرک و توحید از جانب خود مغالطه‌ای بافته‌اند که در سطور آینده به آن می‌پردازیم.

شبهه‌ی دوّم ـ از جمله مغالطاتی که به عوام عرضه می‌کنند آن است که می‌گویند مرز بین شرک و توحید اعتقاد به استقلال یا عدم استقلال موجودی غیر از خدا است.

31جوانی نا‌آشنا به قرآن - هَداهُ اللهُ تَعالى ـ که پیدا است مرعوب و فریفته‌ی علمای خرافی قم و نظایر آنان است بدون تدبّر کافی در قرآن نوشته است: «اعتقاد به استقلال و عدم استقلال در فاعلیّت درباره‌ی غیرخداست که معیار صحیح «شرک» و «توحید» است. یعنی «شرک» عبارت است از اعتقاد به استقلال غیرخدا در اثر بخشی و فاعلیّت و «توحید» در مرتبه‌ی افعال عبارت است از اعتقاد به انحصار استقلال در فاعلیّت در ذات أقدس خدا ـ تَبارَکَ وَ تَعالی ـ و شرک در أفعال آن است که انسان در عالم ایجاد و آفرینش و تدبیر، اعتقاد به «تأثیر استقلالی» موجودی غیرخدا داشته باشد و آن را در فاعلیّت بالاستقلال، شریک و مانند خدا بداند. و تأثیر استقلالی یعنی آن موجودِ غیرخدا، در أثر بخشی و فعّالیّت تدبیرش از هرقبیل که هست، هیچ‌گونه نیازی به خدا نداشته وخود در اداره وخواست و عمل، مستقل و خودکفا باشد. حال، أعمّ از این‌که آن تأثیر و تدبیر استقلالیش به صورت «اشتراک و معیّت» با خدا انجام پذیرد و یا آنکه به گونه‌ی «**تفویض**» و واگذاری امور خلق جهان به وی، عملی گردد. تفویض و واگذاری امور خلق جهان به غیرخدا، یعنی خدا پس از آفریدن مخلوقات، از کار تدبیر و اداره‌ی امور از: زنده کردن و میراندن، روزی دادن و عزّت و ذلّت بخشیدن، کنار رفته و جمله‌ی تدبیرات را به خود مخلوقات و یا جمع مشخّصی از آنان، تفویض و واگذار نماید.... **گروهی نیز به نام غُلاة که مُفَوِّضه هم خوانده می‌شوند این عقیده را دارند که خدا ـ العیاذُ بالله ـ کار آفریدن و روزی دادن، زنده کردن و میرانیدن، شفا بخشیدن و حلّ مشکلات نمودن، همه و همه را واگذار به امامان نموده و خود، کناره‌گیری و اعتزال اختیاره کرده است.** «تعالى اللهُ عمّا يقول الجاهلون علوّاً كبيرا»([[166]](#footnote-166))**. این هر دو اعتقاد (اشتراک و تفویض) از نظر موحّدان حقیقی، اعتقادی مشرکانه و باطل است که علاوه بر نهی شرعی استحاله‌ی عقلیّه نیز دارد**([[167]](#footnote-167)).

چنان‌که ملاحظه می‌کنید با خلط میان جزء و کلّ عوام را می‌فریبند یعنی جزئی از شرک را به عنوان کلّ شرک قلمداد کرده و شرک را منحصر ساخته‌اند به «قائل بودن استقلال برای غیر خدا!» پرواضح است آن‌چه می‌گویند بی‌شبهه شرک است امّا شرک منحصر بدان نیست و دائره‌ی شرک وسیع‌‌تر از تعریف بالاست و قرآن کریم امور دیگری را نیز شرک شمرده است. (هر گردویی گرد است ولی گرد فقط گردو نیست)!

قرآن به اهل کتاب فرموده جُز خدا را عبادت نکنیم و چیزی را شریک او نسازیم [آل‌عمران: 64] و فرموده: ﴿وَلَا يَأۡمُرَكُمۡ أَن تَتَّخِذُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ أَرۡبَابًا﴾ [آل‌عمران: ٨٠] هیچ پیامبری به شما فرمان نمی‌دهد که ملائکه و انبیاء را «ربّ» خود بگیرید. واضح است که یهود و نصاری نه بت‌های سنگی را عبادت می‌کردند و نه برای حضرت عیسی و حضرت مریم و یا فرشتگان، استقلال وجودی قائل بودند بلکه نسبت به آن بزرگواران کارهایی می‌کردند و می‌کنند که از نظر قرآن عبادت و شرک محسوب شده است. (فتأمّل جداً).

32مطّلعین از تاریخ جزیرة ­العرب در صدر اسلام به­خوبی می‌دانندکه اغلب مشرکین عصر پیامبر اکرم خلقِ موجودات، إحیاء و إماته، تدبیر امور عالَم و روزی دادن به خلائق را فعل خدا و مالکیّتِ حقیقی زمین و تمامی موجودات آن از جمله فرشتگان و..... را از آنِ خدا می‌دانستند چنانکه فرموده: ﴿قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أَمَّن يَمۡلِكُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَمَن يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُۚ فَقُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٣١ فَذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمُ ٱلۡحَقُّۖ فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُۖ فَأَنَّىٰ تُصۡرَفُونَ ٣٢﴾ [يونس: ٣١ - ٣٢] «(ای پیامبر) بگو کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌بخشد یا کیست که مالک و حاکم گوش‌ها و چشم‌هاست و کیست که زنده را از مرده برون آرد و مرده را از زنده برون آرد و کیست که کار (عالم) را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: خدا، پس بگو: آیا [از این‌که غیر او را عبادت کنید] نمی‌پرهیزید؟ پس آن یکتا خدای، پروردگار به حق شماست پس بعد از حق، جُز گمراهی [و ناحق] چیست؟ پس [از حق] به کجا برگردانیده می‌شوید».

و نیز فرموده: ﴿قُل لِّمَنِ ٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨٤ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٨٥ قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ٨٦ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٨٧ قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨٨ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ ٨٩﴾ [المؤمنون: ٨٤، ٨٩] «(ای پیامبر) بگو: زمین و هرکه در آن است از آنِ کیست؟ اگر می‌دانید، خواهند گفت: از آنِ خداست. بگو آیا پند نمی‌گیرید؟! بگو پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و پروردگار عرش عظیم کیست؟ خواهند گفت: از آنِ خداست. بگو آیا [از عذاب او] نمی‌پرهیزید؟! بگو اگر می‌دانید، کیست که اختیار و فرمانروایی همه چیز به دست اوست که پناه می‌دهد و [کسی از عذاب او] پناه داده نشود (هیچ کس را توان پناه دادن کسی از عذاب خدا نیست) خواهند گفت: از آنِ خداست. بگو: پس چگونه فریب داده می‌شوید؟!» و نیز فرمود ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۖ فَأَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ٦١...وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ مِنۢ بَعۡدِ مَوۡتِهَا لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ ٦٣﴾ [العنكبوت: ٦١- ٦٣] «و اگر از آنان بپرسی کیست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را مسخّر ساخت، هر آینه البتّه گویند: الله، پس چگونه [از عبادت خدا به عبادت غیر او] بازگردانده می‌شوند..... و اگر از آنان بپرسی کیست که از آسمان آبی فرو فرستاد که زمین را پس از مرگش بدان زنده ساخت؟ هر آینه البتّه گویند: الله. بگو: [بنابراین] سپاس و ستایش از آنِ خداست [که نعمت باران را به ما عطا فرمود] بلکه بیشتر ایشان نمی‌اندیشند [که نباید کسانی را عبادت کنند که توان فرستان باران ندارند]».

و فرمود: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٢٥ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ٢٦﴾ [لقمان: ٢٥، ٢٦] «و اگر از آنان بپرسی کیست که آسمان‌ها و زمین را بیافرید هر آینه البتّه گویند: الله، بگو [بنابراین] ستایش از آنِ خداست بلکه بیشتر ایشان نمی‌دانند [نباید کسانی را عبادت کرد که خالق آسمان و زمین نیستند درحالی‌که] آن‌چه در آسمان‌ها و زمین هست از آنِ خداست، و همانا خداست که بی‌نیاز و ستوده است».

و فرمود: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلۡ أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَنِيَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلۡ هُنَّ كَٰشِفَٰتُ ضُرِّهِۦٓ أَوۡ أَرَادَنِي بِرَحۡمَةٍ هَلۡ هُنَّ مُمۡسِكَٰتُ رَحۡمَتِهِۦۚ قُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُۖ عَلَيۡهِ يَتَوَكَّلُ ٱلۡمُتَوَكِّلُونَ ٣٨﴾ [الزمر: ٣٨] «و اگر از آنان بپرسی کیست که آسمانها و زمین را آفریده است هر آینه البتّه گویند: الله، بگو: آیا به راستی درباره‌ی آن‌چه جُز خدا می‌خوانید، اندیشده‌اید که اگر الله بخواهد مرا گزندی رساند آیا آنان توانند که گزند او را [از من] بردارند؟ یا رحمت [و عنایتی] بر من خواهد آیا آنان توانند که رحمت او را [از من] بازدارند؟ بگو: الله مرا کافی است و اهل توکّل تنها بر او توکّل می‌کنند».

و فرموده: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَهُمۡ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۖ فَأَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ٨٧﴾ [الزخرف: ٨٧] «اگر از ایشان بپرسی کیست که آنان را آفریده است هر آینه البتّه گویند: الله، پس چگونه [از عبادت خدا به عبادت غیر او] بازگردانده می‌شوند؟»

و حتّی میراندن و یا عذاب کردن بندگان را مستقیماً از خدا خواسته و می‌گفتند: ﴿ٱللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ ٱلۡحَقَّ مِنۡ عِندِكَ فَأَمۡطِرۡ عَلَيۡنَا حِجَارَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِ ٱئۡتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ٣٢﴾ [الأنفال: ٣٢] «پروردگارا، اگر این [قرآن سخنی] راست و درست از جانب توست پس بر ما سنگ‌هایی از آسمان ببار یا ما را عذابی دردناک بیاور». و در شرایط بسیار ناگوار که از کسی کاری ساخته نیست مانند زمانی که کشتی در میانه‌ی دریا دچار مشکلات یا طوفان یا گم کردن مسیر و..... می‌شد خدا را خالصانه و بی‌واسطه می‌خواندند و در چنین اوضاعی غیر خدا را نمی‌خواندند چنان‌که قرآن فرموده: ﴿قُلۡ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ تَدۡعُونَهُۥ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةٗ لَّئِنۡ أَنجَىٰنَا مِنۡ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ٦٣ قُلِ ٱللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنۡهَا وَمِن كُلِّ كَرۡبٖ ثُمَّ أَنتُمۡ تُشۡرِكُونَ ٦٤﴾ [الأنعام: ٦٣، ٦٤] «بگو: (ای پیامبر) کیست که شما را [به وقت درماندگی] از تاریکی‌های خشکی و دریا می‌رهانَد؟ در حالی‌که او را به زاری و در نهان می‌خوایند که اگر ما را از این [تنگنا] برهاند هر آینه البتّه از سپاسگزاران باشیم. (ای پیامبر) بگو: خداست که شما را از آن [تنگنا] و از هر اندوهی می‌رهاند آن‌گاه شما [به جای سپاس‌گزاری] به او شرک می‌ورزید».

و فرمود: ﴿وَلَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَهُ ٱلدِّينُ وَاصِبًاۚ أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَتَّقُونَ ٥٢ وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِۖ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيۡهِ تَجۡ‍َٔرُونَ ٥٣ ثُمَّ إِذَا كَشَفَ ٱلضُّرَّ عَنكُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنكُم بِرَبِّهِمۡ يُشۡرِكُونَ ٥٤﴾ [النحل: ٥٢، ٥٤] «از آنِ اوست آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است و دین(= طاعت و عبادت) همواره از آنِ اوست پس آیا از غیر خدا پروا می‌کنید؟ و هر نعمتی که دارید از خداست و چون زیان و گزندی شما را رسد به پیشگاه او ناله و زاری می‌کنید آن‌گاه چون [خدا] آن زیان را از شما برگیرد گروهی از شما [به جای روی آوردن به خدا] به پروردگارشان شرک می‌ورزند».

و فرموده: ﴿رَّبُّكُمُ ٱلَّذِي يُزۡجِي لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ فِي ٱلۡبَحۡرِ لِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ٦٦ وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُۖ فَلَمَّا نَجَّىٰكُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ أَعۡرَضۡتُمۡۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ كَفُورًا ٦٧﴾ [الإسراء: ٦٦، ٦٧] «پروردگارتان [خدایی] است که به سود شما کشتی را در دریا می‌راند تا از فضل و رحمت او [روزی] بجویید همانا او به شما مهربان است و چون در دریا شما را زیان و گزندی رسد هرکه را جُز او می‌خوانید، گم شود [و آن‌ها را از یاد می‌برید و نمی‌خوانید] و چون [خدا] شما را به سوی خشکی رهایی بخشد رویگردان شده [و به غیر او روی می‌آورید] و انسان بسیار نا سپاس است». و فرموده: ﴿فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ ٦٥﴾ [العنكبوت: ٦٥] «و چون بر کشتی سوار شوند خدا را خالصانه [و بی‌واسطه] می‌خوانند و چون ایشان را به سوی خشکی رهایی بخشد آنگاه شرک می‌ورزند». و فرموده: ﴿وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوۡجٞ كَٱلظُّلَلِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [لقمان: ٣٢] «و آن‌گاه که موجی چون سایبان‌ها آنان را [که در کشتی نشسته‌اند] فرا گیرد خدای را بخوانند در حالی‌که دین (= طاعت و عبادت) را برای او مخصوص و خالص کرده‌اند».

و فرموده والدین برای این‌که فرزند تندرستی داشته باشند خدا را می‌خواندند: ﴿دَّعَوَا ٱللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنۡ ءَاتَيۡتَنَا صَٰلِحٗا لَّنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٨٩ فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحٗا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَاۚ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٩٠﴾ [الأعراف: ١٨٩، ١٩٠] «آن‌دو خداوند را که پروردگارشان است خواندند که اگر ما را [فرزند] تندرستی عطا فرمایی هرآینه البتّه از سپاسگزاران باشیم پس چون [خدا] ایشان را [فرزند] تندرستی عطا فرمود آن دو در آن‌چه [خدا] بدیشان داد برای او شریکانی قرار دادند. خداوند از آن‌چه شریک او قرار می‌دهند والاتر و برتر است».

چنان‌که ملاحظه می‌شود مشرکین عرب، معبودان خود را واجب الوجود و خالق و رازق و مدیر امور عالم و مالک زمین و آسمان و موجودات دنیا و میراننده‌ی بندگان و یا عذاب‌کننده‌ی ایشان و حتّی نازل کننده‌ی باران ندانسته و این امور را مختصّ خدا می‌دانستند و در شرائط بسیار سخت و درماندگی فقط خدا را می‌خواندند و حتّی اگر از ایشان پرسیده می‌شد که آیا معبودانشان می‌توانند گزند یا رحمت خدا را که برای بنده‌ای خواسته است، مانع شوند؛ جوابشان مثبت نبود و اختیار و فرمانروایی همه چیز را از آنِ خدا می‌دانستند و چنین نبود که معبودان خود را در برابر خدا، مستقلّ بالذّات به حساب آورند، بلکه فقط برای آن‌ها خضوع و خشوع و اعمال عبادی از قبیل طواف و نذر و قربانی و دعا و ثناء و.... به جا می‌آوردند و آن‌ها را وسیله‌ی تقرّب به خدا می‌پنداشتند و آن‌ها را مستقلّ نمی‌دانستند چنانکه قرآن فرموده: ﴿فَلَوۡلَا نَصَرَهُمُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ قُرۡبَانًا ءَالِهَةَۢ ۖ بَلۡ ضَلُّواْ عَنۡهُمۡۚ وَذَٰلِكَ إِفۡكُهُمۡ وَمَا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٢٨﴾ [الأحقاف: ٢٨] «پس چرا کسانی را که غیراز خدا برای تقرّب [به خدا] معبودان [خویش] گرفته بودند ایشان را یاری نکردند؟ بلکه [آنان گم شدند] و از دستشان رفتند. این [ادّعا] دروغ ایشان بود و آن‌چه افتراء می‌بستند».

33به همین سبب است که پیامبر اکرم با شعار «لاخالِقَ إلا الله» یا «لارازِقَ إلا اللهُ» یا «لامدبِّرَ إلا اللهُ» یا «لامُحيِیَ ولامميتَ إلا اللهُ» و نظایر آن به میان مردم نرفت بلکه با شعار «**لاإله إلا الله**» «هیچ معبودی حقّ نیست مگر خداوند»([[168]](#footnote-168)) مردم را به اسلام دعوت فرمود، زیرا آن‌ها برای غیرخدا به امید شفاعت، اعمال عبادی به جا می‌آوردند و درگیری و ستیز اصلی اسلام با آن‌ها در این موضوع بود نه استقلال معبودان. چنان‌که قرآن خود فرموده، مشرکین معبودان خویش را واسطه و شفیع میان خود و خدا می‌دانستند([[169]](#footnote-169)). و برای آن‌ها استقلال قائل نبودند زیرا اگر آن‌ها را مستقل می‌پنداشتند که لازم نبود به آن‌ها برای وساطت و نزدیکی به خدا، توجه کنند و اعمال عبادی به جای آورند [یونس:18 و الزُّمَر:3] بلکه به خود آن‌ها مستقلّاً رجوع می‌کردند. مرحوم طبرسی فرموده مشرکین در تلبیه می‌گفتند: خدایا، تو هیچ شریکی نداری مگر شریکی که از آنِ تو است (= تو صاحب اختیار اویی) و آنچه دارد نیز از آنِ توست([[170]](#footnote-170)).

از این بالاتر، قرآن فرموده که مشرکین معتقد بودند که خدا خود عبادت غیر خود را خواسته است: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا عَبَدۡنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٖ نَّحۡنُ وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمۡنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٖۚ كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ فَهَلۡ عَلَى ٱلرُّسُلِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ٣٥ وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [النحل: ٣٥، ٣٦] «و کسانی که شرک ورزیدند گفتند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه نیاکانمان چیزی جُز او را عبادت نمی‌کردیم و [بی‌خواست و فرمان او] چیزی را حرام نمی‌شمردیم و پیشینیان ایشان نیز چنین کردند. پس آیا جُز ابلاغ روشن و آشکار پیامبران را (وظیفه‌‌ای) هست؟ در حالی که در هر أمّتی پیامبری برانگیختیم [که بگوید] خداوند را عبادت کنید و از [طاعت و عبادت] طاغوت (غیر خدا) دوری گزینید». و می‌گفتند: ﴿لَوۡ شَآءَ ٱلرَّحۡمَٰنُ مَا عَبَدۡنَٰهُم﴾ [الزخرف: ٢٠] «اگر خدای رحمان می‌خواست آن‌ها را عبادت نمی‌کردیم». چنان‌که ملاحظه می‌شود مشرکین مدّعی بودند که با رضایت و خواست خدا، غیراو را عبادت می‌کنند([[171]](#footnote-171)) و خدای متعال ادّعایشان را ردّ کرده و فرموده چنین نیست و ما عبادت غیر خود را هیچ‌گاه اجازه نداده‌ایم بلکه در همه‌ی اُمَم پیامبرانی فرستادیم که بگویند از غیرخدا اجتناب کنید و خدا را عبادت کنید.

چنان‌که ملاحظه می‌شود و در صفحات گذشته نیز دیدیم بحث قرآن با مشکرین غالباً بر سر عبادت خدا و غیر خداست نه استقلال یا عدم استقلال غیراو و اعتراض قرآن به مشرکین آن است که چرا برای عبادت غیرخدا دلیل متقن نمی‌آورند و اصولاً خدا عبادت غیرخود را هیچ‌گاه و در هیچ دینی اجازه نداده است [الکهف:15، یوسف 39 و 40] و آن‌ها بی‌دلیل چنین أعمالی را انجام می‌دهند.

علاوه براین اگر خرافیّون به جای آن‌که از جانب خود ملاک شرک و توحید وضع کنند، در کتاب خدا تأمّل و تدبّر می‌کردند در می‌یافتند که قرآن در موارد مختلفی از مردم انتقاد کرده که غیر خدا را به الوهیّت و ربوبیّت گرفته‌اند بی‌آن‌که برای آن‌ها استقلال قائل باشند. از جمله فرمود: ﴿أَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ﴾ [الفرقان: ٤٣] (و مشابه آن است آیه‌ی 23 سوره‌ی جاثیه). «آیا دیده­ای کسی را که هوای نفس خویش را **إله** خویش گرفته است» وفرموده: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة: ٣١]([[172]](#footnote-172)) «دانشمندان و راهبان (زهدپیشگان) خود را و مسیح پسر مریم را به ربوبیّت گرفته‌اند و حال‌آنکه مأمور نبودند جُز این‌که خدای یگانه را عبادت کنند، هیچ معبودی جُز او [حقّ] نیست، مبرّی و منزّه است از آنچه [با او] شریک می‌سازند». در این آیات خدا فرموده برخی هوای نفس خویش را «**إله**» و برخی علمای دینی خود را «**ربّ**» خود گرفته‌اند. بدیهی است که آن‌ها هوای نفس یا علمای خود را مستقلّ با لذّات و خالق زمین و آسمان ومتصرّف بلامنازع نمی‌دانستند. قرآن فرموده: ﴿وَلَا يَأۡمُرَكُمۡ أَن تَتَّخِذُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ أَرۡبَابًاۗ أَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡكُفۡرِ بَعۡدَ إِذۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ ٨٠﴾ [آل‌عمران: ٨٠] «(هیچ پیامبری) شما را فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را أرباب (خویش) بگیرید. آیا شما را پس از این‌که [تسلیم امر حق و] مسلمان شده‌اید به کفر فرمان می‌دهد»؟! و فرموده: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [آل‌عمران: ٦٤] «بگو: ای اهل کتاب، بیایید به سوی سخنی که میان ما و میان شما یکسان است این‌که جُز خدا را عبادت نکنیم و چیزی را با او شریک نشماریم و جُز خدا برخی از ما برخی دیگر را ربّ خویش نگیرد». خدا فرموده: ﴿... ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾؟ [المائ‍دة: ١١٦] در قیامت از حضرت عیسی می‌پرسیم آیا تو به مردم گفتی مرا و مادرم را «**إله**» بگیرید. [المائده: 116] تردید نیست که مردم برخی از هم‌نوعان خود و یا فرشتگان و انبیاء و از آن جمله حضرت مریم و حضرت عیسی را موجود مستقلّ و متصرف بلامنازع نمی‌دانستند بلکه آن‌ها را بندگان عزیز و مقرّب خدا می‌دانستند امّا برای زنده و مرده‌ی آن‌ها تفاوت قائل نبودند و آن‌ها را در حوائج و مشکلات می‌خواندند.

قرآن فرموده: ﴿لَّا تَعۡبُدُواْ ٱلشَّيۡطَٰنَ﴾ [يس: ٦٠] «شیطان را عبادت نکنید». و فرموده که حضرت ابراهیم به پدرش گفت: ﴿يَٰٓأَبَتِ لَا تَعۡبُدِ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلرَّحۡمَٰنِ عَصِيّٗا ٤٤﴾ [مريم: ٤٤] «ای پدر، شیطان را عبادت مکن که همانا شیطان خدای رحمان را عصیان‌گر است». بدیهی است که مردم شیطان را خالق زمین و آسمان و موجود مستقلّ نمی‌دانستند. قرآن خطاب به مسلمین فرموده اطاعت از مشرکین موجب شرک است: ﴿وَإِنۡ أَطَعۡتُمُوهُمۡ إِنَّكُمۡ لَمُشۡرِكُونَ﴾ [الأنعام: ١٢١] «واگر از ایشان اطاعت کنید همانا شما هر آینه مشرک خواهید بود». چنان‌که ملاحظه می‌شود آیه‌ی شریفه فرموده اگر از مجادله‌ گران لجوج اطاعت کنید مشرک‌اید. پُرواضح است که کسی مجادله‌گران را متصرّف بلا منازع و موجود مستقلّ نمی‌دانست. (فتأمّل جدّاً) و اصولاً اطاعت مطلق، عبادت محسوب می‌‌شود. قرآن از قول فرعون و اطرافیان او فرموده: ﴿وَقَوۡمُهُمَا لَنَا عَٰبِدُونَ﴾ [المؤمنون: ٤٧] «قوم آن دو (موسی و هارون) عابدان مایند». یعنی مطیع محض مایند.

قرآن فرموده پیروان حضرت موسی چون از رود نیل گذشته به قومی برخوردند که بتهایی را عبادت می‌کردند([[173]](#footnote-173)) از این رو به آن‌حضرت گفتند: ﴿ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞ﴾ [الأعراف: ١٣٨] «برای ما معبودی قرار ده همچنانکه آنان نیز معبودانی دارند». بدیهی است که آن‌ها می‌دانستند معبودی که موسی برایشان قرار دهد واجب الوجود و خالق زمین و آسمان و مستقلّ بالذّات و متصرّف بلامنازع نخواهد بود و یا وقتی که سامری طلاهای آن‌ها را گرفت و برایشان گوساله‌ای طلائی ساخت و گفت این معبود شما و معبود موسی است [طه: 88] آن‌ها معبود مورد تقاضا از موسی [الأعراف:138] یا گوساله را واجب الوجود و خالق موجودات و رازق عباد و مستقلّ بالذات نمی‌شمردند، بلکه چیزی می‌خواستند که مانند قوم مذکور به او روی آورده و او را تعظیم و تقدیس کرده و در برابرش تواضع نموده و در حوائج به او متوسّل شده و او را واسطه و شفیع قرار داده و برایش مراسم عبادی به جای آورند!([[174]](#footnote-174)) باید توجّه داشت که پیروان موسی از پیغمبرخدا چنین تقاضایی کردند و اگر آن حضرت برای آن‌ها واسطه و معبودی مقرّر می‌داشت، موجود مذکور به قول «مطهّری» متّصف به صفت «از اویی» می‌شد([[175]](#footnote-175)) زیرا شارع خود آن را تعیین و مقرّر ساخته بود، امّا پیامبرخدا حضرت موسی با این خواسته‌ی آن‌ها مخالفت نموده و تقاضای آن‌ها را جاهلانه و باطل شمرد و این دلیل است بر این‌که شارع در روی آوردن به خدا و جلب رضایتش و طلب حاجت از او، وجود واسطه را نمی‌پسندد. (فتأمّل جدّاً)

بنابراین ملاحظه می‌کنید که ملاک شرک و توحید در قرآن بسیار وسیع‌تر از آن است که خرافیّون ادّعا می‌کنند. بنابراین اگر کسی شرک را منحصر به خدا دانستن غیر «الله» بداند و بگوید: «شرک عبارت از آن است که یا کسی را خدا بدانیم یا عبادت کسی کنیم به عنوان این‌که او خدا است یا حاجت از کسی خواهیم به عنوان این‌که او مستقلّ در تأثیر است و خداست»([[176]](#footnote-176)). اگر نگوییم قصد عوامفریبی داشته با اطمینان می‌گوییم که با قرآن و تاریخ جزیرة العرب ناآشنا بوده است.

شبهه‌ی سوّم- نویسنده‌ی جوان، مغالطه‌ی دیگر را از قول مرحوم «مطهّری» نقل کرده است: «آیا مرز توحید و شرک اعتقاد به قدرت و تأثیر ما فوق الطّبیعی است؟ یعنی اعتقاد به قدرت مافوق قوانین عادی طبیعت برای یک موجود، اعمّ از فرشته یا انسان (مثلاً پیغمبر یا امام) شرک است، امّا اعتقاد به قدرت و تأثیر در حدّ معمولی و متعارف شرک نیست و هم‌چنین اعتقاد به قدرت و تأثیر انسان از دنیا رفته نیز شرک است زیرا انسان مرده جماد است و از نظر قوانین طبیعی، جماد نه شعور دارد نه قدرت و نه اراده، پس اعتقاد به درک داشتن مرده و سلام کردن به او و تعظیم کردن و احترام کردن او و خواندن و ندا کردن او و چیز خواستن از او شرک است زیرا مستلزم اعتقاد به نیروی ماوراء الطّبیعی برای غیرخداست. هم‌چنین اعتقاد به تأثیرات مرموز و ناشناخته برای اشیاء، مسأله‌ی اعتقاد به تأثیر داشتن یک خاک به خصوص در شفای بیماری و یا تأثیر داشتن مکان مخصوص برای استجابت دعا شرک است زیرا مستلزم اعتقاد به نیروی ما رواء الطّبیعی در یک شئ است، چه هرچه که طبیعی است، شناختنی و آزمودنی و حسّ کردنی و لمس کردنی است. عَلی­هذا اعتقاد به مطلق تأثیرات برای اشیاء شرک نیست (آنچنانکه أشاعره پنداشته‌اند) بلکه اعتقاد به تأثیرات ما فوق طبیعی برای اشیاء شرک است. پس هستی تقسیم می‌شود به دو بخش: طبیعت و ما وراء طبیعت، ما وراء الطّبیعه قلمرو اختصاصی خداوند است و طبیعت قلمرو اختصاص مخلوق او و یا قلمرو مشترک خدا و مخلوقات است. یک سلسله کارها جنبه‌ی ما وراء الطّبیعی دارد از قبیل احیاء (= زنده کردن) و إماته (= میراندن) روزی دادن و أمثال اینها. باقی، کارهای عادی معمولی است. کارهای فوق معمولی قلمرو اختصاصی خداست و باقی، قلمرو مخلوقات او. این از جنبه‌ی توحید نظری.

أمّا از جنبۀ توحید عملی هر نوع توجّه معنوی به غیرخداوند، یعنی توجّهی که از طریق چهره و زبان توجّه کننده و چهره و گوش ظاهری شخص مورد توجّه، نباشد، بلکه توجّه کننده بخواهد نوعی رابطه‌ی قلبی و معنوی میان خود و طرف مقابل برقرار کند و او را بخواند و متوجّه خود سازد و به او توسّل جوید و از او إجابت بخواهد، همه‌ی اینها شرک و پرستش غیرخداست چون عبادت جُز اینها چیزی نیست و عبادات غیر خدا به حکم عقل و ضرورت شرع جایز نیست و مستلزم خروج از اسلام است. به علاوه انجام این‌گونه مراسم، گذشته از این‌که انجام مراسم عملی عبادت است برای غیرخدا و عین أعمالی است که مشرکان برای بتها انجام می‌دادند، مستلزم اعتقاد به نیروی ما رواء الطّبیعی برای شخصیّت مورد توجّه (پیغمبر و امام) است...... اینها نیز ناآگاهانه به نوعی استقلال ذاتی در اشیاء قائل شده‌اند و از این رو نقش ما فوق حدّ عوامل معمولی داشتن را مستلزم اعتقاد به قطبی و قدرتی در مقابل خدا دانسته‌اند غافل از آنکه موجودی که به تمام هویّتش وابسته به اراده‌ی حقّ است و هیچ حیثیّت مستقلّ از خود ندارد، تأثیر ما فوق طبیعی او مانند تأثیر طبیعی او پیش از آنکه به خودش مستند باشد مستند به حقّ است و او جُز مجرائی برای مرور فیض حق به اشیاء نیست. آیا واسطه‌ی فیض وحی و علم بودن جبرئیل و واسطه‌ی رزق بودن میکائیل و واسطه‌ی إحیاء بودن اسرافیل و واسطه‌ی قبض ارواح بودن ملک الموت شرک است؟.

از نظر توحید در خالقیّت این نظریّه بدترین انواع شرک است. زیرا به نوعی تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل شده است: کارهای ما وراء الطّبیعی را قلمرو اختصاصی خدا و کارهای طبیعی را قلمرو اختصاصی مخلوقات خدا یا قلمرو اشتراکی خدا و مخلوق قرار داده است.قلمرو اختصاصی برای مخلوق قائل شدن عین شرک در فاعلیّت است. همچنانکه قلمرو اشتراکی قائل شدن نیز، نوعی دیگر از شرک در فاعلیّت است.

بر خلاف تصوّر رائج، وهّابیگری تنها یک نظریّه‌ی ضدّ امامت نیست بلکه پیش از آنکه ضدّ إمامت باشد، ضدّ توحید و ضدّ انسان است. از آن جهت ضدّ توحید است که به تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل است و به علاوه به یک نوع شرک ذاتی خفیّ قائل است که توضیح داده شد و از آن جهت ضدّ انسان است که استعداد انسانی انسان را که او را از ملائک برتر ساخته و به نصّ قرآن مجید خلیفه‌ی الله است و ملائک مأمور سجده به او، درک نمی‌کند و او را در یک حدّ حیوان طبیعی تنزّل می‌دهد. به علاوه تفکیک میان مرده و زنده به این شکل که مردگان حتّی در جهان دیگر زنده نیستند و تمام شخصیّت انسان بدن اوست که به صورت جماد در می‌آید، یک اندیشه‌ی مادّی و ضدّ إلهی است... تفکیک میان اثر مجهول و مرموز ناشناخته و آثار معلوم و شناخته شده و أوّلی را برخلاف دومی ماوراء الطّبیعی دانستن نوعی دیگر از شرک است... حقیقت این است که مرز توحید و شرک، در رابطه‌ی خدا و انسان وجهان، «ازاویی» و «به سوی اویی» است. مرز توحید و شرک در توحید نظری «از اویی» است (إنّا لِلّه) هر حقیقتی و هر موجودی مادام که او را در ذات و صفات و أفعال با خصلت و هویّتِ از اوئی بشناسیم، او را درست و مطابق با واقع و با دید توحیدی شناخته‌ایم، خواه آن شئ دارای یک أثر یا چند أثر باشد یا نباشد و خواه آنکه آن آثار جنبه‌ی ما فوق طبیعی داشته باشد یا نداشته باشد. زیرا خدا تنها خدای ما وراء الطّبیعه، خدای آسمان، خدای ملکوت و جبروت نیست، خدای همه‌ی جهان است. او به طبیعت همان اندازه نزدیک است و معیّت و قیّومیّت دارد که به ما وراء الطّبیعه و جنبه‌ی ما وراء الطّبیعی داشتن یک موجود به او جنبه‌ی خدایی نمی‌دهد. قبلاً گفتیم که جهان از نظر جهان بینی اسلامی ماهیّت «از اویی» دارد. قرآن کریم در آیات متعدّدی عملیّات اعجازآمیز از قبیل مرده زنده کردن و کورِ مادرزاد شفا دادن به برخی پیامبران نسبت می‌دهد امّا همراه آن نسبتها کلمه‌ی «**بإذنه**» را اضافه می‌کند. این کلمه نمایشگر ماهیّت «از اویی» این کارها است که کسی نپندارد انبیاء ازخود استقلالی دارند. پس مرز توحید نظری و شرک نظری «از اویی» است([[177]](#footnote-177)). اعتقاد به وجود موجودی که موجودیّتش «از او» نباشد شرک است. اعتقاد به تأثیر موجودی که مؤثّریّتش «از او» نباشد بازهم شرک است، خواه أثر، أثر ما فوق طبیعی باشد مثل خلقت همه‌ی آسمانها و زمینها و یا یک أثر کوچک بی‌ أهمّیت باشد مثل زیر و رو شدن یک برگ.

مرز توحید و شرک در توحید عملی «به سوی اویی» است ﴿وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ توجّه به هر موجود أعمّ از توجّه ظاهری و معنوی، هرگاه به صورت توجّه به یک راه برای رفتن به سوی حقّ باشد و نه یک مقصد، توجّه به خداست. در هر حرکت و مسیر، توجّه به راه از آن جهت که راه است و توجّه به علامتها و فلشها و نشانه‌های راه برای گم نشدن و دور نیفتادن از مقصد، از آن جهت که اینها علامتها و نشانه‌ها و فلشها هستند «به سوی مقصد بودن» و «به سوی مقصد رفتن» است.

انبیاء و اولیاء راه‌های خدا هستند: «أنتُمُ السَّبِيلُ الأعظمُ والصِّراطُ الأقوَم». آنان، علامتها و نشانه‌های سیر إلَی الله هستند و «أعلاماً لِعِبادِهِ وَمَناراً في بِلادِهِ وأدِلّاءَ عَلى صِراطه» هادیان و راهنمایان به سوی حق می‌باشند«الدُّعاة إلى الله والأدلّاء عَلى مَرضاة الله».

پس مسأله این نیست که توسّل و زیارت و خواندن اولیاء و انتظار کاری ما فوق طبیعی از آنها، شرک است. مسأله چیز دیگر است: اوّلاً باید بدانیم انبیاء و اولیاء چنین صعودی در مراتب قرب إلهی کرده‌‌اند که از ناحیۀ حقّ تا این حدّ مورد موهبت واقع شده باشند یا نه؟ از قرآن کریم استفاده می‌شود که خداوند به پاره‌ای از بندگان خود چنین مقامات و درجاتی عنایت کرده است.**))** (مقدّمه‌‌ای برجهان بینی اسلامی، بخش دوّم، جهان بینی توحیدی، فصل مراتب و درجات شرک، ص115 به بعد).

واقعاً که سطور بالا از مظاهر آشکار هوچیگری و عوامفریبی است و اشکالات فراوان دارد:

**أوّلاً**: چنانکه ملاحظه می‌شود، اشکال پیشین (استقلال و عدم استقلال) را بابیانی دیگر تکرار کرده است و ما نیز در بند قبل گفتیم اگرچه مستقلّ دانستن موجودی غیر خدا شرک است امّا شرک منحصر بدان نیست و قسمت أعظم مخالفت قرآن با مشرکینی است که معبودان خود را مستقلّ نمی‌دانستند.

**ثانیاً**: موحّدین نمی‌گویند که «هستی تقسیم می‌شود به دو بخش: طبیعت و ماوراء طبیعت.... الخ» و «به نوعی تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل» نشده‌اند. چنانکه در تحریر دوّم «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» گفته‌ایم (ص136 به بعد) موحّدین می‌گویند تردید نیست که هر حول و قوّه‌ای و هر تأثیری در عالم وجود، ازخدا و متّکی به اراده و **إذن** اوست و هیچ موجودی غیراز او مستقلاً از خود دارای توان نبوده و در این موضوع به هیچ وجه تقاوتی میان طبیعت و ماوراء طبیعت نیست. امّا تفاوت در خود **إذن إلهی** است که بر دو نوع است: إذن عامّ و إذن خاصّ. به عبارت دیگر موحّدین می‌گویند به میزانی محدود ـ که هرکس أعمّ از عوامّ و خواصّ درمی‌یابد تقریباً تا چه اندازه است ـ خدای متعال به بندگان إذن عامّ داده است. محدوده‌ی این إذن همان محدوده‌ی توان و اختیار بشری است که منشأ مسؤولیّت انسان است به عبارت دیگر موجودات در این محدوده از فیض و توان بخشی حقّ متعال برخوردارند و خارج از این محدوده، فیض خدا بر انسان بسته است. و باز به عبارت دیگر: دلیلی نداریم که بگوییم خدا به برخی از مخلوقین إذن داده که هرکاری را بخواهند انجام دهند! صرف نظر از مشکلات عقلی این ادّعا، شرع نیز اجازه‌ی چنین ادّعایی را به ما نداده است. این عقیده مشابه عقیده‌ی مفوّضه است که بطلان آن در کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص140 به بعد) بیان گردیده است([[178]](#footnote-178)). در واقع شما می‌گویید خدا به برخی ـ از جمله انبیاء و ائمّه ـ إذن همه‌ی کارها و یا بسیاری از کارها «از قبیل مرده زنده کردن و کورِ مادر زاد شفا دادن» و...... را داده است! امّا موحّدین می‌گویند ما دلیل قرآنی نداریم که خدا إذن چنین أعمالی را حتّی به بندگان خاصّ خود ـ از جمله انبیاء و ائمّه ـ داده باشد و برخلاف ادّعای مرحوم مطهّری «قرآن کریم.... عملیّات اعجازآمیز از قبیل مرده زنده کردن و کور مادرزاد شفا دادن» و نظایر آن را ـ به معنایی که مورد پسند شماست ـ «به برخی پیامبران» نسبت نمی‌دهد.

34مطهّری نوشته است: «از قرآن کریم استفاده می‌شود که خداوند به پاره‌ای از بندگان خود چنین مقامات و درجاتی عنایت کرده است». امّا موحّدین می‌گویند: هیچ کس منکر تقرّب و رفعت بسیار و علوّ مقام انبیاء و ائمّه و وصول آنان به عالی‌ترین درجات فلاح نیست و ما آن را از صمیم قلب قبول داریم امّا اگر منظور شما از والایی مقام و درجات عالی آنان، دخیل بودنشان در اظهار معجزات و وساطت در اجابت دعای بندگان حتّی پس از رحلت و..... است ـ چنان‌که در سطور آینده خواهیم دید ـ به هیچ وجه از قرآن چنین موضوعی استفاده نمی‌شود. و إلّا آنچه که نوشته است: «پس مرز توحید نظری و شرک نظری «از اویی» است. اعتقاد به وجود..... الخ.» منکری ندارد فقط اشکالش آن است که یکی از مصادیق شرک را بیان کرده و همه‌ی مصادیق آن را ذکر نکرده است.

**ثالثاً**: از جمله آیاتی که برای فریب عوام بیش از سایر آیات مورد سوء استفاده‌ی خرافیّون قرار می‌گیرد آیات مربوط به معجزات حضرت عیسی است (آل‌عمران: 49، المائدة:110]. درباره‌ی این­آیات در تحریر دوّم کتاب «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» توضیح لازم آمده است (ص142 به بعد) و در این‌جا تکرار نمی‌کنیم فقط یاد‌آور می‌شویم که در آن‌جا گفته‌ایم «منشأ وحی و معجزه یکی است و آن که وحی می‌فرستد، و او است که اعجاز می‌کند و میزان دخالت پیامبر و شخصیّت و اراده و نیروی معنوی او در معجزات به میزان دخالت وی در وحی است. به عبارت دیگر اگر اراده و نیروی درونی رسول در وحی دخیل است در معجزه هم هست و إلّا فلا». اینک برای تتمیم کلام به خرافیّون می‌گوییم: از نظر شما که معتقدید: «در پرتو عبادت و بندگی نه تنها حوزه‌ی بدن، تحت فرمان و محل نفوذ اراده‌ی انسان قرار می‌گیرد، بلکه جهان طبیعت مطیع انسان می‌گردد و به إذن پروردگار جهان در پرتو نیرو و قدرتی که از تقرّب به خدا کسب کرده است، در طبیعت تصرّف کرده و مبدأ یک سلسله معجزات و کرامات می‌شود و در حقیقت قدرت بر تصرف و تسلط بر تکوین پیدا می‌کند»([[179]](#footnote-179)). آیا رسول اکرم در معجزه‌ای که آورده بود یعنی در نزول آیات قرآن کریم دخالت داشته یا نداشته است؟ بدیهی است فرد آشنا با قرآن به این سؤال پاسخ مثبت نمی‌دهد زیرا:

**الف**) قبل از نزول صدر سوره‌ی علق هنوز پیامبرِ اُمِّی، عبادت و بندگی را ـ در حدّی که عروج مدارج معنوی و روحانی و در نتیجه توان تصرّف در امور عالم را موجب شود ـ به جا نیاورده بود تا در ظهور معجزه‌ی قرآن نقشی داشته باشد. چنان‌که قرآن خطاب به پیامبر فرموده: ﴿مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ﴾ [الشورى: ٥٢] «تو نمی‌دانستی کتاب [آسمانی] و ایمان چیست؟».

اگر پیامبر در نزول قرآن دخالتی می‌داشت در این صورت لازم نبود که به منظور فراموش نکردن آیات إلهی آن‌ها را زیر لب تکرار فرماید تا جایی که از تلاوت آیات پیش از پایان یافتن وحی نهی شود. (طه: 114، و القيامة: 16تا18).

اگر رسول اکرم در نزول قرآن به نوعی دخیل بود لا أقل پیش از نزول آیه‌ی 43 سوره‌ی «توبه» قبل از تحقیق به برخی از منافقین برای عدم حضور در جهاد، رخصت نمی‌داد و یا کاری نمی‌کرد که آیه‌ی 37 سوره‌ی احزاب و آیه‌ی نخست سوره‌ی تحریم نازل شود. از این نمونه‌ها در قرآن فراوان است از جمله توقّف نزول قرآن برای حد أقلّ دوازه روز، علی‌رغم میل و اشتیاق شدید پیامبر([[180]](#footnote-180)) و....... این موارد همگی مُثبِت این حقیقت است که رسول اکرم در ظهور معجزه‌اش(قرآن) دخالتی نداشته است. بنابراین سایر انبیاء نیز در ظهور معجزات خویش دخالتی نداشته‌اند. (فتأمّل)

**ب**) حضرت عیسی که در گهواره سخن گفت و حضرت یحیی که در کوکی نبوّت یافت که هنوز مدارج عالی معنوی و روحانی را نپیموده بودند تا در ظهور معجزات دخیل باشند. هم‌چنین حضرت مریم ـ که از تولّد فرزندی بدون پدر متعجّب شد ـ نیز در ظهور معجزه‌ی ولادت عیسی دخالت نداشت.

**ج**) بر خلاف ادّعای خرافیّون از کتاب خدا استفاده نمی‌شود که انبیاء در ظهور معجزات دخیل بوده‌اند زیرا به تصریح قرآن رسول اکرم به سبب حرص و رغبتی­که به ایمان آوردن مردم داشت بسیار مایل بودکه معجزاتی ظاهر شود و از روی­گردانیِ مردم رنج می‌برد و غصّه می‌خورد [الأنعام:35] اما برخلاف میل شدید او، آن‌جا که حکمت حق اقتضاء نمی‌کرد. معجزه‌ای ظاهر نشد. به­همین سبب وقتی به آن­حضرت گفته شد:﴿وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ﴾ [الأنعام: ٣٧] = چرا آیتی (معجزه‌ای) از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ قرآن پاسخ می‌دهد: ﴿قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يُنَزِّلَ ءَايَةٗ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٧﴾ [الأنعام: ٣٧] «(ای پیامبر) بگو همانا خدا تواناست که آیتی (= معجزه‌ای) فرو فرستد امّا بیش‌تر ایشان نمی‌دانند». یا اگر گفته می‌شد: ﴿وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ﴾ =چرا آیتی (=معجزه‌ای) از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟» قرآن پاسخ می‌دهد: ﴿فَقُلۡ إِنَّمَا ٱلۡغَيۡبُ لِلَّهِ فَٱنتَظِرُوٓاْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلۡمُنتَظِرِينَ ٢٠﴾ [يونس: ٢٠] «(ای پیامبر) پس بگو غیب (و امور غیبی از قبیل معجزات) فقط از آنِ خداست پس منتظر باشید همانا من نیز با شما از منتظرانم»([[181]](#footnote-181)). و پاسخ می‌دهد: ﴿إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٞ﴾ [الرعد: ٧] «(ای پیامبر) تو فقط هشدار دهنده‌ای». و یا اگر گفته می‌شد: ﴿وَقَالُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ ءَايَٰتٞ مِّن رَّبِّهِۦ﴾ [العنكبوت: ٥٠] «چرا آیاتی (= معجزاتی) از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود»؟ قرآن پاسخ می‌دهد: ﴿قُلۡ إِنَّمَا ٱلۡأٓيَٰتُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٞ مُّبِينٌ ٥٠﴾ [العنكبوت: ٥٠] «(ای پیامبر) بگو: همانا آیات (=معجزات) فقط نزد خداست و من فقط هُشدار دهنده‌ای آشکارم»([[182]](#footnote-182)). و به پیامبر می‌فرماید: ﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ﴾ [الأنعام: ٥٠] «بگو به شما نمی‌گویم که خزائن (و گنجینه‌های) خدا نزد من است و (بگو) غیب نمی‌دانم»([[183]](#footnote-183)). و می‌فرماید: ﴿قُلۡ... مَا عِندِي مَا تَسۡتَعۡجِلُونَ بِهِۦٓۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۖ... قُل لَّوۡ أَنَّ عِندِي مَا تَسۡتَعۡجِلُونَ بِهِۦ لَقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ﴾ [الأنعام: ٥٧، ٥٨] «بگو.... آنچه به شتاب می‌خواهید نزد من نیست فرمان (امور جهان) جُز از آن خدا نیست.... بگو اگر آنچه به شتاب می‌خواهید نزد من بود هر آینه میان من و شما کار به انجام رسید بود (از توانم برای ازمیان بردن یا شکست شما استفاده می‌کردم)».

**د**) مرحوم مطهّری درباره‌ی معجزات انبیاء گفته است: «به صاحب (معجزه) از طرف خداوند نوعی قدرت و اراده داده شده که می‌تواند به إذن و امر پروردگار در کائنات تصرّف کند، عصایی را اژدها نماید، کوری را بینا سازد و حتّی مرده‌ای را زنده کند، از نهان   
  
آگاه سازد..... الخ»([[184]](#footnote-184)). امّا موحدین با تعلّم از قرآن و أقوال أئمّه([[185]](#footnote-185))، می‌گویند انبیاء ـ از جمله 35حضرت عیسی ـ علی رغم عُلُوّ مقام و عروج به عالی‌ترین درجات تقرّب به حق، دخالتی در ظهور معجزات نداشتند چون مخلوق بودند و روزی به دنیا آمدند و روزی از دنیا رفتند و مانند سایرین بر نیاز به هوا و تنفس و احتیاج به غذا و طبعاً نیاز به دفع مواد زائد بدن و..... فائق نبودند و نیاز به خواب داشتند و چون در غیراَحکام و مسائل شریعت از فراموشی بری نبودند [الکهف 24 و 61 و 73] و خسته و رنجور شده [الکهف:62] و چون بیمار می‌شدند([[186]](#footnote-186))، پس حاکم بر جسم خویش و حاکم بر طبیعت و زنده کننده‌ی مردگان نبودند و خداوند به آن بزرگواران والا مقام ـ از جمله حضرت موسی و عیسی ـ توان اژدها کردن عصا و زنده کردن مردگان و بینا کردن کور و..... را تفویض نفرموده بود بلکه معجزات به إذن خاصّ إلهی و به إراده‌ی پروردگار برای تأیید انبیاء و اثبات صدق ادّعایشان ظاهر می‌شد. اگر خدا قدرت زنده کردن مرده یا اژدها کردن عصا یا..... را به نفس پیامبران تفویض فرموده بود و نفس آن بزرگواران از چنان توانی برخوردار می‌بود قطعاً یکی از پیامبران هنگامی که از قریه‌ای عبور می‌کرد که بام‌هایش فرو ریخته و اهالی آن مرده بودند با خود نمی‌گفت که خدا چگونه مردگان این قریه را زنده می‌سازد؟ [البقرة: 259] و حضرت ابراهیم از خدا نمی‌خواست که زنده شدن مردگان را به او نشان دهد تا قلبش مطمئن گردد [البقره:260] و قطعاً حضرت موسی از مار شدن عصا نمی‌‌ترسید و نمی‌گریخت [القصص:31] و به فرعون نمی‌فرمود: ﴿قَالَ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَآ أَنزَلَ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [الإسراء: ١٠٢] «هرآینه دریافته‌‌ای که این (معجزات) را جُز پروردگار آسمان‌ها و زمین نفرستاده است». و اگر پیامبر اکرم «ارواح و ضمایر دیگران را تحت تسلّط» می‌داشت، می‌توانست هر که را دوست دارد هدایت کند امّا قرآن برخلاف این رأی، خطاب به پیامبر می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ٥٦﴾ [القصص: ٥٦] «همانا تو هرکه را دوست بداری [نتوانی] هدایت کنی امّا خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند و او به هدایت شوندگان داناتر است». و به همین سبب است که وقتی مردم از انبیاء معجزه می‌خواستند و می‌گفتند: ﴿فَأۡتُونَا بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٖ﴾ [إبراهيم: ١٠] «پس برای ما حجّتی (= معجزی) آشکار بیاورید». پاسخ می‌دادند: ﴿إِن نَّحۡنُ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ وَمَا كَانَ لَنَآ أَن نَّأۡتِيَكُم بِسُلۡطَٰنٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ [إبراهيم: ١١] «ما جز آدمیانی مانند شما نیستیم لیکن خدا بر هرکه از بندگانش که بخواهد منّت می‌نهد [و او را نبوّت می‌بخشد أمّا] ما را نسزد که شما را حجّتی (=معجزه‌ای) آوریم مگر به إذن و خواست حق».

**ﻫ**) یکی از مسائلی که تحت تأثیر أکاذیب کافی (از قبیل حدیث5، باب 93) و نظایر آن و أباطیل صوفیّه و عرفا (از قبیل «تذکرة الأولیاء» عطّار و «حدائق الأنس» جامی) سعی می‌کنند به آیات مربوط به حضرت سلیمان تحمیل کرده و عوام را فریب دهند، آن است که می‌گویند اگر کسی بتواند تخت ملکه‌ی سبأ را در یک چشم به هم زدن از سرزمین سبا به نزد حضرت سلیمان به فلسطین بیاورد پس چرا در نفس انبیاء و ائمّه چنین قدرتی نباشد که بتوانند کارهای معجزه‌آسا انجام دهند فِی المَثَل عصا را اژدها و مرده را زنده کنند؟! دیگر آن‌که خدا تعیین جهت باد را به سلیمان واگذاشته بود و باد مسخّر او بود پس چه اشکالی دارد که انبیاء و ائمّه به إذن خدا در طبیعت و امور عالم تصرّف کنند؟

ما به منظور انجام وظیفه و بیداری مردم، حقایق را با استناد به آیات مبارکه‌ی قرآن بیان می‌کنیم. والله المُستعان:

قرآن كريم تصريح نموده حضرت سليمان علاوه بر كارگزاران انسانی، عُمّال و کارگزارانی از جنّیان داشته است [النّمل:17] که هر گروه از ایشان کارهای خارق العاده که در آن زمان در توان انسان نبود، انجام می‌دادند. برخی از آن‌ها در عمق بسیار، غوّاصی کرده و برخی دیگر بناهایی شگفت انگیز می‌ساختند از قبیل قصری که صحن آن از شیشه بود [النّمل:44] یا کاسه‌هایی به بزرگی حوض یا استخر و یا دیگ‌های بسیار عظیم ثابت [سَبَأ: 13] و هکذا......

این کارگزاران مسخّر نیروی نفسانی سلیمان نبوده‌اند بلکه خدا فرموده **ما** [خود برخی از] آن‌ها را رام و مطیع کرده بودیم تا فرمان و خواست سلیمان را انجام دهند و برخی دیگر را در بندها کرده و به هم بسته بودیم تا از فرمان سلیمان سرپیچی نکنند [سوره‌ی ص: 37 و 38] و آن‌ها به إذن إلهی در پیشگاه آن حضرت کار می‌کردند و اگر کسی از آن‌ها از فرمان **ما** ـ که اطاعت از سلیمان بودـ سرپیچی می‌کرد او را عذاب سوزانی می‌چشاندیم([[187]](#footnote-187)). [سَبَأ: 12].

باد نیز مسخّر سلیمان نبود بلکه خدا فرموده پس از این‌که حضرت سلیمان دو آزمایش إلهی را گذارند و خدای را تحمید و به سوی حق إنابه کرد [سوره‌ی ص:31 تا 35] در نتیجه([[188]](#footnote-188)) **ما** باد را به نفع او تسخیر کردیم که به جانبی که وی می‌خواست صبحگاهان یک ماه می‌وزید و شبانگاه یک ماه به سوی دیگر می‌وزید (و یا با مداد به قدر یک ماه و شامگاه بر خلاف جهت صبحگاهان به قدر یک ماه سیر می‌کرد) یعنی هم‌چنان‌که خدا آتش را به نفع حضرت ابراهیم سرد کرد فرمود: ﴿قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ٦٩﴾ [الأنبياء: ٦٩] «گفتیم: ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش». و هم‌چنان‌که خدا در زمان حضرت داود آهن را برایش نرم کرده و فرموده: ﴿وَأَلَنَّا لَهُ ٱلۡحَدِيدَ ١٠﴾ [سبأ: ١٠] «آهن را برایش نرم کردیم». به کوه‌ها و پرندگان نیز أمر تکوینی کرده بود که چون داود خدای را تسبیح کند، با او هم‌نوایی کنید [الأنبیاء: 79 و سبأ: 10]([[189]](#footnote-189)) به همان صورت با قدرت لا یتناهی خویش ـ و نه با قدرتی که در نفس سلیمان گذاشته بود ـ باد را به نفع سلیمان مسخّر ساخت.

جای تعجّب است که آخوندها گویی قرآن نخواند‌ه‌اند ـ یا در واقع به روی خود نمی‌آورند ـ که بارها فرموده: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ لِتَجۡرِيَ فِي ٱلۡبَحۡرِ بِأَمۡرِهِۦۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡأَنۡهَٰرَ ٣٢ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ دَآئِبَيۡنِۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ ٣٣﴾ [إبراهيم: ٣٢- ٣٣] «(خدا) به نفع شما کشتی‌ها را رام کرد تا به فرمان [تکوینی] او در دریا روان شوند و رودها را به نفع شما مسخّر نمود و خورشید و ماه را که همواره در گردش‌اند به نفع شما رام کرد و شب و روز را به نفع شما مسخّر ساخت». و یا فرموده: ﴿أَلَمۡ تَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [لقمان: ٢٠] «آیا ندیده‌اید که همانا خدا آن‌چه را که در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین است به نفع شما مسخّر ساخته است».

آیا هیچ عاقلی می‌گوید آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است تحت ولایت تکوینی ماست؟! پس چگونه درباره‌ی حضرت سلیمان و آیه‌ی 81 سوره‌ی انبیاء می‌توان گفت که آن حضرت برباد، ولایت تکوینی داشت؟!

درباره‌ی آیات 38 تا 41 سوره‌ی مبارکه‌ی «نمل» در کتاب «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» (ص572 و 573) توضیح لازم آمده است و در این‌جا تکرار نمی‌کنیم امّا متذکّر می‌شویم که برخلاف ادّعای خرافیّون، آیات قرآن بیانگر این حقیقت است که پیامبر خدا، حضرت سلیمان ولایت تکوینی نداشت و خودش با قدرت نفسانی و نیروی معنوی ـ که می‌گویند به إذن خدا به او تفویض شده بود ـ تخت را حاضر نکرد بلکه ازکسانی­که به امر خدا در خدمت او بودند و کارهای خارق العاده انجام می‌دادند، خواست که تخت را بیاورند. از آیات قرآن می‌توان دریافت که در مجلس سلیمان آوردن تخت ـ به صورت غیرعادی و البتّه با سرعت‌های مختلف ـ در توان بیش از یک نفر بود، از این رو حضرت سلیمان آوردن تخت را از مجلسیان خود خواست و پرسید کدام یک از شما پیش از آن‌که بلقیس به حضور ما برسد تختش را برایم می‌آورد؟ [النّمل: 38] ما دلیلی نداریم­که آورنده‌ی تخت انسان بوده است (والبَيِّنَةُ عَلَى المُدَّعِي) امّا اگر شما بنا به روایات، اصرار دارید که وی انسانی موسوم به «آصَفِ بنِ بَرخیا» یا «بلخیا» یا «أسطوم» یا.... بوده، در این صورت وی هر که بوده ـ طبق همان مدارک چنانکه شیخ طبرسی در «مجمع البیان» گفته است ـ اسم أعظم إلهی را بر زبان آورد و دعا کرد و دعایش مستجاب شد و به خواست خدا تخت مورد نظر در مجلس سلیمان حاضر شد([[190]](#footnote-190)). خصوصاً که پس از حاضر شدن تخت، سلیمان می‌گوید: ﴿هَٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّي﴾ [النمل: ٤٠] «این از فضل و بخشایش پروردگار من است». بنابراین جایی برای ادّعای ولایت تکوینی انبیاء و ائمّه باقی نمی‌ماند.

امّا به نظر ما وی موجودی غیر انسان بوده که از بخشی از لوح محفوط اطّلاع داشته و در توانش بوده که در حدّ أقلِّ زمان چیزی را از جایی به جایی دیگر منتقل سازد. و نمی‌توانیم از پیش خود ببافیم که وی ولایت تکوینی داشته و در آفرینش تصرّف می‌کرده و «أرواح و ضمایر دیگران را تحت تسلّط» داشته است!

باید توجّه داشت که حق تعالی در آیه‌ی 71 سوره‌ی حج مذمّت فرموده از کسانی که بدون دلیل شرعی غیر خدا را عبادت می‌کنند سپس در آیه‌ی 73 بی‌آن‌که استثناء قائل شود، با لفظ «**لَن**»([[191]](#footnote-191)) فرموده غیر خدا ـ که انبیاء (از جمله حضرت عیسی)([[192]](#footnote-192)) و ائمه‌ی و ملائکه‌ی و..... را نیز شامل می‌شود([[193]](#footnote-193)) ـ حتّی اگر به پشتیبانی هم برخیزند، نمی‌توانند مگسی را خلق کنند یعنی قدرت خلق مگس به آن‌ها تفویض نشده است و چنان‌اند که اگر مگس چیزی از آن‌ها برباید نمی‌توانند آن را بازپس گیرند پس چگونه ممکن است خدا در سوره‌ی آل‌عمران بفرماید که به حضرت مسیح قدرت زنده کردن مرده یا شفا دادن کور مادر زاد و یا به حضرت سلیمان قدرت تعیین جهت باد اعطاء شده بود؟!

اگر در مورد جزء اوّل آیه گفته شود که منظور آن است که آن‌ها به صورت استقلالی نمی‌توانند خلق کنند باید توجّه داشت که جزء دوّم آیه می‌رساند که منظور اعمّ از خلق استقلالی و تفویضی است زیرا اگر به مخلوقی توان خلق تفویض شود در این صورت وی مراتب ما دون خلقت را نیز حائز شده و طبعاً می‌تواند چیزی را که مگس ربوده بازپس گیرد. (فتأمّل)36

امّا در مورد آیه‌ی 49 سوره‌ی مبارکه‌ی «آل‌عمران» باید به چند نکته‌ی مهمّ توجه کنیم تا مطلبی که درباره‌ی آن می‌گوییم موافق سایر آیات قرآن باشد:

**اوّل**: قرآن فرموده: ﴿و إِنَّمَا ٱلۡأٓيَٰتُ عِندَ ٱللَّهِ﴾ [العنكبوت: ٥٠] «آیات (معجزات) فقط نزد خداست». و فرموده: ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأۡتِيَ بِ‍َٔايَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ [الرعد: 38 - غافر: ٧٨] «هیچ پیامبری را نرسد که جُز به إذن و إرادۀ خدا آیتی (= معجزی) بیاورد».

**دوّم**: اگر بگوییم که عیسی خود با قدرتی که خدا با او تفویض فرموده بود پرنده را خلق کرد در این صورت کافی بود بگوید: «أَخْلُقُ طَيراً بِإذنِ الله = به إذن خدا پرنده‌ای می‌آفرینم». و جمله‌ی: ﴿مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡ‍َٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا﴾ [آل‌عمران: ٤٩] ضرورتی نداشت. (فتأمّل جدّاً دونَ العَصَبِیِّةِ) امّا وجود این جمله مبیّن آن است که معجزه دو نسبت دارد: یکی به خدای متعال که موجِد و مُکَوِّن آن است ـ چنان‌که در «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» بیان کرده‌ایم. (ص134 به بعد) ـ و خدا خود درباره‌ی معجزات فرموده: ﴿وَكُنَّا فَٰعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ٧٩] «ما کننده‌ی [این کارها] بوده‌ایم». بنابراین نسبت معجزه به خدا نسبت حقیقی است.

نسبت دوّم ارتباط معجزه با ادّعای انبیاء است که آن نیز نسبتی صحیح است زیرا خدا برای تصدیق ادّعای پیامبر و تأیید او فِی المَثَل پرنده شدن مجسّمۀ گِلی را یا شفای نابینا یا مبتلا به پیس را یا مار شدن عصا را به درخواست یا دعا یا توجّه پیامبر، تحقّق بخشیده است و بدین اعتبار این معجزه مختصّ به نبیّ یا معجزه‌ی منسوب به نبیّ و مؤیِّد اوست.

**سوّم:** چون تفسیر قرآن به قرآن مطمئن‌ترین راه فهم آیات إلهی است از این رو ما نیز در توضیح آیات مربوط به معجزات حضرت عیسی از همین طریق بهره می‌گیریم و برای توضیح آیه‌ی 49 آل‌عمران به آیه‌ی 110 سوره‌ی مائده استناد می‌کنیم که پس از سوره‌ی آل‌عمران نازل گردیده و مفسِّر و مبیِّن آیه‌ی 49 آل‌عمران است.

لازم است توجّه داشته باشیم که آیه‌ی 49 سوره‌ی آل‌عمران قول حضرت عیسی خطاب به مردم و در مقام اظهار معجزات است و در این مقام ذکر برخی جزئیّات ضروری نیست. امّا آیه‌ی 110 سوره‌ی مائده قول خدا خطاب به حضرت عیسی و در مقام یاد‌آوری و بر شمردن فضل و رحمت إلهی به آن‌حضرت و ذکر جزئیّات است و به همین سبب در آیه‌ی 110 سوره‌ی مائده ـ بر خلاف آیه‌ی 49 سوره‌ی آل‌عمران که در آن ضمیر و فعل مذکّر آمده و راجع است به «طیر» ـ ضمیر مؤنث «ها» و فعل مؤنّث «تَكُونُ» استعمال شده که راجع است به کلمه‌ی «هَيۡ‍َٔةِ» و می‌رساند حضرت عیسی به إذن عامّ إلهی که دیگران نیز از آن برخوردارند، خالق هیئت پرنده در گل است و در همان دمید امّا هیئت و صورت مذکور به إذن خاصِّ إلهی پرنده شد و بدین ترتیب بین این دو فعل تفاوت قائل شده خصوصاً که پس از جمله‌ی ﴿وَإِذۡ تَخۡلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡ‍َٔةِ ٱلطَّيۡرِ بِإِذۡنِي﴾ [المائ‍دة: ١١٠] و قبل از جمله ﴿تَنفُخُ فِيهَا﴾ [المائدة: 110]» قید «بِإِذۡنِي» را آورده است. در حالی‌که بی‌شبهه علاوه بر حضرت عیسی، سایرین نیز بر این کار توانا بودند. امّا این قید می‌رساند که حتّی هنگام اظهار این معجزه نیز بر عهده‌ی حضرت عیسی نبود بلکه موکول به اجازه و إذن إلهی بوده و آن­حضرت پس از إذن و إعلام إلهی مُجاز بود این معجزه را اظهار و ارائه کند و توان چنین معجزه‌ای به قدرت خدا به آن‌حضرت واگذار نشده بود. در همین آیه در مورد مردگان نیز نفرموده «تُحيی = زنده می‌ساختی» بلکه تعبیر «تُخۡرِجُ = خارج می‌ساختی» استعمال شده که مبین معنای «أُحۡيِ» در آیه‌ی 49 سوره‌ی آل‌عمران بوده و می‌رساند که حضرت عیسی مردگان را برای زنده کردن بیرون می‌آورد امّا زنده شدن آن‌ها فعل او نبوده است([[194]](#footnote-194)). خصوصاً که در آیه شریفه‌ی سوره‌ی آل‌عمران نیز حضرت عیسی گفت: ﴿وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ [آل‌عمران: ٤٩] «مردگان را زنده می‌کنم». امّا نحوه‌ی آن را بیان نفرموده است، مثلاً در ادامه‌ی کلام نفرموده: «بِالدُّعاء» یا «بِمَسحِ اليَدِ عَلَی الـمَيِّتِ» یا «بِالتَّوَجُّهِ إلَى الله» یا.... و نفرموده: «بِقُدرَةٍ أعطانيهَا اللهُ» بلکه فرموده: ﴿بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ که در امور تکوینی به معناي «بِإِرادةِ الله» است، چنانکه فرموده: ﴿وَٱلۡبَلَدُ ٱلطَّيِّبُ يَخۡرُجُ نَبَاتُهُۥ بِإِذۡنِ رَبِّهِۦ﴾ [الأعراف: ٥٨] «سرزمین پاک گیاهش به اذن و خواست پروردگارش برون آید». و فرموده: ﴿تُؤۡتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينِۢ بِإِذۡنِ رَبِّهَا﴾ [إبراهيم: ٢٥] «هردم به إذن و خواست پروردگارش میوه می‌دهد». ﴿وَيُمۡسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦٓ﴾ [الحج: ٦٥] «و آسمان را از این‌که بر زمین افتد نگاه می‌دارد مگر [اینکه افتادنش] به إذن و خواست او [باشد]». بنابراین، معلوم می‌شود معجزه که منسوب به نبی‌ّ است موجد آن خداست([[195]](#footnote-195)).

دیگر آن‌که اگر خدا توانایی زنده کردن مردگان را به غیرخود عطا فرموده بود طبعاً أبوالأنبیاء حضرت ابراهیم عرض نمی‌کرد. با این‌که ایمان دارم ولی پروردگارا، مرا بنما که چگونه مردگان را زنده می‌سازی تا دلم آرام یابد [البقره:260] اصولاً اگر قدرت ایجاد معجزه به انبیاء اعطاء شده بود حواریّون حضرت مسیح به جای آنکه بگویند: آیا پروردگارت می‌تواند خوانی از آسمان بر ما فرو فرستد؟ [المائدة: 112] می‌گفتند: آیا می‌توانی بر ما سفره‌ای آسمانی فرود آوری؟ معلوم می‌شودکه حواریّون ایجاد معجزه ­را در توان پیامبر نمی‌دانستند. (فتأمّل) از این­رو حضرت عیسی برای نزول مائده‌ی آسمانی دعا کرد و خدای تعالی در جوابش فرمود: ﴿إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيۡكُمۡ﴾ [المائ‍دة: ١١٥] «همانا من فرو فرستنده‌ی آن بر شمایم». بنابراین، باید دانست که ظهور سایر معجزات نیز به همین طریق بوده است.

علاوه بر این‌ها، خدا برای اتمام حجّت، صریحاً فرموده صفاتی را که موجب شباهت به خدا شود از قبیل زنده کردن مرده و شفا دادن بدون وسیله و تبدیل ماهیّت اشیاء (تبدیل عصا به مار و اژدها یا بیرون آوردن شتر از کوه و.... ) تدبیر امور زندگی مردم و حضور در کُلِّ مکان و شنوایی نامحدود و.... را به کسی تفویض نمی‌کنیم: ﴿ضَرَبَ لَكُم مَّثَلٗا مِّنۡ أَنفُسِكُمۡۖ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن شُرَكَآءَ فِي مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ فَأَنتُمۡ فِيهِ سَوَآءٞ تَخَافُونَهُمۡ كَخِيفَتِكُمۡ أَنفُسَكُمۡۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ٢٨ بَلِ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَهۡوَآءَهُم بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾ [الروم: ٢٨، ٢٩] «(خدا) برای شما [افراد آزاد] مثالی از خودتان زده است: آیا در آن‌چه شما را روزی داده‌ایم شریکانی از بردگانتان دارید که در آن [مال باهم مشابه و] مساوی باشید و آن‌چنان از آنان بیم بدارید که از [أمثال] خودتان بیم می‌دارید؟! این چنین آیات [خود] را برای گروهی که می‌اندیشند به تفصیل بیان می‌کنیم [امّا] کسانی که ستم کرده‌اند بی‌هچ دانشی، از دل‌خواه خویش پیروی کرده‌اند». در تفسیر «مجمع البیان» آمده: **((** قریش در «تَلبِیه» می‌گفتند: «لَبَّيكَ اللّهُمَّ لَبَّيكَ، لاشَريكَ لَكَ إلا شَريكاً هُوَ لَكَ، تَملِكُهُ وَما مَلَكَ»([[196]](#footnote-196)). خداوند متعال برای ردّ و انکار گفتار ایشان فرموده هم‌چنان‌که شما راضی نمی‌شوید که زیر دستان و بردگان شما در أموال و أملاکتان شریک شما باشند پس چگونه راضی می‌شوید که پروردگارتان در عبادت شریک داشته باشد؟! (یعنی هم‌چنان‌که برای خدا اعمال عبادی به جا می‌آورید برای آنان نیز به جای می‌آورید) سپس خدا فرموده بدین سان دلایل را برای خِرَدورزان تبیین می‌کنیم تا در آن تدبّر و تأمّل کنند سپس بیان فرموده که مشرکین در آنچه شریک خدا پنداشته‌اند بی‌آنکه دانشی از جانب حق داشته باشند در شرک ورزیدن به خدا از دلخواه خود پیروی کرده‌‌اند**))**([[197]](#footnote-197)).

37تدبّر در مثالی که آیه‌ی شریفه آورده است به وضوح می‌رساند که آیه، بیشتر از وجه استقلالی شرک را در نظر دارد زیرا فرموده هم‌چنان‌که شما به بردگان خود آن قدر مال و دارایی نمی‌دهید که با شما مشابه و مساوی شوند ـ با این‌که هم‌طراز شدن بنده با مولایش ناشی از مالی است که مولی به او می‌دهد و از نزد خود مال و ملکی ندارد و مولی می‌تواند آن‌چه به او داده باز پس گیرد ـ خدا نیز این‌گونه توانایی‌ها را به بندگان خود اعطاء نمی‌کند([[198]](#footnote-198)).

**رابعاً**: این‌که می‌گوید: «انسان.... به نصِّ قرآن مجید خلیفه‌ی الله است» درست نیست و ایشان اکاذیب باب 70 کافی و أباطیل بلادلیل عرفا و صوفیّه را به قرآن کریم نسبت داده است. درباره‌ی «خلیفه‌ی الله» بودنِ انسان رجوع کنید به کتاب «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» (ص455) ای کاش مرحوم مطهّری انصاف بیشتری نشان می‌داد و به جای استعمال لفظ «نَصّ» می‌نوشت: «ظاهر قرآن «خلیفه‌ی الله» بودن انسان است». گرچه این لفظ نیز درست نبود ولی لا أقلّ از انصاف فاصله‌ی کمتری می‌داشت.

امّا این‌که می‌گوید عقیده‌ی موحّدین ضدّ انسان است و «او را در حدّ یک حیوان طبیعی تنزّل می‌دهد» ناشی از تعصّب وی نسبت به خرافات حوزوی است و إلا بطلان این قول واضح‌تر از آن است که در نیابد. آیا اگر بگوییم انسان می‌تواند به عالی‌ترین درجات فلاح برسد و در عین حال حتّی اگر پیغمبر باشد نمی‌تواند مرده زنده کند و کور شفا دهد و عصا را مار کند و در یک زمان همه‌ی نداها را بشنود و...... «او را در حدّ یک حیوان طبیعی تنزّل» داده‌ایم؟! آیا حیازت والاترین فضائل اخلاقی و عالیترین درجات معرفت و تسلّط بر نفس و کسب لیاقت برای وصول به رضوان إلهی و..... کم چیزی است و موجب ارتقاء انسان از مرتبه‌ی حیوانیّت نمی‌شود؟ آیا به نظر شما آن گروه از اصحاب که مدّعیِ ارادت به ایشان هستند از قبیل جعفر طیّار و أبوذر و عمّار و شهدای بدر و اُحُد و...که مرده زنده نمی‌کردند و باد مسخّر اراده‌ی آنان نبود، صرفاً یک حیوان طبیعی بودند؟! انصاف دهید عقیده‌ی ما ضدّ انسان است یا عقیده‌ی شما؟

**خامساً**: از مطهّری می‌پرسیم: چرا برای اثبات مقصود خود به قرآن استناد نکردی و آیتی از کتاب خدا به عنوان شاهد نیاوردی و به جملاتی از زیارت بی‌اعتبارِ([[199]](#footnote-199)) «جامعه» متشبّث شدی که لا أقل در این مقام، استناد بدان درست نیست.

علاوه براین ما نگفته‌ایم که انبیاء و ائمّه و اولیاء هادیان و راهنمایان به سوی حقّ و دُعاة إلَى الله وأدلّاء عَلى مَرضاةِ الله، نيستند بلکه می‌گوییم: از هادی و راهنما بودن آن‌ها نمی‌توان نتیجه گرفت که جایز است آن‌ها را در همه جا و در همه حال بخوانیم و دور مرقدشان بگردیم و آن‌ها را حتی بعد از رحلت، از احوال خود مطّلع و سمیعِ دعای خود بشماریم. (فتأمّل)

**سادساً**: اگر شما راست می‌گویید که به انبیاء و اولیاء باید هم‌چون «یک راه برای رفتن به سوی حق» توجّه کنیم و «نه یک مقصد» ما با شما کاملاً و از صمیم دل موافق‌ایم زیرا ما اصرار داریم که باید از تعالیم و کردار شایسته‌ی آن بزرگواران تبعیّت کنیم. امّا شما را به خدا راست بگویید از سیّد نصرالدّین یا امام‌زاده صالح تهران یا شاه‌چراغ شیراز و یا حضرت معصومه و نظایر ایشان ـ که هیچ قصبه‌ای از امثال این‌گونه مزارها محروم نیست! ـ چه تعالیمی باقی مانده که از آن‌ها برای رفتن به سوی حق استفاده کنیم؟

شما اموال مسلمین را بدون مجوِّز شرعی برای ساختن گنبد و بارگاه و تزیین قبور آن‌ها، صرف می‌کنید([[200]](#footnote-200)) و مسلمین را به زیارت ایشان و خواندن زیارتنامه و گشتن دور مرقدشان و نذر کردن برایشان و طلب شفاعت از آنان، تشویق می‌کنید([[201]](#footnote-201)) و برای زیارت قبرشان ثواب، و برای امام و حتّی وُکَلاء و نُوّابِ آن بزرگواران صفات فوق بشری قائل‌اید!

38شیخ عبّاس قمّی به نقل از «تحفه الزائر» مجلسی و «مفاتیح النّجاةِ» سبزواری به مردم توصیه نموده هرکه را حاجتی باشد آن‌چه مذکور می‌شود بنویسد در رقعه و در یکی از قبور أئمه بیندازد و یا ببندد و مُهر کند و خاک پاکی را گِل سازد و آن را درمیان آن گذارد و در نهری یا چاهی عمیق یا غدیرآبی اندازدکه به حضرت صاحب الزّمان ـ صَلَواتُ الله وَسَلامُهُ عَلَیه ـ می‌رسد و **او خودش متولّی بر آوردن حاجت می‌شود**! نسخه‌ی رقعه‌ی مذکوره: «بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیم، ای سرورم که درودهای خدا بر تو باد، با استغاثه برایت نامه نوشتم....... و برای درخواست از خدا ـ جَلَّ ثَناؤُهُ ـ بر او و بر تو توکّل کردم([[202]](#footnote-202)).... الخ». اگر این مسائل شرک نیست، پس شرک چیست؟! سپس می‌نویسد: **((**آن‌گاه بر بالای آن نهر یا غدیر برآید **و اعتماد بر یکی از وکلای حضرت نماید** یا «عثمان سعید العَمروی» و ولد او «محمّد بن عثمان» یا «حسین بن روح» یا «علیّ بن محمّد السّمری» و **یکی از آن جماعت را ندا نماید و بگوید یا فلان بن فلان سلامٌ عَلَيكَ أشهَدُ أنَّ وفاتَكَ في سَبيلِ الله**...... پس نوشته را در نهر یا در چاه یا در غدیر اندازد **که حاجت او بر آورده می‌شود**..... پس معلوم شد که خوان احسان و کرم و فضل و نِعَم امام زمان ـ صلوات الله علیه ـ در هر قُطری از أقطار أرض برای هر پریشان درمانده و گمگشته و وامانده و متحیّر و نادان و سرگشته و حیران، گسترده و باب آن باز و شارعش عامّ..... مقصود در این مقام این‌که حضرت صاحب الأمر ـ صلوات الله علیه ـ حاضر در میان عباد و ناظر بر حال رعایا و قادر بر کشف بلایا و عالِم بر أسرار و خفایا.... الخ**))**([[203]](#footnote-203)) و در ادامه نوشته است: «بلی إجابت مضطرّ را جُز خدای تعالی یا خلفایش نکنند!»([[204]](#footnote-204))

آیا این‌که شیخ عباس در «الباقیات الصّالحات» (حاشیه‌ی مفاتیح الجنان، ص 248 به بعد) نمازی به نام «استغاثه به حضرت بتول» به خوانندگان معرّفی کرده و می‌گوید پس از نماز مذکور «به سجده برو و بگو صد مرتبه: **يَا مَوْلَاتِي فَاطِمَةُ أَغِيثِينِي**([[205]](#footnote-205)) پس جانب راستِ رو را بر زمین گذار و همین را صد مرتبه بگو، پس به سجده برو و همین را صد مرتبه بگو، پس جانب چپِ رو را بر زمین گذار و صد مرتبه بگو، پس باز به سجده برو و صد و ده مرتبه بگو..... الخ». و یا از «مکارم­الأخلاق» طبرسی این تهمت به­امام مظلوم حضرت صادق را نقل­کرده که آن‌حضرت فرمود نمازگزار در سجده‌ی پس از نماز استغاثه بگوید: «يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللهِ! يَا عَلِيُّ يَا سَيِّدَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ! بِكُمَا أَسْتَغِيثُ إِلَى اللهِ تَعَالَى، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ! أَسْتَغِيثُ بِكُمَا. يَا غَوْثَاهُ بِاللهِ وَبِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ، و مي‌شماري هر يك از امامان را پس می‌گویی: «بِكُمْ أَتَوَسَّلُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ» پس به درستی که در همان ساعت به فریاد تو خواهند رسید؟! إن شاء الله تعالى». و یا می‌گوید: امام زمان به «حسن مثله‌ی جمکرانی»([[206]](#footnote-206)) فرمود: دو رکعت نماز در مسجد جمکران مانند دو رکعت نماز در کعبه است!

39آیا زیارت «هانی بن عُروه» (ص 404 ) و یا زیارت «نُوّاب أربعه» که آن را از تکالیف زُوّارِ کاظِمَین شمرده و خطاب به آن‌ها می‌گوید: «بِكَ إلَيهِم تَوَجُّهي وبِهِم إلَى الله توسّلي = به وسیله‌ی تو به سوی ایشان (= أئمه) روی می‌آورم و به وسیله‌ی آنان به سوی خدا توسّل می‌جویم». (ص492 و 493) آیا شیخ عبّاس آیه‌ی: ﴿وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: ١٨] «و همانا سجده‌گاه‌ها مخصوص خداست پس با خدا، أحدی را مخوانید». را نشنیده است؟ آیا قول حضرت رضا را در تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیه‌ی مذکور نخوانده است؟!

از مطهّری می‌پرسیم: آیا صفاتی که وی برای امام قائل شده، صفات خدایی نیست؟ آیا وکلای امام یا ابن عروه هم پس از مرگ هر ندایی را می‌شنوند؟! آیا مجلسی یا شیخ عبّاس این مطالب را بدین منظور نوشته‌اند که مردم به انبیاء و اولیاء همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟!

40از مطهّری می‌پرسیم: آیا استاد شما که در کتابش نوشته است: امام دارای «مقام خلافت کلّی إلهی است که گاهی در لسان ائمّه از آن یاد شده است، **خلافتی است** **تکوینی که به موجب آن جمیع ذرّات در برابر ولیّ أمر خاضع‌اند**(!)..... اصولاً رسول اکرمو أئمّه طبق روایاتی که داریم([[207]](#footnote-207)) قبل از این عالَم، انواری بوده‌اند در ظلّ عرش، و در انعقاد نطفه و طینت از بقیّه‌ی مردم امتیاز داشته‌اند([[208]](#footnote-208))....!»([[209]](#footnote-209)) مقصودش این بوده که مردم به انبیاء و اولیاء هم‌چون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجه کنند نه یک مقصد؟!

با این‌که خوردن خاک جایز نیست و اسلام حُکمی بر خلاف بهداشت ندارد، آیا علمایی که خوردن تربت حضرت حسین را به قصد شفاء جایز می‌دانند، قصدشان فقط این است که مردم به انبیاء و أولیاء همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟! آیا آیة الله العظمی(!) سیّد «أبو الفضل نبوی» قمی کتاب «**أُمَراء هستی**» را فقط بدین منظور تألیف کرد تا خوانندگانش به انبیاء و اولیاء هم‌چون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟!

41آیا مردم ما که شب و روز در کوچه و بازار به ابوالفضل عبّاس یا امام حسین یا به حضرت رضا و یا به..... سوگند می‌خورند، هم‌چنان‌که مشرکین عصر جاهلیّت نیز به بُت‌هایشان قسم می‌خوردند و می‌گفتند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وَبِاللاّتِ والعُزّى ومَن دانَ دينَها |  | وَبِاللهِ، إنَّ اللهَ مِنهُنَّ أكبَرُ!([[210]](#footnote-210)) |

و شما آن‌ها را نهی نمی‌کنید، َبرای آن است که به انبیاء و ائمّه هم‌چون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟!

آیا شیخ طوسی ملقّب به «شیخ الطّائفه‌ی» که در «**مصباح المتهجّد**» (به اهتمام انصاری زنجانی، ص278) و علامّه مجلسی در «**زاد المعاد**» (کتاب بفروشی اسلامیّه، ص526) در دعای بعد از نماز جعفر طیّار؟! آورده‌اند که بگویند: «يا مُحَمَّدُ يا أبَاالقاسِمِ يا رسولَ اللهِ، يا عَلِيُّ يا أميرَالمُؤمِنينَ **أنَا عَبْدُكُما** = ای محمّد، ای اباالقاسم، ای رسول خدا، ای علیّ، ای امیرالمؤمنین **من بنده‌ی شمایم**». بدین منظور بوده که مردم به انبیاء و ائمّه هم‌چون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟!

آیا این‌که مردم ما از راه‌های دور به زیارت مرقد بزرگان دین می‌روند و به ضریح آن‌ها دست می‌کشند و سر و صورت خود را به قبر یا به ضریح می‌مالند و برای آن‌ها نذر می‌کنند و به اصطلاح سفره می‌اندازند و برای ایشان قربانی می‌کنند و شما آن‌ها را نهی نمی‌کنید، برای آن است که به انبیا و اولیاء هم‌چون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟! در حالی‌که می‌دانید مشرکین، از جمله قریش به زیارت «عُزّی» رفته و هدایایی را تقدیم کرده و برایش قربانی می‌کردند. (ر.ک. «الأصنام»، هشام بن محمّد الکلبی، ص18 و 33).

آیا رسول خدا آن همه مجاهدت کرد و آن همه مرارت‌ها تحمّل فرمود که مردم بت‌هایشان را رها کنند و اعمالی را که به منظور تقرّب به خدا برای بت‌ها انجام می‌دادند، برای مرقد خودش و عزیزانش به جای آورند؟! آیا این است معنای **توحید**؟!

آیا این همه اموال هنگفت و ارقام سرسام‌آور که باید صرف ساختن بیمارستان و مدرسه و راه و کمک به مسلمانان بیمار و مستمند و کارهای عامّ المنفعه شود ولی صرف تجدید بنا و تزیین قبور بزرگان دین می‌شود و شما مردم را نه تنها نهی نمی‌کنید بلکه تشویق هم می‌کنید، برای آن است که مردم به انبیاء و اولیاء هم‌چون یک راه برای رفتن به سوی حق توجّه کنند نه یک مقصد؟!

صِرفاً به عنوان نمونه‌ای از این تبذیراتِ خلاف شرع، مناسب است که به خوانندگان یاد آورد شوم که هفت شماره از روزنامه‌ی «اطلاعات» آبان 1344 هـ.ش، به اخبار مربوط به ضریح حضرت ابوالفضل اختصاص یافته که من دو خبر را ذکر می‌کنم: «ضریح مطهّر حضرت ابو‌الفضل که به دستور آیة الله سیّد محسن حکیم و به وسیله‌ی هنرمندان چیره‌دست اصفهانی ساخته شده است صبح فردا طیّ مراسمی جهت حمل به کربلا از اصفهان حرکت داده می‌شود. خبرنگار ما در اصفهان گزارش داد در ساختمان این ضریح جمعاً **هفت هزار مثقال** **طلا (= 35 کیلو) و چهل هزار مثقال نقره (=200 کیلو) به کار رفته**..... الخ» (روزنامه‌ی اطلاعات، 23 آبان 1344 شماره‌ی 11832).

«ضریح مطهّر حضرت ابوالفضل.... از میدان نقش جهان حرکت داده شد. پیشا پیش کاروانِ ضریح، آقای امام جمعه‌ی اصفهان در حرکت است.... پیشاپیش ضریح مطهّر حضرت ابو الفضل شتر و گاو و گوسفند قربانی می‌کنند. شهر اصفهان اکنون به صورت نیمه تعطیل در آمده است و عدّه‌ای از مردم به عنوان نذر قواره‌ی پارچه، دستمال، گوشواره و گردنبند به پارچه‌های سبزی که حمایل کامیون‌های کاروان حاصل ضریح است می‌بندند... عدّه‌ای که همران این کاروان مقدّس هستند 300 نفر زن و مرد می‌باشند که پنجاه نفر آنان به هزینه‌ی والاحضرت ولیعهد رضا پهلوی در التزام ضریح مطهّر حرکت کرده‌اند..... الخ» (روزنامه‌ی اطّلاعات، 25 آبان 1344، شماره‌ی 11834). برادر دانشمند ما جناب «قلمدران» در مقدّمه‌ی کتاب «زکات» (ص15 و 16) به نقل از شماره‌ی 8271 روزنامه‌ی «کیهان» نوشته است: «شیکترین لوسترهای جهان در حرم حضرت رضا نصب شد.... لوسترها 95 عدد می‌باشد که قریب 20 میلیون تومان خریداری شده است البتّه این لوسترها به علاوه‌ی لوسترهایی است که قبلاً بوده و ارزش آن‌ها هم کمتر از این‌ها نیست». سپس برادر ما نوشته است: «دیگر حساب سایر اشیاء و تجمّلات و موقوفات با خداست، حال شما با همین نمونه ‌می‌توانید فاصله‌ی این مردم را با اسلام مقایسه کنید». فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ.

یکی ازعلمای مشهور زمان ما آقای «**محمّدرضا حکیمی**» است که بسیار سنگ محرومین و مستمندان و ضعفا را به سینه می‌زند امّا تاکنون نشنیده‌ام که به این‌گونه کارها اعتراض نموده و مردم را از این‌گونه اسراف‌ها نهی کرده باشد! والله أعلم.

**سابعاً**: درباره‌ی این افترای او که «تفکیک میان مُرده و زنده به این شکل که مردگان حتّی در جهان دیگر زنده نیستند و تمام شخصیّت انسان بدن اوست که به صورت جماد در می‌آید». در بند 4 سخن می‌گوییم. البتّه مطهّری در این افتراء، تنها نیست بلکه استادش نیز نوشته است: «مقصود این قلم‌های خونین مسموم از خدمت به دین آن است که ما خدمت‌گزاران به دین و آیین چندین هزار میلیون جمعیّت و بزرگان دین و آیین و فداکاران و شهیدان در راه خدا را که به حکم قطعی فلاسفه‌ی تمام دوره‌‌های جهان و صراحت قرآن خدا، زنده و جاویدان‌اند و پیش خدا در نعمت و عزّت‌اند و خدای عالم با کمال عظمت از آن‌ها یادبود کرده، **جماد و پوسیده بدانیم و با آن‌ها با حقارت و کوچکی رفتار کنیم و آن‌ها را در پس پرده‌ی فراموشی اندازیم....** الخ!»([[211]](#footnote-211)). امّا چنان‌که در سطور آینده خواهیم دید اگر نگوییم دروغ گفته است بی‌شبهه گفته‌ی او مصداق بارز قول بِلاعلم است زیرا هیچ موحّدی آن بزرگواران را پس از رحلت جماد و پوسیده نمی‌داند و خدا می‌داند که خواهان آن نیست که با ایشان با حقارت و کوچکی رفتار شود([[212]](#footnote-212)) بلکه اعتقاد موحّدین آن است که همواره مردم به یاد آن‌ها باشند و آنان را دوست بدارند و مؤمنین سیره و سُنَن و اقوال و افعال انبیاء و اولیای خدا را آموخته و آن‌ها را الگو و أسوه‌ی اعمال و رفتار خود قرار دهند. سخن موحّدین چیز دیگری است که در سطور آینده بیان می‌شود.

42شبهه‌ی چهارم- دیگر از آیاتی که مورد سوء استفاده‌ی خرافیون قرار می‌گیرد آیات 154 سوره‌ی بقره و 169 سوره‌ی آل‌عمران است که می‌گویند به تصریح قرآن انبیاء و صُلحاء و شهداء زنده‌اند پس شما چگونه می‌گویید که آن‌ها ندای ما را نمی‌شنوند؟! و چنان جلوه می‌دهند که گویی موحّدین می‌گویند آن‌ها نابود یا تبدیل به جماد بی‌شعور شده‌اند! در حالی‌که دروغ می‌گویند! واقعیّت آن است که ما می‌گوییم انبیاء و شهداء و سایر پاکان در دنیای فانی ما زنده نیستند و قالب تهی کرده و به عالَم باقی منتقل شده‌اند و در عالم رحمت حقّ که در قرآن از آن به ﴿عِندَ رَبِّهِم﴾([[213]](#footnote-213)) تعبیر شده زنده‌اند و روزی آن جهان می‌خورند، چنانکه فرموده: ﴿لَهُمۡ دَارُ ٱلسَّلَٰمِ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾ [الأنعام: ١٢٧] «آنان را نزد پروردگارشان سرای سلامت (و آسایش) است». از این­رو با ورود به عالَم دیگر حیات اخروی دارند و با این دنیا هم‌چون قالب دنیوی خود قطع رابطه کرده‌اند. مضافاً بر این‌که زنده بودن انبیاء و شهداء و اولیاء مستلزم علم ایشان به ما فِی الضَّمیرِ مردم و به همه چیز و همه جا نیست زیرا در زمان حضورشان در دنیا نیز علم به همه چیز و همه جا نداشتند([[214]](#footnote-214)). (فتأمّل) هم‌چنین قرآن فرموده آن‌ها از روزی‌هایی که در عالَم دیگر دارند، شادمان‌اند [آل‌عمران:170] در حالی‌که اگر از دنیا و مظالم و گرفتاری‌های پیروان خود با خبر باشند فرح ایشان مبدّل به غم و اندوه می‌شود.

خداوند فرموده حضرت عیسی روز قیامت در برابر سؤال إلهی چنین پاسخ می‌دهد: ﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ١١٧﴾ [المائ‍دة: ١١٧] «تا زمانی که درمیانشان به سر می‌بردم بر آنان گواه بودم و چون مرا وفات دادی تو خود بر ایشان ناظر و نگاهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی». ملاحظه می‌کنید که حضرت عیسی عرض می‌کند من فقط در زمان حیاتم (در دنیای فانی) شاهد بودم و پس از مرگم تو ناظر ایشان بوده‌ای نه من و شاهد هر چیزی تویی. بنابراین به تصریح قرآن انبیاء پس از رحلت به عالم باقی رفته و از دنیای ما اطّلاع ندارند چنانکه پیامبری که خدا او را میراند و پس از صد سال زنده ساخت از این دنیا و از مدّت مرگش بی‌خبر بود. [البقرة: 259].

بدین ترتیب معلوم شد این کلام مطهّری که: «تفکیک میان مرده و زنده به این شکل که مردگان حتّی در جهان دیگر زنده نیستند..... الخ» دروغی است که به موحّدین افترا بسته است([[215]](#footnote-215)) و إلا در دنیا هیچ موحّدی نیست که بگوید انبیاء و شهداء حتّی در عالم دیگر زنده نیستند بلکه می‌گویند انبیاء و شهداء به این دنیا ارتباط و توجّه و از آن اطّلاع ندارند. و علم و إدراک آن‌ها محدود به عالم باقی است و دیگر عالم فانی را در بر نمی‌گیرد. (فتأمَّل)

شبهه‌ی پنجم- دیگر از آیاتی که خرافیّون برای فریب عوام مورد سوء استفاده قرار می‌دهند آیه‌ی 17 سوره‌ی مبارکه‌ی «أنفال» است که همیشه آن را ناقص نقل می‌کنند([[216]](#footnote-216)). به عنوان نمونه همان جوان خرافی به تأسّی از آخوندها چنین نوشته است: **((**قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ﴾ [الأنفال: ١٧] یعنی: «هنگامی که تو (ای نبیّ مکرّم) پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی و لیکن خدا پرتاب کرد».

چنانکه می‌بینیم جمله‌ی ﴿إِذۡ رَمَيۡتَ﴾ اثبات رَمی برای رسول خدا کرده و جمله‌ی ﴿مَا رَمَيۡتَ﴾ نفی رَمی از آن‌حضرت می‌کند و جمله‌ی ﴿ٱللَّهَ رَمَىٰ﴾ عیناً همان رَمی را برای خدا اثبات می‌نماید. یعنی در عین اثبات فاعلیّت برای انسان نفی استقلال از وی کرده و در همان فعل، خدا را فاعل «مستقلّ وبالذّات» ارائه می‌نماید**))**!([[217]](#footnote-217))

جوان نویسنده ناشی‌گری کرده و آیه را با **واو** عطف ذکر کرده که معلوم می‌شود آیه معطوف به قبل از خود است. ما آیه‌ی منظور را می‌آوریم و سپس درباره‌ی آن توضیح می‌دهیم: ﴿فَلَمۡ تَقۡتُلُوهُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمۡۚ وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبۡلِيَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡهُ بَلَآءً حَسَنًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ١٧ ذَٰلِكُمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُوهِنُ كَيۡدِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٨﴾ [الأنفال: ١٧، ١٨] «پس شما (مؤمنان) آنان را نکشتید بلکه خدا (به امداد غیبی خویش)([[218]](#footnote-218)) آنان را کُشت و تو [ای پیامبر] هنگامی که [ریگ و خاک به سوی مشرکین] افکندی [طوفان] نیفکندی بلکه خداوند [طوفان شن و خاک] افکند تا مؤمنین را به آزمون (نعمت) نیکویی از جانب خویش بیازماید همانا خدا شنوای داناست [حقیقت ماجری] این بود و همانا خدا سُست‌کننده‌ی نیرنگ کافران است (تا شما پیروز شوید)».

**اوّلاً**: درمیان مسلمین خلاف نیست که سوره‌ی انفال و از جمله آیات مورد نظر درباره‌ی غزوه‌ی «بَدر» نازل شده و کاملاً ناظر و مرتبط به وقایع غزوه‌ی مذکور است و باز خلاف نیست که در این غزوه معجزاتی به قوع پیوست از آن جمله پیامبر مشتی خاک از زمین برگرفت و آن را به جانب مشرکین پاشید و فرمود: «شاهَتِ الوُجوه» «زشت باد این چهره‌ها» متعاقب آن طوفان و تندبادی از ریگ و خاک به سوی مشرکین برخاست و شن و خاک به چشم همه‌ی مشرکین رفت و اصحاب پیامبر از فرصت استفاده کرده و بر آنان یورش برده و گروهی را کشتند و برخی را أسیر کردند([[219]](#footnote-219)). به همین سبب در آیه‌ی هجده فرموده خدا سُست کننده‌ی نیرنگ کفّار است و او موجب شد که شما پیروز شوید.

**ثانیاً**: طوفان معجزه‌ی إلهی بود و ما قبلاً اثبات کرده‌ایم (ص137 به بعد) که معجزه کار خداست و انبیاء در اظهار آن دخالت ندارند و آن‌چه درباره‌ی معجزات انبیاء از جمله حضرت مسیح گفته‌ایم در این مورد نیز صادق و حاکم است. یعنی هم‌چنان‌که ساختن مجسّمه‌ی گلی کار عیسی بود که به إذن عامّ إلهی انجام داد و پرنده شدن آن فعلِ­مستقیم خدا بود که در تأیید آن‌حضرت تحقّق یافت در غزوه‌ی «بدر» نیز پاشیدن یک مشک خاک کار رسول خدا بود که به إذن عام إلهی انجام داد و برخاستن طوفان شن فعل خدای متعال بود که برای تأیید و إمداد پیامبر تحقّق یافت([[220]](#footnote-220)).

**ثالثاً**: مفعولِ فعلِ «رَمَی» محذوف است شما به چه دلیل می‌گویید که قرآن همان رمی را که از پیامبر نفی کرده به خدا نسبت داده است؟! (والبَيِّنَةُ عَلَى المُدَّعي) شما که جُز ادّعاء چیزی إرائه نکرده‌اید! ما می‌گوییم با توجه به این‌که سوره‌ی أنفال مُبَیِّن مسائل غزوه‌ی «بدر» و کاملاً مرتبط به آن است و مسائل مورد اشاره‌ی آن کاملاً برای مؤمنین معیّن و آشکار بوده و از وقایع غزوه‌ی مذکور اطّلاعات بی‌واسطه داشتند لذا ذکر مفعول «رَمَی» از شدّتِ وضوح، ضرورت نداشته است و طبعاً هرکه از تاریخ و حوادث غزوه‌ی «بدر» مطّلع باشد، می‌فهمد که مفعول «**رَمَیتَ**» خاکی است که پیامبر به سوی مشرکین پاشید و مفعول «**مارَمَیتَ**» و فعل «**رَمَی**» طوفان ریگ و خاک است.

دلیل دیگر ما بر این‌که تندباد مذکور فعل مستقیم خدا بوده آن است که خدا یاری مؤمنین در «غزوه‌ی بدر» را فقط به خود نسبت داده و فرموده: ﴿وَلَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ بِبَدۡرٖ وَأَنتُمۡ أَذِلَّةٞۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٢٣﴾ [آل‌عمران: ١٢٣] «و هر آینه خدا شما را که خوار و ناتوان بودید [و موقعیّت و آمادگی و ساز و برگ کنونی را نداشتید] در [غزوه‌ی] بدر یاری داد». و درباره‌ی غزوه‌ی «خندق» فرموده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ جَآءَتۡكُمۡ جُنُودٞ فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا وَجُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرًا ٩﴾ [الأحزاب: ٩]«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، نعمت خدای را برخویشتن به یادآرید آن هنگام که لشکریانی [از مشرکین به سوی] شماآمدند پس بادی و لشکریانی که ندیدید، برآنان فرستادیم (که موجب هزیمت دشمن شد) و خدا بدان‌چه می‌کنید بیناست».

ملاحظه می‌کنید که دراین آیه ارسال باد و اعزام سپاه نامرئی فقط به خدا منسوب است و نمی‌توانید مدّعی شویدکه پیامبر اکرم به نحو غیراستقلالی درآن دخیل بوده است. حال باید بگویید چرا در غزوه‌ی «خندق» ایجاد باد یا تند باد کار مستقیم خدا بوده ولی در غزوه‌ی «بدر» کار مستقیم خدا نبوده است؟!

|  |  |
| --- | --- |
| قربان شوم خدا را | یک بام و دو هوا را |

**رابعاً**: صدرآیه‌ی شریفه درباره‌ی اصحاب پیامبر و مؤمنین ـ که توافق داریم ولایت تکوینی نداشته‌اند و جمله‌ی مورد نظر شما هم عطف به همین جمله است ـ نیز همین کار را کرده یعنی به قول شما فعلی را که ابتدا به مؤمنین نسبت داده از آن‌ها نفی نموده و حتّی مفعول فعل را نیز ذکر است؟ آیا در این مورد هم می‌توان گفت آیه قصد داشته که استقلال را از آن‌ها نفی کند؟! آیا مگر موجودی وجود داشته که اصحاب پیامبر را مستقلّ بالذّات بداند که آیه به قصد نفی چنین عقیده‌ای نازل شود؟! هرچه درباره‌ی این جمله بگویید در مورد معطوف آن نیز صادق است.

علمای سیره و تفسیر تاریخ نوشته‌اند علاوه بر این‌که مسلمین از لحاظ عِدّه و عُدّه بسیار کمتر از دشمن بودند مشرکین پیش از مسلمین به چاه «بدر» رسیدند و آب را در اختیار گرفتند مسلمین ناچار بر پشته و ریگزاری فرود آمدند که به سبب نرمی خاک، راه رفتن بر آن دشوار بود و سُمِ چارپا در آن فرو می‌رفت و سخت بر ‌می‌آمد، با کمبود آب، تشنگی بر اصحاب پیامبر غالب شد برخی از آنان نیز نیاز به غسل و شستشو داشتند. این شرائط نابرابر تأثیر بدی بر روحیّه‌ی آنان گذاشت. در چنین اوضاعی، شب هنگام چُرتی آنان را فرا گرفت که موجب آرامش آنان شد و در عین حال خوابشان آن قدر سنگین نشد که کاملاً از دشمن غدّار غافل شوند و مشرکین به آن شبیخون بزنند هم‌چنین باران نیز باریدن گرفت که هم زمین زیر پایشان سفت شد و هم رفع تشنگی و هم خود را تطهیر کردند و امیدوارتر شدند و خدا نیز بر دل دشمن هراس افکند و فرشتگان را فرمود که مؤمنین را دل‌گرم نموده و استوار بدارید. هم‌چنین هنگام مواجهه‌ی دو سپاه متعاقب این‌که پیامبر مشتی خاک به سوی دشمن پاشید، طوفانی در جهت مخالف مشرکین برپا شد که چشم و بینی ایشان از آن در أمان نماند([[221]](#footnote-221)).

با توجّه به مطالب فوق قرآن می‌فرماید که نپندارید صرفاً با توان و کوشش خود که ناشی از إذن عامّ إلهی است ـ و مؤمن و کافر از آن برخوردارند ـ بر دشمن غالب شدید و آن‌ها را کشتید بلکه این پیروزی نتیجه‌ی امداد و إعجاز إلهی است. بنابراین قرآن همان قتل یا رمی را که به مؤمنین و پیامبر نسبت داده از آن‌ها نفی و سلب نکرده و به خدا نسبت نداده است بلکه می‌فرماید این پیروزی بیش از آن‌که نتیجه‌ی کار و کوشش شما باشد نتیجه‌ی امداد و اعجاز إلهی است که برای تأیید نهضت پیامبر تحقّق و فعلیّت یافته است تا بدانید که خدا پشتیبان و مؤیّدِ اوست.

چون جوان نویسنده‌ شیفته و فریفته‌ی علمای قم است ما نیز جملاتی از تفسیر «المیزان» نقل می‌کنیم: **((**خداوند ملائکه را به کمک ایشان فرستاد و خواب را بر آنان مسلّط کرد و باران بر آن‌ها بارید و ملائکه را فرمود تا ایشان را تأیید نموده واستوار بدارند و دل دشمنان را از رُعب آکنده ساخت سپس به عنوان نتیجه‌گیری فرمود: «پس شما ایشان را نکشتید لیکن خدا کُشت و تو (ای پیامبر ریگ‌ها را) نپاشیدی، خدا پاشید».

از همه‌ی این شواهد می‌توان دریافت که مراد از جمله‌ی: ﴿فَلَمۡ تَقۡتُلُوهُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمۡۚ وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ﴾ [الأنفال: ١٧] این است که عادی بودن ماجرای «**بَدر**» را نفی و انکار نموده و بفرماید نپندارید غلبه‌ی شما بر کفّار در این غزوه أمری عادی و طبیعی بود! چگونه ممکن است مردمی اندک شمار و فاقد تجهیزات جنگی، لشکری مجّهز به اسبان و أسلحه و آذوقه‌ی بسیار و مردان جنگی را تار و مار سازند؟! حال آن‌که عادتاً و طبیعتاً باید دشمن که به لحاظ عِدّه و عُدّه چند برابر مسلمین بود پیروز شود. پس این خدای سبحان بود که با فرشتگانی که نازل فرموده مؤمنین را استوار داشت و کفّار را مرعوب ساخت و با آن سنگریزه‌هایی که رسول خدا به سمت ایشان پاشید آن‌ها را منهزم ساخت و مؤمنین را بر کُشتن و اسیر گرفتن آنان تمکّن بخشید و بدین وسیله کید ایشان را خنثی فرمود. بنابراین مناسبت دارد که این پیروزی به خدای سبحان نسبت داده شود نه به مؤمنین.

پس این‌که در آیه‌ی شریفه، قتل و رمی را از مؤمنین نفی نموده مقصود آن است که با إسناد وقایع غزوه به یک «سبب إلهی و غیرعادّی» عنایت [و امداد] إلهی را متذکّر شود و این امر با استنادش به اسباب ظاهری و عوامل طبیعیِ معلوم و معهود و این‌که مؤمنین نیز کفّار را کشته و رسول خدا سنگریزه‌ها را پاشیده باشد، منافات ندارد))([[222]](#footnote-222)).

بنابراین، معلوم می‌شود که اسناد فعل به مؤمنین یا به پیامبر اکرم به اعتبار ظاهر امور و نفی و سلب فعل از ایشان و إسناد آن به خدای متعال به اعتبار و واقعیّت و حقیقت ماجری است و ربطی به استقلال یا عدم استقلال غیرخدا ندارد.

شبهه‌ی ششم- جوان نویسنده می‌پرسد: «آیا استمداد از ارواح به صورت زنده، مثل پیغمبر زنده و امام زنده شرک نیست؟! آیا استمداد از عالِم و طبیب و متخصّص و کشاورز و صنعت‌کار، شرک نیست؟ اگر شرک است، چرا شما استمداد می‌کنید؟ دست از هر گونه استمدادی در عالم طبع و در حیات دنیا بردارید، پس از چند لحظه‌ای همگی بمیرید و به دیار عدم و موطن اصلی خود برگردید!

اگر شرک نیست چه تفاوت دارد بین استمداد از پیامبر زنده و از روح او پس از مرگ؟! چه تفاوت دارد بین استمداد از طبیب جرّاح برای عمل آپاندیس مثلاً و استمداد از جبرئیل؟!([[223]](#footnote-223))

می‌گویند: این‌ها شرک نیست و آن‌ها شرک است چون ارواح آن‌ها دیده نمی‌شوند و به صورت نمی‌آیند و خلاصه استمداد از اسباب طبیعی و مادّی شرک نیست ولی از امور معنوی و روحانی شرک است، استمداد از مادّه‌ی کثیف شرک نیست و از نفوس عالیه‌ی مجّرده‌ی قدسیّه شرک است»([[224]](#footnote-224)).

43از جملات بالا کاملاً پیداست که جوان نویسنده، مدّعای موحّدین را درنیافته و یا راه تجاهل پیش گرفته تا بتواند آتش تعصّب و خشم خود را فرو بنشاند و إلّا سخن موحّدین بسیار واضح است. آن‌ها بر خلاف ادّعای این جوان نمی‌گویند که استمداد از زنده شرک نیست ولی استمداد از مرده شرک است بلکه می‌گویند: أصل در بحث ما نَحنُ فیه «**نحوه‌ی** **خواندن**» است نه زنده یا مرده بود مَدعُوّ، بنابراین اگر ما زنده را نیز به نحوی نامشروط و نامقیّد بخوانیم که مستلزم فرض صفات إلهی برای او باشد، قطعاً و یقیناً شرک ورزیده‌ایم([[225]](#footnote-225)) «فَاسْمَعْ دونَ العَصَبِيّة». علاوه براین، می‌گویند خواندن میّت معقول نیست و خواندن روحش برای ما که توان ارتباط با او را نداریم توجیهی ندارد زیرا که خدای قریب مجیب رحیم سمیع بصیر را گذاشته‌ایم و روح غیرقابل دسترس را خوانده‌ایم، بدین سبب است که می‌گویند أموات را ـ و لو انبیاء و أولیاء باشد ـ نیابد خواند زیرا آن‌ها در زمان حیات، لا مکان و عالِمِ بکلِّ مکان و سمیعِ کلّ الأصوات نبودند و بر خلاف خدا که بصیر و سمیع بدون آلت است ـ و این صفت منحصر اوست([[226]](#footnote-226))ـ با چشم و گوش می‌دیدند و می‌شنیدند و پس از ممات چشم و گوش را از دست داده‌اند و مهم‌تر این‌که به عالَم دیگر منتقل شده‌اند و با دنیای ما ارتباط ندارند. در این صورت اگر آن‌ها را بخوانیم این خواندن ـ چنانکه گفتیم (ص100) خواه و ناخواه مستلزم فرض صفات إلهی برای آن‌هاست.

مفید است که در این‌جا مطالبی را از کتاب شریف «**أرمغان یزد**» تألیف برادر فاضل ما جناب سیّد «**جلال جلالی قوچانی**» نقل کنم:([[227]](#footnote-227)) خداوند متعال برای گردش زندگی جوامع بشری، وسائل و اسباب طبیعی آفریده و به افراد بشر از راه إلهام و از راه شرع بهره‌گیری و استفاده از این اسباب را در موقع مقتضی دستور داده و آنان را مکلّف ساخته که جهت رفع هر یک از نیازمندی‌ها و قضاء هر یک از حوائج از طریق معیّن و و سیله‌ی مشخّص و مخصوص به آن حاجت، (یعنی به صورت مقیّد و مشروط) اقدام نمایند. چنان‌که فرموده: ﴿وَأۡتُواْ ٱلۡبُيُوتَ مِنۡ أَبۡوَٰبِهَا﴾ [البقرة: ١٨٩] «به خانه‌ها از درهای آن دریابید». کنایه از این‌که به هر کار از راه آن داخل شوید. رسول خدا فرموده: «أبَى اللهُ أن يجري الأمورَ إلا بِأسبابها» یعنی: «حکمت خدا اقتضاء می‌کند که کارها از مجرای عادّی و اسباب طبیعی جریان یابد».

بنابراین، کسی که بیمار است باید با تجویز پزشک از دارو بهره گیرد تا بهبودی به إذن عام إلهی حاصل شود. کسی ‌که تشنه است باید آب بیاشامد و کسی‌که گرسنه است باید غذا بخورد، کسی‌که خرمن می‌خواهد باید بذر بیفشاند و کسی که طالب عزّت است باید قناعت کند و کسی‌ که طالب علم حقیقی است باید نفس را ریاضت دهد و درس بخواند و از راه مشروع نانِ حلال تحصیل کند و صدها و هزارها امثال این‌ها.

مسلمانان در گرفتاری‌ها موظّف‌اند یکدیگر را یاری کنند و در هنگام ضرورت از یک‌دیگر یاری جویند و استعانت نمایند. در این گونه موارد از اسباب طبیعی بهره گرفتن و از اشخاص عادی کمک طلبیدن مانعی ندارد شرک نیست، نه تنها شرک نیست بلکه گاهی وظیفه و فریضه‌ی دینی است مثلاً حیوان درنده‌ای به انسان حمله‌کرده یا سقف خانه‌ای روی سر انسان ریخته یا آدمی در میان چاه افتاده و در صد قدمی عدّه‌ای غافل و بی‌خبر ایستاده‌اند، به حُکم شرع وعقل بر انسانی که مورد حمله واقع شده یا آوار روی سرش ریخته یا در چاه افتاده واجب است که داد و فریاد کند و آن عدّه‌ی غافل را خبردار کند و از آنان کمک بخواهد و بر آنان نیز واجب است که به یاری مصدوم بشتابند.

گاهی کمک خواستن و یاری جُستن این اندازه ضرورت ندارد در این صورت واجب نیست امّا مذمّتی هم ندارد. أمیرمؤمنان علی فرموده: «مَنْ شَكَا الْحَاجَةَ إِلَى مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّمَا شَكَاهَا إِلَى اللهِ، وَمَنْ شَكَاهَا إِلَى كَافِرٍ فَكَأَنَّمَا شَكَا اللهَ». «کسی که حاجت و نیاز خویش را نزد مؤمنی ابراز کند مثل این است که حاجت خود را به خداوند عرضه داشته و آن‌که مشکل خود را نزد کافری ابراز کند مثل این است که از خدا شکایت کرده است». (نهج البلاغه، کلام 427).

هیچ یک از این موارد که انسان به عوامل ظاهری و طبیعی و عادی دسترسی دارد، استعانت و یاری خواستن از اشخاص و توسّل به اشیاء حرام و شرک نیست و ربطی به محتوای آیه‌ی ﴿إِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ ندارد. بنابراین آن‌چه بعضی از اشخاص جاهل یا متجاهل در مقام انتقاد می‌گویند که اگر ما از پزشک یا دارو شفای بیماران را انتظار داشته باشیم یا فرزند و برادر و همسایه‌ی مؤمن را بخوانیم و از آنان کمک بجوییم، مشرک می‌شویم چون از غیرخدا یاری خواسته‌ایم و یا سخنی که مؤلّف محترم([[228]](#footnote-228)) کتاب «تفسیر آیة الکرسی» به عنوان انتقاد گفته که اگر آدمی به چاه بیفتد یا سقف خانه روی سرش بریزد آیا وظیفه‌ ندارد که از مردم کمک بخواهد و اگر در زیر آوار یا میان چاه ساکت ماند آیا مسؤول جان خود نمی‌باشد؟ ربطی به موضوع مورد بحث ما ندارد و تمام این موارد می‌گوییم البتّه وظیفه است که آدمی در این مواقع از اشخاص کمک بخواهد و از پزشک و دارو شفا بجوید و این کارها شرک نیست بلکه وظیفه است و با محتوای ﴿إِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ منافات ندارد زیرا ما از آن‌ها به صورتی نامقیّد به شروط عالم طبیعت که خداوند مقرّر فرموده، یاری نمی‌خواهیم و حتّی احتمال نمی‌دهیم که بر امور فوق طبیعت و نامشروط قادر باشند، یاری خواستن و خواندن غیرخدا هنگامی شرک است که آدمی به عوامل ظاهری و اسباب طبیعی که خدا در اختیار همگان نهاده دسترسی ندارد یعنی مضطرّ است([[229]](#footnote-229))، تشنه شده امّا در بیابان و کویرِ لوت است، بیمار شده امّا پزشک او را جواب کرده، دستش از عوامل ظاهری قطع شده و به عالَم فوق طبیعت یا عالَم غیب پناه برده، در این هنگام است که فقط باید خدا را بخوانَد و تنها باید از او یاری جوید نه موقعی که در میان چاه افتاده و صد نفر از خویشاوندان و همسایگان بر سر چاه آمده‌اند، هرکس می‌داند که در این صورت بنابه دستور شرع وظیفه دارد داد بزند تا همه را خبر کند که بیایند او را نجات دهند زیرا در زمانی که اسباب طبیعیِ خداداد موجود است، یاری خواستن یا متوقّعِ کمک بودن مستلزم قائل شدن هیچ صفت مطلقی برای وسائط و اسباب مذکور نیست ـ منظور صفاتی است که مختص حقّ تعالی است ـ. امّا اگر اسباب طبیعی ناموجود و یا خارج از دسترس باشد ولی ما بازهم از آن‌ها استمداد کنیم یا متوقّع یاری از آن‌ها باشیم، چه بدانیم یا ندانیم و چه بخواهیم یا نخواهیم برای آن‌ها صفاتی قائل شده‌ایم که مختصّ خداوند متعال و منحصر به اوست، یعنی در واقع آنان را مُعینِ بلاشرط محسوب داشته‌ایم، هم‌چنان‌که إعانت حقّ تعالی را مقیّد و محدود به هیچ شرطی نمی‌دانیم. فِی المَثَل اگر کسی در «مشهد» سقف خانه بر سرش فرو ریخته و عدّه‌ای در نزدیکی او ـ یعنی در فاصله‌ای که معمولاً بشر صوت را می‌شنود ـ بودند و او با داد و فریاد از آن‌ها برای نجات خویش استمداد کند، کارش هیچ ربطی به شرک ندارد و کاملاً مشروع است زیرا استمداد او کاری عادی و معمولی و یا به عبارت دیگر محدود و مقیّد به قوانین عالَم طبیعیت است، امّا اگر همین فرد از پسر عمّه‌ها و نوه عموهایش که در «نیشابور» مقیم‌اند، کمک بخواهد، قطعاً شرک ورزیده و یا اگر از همان افرادی که در اطراف خانه‌اش یا اطراف چاه هستند با صدایی آهسته ـ که معمولاً و در حالت عادی و طبیعی، آن را کسی که نزدیک خانه یا بالای چاه است نمی‌شنود ـ کمک بخواهد و یا اگر متوقّع باشد کسانی­که بیرون خانه هستند بدون استفاده از دست‌هایشان یا بدون استفاده از بیل و کلنگ و... او را از زیر آوار نجات دهند، قطعاً شرک ورزیده است، زیرا نفس این مسأله خواه و ناخواه یعنی اعترافِ عملی به این‌که کاری که من می‌کنم لغو و بیهوده نیست و آن‌ها صدایم را می‌شنوند و بر إمداد من قادر‌اند و به معنای آن است که شنوایی آنان مقیّد به فاصله‌ی مکانیِ معیّن و یا حدّ خاصی از شدّت صوت، و کمکشان مستلزم استفاده از وسائل طبیعی و معمولی نیست! یا اگر بیمار از طبیبی که در نزدیکی اوست برای مداوا و شفای خویش کمک بجوید با موحّد بودنش تعارضی ندارد. امّا اگر بیمار در «تهران» از طبیبی که در «کرج» اقامت دارد ـ بدون تلفن و بی‌سیم و ارسال قاصد و..... ـ برای رفع بیماریش استمداد کند و یا متوقّع باشد بدون معاینه و استعمال روش‌های طبّی و بدون استفاده از دارو او را شفا بخشد، قطعاً از صراط مستقیم توحید منحرف شده است زیرا در عالَم طبیعت یا عالَم شهادت إمداد یا إضرار تمام موجودات ـ غیرخدا ـ محدود و مقیّد به شروط بسیار است، مثلاً اگر این‌جانب از کسی کمک بخواهم باید شرائط زیادی فراهم آید تا إمداد و رفع حاجت میّسر شود، از جمله «مُستعان» باید با من معاصر باشد و در فاصله‌ی معیّنی از من حضور داشته و به ندایم توجّه کند و کسی یا چیزی مانع از توجّه او به من نشود و..... امّا اگر استمداد یا امید من به یاوریِ کسی یا بیم من از إضرار او مشروط به هیچ شرطی نباشد و هم‌چون کمک‌های غیرمعمول و فوق طبیعی که از عالَم فوق طبیعت یا عالَم غیب توقّع داریم، باشد، در این صورت شرک ورزیده‌‌ام. در این موارد از خدا ـ و فقط از خدا ـ کمک می‌خواهیم زیرا در مورد خداوند لازم نیست درباره‌ی فاصله‌ی زمانی و مکانی خود با حضرت حقّ بیندیشیم و نگران باشیم آیا کسی یا چیزی مانع از توجّه و إحاطه‌ی علم او به ما می‌شود و یا خیر زیرا إمداد و إضرار إلهی محدود و مقیّد به قوانین عالَم طبیعت نیست. پس توجّه داشته باشیم که نفس استعانت و امید به اعانت داشتن یا خوف از إضرار داشتن، ملاک شرک و توحید نیست. بلکه استعانت یا امید داشتن از غیرخدا، به صورت فوق طبیعی ـ که از آن به عالَم غیب تعبیر می‌کنیم ـ و استعانت و امیدی که مقیّد به هیچ شرطی نباشد (یعنی نحوه‌ی خواندن و استعانت ) ملاک شرک و توحید است، حتّی اگر آن غیرخدا، از ملائکه و انبیاء عظام و ائمّه و أولیاء خدا باشد، زیرا مُعینِ نامقیّد و نامشروط، صفتِ مختصّ حقّ تعالی است و لاغیر.

حاصل این‌که مسلمانان وظیفه‌ دارند هنگام دسترسی به اسباب طبیعی از آن‌ها استفاده کنند و از عوامل ظاهریِ خداداد بهره گیرند و نیازمندی‌های خود را برطرف سازند و خدای را بر این همه نعمت‌های بی‌شمار که در اختیار آنان گذاشته سپاس گزارند ولی وقتی که دستشان از اسباب طبیعی که در عالَم شهادت موجود است، قطع شد و مضطرّ شدند و ناچار و ناگزیر به عالَم غیب یا فوق طبیعت پناه بردند، باید فقط و فقط خدا را بخوانند و تنها از او یاری جویند و در این موقع اگر هرکس و هرچیزی را به جای خدا بگذارند و او را بخوانند و از او یاری جویند و شفای بیمارشان را طلب نمایند و حاجت بخواهند، مشرک‌اند و می‌دانیم که خدا گناه شرک را نمی‌آمرزد، از این رو لازم است که در مسأله‌ی شرک و توحید با احتیاط بسیار رفتار کنیم.

این برادر گرامی نوشته است: از تأمّل درآیه‌ی: ﴿إِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ «تنها از تو یاری می‌جوییم» سه مفهوم به دست می‌آید:

أوّل: مفهوم «**مُستَعین**» یعنی کسانی که یاری می‌طلبند و آنان بندگان خدا هستند که از او استعانت می‌کنند.

دوّم: مفهوم «**مُستَعان**» یعنی کسی که از او طلب یاری شده‌ و او خداست که با کلمه‌ی ﴿إِيَّاكَ﴾ مخاطب گردیده است.

سوّم: مفهوم «**مُستعانٌ به**» یعنی عملی که انجام می‌شود و به وسیله‌ی آن از خدا طلب یاری می‌شود، مانند نماز و روزه و جهاد و دعا و صبر و..... مثلاً در همین آیه‌ی سوره‌ی «فاتِحه الکِتاب» **مُستَعانٌ­بِه** همان نماز خواندن و دعای ما و گفتن: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: ٥، ٦] است. در این «**مُستعان**» که خداست و با کلمه‌ی ﴿إِيَّاكَ﴾ مخاطب گردیده چون «مفعولٌ به» است و بر فعل و فاعل که «**نَستَعینُ**» باشد مقدّم شده، از نظر ادبی معنی حصر و انحصار را می‌فهماند و با توجّه به تقدّم «مفعولٌ به» بر فعل و فاعل که مفید «حصر» است و با توجّه به این‌که «استعانت» پس از مسأله «انحصار عبادت به خدای متعال» آمده (إِيَّاكَ نَعۡبُدُ = تو را عبادت می‌کنم) و چنان‌که گفتیم ذکر استعانت در این‌جا از باب «ذکر خاصّ بعد العامّ» است لذا نتیجه می‌گیریم که استعانت مورد نظر قرآن از عالی­ترین و مهم‌ترین مصادیق عبادت محسوب می‌شود و استعانتی که عبادت محسوب می‌شود استعانت بی‌قید و شرط است([[230]](#footnote-230)). و خلاصه، معنی آیه این است که فقط خدا را به صورت نامشروط و نامقیّد **مُستعان** می‌دانیم و تنها از او یاری می‌جوییم.

أما «**مُستَعانٌ بِه**» یعنی چیزی که به وسیله‌ی آن از خدا طلب یاری می‌شود، نام دیگرش «**وسیله**» است. «وسیله» با «مُستَعانٌ بِه» در خارج مصادیق زیادی دارد. بندگان هنگامی که به خدا روی می‌آورند و تنها از او یاری می‌جوبیند و نه غیر او، بهتر است دست خالی به درگاه خداوند نروند و وسیله‌ای داشته باشند و آن وسیله، عمل صالحی است که انجام می‌دهند، پیش از حاجت خواستن، صدقه‌ای بدهند یا دو رکعت نماز بخوانند یا دعایی بکنند([[231]](#footnote-231)) و خودِ خدا را «مُستَعانٌ به» قرار دهند. آن‌گاه از حضرت «مُستَعان» یعنی خدای سبحان حاجت بخواهند....الخ.

این فاضل محترم نوشته است: یکی از بزرگان علمای شیعه منحصر بودن «مُستعان» را به خدا در تمام موارد قبول نمی‌کند و می‌فرماید فقط در عبادت است که باید منحصراً از خدا استعانت جست با این بیان که وقتی می‌گوییم ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ «تنها تو را عبادت می‌کنیم». ممکن است که اهل تفویض بگویند ما در عبادت کردن استقلال داریم و دلیل این مُدّعا آیه‌ی ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾است برای رفع این شبهه قرآن بلا فاصله فرموده: ﴿إِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ یعنی در عبادت کردن از تو نیرو می‌گیریم و استعانت می‌جوییم.

حاصل آن‌که ایشان قبول دارند که «مُستَعان» فقط خداست ولی نه در تمام موارد، بلکه به نظر ایشان برای عبادت باید فقط از خدا استعانت جُست ولی برای کارهای دیگر غیر از عبادت می‌توان از غیرخدا (از مخلوقات و از أفعال) یاری جُست. وی بر این مُدَّعا به سه آیه استدلال نموده:

اوّل: ﴿وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِ﴾ [البقرة: ٤٥]. «و با صبر و نماز [از خدا] یاری بجوبید».

دوّم: ﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰ﴾ [المائ‍دة: ٢]. «با یکدیگر در نیکو کاری و تقوی همکاری کنید».

سوّم: ﴿فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ﴾ [الكهف: ٩٥] «(ذُوالقَرنَین فرمود) مرا با نیروی [خود] یاری کنید». که «ذُوالقَرنَین» از مردم یاری جسته است. (نقل از «البیان في تفسیر القرآن»).

باید توجّه داشت­که این عالِم محترم عالَمِ شهادت (= عالَمِ طبیعت) را ازعالَمِ غیب (= عالَمِ فوق طبیعت) جدا نکرده و این دو را با هم خلط فرموده و هم‌چنین از تفاوت استعانت مقیّد با استعانت نامقیّد و نامشروط که از مصادیق «عبادت» است غفلت فرموده‌اند، زیرا به آیاتی استناد و استشهاد کرده‌اند که آیه‌ی نخست به نفع مقصود ایشان نیست و آیات دوّم و سوّم نیز به بحث ما که استعانت بی‌قید و شرط است، ارتباط ندارد. زیرا درآیه‌ی اوّل «صَبر وصَلاة» از سنخ أفعال‌‌اند و هر یک از آن‌ها «**مُستَعانٌ بِه**» است نه «**مُستَعان**»، و «مَفعولٌ بِهِ» فعل «**استَعِینوا**» خداست([[232]](#footnote-232)) پس در این آیه «مُستَعان» خداست و آیه‌ی شریفه مؤیِّدِ قول ماست که «مستعانِ نامقیَّد و نامشروط» فقط خداست. البتّه چنان‌که گفتیم «مُستَعانٌ بِه» و وسیله‌ی رفتن درِ خانه‌ی خدا، ممکن است اسماء و صفات خدا باشد و ممکن است یکی از أفعال و کارها باشد و گفتیم که «مُستَعانٌ بِه» در استعانت عبادی منحصر به خدا نیست ولی مشروط هست و یکی از آن شروط «إذن و رخصت» خداوند است. خدای متعال خود إذن داده که مستقیماً او را بخوانیم و به درگاه او دعاء و اظهار نیاز و استعانت کنیم و فرموده: ﴿أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَٱسۡتَقِيمُوٓاْ إِلَيۡهِ وَٱسۡتَغۡفِرُوهُۗ وَوَيۡلٞ لِّلۡمُشۡرِكِينَ ٦﴾ [فصلت: ٦] «همانا معبودتان معبودی است یگانه پس مستقیماً به سوی او بروید و وای بر مشرکان». وفرموده: ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ [غافر: ٦٠] «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم». و فرموده: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ١٨٦] «و (ای پیامبر) چون بندگانم از تو درباره‌ی من پرسند، همانا من نزدیکم و دعوتِ خواننده را آن‌گاه که مرا بخواند، پاسخ می‌دهم».

حال اگر خداوند إذن نمی‌داد و فرضاً می‌فرمود مستقیماً به سویم نیایید بلکه به واسطه‌ها و شفیعانی که معیّن کرده‌ام رجوع کنید، در این صورت بر ما جایز نبود که مستقیماً به خدا روی آوریم. امّا این‌که جُزخدا را نمی‌توان به نحو نامشروط و نامقیّد «مستعان» قرار داد و اگر غیرخدا را به نحو نامشروط «مستعان» قرار دهیم در این صورت او را هم‌چون خدا فرض کرده‌ایم مثلاً اگر از جنّیان یا ملائکه یا انبیاء عظام و ائمّه‌ی عالی‌مقام یا...... به صورت نامشروط و نامقیّد مددجویی کنیم و این استعانت را مقیّد به فاصله‌ی زمانی و مکانی معیّن و....... ندانیم و معتقد باشم که حتّی همزمانیِ استعانت دیگران با استعانت ما از «مستعانِ» مذکور، مانع استعانت ما نخواهد بود، این کار خواه و نا خواه دالّ بر آن است که ما إعانت آنان را هم‌چون إعانت حقّ متعال، فارغ از هر قیدی محسوب داشته‌ایم، یعنی ـ نَعوذُ بِالله ـ برای خدا شریک قائل شده‌ایم!

دیگر از شروط استعانت آن است که **مستعان** در زمان استعانت ما، باید مُدرِک باشد. پرواضح است که فقط خدا همواره و بی‌قید و شرط، مُدرِک و علیم و سمیع و بصیر و خبیر است امّا غیرخدا چنین صفتی را به نحو مطلق و نامحدود ندارد. البتّه اگر پیامبر با إمام زنده باشند و خواننده با رعایت تمام قیود و شروط، آن‌ها را بخواند ازجمله این‌که با پیامبر فاصله‌ی مکانیِ معیّنی داشته باشد و آن‌حضرت بیدار باشد و دیگران مزاحم خواننده و آن‌حضرت نباشند و اجازه دهند که خواسته‌ی خود را با حضرتش درمیان بگذارد و....

در این صورت اگر از آن‌حضرت بخواهیم که به نیابت از ما خدا را «مستعان» قرار دهند و حاجت ما را بخواهد در این حالت آن‌حضرت را به نحو مقیّد و مشروط «مستعان» قرار داده‌ایم تا حضرتش خدا را به نفع ما «مستعان» قرار دهد و حاجت ما را درخواست نماید و این کار به هیچ وجه مانع شرعی ندارد. امّا اکنون که به پیامبر و ائمّه دسترسی نداریم ـ چون در جهان ما نیستند و حیات این جهانی ندارند بلکه به عالم دیگر انتقال یافته و حیات أخروی دارند ـ اگرآن بزرگواران­ را بخوانیم چون دراین خواندن هیچ‌گونه محدودیّت زمانی و مکانی قائل نیستیم و در هر لحظه که بخواهیم و در هر جا که باشیم آنان را می‌خوانیم ـ در حالی‌که در زمان حیاتِ دنیوی آن بزرگواران، فقط وقتی بیدار و در نزدیکی خواننده بودند آن‌ها را مي‌خواندند ـ بنابراین آن‌ها را بی‌قید و شرط مستعان قرار داده‌ایم([[233]](#footnote-233)) در حالی‌که می‌دانیم مستعان نامشروط و نامقیّد و نامحدود فقط خداست و فقط خداست که می‌توان او را هم «مستعان» و هم «مستعانٌ بِه» قرار داد.

باید توجّه داشته باشیم هنگامی که ملائکه یا انبیاء و اولیاء را برای تقرّب به خدا یا طلب آمرزش یا حصول حاجتی خاصّ، می‌خوانیم آن بزرگواران در این خواندنِ ما «**مستعانٌ به**» نیستند بلکه در این مورد «**مستعانٌ به**» دعوت و دعای ما خطاب به آن‌هاست و آنان مستعان ما هستند! در حالی­که مستعانٌ به که قرآن به ما معرّفی فرموده هیچ یک مُدرِک نبوده و نیستند یعنی اشخاص نبوده بلکه از سنخ أفعال و اعمال یا از سنخ معانی است، فِی‌المَثَل کسی که برای «مستعان» قرار دادن خدا، اسماء و صفات خدا را در دعایش ذکر می‌کند [الأعراف:180] و یا برای جلب رضای حقّ و تقرّبِ به او صدقه می‌دهد و یا روزه می‌گیرد و یا حجّ به‌ جای می‌آورد، این اعمال **مُستَعانٌ­بِه** است نه مستعان.

امّا آیه‌ی دوّم و سوّم هر دو به عالَم شهادت (= عالَم طبیعت) مربوط هستند و مخاطب آیه‌ی دوّم عموم مؤمنین هستند که باید به یک‌دیگر در نیکوکاری و پرهیزکاری کمک کنند. بدیهی است که این کمک و إعانت همان إعانت مقیّد به شروط عالَم شهادت (= عالَم طبیعت) است و کسی از مؤمنین توقّع إعانت فوق طبیعی و خارق العاده ندارد. بنابراین آیه‌ی دوّم ربطی به بحث ما ندارد.

در آیه‌ی سوّم که «ذُوالقَرنَین» از مردم یاری خواسته و در این صورت فرد فردِ مخاطبینِ او «مستعان» هستند، ممکن است به نظر رسد «مستعان» بودن منحصر به خدا نیست؟ لازم است توجّه کنیم که إعانت مطلوب در آیه در حوزه‌ی عالَم شهادت (= عالَم طبیعت) و مخاطبِ آن مؤمنین هستند و آیه به عالَم غیب (= فوق طبیعت) مربوط نیست و «ذوالقرنین» از مردمِ حاضر در مقابل خود به صورت طبیعی خواسته است که نیروی خود را بنا به راهنمایی خودش، در اختیار او بگذارند و با او همکاری کنند و در استخدام او باشند و هیچ امر فوق طبیعت و نامقیّدی ازآنان نخواسته است و این منافات ندارد با انحصار «مستعان» بودن به خدا، زیرا چنان‌که گفته شد ما وقتی کمک فوق طبیعی و نامقیّد و نامشروط می‌خواهیم و کاری از ما ساخته نیست و به همین سبب به عالَم غیب پناه می‌بریم (و در واقع عبادت می‌کنیم) فقط باید از خدا استعانت بجوییم و خدا منحصراً در این هنگام مستعان است نه غیرخدا. دلیل ما علاوه بر آیه‌ی: ﴿إِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ «تنها از تو یاری می‌جوییم». آیاتی است از قبیل: ﴿وَٱللَّهُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [يوسف: ١٨] «(حضرت یعقوب به فرزند‌اش گفت:) درباره‌ی آن‌چه شما اظهار می‌دارید، خدا «مستعانِ» [من] است». در این آیه چنان‌که ملاحظه می‌شود چون حضرت یعقوب در برابر فرزند‌انش کاری از او ساخته نبود و از وضع حضرت یوسف اطّلاعی نداشت، فقط خدا را «مستعان» قرار داد، در حالی‌که اگر می‌دانست فرزندش در چاه است عقلاً و شرعاً وظیفه‌‌ داشت که هم‌چون یک فرد متدیّن برای نجات آن‌حضرت از چاه اقدام کند.

و آیه‌ی: ﴿وَرَبُّنَا ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ١١٢﴾ [الأنبياء: ١١٢] «در برابر آنچه وصف می‌کنید پروردگار مهربان ما مستعان [ما] است». در این آیه نیز چون انبیاء در مقابل مخالفین به صورت معمول و طبیعی کاری از دستشان بر نمی‌آمد، فقط خدا را «مستعان» قرار دادند.

در آیات فوق «المُستَعان» خبر است و خبر وقتی که «الف و لام» داشته باشد معنی حصر و عهد را می‌رساند و این هر سه آیه دلالت دارد که هرگونه کمکِ نامقیّد به شروط عالَم طبیعت را که مربوط به عالَم غیب (= عالم فوق طبیعت) است فقط از خدا و مستقیماً از او باید خواست و از او یاری جُست برای این‌که فقط او «**المُستَعان**» است([[234]](#footnote-234)).

أمّا «مستعانٌ به» یا به عبارت دیگر «وسیله‌ی رفتن دَرِ خانه‌ی خدا» باید از سنخ أفعال باشد و یا أسماء و صفات خدا را **مستعانٌ­بِه** قرار می‌دهیم. چنانکه حضرت موسی به قومش فرمود: ﴿ٱسۡتَعِينُواْ بِٱللَّهِ﴾ [الأعراف: ١٢٨] «به وسیله‌ی خدا [خدای را] یاری بخواهید»([[235]](#footnote-235)). و یا با روزه و صدقه و صدها عبادت و عمل صالح دیگر و هیچ انسانی در این صورت نمی‌تواند **مستعانٌ به** یا وسیله باشد([[236]](#footnote-236)). امّا هنگامی که به اسباب محدود ظاهری متوسّل می‌شویم ـ یعنی در حوزه‌ی عالَمِ طبیعت که عالَمِ محدودیّت است ـ مجازیم که انسانی را مُستَعان قرار دهیم. چنان‌که قرآن فرموده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٤﴾ [الأنفال: ٦٤] «ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی‌که پیروان تو می‌باشند، تو را کفایت می‌کنند». خدا مستعان نامقیّد و نامشروط و پشتیبان غیبی است و مؤمنان مستعان مقیّد و مشروط و پشتیبانِ ظاهری که توان خود را در حدود اذن عامِّ إلهی از خدا گرفته‌اند. (انتهی کلام جلالی).

نکته‌ی مهمّ دیگری که باید درباره‌ی مغالطه و فریب‌کاری خرافیّون در موضوع خواندن غیرخدا در امور عرفی متذکّر شویم آن است که هر انسان حقّ­جوی منصفی به آسانی تفاوت میان خواندن عرفی و خواندن عبادی را در‌ می‌یابد. هر انسانی به وضوح می‌فهمد که وقتی پزشکی را می‌خواند که دردم را درمان کن و یا به نانوا می‌گوید نانی به من بده و یا به صنعت‌گر می‌گوید ماشینم را تعمیر کن، هنگام ورود به مطبّ پزشک یا تعمیرگاهِ صنعت‌گر در و دیوار آن‌جا را نمی‌بوسد و پیشانی بر آن‌ها نگذاشته و یک صفحه زیارتنامه نمی‌خواند و دور طبیب یا نانوا یا صنعت‌گر نمی‌گردد و در موقع خروج از نزد آن‌ها پس پس نمی‌رود و غبار میز طبیب و یا تعمیرگاه صنعت‌گر را به عنوان تبرّک بر نمی‌دارد و یا به سر و صورت نمی‌کشد و به فرد دیگری که به نزد طبیب یا صنعتگر می‌رود، نمی‌گوید از جانب من «نائب الزّیاره» باش و معتقد نیست که با جنابت یا حیض نباید به زیارت آن‌ها رفت و آن‌ها همه‌ی زبان‌های دنیا را می‌دانند و به هر زبانی می‌توان با آن‌ها سخن گفت و در آنِ واحد صدا و خواسته‌ی تمام افراد را می‌شنوند و می‌فهمند. بلکه پزشک و نانوا و صنعت‌گر را انسانی محدود و ناقص هم‌چون خود می‌داند و اگر پزشک یا نانوا یا صنعت‌گر در إجابت خواسته‌اش تأخیر یا قصور کنند، به آن‌ها پرخاش می‌کند و یا به نزد پزشک و نانوا یا صنعت‌گری دیگر می‌رود و نیز از فاصله‌ای معیّن آن‌ها را می‌خواند و اگر خواب یا بیمار و یا به کار فرد دیگری مشغول باشند، آن‌ها را نمی‌خواند و آن‌ها را از ما فِی‌ الضَّمیرِ خود آگاه نمی‌داند هم‌چنین از طبیب تعمیرِ ماشین و از صنعت‌گر علاجِ بیماری را نمی‌خواهد زیرا می‌داند که صنعت‌گر توانِ علاجِ مرض و طبیب توانِ تعمیر ماشین را ندارند و حتّی می‌داند که اگر خودش یا کسی هم‌چون خودش، طبّ می‌آموخت همسان و هم‌طراز طبیب مَدعُوّ و یا اگر صنعت می‌آموخت همسان صنعت‌گر مَدعُوّ، می‌شد. در واقع برای آن‌ها حالت و توان مخصوصی که عطیّه‌ی خدا به ایشان باشد، قائل نیست بلکه توان آن‌ها را در همان محدوده‌ی إذن عامّ إلهی می‌داند که همه‌ی بندگان از آن برخوردارند و برای زنده و مرده‌ی آن‌ها تفاوت قائل است. امّا وقتی پیامبر یا امام یا حضرت مریم یا حضرت عیسی یا ملائکه و..... را می‌خواند درخواندنش چنین گمانی ندارد و هیچ یک از حالات فوق در چنین خواندنی ملحوظ نیست([[237]](#footnote-237)). (فتأمّل) البتّه این موضوع منحصر به مُعین بودن خدا و غیر خدا و تفاوت عظیم آن‌ها با یک‌دیگر نیست بلکه در موارد دیگر نیز صادق است ولی در موارد دیگر تفاوت مسأله کاملاً و با وضوح تمام بر همگان روشن است ولی خرافیّون برای فریب عوام چنان جلوه می‌دهند که گویی تفاوت میان مُعین بودنِ خدا با مُعین بودنِ غیرخدا را نمی‌یابند در حالی‌که این مسأله نیز مانند سایر مسائل و محکوم به همان حکم است فِی المَثَل غیرخدا نیز سمیع و بصیر است و یا به تصریح قرآن کریم غیرخدا نیز محیی و رؤوف و رحیم و خبیر است. [المائدة: 32، التّوبة: 128، الفرقان: 59] امّا سمیع بودن یا خبیر بودنِ خدا کجا و سمیع یا خبیر بودنِ غیرخدا کجا؟! غیرخدا سمیع و خبیر و..... ناقص و محدود است امّا خداوند متعال سمیع و خبیر و بصیر و..... کامل و مطلق و نامحدود است و تفاوت این دو بر هیچ عاقلِ منصفی پوشیده نیست.

یکی از مدافعین عوام‌فریب خرافات، با این‌که خود از اوضاع و أحوال مشرکین عصر جاهلیّت بی‌اطّلاع نبوده و در کتابش موسوم به «**راز بزرگ رسالت**» اعتقادات آن‌ها را بیان کرده است([[238]](#footnote-238))، امّا در کتاب دیگرش برای فریب عوام چنین گفته است: **((**بت پرستان طبق صریح آیه‌ی [سوّم سوره‌ی زمر] واسطه‌ها را می‌پرستیدند به حدّی که پرستش خدا را کنار گذارده و جُز واسطه چیزی را نمی‌پرستیدند؛ در حالی‌که متوسّلان به عزیزان درگاه إلهی، فقط خدا را می‌پرستند و غیر او را عبادت نمی‌کنند و آنان را بندگان صالح خدا که بر أثر عبودیّت و بندگی در پیشگاه خدا، قرب و منزلتی دارند، بیش نمی‌دانند. در این صورت هدف آیه، تحریم تقرّب به خدا از طریق عبادت و پرستش اشخاص و مخلوقات خداست نه تقرّب به خدا از طریق «**توسّط**» صالحان و یا مقام و منزلت آنان**))**!([[239]](#footnote-239))

**اوّلاً:** بنابه مطالبی‌که نویسنده در کتاب «**راز بزرگ رسالت**» نوشته است معلوم می‌شود که در این‌جا دروغ می‌گوید که «بت پرستان پرستش خدا را کنار گذارده و جُز واسطه چیزی را نمی‌پرستیدند». قرآن نیز چنانکه در صفحات گذشته دیدیم([[240]](#footnote-240)) این قول را تأیید نمی‌کند. اصولاً قرآن مشرکین را سرزنش فرموده که چرا در اضطرار فقط خدا را می‌خوانید سپس هنگامی که شما را نجات می‌بخشیم به خدا شرک می‌ورزید؟! [الأنعام:40 و 41 و 63 و 64، الأعراف:89 تا 194، النّحل:53 و 54، الإسراء:67، العنکبوت:65، الزُّمَر:8] در واقع اشکال کار مشرکین در این بود که برای غیرخدا هم اعمال عبادی بجای می‌آورند نه این‌که خدا را نمی‌پرستیدند. اصولاً آنان بدین سبب «مُشرِک **=** شریک ساز» نامیده شدند که غیرخدا را در انجام اعمال عبادی و بهره‌مند دانستن از صفات إلهی، شریک خدا می‌شمردند.

**ثانیاً:** متوسّلان ـ به قول شما ـ و به نظر ما مسلمین ناآشنا با قرآن باید بدانند که از نظر قرآن ـ چنانکه گفته شد([[241]](#footnote-241))ـ «شرک و توحید» از آنچه که خرافییّن می‌گویند، معنایی بس وسیع‌تر دارد و از بارز‌ترین مصادیق شرک ورزی اعتقاد یا انجام عملی است که خواه ناخواه مستلزم فرض صفات إلهی و نامحدود نسبت به غیر خدا باشد.

بنابراین اگر عوام، فریب امثال این نویسنده‌ی فریب‌کار را بخورند و به این خرسند باشند که «ما فقط خدا را می‌پرستیم و غیر او را عبادت نمی‌کنیم و بندگان صالح خدا را جُز مخلوقاتی که بر اثر عبودیّت و بندگی در پیشگاه خدا قرب و منزلتی دارند، بیش نمی‌دانیم»، کافی نیست بلکه کاملاً باید مراقب باشند که نسبت به آن بزرگواران عملی انجام ندهند یا عقیده‌ای در دل ننشانند که خواه ناخواه مستلزم فرض صفات نامقیّد برای آن عزیزان باشد. (فتأمل جدّاً).

علاوه براین، عبارت «مِّن دُونِ ٱللَّهِ **=** غیر خدا». عامّ است و بت و غیربت ـ از جمله بندگان صالح ـ را نیز شامل می‌شود و دلیلی نداریم که قرآن **فقط** «مُقَرِّب» شمردن بت‌ها را ممنوع کرده ولی اجازه داده بی‌هیچ قید و شرطی بندگان صالح را «مُقَرِّب» یا «مستعان» قرار دهیم، خصوصاً که می‌دانیم مشرکین خودِ چوب و سنگ را «مُقَرِّب» نمی‌شمردند بلکه کسانی را که بُت‌ها نماینده و تمثال آن‌ها بودند، «مُقَرِّب و شفیع» می‌شمردند([[242]](#footnote-242)). امّا متأسّفانه، نویسنده‌ی متعصّب، این حقایق را در این‌جا کتمان کرده است! با این‌که کتاب «الأصنام» کلبی را خوانده است و می‌داند که مشرکین پیرامون اصنام و شفیعانشان طواف کرده و برایشان نذر و قربانی می‌کردند و به آن‌ها قسم می‌خوردند، مسلمین زمان نیز به منظور **توسّطِ** بندگان صالح خدا، برای آنان نذر می‌کنند و به قول معروف سفره می‌اندازند و به آن‌ها سوگند می‌خورند و قبرشان را طواف می‌کنند تا آن‌ها برایشان در پیش‌گاه خدا وساطت و شفاعت کنند! بنابراین بحث ما با «واسطه گیران» بر سر نحوه‌ی «توسّط» است زیرا بسیاری از واسطه گیری‌ها ـ چنانکه در صفحات سابق ملاحظه شد ـ از مصادیق شرک ورزی است. (فتأمّل).

همین نویسنده می‌گوید: **((**در موضوع «تقرّب» سه مطلب لازم است: 1- مُتَقَرِّب، 2- مُتَقَرَّبٌ إلَیه، 3- مُقرِّب یا مایه‌ی تَقَرُّب. «مُتَقَرِّب»: همان پرستنده‌ی بُت می‌باشد. «مُتَقَرَّبٌ إلَیه»: خداست. «وسیله و مایه‌ی تَقَرُّب» پرستش بندگان خداست. **یک چنین توسیط و توسّل که «مایه‌ی تقرّب»، عبادت غیر خدا باشد، حرام است.**

در این صورت مفاد آیه‌ی [سوّم سوره‌ی زُمَر] چه ارتباطی به مورد بحث ما دارد که متوسِّل، جُز خدا را نمی‌پرستد([[243]](#footnote-243)) و به جای تقرّب به خدا از طریق عبادت غیرخدا، از طریق **توسیط** صالحان و **توسیط** مقام و منزلت آنان تقرّب می‌جوید؟!**))**([[244]](#footnote-244)).

**اوّلاً**: چنان‌که در صفحات گذشته ملاحظه شد، مشرکین نیز جُز این نمی‌کردند و به تصریح قرآن، هدف ایشان در کارهایشان نسبت به معبودانشان «**تقرّب به خدا**» از طریق **وساطت** و شفاعت بُت‌ها بود. مشرکین نیز چنان‌که بارها و بارها گفته‌ایم صِرف چوب و سنگ و فلز را عبادت نمی‌کردند بلکه اوثان آنان، تمثال و یادآور و مظهر بندگان صالح یا فرشتگان و..... بوده است.

**ثانیاً**: باید توجّه داشت که بحث موحّدین با شما نیز بر سر این مسأله است که «مستعانٌ به» یا «مُقرِّب» را باید خدا خود تعیین و معرّفی کرده و اجازه داده باشد. به همین سبب خدا در قرآن کریم وجود واسطه‌ها و شفیعانی را که بتوان شفاعتشان را با انجام أعمالی که مستلزم فرض صفات نامقیّد و نامحدود برای آنهاست،([[245]](#footnote-245)) به دست آورد، انکار فرموده و این کار را شرک شمرده است. [يونس: 18].

**ثالثاً**: خصوصیّت ﴿مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ﴾ را که برای شفیعان ومعبودان مشرکین به کار برده به رسول اکرم نیز فرمان داده تا بگوید: ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا﴾ [الأعراف:١٨٨، یونس 49] «بگو: مالک هیچ سود و زیانی برای خویش نیستم (تا چه رسد به سایرین)». در مورد عیسی نیز به مسیحیان فرموده: ﴿لَا يَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗا﴾ [المائ‍دة: ٧٦]. «مالک هیچ سود و زیانی برای شما نیست».

دروغ دیگر نویسنده آن است که نوشته: مشرکین «اوثان را مؤثّرهای مستقلّ و مختارهای کامل در تدبیرجهان و مالکان مقام شفاعت می‌دانستند... هرگز فرد موحّد نسبت به صالحان چنین عقیده‌ای ندارد»([[246]](#footnote-246)).

**اولاً:** چنان‌که گفته شد (ص123 به بعد) مشرکین معبودان خود را مؤثّرِ مستقلّ و مختار کامل و دارای مقام شفاعت استقلالی یا مالک شفاعت نمی‌دانستند و بلکه آنان برای معبودین خود و تمثال آن‌ها اعمال عبادی (از قبیل طواف و نذر و....) به جا می‌آوردند به امید آنکه آنان نزد خدا برایشان شفاعت کنند در حقیقت آرزو و امید به شفاعت آنان، محرّک و انگیزه‌ی بجا آوردن اعمالِ عبادی برای غیرخدا بوده است.

**ثانیاً**: هر عاقل منصفی به وضوح در می‌یابد که **شفاعت** ذاتاً أمری تعلیقی و منوط به غیرشفیع است یعنی یک سوی آن همواره خداست و باید شفیع، غفران را از او بخواهد. لذا شفاعت مانند خلّا‌‌‌قیّت یا رازقیّت و..... نیست که بگوییم خدا خلق می‌کند، فلان هم خلق می‌کند یا خدا روزی می‌دهد، فلان هم روزی می‌دهد و هکذا..... (فتأمّل).

علاوه براین چنان‌که در صفحات گذشته دیدیم (ص99، 115، 127) مشرکین به هیچ وجه ادّعا نداشتند که معبودین آن‌ها از خدا، اذن شفاعت ندارند بلکه مستقلّاً توان شفاعت را دارا هستند! بلکه اشکال کارشان این بود که اعمال عبادی خود را بدون دلیل متقن شرعی، به إذن خدا قلمداد می‌کردند و إلّا خالق و مدبِّرِ عالَم و مُحیی و مُمیت المخلوقین و..... را خدا می‌دانستند لیکن عقیده داشتند که معبودین آن‌ها نزد خدا وساطت و شفاعت می‌کنند [یونس:18] تا خداوند عفو نموده یا نعمتی ببخشد و حتّی خود اعتراف داشتند که اعمال عبادی را برای بُتها، صِرفاً به امید تقرّب به خدا و جلب رضا و نعمت‌های إلهی بجا می‌آورند. [الزمر: 3].

مخالفت رسول خدا با مشرکین در این بود که شفاعت کُلاً از آن خداست، اوست که باید به کسی إذن دهد و اعلام نماید که موجود منظور، برای بنده‌ای یا بندگانی، شفاعت نماید. خطای شما آن است که بدون إذن و إعلام إلهی، برای خود شفیعانی قائل شده‌اید. هم‌چنان‌که مسلمین زمان ما نیز کسانی را شفیع خود می‌پندارند که هیچ‌گونه دلیل متقن شرعی بر شفیع بودن آنان ندارند با این حال برای آن‌ها صفات نامحدود قائل‌اند و برایشان اعمال عبادی بجا می‌آورند مثلاً قبرشان را طواف می‌کنند. برای قبورشان شمع نذر کرده، به آن‌ها سوگند یاد می‌کنند و به صورت نامقیّد از ایشان حاجت می‌طلبند و از آن‌ها شفاعت می‌خواهند.... نویسند‌ه‌ی متعصّب با اینکه منکر نیست لاأقلّ اقلّیّتی از مردم عربستان فرشتگان یا حضرت مسیح را می‌پرستیدند (یعنی برای آن‌ها اعمال عبادی بجا می‌آوردند) امّا بهانه می‌آورد که: «ثابت نیست که پرستش مسیح ازجانب مسیحیان به خاطر این است که وسیله‌ی او به خدا تقرّب جویند، زیرا آنان مسیح را خدا و جزئی از خدا می‌دانند نه موجودی مباین با خدا تا موضوع تقرّب پیش‌ آید!»([[247]](#footnote-247)) در حالی‌که می‌داند قرآن کریم فرموده در روز قیامت خدای متعال به عیسی می‌فرماید آیا تو به­مردم گفتی مرا و مادرم را « إِلَـٰهَيْنِ = **دو معبود**» بگیرید و آن‌حضرت پاسخ می‌دهد من جُز این‌که بگویم خدای یگانه را عبادت کنید که پروردگار من و پروردگار شما است، چیزی نگفته‌ام. [المائدة: 116 و 117]. بنابراین معلوم می‌شود که مسیحیان در مورد حضرت مریم‘ که او را جزئی از خدا نمی‌دانند نیز اعمالی انجام می‌دادند و می‌دهند که خدا آن را عبادت و معبود گرفتن محسوب فرموده است.

سال‌ها پیش از این‌که نویسنده‌ی لجوج، کتاب «توسّل» را تألیف کند در کتاب «**تابشی از قرآن**» ذیل آیه‌ی 116 سوره‌ی مائده نیز گفته بودیم بعضی از نویسندگان اعتراض کرده‌اند که هیچ کس حضرت عیسی و مادرش را خدا ندانسته تا در قیامت خدا عتاب فرماید که: آیا تو به مردم گفته‌ای مرا و مادرم را دو «**إله**» (= دو مرجع در حوائج) بگیرید؟ این اشکال از این‌جا ناشی شده که خیال کرده‌اند إِلَـٰهَيْنِ به معنای دو خدا می‌باشد و «**إله**» را به معنای «**الله**» گرفته‌اند! و غفلت و شاید تغافل کرده‌اند که «**إله**» به معنای «**الله**» نیست بلکه اعمّ از آن و از مادّه‌ی (ألِهَ یَأْلَهُ) به معنای «مَن يُقصَدُ إلَيهِ فِي الحَوائج» و به معنای مطلق «معبود» می‌باشد. «إله» به معنای «مألوه» (اسم مفعول) و قابل جمع بستن است و جمع آن «آلِهَه» است در حالی‌که «**الله**» جمع ندارد. در این‌که نصاری در حوائج خود و در شدائد روزگار به عیسی و مریم خیالی خود توجّه می‌کنند و آن دو را به صورت نامشروط و نامقیّد می‌خوانند شکّی نیست. آیا ندیده‌ای در تمام کلیساها و در بیمارستان‌های آمریکا و اروپا شفای مَرضی را بدون هیچ محدودیّتی، از آن دو بزرگوار می‌خواهند؟ (مشابه کاری که مسلمین زمان ما با حضرت زهرا یا حضرت رضا یا... انجام می‌دهند) و در برابر تمثال و تصویرآن‌ها نیز خضوع و کرنش می‌کنند؟!

44بسیاری از نویسندگان خرافی برای فریب عوام به ماجرایی متشبّث می‌شوند که از این قرار است: **((**در زمان حکومت عمر بن خطّاب در مواقع خشکسالی وی دست عموی پیامبر را می‌گرفت و به مصلّی می‌برد. **«**إنِّ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ كانَ إذا قَحَطُوا استَسقَى بِالعبّاسِ بنِ عَبدِالمُطّلبِ، فَقالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نتوسَّل إِلَيْك بِنَبِيِّنَا فَتُسْقِينَا، وَإِنَّا نتوسل إِلَيْك بعمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا فَيُسْقَونَ **=** عمر بن خطّاب هر موقع قحطی می‌شد به وسیله‌ی عبّاس بن عبدالمطلّب طلب باران می‌کرد و این چنین می‌گفت: پروردگارا، ما در گذشته با پیامبرمان [به سوی تو] متوسّل می‌شدیم [و تو ما را سیراب می‌فرمودی و همانا با عموی پیامبرمان به سوی تو متوسّل می‌شویم پس]([[248]](#footnote-248)) پروردگارا، باران رحمت را فرو فرست و در این موقع همگی سیراب می‌شدند». (صحیح البخاری، ج2، باب نماز استسقاء) این حدیث یکی از دلائل توسّل به افراد مقرّب درگاه الهی است......**))**([[249]](#footnote-249))**.** ما نیز یاد آور می‌شویم که شیخ صدوق نیز این خبر را که عمر به همراه عبّاس برای استسقاء خارج می‌شد، روایت کرده است([[250]](#footnote-250)). و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ج2، ص256) نیز آمده است.

اَللّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنَ العَصَبِيَّة. واقعاَ مایه‌ی کمال تعجّب است که علمای متعصّب یا دکاندار برای فریب عوام چه کارها که نمی‌کنند! حتّی حاضر هستند شب را روز قلمداد کنند تا به مطلوب خود برسند! با این‌که خبر فوق به هیچ وجه به نفع ادّعایشان نیست ولی از استناد به آن و معکوس جلوه دادنش ابایی ندارند:

**اوّلاً**: در قرآن کریم کم‌ترین دلیلی بر این‌که کسی پس از وفات پیامبری به روح او توسّل بجوید، و یا این‌که پیامبران پس از وفات با این دنیا مرتبط باشند، وجود ندارد.

**ثانیاً**: از این خبر به وضوح تمام معلوم می‌شود که مسلمین میان زنده و مرده، ـ حتّی اگر پیامبرخدا باشد ـ تفاوت قائل بودند و پس ­از رحلت رسول اکرم به روح آن‌حضرت   
  
متوسّل نمی‌شدند و حضرتش را مخاطب نمی‌ساختند و با این‌که عمر و دوستانش در مدینه بودند، به جای آن‌که به مرقد آن بزرگوار بروند و با او مکالمه کنند([[251]](#footnote-251)) ـ چنانکه در متن خبر ملاحظه می‌شود ـ مستقیماً خداوند متعال را می‌خواندند. (فتأمّل جدّاً)

**ثالثاً**: عمر جناب عبّاس را نیز از فاصله‌ی چند کیلومتری نخواند بلکه او را از فاصله‌ای متعارف خواند و با خود به مصلّی آورد. (فتأمّل)

**رابعاً**: عمر در این ماجرا به همان روشی عمل کرده که به قول «سبحانی» فقهای اسلام گفته‌اند که در نماز استسقاء بهتر است برای جلب هرچه بیشتر رحمت إلهی، روزه بگیرند و با تواضع و خشوع راه بروند و اطفال و پیران فرتوت و پیرزنان را با خود بیاورند([[252]](#footnote-252)).

45بنابراین عمر و همراهانش با همراه آوردن عموی پیامبر، برای ادای نماز استسقاء، دعایی خطاب به خدا بر زبان آورده‌اند و مقصودشان این بود که پروردگارا، هنگامی که پیامبرمان درمیان ما بود به سبب حضورِ او در بین ما، از تو باران می‌طلبیدیم امّا اینک که از حضور پیامبر درمیان خود محرومیم، عبّاس عموی آن بزرگوار ـ که در آن زمان پیر مرد بودـ درمیان ماست به خاطر او هم که شده، به او و به ما رحم فرما و بر ما باران ببار. بدیهی است که هیچ مانعی ندارد که به هنگام دعا به پیشگاه خدا و برای جلب رحمت إلهی، صالحین کهنسال یا کودکان بی‌گناه را نزد خدا یاد کنیم و بخواهیم خدا به خاطر آن‌ها به ما نیز رحم فرماید، و یا از صالحین بخواهیم که به نفع ما دعا کنند. این کار از بحث ما کاملاً خارج است([[253]](#footnote-253)). بحث ما بر سر این مسأله بود که آیا شرعاً جایز است که به ارواح طیّبه‌ی انبیاء و اولیاء متوسّل شویم و آن‌ها را شنوای خواسته‌های خود بدانیم و از ایشان بخواهیم میان ما و خدا وساطت و شفاعت کنند؟!([[254]](#footnote-254))

**46خامساً**: ای مدّعیان تبعیّت از اهل بیت، اگر شما در این‌جا به عمل عمر ـ که البتّه به هیچ وجه مؤیّد ادّعای شما نیست ـ متشبّث شده‌اید چرا ازکلام امام باقر یاد نمی‌کنید که از قول جدّش علی فرمود: «كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللهِ، **وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا** فَدُونَكُمُ الْآخَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِ: أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللهِ  وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالِاسْتِغْفَارُ. قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمۡ وَهُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ٣٣﴾ [الأنفال: ٣٣] «در روی زمین دو امان و وسیله‌ی نجات از عذاب وجود داشت، یکی از آن دو بر داشته شد پس دیگری را [که در میان شماست] دریابید و بدان در آویزید. امّا امانی که برداشته شد، رسول خدا بود [که در زمان حضورش از نزول کیفر إلهی مصون بودید] و امّا امانی که باقی است استغفار و آمرزش خواهی از خداست. خداوند فرموده: «(ای پیامبر) **تا تو درمیان ایشانی خدا آنان را عذاب نخواهد کرد و خدا ایشان را عذاب نخواهد کرد در حالی‌که استغفار می‌کنند**([[255]](#footnote-255)). (نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی 88) چنان‌که ملاحظه می‌شود علی تصریح فرموده که رسول اکرم ـ و اصولاً انبیاء ـ پس از رحلت، از دسترس ما خارج‌‌اند. شما به چه دلیل می‌گویید ما به انبیاء و ائمّه دسترسی داریم و با آن‌ها گفتگو کنیم؟ اگر توّسل به پیامبر پس از رحلتش جایز بود و موجب دفع عذاب و جلب خیر می‌شد، أمیر المؤمنین می‌فرمود به روح پیامبرتان متوسّل شوید که موجب امان از عذاب خداست.

47البتّه دکانداران مذهبی از خوف این‌که زیارتگاه‌ها خلوت و دکّانشان بی‌رونق شود به انواع حِیَل متشبث می‌شوند. از جمله وقتی که از اثبات ولایت تکوینی برای انبیاء و ائمّه عاجز می‌شوند، می‌گویند حتّی اگر به انبیاء و اولیاء توان ایجاد معجزه یا رفع مشکلات مردم و شفای امراض و دفع شرّ از ایشان، إعطاء نشده باشد، آن‌ها به سبب مقام والایشان نزد خدا، از دعاهای مردم و خواسته‌هایشان بی‌خبر نیستند و یا می‌گویند ملائکه مطالب و دعاهای مردم را به آنان می‌رسانند بنابراین زیارت و طواف قبورشان به منظور تقرّب به خدا و طلب شفاعت از آن‌ها و خواندن ایشان از دور و نزدیک و نذر کردن برای آن بزرگواران و تبرّک جستن از ضریح آن‌ها کاری عبث نیست!

امّا ادّعایشان بلا دلیل است و مورد تأیید قرآن نیست. ملائکه به خواست ما بالا و پایین نمی‌روند [مریم: 64، الأنبیاء: 27 و 28] که موظّف باشند هرگاه پیغمبر یا ائمّه را در حرمشان یا از دور، خواندیم، پیغام ما را به پیغمبر و ائمّه برسانند! خدا کجای قرآن فرموده که پس از رحلتِ آن بزرگواران ما ملائکه‌ای داریم که کارشان خبررسانی به انبیاء و اولیا است؟!

خوش‌بختانه مسلمین در این‌که فرشتگان را نمی‌توان خواند، اختلافی ندارند و در هیچ فرقه‌ای از فِرَق اسلامی مشاهده نمی‌شود که کسی بگوید: ای جبرئیل، برایم شفاعت کن یا درخواست مرا به اطّلاع فلان امام یا امامزاده برسان! زیرا همگان می‌دانند که ملائکه عروج و نزول دارند و در آنِ واحد نمی‌توانند در بیش از یک‌جا باشند و فقط خداست­که بر همه جا و بر همه چیز به صورت یکسان علم و احاطه دارد. بنابراین اگر کسی آن‌ها را بی‌قید و شرط بخواند، برای آن‌ها صفت خدایی قائل شده و به شرک مبتلا گردیده است. (فتأمّل)

علاوه بر این، خدا در قرآن آشکار ساخته که انبیاء در زمان حیات دنیوی از کارهای پنهانی و از ما فِی الضَّمیرِ معاصرین خود مطّلع نبوده‌‌اند، چه رسد به پس از رحلت که دنیای ما را ترک کرده و به عالم باقی منتقل شده‌اند. قدمای شیعه نیز این عقیده را باطل دانسته و آن را از عقاید حشویان شمرده‌اند([[256]](#footnote-256)).

48قرآن کریم به پیامبر اکرم فرموده که برخی از مردم که ظاهر کلامشان مورد پسند تو واقع می‌شود باطنشان برخلاف ظاهر آن‌هاست [البقرة: 204و205] و یا فرموده: ﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡ﴾ [التوبة: ١٠١] «برخی از بادیه‌نشینان اطراف شما منافق‌اند و بعضی از أهالی مدینه [نیز] بر نفاق خو گرفته‌اند، تو (ای پیامبر) ایشان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم». یا حضرت سلیمان پس از شنیدن خبر از هُدهُد، نمی‌دانست که راست می‌گوید یا نه به همین سبب فرمود: خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای یا از دروغگویانی [النمل: 27]. پیامبر اکرم پس از نزول آیات لعان، وقتی مرد و زنی طبق آیات قرآن «لِعان» انجام دادند، به آن دو فرمود: شما می‌دانید که من علم غیب نمی‌دانم، حساب شما دو تن با خداست، یکی از شما دروغگو است و یک بار به مرد و یک بار به زن فرمود: اگر دروغ گفته‌ای توبه کن([[257]](#footnote-257)). و بنا به نقل مجلسی، پیامبر فرموده: «لَيَختَلِجَنَّ قَومٌ مِن أصحابي دُوني وأنَا عَلَى الحَوضِ فَيُؤخَذُ بِهِم ذاتَ الشِّمالِ فَأُنادي: يا رَبِّ أُصَيحابي أُصَيحابي([[258]](#footnote-258)) (أصحابي أصحابي) فَيُقالُ: إنَّكَ لاتَدري ما أحدَثوا بَعدَكَ». «روز قیامت که من بر کنار حوض کوثر نشسته‌ام گروهی از أصحابم را به سوی عذاب إلهی می‌برند. من [پروردگارم را] می‌خوانم و می‌گویم: پروردگارا، اینان اصحاب و یاران من‌اند. [در جوابم] گفته می‌شود: همانا تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کرده‌اند»([[259]](#footnote-259)). بنابراین، پیغمبر نمی‌داند پس از رحلتش دیگران چه کرده‌اند. پس پیغمبر که نمی‌داند فلان بنده چه کاره است چگونه ممکن است در محکمه‌ی إلهی از او طرفداری و شفاعت کند؟! فقط خداست که ظاهر و باطن و سرّ و آشکار بندگان را می‌داند و فرموده: ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ﴾ [البقرة: ٢٥٥] «کیست آن که بی‌إذن و رخصت خدا، نزد او شفاعت کند، [خدا] می‌داند آنچه در برابرشان (= آینده) و در پشت سرشان (= گذشته) است». و جُز خدا، هیچ کس چنین علم و اطّلاعی ندارد. بنابراین هیچ پیغمبر و فرشته‌ای نمی‌داند اراده‌ی خدا در حقّ کدام بنده تعلّق خواهد گرفت و برای چه کسی إذن شفاعت صادر خواهد شد. تعیین شفیع برای مقصّرِ قابل شفاعت، با خداست نه با بندگان زیرا شفیعان نیز از هیبت و جلال إلهی بیمناک‌اند و به خواست ما توجّهی ندارند. ﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾ [الأنبياء: ٢٨] «جُز برای کسی که او بپسندد و راضی باشد وساطت و شفاعت نمی‌کنند». زیرا می‌دانند و می‌دانیم که انسان هرچه که بخواهد، نخواهد شد بلکه: ﴿فَلِلَّهِ ٱلۡأٓخِرَةُ وَٱلۡأُولَىٰ ٢٥ ۞وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ٢٦﴾ [النجم: ٢٥، ٢٦] «(اختیار) آخرت و این جهان فقط از آنِ خداست و چه بسیار فرشتگانی در آسمان‌ها که شفاعتشان هیچ سودی نبخشد مگر پس از آنکه خداوند برای کسی که بخواهد و خشنود باشد، اجازت و رخصت دهد». (فتأمّل).

حضرت علی نیز اطّلاع از کارهای غیرآشکار ما فِی الضَّمیرِ مردم را مختصّ خدای متعال دانسته که در این موضوع «لاشَهيدَ (شاهِدَ) غَيْرُهُ وَلاَ وَكِيلَ دُونَهُ» «هیچ شاهد و ناظر و مراقبی جُز او نیست»([[260]](#footnote-260)). و درباره‌ی اطّلاع از آینده فرموده: «قَد أقْلَقَنِي ما أبْهَمَ عَلَيَّ مِنْ مَصيرِ عاقِبَتِيْ» «سرنوشت مبهم و تاریکم مرا نگران ساخته است»([[261]](#footnote-261)). (پس غیب نمی‌دانسته است).

49پس از رحلت نیز انبیاء رابطه‌ای با دنیای فانی ما ندارند. چنان‌که پیامبری که خداوند او را میراند، حتّی از مدت مرگش خبر نداشت [البقرة: 259] و حضرت عیسی در قیامت عرض می‌کند من تا زمانی که درمیان مردم بودم شاهد اعمالشان بودم امّا پس از وفاتم این تویی که بر هر چیز شاهد و مراقب هستی [المائدة: 117]. و اصحاب کهف نیز پس از بیدار شدن نمی‌دانستند که چه مدّتی خفته بودند و نمی‌دانستند دقیانوس مُرده است و اوضاع منطقه‌ی آن‌ها عوض شده است. [الکهف: 19]. حضرت نوح نیز نمی‌دانست که پسرش از طوفان نجات نمی‌یابد و گمان می‌کرد که خدا پسرش را به عنوان این‌که **أهل** اوست (= از اهل بیت اوست) نجات می‌بخشد امّا پس از غرق شدن او فهمید که ﴿مَن سَبَقَ عَلَيۡهِ ٱلۡقَوۡلُ﴾ [المؤمنون: ٢٧] «کسی‌که حکم [عذاب] بر او پیشی گرفته است». پسرش نیز بوده است و به همین سبب از خدا راجع به پسرش پرسید: خداوندا، پسرم از اهل و خانواده‌ام بود و وعده‌ی تو راست و درست است پس چرا او از نجات یافتگان نبود و جواب شنید که پسرت به سبب اعمال بدش در واقع اهل تو نیست و لذا غرق گردید [هود:40 تا 46]. معلوم می‌شود که حضرت نوح علم غیب نداشت.

حضرت ابراهیم نمی‌دانست صاحب فرزندی به نام اسحاق و نوه‌ای به نام یعقوب خواهد شد لذا وقتی ملائکه بر حضرت ابراهیم وارد شدند و آن‌ها را نشناخت و برایشان گوساله‌ای ذبح و طبخ نمود (اگر علم غیب می‌داشت از ابتداء آن فرشتگان را می‌شناخت و با گوساله‌ی‌ طبخ شده از آن‌ها پذیرایی نمی‌کرد)، پس از این‌که فرشتگان او را به فرزندی بشارت دادند، با تعجّب گفت: آیا با این‌که مرا پیری فرا رسیده، بشارت می‌دهید؟! فرشتگان گفتند: تو را به حق مژده داده‌ایم پس از نا امیدان مباش. هم‌چنین حضرت ابراهیم هیچ اطلاعی از مأموریت فرشتگان مذکور نداشت و از ایشان پرسید: ای فرستادگان مقصود شما چیست؟ فرشتگان گفتند ما [برای عذاب] به سوی قوم گنه‌کاران اعزام شده‌ایم [الحجر:54 و 55 و 57 و 58] ابراهیم متعجّبانه پرسید: چگونه برآن شهر عذاب نازل می‌کنید با این‌که حضرت لوط در آن شهر است؟! فرشتگان پاسخ دادند ما لوط را نجات می‌دهیم [العنکبوت:32]. اگر حضرت ابراهیم می‌دانست که فرشتگان قبل از عذابِ إلهیِ شهر سدوم، حضرت لوط را نجات می‌دهند دیگر نمی‌پرسید چگونه بر آن شهر عذاب نازل می‌کنید در حالی‌که لوط در میانشان است؟

حضرت زکریّا نیز نمی‌دانست که صاحب فرزند می‌شود لذا وقتی او را به فرزندی به نام یحیی بشارت دادند شگفت زده پرسید: پروردگارا، چگونه مرا پسری خواهد بود و حال آن‌که زنم نازاست و به تحقیق از پیری به نهایت ضعف و خشکی رسیده‌ام؟!

حضرت لوط نیز علم غیب نداشت و فرشتگانی را که برای عذاب قومش آمده بودند نشناخت و تصوّر می‌کرد آن‌ها بشر‌اند و بیمناک شد که مبادا قومش به ایشان تعرّض کنند و حتّی پس از دانستنِ این‌که قومش از این مهمانان صرف‌نظر نمی‌کنند گفت: ای کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم، تا این‌که سر انجام ملائکه خود را معرّفی کردند و گفتند برای عذاب آمده‌اند [هود:80] و نگران نباشد زیرا او و خانواده‌اش به جُز همسرش را قبل از نزول عذاب، نجات می‌دهند [العنکبوت:33].

حضرت موسی که از انبیاء اُولُوا العَزم است از فرمانروای ظالم که کشتی‌های نامعیوب را غصب می‌کرد و از والدین صالحِ آن پسر که مقتول شد و از گنجِ زیر دیوار خبری نداشت [الکهف:67 تا 82]. اگر حضرت موسی علم غیب می‌داشت به همسفرش اعتراض نمی‌کرد.

پیامبر اسلام نیز در سال ششم هجری در رؤیا دید که وارد مسجدالحرام شده و مشغول ادای مناسک حجّ است و به همین سبب با عدّه‌ای ـ که بیش از هزار تن بودند ـ از جمله حضرت علی رهسپار مکّه شد و نمی‌دانست که رؤیایش سال بعد یعنی در سال هفتم هجری تحقّق می‌یابد. آن‌حضرت در مکانی به نام «حدیبیه» با ممانعت مشرکین مواجه شد و عثمان را برای مذاکره به مکّه اعزام فرمود. مشرکین از بازگشت او جلوگیری نمودند و برگشت عثمان به نزد پیامبر به طول انجامید و شایع شد که عثمان کشته شده است. رسول‌خدا و همراهانش آماده‌ی دفاع شدند و پیامبر فرمود: از این‌جا نمی‌روم تا کار را یکسره کنم و برای تجدید پیمان خود با مسلمانان زیر سایه‌ی درختی نشست و تمام یاران آن‌حضرت با او دست بیعت و وفاداری و پایداری دادند و سوگند یاد کردند که تا آخرین نفس از اسلام دفاع کنند که این واقعه به «بيعة الرِّضوان» معروف گردیده است [الفتح: 18] تا این‌که عثمان بازگشت و این ماجرا به انعقاد صلحنامه‌ی حدیبیه انجامید. بنابراین پیامبر اکرم و حضرت علی. **اوّلاً**: نمی‌دانستند که رؤیای رسول خدا در آن سال تحققّ نمی‌یابد بلکه سال بعد محقَّق می‌شود. **ثانیا**: پیامبر اکرم تا قبل از مراجعت عثمان نمی‌دانست علّت تأخیر وی چیست و چرا مشرکین او را نگه داشته‌اند([[262]](#footnote-262)).

شهید بزرگوار جناب «مسلم بن عقیل» که نائب و نماینده‌ی خاص حضرت سیّدالشهداء بود در وقت شهادت می‌گوید وصیّتم این است که نامه‌ای بنویسید به امام حسین که به طرف کوفه نیاید چون که من قبلاً نامه نوشته بودم که مردم کوفه با آنحضرت‌اند و همکاری خواهند کرد و بدین سبب آن‌حضرت حجّت را بر خود تمام یافته می‌داند و به کوفه خواهد آمد در حالی‌که در واقع چنین نیست و من فرصت نیافته‌ام تا امام را از تغییر اوضاع و ادّعای پوچ اهل کوفه با خبر سازم([[263]](#footnote-263)). ملاحظه می‌کنید که نایب و پسر عموی امام معتقد بود امام از وضع کوفه و مردم آن خبر ندارد و نیز صدای او را نمی‌شنود. اگر صدای نماینده و نائب خود را می‌شنید، نوشتن نامه لازم نبود! حال چگونه شما ادّعا می‌کنید که امام پس از رحلت از احوال و اقوال ما مطّلع است؟! درباره‌ی علم غیب مطالب مهمّی در فصل سوّم باب دوّم آورده‌ایم. (ص329).

**\*\*\***

50دیگر از اقوالی که برای فریب عوام از آن بسیار سوء استفاده می‌شود این است که غالباً در کتب خود و یا بر منابر می‌گویند در کتاب‌های سیره و حدیث آمده است که پس از غزوه‌ی بدر، جنازه‌ی تعدادی از مشرکین را در گودالی انداختند، پیامبر خطاب به مردگان مذکور فرمود: من وعده‌ی پروردگارم را راست و حقّ یافتم، آیا شما نیز وعده‌ی خدایتان را راست و حقّ یافتید؟! اگر مردگان سخن انسان‌های زنده را نمی‌شنوند پس چرا پیامبر أموات را مورد خطاب قرار داد؟!

متأسّفانه ماجرای مذکور را همیشه ناقص نقل می‌کنند و من تاکنون ندیده‌ام که خرافیّین این ماجرا را به صورت کامل ذکر کنند. ما برای بیداری خوانندگان ماجرا را با استناد به کتب معتبر سیره و حدیث به صورت کامل نقل می‌کنیم تا خدعه‌ی خرافه‌فروشان نقش بر آب شود.

معتبرترین و مشهورترین سیره‌ی پیامبر اکرم «سیرة النبیّ» تألیف ابن‌هشام است. وی و ابن‌کثیر که سیره‌ی او نیز شهرت فراوان دارد، در فصل «غزوة البدر العظمى» نوشته‌‌اند: «عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: لَمَّا أَمَرَ رَسُولُ اللهِ  بِالْقَتْلَى أَنْ يُطْرَحُوا فِي الْقَلِيبِ، طُرِحُوا فِيهِ.... وَقَفَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللهِ  فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْقَلِيبِ، هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا؟([[264]](#footnote-264)) فَإِنِّي قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا. قَالَتْ: فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَتُكَلِّمُ قَوْمًا مَوْتَى؟ فَقَالَ لَهُمْ: لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ مَا وَعَدَهُمْ رَبُّهُمْ حَقًّا. قَالَتْ عَائِشَةُ: وَالنَّاسُ يَقُولُونَ: لَقَدْ سَمِعُوا مَا قُلْتُ لَهُمْ، وَإِنَّمَا قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ  لَقَدْ عَلِمُوا »([[265]](#footnote-265)). «از عائشه روایت شده که گفت: چون رسول خدا فرمان داد که کُشتگانِ (مشرکین در غزوه‌ی بدر) در چاه افکنده شوند، آن‌ها را در چاه انداختند...... رسول خدا بر فراز ایشان ایستاد و فرمود: ای اهل چاه، آیا آن‌چه پروردگارتان به شما وعده فرموده بود، راست و درست یافتید؟ همانا من آنچه پروردگارم مرا وعده فرموده بود، راست و درست یافتم. عائشه گفت: اصحاب آن حضرت عرض کردند: ای رسول خدا، آیا با گروهی مرده سخن می‌گویی؟! حضرتش فرمود: به درستی که دانستند آن‌چه پروردگارشان به ایشان وعده داده بود، راست و درست است. عائشه گفت: مردم می‌گویند [پیامبر فرمود] آن‌ها شنیدند آن‌چه به ایشان گفتم..... جُز این نیست که رسول‌خدا فرمود: به درستی که آن‌ها دانستند.....».

در «السیرة الحلبیّة» نیز آمده است: «عَن عائِشَةَ أنّها أنكَرَتْ قَولَهُ: لَقَد سَمِعُوا ما قُلتُ. وقالَت: إنَّما قالَ: لَقَد عَلِمُوا أنَّ الَّذي كُنْتُ أقولُ حَقٌّ وقالَت: إنَّما أرادَ النَّبِيُّ  - أي بِقَولِهِ في حَقِّ أهلِ القَليبِ ما أنتُم بِأسْمَعَ مِنهُم – الآنَ لَيَعْلَمُونَ أنَّ الَّذِي أقولُ لَهُم هُوَ الحَقُّ، أَي لا أنَّهُم يَسْمَعُونَ ما أقولُ بِحاسَّةِ سَمْعِهِمْ الَّتي كانَت مَوجودَةً في الدُّنيا، ثُمَّ قَرَأَتْ – أي مُحتَجَّةً عَلى ذلِكَ – قَولَهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ **ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾** [النمل:80] وَبِقَولِهِ: ﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ٢٢﴾ [فاطر: ٢٢] ([[266]](#footnote-266)). «روايت شده عائشه اين موضوع كه پیامبر [به مقتولین بدر] فرموده باشد «به درستی که آن‌ها شنیدند» را انکار کرد و گفت: [پیامبر] فرمود: «به درستی‌که آن‌ها دانستند همانا آن‌چه که گفته‌ام راست و درست است». عائشه گفت: جُز این نیست که پیامبر درباره‌ی مقتولین افتاده در چاه [بدر] با گفتن این‌که «شما شنواتر از ایشان نیستید». می‌خواست [بفهماند] اکنون هر آینه می‌دانند همانا آن‌چه به ایشان می‌گفتم راست و درست است، یعنی نه این‌که آنچه را می‌گویم آن‌ها با حسّ شنوایی که در دنیا [برایشان] موجود بود می‌شنوند. سپس بر [تأیید] این موضوع، آیه‌ی «**همانا تو مردگان را نمی‌شنوانی**» [النمل:80] و آیه‌ی «**و تو شنواننده‌ی کسانی که در قبرها قرار دارند، نیستی**» [فاطر:22] را تلاوت کرد یعنی به دو آیه‌ی مذکور احتجاج واستدلال کرد...».

ابن‌کثیر در سیره‌اش در همان فصل «غزوة بدر العُظمى» و بخاری([[267]](#footnote-267)) و مسلم([[268]](#footnote-268)) و نسائی([[269]](#footnote-269)) و ابن أبی الحدید شارح مشهور «نهج البلاغه» این ماجرا را نقل کرده‌‌اند. اِبنِ أبِی الحَدید می‌گوید هنگامی که سران و بزرگانِ مقتولِ قریش در چاه افکنده شدند، رسول خدا پیرامون چاه دور‌ می‌زد و جنازه‌ی آن‌ها را که به خاک افتاده بودند [می‌نگریست] ابوبکر [هنگام انداختن آن‌ها به چاه] نام یکایک آن‌ها را اعلام می‌کرد و رسول الله خدا را [به پاس غلبه‌ی بر آنان] حمد و سپاس می‌گفت. سپس پیامبر بر بالای چاه ایستاد و آن‌ها را یکان یکان به نام صدا زد و فرمود: «**هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا؟** فَإِنِّي قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا. بِئْسَ القَوْمُ كُنْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ، كَذَّبْتُمُونِي وَصَدَّقَنِي النَّاسُ، وَأَخْرَجْتُمُونِي وَآوَانِي النَّاسُ، وَقَاتَلْتُمُونِي وَنَصَرَنِي النَّاسُ، فَقالوا: يا رَسولَ اللهِ، أتُنادي قوماً قَد ماتُوا؟ فَقَالَ: لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ مَا وَعَدَهُمْ رَبُّهُمْ حَقٌّ. وقالَ **ابنُ اسحاق** في كِتاب المَغازي: أنَّ عائِشَةَ كانَت تَروي هذَا الخَبَرَ وَتَقُولُ: فَالنّاسُ يَقولونَ إنَّ رَسولَ اللهِ  قالَ: لَقَد سَمِعوا ما قُلتُ لَهُم وَلَيسَ كذلِكَ، إنَّما قالَ: لَقَد عَلِمُوا أنَّ مَا وَعَدَهُم رَبُّهُمْ حَقٌّ»([[270]](#footnote-270)). «**آيا آنچه را که پروردگارتان وعده فرموده بود، حقّ یافتید**؟ [الأعراف: 44] همانا من آن‌چه راکه پروردگارم وعده فرموده بود حق یافتم، برای پیامبرتان چه بد قومی بودید، شما مرا تکذیب کردید در حالی‌که مردم مرا تصدیق کردند، مرا [از زادگاهم] اخراج کردید و مردم مرا مأوا دادند و پذیرفتند، به جنگ با من پرداختید و مردم مرا یاری کردند. [اصحاب] گفتند: ای رسول خدا، آیا قومی را ندا می‌کنی که مرده‌‌اند؟! پیغمبر فرمود: هر آینه دانستند آن‌چه پروردگارشان به ایشان وعده داده بود، راست و درست است. **ابن اسحاق** [که مؤلّف کهن‌ترین سیره‌ی پیامبر است و ابن هشام سیره‌ی خود را بر اساس سیره‌ی او تألیف کرده است] در کتاب مغازی([[271]](#footnote-271)) می‌گوید: عائشه این خبر را نقل می‌کرد و می‌گفت: مردم می‌گویند پیغمبر فرموده آنچه بدیشان گفتم هر آینه شنیدند در حالی‌که نه چنین است، جُز این نیست که فرمود: هر آینه دانستند آنچه پرودگارشان به آنان وعده داده بود، حقّ است».

ملاحظه می‌کنید که این خبر تمامی احادیث دیگر را تبیین و تصحیح می‌کند و باید سایر احادیث را در پرتو توضیح این حدیث فهمید. چون این خبر دهان به دهان وسینه به سینه نقل شده، دچار تغییراتی گردیده که عائشه حقیقت ماجرای را تبیین کرده تا از اشتباه سایرین ممانعت شود، عائشه که در خانه‌ی پیامبر می‌زیسته و پدرش نیز شاهد مستقیم واقعه بوده بهتر و دقیق‌تر از سایرین می‌توانست از کمّ و کیف حادثه باخبر شود. در این واقعه سایر روات موقعیّت عائشه را نداشته‌اند زیرا عائشه حقیقت ماجرا را از پدرش یا پیامبر و یا هر دو شنیده بود. علاوه بر این وی برای صحّت نقل خود به عموم دو آیه‌ی قرآن استدلال کرده است که نباید این نکته مورد غفلت قرار گیرد.

ابن‌کثیر در وقایع سال دوّم هجری در همان فصل «غزوة بدر العُظمى» نوشته است: «ذُكِرَ عِندَ عائِشَةَ أنَّ ابنَ عُمَرَ رَفَعَ إلَى النَّبِيِّ: أنَّ الميّتَ يُعذَّبُ في قَبرِهِ بِبُكاءِ أهلِهِ، فَقالَت: إنَّماقالَ رَسولُ­اللهِ: إنَّهُ لَيُعذَّبُ بِخَطيئَتِهِ وَذنبِهِ وَإنَّ أهلَهُ لَيَبكُونَ عَلَيهِ الآنَ. قالَت: وذاكَ مِثلُ قَولِهِ إنَّ رسولَ الله قامَ عَلَى القَليبِ وَفيهِ قَتلى بَدرٍ مِنَ المشركين فَقالَ لَهُم ما قالَ، قالَ: إنَّهُم لَيَسمَعونَ ما أقولُ وَإنَّما قالَ: إنَّهُمُ الآنَ لَيَعلَمُونَ أَنَّما كُنتُ أقولُ لَهُم حَقٌّ. ثُمَّ قَرَأَتْ: ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ [النمل:80] ﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ٢٢﴾ [فاطر: ٢٢] «نزد عائشه گفته شد که پسر عُمَر از قول پیغمبر می‌گوید: همانا میّت در قبرش از گریه‌ی خانواده‌اش مُعذَّب می‌شود. عائشه گفت: جُز این نیست که رسول خدا فرمود: [میّت] که خانواده‌اش الآن بر او می‌گریند، به سبب کار نادرستش و گناهش عذاب می‌شود. [عائشه] گفت: این مانند آن گفتار رسول خداست که بر سر چاهی که مقتولین [غزوه‌ی] بدر در آن بودند، ایستاد و به آن‌ها گفت آنچه گفت و [می‌گویند] فرمود: همانا ایشان آن‌چه می‌گویم می‌شنوند، جُز این نیست که فرمود: هر آینه می‌دانند همانا آنچه بدیشان می‌گفتم، حقیقت دارد. سپس [در تأیید قول خود] آیه‌ی «**همانا تو مردگان را نمی‌شنوانی**» [النمل:80] و «**تو شنواننده‌ی کسانی که در قبرها قرار دارند، نیستی**» [فاطر:22] را تلاوت نمود».

بنابراین، حقیقت ماجری چنان‌که از قول ارباب سِیَر و حدیث و تاریخ آوردیم، واضح گردید و استناد به احادیثی بر خلاف اخباری که آورده‌ایم، موجّه نیست. امّا درباره‌ی کسانی‌که اصرار دارند به احادیث ناموجّه متشبّث شوند و فی المثل به حدیث 3976 بخاری استناد می‌کنند، لازم است بدانیم که:

**اوّلاً**: اخباری را که در بالا آوردیم، به روی خود نمی‌آورند و به قول معروف «لا إلهَ» را می‌گویند اما «إلا الله» را نمی‌گویند!

**ثانیاً**: حتّی اگر فرض کنیم که پیامبر به مقتولین خطاب کرده باشد، پر واضح است ـ چنانکه علمای بلاغت نیز گفته‌اند ـ همیشه خطاب به معنای آن نیست که مخاطب، شنوای کلام است بلکه در موارد بسیاری قول گوینده از باب «زبان حال» یا «حدیث نفس» است؛ چنان‌که حضرات صالح و شعیب پس از این‌که قومشان بر اثر زلزله از بین رفتند، از کشتگان روی گرداندند و گفتند ما پیام‌های خدا را به شما ابلاغ کرده و برای شما خیرخواهی نمودیم امّا شما خیر خواهان را دوست نمی‌دارید و لائق تأسّف نیستند. [الأعراف:79 و 93].

اگر مقصود، شنیدن مقتولین بود که دیگر روی گرداندنِ قبل از سخن گفتن ﴿فَتَوَلَّىٰ عَنۡهُمۡ وَقَالَ﴾ لازم نبود. به قول برادر مفضال ما جناب سیّد مصطفی طباطبائی ـ حَفَظَهُ اللهُ ـ حتّی ملحدین مادّی‌گرا که به بقای روح قائل نیستند، از این فنّ بلاغی در سخنان خویش استفاده می‌کنند و مثلاً بر سر قبر لنین در خطابه‌ای می‌گویند: «ای لنین، آسوده باش که ما تلاش‌هایی تو را در طریق حاکمیّت محرومینِ زمین، ادامه می‌دهیم!» تردید نیست که آن‌ها اعتقادی به این‌که لنین صدای آن‌ها را می‌شنود، ندارند و نمی‌توان این جمله را بر اعتقاد آنان بر سامع بودنِ لنین پس از موت، حمل کرد! (فتأمّل)

چنان‌که ترمذی و ابن‌ماجه و دارمی نقل کرده‌اند پیامبر اکرم در منطقه‌ای از مکّه به نام «حزوه» ایستاد و خطاب به مکّه فرمود: به خدا که تو بهترین سرزمین خداوندی و اگر مرا از تو اخراج نمی‌کردند من نیز بیرون نمی‌رفتم. بدیهی است که این خطاب را نمی‌توان دلیل شمرد که پیامبر مکّه را سامع سخن خود می‌دانسته است بلکه هر منصفی می‌فهمد که این سخن پیامبر از باب حدیث نفس است. هم‌چنین روایت شده که عُمَر به حجرالاسود خطاب کرد که: به خدا من تو را می‌بوسم با این‌که می‌دانم تو سنگی و زیان و سودی به من نمی‌رسانی و اگر ندیده بودم که رسول خدا تو را بوسیده است، تو را نمی‌بوسیدم. پر واضح است که این سخن نه بدان معناست که عمر حجرالأسود را سامع کلامش می‌دانسته است. آیا حضرت سجاد که ماه را مخاطب قرار می‌داد (صحیفه‌ی سجّادیّه، دعای 43) قائل بود که ماه سامع سخن اوست؟!

ما مسلمانان، حتّی در نماز فُرادی می‌گوییم: «**السَّلامُ** **عَلَيكُم وَرَحمةُ اللهِ وَبَرَكاتُه** = سلام بر شما و رحمت خدا و برکاتش [بر شما باد]». شکّ نیست که مسلمانان خبر ندارند که من در گوشه‌ی اتاقم و در پایانِ نمازم به آن‌ها سلام می‌گویم و آن‌ها را دعا کرده و رحمت و برکات خدا را برایشان طلب می‌کنم. من یا شما نیز معتقد نیستیم که آن‌ها صدای ما را می‌شنوند و به همین سبب توقّع نداریم پاسخی بگیریم بلکه از این فنّ بلاغی به منظور دیگری استفاده شده و مقصود آن است که مسلمان در همه حال خود را با جمع مسلمین احساس کند و حتّی در تنهایی نیز از یاد سایر مسلمین و پیوند با آن‌ها غافل نشود و برای آن‌ها دعا کند گویی‌که در کنار او هستند. این موضوع درباره‌ی صِیَغ جمع در قرائت سوره‌ی حمد در نماز فُرادی نیز صادق است. و دلیل ما بر این‌که قول حضرت صالح و شعیب، «زبان حال و حدیث نفس» بوده؛ علاوه بر وجود حرف عطف «**فاء**= پس، سپس» برسرفعل «**تَوَلّى**» ـ که می‌رساند پس از هلاکت قوم خویش سخن گفته‌اند ـ آن است که حضرات صالح و شعیب اگر می‌خواستند مردگان سخنشان را بشنوند، مانند حضرات نوح و هود در زمان حیات قومشان به آنان می‌گفتنـد: ﴿أُبَلِّغُكُمۡ رِسَٰلَٰتِ رَبِّي وَأَنصَحُ لَكُمۡ﴾ «پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و برایتان خیر خواهی کرده و شما را اندرز می‌دهم». و ﴿أُبَلِّغُكُمۡ رِسَٰلَٰتِ رَبِّي وَأَنَا۠ لَكُمۡ نَاصِحٌ أَمِينٌ ٦٨﴾ «پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و من برایتان خیرخواه و اندرزگویی امین‌ام». (الأعراف /62 و68 ـ مقایسه شود با آیه 79 و93 سوره‌ی اعراف) و لزومی نداشت که پس از مرگشان این سخن را به آن‌ها بگویند که برایشان فائده‌ای نداشت و نیازی نبود که حضرت شعیب به مردگان بگوید هلاکتِ شما سزاور تأسّف نیست. بنابراین به عنوان حدیث نفس، فرمود: ﴿فَكَيۡفَ ءَاسَىٰ عَلَىٰ قَوۡمٖ كَٰفِرِينَ ٩٣﴾ [الأعراف: ٩٣] «پس چگونه بر گروهی کافر تأسّف خورم؟».

**51ثالثاً**: قول قتاده را در ذیل حدیث که گفت: «أحْيَاهُمُ اللهُ، حَتَّى أَسْمَعَهُمْ قَوْلَهُ، تَوْبِيخاً وَتَصْغِيراً، وَنَقِيمَةً، وَحَسْرَةً، وَنَدَماً» «خدا آن‌ها را به منظور توبیخ و تحقیق و عقوبت و حسر‌ت‌ دادن و پشیمان کردنشان زنده ساخت تا کلام پیامبر را به ایشان بشنواند» غالباً ذکر نمی‌کنند. در حالی‌که به قول علمای حدیث حتّی اگر این روایت را بدون توجّه به توضیح عائشه بپذیریم حدّاکثر می‌رساند که چون آنان سران کفر و در دشمنی و آزارِ پیامبر بسیارکوشا بوده‌اند به عنوان امری خارق العاده و به منظور اضافه کردن عذابشان، خدا استثناءً در آن وقتِ مخصوص و معیّن، کلام پیامبر را به مقتولین رسانده است خصوصاً که در این دسته‌ی از أحادیث([[272]](#footnote-272)) پیامبر اکرم لفظ «اَلآنَ» را نیز گفته است که می‌رساند آن‌ها «اَلآن» ـ که زمان محدودی است ـ می‌شنوند نه به طور عموم. در این احادیث این کلام پیامبر که فرمود مقتولینِ افتاده در چاه بدر «نمی‌توانند جواب دهند = ولكِنَّهُم لا يَستَطِيعون جَواباً» می‌رساند که این موضوع، امری خاصّ و استثنائی بوده است و إلا اگر مردگان مذکور با این‌که پس از مرگ، سامعه‌ی خود را از دست داده بودند، می‌شنیدند پس برای جواب دادن نیز نیازی به قوه‌ی تکلّم نداشتند و اگر بگوییم چون پس از مرگ فاقد قوه‌ی تکّلم شدند طبعاً نمی‌توانستند جواب دهند، می‌گوییم بنابراین اصل، چون فاقد سامعه بودند طبعاً قادر بر شنیدن نیز نبودند و اگر بر فرض شنیدند خداوند به قدرت بی‌منت‌های خویش در آن لحظه‌ی خاصّ به همان چند تن مورد نظر، شنوانید و آن‌ها بنا بر اصل، پس از مرگ شنوا نبودند و پس از آن لحظه‌ی خاصّ نیز شنوا نخواهند بود و طبعاً این واقعه را نمی‌توان به موارد دیگر تعمیم داد و این احادیث، عمومیّتِ اصل قطع رابطه‌ی اموات با جهان فانی را نقض نمی‌کنند و طبعاً در بحث ما به کار خرافه فروشان نمی‌آید! (فتأمّل).

**رابعاً**: در این دسته احادیث پیامبر تعجّب و انکارِ برخی از اصحاب را که پرسیدند چگونه با مردگان سخن می‌گویی؟ و یا گفتند به اجساد بی‌روح چه می‌گویی؟ و.... ردّ نفرمود و این می‌رساند که نزد مسلمین شنوا نبودنِ اموات امری عامّ و مسلّم بود که با سکوتِ پیامبر تأیید گردید و اگر حدیث را بپذیریم دلالت بر امری منحصر به فرد و استثنائی دارد و لا غیر.

**خامساً**: علما ادّعا می‌کنند که به اصل «عرضه‌ی روایات به قرآن کریم» متعهّد‌ هستند امّا در این‌جا این دسته از روایات را که مورد پسندشان است به قرآن عرضه نمی‌کنند و استدلال قرآنی عائشه را به روی خود نمی‌آوردند! از قرآن کریم دریافته می‌شود که انبیاء پس از رحلت از اوضاع دنیای فانی خبر ندارند [المائدة: 117] تا چه رسد به غیر انبیاء!

52شبهه‌ی هفتم- دیگر از آیاتی که بسیار مورد سود استفاده‌ی خرافیّون قرار می‌گیرد، این آیه‌ی قرآن کریم است که فرموده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ وَجَٰهِدُواْ فِي سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣٥﴾ [المائ‍دة: ٣٥] «ایکسانی‌که ایمان آورده‌اید، از [نافرمانی] خدا پروا کند و [برای تقرّب به او و جلب رضایش] وسیله بجویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید». به این آیه برای «توسّلِ» غیر شرعی غالباً استناد می‌شود([[273]](#footnote-273)).

به عنوان نمونه، مؤلّف جوانی که فریفته‌ی خرافات حوزویان است، تحت تأثیر مغالطات ایشان نوشته است: **((**توسّل یعنی اتّخاذ **وسیله** برای نزدیک شدن به چیزی، چنانکه دانشمندان لغت می‌گویند: تَوَسَّلَ إلَيهِ بِوَسيلَةٍ: إذا تَقَرَّبَ إلَيهِ بِعَمَلٍ. تَوَسَّلَ إلَى اللهِ بِعَمَلٍ أو وَسيلَةٍ = عَمِلَ عَمَلاً تَقَرَّبَ بِهِ إلَيهِ تَعالى. «وسیله» در لغت به معانی زیر است:

1- نزدیک شدن

2- مقام و منزلت در پیش سلطان

3- درجه

4- چاره جویی برای رسیدن به چیزی با میل و رغبت

5- هرچه که به سبب آن، نزدیک شدن به دیگری ممکن باشد.

تردیدی نیست در این‌که انسان برای تحصیل کمالات مقصوده‌ی خویش از هر قبیل که هست از مادّیّات و معنویّات به غیر خود یعنی به خارج از محدوده‌ی وجود خود نیازمند است... همه می‌دانیم که انسانِ تشنه با آشامیدن آبِ خنک سیراب می‌گردد، سرمازده با حرارت زایی آتش گرم می‌شود، دارو در بهبودی بیمار اثر می‌گذارد و مادّه‌ی سمّی آدم سالم را به خطر می‌افکند و هم‌چنین شخصِ نادان، به تعلیم استاد، دانا می‌گردد و نادار از طریق اِحسانِ غنیّ، دارا می‌شود؛ در بهاران از ابر، باران فرو می‌ریزد و آن آب به زمین نیرو بخشیده و انواع گیاهان را می‌رویاند، حیوان از نبات تغذّی نموده و خود نیز سبب بقاء و ادامه‌ی حیات انسان می‌گردد... به هر حال نظام موجود در جهان و قانون حاکم بر آن، نظام «توسّل» است و قانون «تسبّب» یعنی نیل به هر کمال و به دست آوردن هر مطلوبی، به حکم أصل طبیعت، در گرو اتّخاذ «وسیله» است و موقوف به تحصیل سبب... قرآن حکیم... «قرب خدا» [را] که عالی‌ترین شرف و شریف‌ترین کمالِ ممکن برای انسان در مسیر عبودیّت و بندگی می‌باشد، نشان داده و می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ وَجَٰهِدُواْ فِي سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣٥﴾ [المائ‍دة: ٣٥] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا نموده (و در سلوک به سوی او و برای نزدیک گشتن به او) وسیله بجویید و در راه او مجاهده نمایید، باشد که رستگار شوید»([[274]](#footnote-274)).

ما قبلاً در شبهه‌ی ششم فصل «تذکّر مهمّ درباره‌ی توحید عبادت» (ص 168 به بعد) درباره‌ی «استعانت» یا «توسّل» یا «توسِط» شرکی و غیرشرکی یا توسّل و استعانت نامقیّد و مقیّد به اندازه‌ی لازم توضیح داده‌ایم توجّه خوانندگان را به توضیحات مذکور جلب می‌کنیم([[275]](#footnote-275)). علاوه بر مطالب مذکور، **اوّلاً**: قول برادر مفضال، جناب سیدمصطفی طباطبائی ـ أیَّدَهُ اللهُ تَعالی ـ را می­آوریم: آیۀ ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: ٣٦] «و چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن، همانا گوش و چشم و قلب (= ظرف پذیرش یا ردّ قضایا در انسان) همگی مورد پرسش قرار می‌گیرند» اصلی را به مسلمان می‌آموزد که تا مسأله‌ای برایش اثبات نشده، آن را بی‌دلیلِ متقن نپذیرد و پیروی نکند». (فَتَأمَّل جِدّاً).

قوانین قابل مشاهده‌ی علمی و یا امور محسوس و ملموسِ تکرارپذیر و قابل آزمایشِ طبیعت که برای مؤمن و غیرمؤمن یکسان است و اموری‌که مخالفی ندارد (یعنی مربوط به إذن عامّ إلهی است و ناشی از ارتباطی خاصّ با خالق عالَم نیست) از قبیل ایجاد حرارت بر اثر اصطکاک و یا آتش و یا رفع عطش توسّط آب و یا تصدیق قانون جاذبه و نظایر آن که آثار خارجی در همین عالم فانی دارد و اگر شریعتی هم نبود بشر خود بر اثر نیاز جسمی و میل به آسایش می‌فهمید که آب رافع عطش و خوراک رافع گرسنگی و سایبان مانع از آزار اشّعه‌ی تند آفتاب است و ما انسان‌ها اعمّ از مؤمن و غیر مؤمن بر اثر تجربه‌ی فراوان و تکرار، ایمان آورده‌ایم که مثلاً گرما ناشی از آتش است و سرما ناشی از یخ است و.... امّا مهمّ این است که آن‌ها را محدود و مقیّد می‌دانیم یعنی از آب، توقّع رفع گرسنگی و از نان انتظار رفع عطش و از یخچال توقّع گرم کردن اطاق و ضبط و پخش صدا و از رادیو توقّع خنک کردن اطاق یا علاج بی‌خوابی نداریم! هم‌چنان‌که از تعمیرکارِ ماشین توقّع علاج بیماری و از طبیب توقّع موفّق ساختن ما در دادگاه را نداریم! به همین سبب نیز این امور مورد توجّه اصلی و اساسی و هدف غائی ارسال رسل و انزال کتب نیست و خدا کتاب نازل نفرموده تا بگوید مردم خود را با آتش گرم و با دارو درمان و با غذا سیر کنید و با کشتی بر آب‌ها سیر کنید و از بیل و کلنگ برای کندن زمین بهره بجویید و.... بلکه بسیاری از موضوعات قرآن، از جمله مسائلی است که نتیجه‌اش در عالم باقی معلوم می‌شود.

من اگر با کسی در این مسأله اختلاف داشته باشم که آیا با کشتی می‌توان روی آب حرکت کرد یا نه؛ می‌توان با تجربه و آزمایش، رفع اختلاف کرد و نتیجه‌ی آن در همین عالَمِ فانی قابل حصول است امّا اگر با کسی در این مسأله اختلاف داشته باشیم که باید دیوار نُدبه در بیت المقدّس را زیارت کرد یا کعبه را در مکّه؟ در این دنیا یعنی در عالَم شهادت نمی‌توان نتیجه را مشاهده کرد لذا در این‌گونه امور جُز به إذن و اعلام خالق و مالک عالَم باقی و سلطان او، نمی‌توان اتّکاء داشت. حال با توجّه به اصل قرآنی [الإسراء: 36] که قبلاً گفتیم به یاد بیاوریم که قرآن از قول حضرت ابراهیم فرموده: ﴿وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمًاۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ٨٠ وَكَيۡفَ أَخَافُ مَآ أَشۡرَكۡتُمۡ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمۡ أَشۡرَكۡتُم بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ عَلَيۡكُمۡ سُلۡطَٰنٗاۚ فَأَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ أَحَقُّ بِٱلۡأَمۡنِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨١﴾ [الأنعام: ٨٠، ٨١]. «علم پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است آیا متذکّر نمی‌شوید و چگونه از آنچه که با [خدا] شریک پنداشته‌اید، بیم بدارم در حالی‌که شما بیم ندارید از این‌که چیزی را با خدا شریک پنداشته‌ایدکه خداوند هیچ دلیلی درباره‌ی آن بر شما نازل نفرموده است؟ [پس] اگر می‌دانید [بگویید] کدام یک از ما دو گروه به ایمنی سزاوار‌تر است. و در مدینه با سرزنش، درباره‌ی مشرکین می‌فرماید: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَمَا لَيۡسَ لَهُم بِهِۦ عِلۡمٞۗ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِن نَّصِيرٖ ٧١﴾ [الحج: ٧١] «و غیر از خدا چیزی را عبادت می‌کنند که خداوند هیچ دلیلی درباره‌ی آن نازل نفرموده و بدان علم ندارند و ستمکاران یاوری ندارند». بنابراین در اموری که مربوط به عالمی فوق عالَم شهادت و فوق عالَم فانی است و آثارش در عالَم باقی (= برزخ و قیامت) آشکار می‌شود بنا به اتفاق همه‌ی ملّیّین و خصوصاً به اتّفاق همه‌ی مسلمین باید إذن و إعلامی صریح و اطمینان بخش از خالق و مالک همه‌ی عوالم، داشته باشیم یعنی لازم است قرآن کریم ما را ارشاد کند. بنابراین در این‌گونه امور، مسائلی را که مطلبی در موردشان اثبات نشده، نمی‌توان پذیرفت و پیروی کرد. من چه می‌دانم که روح فلان بزرگوار پس از ترک دنیای فانی، کجاست و امکاناتش چیست و چگونه می‌توان با او ارتباط یافت و به او توّسل جست؟

بنابراین کسانی‌که بدون دلیل قرآنی ادّعا می‌کنند که توسّل و برکت جویی و خواندن نامقیّد انبیاء و ائمّه و اولیاء، مانند توسّل و استفاده از قُوایی است که در جهان شهادت و در عالَم فانی در اختیار ما ـ اعمّ از مؤمن و کافر ـ قرار دارد (از قبیل قوه‌ی گریز از مرکز یا قوّۀ جاذبه یا قانون انبساط اجسام یا استفاده از دارو و غذا و......) ادّعایشان دو اشکال دارد یکی آن‌که قیاس غائب به شاهد است که عقل سلیم آن را نمی‌پذیرد و متأسّفانه عدم توجّه به همان اصل قرآنی که گفتیم، سبب ورود خرافات به دین می‌شود و اهل دیانت را هم در دنیا و هم در آخرت در معرض خطر قرار می‌دهد زیرا پیروان ادیان، مسائلی را می‌پذیرند که نه علم و نه تجربه و نه کتاب آسمانی مؤیّد آن‌هاست و مصداق این آیه‌ی شریفه می‌شوند که فرموده: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَلَا هُدٗى وَلَا كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ ٢٠ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآ﴾ [لقمان: ٢٠، ٢١] «و بعضی از مردمان بدون علم و رهنمود و کتابی روشن درباره‌ی خدا مجادله می‌کنند و چون به ایشان گفته شود آن‌چه را که خداوند نازل نموده پیروی کنید، گویند: (نه) بلکه آن‌چه را که نیاکانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم».

در بحث ما نَحنُ فِیه نیز آیات قرآن نه تنها فاقد صراحت در مطلوب و مدّعای شماست بلکه حتّی در این موضوع، ظهور نیز ندارد بلکه آیات بسیاری در قرآن هست که بیشتر مؤیِّد   
  
قول ماست تا مدّعای شما، از قبیل: ﴿فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: ١٨] «هیچ کس را با خدا مخوانید» و ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡ﴾ [الأعراف: ١٩٤] «به راستی کسانی را که غیراز خدا می‌خوانید، بندگانی امثال شما هستند([[276]](#footnote-276))» و آیات فراوان دیگر. از جمله آیه‌ای که می‌رساند انبیاء پس از ترک دنیا، با جهان فانی ارتباط ندارند و از احوال ما آگاه نیستند. [المائده: 117].

اصولاً در قرآن ملاحظه ‌نمی‌شود که کسی به روح انبیاء یا فرشتگان متوسّل شود. در این مسأله احادیث متواتر واقعی (نه متواتر ادّعایی) که کاملاً شروط صحّت و قبول را دارا باشند، در دست نداریم و حتّی روایات و اخبار معارض قول شما نیز کم نیستند.

اشکال دوم قول ایشان آن است که همه‌ی امور را نمی‌توان با یک‌دیگر قیاس کرد و آن‌ها را مشابه دانست و نمی‌توان گفت چون در عالم طبیعت حصول هرچیز در گرو اتّخاذ وسیله است و موقوف به تحصیل سبب و یا چون وحی خدا با واسطه به ما رسیده پس ما هم بر همین قیاس مجازیم در تقرّب به خدا هرچه را می‌پسندیم یا بزرگان یا پیشینیان ما گفته‌اند واسطه قرار داده و آن‌ها را «وسیله» قلمداد کنیم، این کار قیاس در احکام است که حتّی در مذهب شیعه مردود است. (فتأمَّل جِدّاً) واسطه‌ی در ایصال وحی به پیغمبر اکرم یعنی جبرئیل را خدا انتخاب کرده، واسطه در ایصال احکام به بندگان یعنی پیامبر را نیز خدا تعیین فرموده به عبارت دیگر جبرئیل را رسول خدا انتخاب نکرده بود و پیامبر را نیز مردم انتخاب نکرده بودند. بنابراین ما حقّ نداریم وقتی صاحب شریعت یعنی خداوند به ما فرمود: ﴿أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَٱسۡتَقِيمُوٓاْ إِلَيۡهِ وَٱسۡتَغۡفِرُوهُۗ وَوَيۡلٞ لِّلۡمُشۡرِكِينَ ٦﴾ [فصلت: ٦] «همانا معبودتان معبودی یگانه است پس مستقیماً به سوی او بروید و وای بر مشرکان (که چنین نمی‌کنند)». برخلاف دستورش برای تقرّب به درگاهش افرادی را که قابل حصول نیستند، «وسیله» بخوانیم و برای آن‌ها اعمال عبادی (از قبیل نذر و طواف و حاجت طلبی و خواندن نامقیّد و.....) به جای آوریم و بگوییم آن‌ها «وسیله‌ی» تقرّب ما به خدا هستند. آری انسان برای هر کاری وسایلی را برمی‌گزیند امّا مسأله‌ی تقرّب به خدای متعال را نباید مِن عِندِی به سایر امور قیاس کرد بلکه باید وسایل یا وسائط تقرّب را از شریعت بیاموزیم. توجّه داشته باشید ما به هیچ­وجه اصل وجود واسطه یا اتّخاذ وسیله در امور عالَم را منکر نیستیم بلکه می‌گوییم امور مختلف عالم را نباید بدون دلیل با یکدیگر قیاس کرد و بدون دلیل شرعی همه چیز را مشمول یک حُکم دانست بلکه می‌گوییم بنا به حکم شرع، دعا به درگاه إلهی و عبادات و اعمال خیر ـ که قابل حصول می‌باشند ـ و شرع نیز بدان تصریح فرموده، وسائط یا وسایل ما برای قرب به خداوند متعال‌اند. ما نیز به پیامبر و ائمّه ـ که آن‌ها نیز مأمور به اتّخاذ وسیله، یعنی اطاعت امر حقّ و اجتناب از نهی پروردگار می‌باشند و عبادات شرعی را به عالی‌ترین نحو ادا می‌کنند ـ باید اقتدا کنیم و از تعالیم آن بزرگواران برای قرب به خدا استفاده کنیم. امّا اشکال ما به شما در اتّخاذ روش‌های عابدانه در برابر پیشوایان و بزرگان دین است و تصوّراتی که بدون دلیل متقن شرعی درباره‌ی ایشان دارید از قبیل ولایت تکوینی، حضور در همه جا و علم غیب و قدرت بر همه کار و این‌که به انتخاب خود می‌توانیم هر یک از ایشان را چه در زمان حیات و چه پس ­از رحلت، شفیع خویش بگیریم و...... بسیاری ازمردم برای بزرگان دین نذر می‌کنند، دور مرقدشان می‌گردند، حاجات خویش را بدون قید و شرط به آنان عرضه می‌دارند در حالی‌که این امور و نظایر آن موقوف به خداوند متعال است. (انتهى کلام طباطبائي).

**ثانياً**: ما نیز در تأیید آنچه نویسنده‌ی جوان گفته است، مطالبی را ازکتب مرجع ذکر می‌کنیم. در «لِسانُ العَرَب» می‌خوانیم: «[الوسيلة] يُطْلَقُ عَلى كُلِّ عَمَلٍ خالِصٍ سُلِكَ بِهِ طَريقُ التَّقَرُّبِ إلَى اللهِ بِأداءِ الفَرائِضِ والنَّوافِلِ وأنواعِ التَّطَوُّعات **=** به هر عمل خالصی که با آن طریق تقرّب به سوی خدا سلوک شود، به انجام واجبات و مستحبات و کارهای خیرِ داوطلبانه، وسیله اطلاق می‌شود».

در مفردات راغب اصفهانی آمده است: «حَقِيقَةُ الوَسِيلَةُ إلَى اللهِ تَعالى مُراعاةُ سَبيلِهِ بِالعِلمِ وَالعِبادَةِ وَتَحَرِّي مَكارِمِ الشَّريعَةِ وَهِيَ كَالقُربَةِ **=** حقیقت معنای وسیله به سوی خداوند متعال مراعات سَبیلِ الله است با [کسب] علم و عبادت و جستجوی مکارم دین و اخلاق و این لغت مانند قُربَت [و تقرّب] است».

در کتاب معتبری می‌خوانیم: **«**اَلْوَسيلَةُ، الوُصْلَةُ يُتَوَصَّلُ بِها إلَى البُغيَةِ وَالوَسيلَةُ اِلَى اللهِ سُبْحانَهُ ما يُوصَلُ إلى ثَوابِهِ وَالزُّلْفى لَدَيهِ وذلِكَ بِفِعْلِ الطّاعاتِ وَتَرْكِ المَعاصِي؛ وَسَلَ إلى كَذا: تَقَرَّبَ إلَيهِ ورَغَبَ فيهِ([[277]](#footnote-277)) **=** وسیله همان رابطی است که با آن به مطلوب واصل می‌توان شد و وسیله به سوی خداوند سبحان آن چیزی است که به ثواب پروردگار و تقرّب به درگاهش می‌رساند و این امر با انجام طاعات و ترک گناهان [ممکن می‌شود] «وَسَلَ إلى كَذا» یعنی به فلانی تقرّب جُست و به او راغب و مایل گردید».

در «تاجُ العروس» به نقل از جوهری آمده است: «اَلوَسيلَةُ ما يُتَقَرَّبُ بِهِ إلَى الغَير **=** هر چیزی که مایه‌ی نزدیکی به دیگری شود، به آن وسیله می‌گویند». در فرهنگ بزرگ جامع تألیف أحمد سیّاح نیز آمده است: «(وَسَلَ) إلَى اللهِ بِعَمَلٍ أو وَسيلَةٍ وَ(وَسَّل) **=** کاری کرد که به سبب آن نزدیکی جُست به سوی خدای. تَوَسَّلَ إلَى الله = نزدیکی یافت به سبب کاری به سوی خدای تعالی».

چنان‌که ملاحظه می‌شود در زبان عربی غالباً اگر چیزی موجب و سبب موفّقیّت درکاری و یا نیل کسی به قرب مثلاً پادشاهی یا وصول به هدفی شود، آن را «وسیله» می‌نامند مثلاً می‌گوییم وسیله‌ی مقرّب شدن من نزد پادشاه، خدمت کردن بود یا وسیله‌ی محبوب شدن من نزد معلّم، درس خواندن بود یعنی من به وسیله‌ی درس خواندن مورد توجّه و محبّت معلّم قرار گرفتم زیرا به موجود مُدرِک «وسیله» گفته نمی‌شود امّا اگر از موجودی مُدرِک مثلاً انسانی بخواهیم از پادشاهی عفو ما و یا ارتقاء درجه و مقام ما را تقاضا کند، به این کار «اِستِشفاع» گفته می‌شود و به کسی که تقاضای ما را انجام داده و ما را یاری کرده «شَفِیع» گفته می­شود نه «وسیله»؛ چنانکه گفته می‌شود: «فُلانٌ استَشفَعَ زَيداً إلى عَمروٍ**=** فلانی از زَید تقاضا کرد برایش نزد عَمرو شفاعت کند». به همین سبب هیچ عاقلی به نردبان که «وسیله‌ی» صعود به مکانی بلند است، سپاس ‌نمی‌گوید امّا از کسی که دست او را گرفته و به مکانی بلند، بالا کشیده، تشکّر می‌کند و یا هیچ کس از دارویی که «وسیله‌ی» اعاده‌ی سلامت است، سپاسگزاری نمی‌کند امّا از طبیبی که برایش اعمال ورزشیِ خاصّ (= وسیله) یا داروی مناسب (= وسیله) تجویز نموده، تشکّر می‌کند. (فتأمَّل جِدّاً) حتّی مؤلّف کتاب «نقد و تحلیلی پیرامون وهّابیگری» (ص196) گفته است که منظور از «وسیله» مخصوصاً در آیه‌ی 35 سوره‌ی مائده، معنای پنجم است، یعنی «هرچه که به سبب آن نزدیک شدن به دیگری ممکن باشد».

اگر به مطالبی که مؤلّف جوان نوشته است، توجّه کنیم، می‌بینیم نیز هرچه در معنای «وسیله» ذکر نموده، مناسب با اشیاء و اعمال است نه اشخاص (فتأمَّل) در حالی‌که اگر ادّعای خرافییّن درست بود قرآن کریم به جای: ﴿ٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾ [المائ‍دة: ٣٥] می‌فرمود: «اِستَشفِعوا إِلَيه!»([[278]](#footnote-278)). بنابراین بدون دلیل نمی‌توان گفت اشخاص غیرقابل دسترسی را نیز می‌توان «وسیله» قرار داد و این‌که بگوییم: «کلمه‌ی وسیله در آیه‌ی مبارکه [ المائدة: 35] **مطلق** آمده و عاری از هرگونه تقیید است طبعاً دارای معنای بسیار وسیع و گسترده و آزاد است»([[279]](#footnote-279)) به هیچ وجه وافی به مقصود نیست و جُز به کار فریب عوام نمی‌آید زیرا پر واضح است که صِرف إطلاق وسیله، موجب خروج از محدوده‌ی خودش نبوده و مجّوزی برای شمول آن بر اشخاص نخواهد بود([[280]](#footnote-280)) و حتّی موجب الغاء اثر لفظ «**إِلی**» نیز نخواهد شد یعنی «وسیله» باید با هدف تناسب و سنخیّت و مقبولیّت داشته باشد، بنابراین «**إِلی**» إطلاق و عمومیّت «وسیله» را مشخّص و معیّن می‌نماید([[281]](#footnote-281)). یعنی وسیله‌ای که مناسب تقرّب اِلَی الله باش نه هر وسیله‌ای؛ و إلا بسیاری از وسائل در این مسیر مُبعِد‌ هستند نه مُقرِّب! در واقع وسائلی منظور‌اند که شریعت إذن داده و إعلام کرده باشد.

به نظر ما آیه‌ی 35 سوره‌ی مائده می‌فرماید ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای این‌که به فلاح و رستگاری نائل شوید هم از مناهی إلهی اجتناب نموده و تقوی پیشه کنید و هم به سوی خدا «**وسیله**» (= منزلت و یا آنچه موجب نیل به رضا و قرب إِلهی است) بجویید و سپس جِهاد فی سَبیلِ الله را به عنوان یک نمونه از اموری که موجب کسب منزلت یا موجب تقرّب إلَی الله است و نتیجه‌اش فلاح و سعادت ابدی می‌باشد، ذکر فرموده است. به عبارت دیگر فرموده برای فلاح و رستگاری هم تقوی بورزید و هم طاعت و عبادت حقّ را به جای‌ آورید که موجب تقرّب و در نتیجه سعادی أبدی شما می‌شود.

حال اگر اصرار بورزید که فلاح و رستگاری، همان نیل به مقام قُرب است و به حکم لزوم مغایرت بین «مقدّمه» و «نتیجه» باید **وسیله** غیراز «قُرب» باشد یعنی وسیله باید چیزی باشد که به سبب آن ممکن شود آدمی به قرب و منزلت و درجه در پیشگاه خدا که همان فلاح و رستگاری است نائل گردد و هم‌چنین امر به «جهاد» دنبال امر به تحصیل وسیله، ظاهر در این است که جهاد از مصادیق بسیار مهمّ ابتغاء وسیله است و چون مسلّماً خود جهاد، تحقّق خارجی و عینی قُرب نیست بلکه سبب و مقدّمه‌ی قُرب است پس [لفظ] **وسیله** در این آیه به معنای قُرب و درجه و منزلت و چاره‌جویی (که از معانی لغوی وسیله است) نخواهد بود بلکه معنای صحیح و مناسب آن در آیه‌ی شریفه، همان معنای پنجم یعنی (هر**چه** که موجب و سبب نیل به قرب خدا گردد) می‌باشد([[282]](#footnote-282)) نفعی برایتان ندارد زیرا شما هنوز دلیلی متقن بر این‌که:

**أوّلاً:** می‌توان با اشخاصی که جهان فانی را ترک کرده‌اند، ارتباط یافت([[283]](#footnote-283)).

**ثانیاً:** می‌توان آن‌ها را «وسیله‌ی» تقرب قرار داد، ارائه نکرده‌اید و اگر بگویید منظور آن است که آن‌ها را «شفیع» قرار می‌دهیم طبعاً بحث را به میدان «شفاعت» منتقل کرده‌اید که ما نیز شما را به کتاب شریف «**راه نجات از شرُّ غُلاة**» (ص224 به بعد) ارجاع می‌دهیم.

از آن مهم‌تر این‌که آن‌چه در سطور بالا گفتیم از باب مماشاة با خصم بود و إلا ادّعای شما بلادلیل است و «فلاح و رستگاری» نتیجه و لازمه‌ی قُرب إلهی است نه این‌که فلاح و سعادت أبدی همان «قُرب» باشد. در واقع «قرب و تقرّب» سبب «فلاح» است نه خودِ آن.

کسی‌که مانند این مؤلّف جوان، فریفته‌ی اقوال علمای خرافی نبوده و در عین حال با قرآن کریم آشنا باشد، می‌داند که خدا فرموده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَ﴾ [الجمعة: ٩] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، چون برای نماز روز جمعه ندا کنند، به‌سوی یاد خدا بشتابید و کسب و کار [خویش] فرو نهید». چنانکه ملاحظه می‌شود، خدا به جای سبب ذکر خدا ـ که نماز است([[284]](#footnote-284))ـ مسبَّب را ذکر نموده و سبب را مراد فرموده و می‌دانید که «قُرب» و «رضوان» إلهی سبب فلاح و سعادت است نه خود آن، چنانکه فرموده: ﴿وَمِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مَن... يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَٰتٍ عِندَ ٱللَّهِ وَصَلَوَٰتِ ٱلرَّسُولِۚ أَلَآ إِنَّهَا قُرۡبَةٞ لَّهُمۡۚ سَيُدۡخِلُهُمُ ٱللَّهُ فِي رَحۡمَتِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٩٩﴾ [التوبة: ٩٩] «و از بادیه‌نشینان کسی است که....... آنچه را که انفاق می‌کند [سبب] قُربت و تقرّب نزد خداوند و [سبب] دعاهای پیامبر می‌شمارد. آگاه باشید که اینها [سبب] قُربت و تقرّب برای ایشان است، به زودی خدا ایشان را در رحمت خویش وارد می‌سازد». ملاحظه می‌شود که قرآن «**قُرُبات**» و «**قُربَة**» فرموده و سببِ آن را مراد نموده است، بنابراین حتّی اگر «**قُربة**» ـ بنا به ادّعای بدون دلیل و مدرک شما ـ همان «فلاح و رستگاری» می‌بود، مانعی نداشت که خدا «قُرب» بگوید و سبب آن را قصد کند چنان «ابتِغاء دارِ الآخِرَة» [القصص: 77]([[285]](#footnote-285)) فرموده ولی پُر واضح است که فوز و فلاح سرای آخرت را مراد کرده نه فقط خود سرای آخرت را که خاسرین نیز در آن حاضر می‌شوند و یا «إرادة وَجه الله» [الرُّوم: 39]([[286]](#footnote-286)) و ﴿ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ ٱللَّهِ﴾ یا «اِبتِغآءَ وَجهِ الرَّبّ» [البقره: 272، الرّعد: 22، اللّیل: 20]([[287]](#footnote-287)) فرموده و رضای خدا را مراد نموده و یا «اِبتِغاء رِضوان ورضای إلهی» فرموده، مانند: ﴿تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا﴾ [الفتح: ٢٩] «ایشان (= اصحاب پیامبر) را رکوع و سجده کنان می‌بینی که فضل و رضوان (خشنودی) خداوند را می‌جویند» و یا فرموده: ﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١١٩﴾ [المائ‍دة: ١١٩]([[288]](#footnote-288)) «خداوند از آنان خشنود و راضی شده و آنان [نیز] از خدا خشنودند، این است توفیق و کامیابی بزرگ». و یا فرموده: ﴿يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ ٢٧ ٱرۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةٗ مَّرۡضِيَّةٗ ٢٨ فَٱدۡخُلِي فِي عِبَٰدِي ٢٩ وَٱدۡخُلِي جَنَّتِي ٣٠﴾ [الفجر: ٢٧- ٣٠] «ای جان آرام یافته و مطمئنّ، به‌سوی پروردگارت بازگرد در حالی‌که تو [از او] خشنودی [او نیز] از تو راضی و خشنود است پس در [زمره‌ی] بندگان [خاصّ] من در‌آی و در بهشت من وارد شو». که نتیجه و لازمه‌ی فوز و فضل و رِضوان إلهی، دخول در بهشت و سعادت ابدی و فلاح است، چنان‌که خشنودی بندگان صالح نیز نتیجه‌ی حصول فلاح و رستگاری برای آنان است، نه این‌که رضا و رضوان و قرب إلهی، همان فلاح و رستگاری باشد. (فَلا تَتَجَاهَلْ).

خدا فرموده: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ ١٠ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡمُقَرَّبُونَ ١١﴾ [الواقعة: ١٠، ١١] «و پیشتازان که پیشی جسته‌اند، آنان اند که [نزد خدا] مقرّب‌اند». پُرواضح است که سایرین از اهل بهشت ـ که درجاتی نازل‌تر دارند ـ نیز از مُفلِحین و رستگاران‌اند امّا خدا «سابِقُون» را که درباره‌ی ایشان فرموده: ﴿ثُلَّةٞ مِّنَ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٣ وَقَلِيلٞ مِّنَ ٱلۡأٓخِرِينَ ١٤﴾ [الواقعة: ١٣، ١٤] «گروهی از پیشینیان‌اند و اندکی از پسینیان». به این صفت «مُقَرَّبُون» ممتاز فرموده است، معلوم میشود که «قُرب» همان «فلاح» نیست.

بنابراین، اصل «لزوم مغایرت بین مقدّمه و نتیجه» در بحث ما نَحنُ فیه یعنی معنای آیه‌ی 35 سوره‌ی مائده، مانع نیست برای این‌که لفظ **وسیله** به معنای تقرّب و منزلت باشد زیرا شبهه نیست که آیه‌ی شریفه فرموده برای سعادت أبدی و فلاح و رستگاری، باید دو موضوع حاصل باشد. (وجودِ مقتضی و فُقدانِ مانع):

اوّل التزام به تقوی و اجتناب از مَناهی را که موجب فُقدانِ مانع برای تقرّب به پیشگاه إلهی می‌باشد، بیان فرموده، دوّم، ابتغاء الوسیله یا ابتغاء القُربه یعنی تقرّب جستن به پیشگاه إلهی را بیان نموده که سبب و مقتضای نیل به رستگاری و سعادت أبدی است. علّت و سبب «تقرّب» نیز بی‌خلاف، عمل به مطلوبات و أوامر شرع می‌باشد که نمونه‌ای از آن جهاد فِی سَبیلِ الله است و چنان‌که در سطور فوق دیدیم قرآن، «قُرُبات» و «قُربة» فرموده و سبب تقرّب را مراد نموده در نتیجه اشکالی ندارد که قرآنِ کریم به اِبتِغاء الوَسيلة «إبتِغاء القُربَة»([[289]](#footnote-289)) امر کند و موجب و سبب آن را قصد نماید و سپس یکی از اسباب و موجبات آن یعنی جهادِ فِی سَبیلِ الله را به عنوان نموده ذکر فرماید.

**ثالثاً**: اگر بنا به ادّعای بی‌دلیل شما، پیغمبر و امام نیز مشمول دلالت «**وسیله**» باشند، در این صورت چرا رسول خدا با مشرکین که از روح بزرگانشان که بُت‌ها را تمثال و یادآور آنان می‌شمردند ـ چنانکه قبلاً نیز به تفصیل گفته‌ایم (ص92 تا 127) ـ استمداد کرده و برای بت‌ها قربانی و نذر کرده و آن‌ها را طواف نموده و حاجات خود را به آنان عرضه می‌داشتند و آن‌ها را واسطه و شفیع و مُقَرِّب یا به قول شما «وسیله‌ی» تقرّب به خدا می‌دانستند، مخالفت و مبارزه کرد و آن‌ها را مشرک شمرد؟! آیا جُز این بود که اسلام این اعمال را «**عبادت**» دانسته و به اجماع مسلمین، عبادت برای غیرخدا جائز نیست؟

53علاوه بر این، اگر بنا به قرائنی در کلام، لفظ «**وسیله**» را شامل موجود مُدرِک نیز بدانیم، در این صورت نیز گرهی از کار اهل خرافات گشوده نمی‌شود زیرا حضرت سجّاد در مناجات اوّل از مناجات خَمس عَشرة به خداوند عرض می‌کند: «اِسْتَشْفَعْتُ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ إلَيكَ وتَوَسَّلْتُ بِجَنابِكَ([[290]](#footnote-290))، وَتَرَحُّمِكَ لَدَيْكَ فَاسْتَجِبْ دُعَائِي**=** (پروردگارا) از جود و کَرَمت به‌سوی تو شفاعت خواستم و نزد تو به آستانت [یا به رأفت و عطوفت تو] و ترحّم تو [بر من] تَوَسُّل جُستم، پس دعایم را مستجاب فرما**»**. و در مناجات هفتم عرض می‌کند: «**لا وَسِيْلَةَ لَنَا إلَيْكَ إلاَّ أَنْتَ =** به‌وسوی تو، هیچ وسیله‌ای جُز تو نداریم». و عرض می‌کند: **«**وَسِيلَتِي إِلَيْكَ التَّوْحِيدُ وَذَرِيعَتِي أَنِّي لَمْ أُشْرِكْ بِكَ شَيْئاً **=** (خدایا) در پیشگاهت وسیله‌ام توحید است و این‌که چیزی را با تو شریک قرار نداده‌ام»([[291]](#footnote-291)). و عرض مي‌كند: **«**جَعَلْتُ بِكَ اسْتِغَاثَتِي وَبِدُعَائِكَ تَوَسُّلِي **=** استغاثه به پیشگاه تو و تَوَسُّلم را به دعای به درگاه تو قرار دادم»([[292]](#footnote-292)).

رسول خدا عرض می‌کند: «إلهي وَسِيلَتي إليكَ الإيمانُ بِكَ **=** ای معبود من، وسیله‌ام به‌سوی تو، ایمانم به توست». حضرت علی عرض می‌کند: «قَد جِئتُ أَطْلُبُ عَفْوَكَ ووَسيلَتِي إليكَ كَرَمُكَ **=** (خداوندا) آمده‌ام که طلب عفو کنم و وسیله‌ام به سوی تو فضل و کَرَم توست»([[293]](#footnote-293)). و عرض مي‌كرد: «فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسِيلَتِي.... مُتَوَسِّلٌ بِكَرَمِكَ إِلَيْكَ **=** اقرار به گناه را وسیله‌ی خود به درگاهت قرار دادم...... و در پیشگاهت به کَرَم تو مُتوسِّل می‌شوم»([[294]](#footnote-294)). و «فَإِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِتَوْحِيدِكَ وَتَهْلِيلِكَ وَتَمْجِيدِكَ وَتَكْبِيرِكَ وَتَعْظِيمِك **=** پس همانا من در پیشگاهت به یگانه دانستن و تهلیل و تمجید و تکبیر و تعظیم و بزرگداشت تو، تَوَسُّل می‌جویم»([[295]](#footnote-295)). و «اَللّهُمَّ إنّي أتقرَّبُ إليكَ بِذكركَ وأسْتَشْفِعُ بِكَ إلى نَفْسِكَ..... وَأَتَوَسَّلُ إليكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ**=** پروردگارا، همانا من با ذکر تو به سویت تقرّب می‌جویم و تو را در برابر خودت شفیع قرار می‌دهم....... و به ربوبیّت تو مُتَوَسِّل می‌شود»([[296]](#footnote-296)). حضرت علي در معنای «حَيَّ عَلَى الصَّلاة» می‌فرماید: «أَيْ قُومُوا إِلَى مُنَاجَاةِ رَبِّكُمْ وَعَرْضِ حَاجَاتِكُمْ عَلَى رَبِّكُمْ وَتَوَسَّلُوا إِلَيْهِ بِكَلَامِهِ وَتَشَفَّعُوا بِه‏.... وَارْفَعُوا إِلَيْهِ حَوَائِجَكُم= به مناجات با پروردگارتان و عرضه‌ی نیازهایتان به پروردگارتان اقدام کنید و با کلامش (= قرآن) به سوی او توسّل جویید و خودش را شفیع قرار دهید..... و حوائج خود را به سوی او ببرید و ارجاع دهید»([[297]](#footnote-297)). (فتأمَّل جِدّاً).

و حضرت سیّد الشهداء حسین بن علی عرض می‌کند: «هَا أَنَا أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِفَقْرِي إِلَيْك= پروردگارا، با فقر و نیازم به تو، به درگاهت مُتَوَسِّل می‌شوم»([[298]](#footnote-298)).

رسول خدا در روزهای آخر عمر با برکتش «بر منبر بالا رفت و نشست و گفت:...... ای گروه مردم، **نیست میان خدا و میان أحدی وسیله‌ای که به سبب آن خیری بیابد یا شرّی از او دور گردد، مگر عمل به طاعت خدا»**([[299]](#footnote-299)).

از این قول صریح پییامبر اکرم معلوم می‌شود که اشخاص «**وسیله**» نمی‌توانند بود و به همین سبب حضرت علی نیز گویی در تأیید قول رسول خدا و در تفسیر آیه‌ی 35 سوره‌ی مائده، فرموده: **«**إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ: الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرُسُولِهِ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذِرْوَةُ الْإِسْلَامِ وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ وَإِقَامَةُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ العِقَاب، وَحِجُّ الْبَيْتِ...... وَصِلَةُ الرَّحِمِ**=** برترین وسیله‌ای که مُتَوَسِّلِین برای تقرّب به پروردگار به آن تَوَسُّل جسته‌اند، ایمان به خداوند و رسولش و جهاد در راه خداست که آن قُلِّه‌ی رفیع اسلام و کلمه‌ی توحید می‌باشد که آن مقتضای فطرت است و إقامه‌ی نماز که [علامت] دین اسلام و پرداخت زکات که از واجبات و روزه‌ی ماه رمضان که سپری از عقاب و مجازات است و حجّ نمودن خانه‌ی خدا..... و صله‌ی رَحِم..... الخ»([[300]](#footnote-300)).

چنان‌که ملاحظه ‌شد، حضرت علی و سایر ائمّه حتّی به منظور تعلیم امّت و إرشاد مأمومین، در دعاهای خویش به پیامبر اکرم و یا سایر مقرّبین و انبیاء سابقین از جمله حضرت خلیل الرّحمان و ابوالأنبیاء ابراهیم و یا حضرت اسماعیل توسّل نجسته‌اند و همواره به ایمان و اسلام و صفات إلهی و جهاد و عمل صالح مُتَوَسِّل شده‌اند و آن‌ها را «**وسیله**» معرّفی کرده‌اند، و حتّی فرموده‌اند: «لَيْسَ لِي وَسِيلَةٌ إِلَيْكَ إِلَّا عَوَاطِفُ رَأْفَتِك ‏= (پروردگارا) به سوی تو وسیله‌ای جُز عواطف رأفت تو ندارم»([[301]](#footnote-301)). و یا فرموده‌اند: «فَأنَا بِكَ وَلَكَ وَلَا وَسِيلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا بِكَ = پس همانا من وجودم از توست و از آنِ توام (= تو مالک منی) و هیچ وسیله‌ای به سوی تو جُز تو نداریم»([[302]](#footnote-302)). و یا فرموده‌اند: «فَمَا لِي وَسِيلَةٌ أَوْفَى مِنْ قَصْدِي إِلَيْكَ = (خداوندا) جُز این‌که به پیشگاهت روی آورده‌ام، وسیله‌ای کار سازتر ندارم»([[303]](#footnote-303)).

**رابعاً**: از اواخر قرن دوّم هجری به بعد، دیگر پیغمبر و ائمّه در دسترس نیستند تا آن‌ها را بجوییم و بیابیم! ارواح طیّبه‌ی آنان نیز در عالَمِ ما قابل جُستن و قابل حصول نیست! زیرا به عالَم دیگری انتقال یافته‌اند، چگونه ممکن است پروردگار کریم ما را به ابتغاءِ موجودِ غیرقابل حصول امر فرماید. (فتأمَّل)

**خامساً**: اگر در آیه‌ی منظور، «**وسیله**» همان است که خرافیّین ادّعا می‌کنند حتّی در زمان حیات دنیوی پیامبر اکرم یا ائمّۀ بزرگوار نیز جُز برای کسانی‌که در مدینه یا کوفه و.... می‌زیسته‌اند، قابل عمل نبوده است. چگونه ممکن بود مؤمنِ مقیمِ یمن یا شام یا خراسان و... ائمّه را بجوید؟! مگر این‌که بار سفر بسته و خود را به مقرّ ائمّه برساند، این کار نیز برای همه میسّر نبود و از راه دورهم امکان نداشت پیامبر یا ائمّه را بجویند یا به قول شما بخوانند زیرا اصولاً پیشوایان دین این‌گونه کارها را ناپسند می‌شمردند. چنانکه در «رجال کشّی» (ص353) آمده است، هنگامی که به امام صادق که مقیم مدینه بود، خبر داده ‌شد که عدّه‌ای در کوفه گوفته‌اند «لَبَّيكَ جَعفَرَ» بسیار منفعل و پریشان شد و به درگاه إلهی سجده کرد و سینه بر زمین نهاد و گریست و بارها فرموده: «بلکه بنده‌ی خدا و مملوکی خوار و سست هستم». سپس سر برآورد، در حالی‌که اشک‌هایش بر ریش آن بزرگوار جاری بود. (تا چه رسد که پس از رحلت آن بزرگواران چنین کنیم؟!).

**سادساً**: آیه‌ی شریفه نفرموده: «اُدعُوا الوَسيلة = وسیله را بخوانید» بلکه فرموده: «**اِبتَغُوا**» بجویید، و بدیهی است «اِبتِغاء = جُستن» غیر از «دعوت» و دُعاء» است. (فَلا تَتَجَاهَلْ) و چنان‌که گفتیم ما که در دنیای فانی هستیم نمی‌توانیم انبیاء و واولیاء را که به جهان باقی انتقال یافته ‌اند بجوییم!

**سابعاً**: با توجّه به آنچه در بند ثانی گفتیم اگر به خود آیه‌ی شریفه‌ی توجّه کنیم معلوم خواهد شد چنانکه ظاهر است، آیه با ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ [البقرة: 282] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید». آغاز شده و خطاب به عموم مؤمنین است و بنا به فرموده‌ی قرآن (البَقَرة:285) پیامبر اکرم خود یکی از مؤمنین و داخل در خطاب آیه است و طبعاً ائمّه نیز مشمول خطاب آیه می‌باشند و خود نیز باید «وسیله» را بجویند پس خودشان «وسیله» نیستند یعنی نباید خود را بجویند! اکنون می‌پرسیم: وسیله‌ی پیامبر و ائمّه به سوی خداوند متعال جُز ایمان و تقوی و عمل صالح چیست؟ آیا وسیله‌ای که هم اسوه و امام و هم مأمومین باید آن را بجویند غیر از جهادِ فی الله و جهاد فی سبیلِ الله است؟ آیا احکام دینِ امام با مأموم فرق دارد و در مورد این آیه نباید مأمومین از امام و مقتدای خود پیروی کنند و هر آن‌چه را که او «وسیله» می‌گیرد، آنان نیز همان را «وسیله» بگیرند؟!

با تأمّل در آیه معلوم می‌شود که آیه‌ی کریمه، پس از امر به تقوی و اجتناب از مناهی إلهی، به ابتغاءِ وسلیه امر فرموده و نمونه‌ای از وسیله‌­جویی را نیز ذکر نموده و فرمان داده که «وَجَٰهِدُواْ = جهاد کنید» و بدین ترتیب بلا فاصله منظور از ابتغاءِ وسیله را توضیح داده و تبیین کرده است و لازم نیست از نزد خود مطلبی ببافیم. شاید به همین سبب است که اکثر مدافعین خرافات آیه‌ی فوق را در خُطَب و کُتُب خود، تا انتها ذکر نمی‌کنند و غالباً مقطع آیه را نمی‌آورند!

علاوه بر این، آیات: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓ﴾ [الإسراء: ٥٦، ٥٧] «(ای پیامبر) بگو غیر از خدا کسانی را که می‌پندارند [کاری از آن‌ها برایتان ساخته است وآنها را معبود گرفته‌اید] بخوانید، آنان نتوانند زیان را از شما بازدارند و یا این‌که [چیزی را] تغییر دهند، کسانی‌که ایشان آن‌ها را می‌خوانند، هر یک که مُقرّب‌تر هستند نزد پروردگارشان وسیله (= منزلت) می‌جویند (با عبادت و اطاعت حقّ به­او نزدیک می‌شوند) و به رحمتِ حقّ امیدوار و از عذابش بیمناک‌اند.....». معنای «**وسیله**» را در قرآن روشن ساخته و مراد از آن را تبیین می‌کند و لفظ «**أقرَب**» در آیه‌ی شریفه، قرینه‌ای است بر این‌که مقصود از «**وسیله**» منزلت و تقرّب‌جویی است که با التزام به أوامر و نواهی شرع حاصل می‌شود و کسانی که در پیشگاه إلهی مُقَرَّب‌تر هستند، با رعایت تقوی و عبادت و طاعت حقّ، نزد خدا منزلت و تقرّب می‌جویند و نه چیز دیگر. در واقع آیه به صورت ضمنی می‌فرماید آنان که شما می‌خوایند خود جوینده‌ی وسیله‌اند و طبعاً کسی‌که خود به دنبال وسیله است باید ببینیم هر آنچه را که او وسیله قرار می‌دهد، ما نیز همان را وسیله قرار دهیم و یا هرچه باعث کسب «منزلتِ» او می‌شود، ما نیز همان‌ها را موجب ارتقای منزلتِ خود قرار دهیم. (فتأمَّل).

**ثامناً:** در زبان عربی در بسیاری از موارد لفظ «مَنزِلَة» به عنوا ن مترادف و برای تأکید، به لفظ «وسیله» عطف می‌شود. از جمله در زیارتی‌که شیخ عبّاس در مفاتیح برای امام حسین به نقل از «مصباح الزّائرین» سیّد بن طاوس آورده، این جمله دیده می‌شود: «اَللهم.... بَلِّغْهُ الْوَسِيلَةَ وَالْمَنْزِلَةَ الْجَلِيلَة = پروردگارا...... او را به وسیله و منزلت با جلال و شکوه برسان»([[304]](#footnote-304)). و یا أمیرالمؤمنین پس از رحلت رسول خدا درباره‌ی آن حضرت عرض می‌کند: «اللهم..... أَكْرِمْ لَدَيْكَ نُزُلَهُ وَشَرِّفْ عِنْدَكَ مَنْزِلَهُ، وَآتِهِ الْوَسِيلَةَ وَأَعْطِهِ السَّنَاءَ وَالْفَضِيلَةَ = پروردگارا.... او را در ضیافتِ [إلهیِ] خویش گرامی دار و بر شرافت [مقام و منزلتِ] او در حضرت خویش بیفزای و او را «وسیله» مرحمت نما و رفعتِ (رُتبَت) و فضیلت عطا فرما»([[305]](#footnote-305)).

در روایتی آمده است که رسول خدا فرمود: «اِسأَلُوا اللهَ لي بِالوسيلة فَإنَّها درجةٌ في الجَنَّة لا ينالُها إلا عَبدٌ واحِدٌ أرجُو أن أكونَ أنَا هُوَ = برایم از خداوند وسیله (= درجه و منزلت) بخواهید زیرا در بهشت درجه‌ای [و مرتبتی] هست که جُز یک بنده بدان نائل نشود و امید‌ می‌دارم که من همان بنده باشم». و یا در دعایی که هنگام شنیدن أذان خوانده می‌شود، می‌گوییم: «آتِ مُحَمَّداً الوسيلة والفضيلة وابعَثهُ اللّهُمَّ مَقاماً محموداً([[306]](#footnote-306))= (پروردگارا) به محمّد وسیله و فضیلتِ [رُتبَت] عطا فرما و پروردگارا، او را [در روز ستاخیز] در مرتبتی محمود و پسندیده مبعوث فرما». و از این نمونه‌ها کم نیستند.

شبهه‌ی هشتم- از آیاتی‌که کراراً مورد سوء استفاده‌ی خرافیّون قرار می‌گیرد دو آیه‌ی زیر است:

الف) ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ٦٤﴾ [النساء: ٦٤] «و ما هیچ پیامبری نفرستادیم مگر برای این‌که به إذن و فرمان خداوند اطاعت شود و اگر آنان (= منافقین) هنگامی‌که به خویشتن ستم کردند (و حَکَمیّت دیگری را بر داوری پیامبر ترجیح دادند) نزد تو آمده و از خداوند آمرزش خواسته و پیامبر [نیز] برایشان [از خدا] آمرزش می‌خواست هر آینه خداوند را توبه پذیر و مهربان یافته بودند».

ب) ﴿قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا ٱسۡتَغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَٰطِ‍ِٔينَ ٩٧﴾ [يوسف: ٩٦] «(برادران یوسف به یعقوب) گفتند: ای پدرما، برای گناهانمان [ازخدا] آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم».

غالباً می‌گویند خداوند از کسانی‌که مرتکب خطا و گناه شده‌اند دعوت نموده که از رسول­خدا بخواهند برایشان از خدا آمرزش بخواهد و یا برادران یوسف از حضرت یعقوب خواستند که از خدا برایشان مغفرت طلب کند، امّا حضرت یعقوب آن‌ها را به شرک ورزی متّهم نکرد بنابراین چرا شما از این‌که ما از حضرت علی یا حضرت رضا یا سیّد الشهداء بخواهیم که برای ما نزد خدا وساطت فرموده و آمرزش ما را از پروردگار بخواهند؛ مخالفت می‌کنید و سخن از شرک به میان می‌آورید؟!

خواننده‌ی گرامی باید بداند که در هنگام بحث درباره‌ی این آیه و نظایر آن، علمای ما اوراق بسیاری را سیاه می‌کنند (و یا ساعات بسیاری از وقت مردم را برای اثبات بقای روح پس از فنای جسم، می‌گیرند) تا مِن غَیرِمستقیم به مردم تلقین کنند که مخالفین آن‌ها قائل به بقای روح نیستند! در حالی‌که این کار جُز مغالطه نیست و نوعی هوچیگری برای انحراف ذهن عوام و افتراء به موحّدین است. **هذا بُهتانٌ عظيم**.

کدام مؤمن است ـ تا چه رسد به مسلمان ـ که به بقای روح معتقد نباشد؛ بنابراین بحث بر سر بقا یا فنای روح نیست بلکه بحث ما این است ارتباط با ارواح که پس از مفارقت از جسم به عالم برزخ منتقل شده‌اند، برای ما میسّر نیست، خصوصاً که قرآن کریم نیز بین زنده که روح به جسم خویش تعلّق و ارتباط دارد با مرده که روح از جسم دنیوی قطع تعلّق کرده و به عالم دیگری یعنی عالم برزخ انتقال یافته، تفاوت قائل شده و فرموده: ﴿وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ... أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ٢١﴾ [النحل: ٢٠، ٢١] «و کسانی جُز خدا را که [مشرکین] می‌خوانند...... مردگانی غیر زنده‌اند و نمی‌دانند چه زمانی بر انگیخته‌ می‌شوند». و نیز فرموده: ﴿وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَحۡيَآءُ وَلَا ٱلۡأَمۡوَٰتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُسۡمِعُ مَن يَشَآءُۖ وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ٢٢﴾ [فاطر: ٢٢] «زندگان و مردگان یکسان و برابر نیستند، همانا خداوند به هرکه بخواهد می‌شنواند و تو کسانی را که در قبرها [خفته‌اند] شنواننده نیستی». و درباره‌ی مدعویّن و معبودین مشرکین فرموده: ﴿إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ﴾ [فاطر: ١٤] «اگر بخوانید‌شان، خواندن شما را نمی‌شنوند».

این آیات دلالت دارند که خواندن بت‌ها توسّط مشرکین به این اعتبار بوده که معبودینِ آن‌ها بزرگان و صلحای گذشته بوده‌اند که تماثیل و اصنام ایشان نمایانگر و یاد‌آور آن بزرگان بوده‌اند و آن‌ها چنان‌که در صفحات گذشته به تفصیل بیان شد صِرف چوب و سنگ و فلز را نمی‌خواندند([[307]](#footnote-307)) و قرآن کریم می‌فرماید آن‌ها مرده‌اند و زنده نیستند و از نظر قرآن مردگان و اهل قبور با زندگان به طور کُلّی فرق دارند گرچه مردگان و اهل قبور از انبیاء و صلحاء و أوصیاء باشند زیرا اگر انبیاء و أولیاء پس از مرگ، حیات أُخروی دارند و دارای حیات برزخی‌اند امّا حیات دنیوی ندارند یعنی دیگر در دنیای فانی نیستند و با جهان ما قطع رابطه کرده‌اند و ما امکان دستیابی و ارتباط با آن‌ها را نداریم([[308]](#footnote-308)). علاوه براین، خواندنِ نامقیّدِ غیرخدا ـ اعمّ از زنده یا مرده ـ چنان‌که در صفحات گذشته مفصّلاً بیان گردید([[309]](#footnote-309))؛ مورد قبول اسلام نیست. (فتأمّل) با توجّه به تذکّر مهمّ فوق، می‌پردازیم به ادّعای خرافییّن درباره‌ی آیات مورد استناد آن‌ها:

**اوّلاً:** چنان‌که در موضوع استسقای عُمَر گفته‌ایم (ص 188 تا 192) که عمر جناب عبّاس را از فاصله‌ای متعارف خواند در این‌جا نیز همان سخن را تکرار می‌کنیم که برادران یوسف در زمان حیاتِ پدرشان با او سخن گفتند نه پس از رحلتش، دیگر آن‌که از فاصله‌ای متعارف خواسته‌ی خود را مطرح کردند نه از فاصله‌ی چند کیلومتری! یعنی از فاصله‌ای که می‌توانستند با هم گفتگو کنند و حضرت یعقوب نیز آن‌ها را امیدوار ساخته و در جوابشان فرمود: ﴿قَالَ سَوۡفَ أَسۡتَغۡفِرُ لَكُمۡ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٩٨﴾ [يوسف: ٩٧] «به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌خواهم همان او بسیار آمرزگار و مهربان است».

**54ثانیاً**: چنان‌که اسلام به ما تعلیم داده اگر مسلمانی مرتکب گناه شود باید از خدا آمرزش بخواهد که از آن به «حَقّ الله» تعبیر می‌شود و اگر حقّی از کسی ضایع نموده یا فردی را آزرده است علاوه بر آمرزش­خواهی از خدا باید از فرد مذکور نیز ـ در صورت در دسترس بودن ـ حلالیّت طلبیده و از او نیز بخشایش بخواهد که از آن به «حَقّ النّاس» تعبیر می‌شود. چنان‌که در آیه‌ی 64 سوره‌ی نساء ملاحظه می‌شود خدا هر دو مورد را بیان فرموده در مورد «حَقّ الله» فرموده: ﴿فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ﴾ «از خدا آمرزش می‌خواستند». و در مورد دوّم نیز فرموده: ﴿وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ﴾ «پیامبر [نیز] برایشان [از خدا] آمرزش می‌خواست».

باید بدانیم که منافقین عملاً با ترجیح حَکَمیّتِ دیگری بر حَکَمیّت و قضاوت پیامبر، دیگری را عادل‌تر و منصف‌تر از پیامبر دانسته بودند و غیرمستقیم به آن حضرت و آیینش اهانت کرده و آن بزرگوار را آزرده‌ بودند لذا لازم بود برای جبران عمل خویش از خودِ آن حضرت نیز عذرخواهی می‌کردند و بهترین حالت عذرخواهی آن است که از صاحب حقّ بخواهیم نه تنها ما را ببخشاید بلکه برای ما از خدا نیز آمرزش بخواهد در این صورت صاحب حقّ نه تنها به ما می‌فهماند که بالاترین مرتبه‌ی گذشت و رضایت خود را درباره‌ی ما روا داشته است و از حقّ خود گذشته بلکه از خدا نیز خواسته است که از ما درگذرد و ما را بیامرزد. (فتأمَّل) زیرا وقتی خودِ صاحب حقّ از خدا آمرزش ما را بخواهد طبعاً خداوند رؤوف غفّار رحیم می‌پذیرد. این کار به فرد آمرزش خواه اطمینان و آرامشِ خاطر بیشتری می‌دهد.

فرزندان یعقوب نیز چون عزیزترین فرزندش را درچاه انداخته و سالیان متمادی او را در فراق جگرگوشه‌اش سوزانده و سبب نابینایی وی شده و او را اشتباه‌کار و گمراه خوانده بودند [يوسف: 95] باید هم از خدا آمرزش می‌خواستند و هم وظیفه‌شان این بود که بروند از حضرت یعقوب عذر خواهی کرده و از او حلالیّت طلبیده و از او خواهش کنند که وی آمرزش آنان را از خدا بخواهد چنان‌که قبلاً نیز پسر ارشد حضرت یعقوب گفته بود تا پدرم اجازه ندهد نزد او حاضر نمی‌شوم [يوسف: 80] یعنی اجازه‌ی پدرم نشانه‌ی قبول عذر ماست و در برابر حضرت یوسف نیز به خطای خود اقرار کردند که به منظور عذر خواهی انجام می‌شود و حضرت یوسف نیز در جوابشان فرمود: خداوند شما را می‌آمرزد. [يوسف: 92].

بنابراین فرزندان یعقوب در زمانِ حیات پدرشان و نه پس از وفاتش (فلا تَتَجَاهَلْ) و از فاصله‌ای متعارف، از وی خواستند از خدا برایشان آمرزش بخواهد و این نحوه خواندن و درخواست کردن، خواندن و درخواست کردن متعارفی و مقیّد است که ارتباطی به بحث ما ندارد. شما باید آیه‌ای بیاورید که کسانی بر مرقد پیامبری حاضر شده و یا از فاصله‌ای غیرمتعارف از او چیزی خواسته باشند و إلا استناد به این آیه در مسأله مورد اختلاف، قیاس حاضر به غائب و مرده به زنده یعنی قیاس مَعَ الفارق است که قطعاً صحیح نیست. بحث ما این است که رسول و امامی را که حاضر و زنده به حیات دنیوی نیست و در بهشت برزخی ساکن بوده و آن‌جا از همّ و غمِّ دنیا آسوده است، آیا می‌توان خواند یا نه؟ ما ـ چنانکه گفته شد ـ به تبعیّت از قرآن، مردگان و اهل قبور را با افراد زنده یکسان نمی‌دانیم!

**ثالثاً**: قرآن فرموده: ﴿تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: ٦١] «به سوی آن‌چه خدا نازل فرموده (= قرآن) و به سوی پیامبر بیایید». و فرموده: ﴿جَآءُوكَ﴾ [النساء: 64] «نزد تو آمده بودند». و نفرموده: «تَعالَوا إلى قَبرِ الرَّسول» و نفرموده: «جاؤُوا قَبرَكَ» «نزد قبر آمده بودند»، امروز اهل خرافات نزد رسول خدا نمی‌روند بلکه نزد قبرآن حضرت می‌روند. (فلا تَتَجَاهَلْ) عبارت ﴿تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ... ٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: ٦١] ﴿جَآءُوكَ﴾ [النساء: ٦٢] حدّاکثر می‌رساند که در زمان حضور و حیات دنیوی پیامبر می‌توان برای طلب وساطت و التماس دعا نزد آن حضرت رفت و این ربطی به پس از رحلت آن حضرت ندارد. که مردم‌ ما امروز فِی المَثَل از سَرَخس می‌گویند: «يا رَسولَ اللهِ! اشفَع لَنا عِندَ الله» و یا می‌گویند: «يا نَبِيَّ الله! إنّا تَوَسَّلنا بِكَ إِلَى الله» و یا می‌گویند: «يا مُحَمَّدُ! استَغفِرْ لَنا ذُنوبَنا» و..... این نحوه خواندن، خواندنِ نامقیّد است که موضوع اختلاف ما با خرافییّن است. علاوه بر این باید بدانیم‌ که آیه‌ی 64 سوره‌ی نساء مربوط به کسانی است که رسول اکرم را در زمان حیاتش آزرده باشند مانند منافقینی که اوّلین مخاطبینِ آیه بوده‌اند و به سایر مسلمین که معاصر آن حضرت نیستند، ربطی ندارد و خدا نفرموده: ای مسلمانان اگر گناهی مرتکب شدید بر سر قبر آن حضرت بروید و از آن حضرت طلب کنید که برای شما از ما آمرزش بخواهد! بنابراین نمی‌توان این آیه را به پس از رحلت رسول خدا تعمیم داد. خصوصاً که می‌دانیم أمیرالمؤمنین نیز بین حضور و غیاب رسول خدا تفاوت قائل شده ‌است([[310]](#footnote-310)). (نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی 88).

امّا قبل از پایان این بند، لازم است به حدیثی اشاره کنیم که غالباً در کتب مروّجین خرافات برای فریب عوام به آن استناد می‌شود، حدیث مذکور را سمهودی در جلد دوّم «وفاء الوفاء» آورده و مدّعی است: مالک که در زمان منصور دوانیقی امام مدینه بود، به خلیفه‌ی عبّاسی گفته است: «لاتَرفَع صَوتَكَ في هذَا الْـمَسجِد = صدایت را در این مسجد (مسجدِ پیامبر) بلند مکن». و به آیه‌ی قرآن استناد کرده که می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ﴾ [الحجرات: ٢] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مکنید». و نیز به او گفته: «لِـمَ تَصرِفُ وَجهَكَ عَنهُ وَهُوَ وَسيلَتُكَ وَوَسيلَةُ أبيكَ آدَم..... الخ = چرا رویت را از او [= مرقد پیامبر] بر می‌گردانی؟ در حالی‌که او وسیله‌ی تو و وسیله‌ی نیای تو حضرت آدم است..... الخ». و در این مورد به آیه‌ی 64 سوره‌ی نساء استناد کرده است!

در مورد آیه‌ی 64 سوره‌ی نساء به قدر لازم در سطور بالا توضیح داده‌ایم و خواننده خود می‌داند که ارتباطی به بحث ما ندارد و می‌توان فهمید که تقریباً محال است که فردی چون مالک در موضوع مورد بحث ما به این آیه استناد کند. امّا درباره‌ی آیه‌ی دوّمِ سوره‌ی حُجُرات نیز تأمّلی اندک در آیه معلوم می‌سازد که استناد به آن در زمان منصور دوانیقی غلط است و طبعاً مالک چنین کاری نمی‌کند. قرآن فرموده: ﴿لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ﴾ «صدایتان را از **صدای پیامبر** بلندتر مکنید». [الحجرات: 2] بنابراین، آیه مربوط به زمان حیات دنیوی رسول خدا است که صدای حضرتش برای سایرین قابل شنیدن بود و برای آن‌ها ممکن بوده صدای آن حضرت را بشنوند و نسبت به صدای آن بزرگوار، آرام‌تر سخن بگویند. هر عاقلی می‌فهمد که پس از رحلت پیامبر صدایی از آن ­حضرت شنیده نمی‌شود تا «مالک» یک قرن پس از رحلت پیامبر به خلیفه‌ی عبّاسی بگوید نباید بر مرقد آن حضرت به صدای بلند سخن بگوییم. به قول برادر مفاضل ما آقای «مصطفی طباطبایی» لازمه‌ی این قول آن است که بگوییم همه‌ی وعّاظ و مدرّسین که در مسجد النّبی، وعظ و یا تدریس می‌کرده‌اند و برای این‌که مستمعین بشنوند به صدای بلند سخن می‌گفتند، به پیامبر اکرم اهانت روا داشته‌اند! ﴿فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلۡقَوۡمِ لَا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ حَدِيثٗا ٧٨﴾ [النساء: ٧٨].

امّا نکته‌ی مهم‌تری که لازم می‌دانیم خواننده‌ی محترم مطّلع باشد این است که اگر عوام ندانند قطعاً آخوندها که اغلب به این حدیث استناد می‌کنند، می‌دانند که ناقل آن یعنی «محمّد بن حمید الرّازی» در زمان منصور دوانیقی، «مالک» را درک نکرده تا این حدیث را مستقیماً از او نقل کند، فرضاً که او را درک می‌کرد باز هم حدیثش اعتبار نداشت زیرا علمای رجال از قبیل نسائی و ابن شیبه و ابوزرعه و.... او را تضعیف کرده، و غیر موثوق دانسته‌اند! باید پرسید: چرا علمای ما به چنین حدیثی استناد می‌کنند؟! (فَتَأمًّل).

**\*\*\***

در این ایّام پیری و فرتوتی و ضعف بینایی، بیش از این امکان تفصیل ندارم و بیم آن دارم که اصلاح و تهذیب این کتاب به سر انجام نرسد، امیدوارم که همین مقدار کافی باشد تا خوانندگان محترم بیدار شوند و در آن‌چه در زمان ما به عنوان اسلام به آن‌ها عرضه می‌شود، تحقیق و تأمّل کنند و هر چیزی را ولو گوینده‌اش معمّم باشد بدون تفکّر و بدون تدبّر در قرآن کریم، نپذیرد و این آیه‌ی شریفه‌ی را از یاد نبرند که فرموده: ﴿إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلۡبُكۡمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ ٢٢﴾ [الأنفال: ٢٢] «همانا بدترین جنبدگان نزد خداوند کران و گنگان‌اند که نمی‌اندیشند». اینک می‌پردازیم به بقّیه‌ی مطالب مفاتیح الجنان.

فصل هفتم:

در این فصل مؤلّف از قول «سیّد علی خان شیرازی» آورده است که اسم أعظم خدای تعالی آن است که افتتاح او «**اَلله**» و اختتام او «**هُوَ**» است و حروفش نقطه ندارد.... الخ تا آنکه گوید: اسم أعظم در پنج آیه‌ی قرآن آمده است. حال باید پرسید: دلیل و مدرک سیّد علی خان چه بوده است؟ او و شیخ مغربی هر دو بدون مدرک شرعی، مطالبی درباره‌ی آیاتی از قرآن به هم بافته‌اند. ما آیات قرآن کریم را قبول داریم ولی آنچه ایشان بدون مدرک گفته‌اند حجّت نمی‌دانیم و بدون دلیل و مدرک نمی‌پذیریم.

دعای توسّل: دعایی است کاملاً بی‌أصل و نسب که ارتباطی به پیشوایان دین ندارد. امّا شیخ عبّاس می‌گوید: علامه‌ی مجلسی (ره) فرموده در بعضی از کتب معتبره(؟!) نقل کرده‌اند از «محمّد بن بابویه» که این دعا از ائمّه است ولی نه نام کتاب را معیّن نموده و نه راوی آن را و نه امامی که دعا از او نقل شده است! دعای مذکور در کتب مشهور شیعه که در أدعیه تألیف شده از قبیل «صحیفه‌ی سجّادیّه» و شرح آن موسوم به «ریاض السّالکین» و کتاب «عُدّة الدّاعی» ابن فهد حلّی و «مفتاح الفلاح» شیخ بهائی نیامده است.

آری، این دعای توسّل از جعلیّات مذهب‌سازان بی‌پرواست و چنانکه صاحب مفاتیح الجنان اشاره کرده دعای معروف به دعای دوازده امام خواجه نصیر همین دعای توسّل است که ترکیب کرده‌اند با خطبه‌ای که تقریر یکی از علماست و «کغعمی» خطبه‌ی مذکور را در اواخر کتاب «مصباح» آورده و در «البلد الأمین» خلاصه‌ای از دعای توسّل مفاتیح را در آخر دعای «فرج» قرار داده است. مخفی نماند که «خواجه نصیر» عالمی بود که نان به نرخ روز می‌خورد و مدّتی در خدمت اسماعیليان هفت امامی بود! به هر حال خواجه و امثال او حقّ تشریع ندارند و خدا قول آنان را حجّت قرار نداده است.

متن دعا نیز معیوب است زیرا هیچ کس از ائمّه در دعایشان به خود متوسّل نشده‌اند! مثلاً امام حسین هیچگاه نگفته است: **«**يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ يَا حُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ، أَيُّهَا الشَّهِيدُ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، يَا حُجَّةَ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ، يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا، إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهاً عِنْدَ اللهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللهِ = ای أبا عَبدِالله، ای حسین بن علیّ، ای شهید، ای پسر رسول خدا، ای حجّت خدا بر بندگانش، ای آقای ما، ای سرور ما، همانا ما روی آوردیم و شفاعت خواستیم و توسّل جستیم به تو، به سوی خدا و تو را پیش روی حاجات خود قرارداده‌ایم ای آبرومند نزد خدا. برای ما نزد خدا شفاعت کن!**»** یعنی خود را نخوانده و خود را شفیع خود قرار نداده یا مثلاً نبیره‌ی خود را که هنوز جدّش ولادت نیافته بود شفیع خود قرار نداده! جعل این‌گونه دعاها مضحک و دلیل فقدان عقل است.

شیخ عبّاس می‌گوید: بنا به روایتی دیگر پس از دعای فوق بگوید: «.... تَوَسَّلْتُ بِكُمْ إِلَى اللهِ... وَاسْتَنْقِذُونِي مِنْ ذُنُوبِي عِنْدَ اللهِ... الخ = به شما توسّل جُستم به سوی خدا...... مرا نزد خدا از گناهانم نجات دهید...!» از شیخ عبّاس می‌پرسیم: آیا قرآن نخوانده‌ای که خدا با استفهام انکاری به رسول خود فرموده: ﴿أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ ١٩﴾ [الزمر: ١٩] «(ای پیامبر) آیا تو کسی را که در آتش دوزخ است، نجات می‌بخشی»؟! و یا فرموده: ﴿وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [آل‌عمران: ١٣٥] «و جُز خدا کیست که گناهان را بیامرزد؟» و آیا آیه‌ی 23 سوره‌ی یاسین و آیاتی را که فرموده نجات از گناهان و عذاب گناهان به دست خداست نه غیر او، نخواند‌ه‌ای؟! پس وقتی رسول خدا نمی‌تواند بندگان را از عذاب خدا نجات دهد چگونه امامان می‌توانند؟!

خدا فرموده مؤمنین اگر گناه کنند از خدا آمرزش می‌خواهند [آل‌عمران: 135] و با انجام اعمال نیک سعی بر جبران گناه خویش می‌کنند [هود: 114] و نفرموده که انبیاء و صالحین را که از دنیا رفته‌اند واسطه قرار می‌دهند! حضرت علی نیز عرض می‌کند: «أَسْتَغْفِرُكَ لِذُنُوبِي الَّتِي لَا يَغْفِرُهَا غَيْرُك» «(پروردگارا) برای گناهانم که جُز تو کسی آن‌ها را نمی‌آمرزد از تو آمرزش می‌طلبم»([[311]](#footnote-311)). و حضرت سجّاد نیز عرض می‌کند: «لَيْسَ لِحَاجَتِي مَطْلَبٌ سِوَاكَ، وَلَا لِذَنْبِي غَافِرٌ غَيْرُكَ» «(پروردگارا) حاجتم را جُز درگاهت جای درخواستی و گناهم را جُز تو آمرزنده‌ای نیست»([[312]](#footnote-312)).

دیگر آن‌که رسول خدا و ائمّه را «وسیله» خوانده که ما بُطلان این قول را در صفحات گذشته بیان کردیم([[313]](#footnote-313)) در این‌جا تکرار نمی‌کنیم.

متأسّفانه مردم به شرک مبتلا شده‌اند و غیرخدا را در دعاهایشان می‌خوانند و به این کار به شدّت عادت کرده‌اند و هرچه دلیل بیاوری از این­کار دست نمی‌دارند و حالشان بی‌شباهت نیست به کسانی‌که قرآن با تهدید به آن‌ها فرموده: ﴿إِذَا دُعِيَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُۥ كَفَرۡتُمۡ وَإِن يُشۡرَكۡ بِهِۦ تُؤۡمِنُواْۚ فَٱلۡحُكۡمُ لِلَّهِ ٱلۡعَلِيِّ ٱلۡكَبِيرِ ١٢﴾ [غافر: ١٢] «چون خدا به تنهایی خوانده می‌شود، انکار کرده و کفر می‌ورزید و چنانچه به شریکی قرین شود می‌گروید [بدانید] که داوری از آن خداوند والای بزرگ است»([[314]](#footnote-314)).

عبادت و از آن جمله دعا باید طبق دستور خدا باشد، خدا کجا فرموده بندگانِ مقرَّب مرا بخوانید؟ خدا همه جا حاضر و ناظر و از ما فِی الضَّمیرِ بندگان کاملاً آگاه است و طبعاً با چنین خدایی نیازی به واسطه نیست. رسول خدا کجا فرموده هر که مشکلی دارد مرا یا نوادگانم را بخواند و واسطه قرار دهد؟!

از خواننده‌ی دعای توسّل می‌پرسیم: آیا قرآن نخوانده‌ای که فرموده شفاعت به اختیار کسی نیست بلکه فقط به إذن و اختیار خداست. آیا نمی‌دانی که انبیاء و ائمّه برخلاف فرمان خدا کاری نمی‌کنند؟! پس اگر تو واقعاً خواهان شفاعتی باید خدا را بخوانی و خدا هر که را صلاح بداند شفیع‌ تو قرار دهد نه مِن عِندي یکی از بزرگان دین را که از دنیا رفته‌اند، انتخاب کنی و او را شفیع خود قرار دهی؟!([[315]](#footnote-315)) آیا رسول اکرم یا امامی که می‌خواهی از تو شفاعت کند، گناهان تو را می‌داند و از حال و خیال و سرائر و أفکار تو مطّلع است؟ پیامبر از اعمال پنهانی معاصرین خود با خبر نبود([[316]](#footnote-316))، قرآن نیز فرموده جُز خدا هیچ کس از حال بنده و گناهان او مطّلع نیست چنانکه فرموده: ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا﴾ [الإسراء: ١٧] «و بس است که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بیناست». پس چگونه توقّع داری امامی که نمی‌داند تو چه گناهانی مرتکب شده‌ای، به صِرف این‌که تملّق او را گفته‌ای بیاید و شفیع تو شود؟ آیا این دعاهای توسّل را پیغمبر خوانده است یا فقط کفعمی و مجلسی و أمثال ایشان خوانده‌‌اند؟!

شیخ عبّاس دعای توسّل دیگری نیز از «قبس المصباح» نقل کرده که مقدّمه آن را که دروغ از سراسر آن می‌بارد، نیاورده و امّا دعا و أکاذیب مربوط به آن در بحار الأنوار (ج91، ص 32 تا 36) مسطور است. راوی دعای مذکور «حسن بن محمّد بن جمهور العمی» است. برای اطّلاع از حال او به کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص 322) مراجعه شود.

در صفحه‌ی 108 دعایی از «بلد الأمین» آورده که در کتاب مذکور نیز فاقد سند است. متن دعا، اشکالی ندارد و مشمول إذن عامّ اِلهی به دعا است.

حرز حضرت امام زمان زین العابدین: یکی از علمای خرافی به نام «سیّد بن طاووس» حرزی از حضرت سجّاد نقل کرده که یقیناً دروغ و آن حضرت از دروغ بیزار است. حضرت سجّاد مکرّراً در «صحیفه‌ی سجّادیّه» گفته خدایا، حرز و پناهی برایم مگر ذات مقدّس تو نیست. مثلاً عرض می‌کند: «لايُجِير يا إلهي إلا رَبٌّ عَلى مَرْبُوبٍ..... إليكَ المَفَرُّ والمَهْرَبُ **=** معبود من جُز پروردگار کسی بنده را پناه نمی‌دهد..... فرار و گریز (از امورنا مطلوب فقط) به سوی توست»([[317]](#footnote-317)).

یا عرض می‌کند: «وَاجْعَلْنِي..... مِنَ الْمُصْلِحِينَ بِسُؤَالِي إِيَّاكَ،...... الْمُعَوَّدِينَ بِالتَّعَوُّذِ بِكَ = (پروردگارا) به وسیله‌ی درخواستم از تو مرا در زمره‌ی اصلاح کنندگان (اعتقاد و اعمال) قرار ده.... و از جمله‌ی کسانی قرار ده که به پناه بردن به تو خو گرفته‌اند»([[318]](#footnote-318)).

یا عرض می‌کند: «لَا يَشْرَكُكَ أَحَدٌ فِي رَجَائِي، وَلَا يَتَّفِقُ أَحَدٌ مَعَكَ فِي دُعَائِي...... فَتَعَالَيْتَ عَنِ الْأَشْبَاهِ وَالْأَضْدَادِ، وَتَكَبَّرْتَ عَنِ الْأَمْثَالِ وَالْأَنْدَادِ، فَسُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْت= (پروردگارا) کسی در امید داشتم با تو شریک نیست و در دعا و خواندنم کسی با تو همراه نمی­باشد.... پس تو از شبیه و یا معارض داشتن والاتر و برتری و بزرگتری از آنکه همسان و همتا داشته باشی، پاک و منزّهی و جُز تو معبودی به حقّ نیست»([[319]](#footnote-319)).

یا عرض می‌کند: «فَإِلَيْكَ أَفِرُّ، وَمِنْكَ أَخَافُ، وَبِكَ أَسْتَغِيثُ، وَإِيَّاكَ أَرْجُو، وَلَكَ أَدْعُو، وَإِلَيْكَ أَلْجَأ **=** پس فقط به‌سوی تو می‌گریزیم و فقط از تو بیمناکم و فقط از تو می‌خواهم به فریادم رسی و فقط به تو امیدوارم و فقط تو را می‌خوانم (یا فقط به درگاه تو دعا می‌کنم) و فقط به‌سوی تو پناه می‌برم»([[320]](#footnote-320)).

امّا سجّاد چنان‌که در تاریخ مذکور است ادّعای امامت منصوصه نداشت (ر.ک. **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص685 باب 12 وص730 به بعد) امّا در این دعای فاقدالسّند حضرت سجّاد فقط درود خدا را برای همان دوازه امام خیالی خواسته و خودش را «زین العابدین» خوانده! می‌پرسیم: چرا پسر دیگرش جناب زید را دعا نکرده است؟ چرا جناب نفس زکیّه را دعا نکرده است؟ معلوم می‌شود راوی مجهولی که خواسته برای حضرت سجّاد مذهب بسازد این حرز را جعل کرده است و «سیّد بن طاووس» که شش قرن با حضرت زین العابدین فاصله داشته بدون این‌که راویان بین خود و آن حضرت را ذکر کند بی‌واسطه، این دعای مجعول را از حضرت سجّاد نقل کرده است! در این دعا حضرت سجّاد زیارت قائم آل محمّد را خواسته ولی دعای او مستجاب نشده است!

در صفحه‌ی 110 «سیّد طاووسِ» خرافی دعایی نقل کرده از حضرت باقر که متن آن عیبی ندارد ولی آن را کذّابی به نام ابوجمیله([[321]](#footnote-321))‌ برای أحمقی به نام «علیّ بن الحکم»([[322]](#footnote-322)) و او برای «ابن فضّالِ» واقفی مذهب نقل کرده و «محمّد بن حسن صفّار» که حدیث صحیح از غیرصحیح را تشخیص نمی‌داده در کتابش ثبت کرده است!([[323]](#footnote-323))

دعای سريع الإجابة**:** کفعمی بدون ذکر راوی دعایی را به حضرت کاظم نسبت داده که از متن دعا معلوم می‌شود جاعل آن بی‌سواد بوده است! در این دعا می‌گوید: «**يا قُل هُوَ اللهُ أحَد**!» حال اگر کسی از این جاعل بپرسد منادی و مخاطب در این جمله کیست؟ در جواب عاجز خواهد ماند. می‌پرسیم: چگونه آقای کفعمی یا صاحب مفاتیح متوجّه این خطای واضح نشده‌اند؟! آیا این از کثرت علم و زهد ایشان بوده است؟!

در این دعا می‌گوید: «وَبِالاسمِ الَّذِي حَجَبتَهُ عَن خَلقِكَ فَلَم يَخرُج مِنكَ إلا إلَيكَ **=** و به نامی‌که آن را از مخلوقات خود پوشیده‌ داشتی و جُز به‌سوی تو از تو خارج نمی‌شود؟!» آیا از حقّ تعالی چیزی خارج شده یا داخل می‌شود؟! حتّی اگر بگوییم مقصود چیز دیگری بوده و برای آن معنای دیگری ببافیم بی‌شبهه این تعبیر عاری از فصاحت و بلاغت است و قطعاً حضرت کاظم چنین سخنی نمی‌گوید. چرا کتب مذهبی‌ ما باید دارای چنین مهملاتی باشد؟

در صفحه‌ی 111 دعایی نقل کرده با جمله‌ی: «يا مَن تُحَلُّ بِهِ عُقَدُ المكارِهِ» شروع می‌شود. و کفعمی فرموده: «سیّد بن طاووس» این دعا را برای ایمنی از سلطان و بلاء و ظهور اعداء و خوف فقر و تنگی سینه ذکر کرده است. می‌گوییم: قول «ابن طاووس» حجّت شرعی نیست. دعای مذکور، دعای هفتم صحیفه‌ی سجّادیّه است و معلوم نیست که حضرت سجّاد این دعا را برای موارد مذکور می‌خوانده است.

در صفحه‌ی 112 دعایی از کفعمی نقل کرده که قبلاً درباره‌ی آن سخن گفته‌ایم. مراجعه شود. (ص 48 کتاب حاضر).

در صحفه‌ی 113 سیّد علی خان شیرازی استعاثه نامه‌ای خطاب به صاحب الزّمان آورده است که سند ندارد و به پیشوایان دین نمی‌رسد! بلکه می‌گویند فردی در خواب این دعا را شینده است!([[324]](#footnote-324)) باید پرسید بنا به مدارک متقن شرعی، آیا صاحب الزّمان غائب وجود دارد؟([[325]](#footnote-325)) آیا رؤیا هم حجّت شرعی است؟ آیا غیرخدا هم غِياثُ المُستَغِيثِين می‌باشد؟! مدرک شما بر این‌که غیر از خدا هم می‌تواند به صورت نامقیّد فریاد‌رس باشد، چیست؟

در این دعا صاحب الزّمان را حجّت قرار داده و گوید طول و عرض زمین را از کفر پاک می‌کند! در صورتی‌که أوّلاً خدا فرموده «پس از رسولان إلهی کسی حجّت نیست» [النِّساء: 165] شما به چه دلیل صاحب الزمان را حُجَّةُ الله می‌شمارید؟! ثانیاً: بنا به فرموده‌ی قرآن کفر و عداوت تا قیامت باقی خواهد بود، چنانکه خدا درباره‌ی نصاری و یهود فرموده: ﴿فَأَغۡرَيۡنَا (وألقَینا)بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَاوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ [المائ‍دة: ١٤ و 64] «میان ایشان تا روز ستاخیز دشمنی و کینه افکندیم». طبق این آیات تا روز قیامت فِرَق و مذاهب باطله ازجمله یهود و نصاری موجود بوده و بینشان عداوت و کینه باقی خواهد بود و کفر و عداوت از طول و عرض زمین محو نخواهد شد.

خدا فرموده: ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّ﴾ [البقرة: ٢٥٦] «در دین هیچ اکراه و اجباری نیست به تحقیق که راه رشد و هدایت از ضلالت و گمراهی روشن و متمایز شده است». بنابراین خدا کسی را نمی‌فرستد تا ملّت‌های جهان را به‌‌ زور مسلمان کند. بلکه ملّت‌ها باید بیدار شده و خود راه هدایت را بجویند. اصولاً جایز نیست که مردم را به اکراه و زور مسلمان کنیم و چنان‌که قرآن قرموده رسول خدا مردم را دعوت می‌فرمود ولی کسی را به اسلام مجبور نمی‌کرد. پس وقتی پیامبر اکرم با دعوتش همه را مسلمان نکرد چگونه یکی از پیروانش می‌تواند؟!

در این دعا ائمّه را حجّت‌های إلهی و معصوم خوانده ‌است؟ درباره‌ی عصمت باید بدانیم که خدای تعالی به رسول خود می‌فرماید: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد: ١٩] «و برای گناهت و [گناه] مردان و زنان مؤمن [از خدا] آمرزش خواه». آری، عقلاً و نقلاً تردید نیست که رسول خدا در رساندن آیات و احکام شریعت از اشتباه و نسیان مصون بوده است ولی دلیل قرآنی نداریم که در سایر امور از خطا مصون بوده است بنابراین «عصمت مطلق» انبیاء، مدرک قرآنی ندارد امّا ازآن مهم‌تر این­است که قیاس غیرانبیاء به انبیاء غلط است. به انبیاء از جمله رسول خدا وحی می‌شود و وحی به آمدن آن­حضرت خاتمه یافته و پس از او به کسانی وحی نمی‌شود. بنابراین عصمتِ غیرانبیاء به هیچ وجه مِنَ الوجوه دلیل شرعی ندارد. (فتأمّل)

در این دعا آیه‌ی پنجم سوره‌ی قصص را که راجع به بنی اسرائیل و فرعون و هامان است درباره‌ی صاحب الزّمان قلمداد کرده است! آیا سیّد علی‌خان شیرازی یا دیگری حقّ دارد آیات قرآن را به دل‌خواه خود یا بنابه روایات ضعیف و بدون اعتنا به سیاق آیات، معنی کند؟!

در این دعا به صاحب الزّمان که نمی‌داند کجاست می‌گوید در حقّ من شفاعت کن که من تو را شفیع قرار داده و شفاعت تو را مقبول می‌دانم! بار دیگر می‌پرسیم: آیا شفاعت به إذن و اخیتار خداست یا به اراده و انتخاب فرد گناه‌کار است که هر کس را خواست شفیع قرار دهد؟! آیا واقعاً هر بنده‌ای می‌تواند با تملّق و چاپلوسی و تمجید و تبجیل یکی از بزرگان را شفیع خود سازد؟ آیا نصب و تعیین شفیع با بندگان است و این انتخاب به ایشان واگذار شده؟ اگر چنین باشد مسیحیان میل دارند حضرت مسیح و حضرت مریم‘ شفیعشان باشد و صوفیان میل دارند مثلاً عبدالقادر گیلانی از ایشان شفاعت کند و شیعیان میل دارند حضرت ابوالفضل عبّاس یا حضرت معصومه یا هر امام و امامزاده‌ای به طور دسته جمعی یا تک تک از ایشان شفاعت کنند؟ آیا خدا مطیع نام‌بردگان است؟ آیا در کتابش فرموده که من این‌ها را شفیع شما قرار‌ داده‌ام و خواسته‌ی آن‌ها را حتماً می‌پذیریم؟ آیا درنظام إلهی هرکس گناه و جنایتی کرد می‌تواند به دلخواه خود یک پیامبر یا بنده‌ی صالح را که درگذشته، با تملّق و تمجید وادار به شفاعت کند و خدا هم وظیفه دارد بپذیرد؟!

خدا در قرآن فرموده: ﴿لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗاۖ لَّهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [الزمر: ٤٤] «تمامی شفاعت از آنِ خداست که فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست». در این آیه از تقدیم «لِّلَّهِ» بر «ٱلشَّفَٰعَةُ» و از کلمه‌ی «جَمِيعٗا» معلوم می‌شود اختیار شفاعت فقط و فقط با خداست و به دیگری واگذار نشده و خدا می‌فرماید کسی‌که مالک و فرمان‌روای آسمان‌ها و زمین است زمام شفاعت را به دست دارد پس مردم مکلّف‌اند با اعمال حَسَنه، که خدا فرموده: ﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ ذَٰلِكَ ذِكۡرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ ١١٤﴾ [هود: ١١٤] «همانا [اعمال] نیکو، بدی‌ها را از بین می‌برد این تذکّری است برای یاد آوران». و با توبه و با دعا به درگاه خدا، رضای خداوند را کسب نمایند تا خدا خود عفو نماید یا شفیعی برای ایشان معیّن کند و مقصّری که قابل شفاعت باشد خدا خود تعیین می‌فرماید: خدا فرموده: ﴿مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ إِذۡنِهِۦ﴾ [يونس: ٣] «هیچ شفیعی نیست مگر پس از رخصت او». در سوره نجم آیه‌ی 26 نیز شفاعت منوط به إذن إلهی است. از این آیات مسلّم می‌شود که تعیین و نصب شفیع با خداست([[326]](#footnote-326)).

فصل هشتم:

این فصل آخرین بخش باب اوّل مفاتیح الجنان محسوب می‌شود و در مناجات و مشتمل است بر پانزده مناجات و مناجاتی منظوم منسوب به حضرت علی است.

علامه‌ی مجلسی مدّعی است که این مناجات‌ها از حضرت سجّاد است که وی آن را در کتب بعضی از اصحاب یافته است! ولی نه نام کتاب نه نام مؤلّف را ذکر نموده و نه راویان آن را معلوم کرده است! بنابراین این مناجات‌ها سند ندارند و حتّی در صحیفه‌ی سجّادیّه نیز مذکور نیستند. ما نمی‌دانیم که رُوات آن مؤمن بوده‌اند یا نه، عادل بوده­اند یا فاسق، غالی بوده‌اند یا نه، خدا را قابل رؤیت می‌دانسته‌اند یا نه، صوفی بوده‌اند یا مسلمانِ مقیّد به قرآن و هکذا....

حال باید در متن این مناجات‌ها نظر کرد تا الفاظ و تعابیر نابجا و غیر لائقی نسبت به ذات أقدس پروردگار در آن نباشد. به نظر ما در اکثر این مناجات‌ها تعابیر صوفیانه و صوفی­پسند دیده‌ می‌شود در حالی‌که چنان‌که از «صحیفه‌ی سجّادیه‌« پیداست آن جناب این‌گونه تعابیر نداشته است و خدا را قابل رؤیت نمی‌دانسته است. و حال آن‌که فِی المَثَل در مناجات سوّم (مناجاة الخائفین) به خدا می‌گوید: «ولا تَحجُب مُشتاقِيكَ عَنِ النَّظَرِ اِلى جَميلِ رُؤيَتِكَ = (خدایا) مشتاقان خود را از نظر کردن به دیدار زیبایت محجوب و مستور مگذار». و در مناجات هشتم می‌گوید: «وَصلُكَ مُنى نَفسي..... ورُؤيَتُكَ حاجَتي **=** وصال تو آرزوی من است.... و دیدار تو حاجت من است». و در مناجات نهم می‌گوید: «فَاجْعَلْنَا([[327]](#footnote-327)) مِمَّن..... مَنَحْتَهُ بِالنَّظَرِ اِلى وَجْهِكَ.... وَأَعَذْتَهُ مِن هَجْرِكَ.... وَاجْتَبَيتَهُ لِمُشَاهَدَتِكَ = ما را ازکسانی قرار ده که به او دیدن رویت را عطا فرمودی..... و او را از هجران خویش پناه دادی.... و او را برای مشاهده‌ی خود برگزیدی». و در مناجات یازدهم می‌گوید: «عُلَّتي لا يُبَرِّدُها إلاَّ وَصْلُك.... وَشَوقي إلَيكَ لا يَبُلُّهُ إلا النَّظَرُ إلى وَجْهِكَ = حرارت عطش مرا جُز وصال تو سرد نمی‌کند و شوق مرا به سوی تو جُز نظر به رویت سیراب نمی‌سازد». و در مناجات دوازدهم می‌گوید: «فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ.... قَرَّتْ بِالنَّظَرِ إلى مَحبُوبِهِم أَعْيُنُهُم = پس ما را از کسانی قرار ده..... که چشمانشان به نظرکردن به محبوبشان روشن گشته است». و در مناجات پانزدهم می‌گوید: «وَأقْرِرْ أَعْيُنَنا بِرُؤْيَتِكَ = چشمان ما را به دیدارت روشن فرما!» ما این چند جمله را از باب نمونه آوردیم وگرنه در این مناجات‌ها اصطلاحات و تعابیر صوفیانه بسیار است.

به نظر ما این مناجات‌ها را فرد یا افرادی صوفی­مسلک خرافی یافته و به حضرت سجاد نسبت داده‌اند و إلا ائمّه در دعاهایشان تعابیر صوفیانه نداشته‌اند. درباره‌ی تعابیر صوفیانه قبلاً سخن گفته‌ایم (ص 64 تا 70) و در این‌جا تکرار نمی‌کنیم.

مخفی نماند در برخی از این مناجات‌ها جملاتی هست که مخالف عقیده‌ی صاحب مفاتیح است از جمله در مناجات هفتم (مُناجاةُ المُطِيعِينَ لِلّهِ) عرض ‌می‌کند: «لاوَسِيلَةَ لَنا إلَيكَ إلا أنتَ = (پروردگارا) برای ما به سوی تو جُز خودت، هیچ وسیله‌ای نیست». از مؤلّف مفاتیح می‌پرسیم: اگر این مُناجات را قبول داری پس چرا ائمّه و حتّی غیر ائمّه را «وسیله» می‌دانی؟

البتّه باید توجّه داشت که این مناجات‌ها را بدون دلیل و مدرک به شرع نسبت ندهیم امّا بنا به إذن عامّ إلهی به دعا، خواندن برخی از این مُناجات‌ها ممنوع نیست. به عنوان مثال خواندن مناجات چهارم (مُناجاةُ الرّاجِين) بدین شرط که آن را وارد از شرع ندانیم، ایرادی ندارد. ما در اینجا ترجمه‌ی این مناجات را می‌آوریم.

«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان»

ای آن که هرگاه بنده‌ای از او [چیزی] بخواهد به وی عطا فرماید و هرگاه بدان‌چه دارد، امید و آرزو داشته باشد، وی را به خواسته‌اش می‌رساند و هرگاه [بنده] به او روی آورَد، وی را [پذیرفته] و مقرّب و نزدیک می‌سازد و چنانچه نافرمانی کند ـ که از او پنهان نمی‌ماند ـ گناهش را پرده پوشی کند [و رسوایش نسازد] و هرگاه بر او توکّل کند [و خود را به او سپارَد] وی را بسندگی و کفایت فرماید.

ای معبود من، کیست که [به پیشگاهت] به طلب مهمانی وارد شد و تو مهمان نوازی نفرمودی؟ و کیست که به امید بزرگواریت به درگاهت روی آورد و به او نکویی نفرمودی؟ آیا سزاوار است که از درگاهت نا امید بازگردم در حالی‌که جُر تو یاوری نمی‌شناسم که [بالذّات] موصوف به بخشش و احسان باشد؟ چگونه به جُز تو امیدوار باشم در حالی‌که خیر و نیکی به تمامی در دست توست؟! و چگونه به جُز تو به کسی‌ امید‌ بدارم یا آرزو کنم [که خواسته‌ام را بر آورده سازد] در حالی‌که آفرینش و فرمان [همه] از آنِ توست؟ آیا امید خویشتن از تو برگیرم در حالی‌که [تاکنون] از فضل و بخشش خویش ـ بی آن‌که طلب کنم ـ به من نکویی کرده‌ای؟! آیا در حالی‌که به ریسمان [آیین] تو درآویخته‌ام مرا نیازمند [مخلوقی] چونان خودم می‌سازی؟!([[328]](#footnote-328))

ای آن‌که روی­آوران [به درگاهش] را به رحمت خویش فیروزبخت سازد وآمرزش جویان [را می‌آمرزد وآنان] به عقوبتش نگون بخت نشوند. چگونه تو را از یاد ببرم در حالی‌که تو هماره به یاد منی و چسان از تو غافل شوم در حالی‌که [پیوسته] مرا در نظر داری؟!

ای معبود من، به دامان بزرگواریت دست آویخته‌ام و برای برخورداری از بخشش و عطایت [تورِ] امید گسترده‌ام پس مرا با **توحید ناب و بی‌آلایش**، پاک و خالص بساز و مرا از بندگان برگزیده‌ات مقرّر بفرما.

ای آن‌که هر گریزنده‌ای [از ناملایمات] به او پناه می‌برد و هرجوینده‌ای فقط به او امید می‌دارد. ای والاترین امید وای بخشنده‌ترین خوانده و ای آن­که خواستارِ نیازمند [از درگاهش تهی دست] بازنیاید و آرزومندِ امیدوار [از بارگاهش] نا امید نگردد، ای آنکه درگاهش برای خواننده، گشاده است و پرده‌اش برای فرد امیدوار، برفراز و برکنار است.

[پروردگارا] از تو می‌خواهم به کرامت خویش بر من منّت نهی و از آن‌چه مایه‌ی روشی دید‌ه‌ام باشد و از امید بخشی‌ات آن‌چه را که مایه‌ی آرام و قرار جان و دلم باشد و از [ایمان و] یقین آنچه را که ناگواری‌های دنیا را آسان و ناچیز سازد و [با چنین یقینی] پرده‌‌های کور [باطنی] از بصیرت و بینشم برکنار افتد، مرا عطا فرمایی. به رحمتت ای مهربانترین مهربانان.

مناجات منظومه‌ی حضرت امیرالمؤمنین:

این مناجات مشتمل است بر سی بیت شعر که بعضی از ابیات آن ناموجّه است. از جمله بیت بیست و هفتم که معلوم می‌سازد این مناجات و اشعار از حضرت أمیرالمؤمنین نیست زیرا آن­ حضرت متواضع ­بوده و مغرور و خودپسند نبود و خود را آن­قدر عزیز نمی‌دانست که خداوند متعال را قسم بدهد به خودش و در پیشگاه خالق سبحان بگوید:

إلهي بِحُرمَةِ المُصطَفى وَابنِ عَمِّهِ وَحُرمَةِ أبرارٍ هُم لَكَ خُشَّعُ

ای معبود من، به حرمت حضرت مصطفی و پسرعمّش

و به حرمت پاکانی‌که در پیشگاهت خاشع‌انـد

این اشتباه را جاعلین حدیث چند بار مرتکب شده‌اند. از آن جمله در نماز و تسبیح بی‌سندی که شیخ طوسی (مصباح المتهجّد، ص258 ) نقل کرده و در مفاتیح (ص40 و 41 ) آمده است و ادّعا شده هرکه این نماز و تسبیح را بخواند همه‌ی گناهانش آمرزیده می‌شود! در آن‌جا نیز می‌گوید: «اَللّهُمَّ بِمُحَمَّدٍ سَيِّدي وَبِعَلِيٍّ وَلِيِّي = پروردگارا، تو را سوگند می‌دهم به محمّد که سرورم و به علی که ولیّ من است!» چگونه علی خدا را قسم داده به علیّ که ولیِّ اوست؟! آیا ممکن است یک فرد عامی عرض کند خدایا، تو را قسم می‌دهم به خودم که ولیّ خودم می‌باشم! تا چه رسد به حضرت علی که شهسوار عرصه‌ی سخنوری است؟!

حضرت علی کسی است که خود فرموده: «إِيّاكَ وَالإعجابَ بِنَفْسِكَ وَالثِّقَةَ بِما يُعْجِبُكَ مِنها = از خودپسندی و اتّکاء به چیزی که تو را به خود پسندی وادارد بپرهیز». (نهج البلاغه، نامه‌ی 53) و فرموده: «اِعْلَمْ أَنَّ الإعجابَ ضِدُّ الصَّوابِ وَآفَةُ الأَلْبَابِ = بدان که عُجب و خودپسندی ضدّ صواب ودرستی و آفت عقل‌هاست» (نهج البلاغه، نامه‌ی 31 ). آن حضرت عزّت خود را بندگی خدا می‌داند و بنا به نقل مؤلّف مفاتیح، عرض می‌کند: «إلهِي كَفى بي عِزّاً أن أكونَ لَكَ عَبداً وَكَفى بي فَخراً أَنْ تَكونَ لي رَبّاً = ای معبودم مرا همین عزّت بسنده است که بنده‌ات باشم و همین افتخار مرا بس که تو پروردگارم باشی». (مفاتیح، ص127).

این‌جانب سال‌ها قبل که مشغول ترجمه‌ی «صحیفه‌ی علویّه» بودم، 24 بیت از این مناجات را به نظم فارسی در آوردم که در این‌جا ابیات مذکور را به یادگار می‌گذارم:

|  |
| --- |
| 1- تو را حمد باشد که داری تو مجد و عُلیا |
| مبارک تو، هرکس کنی منع و هرکس عطا |
| 2- خدایا، تو خَلاّقی و حِرز و هم پُشت من |
| به سـوی تو نالم به عُسر و به یُســر و رضـا |
| 3- خدایا، بُـوَد گر خطایـم بزرگ و کلان |
| بُــوَد عفــوِ تـــو برتـر و بیشتــر از خطــا |
| 4- خدایا بدادم به نفسم اگرهرچه خواست |
| مـن اکنـون دچـار پشیمانیـــم ای خـــدا |
| 5- خدایــا تو بینی مـرا حال و فقـر و نیـاز |
| سمیعــی تـــو رازِ نهــــانِ مــرا در دعــا |
| 6- خدایا امیـدم مکن قطع و دل را سیــاه |
| که مـن در عطایت طمـع دارمی جودهـا |
| 7- خدایـا اگر ناامیدم کنی یا که طــرد |
| امیدم به که؟ یا شفیعم بُوَد در کجا؟ |
| 8- خدایا پنـاه از عذابـت بده زانکه مـن |
| اسیر و ذلیلم، زِ خوفت شـده قد دوتا |
| 9- خدایا به تلقین حجّت أنیسـم تو باش |
| چــو شــــد قبر مــأوی و منــزل مــرا |
| 10- خدایـا عذابم کنی سال‌هـا گر هزار |
| امیدم ز تو ای خدا، می ‌نگـردد جــــدا |
| 11- خدایا چشان طعم عفوت مرا آن­دمی |
| که نِی‌ مال نافع، نه فرزند باشد، به روز جزا |
| 12- خدایا مراعات کن ورنه ضایع شوم |
| که ضایع نگردم رعایت کنـی گر مـرا |
| 13- خدایا اگر جُز زِ محسن تو می‌نگذری |
| که بخشـــد گناهانِ بدکارِ اهل هَــوی؟ |
| 14- خدایا گَرَم قصر درکسب تقوی شده |
| به دنبـال عفـوت همـی می‌دوم بارهـا |
| 15- خدایا زِ جهلم خطا کرده‌ام دائمـاً |
| امیدم به تو بوده تا گفته شـد پس چـرا |
| 16- خدایا گناهان­من بیشتر شد زِ کوه |
| و لیکـن بـوَد عفــو تو اکثر و برتــرا |
| 17- خدایا بَرَد یادِ جودت ز دل ترس­من |
| زِ یادِ خطاها ببارد مرا اشک از دیـده‌ها |
| 18- خدایا تو بگذر ز لغزش، ببخشم گناه |
| که اقراردارم به ­خوف و به زاری­کنم من­ دعا |
| 19- خدایا رسان از خودت رَوح و راحت مرا |
| که من ­جُز به درهای­ فضلت نمی‌آورم التجا |
| 20- خدایا اگر دور سازی و خوارم کنی |
| چه باشد مرا حیله‌ای یا چه سازم چها؟ |
| 21- خدایـا به شب دوست بیدار هست |
| کند راز با دوست، غافل بخوابد به جا |
| 22- خدایا خلائق بخوابند و جمع زیاد |
| بـه شـــب در تضـرّع همـه پـا به جـا |
| 23- خدایا امیــدم سلامت تمنّـا کنــد |
| خطاهـای زشتـم زند مرمرا طعنه‌هــا |
| 24- خدایا اگر بگذری عفوت آرَد رها |
| و إلا گناهان، هلاک آورَد، هم بلا |

باب دوّم

فصل اوّل

55این فصل در فضیلت و اعمال ماه رجب است. در ابتدای این فصل به نقل از وسائل الشّیعه([[329]](#footnote-329)) افترایی را به پیامبر نقل کرده که آن حضرت فرمود: «ألا إنَّ رجبَ شَهرُ اللهِ الأصمّ وهُوَ شَهرٌ عَظيم..... لايُقارِبُهُ شَيْءٌ مِنَ الشُّهورِ حُرْمَةً وفَضْلاً..... ألا إنَّ رجبَ شَهرُ اللهِ وَشَعْبَانَ شَهرِيْ وَرَمَضَانَ شَهرُ أُمَّتي.....» «ماه رجب ماه بزرگ خداست و ماهی در حرمت و فضیلت به آن نمی‌رسد..... رجب ماه خداست و شعبان ماه من است و ماه رمضان ماه أمّت من است.....». در حالی‌که که در همین «وسائل» از حضرت علی نقل شده که فرمود: «رجب شَهري وشَعبان شَهر رسولِ اللهِ وَرَمَضان شَهرُ الله» «رجب ماه من و شعبان ماه رسول خدا و رمضان ماه خداست»؟!([[330]](#footnote-330)). علاوه بر این، خود شیخ عبّاس در فصل سوّم (ص170) افضل ماه‌ها را ماه رمضان ذکر نموده است! آیا هنگامی که شیخ عبّاس این سطور را می‌نوشت با خود فکر نکرد که چگونه ممکن است «رجب» أشرف الشّهور و هم‌طراز رمضان باشد در حالی‌که قرآن کریم در ماه رمضان نازل شده و شب قدر در این ماه قرار گرفته و پیامبر در این ماه به غار حراء می‌رفت و عبادت می‌کرد و روزه‌ی این ماه واجب گردیده و تنها نام این ماه در قرآن آمده و یکی از دو عید بزرگ مسلمین به مناسبت و در ارتباط با پایان یافتن این ماه پربرکت است و حتّی مردم ما غالباً در مساجد در این ماه پس از نمازها این دعا را می‌خوانند که در آن خطاب به خدای متعال عرض می‌کنند: «هذا شَهرٌ عَظَّمْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَشرَّفْتَهُ وَفَضَّلْتَهُ عَلَى الشُّهور» «(پروردگارا) این ماهی است که آن را بزرگ و گرامی داشته و شرافت بخشیده و بر [همه‌ی] ماه‌ها فضیلت و برتری داده‌ای». خود شیخ عبّاس نیز این دعا را در مفاتیح در بخش «اعمال مشترکه‌ی ماه رمضان» (ص 175 ) آورده است. و نیز دعایی مربوط به شب آخر شعبان و شب اوّل ماه رمضان (ص 169) نقل کرده از «حارث بن مغیره‌ی نضری» که «نجاشی» درباره‌ی او فرموده: «ثقة ثقة = او بسیار مورد وثوق است». در دعای مذکور نیز آمده است: «اَللّهُمَّ إنَّ هذَا الشَّهرَ المُبارَكَ الَّذي أُنزِلَ فيهِ القُرآنُ وجُعِلَ هُديً لِلنّاسِ وَبَيِّناتٍ مِنَ الهُدَى وَالفُرقانِ قَد حَضَرَ **=** پروردگارا، همانا این ماه مبارک که قرآن در آن نازل گردیده و برای مردم مایه‌ی هدایت و نشانه‌های روشنی از هدایت و جدا کننده‌ی حق از باطل قرار داده شده، حاضر گردیده است».

56در این فصل ثواب‌های عجیب و غریب برای روزه در ماه رجب ذکر نموده که جعل غالیان است و گفته‌ی ائمّه نیست. در صفحه‌ی 130 می‌نویسد: شیخ [طوسی در مصباح المتهجّد] روایت کرده که بیرون آمده از ناحیه‌ی مقدّسه بر دست شیخ کبیر أبی‌جعفر محمّد بن عثمان بن سعد! شیخ طوسی دویست سال پس از محمّد بن عثمان بوده و بهتر بود راویان میان خود و «محمّد بن عثمان» را معرّفی می‌کرد امّا به هر حال یکی از رُوات این توقیع «احمد بن محمّد بن عبیدالله العیّاش الجوهری»([[331]](#footnote-331)) است که او را با شماره‌ی 76 در کتاب «**زیارت‌ و زیارتنامه**» (ص164) معرّفی کرده و اشکالات این توقیع را نیز ذکر کرده‌ایم و در این‌جا تکرار نمی‌کنیم. (مراجعه شود) عجبا که شیخ عبّاس از کسی این مناجات و دو مناجات بعدی را نقل کرده که علمای رجال از جمله نجاشی و شیخ طوسی و ابن داود و علامه‌ی حلّی و صاحب وجیزه و..... او را ضعیف شمرده‌اند! آیا شیخ عباس هنگامی‌که جمله‌ی: «لا فَرقَ بَينَكَ وَبَينَها إلا أنَّهُم عِبادُكَ = هیچ فرقی بین تو بین آن‌ها (= والیان) نیست جُز این‌که آنان بندگان تو هستند!» را می‌نوشت، با خود فکر نکرده که چگونه فرقی بین خدا و بندگانش نیست در حالی که خدا واجب الوجود و قدیم و غنیّ بالذّات است و بندگانش ممکن الوجود و حادث و فقیر و محدود هستند؟! ای خواننده‌ی فکور این جاعلین جاهل به ما خدایی را معرّفی کرده‌اند که مانند خودش را خلق کرده و با بعضی از مخلوقاتش فرقی ندارد!

در این مناجات برای خدای متعال «مقامات» قائل شده! در حالی‌که در قرآن کریم برای خدا، هیچ‌گاه «مقام» به صورت جمع ذکر نشده و همیشه مفرد آمده است [إبراهيم: 14، الرّحمن: 46، النازعات: 40] زیرا خدا یک مقام عظمت و جلال و کبریایی ‌داراست که نه تنزّل و تعطیل دارد نه ترقّی، زیرا خدا والاترین و بالاترین مقام را حائز است که برتر از آن متصّور نیست و در صفات إلهی تغییری نیست بنابراین دعای خرافی رجبیّه که برای خدا «مقامات» قائل شده، صحیح نیست.

اگر واقعاً این دعا از «ناحیه» صادر شده، وای به حال فریب خورد‌گانی که به چنین ناحیه‌ای معتقد‌اند! متأسّفانه به نام «ناحیه» هرچه خواسته‌اند صادر کرده‌اند و عوام را مرعوب ساخته‌ و دهان علمای عوام ترس را بسته‌اند و اجازه نداده‌اند که کسی بپرسد ما که از شما جُز ادّعا چیزی ندیده‌ایم، از کجا بدانیم مطالبی که ارائه می‌کنید واقعاً از امام است، ماکه دست‌خطّ امام را ندیده‌ایم تا خطِّ مطالب شما را با دست‌خطّ امام مقابله و مقایسه کنیم، پس به چه دلیل باید ادّعاهای شما را بپذیریم خصوصاً که آن‌چه عرضه می‌کنید غالباً با قرآن موافق نیست؟!

در صفحه‌ی 131 دو نامه از «ابوالقاسم حسین بن روح» با ادّعای صدور از «ناحیه» ذکر شده که راوی آن‌ها نیز «أحمد بن عیّاش» است. مخفی نماند که «حسین بن روح» مردی بسیار سیّاس و چند رنگ بود وبه قول شیخ عبّاس: «چنان با مخالفین حُسن سلوک داشت که هریک از مذاهب اربعه مدّعی بودند که او از ماست و افتخار می‌نمودند هر طائفه‌ای به نسبت او به ایشان..... و شیعیان..... أموال را تسلیم او می‌نمودند»([[332]](#footnote-332)). تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل! گیرم که «ابن روح» قصد تقیّه می‌داشت امّا لازم نبود که به یکایک مذاهب تظاهر نماید بلکه می‌توانست یکی از مذاهب مثلاً مذهب مالکی یا شافعی یا اوزاعی یا..... را انتخاب نماید تا خطری متوجّه او نشود. (فتأمل)

متن زیارتنامه‌ی هفتم نیز ربطی به توحید و اسلام ندارد و پیداست که از بافته‌های فرقه‌ی ملعون([[333]](#footnote-333)) و منحرف «مفوّضه»([[334]](#footnote-334)) است در قسمتی از این زیارت شرک آمیز می‌گوید: «أنَا سائِلُكُم وَآمِلُكُم فِيما إلَيكُمُ التَّفْوِيضُ وَعَلَيكُمُ التَّعوِيضُ فَبِكُم يُجبَرُ المَهيضُ وَيُشفَى المَريضُ وَما تَزدادُ الأرحامُ وما تَغيضُ = من از شما خواستارم و در آن‌چه به شما **تفویض** گردیده به شما امید دارم عوض دادن بر عهده‌ی شماست، با شماست که استخوان شکسته ترمیم گشته و بیمار شفا می‌یابد و آنچه زهدان [مادران] می‌‌افزاید و می‌کاهد!»

خواننده‌ی گرامی خدا درباره‌ی خود فرموده: ﴿ٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تَحۡمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ ٱلۡأَرۡحَامُ وَمَا تَزۡدَادُۚ وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ ٨ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡكَبِيرُ ٱلۡمُتَعَالِ ٩﴾ [الرعد: ٨، ٩] «خداوند است که می‌داند آن‌چه را که هر زنی باردار می‌شود و آن‌چه زهدان‌ها می‌کاهد و آن‌چه می‌افزاید و هر چیز نزد او به اندازه‌ای [معیّن] است. دانای پنهان و آشکار وبزرگِ والاتر و برتر است».

حضرت علی نیز فرموده: إنَّما عِلمُ الغَيبِ عِلمُ السّاعَةِ وَما عَدَّدَهُ الله سُبحانَهُ بِقَولِهِ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ...﴾ [لقمان: ٣٤] فَيَعلَمُ اللهُ سُبحانَهُ ما في الأرحامِ مِن ذَكَرٍ أو أُنثى..... فَهذا عِلمُ الغَيبِ الَّذي لايَعلَمُهُ أحدٌ إلا اللهُ.... الخ **=** همانا علم غیب علم قیامت است و آن‌چه خداوند سبحان با این فرموده‌اش برشمرده است: «**همانا خداوند دانش هنگام رستاخیز را داراست و باران فرو فرستد و می‌داند آنچه در** **زهدانهاست و هیچ کس نمی‌داند فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی‌داند در کدام زمین خواهد مرد**». پس خدای سبحان است که آنچه در زهدان‌هاست از پسر یا دختر، می‌داند..... این علم غیبی است که جُز خدا هیچ کس نمی‌داند...... الخ([[335]](#footnote-335)).

57امّا متأسفانه جاعلین این دعا با ادّعای دروغین حُبّ علی، این خصوصیّات إلهی را برای بندگانش قائل شده‌اند! آیا شیخ عبّاس هنگام نوشتن این زیارتنامه در کتابش، با خود فکر نکرد در حالی‌که انبیاء از جمله پیامبر اکرم مالک نفع و ضرر نیستند [الأعراف: 188، يونس: 49 و الجنّ: 21] چگونه ممکن است این امور به پیغمبر یا نوادگانش واگذارده شده باشد؟ آیا شیخ عبّاس از عقاید باطل فرقه‌ی منحرف «مفوّضه» بی‌اطّلاع بوده و نمی‌دانسته ائمّه آن‌ها را دشمن خدا شمرده‌اند؟([[336]](#footnote-336)) مخفی نماند که راوی این زیارت نیز مانند زیارت پنجم و ششم رجبیّه «ابن عیّاش جوهری» است و البتّه از او، ارمغانی بهتر از این انتظار نمی‌رود!

متأسّفانه بارها خود شاهد بوده یا شینده‌ام که آخوندها مردم ­را به حاجت خواهی از ائمّه دعوت می‌کنند و می‌گویند هرچه می‌خواهید یا حلّ هر مشکلی که دارید، از این خاندان، از اهل بیت پیغمبر بخواهید! و مردم را به «مفاتیح الجنان» و زیارت شرک‌آمیز رجبیّه ارجاع می‌دهند! در حالی‌که بسیاری از مطالب مفاتیح الجنان به هیچ وجه اعتبار شرعی ندارد.

در صفحه‌ی 132 دعایی را از «ابن طاووس» خرافی نقل کرده که او از «محمّد بن ذکوان» روایت کرده است! بین «ابن طاووس» و «ابن ذکوان» اقلاً پانصد سال فاصله است و رُوات میان این دو معلوم نیستند و چنین روایتی مرفوع و بی‌اعتبار است. بنا به نقل رجال «ممقانی» (ج3، ص 116) یکی از رُوات این دعا «محمّد بن علی البرسی» است که از غُلاة بوده و راوی متّصل به «محمّد بن ذکوان» کذّاب مشهور «محمّد بن سنان»([[337]](#footnote-337)) است!

اینک بپردازیم به متن روایت که ‌می‌گوید: «يا مَن....آمَنُ سَخَطَهُ عِندَ كُلِّ شَرٍّ.... = ای آن‌که..... نزد هر شرّی از غضب او ایمن می‌باشم!» و این قول بر خلاف قرآن است که می‌فرماید: ﴿أَفَأَمِنُواْ مَكۡرَ ٱللَّهِۚ فَلَا يَأۡمَنُ مَكۡرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٩٩﴾ [الأعراف: ٩٩]. «پس آیا [اینان] از مکر [و عقاب] خداوند ایمن‌اند؟ پس [بدانید] که جُز مردمان زیانکار، [کسی خود را] از مکر ( و عقاب) خداوند ایمن نمی‌پندارد». خدا به رسول خود فرموده: ﴿قُلۡ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ١٥﴾ [الأنعام: ١٥] «بگو چنان‌چه پروردگارم را نافرمانی کنم، من از عذاب روزی بزرگ بیم دارم».

در صفحه‌ی 134 خبرهای غرور‌آور بی‌مدرکی جمع کرده، از جمله می‌گوید هرکه پنجشنبه و جمعه و شنبه‌ی یک ماه حرام (ماه‌های حرام عبارت‌اند از: رجب، ذی‌قعده، ذی‌حجّه و محرّم) را روزه بدارد حق تعالی برای او ثواب نهصد سال عبادت بنویسد!([[338]](#footnote-338)) یعنی ثواب آن از ثواب عبادت در شب قدر هم بیشتر است!

و یا در عمل نوزدهم قسمتی از یک حدیث خرافی و بی‌مدرک را از کتاب «اقبال الأعمال» ابن طاووس ضعیف العقل، نقل کرده ولی شاید خجالت کشیده و حدیث را به صورت کامل نیاورده است! در حدیث مذکور نمازی به نام نماز سلمان آمده بدین کیفیّت که هر که در یک شب از شب‌های رجب ده رکعت نماز کند و بخواند در هر رکعتی حمد و ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾ یک مرتبه و توحید سه مرتبه، بیامرزد حق تعالی هر گناهی که کرده و برای هر رکعت نمازش ثواب عبادت شصت سال را بنویسد و بابت هر سوره که خوانده قصری از مروارید در بهشت به او عطا فرماید و او را پاداش کسی دهد که در آن سال روزه داشته و نماز گزارده و حجّ و عمره بجای آورده و جهاد کرده است و برای او تا سال آینده در هر روز ثواب یک حجّ و یک عمره می‌نویسد و هنوز از نمازش فارغ نشده که خدا او را می‌آمرزد و چون از نمازش فارغ شود فرشته‌ای از زیر عرش او را ندا می‌دهد که ای دوست خدا کار خود را از سر گیر(؟!) که خدای تعالی تو را از آتش دوزخ آزاد داشته است و خدا در آن سال او را در زمزه‌ی نمازگزاران قرار داده و اگر در همان سال بمیرد شهید مرده و خدا دعایش را مستجاب سازد و حاجاتش را بر آورَد و نامه‌ی اَعمالش را در روز قیامت به دست راستش می‌دهد و میان وی و آتش جهنّم هفت خندق فاصله قرار می‌دهد!([[339]](#footnote-339)) مخفی نماند که شیخ عبّاس به عنوان عمل پنجم روز اوّل رجب نیز نمازی موسوم به نماز سلمان ذکر کرده که مشابه همین ثواب‌های عجیب و غریب برای آن نیز ذکر شده که در آن‌جا نیز مؤلف مفاتیح از ذکر آن‌ها صرف نظر یا حفظ آبرو کرده است!([[340]](#footnote-340)) آیا شیخ عباس نمی‌داند که عبادات در اسلام توقیفی است و بدون دلیل متقن شرعی نمی‌توان ـ به بهانه‌ی آن‌که کفعمی یا مجلسی یا ابن طاووس و امثال آن‌ها نقل کرده‌اند ـ کاری را به عنوان عبادت به مردم معرّفی کرد؟! نمی‌دانم تقوای شیخ عبّاس چگونه تقوایی بوده است!

در این خبر آمده این نماز را منافقین نمی‌خوانند! در این صورت لازم بود که پیامبر این نماز را به همه تعلیم می‌داد تا از نفاق نجات یابند نه این‌که به صورت یک روایت بی‌سند به دست ما برسد!

باری چنان‌که گفتیم در این بخش اخبار فریبنده‌ای آورده که هرکس فلان عمل مستجبّ را بجا آورد خدا تمام گناهانش را می‌آمرزد! مثلاً در ص 136 می‌گوید هر کس غسل کند در اوّل و وسط و آخر ما رجب، بیرون آید از گناهان خود مانند روزی که از مادر متولّد شده! در حالی‌که این خبر سند ندارد!([[341]](#footnote-341)) و یا در صفحه‌ی 139 از امام صادق نمازی نقل کرده که هر کس شب 13 و 14 و 15 رجب نماز مذکور را بخواند تمام گناهانش آمرزیده می‌شود مگر شرک([[342]](#footnote-342)). اگر چنین باشد هر گناه‌کاری می‌تواند هر گناهی مرتکب شود و سپس در ماه رجب غسل کند یا نماز بخواند تا از گناهان پاک شود!

این‌گونه احادیث چنان‌که در «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص70 بند7) گفتیم مردود و موجب غرور عاصیان است. باید هر گناه‌کاری توبه کند وگرنه بدون توبه، عمل او قبول نیست زیرا خدا فرموده: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٢٧﴾ [المائ‍دة: ٢٧] «جُز این نیست که خدا از تقوای پیشگان می‌پذیرد».

درصفحه‌ی 135 به عنوان «عمل لَيلَةُ الرَّغائب» عدَّه‌ای از مجاهیل حدیثی را به پیامبر نسبت داده‌اند که فاقد اعتبار است([[343]](#footnote-343)). و در اعمال شب اوّل رجب دعایی از «موسی بن أشیم» نقل کرده که از طرفداران ابوالخطّاب([[344]](#footnote-344)) بوده است. ما این راوی را در کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» معرّفی کرده‌ایم (ص 251). در صفحه‌ی 136 نیز خبری از خبیثی به نام «ابوالبختری وهب بن وهب» نقل کرده است! ما او را در کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» معرّفی کرده‌ایم. (ص 161 شماره‌ی 62).

علمای ما از قبیل شیخ طوسی و امثال او کتاب‌ها در علم رجال نوشته‌اند و در آن‌ها بسیاری از راویان را ضعیف و کذّاب و غالی و مجهول الحال و..... شمرده‌اند امّا در کتب دیگرشان احادیث و ‌‌‌‌‌أدعیه‌ای از همان راویان ضعیف و کذّاب نقل کرده‌اند و خرافات و أباطیل آن‌ها را نشر داده‌اند! به قول برادر فاضل ما جناب قلمدران اینان مانند طبیبی هستند که میکروب‌ها را معرّفی کرده و مردم را از آن‌ها پرهیز می‌دهند ولی خودشان همان میکروب‌ها را به مردم تزریق می‌کنند! علمای ما با نقل احادیث ضعاف، دین­را آلوده و مسلمین را گرفتارکرده‌اند!

در صفحه‌ی 139 به ولادت حضرت أمیر المؤمنین اشاره کرده که ما خوانندگان را به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» (ص 276 تا 383) ارجاع می‌دهیم.

در همین صفحه برای شب نیمه‌ی رجب نمازی ذکر کرده که بنا بر آن‌چه در «اقبال الاعمال» (ص 655) آمده راوی آن «حریز» است که نجاشی و کشّی او را تضعیف کرده‌اند و نجاشی فرموده وی بیش از دو حدیث از حضرت صادق نشنیده‌ است و بنا به قول کشّی حضرت صادق او را به حضور نمی‌پذیرفت([[345]](#footnote-345)). وی می‌گوید: در این نماز بعد از سلام چهار مرتبه گفته شود: «اللهُ اللهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً وَلَا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِيّاً» «الله الله پروردگار من است که هیچ چیز را شریک و انباز او نمی‌شمارم و جُز او سرپرستی نمی‌گیرم». می‌پرسیم: اگر این کلام را قبول دارید و نوشته‌اید پس چرا دعاها و زیاراتی نقل می‌کنید که هر امام و امامزاده‌ای را برای خود ـ به صورت مطلق ـ ولیّ گرفته‌اید؟! آیا غیراز خدا ولیّ مطلق گرفتن ضدّ ده‌ها آیه‌ی قرآن نیست که بارها فرموده: ﴿مَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [البقرة: ١٠٧، التوبة116، العنكبوت22، الشوری31]. باید گفت: این محدّثینِ از قرآن بی‌خبر همّت خود را صرف نقل و ثبت احادیث و ادعیه و زیارات نموده و به تضادّ آن‌ها با قرآن توجّه نکرده‌اند. در صفحه‌ی 141 دعایی به نام «اُمِّ داود» نقل کرده که شیخ طوسی و سیّد بن طاووس و مجلسی برای آن سندی ذکر نکرده‌اند!

58 در صفحه‌ی 146 دعایی بدون سند برای شب 27 ذکر کرده که خود معترف است کفعمی آن را برای شب 27 رجب و ابن طاووس آن را برای روز 27 رجب آورده‌اند؟! می‌پرسیم اگر این دعا از شرع وارد شده بود لازم نبود وقت آن را کفعمی یا ابن طاووس معلوم کنند.

در صفحه‌ی 148 درباره‌ی روز 27 رجب می‌گوید: «از جمله‌ی اعیاد عظیمه است» می‌گوییم اگر این روز عید می‌بود حتماً نماز می‌داشت مانند عید فطر و عید قربان در حالی‌که چنین نیست بنابراین بدون دلیل شرعی نمی‌توان آن را عید قلمداد کرد تا چه رسد به عید عظیم! دیگر آنکه گوید: «روزی است که حضرت رسول در آن روز به رسالت مبعوث گردید و جبرئیل به پیغمبری بر آن حضرت نازل شد!» این قول موافق با قرآن نیست زیرا قرآن کریم بعثت رسول خدا را در ماه رمضان و شب قدر ذکر نموده و می‌فرماید: ﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ﴾ [البقرة: ١٨٥] «ماه رمضان که قرآن در آن نازل گردیده است». و می‌فرماید: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ ١﴾ [القدر: ١] «همانا ما آن (= قرآن) را در شب قدر نازل کردیم».

متأسّفانه به سبب وجود روایات مخالف قرآن، علمای خرافی مجبور شده‌اند با انواع مغالطات و یا بنا به احتمالات ضعیف، برای قرآن کریم دو نزول قائل شوند و بگویند قرآن دوبار بر پیامبر نازل گردیده، یک بار نزول دفعی و دیگر نزول تدریجی که طی 23 سال، هر بار قسمتی از آیات قرآن کنونی، بر پیامبر نازل گردید و آن حضرت به مردم ابلاغ فرمود!

درباره‌ی نزول دفعی نیز واضح و بی‌ابهام و مستند به دلائل متقن سخن نمی­گویند بلکه هرکس چیزی می‌گوید، امّا غالباً تکیه می‌کنند بر تفاوت **إنزال** و **تَنزیل**. می‌گویند چون خدا برای قرآن هم **انزال** بکار برده و هم **تَنزیل** پس هرگاه فرموده انزال کتاب، اشاره به نزول دفعی قرآن است و هرجا فرموده تنزیل کتاب، اشاره به نزول تدریجی قرآن است!

امّا این قول، مغالطه‌ای بیش نیست زیرا درست است که أبواب ثلاثی مَزِیدٌ فیه هریک دلالتی مخصوص به خود دارند امّا این سخن نه بدان معنی است که به هیچ وجه، هیچ فعلی از افعال مجرّد نیست که اگر به دو باب از این ابواب نقل شود، دو فعل مذکور با هم متشابه المعنی یا مترادف نباشد! اگر به کتب لغت مراجعه شود نمونه‌های بسیاری می‌یابیم که فعلی از افعال مجرّد به دو باب از أبواب مزیدٌ فیه نقل شده که هر دو دارای یک معنی هستند، به عنوان مثال «أفرَغَ» و «فَرَّغَ» دارای یک معنی می‌باشند. از این مثال‌ها فراوان است و منحصر به یک یا دو نمونه نیست.

**ثانیاً:** واضح است که باران همواره به یک صورت می‌بارد یعنی قطره قطره و تدریجی نازل می‌شود و به همین سبب «مَطَر = باران» نامیده می‌شود و هیچ‌گاه مانند سطلی که آن را واژگون کنند و آب داخل سطل یکباره سرازیر شود، از آسمان فرود نمی‌آید! در قرآن کریم نیز برای باران «تنزيل ماء» آمده است [العنکبوت 63: و الزُّخرف: 11] امّا برای باران «إنزال ماء» هم استعمال شده است [البقرة: 22، الأنعام: 99، إبراهيم 32 و آیات بسیار دیگر]، و این خود مانع از آن است که بگوییم همواره معنای «إنزال» و «تنزیل» متفاوت است و نمی‌توان آن‌ها را به‌جای یکدیگر استعمال کرد، چنان‌که برای خوان آسمانی نیز «تنزیل» و «إنزال» بکار برده و فرموده: ﴿إِذۡ قَالَ ٱلۡحَوَارِيُّونَ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ هَلۡ يَسۡتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيۡنَا مَآئِدَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِۖ... قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ ٱللَّهُمَّ رَبَّنَآ أَنزِلۡ عَلَيۡنَا مَآئِدَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ... قَالَ ٱللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيۡكُمۡۖ...﴾ [المائ‍دة: ١١٢- ١١٥] «[یاد آر] آن‌گاه که حواریّون [و اصحاب خاصّ] گفتند ای عیسی پسر مریم، آیا پروردگارت می‌تواند بر ما سفره‌ی طعامی از آسمان نازل گرداند؟...... عیسی پسر مریم گفت: خداوندا، ای پروردگار ما، بر ما سفره‌ی طعامی از آسمان نازل فرما...... خدا فرموده همانا من آن را بر شما نازل می‌کنم». پر واضح است که خوان، جزء جزء نازل نمی‌شود بلکه یکباره فرود می‌آید. یا برای نزول کتابی که بر کاغذی نوشته باشد و از آسمان فرود آید «تنزیل» بکار برده است [النّساء: 153، و الأنعام: 7 و الإسراء: 93] و برای نزول یک فرشته، «تنزیل» استعمال فرموده [الإسراء:95]([[346]](#footnote-346)).

حتّی قرآن برای یک سوره، هم «إنزال» بکار برده و هم «تنزیل» چنان‌که فرموده: ﴿وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَوۡلَا نُزِّلَتۡ سُورَةٞۖ فَإِذَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ مُّحۡكَمَةٞ﴾ [محمد: ٢٠] «و کسانی‌که ایمان آورده‌اند می‌گویند چرا سوره‌ای [درباره‌ی جهاد] نازل نگشته است؟ پس چون سوره‌ی محکمی نازل گشت». و در سوره‌ی توبه نیز برای یک سوره، «تنزیل» آورده است. [التوبة: 26]

حتّی برای نزول یکباره‌ی قرآن نیز «تنزیل» استعمال کرده و فرموده: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلۡقُرۡءَانُ جُمۡلَةٗ وَٰحِدَةٗۚ كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَۖ وَرَتَّلۡنَٰهُ تَرۡتِيلٗا ٣٢﴾ [الفرقان: ٣٢] «و کسانی‌که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن یک‌باره بر او نازل نگردیده است؟ بدین‌گونه [نازل گردید] تا دلت را بدان با ثبات و استوار بداریم و آن را پی‌ در پی [بر تو] خواندیم». چنانکه ملاحظه می‌شود قرآن برای عدم نزولِ دفعیِ قرآن، دلیل آورده و علّت آن را تبیین فرموده امّا نگفته آری، قرآن یک بار دیگر دفعةً واحده نازل گردیده ولی شما نمی‌دانید([[347]](#footnote-347)).

**ثالثاً:** قرآن برای تورات، هم «انزال» و هم «تنزیل» استعمال فرموده. [آل‌عمران: 3 و91] در حالی‌که کسی برای تورات دو نزول قائل نیست.

**رابعاً**: اگر قرآن به یک‌باره نازل گردیده بود، در این صورت در شب قدرِ ماه رمضان که جبرئیل برای پیامبر آیۀ ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ﴾ را آورد، پیامبر غافلگیر نمی‌شد و نمی‌پرسید چه بخوانم؟ و پس از نزول آیات صدر سوره‌ی «عَلَق» به خانه نمی‌آمد و «زَمِّلُوني = مرا در جامه‌ای بپوشانید» نمی‌گفت و یا نمی‌خوابید (ر.ک. تفسیر سوره‌ی مُزَّمِّل و مُدَّثِّر در مَجمَعُ البَیان) و یا هنگام نزول تدریجیِ قرآن، زبان خود را به قراءتِ آنچه جبرئیل می­آورد، حرکت نمی­داد (ر.ک. تفسیر سورۀ قیامت در مجمع البیان) و یا قبل از تحقیق، تقاضای رخصت بعضی از مردم را نمی‌پذیرفت [التَّوبة: 43] و یا آن‌چه را که نباید، بر خود حرام نمی‌فرمود و یا راز خود را با همسرش درمیان نمی‌گذاشت [التحريم:1 و 3] و یا در واقعه‌ی إفک عائشه، در مورد او تحقیق و یا با کسی مشورت نمی‌فرمود (ر.ک تفسیر آیه‌ی 11 تا 15 سوره‌ی نور در مجمع البیان) زیرا آخرِ ماجرا را می‌دانست و از این‌گونه امور در قرآن بسیار است. علاوه بر این در قرآن آیاتی هست که با فرض نزول دفعی، با واقعیّت خارجی موافق نخواهد بود، از قبیل ﴿وَلَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ بِبَدۡرٖ﴾ [آل‌عمران: ١٢٣] «هر آینه خداوند شما را در [جنگ] بدر یاری فرمود» و یا ﴿قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا﴾ [المجادلة: ١] «همانا خداوند گفتار زنی را که با تو درباره‌ی شوهرش گفتگو و مجادله می‌کرد، شنید» یا ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ٢﴾ [عبس: ١، ٢] «رو تُرُش کرد و رُخ برتافت که نابینا نزدش آمده است» در چنین مواردی که با فعل ماضی بیان شده و هنوز وقایع مذکور در خارج تحقّق نیافته بود، خلاف واقع لازم می‌آمد و همه می‌دانند اخبار به فعل ماضی قبل از وقوع فعل در خارج، درست نیست.

**خامساً**: به جزئی از قرآن نیز «قرآن» گفته می‌شود و لذا مانعی ندارد که به آغازِ نزولِ قسمتی از قرآن نیز انزال قرآن گفته شود.

باید توجّه داشت که مبعث پیامبر همان آغاز نزول آیات کریمه‌ی ‌قرآن (آیات صدرسوره‌ی عَلَق) بر آن حضرت است و آغاز نزول آیات إلهی در ماه رمضان بوده، بنابراین قول شیخ عبّاس که می‌گوید 27 رجب «روزی است که حضرت رسول الله در آن روز به رسالت مبعوث گردید و جبرئیل به پیغمبری بر آن حضرت نازل شد!»([[348]](#footnote-348)) درست نیست.([[349]](#footnote-349))

بنابراین آن‌چه در باب سوّم درباره‌ی «زیارت شب و روز مبعث» (ص 381 تا 386) گفته، خرافه است و مدرک شرعی ندارد زیرا معلوم شد که مبعث در ماره رجب نیست.

با این‌که شیخ عبّاس دعای خوبی در آخر فصل مربوط به ماه شعبان آورده که در آن آمده است قرآن در ماه رمضان نازل شده([[350]](#footnote-350)) ولی در این‌جا مبعث را در رجب دانسته است! در دعای مزبور امام صادق عرض می‌کند: «اَللّهُمَّ إِنَّ هذَا الشَّهرَ المُبارَكَ الَّذي اُنزِلَ فيهِ القُرآنُ وَجُعِلَ هُدي لِلنّاسِ وَبَيِّناتٍ مِنَ الهُدى والفُرقان قَد حَضَرَ» «پروردگارا، همانا این ماه مبارک که قرآن در آن فرود آمده ومایه‌ی هدایت مردم و نشانه‌های روشنی از راهنمایی [به راه حقّ و حقیقت] و جدا سازنده‌ی حقّ از باطل قرار داده شده، فرا رسیده است».

59درباره‌ی ثواب روزه گرفتن در ماه رجب احادیث گوناگونی موجود است، از آن جمله «ابن عیّاش جوهری»([[351]](#footnote-351)) مختلّ العقل از قول پیامبر روایت کرده کسی‌که یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد، ثواب هزار سال و اگر دو روز روزه بگیرد، ثواب دو هزار سال روزه‌ داری، برایش نوشته می‌شود!([[352]](#footnote-352))

هم‌چنین روایت کرده‌اند که رسول خدا فرموده: «هر که 27 رجب را روزه بدارد، ثواب شصت ماه (= پنج سال) روزه داری برایش نوشته می‌شود!([[353]](#footnote-353))

و روایت کرده‌اند که امام صادق و امام رضا فرموده‌اند هر که 27 رجب را روزه بدارد، ثواب هفتاد سال روزه داری را خواهد داشت!([[354]](#footnote-354))

شیخ عبّاس از میان این سه‌ دسته از احادیث، روایت هفتاد سال را انتخاب کرده و در کتابش (ص 148) نوشته روزه‌ی 27 رجب «برابر است با روزه‌ی هفتاد سال!» و متأسّفانه فکر نکرده که خداوند رحمان رحیم دارای فضل عظیم، فرموده: ﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشۡرُ أَمۡثَالِهَا﴾ [الأنعام: ١٦٠] «کسی‌که کار نیکی [به جای] آرَد، ده چندان پاداش [و ثواب] دارد». یعنی اگر کار خیری از جانب خدا قبول شود، ده برابر أجر و ثواب خواهد داشت. بنابراین این‌گونه روایات بی‌حساب و کتاب، قابل اعتماد نیست. امّا افسوس که شیخ عبّاس با قرآن انس کافی نداشت.

در این ایّام طاقت و توان بررسی سند یکایک مطالبی را که شیخ عبّاس درباره‌ی اعمال ماه رجب یا سایر ماه‌ها آورده‌ ندارم، علاوه بر این اگر بخواهیم همه‌ی مطالب مفاتیح را یک به یک مورد تحقیق قرار دهیم موجب خواهد شد کتاب ما بسیار مفصّل و طولانی و برای بسیاری از خوانندگان ملال آور شود لذا برای هوشیاری مردم از هر فصل و باب مفاتیح، بعضی از مطالب را به عنوان مشتی نمونه‌ی خروار، ذکر می‌کنیم و البتّه باید بدانیم اکثر آن‌چه که ذکر نکرده‌ایم، وضعی بهتر از آنچه ذکر کرده‌ایم ندارد! أفراد محقّق خود می‌توانند در مطالبی که در این‌جا نیامده، تحقیق کرده و سایرین را آگاه سازند.

امّا پیش از آن‌که به مطالب فصل مربوط به ماه شعبان بپردازیم، بر ذمّه‌ی خود می‌دانم درباره‌ی آن‌چه شیخ عبّاس با اشاره به سفر نامه‌ی «ابن بطوطه» گفته است (اعمال شب بیست و هفتم رجب، ص 145 به بعد. در صفحه‌ی 386 قبل از آغاز فصل پنجمِ باب سوّم نیز از سفر نامه‌ی ابن بطوطه یاد کرده است.) سخن بگویم:

60شیخ عبّاس نوشته است: «بدان که ابو‌عبدالله محمّد بن بطوطه که یکی از علمای اهل سنّت است و در ششصد سال پیش از این زمان بوده در سفرنامه‌ی خود که معروف است به **رِحلَة ابن بَطُوطه** در بیان..... روضه و قبر مبارک مولا‌‌یمان امیر المؤمنین..... گفته اهل این شهر تمامی رافضی هستند و از برای این روضه‌ی مبارکه کراماتی ظاهر شده از جمله آن‌که در شب بیست و هفتم ماه رجب که نام آن شب نزد اهل آنجا **لَيلَةُ المَحيا** است، می‌آورند از عراقین و خراسان و بلاد فارس و روم، هر شل و مفلوج و زمینگری که هست و جمع می‌شود از آن‌ها قریب سی‌ و چهل نفر درآن‌جا پس بعد از [نماز] عشاء می‌آورند این مبتلایان را نزد ضریح مقدّس و مردم جمع می‌شوند و منتظرند خوب شدن و برخاستن آن‌ها را و این جماعت مردم بعضی نماز می‌خوانند و بعضی ذکر می‌گویند و بعضی قرآن تلاوت می‌کنند و بعضی تماشای روضه می‌کنند تا آنکه بگذرد نضف یا دو ثلث از شب، آن وقت **جمیع**(؟!) این مبتلایان و زمینگیران که حرکت نمی‌توانستند بکنند، برمی‌خیزند در حالی‌که صحیح و تندرست می‌باشند و علّتی (= بیماری) در آن‌ها نیست...... این امری است مشهور ومستفیض و من خودم آن شب را در آن‌جا درک نکردم لکن از مردمان ثقه که اعتماد بر قول آن‌ها بود شنیدم..... و از برای این شب مردم زیاد از شهرها جمع می‌شوند و بازار بزرگی اقامه می‌شود تا مدّت ده روز. فقیر گوید مبادا استبعاد کنی این مطلب را، همانا معجزات و کراماتی‌که از این مشاهد مشرّفه بروز کرده و به تواتر رسیده، زیاده از آن است که احصاء شود و در ماه شوّال گذشته سنه‌ی هزار و سیصد و چهل و سه[قمری] درحرم مطهرّ حضرت ثامِنُ الأَئِمَّة الهُداة وضامِنُ الأُمَّةِ العُصاة(؟!) مولانا ابو‌الحسن علیّ بن موسی الرّضا ـ صَلَواتُ الله عَلَیه ـ سه نفر زن که هر کدام به سبب مرض فلج و نحو آن زمینگیر بودند و أطبّاء و دکترها از معالجه‌ی آن‌ها عاجز شده بودند، شفا یافتند..... نقل شد دکترهایی که مطّلع بر مرض‌های آن زن‌ها بودند تصدیق نمودند... بلکه بعضی از آن‌ها تصدیق خود را بر شفای آن‌ها نوشتند... الخ»([[355]](#footnote-355)).

**اوّلاً**: معلوم نیست که حضرت علی در این‌جا که به مرقد آن حضرت مشهور است، مدفون باشد ([[356]](#footnote-356)).

**ثانیاً**: ابن بطوطه، به قول مترجم فاضل سفرنامه: «اگر چه در سلک فقها و قضات بود، اهل نظر و توغّل در مشکلات دقائق علوم نبود»([[357]](#footnote-357)). بنابراین انتساب قولی به او موجب اعتبار کلام نمی‌شود.

**ثالثاً**: چنان‌که مترجم سفرنامه گفته است: «کتاب ابن بطوطه از دو جهت بر سفرنامه‌های دیگر اسلامی، برتری دارد...... دوّم از جهت صداقت او در بیان اوضاع و أحوال ممالکی که دیده است و ثبت و ضبط و تصویر رسوم و آداب و عادات مللی که در این خطّ سیر مطوّل و ممتدّ زندگی می‌کرده‌اند..... کتاب ابن بطوطه به حقیقت آیینه‌ی تمام نمایی است که زندگیِ معاصرین او را با تمام مظاهر نیک و بد و همه‌ی رسوم و آداب معمول زمان، شامل می‌شود»([[358]](#footnote-358)). بنابراین او مشهورات (یا بگو شایعاتی) را که میان مردم رائج بوده نقل کرده است و چنان‌که تصریح کرده خودش شاهد شفا یافتن کسی نبوده و یا با هیچ­یک از شفا یافتگان مستقیماً سخن نگفته است.

ما با این‌گونه مشهورات­که گاهی حتّی از حدّ استفاضه نیز می‌گذرد! آشنا هستیم. درسال 1357 هـ.ش. میان مردم شایع بود که سایه‌ی آیت الله خمینی در ماه دیده می‌شود و کسی انکار و استبعاد نمی‌کرد! و یا خبری درباره‌ی امام زمان که میان مردم شیراز و آباده شهرت یافت و ما حقیقت مسأله را در کتاب «**سوانح أیّام**» (ص65) بیان کرده‌ایم. این‌گونه شایعات توسّط عوام سریعاً پذیرفته وپخش شده وبه حدّ استفاضه بلکه تواتر (؟!) می‌رسند. لذا نباید بدون تأمّل و تحقیق این تواترات خلاف شرع([[359]](#footnote-359)) را پذیرفت زیرا در واقع تواتر نیستند بلکه شبه تواتر‌ هستند. (فتأمَّل)([[360]](#footnote-360))

**رابعاً**: عقیده‌ی مردم به شفابخشی مرقد مشهور در نجف، مشابه عقیده‌ای است که مردم نسبت به منارجنبان بصره داشته‌اند. ابن بطوطه نوشته است: «مسجد علی هفت مناره دارد که یکی از آن‌ها متحرّک است. مردم معتقد‌اند که مناره‌ی مزبور **فقط** هنگام ذکر نام علی به حرکت در می‌آید. من از بام مسجد با جمعی از اهالی، از آن مناره بالا رفتم. در یکی از رُکن‌های آن دستگیره‌ای چوبی بود که آن را به وسیله‌ی میخی فرو کوفته بودند و چنان می‌نمود که گویی از جای خود کنده شده است. مردی که همراه من بود دستگیره را گرفت و گفت: تو را به سر أمیرالمؤمنین علی حرکت کن و آن را تکان داد. مناره تکان خورد. من دستگیره را گرفتم و گفتم: تو را به سر ابوبکر خلیفه‌ی رسول الله حرکت کن و چون آن را حرکت دادم همه‌ی مناره به جنبش در آمد و اسباب تعجّب حاضرین گردید.

چون مردم بصره مذهب سنّت و جماعت دارند این عمل من در آن شهر خطری نمی‌توانست داشت لیکن اگر کسی چنین کاری را در مشهد علی (= نجف) یا مشهد حسین (= کربلا) یا در حِلّه و بحرین و قم وکاشان و ساوه و آوه و طوس انجام دهد جان خود را در معرض هلاک انداخته است زیرا أهالی شهر‌های مزبور شیعه مذهب و از غُلاة می‌باشند([[361]](#footnote-361)).

**خامساً**: درباره‌ی مطالبی که شیخ عبّاس از حرم حضرت رضا نقل کرده، خوانندگان محترم را ارجاع می‌دهیم به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» (ص 357 به بعد) و در این‌جا تأکید می‌کنیم که بر اشاعه‌ی این‌گونه أخبار، منافع و فواید مادّی و مالی فراوانی مترتّب است لذا این‌گونه منقولات و مشهورات، غالباً قابل اعتماد نیست.

ابن بطوطه درباره‌ی بارگاه نجف نوشته است: «داخل حرم به انواع فرش‌های ابریشمین و غیره مفروش است و قندیل‌های بزرگ و کوچک از طلا و نقره در آن آویخته است. در وسط حرم مِصطَبَه‌ی چارگوشی است که صندوقی چوبین دارد و بر روی صندوق صحفات طلای پرنقش و نگار که در ساختن آن کمال استادی و مهارت را بکار برده‌اند با میخ‌های نقره فروکوفته‌اند چنان‌که از هیچ جهت چیزی از چوب نمودار نیست. ارتفاع مِصطَبَه کمتر از ارتفاع قامت آدمی است و در آن سه قبر هست که می‌گویند یکی از آنِ آدم و دیگری از آنِ نوح و سوّمی از آنِ علی می‌باشد و بین این سه قبر در طشت‌های زرّین و سیمین، گلاب و مُشک و أنواع عطریّات دیگر گذاشته­اند که زُوّار دست خود را در آن فرو برده و به عنوان تبرّک بر سر و روی خود می‌کشند!

درِ دیگر حرم که آستانه‌ی نقره‌ای و پرده‌های ابریشمین ألوان دارد به سوی مسجد باز می‌شود که آن خود چهار در دارد و هر چهار در دارای آستانه‌های نقره و پرده‌های ابریشم می‌باشد. داخل مسجد نیز فرش‌های عالی انداخته‌اند و دیوارها و سقف آن با پرده‌های حریر مستور است.

همه‌ی مردم این شهر رافضی مذهب‌اند و از این روضه کرامت‌ها ظاهر می‌شود که منشأ عقیده‌ی مردم بر این‌که قبر علی در آن است همان کرامت‌ها می‌باشد([[362]](#footnote-362)). سپس مطالبی که شیخ عبّاس نقل کرده می‌آورد و می‌گوید: در این شب [ليلة المحيا] مردم از شهرهای مختلف در نجف جمع می‌شوند و بازار بزرگی در آن شهر برپا می‌شود که تا مدّت ده روز برقرار می‌ماند..... از شهرهای عراق هرکس که بیمار می‌شود نذری برای روضه‌ی علی می‌کند. بیشتر اشخاص که مثلاً از ناحیه‌ی سر دچار مرضی می‌شوند از طلا یا نقره علامتی به شکل سرِ آدمی می‌سازند و به روضه‌ی علی می‌آورند و نقیب، این نذرها را در خزانه‌ی حرم می‌گذارد. هم‌چنین آن‌ها که دست یا پا یا یکی دیگر از اعضای بدنشان آسیبی دیده، علامتی به شکل همان عضو به عنوان نذر به خزانه هدیه می­کنند. خزانه‌ی مزبور بسیار بزرگ و موجودی آن به قدری هنگفت است که قابل ضبط نمی‌باشد»([[363]](#footnote-363)). بنابراین تعجّب‌آور نیست اگر چنین بارگاه‌هایی با آن درآمدهای حیرت‌انگیز گه‌گاهی بعضی‌ها را(؟!) شفا دهند!!! (فتأمَّل جِدَّاً)

**سادساً**: برادر محترم ما استاد **سیّد مصطفی حسینی طباطبائی** ـ حَفظَهُ اللهُ تَعالی ـ چه نیکو گفته که بهتر است هر مذهبی خصوصاً درباره‌ی توحید و مسائلی اصلی دین به دلائل روشن و قطعی و یا أدلّه‌ی عقلی محض یا آیات صریح کتاب إلهی استناد نماید تا مصداق این آیات شریفه نباشیم که فرموده: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيۡطَٰنٖ مَّرِيدٖ... وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَلَا هُدٗى وَلَا كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ ٨﴾ [الحج: ٣-8] «از مردم کسی هست که بدون دانش درباره‌ی خدا مجادله کرده و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کند...... و از مردم کسی هست که درباره‌ی خدا بی‌دانش و بدون هدایت و بدون کتابی روشنگر، مجادله می‌کند». و إلا تشبث به این‌گونه اخبار به نفع هیچ مذهب و مرامی نیست. زیرا هر فرقه و مسلکی برای بزرگان خود این عجایب و کرامات را نقل می‌کنند و حتّی عالَم غیراسلامی که ما مرام آن‌ها را منسوخ و معتقد‌انش را به پذیرش اسلام، مکلّف می‌دانیم، از این‌گونه اخبار عاری نیست. به عنوان مثال درباره‌ی «**بلزپاسکال**» دانشمند و متفکّر مشهور قرن هفدهم فرانسه نوشته‌اند: «...... پاسکال همان‌طور که در نخستین دوره‌ی تحوّل مذهبی سعی داشت خواهر و پدر و تمامی افراد خاندانش را با خود هم‌عقیده گرداند، اکنون نیز می‌خواست دوستان خود را به جانب خود جلب نماید..... و یک‌سره همّ خود را مصروف تنظیم اثر بزرگی به نام «مدح مسیحیّت» کرد و قصد او از نگارش این کتاب این بود که بی‌دینان را به سکوت وا دارد و به تغییر عقیده ارشادشان نماید...... در 24 مارس أفراد صومعه‌ی [پوررویال] بوته‌ی خاری از تاج عیسی را زیارت می‌کردند. وقتی نوبت به مارگریت [پریه، خواهرزاده‌ی پاسکال که از زخم اشک­آوری رنج می‌برد) رسید که [در مقابل تاج خار] زانو بزند، چشمش را به بوته‌ی خار مالید و شفای عاجل یافت! معجزات مشابه دیگری، روزهای بعد به وقوع پیوست به طوری که مردم رفته رفته تصوّر می‌کردند که عنایت إلهی شامل حال (صومعه‌ی) پوررویال گردیده زیرا که این بوته‌ی خار سابقا چنین شفاهایی انجام نداده بود..... معجزه‌ی سنت اپین در [صومعه‌ی] پوررویال ازدحام عجیبی به راه انداخت.....»([[364]](#footnote-364)).

و یا در نیمه‌ی دوّم قرن نوزدهم میلادی در شهر «لور» فرانسه که قریب بیست هزار نفر جمعیّت داشت زنی به نام «برنادت سوبیرو» (متولّد 1844 و متوفّای 1879 م.) ادّعا کرد که بانویی­محترم بر من ظاهر گردید. مردم تعبیرکردندکه بانوی ­مذکور، حضرت مریم عَذراء بوده است! در همان‌جا که خانم «سوبیرو» گفته بود، زیارت‌گاهی ساختند که بسیار معروف است البتّه کسی در این زیارتگاه مدفون نیست. در این معبد دفتری موجود است که هرگاه کسی شفا می‌یابد در حضور شهود، در دفتر مزبور صورت­مجلس نوشته و شهود امضاء ‌می‌کنند. از این نمونه‌ها بسیار هستند. بنابراین آیا می‌پذیرید که آن‌ها به ما بگویند اگر امام شما کارهای عجیب می‌کند درمیان ما تاج خار و یا جایگاهی‌که کسی ظاهر شده، معجزه می‌کند، پس شما به درستی آیین ما معتقد شوید!

«ابن بطوطه» نوشته است مزار نواده‌ی شیخ عبدالقادر گیلانی موسوم به «ابو‌العبّاس أحمد رفاعی» در قریه‌ای معروف به «أمّ عبیده» به فاصله‌ی یک روز راه از «واسط» قرار دارد و محلّ تجمّع صوفیان و دراویش است. «ابن بطوطه» درباره‌ی این گروه می­گوید: «..... سماع آغاز شد و از پیش بارهای هیزم آماده کرده بودند که در گرما گرم سماع آن را آتش زدند و دراویش در وسط آن رفتند و به رقص پرداختند، عدّه‌ای در آتش غلت می‌زند و برخی آن را در دهان گذاشته، می‌خوردند تا کم کم آتش به خاموشی گرایید. این مراسم مخصوص است به همین دسته از دراویش که احمدّیه نامیده می‌شوند و برخی از آنان مارهای بزرگ را گرفته سر آن را به دندان از تن جدا می‌سازند([[365]](#footnote-365)).

و یا درباره‌ی گروهی که آن‌ها را نزدیک «نهر السّرور» دیده می‌گوید: «گروهی از دراویش که طوق‌های آهنی بر دست و گردن خود افکنده بودند آن‌جا آمدند، شیخ آنان مردی بود سیاه و قیرگون و آن‌ها پیرو طریقه‌ی حیدریّه بودند..... شیخ آنان از من تقاضا کرد که قدری هیزم در اختیار آنان گذاشته شود تا هنگام رقص آتش برافروزند..... دراویش پس از نماز خفتن (= عشاء) آتش افروختند و همه‌ی آن هیزم‌ها را (که ده بار هیزم بود) به توده‌ی آتش مبدّل کردند و آن‌گاه به سماع برخاستند و در حین سماع، در آتش رفته، رقص می‌کردند و درمیان آن غلت می‌زدند. شیخ دراویش پیراهنی از من خواست و من پیراهنی بسیار نازک به او دادم که وی پوشید و درمیان آتش غلت خورد. آن‌گاه با آستین‌های خود آتش را بر هم می‌زد و چندان‌که خاموش گردید و آن پیراهن را صحیح و سالم به خود من پس داد و مرا در شگفتی فرو گذاشت»([[366]](#footnote-366)). آیا شما می‌پذیرید که بنا به این اخبار در زمره‌ی دراویش احمدیّه یا حیدریّه در‌آیید؟!

اشتباه نشود به هیچ وجه قصد نداریم همه‌ی این شفایابی‌ها را بلااستثناء دروغ بشماریم بلکه قصد داریم از موارد غیر قابل اعتماد این اخبار غافل نباشیم امّا درباره‌ی قلیلی از موارد که دروغ نیست، لازم است توجّه کنیم که این‌گونه وقایع ناشی از هیجانات و تحوّلات درونی است که ممکن است برای پیروان هر یک از ادیان رُخ دهد و نمی‌توان این وقایع را دلیل حقّانیّت دینی از ادیان یا مذهبی از مذاهب شمرد. به یاد دارم در أیّامی‌که تدریس می‌کردم، یکی از شاگردان کلاسم گفت که یکی از اقوامش هنگام تماشای مسابقه‌ی فوتبال، ناگاه از شدّت هیجان نابینا شد! أطبّاء گفته‌اند که نابینایی او علّت عضوی ندارد بلکه هیجان و شوک دیگری به همان شدّت یا قوی‌تر ممکن است بینایی او را بازگرداند. شفا‌یابی و یا تغییرحال ناگهانی نیز در بسیاری از موارد چنانکه گفتیم ناشی از هیجانات و خلجانات درونی است. بنابراین به هیچ وجه بعید نیست که فردی خرافی و حسّاس با حضور در مکانی خاصّ که او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و احساساتش را شدیداً تحریک می‌کند، دچار هیجان شده و در نتیجه تغییر حال ناگهانی در او ایجاد شود.

البتّه و صد البتّه تمامی وقایع جهان اعمّ از خوب و بد، با إذن و نظارت إلهی تحقق می‌پذیرد و هیچ امری از إحاطه‌ی قیّومیّه‌ی إلهیّه خارج نیست امّا چون این‌گونه وقایع غیر عادی صرفاً منوط به إذن خاصّ إلهی است (از قبیل معجزات انبیاء و تغییرات ناگهانی و شفایابی غیرمعمول و نا مقیّد به أصول به طب و.....)([[367]](#footnote-367)) و سایر موجودات دخالتی ولو مقیّد در آن ندارند از این رو به نظر ما که پیروان قرآن هستیم، لازم است که در این‌گونه موارد نعمت‌ها ـ از جمله نعمت سلامت ـ را مستقیماً و بی‌واسطه از خدا بدانیم و به پیروی از حضرت سلیمان بگوییم: ﴿هَٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّي لِيَبۡلُوَنِيٓ ءَأَشۡكُرُ أَمۡ أَكۡفُرُ﴾ [النَّمل: 40] «این از فضل و رحمت پروردگار من است تا مرا بیازماید که سپاس می‌گزارم یا ناسپاسی می‌ورزم» تا مشمول این آیه نباشیم که می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَشۡكُرُونَ ٧٣﴾ [النَّمل: 73] «و (ای پیامبر) همانا پروردگارت بر مردم رحمت و بخشندگی دارد امّا بیشتر ایشان [خدای را] سپاس نمی‌گزارند». و مانند کسانی نباشیم که خدای متعال درباره‌ی آن‌ها فرموده چون از ما فرزندی سالم و تندرست می‌خواهند و به آن‌ها إعطا می‌کنیم و یا آن‌ها را از درماندگی در بیابان و دریا و یا از طوفان نجات می‌بخشیم، دیگران را در این نعمت بخشی ما شریک می‌شمارند! [الأعراف: 189 و 190، الأنعام 63 و 64، النَّحل: 53 تا 55، الإسراء: 66 و 67، العنکبوت: 65]([[368]](#footnote-368)) (انتهى كلام طباطبائي).

**61تاسعاً:** این ادعای شما خلاف شرع و مخالف توحید است زیرا چنان‌که در بررسی شبهه‌ی ششم (ص 168 به بعد) گفته‌ایم، طلب شفا و اصولاً هر طلبی به صورت نامقیّد از غیرخدا، شرک است و نباید فریب کسانی را بخوریم که می‌گویند: «چه تفاوت دارد بین استمداد از طبیب جَرّاح برای عمل آپاندیس مثلاً و استمداد از جبرئیل»؟! زیرا استمداد ما از طبیب ـ یا حتّی از انبیاء و ائمّه در زمان حیات دنیوی ـ محدود و مشروط به قیود بسیاری است و با مراعات محدودیّت‌ها و قیود مذکور از غیرخدا استمداد می‌کنیم، امّا نحوه‌ای که مردم ائمّه را می‌خوانند نامقیّد است و چنان‌که قبلاً نیز گفته‌ایم مُعین و مُجیب نامقیّد و عاری از محدودیّت فقط خداست و لا غیر.

به عنوان مثال کسی از کحّال، سلامت معده‌اش را یا قبول شدن در دانشگاه را انتظار نداشته و از طبیب دندان، علاج درد چشمش را متوقّع نیست و از طبیب یا نانوا، پیدا شدن فرزند گم شده‌اش یا به سلامت برگشتن مسافرش را نمی‌خواهد! هم‌چنین طبیب یا نانوا را از فاصله‌ای معیّن و در وقتی‌که بیدار است می‌خواند و توقّع ندارد طبیب بدون استفاده از اصول طبّی او را شفا دهد و نظایر این قیود و شروط...... زیرا آن‌ها را موجوداتی می‌شناسد که توان و قابلیّت محدود و مقیّدی دارند. (فَتَأمَّل)

امّا مردم بدون هیچ قید و شرطی در هر زمانی و همزمان با یکدیگر حوائج خود را هرچه باشد از امام می‌خواهند و اگر در مرقدش باشند آن را طواف می‌کنند و امام را حاضر و ناظر و شنوای گفتار خود می‌دانند! و برای سخن گفتن با امام فاصله‌ را هر اندازه باشد، مانع نمی‌دانند!

بنابراین، چنانکه در بند «و» فصل «**تذکّر مهمّ درباره‌ی توحید عبادت**» (ص 115و 116) گذشت اگر پیامبر اکرم نمی‌تواند سخنش را به کسانی‌که از دنیای فانی رفته‌اند، بشنواند، به طریق اولی ما نیز نمی‌توانیم.

اگر فرشتگان به میل پیامبر نازل نمی‌شوند ـ چنانکه در دوره‌ی فترت وحی نازل نشدندـ([[369]](#footnote-369)) قطعاً به خواست ما نیز نازل نمی‌شوند تا پیغام ما را به انبیاء و اولیاء برسانند. قرآن کریم از قول فرشتگان فرموده: ﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمۡرِ رَبِّكَۖ لَهُۥ مَا بَيۡنَ أَيۡدِينَا وَمَا خَلۡفَنَا وَمَا بَيۡنَ ذَٰلِكَۚ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّٗا ٦٤﴾ [مريم: ٦٤] «ما جُز به فرمان پروردگارت فرود نمی‌آییم. از آن اوست آن‌چه در پیش روی ما و آن‌چه در پسِ ما و آن‌چه میان آن است و پروردگار تو فراموشکار نیست». یعنی گذشته و حال و آینده در اختیار اوست و از هرجهت تحت إحاطه‌ی اوییم و او می‌داند که ما را چه وقت فرو فرستد. و نیز فرموده: ﴿لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ ٢٧ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ وَهُم مِّنۡ خَشۡيَتِهِۦ مُشۡفِقُونَ ٢٨﴾ [الأنبياء: ٢٧، ٢٨] «در گفتار بر او سبقت نجویند (= تابع اویند) و آنان به فرمان او کار می‌کنند، (خدا) آن‌چه فراروی ایشان و آن‌چه در پسِ ایشان است، می‌داند و جُز برای کسی‌که او بپسندد، شفاعت نمی‌کنند و خود از ترس او بیمناک‌اند». یعنی: بی‌إذن خدا حتّی سخن نمی‌گویند و فقط به فرمان اوست که کاری انجام می‌دهند. (هم‌چنین رجوع شود به آیه‌ی 38 سورۀ نبأ).

به همین سبب است که خوشبختانه امّت اسلام بالإتفاق و بی‌خلاف فرشتگان را نمی‌خوانند و کسی‌ نمی‌گوید: ای میکائیل، روزی مرا فرخ گردان یا ای جبرئیل «اِشفَع لَنا عِندَ الله = نزد خدا برای ما وساطت و شفاعت کن». زیرا همه می‌دانند که فرشتگان مأمورین خدایند که جُز به فرمان او نازل نمی‌شوند و هیچ کاری را به درخواست و خواهش ما انجام نمی‌دهند.

انبیاء و اولیاء نیز به إجماع أمّت اسلام از دنیای فانی به سری باقی رحلت کرده‌اند. بنابراین ما امکان ارتباط با آن‌ها را نداریم.

حضرت أبوالأنبیاء ابراهیم که از هر امامی مقامش بالاتر است و أسوه‌ی همه‌ی مؤمنین است، می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَرِضۡتُ فَهُوَ يَشۡفِينِ ٨٠﴾ [الشعراء: ٨٠] «هرگاه بیمار شوم، پس اوست که مرا شفا می‌بخشد». در دعاها نیز می‌خوانید: «يا طَبيبَ مَن لا طبيبَ لَهُ..... يا مَن لايَصرِفُ السُّوءَ إلا هوَ = ای طبیب کسی که طبیبی ندارد..... ای کسی‌که بدی را بر نمی‌گرداند و تغییر نمی‌دهد مگر او»([[370]](#footnote-370)). امّا در این‌جا می‌گویید قبر أمیر المؤمنین یا قبر حضرت رضا محلّ شفا گرفتن است؟!

دیگر آن‌که چرا این همه معجزات از قبر مطهّر خاتم انبیاء حضرت محمّد مصطفی صادر نمی‌شود؟!

چرا قبر سید نصر الدّین در تهران یا قبر سیّد جلال الدّین أشرف در گیلان یا قبر أحمد بن موسی معروف به شاهچراغ در شیراز و...... شفا می‌دهند امّا قبر جناب زید بن علیّ یا قبر جناب «نفس زکیّه» یا جناب «حسین بن علی» مشهور به شهید فخّ و...... ـ رِضوانُ الله عَلَیهِم ـ شفا نمی‌دهند؟! (فتأمَّل)

62حضرت رضا در دعایش به خدای متعال عرض می‌کرد: «اَللّهُمَّ إنّي أبْرَأُ إلَيكَ مِنَ الَّذين ادَّعوا لَنا ما لَيسَ لَنا بِحَقٍّ، اَللّهُمَّ إنّي أبرَأُ إلَيكَ مِنَ الَّذينَ قالوا فينا ما لَم نَقُلْهُ في أنفُسِنا، اَللّهُمَّ لَكَ الخَلقُ ومِنكَ الأمْرُ وَ ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾.... اَللّهُمَّ لا تَليقُ الرُّبوبِيَّةُ إلا بِكَ ولاتَصلُحُ الإلهِيَّةُ إلا لَكَ فَالْعَنِ النَّصارى الَّذينَ صَغَّروا عَظَمَتَكَ وَالْعَنِ المُضاهينَ لِقَولِهِم مِن بَرِيَّتِكَ، اَللّهُمَّ إنّا عَبيدُكَ وَأبناءُ عَبيدِكَ، لا نَملِكُ لِأنفُسِنا ضَرّاً وَلا نَفْعاً وَلا مَوتاً وَلا حَياةً وَلا نُشُوراً([[371]](#footnote-371))، اَللّهُمَّ...... مَن زَعَمَ أنَّ إلَينَا الخَلْقُ وَعَلَينَا الرِّزق فَنَحنُ إلَيكَ مِنهُ بُرآءُ كَبَراءَةِ عِيسى مِنَ النَّصارى، اَللهُمَّ إنّا لَم نَدعُهُم إلى ما يَزعمُونَ فَلا تُؤاخِذنا بِما يَقولونَ وَاغفِرْ لَنا ما يَزعُمونَ([[372]](#footnote-372)) = پروردگارا، همانا من به‌سوی تو از کسانی‌ بیزاری می‌جویم که درباره‌ی ما ادّعایی کرده‌اند که حقّ ما نیست (درباره‌ی ما درست نیست)، پروردگارا، همانا من به‌ سوی تو از کسانی بیزاری می‌جویم که درباره‌ی ما چیزی گفته‌اند که درباره‌ی خود نگفته‌ایم، پروردگارا، آفرینش فقط از آن توست و فرمان فقط از سوی توست و **فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌جوییم** [الفاتحه:5]..... پروردگارا، ربوبیّت جُز تو را نشاید و معبودیّت جُز برای تو درست و شایسته نیست پس نصاری را که عظمت تو را کوچک شمردند لعنت فرما و کسانی از مخلوقاتت را که به قول ایشان مشابهت می‌جویند لعنت فرما، پروردگارا، براستی که ما بندگانت و فرزندان بندگان توایم و برای خویشتن مالک زیان و سود ومرگ وحیات و بر انگیخته‌ شدن نیستیم، پرودگارا...... کسی‌که گفته است خلق به‌ سوی ما باز می‌گردند و روزیِ [مردم] بر عهده‌ی ماست پس ما از او بیزاریم مانند بیزاری حضرت عیسی از نصاری، پروردگارا، ما آن‌ها را بدان‌چه گفته­اند وادّعا کرده­اند، دعوت نکرده­ایم پس ما را به آنچه می‌گویند مؤاخذه مکن و ما را نسبت به آنچه ادّعا کرده‌اند، بیامرز».

حضرت صادق نیز فرموده: «فَوَ اللهِ مَا نَحْنُ إِلَّا عَبِيْدُ الَّذِي خَلَقَنَا وَاصْطَفَانَا، مَا نَقْدِرُ عَلَى ضَرٍّ وَلَا نَفْعٍ وَإِنْ رَحِمَنَا فَبِرَحْمَتِهِ وَإِنْ عَذَّبَنَا فَبِذُنُوبِنَا وَاللهِ مَا لَنَا عَلَى اللهِ مِنْ حُجَّةٍ وَلَا مَعَنَا مِنَ اللهِ بَرَاءَةٌ وَإِنَّا لَمَيِّتُونَ وَمَقْبُورُونَ وَمُنْشَرُونُ وَمَبْعُوثُونَ وَمَوْقُوفُونَ وَمَسْئُولُونَ...... وَاللهِ لَوِ ابْتُلُوا بِنَا وَأَمَرْنَاهُمْ بِذَلِكَ لَكَانَ الْوَاجِبَ أَنْ لَا يَقْبَلُوهُ، فَكَيْفَ وَهُمْ يَرَوْنِّي خَائِفاً وَجِلًا أَسْتَعْدِي اللهَ عَلَيْهِمْ وَأَتَبَرَّأُ إِلَى اللهِ مِنْهُمْ، أُشْهِدُكُمْ أَنِّي امْرُؤٌ وَلَدَنِي رَسُولُ اللهِ  وَمَا مَعِي بَرَاءَةٌ مِنَ اللهِ، إِنْ أَطَعْتُهُ رَحِمَنِي وَإِنْ عَصَيْتُهُ عَذَّبَنِي عَذَاباً شَدِيداً أَوْ أَشَدَّ عَذَابِهِ» (رجال کشّی، طبع کربلاء، ص 196 و 197) **=** سوگند به خدا که ما نیستیم مگر بندگانی که خداوند ما را آفریده و برگزیده است، بر زیان یا سود [کسی] قادر نیستیم اگر به ما رحم فرماید پس با رحمت خویش [چنین می‌کند] و اگر ما را عذاب فرماید به سبب گناهان ماست. به خدا سوگند که بر خدا حجّتی نداریم و برائتی از جانب خدا با ما نیست و همانا ما می‌میریم و دفن می‌شویم و [سپس] نشر و بعث شده و ما را برای محاسبه نگه می‌دارند و مورد سؤال [إلهی] واقع می‌شویم...... سوگند به خدا اگر آن‌ها توسّطِ ما مورد آزمایش قرار می‌گرفتند و ایشان را به چنین [کارها و عقائدی] امر می‌کردیم، بر آن‌ها واجب بود که قبول نکنند، پس چگونه است [که چنین نکرده‌ایم] و آن‌ها نیز مرا می‌بینند که خائف و بیمناکم و عَلَیهِ ایشان از خدا طلب یاری می‌کنم و به سوی خدا از آنان بیزاری می‌جویم [دست برنمی‌دارند] من شما را گواه می‌گیرم که من فردی هستم که از فرزندان رسول خدا هستم و براءت و مصونیّتی از جانب خدا ندارم اگر او را اطاعت کنم مرا مورد رحمت قرار می‌دهد و اگر نافرمانی کنم مرا عذاب می‌کند یا به شدید‌ترین عذاب گرفتار می‌سازد».

مجلسی می‌گوید: «منظور امام آن است که اگر بر فرض محال آن‌ها را [به این قضایا] امر می‌کردیم و آن‌ها مورد آزمایش قرار می‌گرفتند و مردّد بودند که با ما مخالفت کنند یا [أمر فرضیِ ما را] قبول کنند و در بدعت واقع شوند بر آنان واجب بود که از ما نپذیرند، تا چه رسد به این‌که ما ایشان را از این امور نهی می‌کنیم و آن‌ها نیز ما را می‌بینند که نسبت به خدای تعالی مرعوب و بیمناک‌ایم و عَلَیهِ آن‌ها از خدا در آن‌چه به دروغ به ما نسبت می‌دهند، یاری می‌طلبیم»([[373]](#footnote-373)).

بنابراین چگونه ممکن است که ائمّه راضی باشند ما از راه‌های دور بر سر قبرشان بیاییم و دور مرقدشان بگردیم و آن‌ها را واسطه قرار دهیم و از آن‌ها شفای بیماران و رفع حوائج خود را بخواهیم؟!

**عاشراً:** انبیاء و اولیاء ـ خصوصاً حضرت ابوتراب ـ در حیات دنیوی خویش بسیار ساده و بی‌تجمّل زندگی می‌کردند و زندگی اشرافی و سرای پر از طلا و نقره را دوست نداشتند و قطعاً از این بارگاه‌های پرجلال و جبروت و غرق در طلا و نقره و آیینه و کاشی‌های رنگارنگ و سنگ‌های مرمر، که جبّارین و ظالمین با پول‌های حرام ـ و یا لاأقلّ شبهه­ناک ـ و بیشتر به منظور عوام‌فریبی ساخته‌اند([[374]](#footnote-374))، رویگردان و بیزارند، پس چگونه در چنین جاهایی مردم را شفا می‌دهند؟!

خاطره‌ای به یاد دارم که ذکر آن را در این‌جا بی‌مناسبت نمی‌دانم. در اواخر أیّام آخرین اقامتم در مشهد، هنگامی‌که پس از نماز صبح قصد خروج از حرم حضرت رضا را داشتم مردی را دیدم که با دو دست ضریح را گرفته و پیشانی را به ضریح گذاشته و زیر لب چیزی می‌گوید، جلو رفتم و گفتم: حضرت آقا، با کی صحبت می‌کنید؟ مرد مذکور سر برداشت و مرا نگاه کرد و گفت: معلوم است، با آقا امام رضا! گفتم: مگر امام رضا زنده است؟ زائر مرا که معمّم بودم با تعجّب نگریست و گفت: بله، زنده است. گفتم: من مجتهدم، بنا به شرع اسلام، بر شما و امثال شما که می‌دانید آن حضرت نمرده، واجب است بیل و کلنگ بیاورید و آن بزرگوار را از قبر خارج کنید، جایز نیست که مسلمان ـ تا چه رسد به امام ـ زنده به گور شود! و انگهی مگر شما معتقدی که مأمون عباسی امام را مسموم نکرد و امام نمرده است؟! پس چرا برایش روز وفات قائلی؟! گفت: امام مرده ولی ما با روح امام صحبت می‌کنیم. گفتم: آیا روح امام در ضریح است؟ سرش را به موافقت تکان داد، گفتم: این ضریح را شاه عبّاسِ جانی شرابخوار ساخته، قبل از شاه عباس روح امام کجا بوده است؟ وانگهی قرآن یا حدیث کجا گفته که روح امام در ضریح است؟ کدام مرجع گفته روح امام در ضریح است؟ گفت: نمی‌دانم. گفتم: آیا شما معتقدی که روح امام در دنیای ماست؟ گفت: شما چه می‌گویید؟ گفتم: روح پیغمبر و امام در عالم باقی است نه در دنیای فانی و صدای من و شما و هیچ یک از ما را نمی‌شنود مگر قرآن نخوانده‌ای که خدا به پیغمبرش فرموده: ﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ٢٢﴾ [فاطر: ٢٢] «(ای محمّد) تو به کسانی‌که در قبرها هستند، شنواننده نیستی». و فرموده: ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ [النمل: 80] «(ای پیغمبر) تو به مردگان نمی‌شنوانی». وقتی پیغمبر نتواند به مردگان بشنواند طبعاً من و تو هم نمی‌توانیم. مرد از این‌که سخن‌ها را از یک آخوندِ معمّم می‌شنید بسیار تعجّب کرده بود و باور نمی‌کرد که فردی معمّم چنین بگوید!([[375]](#footnote-375))

خاطره‌ای دیگر به یاد دارم که بسیار عجیب است و دلیل تعصّب شدید و بی‌صداقتی آخوندهاست و برای بیداری مردم آن را در این‌جا ثبت می‌کنم و از مصادیق بارز این آیه‌ی مبارکه است که فرموده﴿وَمَا تَفَرَّقُوٓاْ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡ﴾ [الشورى: ١٤] «پراکنده [و فرقه فرقه] نشدند مگر پس از این‌که علم [دین] برایشان آمد [به سبب] بَغی و برتری جویی که درمیانشان بود». سال‌ها پیش در یک مجلس خصوصی که یکی دو نفر با ما بودند، آخوندی که نسبتاً مشهور بود و درمیان مردم وجاهتی داشت با نگارنده در مورد توحید عبادت و طواف و نذر و ذبح و...... بحث می‌کرد و می‌گفت: اگر تو در میدان فردوسی در جستجوی یک مغازه‌ی به خصوص ـ مثلاً قنّادی ـ باشی و برای پیدا کردنش، دَورِ میدان بگردی تا مغازه‌ی منظور را بیابی، آیا می‌شود گفت تو مجّسمه‌ی فردوسی را طواف و او را عبادت کرده‌ای؟! با این‌که قرآن فرموده: ﴿وَيَطُوفُ عَلَيۡهِمۡ غِلۡمَانٞ لَّهُمۡ كَأَنَّهُمۡ لُؤۡلُؤٞ مَّكۡنُونٞ ٢٤﴾ [الطور: ٢٣] «پیرامونشان جوانانی می‌گردند که از آنِ ایشان‌اند». آیا شما می‌گویید که آن پسران جوان، اهل بهشت را عبادت می‌کنند؟!

63مهم‌تر از این «سجده» است که از قوی‌ترین و آشکار‌ترین حالات عبادت و نشانه‌ی نهایت خضوع و تذلّل است امّا می‌بینیم در قرآن فرشتگان برای غیرخدا یعنی آدم سجده کردند امّا این کار عبادت آدم محسوب نشد بنابراین سجده و طواف و نذر...... و این نوع کارها، وقتی عبادت است که با اعتقاد به خدایی شخص انجام شود!

شما نباید صِرف ظاهر یک عمل را برای عبادت شمردنش کافی بدانید و از نیّتِ عامل، غافل شوید بلکه عمل باید به نیّت تقرّب به خدا باشد تا عبادت محسوب شود، اگر شما بگویید برای این‌که فرزندم شفا یابد هزار تومان نذر مسکین محلّه‌ی خودمان کردم، آیا برای او نذر کرده‌اید یا برای خدا؟! «عقیقه»([[376]](#footnote-376)) کردن نیز مانند نذر است که مسلمین حیوانی را برای سلامت نو‌زادشان ذبح می‌کنند. شما برای خدا نذر یا عقیقه کرده‌اید یعنی در واقع برای جلب رضای حقّ، مبلغی به مسیکن می‌پردازید نه این‌که طرفِ نذر شما آن مسکین باشد بلکه طرف نذر شما خداست. یا اگر کسی می‌گوید نذر امام رضا یا حضرت موسی بن جعفر یا...... می‌کنم که اگر مسافرم به سلامت بازگردد، به زیارت آن‌ها بروم؛ منظورش این نیست که برای آن‌ها نذر کرده بلکه یعنی ثواب عملم را به آن‌ها اهداء می‌کنم! یا اگر انفاق می‌کنید اگر برای جلب رضای خدا باشد، عبادت است امّا اگر برای جلب توجّه مردم و کسب وجاهت باشد، ریا و معصیت است در حالی که ظاهر هر دو عمل یعنی دادن پول یا لباس یا غذا به فقیر یکسان است!

توجّه داشته باشید که قرآن فرموده: ﴿مَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ... ذَٰلِكُمۡ فِسۡقٌ﴾ [المائ‍دة: ٣] «آن‌چه در برابر بُتان و تمثال‌ها ذبح شده باشد...... تجاوز از فرمان خدا و گناه است» شما می‌دانید که از عادات مردم عربستان در عهد جاهلیّت این بود که برای بُت‌ها قربانی می‌کردند و اسلام با این کار آن‌ها مخالفت کرده حتّی اهل سنّت ـ چنان‌که در سنن أبی‌داود آمده ـ نقل کرده‌اند که پیامبر مراقب بود که مردم بنا به عادات گذشته، برای بُت‌ها و أصنام قربانی نکنند. چرا شما قول قرآن را که درباره‌ی بت پرستان و مشرکین است به مسلمین تعمیم می‌دهید؟!

شما در مورد این آیه که فرموده: ﴿أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: ٣] «آگاه باشید که دین پاک و پیراسته از آنِ خداوند است و کسانی‌که غیراز اورا دوست وسرپرست گرفته‌اند [و می‌گویند] ما ایشان را عبادت نمی‌کنیم جُز آن‌که ما را به خداوند نزدیک سازند». نیز خطا کرده‌اید که اعمال مشرکین را مشابه عمل مسلمانان در زیارت و طواف مرقد ائمّه دانسته‌اید. این آیه ارتباطی به مسلمین ندارد، چرا به مقطع همین آیه توجه نمی‌کنید که فرموده: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ ٣﴾ [الزمر: ٣] «همانا خدا کسی را که دروغگو و کفر پیشه و ناسپاس است هدایت نمی‌کند». بنابراین معلوم می‌شود که مشرکین دروغ می‌گفتند و در دل بُت‌ها را «واسطه» یا «وسیله‌ی تقرّب به خدا» نمی‌دانستند بلکه آن‌ها را بالاتر از این مقام می‌دانستند و برای آن‌ها شأنی والاتر قائل بوده‌اند!

این سخنان برایم واقعاً عجیب بود زیرا وی به بدیهی‌ترین مسائل متشبّث می‌شد تا از عقیده‌ی خرافی خود دست بر ندارد! گفتم معلوم است که اگر چنین کاری واقع شود، نمی‌توان آن را طواف عبادی دانست امّا تو را به خدا قسم می‌دهم بگویی آیا مردم به همین صورت که من در جستجوی قنّادی دَورِ میدان فردوسی می‌گردم، در حرم مشهد یا کربلاء یا حرم قم یا...... دَورِ مرقد بزرگان دین می‌گردند؟!

آیا واقعاً نمی‌دانی که مردم صاحب مقبره را، از احوال خود آگاه می‌دانند و از او توقّع دارند با قدرت و توانی که خدا به او اعطا فرموده ـ که البتّه بر این موضوع، دلیل شرعی وجود ندارد ـ حاجاتشان را بر آورده سازد یا برایشان شفاعت کند.

من هم مثل شما می‌دانم و معتقدم که هیچ نذری جُز برای خدا منعقد نمی‌شود و به صیغه‌ی مخصوص ادا می‌شود و نذر کننده باید بگوید: «لِلّهَِ عَلَيَّ.......» یعنی برای خدا بر من متحتّم و لازم است [که در صورت بر آورده شدن حاجتم] فلان عمل را [که به لحاظ شرعی خیر و مطلوب است] به جای آورم؛ امّا به خدا قسم که نود و نه در صد نذرها به این صورت که شما می‌گویید، صورت نمی‌گیرد. آیا وقعاً شما صادقانه و با انگیزه‌ی خیر این ادّعاها را می‌بافی؟ اگر این کار تعصّب و لجاج نیست، پس چیست؟

آری، شما وقتی در برابر اعتراض مطّلعین نسبت به اعمال مردم درباره‌ی بزرگان دین؛ در مضیقه قرار می‌گیرید، می‌گویید برگزاری مجلس سفره‌ی ابی‌الفضل یا نذر امام رضا یا....... به این صورت است که نذر کننده می‌گوید نذر را برای خدا می‌کنم و ثواب آن را به حضرت ابوالفضل یا امام رضا یا موسی بن جعفر یا...... اهداء می‌کنم؛ امّا این ادّعا کذب محض است و خودتان بهتر می‌دانید که نود ونه درصد مردم چنین نمی‌کنند و متأسّفانه شما آن‌ها را نهی نمی‌کنید. ما که نهی شما را ندیده‌ایم.

شما خودت خوب می‌دانی این‌که مردم می‌گویند اگر بیماریم شفا یابد یا فرزندم در دانشگاه قبول یا پدرم در دادگاه موفّق شود یا مسافرم به سلامت بازگردد و یا......؛ به زیارت امام رضا می‌روم؛ به این نیّت است که امام از سخن و مقصود من آگاه است ـ و اگر نگوییم که معتقد است امام با قدرتی‌که خدا به او عطا فرموده، حاجتم را بر آورده می‌سازد ـ با قطع و یقین می‌گوییم که معتقد است که امام برایم نزد خدا شفاعت کرده و حاجتم را از خدا می‌گیرد و در عوض نیز به زیارت مرقدش می‌روم و او را تعظیم و تکریم و به او اظهار ارادت می‌کنم، و إلا چه دلیلی دارد که مردم ـ البتّه به ادّعای شما ـ ثواب نذر یا ذبح خود را به سیّد نصرالدّین یا شاه‌چراغ یا...... هدیه می‌کنند و به روح پدر و مادر و برادر و خواهرشان تقدیم نمی‌کنند؟ آن‌ها که به این ثواب محتاج‌تر هستند؟!

آری، به این دلیل است که می‌دانند از پدر و مادرشان کاری ساخته نیست ولی معتقد‌اند فلان امام یا امامزاده از حال آن‌ها آگاه است و برایشان لا اقلّ شفاعت می‌کند و مطلوبشان را در دستگاه إلهی به نتیجه‌ی دلخواه می‌رساند! امّا این‌که خدا فرموده: ﴿طَوَّٰفُونَ عَلَيۡكُم بَعۡضُكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ﴾ [النور: ٥٨] «بعضی از شما پیرامون برخی دیگر در رفت و آمد در گردش‌اند». منظور معاشرت و مصاحبت است نه طواف تعظیمیِ مورد نظر ما و طبعاً از بحث ما کاملاً خارج است و یا اگر خدا فرموده: «جوانانی پیرامونشان می­گردند» (الطّور: 24) و یا فرموده: ﴿يَطُوفُ عَلَيۡهِمۡ وِلۡدَٰنٞ مُّخَلَّدُونَ ١٧ بِأَكۡوَابٖ وَأَبَارِيقَ وَكَأۡسٖ مِّن مَّعِينٖ ١٨﴾ [الواقعة: ١٧، ١٨]([[377]](#footnote-377)) «جوانانی جاودانه، باسبوها و ابریق‌ها و جامی از شربت زلال و پاکیزه برگرد ایشان می‌گردند». منظور کمال پذیرایی وخدمت‌گزاری است یعنی در واقع خادمین، «مطوفٌ عَلَيهِم» را نیازمند خدمات خود می‌دانند نه این‌که خود را نیازمند توجّه یا شفاعت آنان بدانند. آن‌ها از «مطوفٌ عَلَيه» تقاضایی ندارند. البتّه این در صورتی است که «طواف» را در این آیات همان دورگردیدن بدانیم نه خدمتگزاری در حالی‌که قرآن با ذکر «کَأس» و «إبریق» و....... بیان‌گر خدمت‌گزاری است نه طواف مورد بحث ما. شما که بهتر می‌دانید اگر گفته شود در فلان مجلس عروسی یا در چلوکبابی، خدمه با سینی‌های پر از غذا و میوه و شربت مثل پروانه دور مهمانان یا مشتریان می‌گشتند‌ (**=**كانوا يَطوفونَ عَلَيهِم بِالأواني المَملوءَةِ بِالأطعِمَةِ وَالأشرِبَة) قطعاً مقصود این نیست که خدمه 360 درجه دور هر یک از مهمانان یا مشتری‌ها می‌گردیدند(!) بلکه منظور نهایت جدّیّت در خدمت کردن و کمال پذیرایی آنهاست([[378]](#footnote-378)). توجّه داشته باشید که ما در موضوع «طواف» منکر «نیّت» و از حال طواف کننده، غافل نیستیم و نمی‌گوییم که «نیّت» شرط نیست بلکه می‌گوییم با نیّتی کمتر از خدای «خالق مُحیی و مُمیت و مالِکِ الأرض والسّماء» دانستنِ «مطوفٌ عليه» نیز وارد حوزه‌ی پرآتش شرک می‌شویم.

اشکال کار مردم آن است که بزرگان دین را از احوال خود مطّلع دانسته و بدین سبب دور قبرشان می‌گردند و ضریحشان را می‌بوسند و بدان تبرّک می‌جویند و پس از لمس ضریح به سر و صورت خود دست می‌کشند و اموات خود را دور ضریح آنان می‌گردانند و یا آجیل و نبات را دور ضریح می‌گردانند تا متبرّک شود و یا غبار ضریح امام رضا را به عنوان تبرّک نگه می‌دارند یا به عنوان سوقات به عزیزان خود می‌دهند و ائمّه را بی‌قید و شرط می‌خوانند و شما هم کاملاً از این موضوع مطّلع هستید امّا به روی خود نمی‌آورید! بنابراین لازم نیست که حتماً طواف شونده را خدا بدانند بلکه همین خواندن نامقیّدِ بزرگان دین و آن‌ها را از احوال خود مطّلع دانستن و طالبِ توجّهِ آن‌ها بودن و تبرّک جستن به ضریح آن‌ها، برای نامشروع بودن عملشان کافی است. چرا در بحث‌های خود صداقت و انصاف را کنار می‌گذارید و حقائق را می‌پوشانید و طواف آن‌ها را حول قبور أئمّه، مثل گشتن من دور میدانِ فردوسی جلوه می‌دهید؟! من هنگام گشتن دور میدان فردوسی، کاملاً از او غافلم و فقط در جستجوی دکّان مورد نظر می‌باشم امّا مردم هنگام گشتن دور قبور ائمّه، خواهان توجّه و عنایت صاحب قبر هستند، آن کجا و این کجا؟!

دیگر آن‌که خدا کجا در کتابش فرموده که زیارت قبر ائمّه ثواب دارد که شما می‌گویید مردم ثواب زیارت قبر امام رضا را به امام هدیه می‌کنند؟ آیا معنی دارد که من از اهواز به زیارت قبر امام رضا بیایم و دور قبرش بگردم و ثواب ادّعایی شما را به آن حضرت تقدیم کنم؟ آیا شما که این سخنان را می‌گویی واقعاً در این مباحثه به دنبال حقّ و حقیقتی؟! آیا واقعاً شما تفاوت دَور گشتنِ مرا در میدان فردوسی با دَور گشتنِ مردم دور ضریح امام یا امام‌زاده را نمی‌دانی و از صمیم قلب آن‌ها را مثل هم می‌دانی؟!

امّا در مورد «سجده» قول شما مغلطه است زیرا اوّلاً من و شما ملائکه و اجنّه را ـ که شیطان از گروه دوّم بود [الکهف: 50] ـ ندیده‌ایم بنابراین شما از کجا می‌دانید که آن‌ها مانند ما پیشانی و دست و زانو و پا دارند و سجده‌ی مطلوب از آن‌ها، عیناً همان سجده‌ی ما بوده است. آیا حضرت یوسف که به حضرت یعقوب گفت: ﴿إِنِّي رَأَيۡتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوۡكَبٗا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ رَأَيۡتُهُمۡ لِي سَٰجِدِينَ ٤﴾ [يوسف: ٤] «من [در رؤیا] دیدم یازده ستاره با خورشید و ماه را؛ دیدم که برایم کرنش می‌کنند». منظورش این بود که ماه و خورشید و ستارگان رو به من، برایم هفت موضع بدن خود را هم‌زمان بر زمین گذاشتند؟! یا وقتی قرآن فرموده: ﴿وَٱلنَّجۡمُ وَٱلشَّجَرُ يَسۡجُدَانِ ٦﴾ [الرحمن: ٦] «و گیاه و درخت کرنش می‌کنند». به این معنی است که هفت موضع خود را بر زمین می‌گذارند؟! هم‌چنین اگر درآیه‌ی 100 سوره‌ی یوسف که فرموده: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيۡهِ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ وَخَرُّواْ لَهُۥ سُجَّدٗا﴾ [يوسف: ٩٩] «والدینش را بالای تخت برنشانید و آنان [= والدین و برادرانش] برایش کرنش کردند»، تأمّل شود، معلوم می‌شود که سجده‌ی آنان چنانکه ابوالفتوح رازی نیز گفته است، سجده‌ی تعظیم و تکریم بوده نه سجده‌ی عبادی، زیرا به تصریح آیه حضرت یوسف والدینش را بر تخت نشانده بود و کسی‌که بر أریکه یا کرسی فرمانروا نشسته، در همان حال نمی‌تواند پیشانی به زمین برساند و سجده‌ی عبادی به جای آورد. (فتأمَّل) بنابراین هم والدین و هم برادران ـ که مشمول عبارت ﴿خَرُّواْ لَهُۥ سُجَّدٗا﴾ می‌باشند ـ عملی انجام داده‌اند که بنابه عرف آن زمان، بیانگر اکرام و کرنش بوده است، نه سجده‌ی عبادی.

هر آخوندی می‌داند که در قرآن همیشه ألفاظی از قبیل «صلاة»([[379]](#footnote-379)) و «رُکُوع» [المائدة: 55 و ص: 24] به معنای منقول شرعی و فقهی استعمال نشده بلکه در مواردی به معنای لفظی و اوّلیِ خود نیز استعمال شده‌اند.

در مورد سجده برای آدم نیز با توجّه به این‌که مأمورین به سجده، غیر انسان بوده‌اند؛ واضح است که «**سجده**» به معنای مصطلح شرعی، استعمال نشده و منظور از آن کرنش و اظهار تعظیم و تکریم است. بنابراین سجده و کرنش آن‌ها با سجده‌ی عبادی و یا سایر اعمال عبادی که توسّط انسان عمل می‌شود، قابل قیاس نیست.

**ثانیاً:** خدا به فرشتگان و اجنّه صریحاً امر کرده بود که برای حضرت آدم سجده کنند، اگر به ما هم در قرآن امر می‌فرمود که برای غیرخودش اعمال عبادی به جای آوریم، با شما اختلافی نداشتیم. شما باید دلیلی بیاورید که خدا به ما انسان‌ها نیز چنین اجازه‌ای داده است که اعمال عبادی از قبیل حاجت خواهیِ نامقیَّد و طواف و نذر و ذبح و... را برای غیرخودش نیز به جای آوریم. در حالی‌که در قرآن بر خلاف ادّعای شما بارها و بارها و بارها ما را از خواندنِ نامقیَّد غیرخدا نهی فرموده و مشرکین را که برای غیرخدا اعمال عبادی از قبیل طواف و نذر و... به جای می‌آوردند و لاأقلّ بسیاری از آن‌ها معبودان خود را مستقلّ نمی‌دانستند([[380]](#footnote-380))، مورد مذمّت قرار داده است.

**ثالثاً:** اگر «سجده‌ی» شرعی فقط به شرطی عبادت است که با نیّت خدا شمردنِ مَسجُودٌ لَه اَدا شود و در قرآن نیز به ادّعای شما برای غیرخدا انجام شده پس چرا در اسلام، مطلق سجده برای غیرخدا مَنهِیٌّ عَنه و ممنوع و حرام است و مقیّد به قیدی نیست؟ شما مثالی آورده‌ای که در اسلام برای غیرخدا جائز نیست، اگر راست می‌گویی از قرآن مثالی از یک عمل عبادی بیاور که برای غیرخدا انجام گرفته باشد و در اسلام مورد نهی نباشد.

امّا این‌که برای عبادات ظاهر و باطن و نیّت قائل شده‌ای، خودت می‌دانی که ما هم از این أقوال بی‌خبر نیستیم و همگی می‌دانیم اگر کسی را کنار حوضی عریان کرده و به زور داخل حوض بیندازند، کسی نمی‌گوید او غسل ارتماسی کرده است! یا گر کسی نه به قصد جلب رضای إلهی، به فقیری لباس یا پول یا غذا بدهد، بلکه فقط به دلخواه خود چنین کند، کسی نمی‌گوید او انفاق که از عبادات است انجام داده و مُثاب خواهد بود یا اگر به­قول شما به­قصد سُمعه و ریا چیزی به فقیر داده باشد، قطعاً معصیت کرده است زیرا او در این کارها، خواهان توجّه و قبول خدا نبوده است.

امّا شما خوب می‌دانید که عبادات بر دو نوع‌اند: قسم اوّل عباداتی است که قالب مشخّص و مقیّد دارند از قبیل نماز و سجده و نذر و طواف و ذبح و..... که این‌گونه عبادات حتّی ظاهرشان نباید برای غیرخدا انجام شود. قسم دوّم اعمال خیر یا عباداتی است که قالب مشخّص ندارند از قبیل انفاق که قالب و عنوان مشخّص و مقیّد ندارند و می‌توان آن را نشسته یا ایستاده، شب یا روز به آشنا یا غریبه، مستقیماً به دست خود یا به وسیله‌ی شخصی دیگر و... انجام داد. اوّلاً شما عبادات قسم دوّم را مثال زده‌ای نه عبادات قسم اوّل را، ثانیاً در هر دو قسم از عبادات نکته‌ی مهم آن است که اعمال مورد نظر به قصد جلب توجّه چه کسی انجام می‌شود! به همین سبب است که در یک عمل خیر و مورد پسند خدا اگر جلب توجّه غیرخدا نیز منظور باشد، یعنی مثلاً به ریا آلوده شود یا به نیّتی غیر از ریا، جلب توجّه غیرخدا را خواسته باشیم، معصیت خواهد بود و به همین ریا از شُعَب شرک شمرده شده است. (فتأمَّل)

بنابراین، حتّی اگر کسی بخواهد برای خدا گوسفندی ذبح کند ولی آن را در برابر امام یا پادشاه یا رئیس جمهور یا بزرگی یا مسافرش که از سفر برگشته، ذبح کند از آن‌جا که می‌خواهد ذبحش مورد توجّه امام یا پادشاه یا...... (یعنی غیرخدا) قرار گیرد، عملش مورد انتقاد ماست؛ امّا کسی‌که دور مرقد یکی از بزرگان دین می‌گردد، می‌خواهد که صاحب قبر از کار او مطّلع باشد و اگر او را ناآگاه می‌دانست اصولاً از شهرهای دور به زیارتش نمی‌آمد و دور قبرش نمی‌گشت یا او را صدا نمی‌کرد، بنابراین او در گردیدن دور قبر، طالب توجّه صاحب قبر نیز هست زیرا در واقع وساطت و شفاعت او را می‌خواهد.

امّا کسی‌که نذر می‌کند اگر مریضش شفا یابد، به مسکین محله‌ی خودشان پول یا غذا بدهد، نه جلب توجّه مریض را می‌خواهد، نه جلب توجّه فقیر را، بلکه فقط می‌خواهد مریضش از نذر او **منتفع** شود و یا کسی سنّت «عقیقه» را به جا می‌آورد، خوب می‌داند که نوزادش از عمل او خبر ندارد بلکه فقط می‌خواهد خدا از کارش باخبر باشد و آن را بپذیرد و نوزادش در إزای این عمل خیر **منتفع** شود امّا شما خودت هم می‌دانی که وقتی مردم ما برای امامی نذر می‌کنند امام منتفع نذر نیست بلکه نذرکننده، توجّه و عنایت امام را می‌خواهد تا برای او شفاعت کند و میانجی شود.

امّا درباره‌ی این‌که مشرکین معبودان خود را بالاتر از واسطه و میانجی یا وسیله‌ی تقرّب، می‌دانسته‌اند سخن شما متّکی به دلیل نیست و قرآن صریحاً فرموده‌ که آن‌ها می‌گفتند: ﴿هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ [يونس: ١٨] «اینان شفیعان ما نزد خدای‌اند». و «شفیع» همان واسطه و میانجی است، علاوه بر این درباره‌ی آیات قرآن، نباید از نزد خود چیزی مطابق دلخواهمان ببافیم، مگر در قرآن نخوانده‌اید که خدا در سوره‌ای مکّی فرموده: ﴿فَلَوۡلَا نَصَرَهُمُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ قُرۡبَانًا ءَالِهَةَۢ ۖ بَلۡ ضَلُّواْ عَنۡهُمۡۚ وَذَٰلِكَ إِفۡكُهُمۡ وَمَا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٢٨﴾ [الأحقاف: ٢٨] «پس چرا آن‌هایی که غیر از خداوند، برای تقرّب [به خدا] مبعودان [خویش] گرفته بودند ایشان را یاری نکردند؟ بلکه از ایشان گُم شدند [و بی‌خبر و غائب بودند] و این [ادّعا] دروغ ایشان بود و آن‌چه که افتراء می‌بستند». قرآن خود فرموده آن‌ها هدف از انجام اعمال عبادی برای معبودان خود را، تقرّب به خدا می‌دانستند و ما نمی‌توانیم از نزد خود بافندگی کنیم. خداوند عالمٌ بِالسَّرائر فرموده دروغ مشرکین همین بوده ولی شما‌ ‌می‌گویید دروغشان چیز دیگری بوده است! پس چرا قرآن به آن دروغشان نپرداخته است؟

64چنان‌که صاحب «المیزان» ذیل آیه‌ی سوّم سوره‌ی زُمَر می‌گوید: «این بت‌ها که در بُتکده (= هیکل)ها و معابد نصب می‌کنند، تمثال‌هایی از آن أرباب و آلِهَه هستند، نه این‌که براستی خود این بت‌ها خدا باشند». و می‌گوید از نظر مشرکین: «این ارباب موجوداتی ممکن و مخلوق‌اند، چیزی که هست خداوند این مخلوقات را مُقَرِّبِ درگاه خود قرار داده»([[381]](#footnote-381)).

حال شما بگویید که نظر و رفتار مردم ما نسبت به ائمّه و بزرگان دین، چه فرقی با مشرکین دارد؟ توجّه داشته باشید که استاد شما علامه‌ی طباطبایی نیز در تفسیر خود سوره‌ی «زُمَر» تصریح کرده که «خدا عبادت آن کسی را که هم خدا را عبادت می‌کند و هم غیرخدا را نمی‌پذیرد». (فتأمّل) گیرم که آن‌ها ـ بنا به فرض بی‌دلیل شما ـ معبودان خود را والاتر و بالاتر از شفیع و مقرِّب می‌دانستند، آیا اگر معبودانشان را فقط شفیع و مقرِّب می‌دانستند مورد اعتراض قرآن نبودند؟! قرآن در همین موضوع به قول صاحب «المیزان» به آن‌ها طعنه زده و اعتراض کرده است؟!([[382]](#footnote-382))

امّا آن‌چه به سُنَن أبی‌داوود نسبت داده‌ای اگر حافظه‌ام خطا نکرده باشد به هیچ وجه حصرِ نهی، به قربانی کردن برای بُت‌ها را نمی‌رساند بلکه نهی اسلام را شامل غیرخدا می‌داند نه فقط بُت‌ها، به عبارت دیگر نذر را فقط برای خدا جایز می‌داند. با این حال اگر به منزل بروم روایات مربوطه را مطالعه می‌کنم و اگر اشتباه کرده باشم با تلفن به شما خبر می‌دهم و به خطای خود اعتراف می‌کنم.

باری، در آن جلسه آخوند مذکور جواب قانع کننده‌ای نداد و چون وقت ناهار رسید آن مجلس بدون نتیجه‌ی مفید به پایان رسید. چون به منزل رسیدم سُنَن أبی‌داود را برداشتم و روایاتی را که آخوند مذکور بدان‌ها اشاره کرده بود، مطالعه کردم و دیدم چنان‌که حدس زده بودم وی راست نگفته است و روایات مذکور مؤیّد قول ماست. در این‌جا احادیث را به نقل از جلد سوّم سُنَن أبی‌داود، کتاب الأیمان والنّذور (باب ما يُؤمَرُ به من الوفاء بالنّذر) می‌آوریم تا خوانندگان خود قضاوت کنند:

حدیث 3312- «..... أنَّ امرَأةً أتَتِ النَّبِيَّ فَقالَت: يا رَسولَ اللهِ! إنّي نَذَرتُ أن أضرِبَ على رَأْسِكَ بِالدَّفِّ، قالَ: أَوفِى بِنَذرِكِ قالَت: إنِّي نَذَرْتُ أن أَذْبَحَ بِمَكانٍ كَذا وَكَذا، مَكانٌ كانَ يَذبَحُ فيهِ أهلُ الجاهِلِيَّةِ. قالَ: لِصَنَمٍ؟ قالَت: لا، قالَ: لِوَثَنٍ؟ قالَت: لا، قالَ: أَوفي بَنَذرِكِ»([[383]](#footnote-383)). «زنی نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا، همانا من نذر کرده‌ام که بالای سرت دف بزنم، فرمود: نذرت را ادا کن. زن گفت: همانا نذرکرده‌ام که در فلان مکان ـ که در زمان جاهلیّت در آن‌جا قربانی می‌کرده‌اند ـ قربانی کنم. پیامبر پرسید: آیا برای معبودی [غیر خدا]؟ گفت: نه، فرمود: برای بُتی؟ گفت: نه، فرمود: به نذرت وفا کن».

3313- «نَذَرَ رَجُلٌ عَلى عَهدِ رَسولِ اللهِ أن يَنحَرَ إِبِلاً بِبُوانَةَ فَأَتَى النَّبِيَّ فَقالَ: إنّي نَذَرتُ أن أنحَرَ إبِلاً بِبُوانَةَ فَقالَ النَّبِيُّ: هَل كانَ فيها وَثَنٌ مِن أوثانِ الجاهِلِيَّةِ يُعبَدُ؟ قالوا: لا، قال: هل كانَ فيها عِيدٌ من أعيادِهِم؟ قالوا: لا، قالَ رسولُ اللهِ: أَوفِ بِنَذرَكَ فَإنَّهُ لاوَفاءَ لِنَذرٍ في مَعصِيَةِ اللهِ وَلا فيما لا يَملِكُ ابنُ آدَمَ». «مردی در زمان رسول خدا نذر کرد که در منطقه‌ی «بُوانَه» شتری قربانی کند از این رو نزد پیامبر آمد و عرض کرد: همانا نذرکرده‌ام که در «بُوانَه» شتری قربانی کنم. پیامبر فرمود: آیا در آن‌جا بتی از بت‌های جاهلیّت عبادت می‌شده است؟ گفتند: نه، فرمود: در آن‌جا [مراسم] عیدی از أعیاد جاهلیّت برگزار می‌شده است؟ گفتند: نه، رسول خدا فرمود: نذرت را اداء کن که همانا نذر در معصیت خدا یا در چیزی که ملک انسان نباشد جایز و صحیح نیست».

در دو حدیث بعدی نیز رسول خدا از کسی که نذر کرده بود اگر خدا به او فرزند پسری بدهد، تعدادی گوسفند در منطقه‌ی «بُوانه» قربانی کند، پرسید: «هَل بِها مِنَ الأوثانِ شَئٌ؟» «آیا در آنجا بُتی بوده یا هست؟ و «هَل بِها وَثَنٌ أو عِيدٌ مِن أعيادِ الجاهِلِيَّةِ؟» «آیا در آنجا بُتی بوده یا مراسم عیدی از اعیاد جاهلیّت برگزار می‌شده؟» و چون جواب منفی شنید فرمود: «فَأوفِ بِما نَذَرتَ بِهِ لِلّهِ» «پس برای خدا بدان‌چه نذر کرده‌ای وفا کن».

چنان‌که ملاحظه می‌شود اسلام قربانی برای غیرخدا را که از آن در احادیث فوق به عنوان «صَنَم» یاد شده جائز نمی‌داند و چنان‌که در صفحات قبل گفته شد أصنام و أوثان مشرکین تمثال و یادآورِ فرشتگان و بزرگانشان بوده‌اند و آن‌ها برای صِرف چوب و سنگ و فلز اعمال عبادی انجام نمی‌دادند، بزرگان اسلام نیز از عمومیّت عنوان «غیرخدا» خارج نیستند و نمی‌توان برای آن‌ها اعمال عبادی از قبیل نذر و ذبح و طواف به‌ جای آرود. (فَتَأمَّل جدّاً).

پیش از خاتمه‌ی این بخش، برای این‌که خواننده‌ی حقّ‌جو مطمئن شود که آخوند مذکور برای نجات خود از تنگنا؛ درباره‌ی قطع آیه‌ی 3 سوره‌ی زُمَر ادعایی بی‌دلیل بافته است و بر خلاف گفته‌ی او مشرکین معبودان خویش را مقرِّب می‌دانستند و دروغشان همان ادّعای مقرِّب بودن و شفیع بودنِ معبودانشان بوده است، قول صاحب «المیزان» را می‌آوریم که ذیل آیه‌ی 28 سوره‌ی «احقاف» نوشته است: «کلمه‌ی **قُربان** به معنای هرچیزی است که به وسیله‌ی آن تقرّب جُسته می‌شود و زمینه‌ی کلام تَهَکُّم (= طعنه زدن) است. می‌فرماید چرا آن خدایانی که یک عمر به درگاه آن خدایان عبادت کردند تا ایشان را به خدا نزدیک کنند هم‌چنان‌که خودشان می‌گفتند: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: ٣] «یعنی ما این بُت‌ها را نمی‌پرستیم مگر به این منظور که ما را قدمی به خدا نزدیک کنند». ﴿بَلۡ ضَلُّواْ عَنۡهُمۡ﴾ [الأحقاف: ٢٨] 65یعنی: «آلِهَه از نظر اهل قُری گم شد و رابطه اُلُوهیّت و عبودیّتی که می‌پنداشتند بریده شد. آری، مشرکین امید داشتند آلِهه به پاداش یک عمر پرستش، در هنگام شدائد و مکاره، ایشان را یاری کنند! پس ضلالت آلِهَه از مشرکین کنایه است از این‌که پندار و امیدشان باطل می‌شود».

تفسیر «منهج الصّادقین» نیز ذیل آیه 3 سوره‌ی زُمَر مشرکین را نسبت به مُنعِمِ حقیقی یعنی خدا ناسپاس و آن‌ها را در ادّعای شفاعت آلِهَه دروغگو دانسته است.

تفسیر نمونه نیز ذیل آیه‌ی 28 سوره‌ی «احقاف» می‌نویسد: «آیه آن‌ها را مورد سرزنش قرار داده و با این بیان شدیداً محکوم می‌کند که پس چرا معبودانی را که غیر خدا برگزیدند به گمان این‌که آن‌ها را به خدا نزدیک می‌کنند، در آن لحظات سخت و حسّاس به یاری آن‌ها نشتافتند؟!

راستی اگر این معبودان بر حقّ بودند پس چرا پیروانِ خود را در آن مواقع حسّاس یاری نکردند و از چنگال عذاب‌های هولناک نجاتشان ندادند؟ این خود دلیلی محکم بر بطلان عقیده‌ی آن‌هاست که این معبودان ساختگی را پناهگاه روز بدبختی خود می‌پنداشتند....... و در پایان آیه می‌گوید این بود نتیجه‌ی دروغ آن‌ها و آن‌چه را که افتراء می‌بستند....... این هلاکت و بدبختی، این عذاب‌های دردناک و این گم شدن معبودان در زمان حادثه نتیجه‌ی دروغ‌ها و پندارها و افتراهای آن‌ها بود».

شیخ الطّائفه نیز در «التّبیان» در تفسیر سوره‌ی زُمَر نوشته است کافران که اصنام را عبادت می‌کردند، می‌گفتند ما این اصنام را عبادت نمی‌کنیم مگر این‌که ما را به خداوند نزدیک و مقرَّب سازند و کلمه‌ی «زُلفی» به قول «اِبنِ زَید» به معنای «قُربی و نزدیکی» و به قول «سدیّ» به معنای «منزلت» است و کلمه‌ی «اولیاء» جمع «ولیّ» به معنای کسی است که برای یاری دیگران به امور ایشان رسیدگی می‌کند. و درباره‌ی ﴿مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ ٣﴾ [الزمر: ٣] نوشته است «کاذِب» کسی است که به دروغ به خدا نسبت داده که خدا فرموده اصنام را مقرِّب بگیریم([[384]](#footnote-384)) و نسبت به نعمت‌هایی که خدا به او عطا فرموده ناسپاس است و منکر اخلاص در عبادت بوده و هدایت شدن به ایمان را نخواسته است.

در کتب تفسیر ذیل آیه‌ی 3 سوره‌ی زُمَر روایتی آروده اند که در این‌جا نقل می‌کنیم: «انَّ رَسولَ اللهِ قال: إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالى يَأتي يَومَ القيامَةِ بِكُلِّ شَئٍ يُعبَدُ مِن دونِهِ مِن شَمسٍ أو قَمَرٍ أو غَيرِ ذلِكَ، ثُمَّ يَسألُ كُلَّ إنسانٍ عَمّا كانَ يَعبُدُ فَيَقولُ كُلُّ مَن عَبَدَ غَيرَهُ: رَبَّنا إنّا كُنّا نَعبُدُها لِتُقَرِّبُنا إليكَ زُلفى! قالَ فَيَقُولُ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالى لِلمَلائِكَةِ: اِذهَبُوا بِهِم وَبِما كانُو يَعبُدونَ إلَى النّارِ ما خَلا مَنِ استَثنَيتُ فَإنَّ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ» [الأنبياء: 101] «همانا رسول خدا فرمود: خداوند تَبارَکَ و تَعالی روز قیامت هرچیزی که غیراز خودش عبادت می‌شده از قبیل خورشید و ماه وغیره را، حاضر می‌کند و می‌آورد سپس از هر انسانی درباره‌ی آن‌چه که عبادت می‌کرده، سؤال می‌کند و همه‌ی کسانی‌که غیرخدا را عبادت می‌کرده‌اند می‌گویند: پروردگارا، ما آن‌ها را عبادت می‌کردیم تا ما را به تو نزدیک سازند پیامبر گفت خداوند تبارک و تعالی به ملائکه می‌فرماید: آن‌ها و آن‌چه که [غیر از من] عبادت می‌کرده‌اند به‌سوی آتش دوزخ ببرید مگر کسانی‌که استثناء کرده‌ام که ایشان از آن [= آتش دوزخ] دور‌اند». (نورُ الثَّقَلَین، ج4، ص 475).

مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان ذیل آیه‌ی 3 سوره‌ی زُمَر، درباره‌ی مشرکین نوشته است: آن‌ها می‌پنداشتند که غیر از خدا مالک و صاحب اختیاری دارندکه بر آن‌ها سروری دارد..... و ﴿لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ یعنی: برای این‌که برای ما به‌سوی خدا شفاعت کنند «زُلفی» یعنی قُربی و نزدیکی و «**کاذب**» کسی است که بر خدا و پیامبرش [منظور پیامبران پیشین است] دروغ نسبت دهد. و ذیل آیه‌ی 28 سوره‌ی أحقاف نوشته است: «این سؤال استفهام انکاری است و مقصود آن است که پس چرا کسانی‌که این هلاک شدگان را معبود گرفته بودند و می‌پنداشتند آن‌ها را به منظور تقرّب به خدای متعال عبادت می‌کنند، ایشان را یاری نکردند و معبودان هنگام نیاز گم شدند و موقع نزول عذاب نفعمی نرساندند ﴿وَذَٰلِكَ إِفۡكُهُمۡ﴾ یعنی: غیر خدا را معبود گرفتن دروغ و افترای آن‌ها بود ﴿وَمَا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ﴾ يعني دروغ می‌گفتند که آن‌ها (= غیرخدا) معبود می‌باشند».

باری بعدها شنیدم که آخوند مذکور در جلسات درس یا بر منبر همین سخنان را به طُلاب جوان و یا عوام می‌گفت و آن‌ها را می‌فریفت. از طریق یکی از دوستان برای او نامه‌ای فرستادم و گفتم اگر قصد خیر داری باید اشکالات مرا یا امثال مرا نیز مطرح کنی و آن‌ها را با دلیل و مدرک، ابطال نمایی و إلا این کار تو خلاف انصافِ علمی و در واقع عوام‌فریبی است آیا از خدا نمی‌ترسی که تنها به قاضی می‌روی؟ وی به نامه‌ام جواب نداد ولی از سخنانش نیز دست بر نداشت. در طول سالیان طولانی که با آخوندها گذارنده‌ام بارها بر من ثابت شده که اکثر شان به دنبال حقّ و حقیقت نیستند. وَاللهُ وَلِيُّ التَّوفيق وَلَهُ الحَمد.

تعصّب و حقّ ستیزی آخوندها منحصر به وی نیست. نمونه‌ی دیگر یکی از طلاب جوان است که گه‌گاه در جلسات تفسیر ما حاضر می‌شد و با سؤالات مختلف به سخنان ما اشکال می‌کرد و معلوم بود که در قبول عقاید ما یا قبول خرافات حوزویان تردید دارد، روزی تنها به عیادت نگارنده آمد و در اثنای گفتگو به این‌جانب گفت: شما مانند وهّابی‌ها، نهی قرآن از خواندن بُت‌ها را به مسلمین که بُت‌ها را نمی‌خوانند، تعمیم می‌دهید، دلیل شما بر این تعمیم چیست؟ مثلاً خدا فرموده: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ﴾ [فاطر: ١٣، ١٤] «کسانی‌ را که غیراز خدا می‌خوانید مالک پوست هسته خرمایی نیستند و اگر آن‌ها را بخوانید، خواندن شما را نمی‌شنوند». معلوم است که منظور از این‌که آن‌ها مالک پوست نازک روی هسته‌ی خرما (= قمطیر) نیستند، عدم مالکیّت مطلق آن‌هاست یعنی آن‌ها مالک هیچ چیز نیستند. پر واضح است که بُت‌ها مالک هیچ چیز نبودند امّا پیغمبر اکرم یا امیر المؤمنین که چنین نیستند. آیا شما معتقدید الآن پیغمبر به هیچ وجه مالکیّت ندارد؟! آیا آن حضرت در نزد خدا مالک عالی‌ترین مقامات نیست؟! آیا نزدخدا روزی نمی‌خورد و مالک روزی خویش نیست؟! آیا آن بزرگوار مصداق ﴿عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ﴾ «نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند»، نیست؟! آیا شهدای بَدر و اُحُد و کُلاً شهدای فِی سَبیلِ الله را، زندگانی‌که نزد خدایشان روزی می‌خورند، نمی‌دانید؟! آیا شما آن‌ها را مالک درجات والایشان و مالک روزی‌هایی که می‌خورند، نمی‌دانید؟! پس چگونه مسلمین را ـ که بُت‌ها را نمی‌خوانند بلکه پیغمبر و ائمّه را که مقامشان از شهدا والاتر است می‌خوانند ـ مشمول آیاتی می‌دانید که خطاب به بُت‌پرستان نازل شده است؟!

قبل از این‌که شبهه‌ی این جوان را جواب دهم، پرسیدم: شما آیت الله العظمی «سیّد محسن حکیم» را می‌شناسی؟ گفت: آری. پرسیدم او چگونه عالمی بود؟ جوان از او به عنوان یک مجتهد و مرجع مشهور و عالی‌مقام و استاد بزرگ حوزه‌ی علمیّه در عراق، تعریف و تمجید فراوان کرد و حتّی از خاندان و خانواده‌ی او مدح کرد و گفت أولادِ او با حکومت عراق مبارزه می‌کنند و... دانستم که به مرحوم حکیم بسیار خوش‌بین است. چون در بستر نشسته بودم و کتاب‌هایم در اطراف ما روی طاقچه‌های اطاق قرار داشت، کتاب «أحکام القرآنِ» خود را نشانش دادم و از او خواستم آن را برایم بیاورد. وی از جا بلند شد و کتاب را از طاقچه برداشت و به دستم داد. کتاب را گرفتم و گفتم اگر به شما بگویم که آیت اللهِ حکیم سنّی بوده بلکه وهّابی بوده، باور می‌کنی؟ گفت: به هیچ وجه، این چه حرفی است که می‌زنید؟ أظهَرُ مِنَ الشَّمس است که ایشان از مراجع عظام شیعه بوده است. در این موقع کتاب «أحکام القرآن» را باز کردم و جزوه‌ی چاپی کوچکی را که لای أوراق کتاب گذاشته بودم، بیرون آوردم به دستش دادم وگفتم مطالعه کن. این جزوه «**أباطیل الحکیم**» نام داشت که روی جلد آن نوشته بود: ترویج مذهب وهّابی، إنکار ضروری دین، و در این جزوه آيت الله حکیم را دجّال و مروّج وهّابیّت خوانده بودند([[385]](#footnote-385)). جوان از دیدن جزوه و تورّق آن به شدّت مبهوت و متعجّب شد و تا مدّتی نمی‌دانست چه بگوید، بالأخره گفت: این جزوه چه ربطی به بحث ما دارد؟! گفتم: این جزوه ربطی به بحث ما ندارد امّا با چشم خود دیدی، عالمی را که مرجع عالی‌مقام شیعه می‌دانی، عدّه‌ای از آخوندهای نجف، دجّال وهّابی نامیده‌اند. من فقط با این کار قصد داشتم به شما بفهمانم که نباید مرعوب و منکوب هر تهمت و افترایی بشویم. بسیاری از علمای مذاهب ـ چه شیعه و چه سنّی ـ وقتی‌ با نظری مخالف سلیقه و عادتشان روبرو می‌شوند، مخالف را منحرف دانسته و او را به خروج از مذهب خود منتسب می‌سازند. اگر شیعه باشند، مخالف رأی خود را وهّابی و سنّی و بی‌ولایت و....... و اگر سنّی باشند مخالف را شیعه و رافضی و...... می‌شمارند! در حالی‌که بهترین کار آن است که برای إبطال رأی طرفِ مقابل، دلیل و مدرک إرائه کنند. بنابراین مهمّ این است که بدانی **اوّلاً**: این‌که حرف ما شبیه وهّابی‌ها باشد یا نباشد اهمّیّتی ندارد هم‌چنان‌که اگر یک سنّی در موضوعی به من بگوید مانند شیعیان سخنان می‌گویی به او نیز می‌گویم مسأله‌ی شباهت قول من به قول شیعه، أهمّیّتی‌ ندارد، مهم آن است که ببینیم دلیل و مدرک من بر ادّعایم چیست؟

**ثانیاً**: این شبهه که از آخوندهای حوزه‌ی علمیّه شنیده‌ای بسیار سست است و من بارها بطلان این مغالطه را در جلسات خود بیان کرده‌ام احتمالاً شما نشنیده‌ای امّا کار شما که از من دلیلِ تعمیم را خواسته‌ای کار بسیار خوبی‌ است. اینک دلیل خود را بیان می‌کنم، نخست این‌که باید توجّه داشته باشیم که تصوّر ما فارسی زبانان از «مِلک» و «مالِک» کاملاً با آن‌چه که در زبان قرآن وجود دارد، منطبق نیست. اگر به کتاب خدا مراجعه شود ملاحظه می‌کنیم مالکیّت و مشتقّات آن ـ که در عربی از مصدر **مَلک** و **مُلک** و **مِلک** و...... است و به معنای «توانایی بر تصرّف در مملوک و إعمال اراده درباره‌ی اوست» ـ در قرآن کریم به معنایی بسیار وسیعتر از آن‌چه می‌پنداری استعمال شده است. مثلاً در زبان فارسی می‌گویم: «من دست دارم» یا «من دارنده‌ی دست‌ام» یا شاید بگویم: «من مالک دست خویش‌ام» امّا در زبان عربی در این موارد می‌گوییم: «لَهُ يدٌ = او دست دارد» و اصولاً گفته نمی‌شود: «فُلانٌ يَملِكُ يَداً» به عبارت دیگر اصولاً در زبان عربی برای «داشتن» از ماده‌ی «مَلَکَ یَملِکُ» استفاده نمی‌شود مگر معنایی بیش از «داشتن و دارا بودن» مُراد باشد. مثلاً در قرآن فرموده: ﴿مَآ أَخۡلَفۡنَا مَوۡعِدَكَ بِمَلۡكِنَا﴾ [طه: ٨٧] «ما به اختیار و خواست خود زمان وعده‌ی تو را خلاف نکردیم». چنان‌که ملاحظه می‌شود در این‌جا لفظ «**مَلک**» به معنای داشتن و دارندگی نیست. و یا فرموده: ﴿لَا يَمۡلِكُونَ مِنۡهُ خِطَابٗا ٣٧﴾ [النبأ: ٣٧] «(کسی را) یارای گفتگو با او نیست». در این آیه نیز معنای «يَمۡلِكُونَ» غیراز داشتن و دارندگی است و أصولاً «گفتگو» قابل ملکیّت نیست تا بشود مالک آن شد و یا اگر درباره‌ی ملکه‌ی سبا فرموده: ﴿وَجَدتُّ ٱمۡرَأَةٗ تَمۡلِكُهُمۡ﴾ [النمل: ٢٣] «زنی را یافته‌ام که بر آنان فرمانروایی می‌کند». منظور این نیست که همه‌ی مردم «سبأ» غلام و کنیز بلقیس و مِلکِ یمین او بوده‌اند بلکه مقصود این است که او صاحب اختیارشان بود و در أمورشان تصرّف کرده و درباره‌ی آنان تصمیم می‌گرفت. به همین سبب به پادشاه که در امور مردم تصرّف می‌کند «مَلِک» گفته می‌شود. و یا اگر فرموده: ﴿لَا يَمۡلِكُونَ مَوۡتٗا وَلَا حَيَوٰةٗ وَلَا نُشُورٗا ٣﴾ [الفرقان: ٣] «مرگ و حیات و برانگیختن در اختیار آن‌ها نیست». واضح است که مرگ یا حیات یا برانگیختن مردگان، امور قابل ملکیّت نیستند بلکه مراد آن است که این‌گونه امور در توان و اختیار غیرخدا نیست. قرآن کریم درباره‌ی چیزی که به صورت امانت **در اختیار** کسی قرار می‌گیرد با این‌که «مالک» آن محسوب نمی‌شود ماده‌ی «مَلَکَ یَملِکُ» را استعمال نموده و فرموده: ﴿مَلَكۡتُم مَّفَاتِحَهُۥٓ﴾ [النور: ٦١] «کلیدهای آن‌ها در اختیار شما بود» شما می‌دانید که در زمان رسول خدا مجاهدینی که به جهاد می‌رفتند کلید خانه‌ی خود را به امانت به عدّه‌ای معاف از جهاد می‌دادند تا به خانه‌هایشان رسیدگی کنند. بنابراین آن‌ها «مالِک» نبودند ولی در مدّت غیبتِ مالِکین، اختیار خانه به دست آن‌ها بود.

ثالثاً: اگر من دارای سلامت باشم یعنی سالم باشم «مالِک سلامت» نیستم بلکه «واجد» آن هستم یا اگر دارای جمال باشم یعنی جمیل باشم، «مالِک جمال» نیستم بلکه «واجد» آن می‌باشم و به همین سبب نمی‌توانم سلامت یا جمال را به شما منتقل کنم یا از شما سلب کنم (فتأمّل) بر همین قیاس اگر من در قیامت دارای مقامات عالیه باشم «واجد» آن درجات و مقامات هستم امّا «مالِک درجات» نیستم و نمی‌توانم آن درجات را به شما بدهم امّا خداوند «مالِکِ» آن‌هاست و می‌تواند آن صفت و یا هرصفتی را به هرکه بخواهد بدهد یا از او بگیرد. بنابراین در اموری که قابلیّت ملکیّت ندارند معنای «مالِک» غیر از «واجد» است. و به نظر ما رسول خدا که دارای عالی‌ترین درجات می‌باشد، «واجد» آن درجات است نه «مالک» آن درجات (فتأمّل جدّاً) و طبعاً نمی‌تواند آن درجات یا قسمتی از آن درجات را به شما یا به من بدهد یا درجات شما یا مرا از ما سلب کند. خدا به کسی چنین إذنی نداده است.

اگر قرآن فرموده: معبودانی که می‌خوانید مطلقاً مالکیّت ندارند یعنی صاحب اختیار نیستند، این معنی منافات ندارد با این‌که واجد مقامات و درجات بسیار باشند. مغالطه‌ی آخوندها این است که نسبت به تفاوت میان «واجد» و «مالِک» تجاهل می‌‌کنند تا بتوانند از خرافات حمایت کنند و عوام را فریب دهند. زیرا بسیاری از مردم نمی‌دانندکه در عربی «مالِک» در بسیاری از موارد به معنای صاحب اختیار است.

**رابعاً**: قرآن فرموده انبیاء پس­از رحلت، از عالم فانی خبر ندارند [المائدة: 117] بنابراین ما نمی‌توانیم صدای خود را به آنان برسانیم چنان‌که در همین آیه‌ی مورد نظر ما نیز فرموده: ﴿لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ﴾ [فاطر: ١٤] «خواندن شما را نمی‌شنوند». زیرا به عالم باقی شتافته‌اند و در عالم فانی نیستند. اگر منظور صرفاً بُت‌های چوبی و سنگی و....... بود که ذکر جمله‌ی «خواندن شما را نمی‌شنوند» ضرورت نداشت زیرا مشرکین می‌دانستند که مجسّمه‌هایشان توان سخن‌گویی و شنیدن و دیدن ندارند و کاری از آن‌ها ساخته نیست [الأنبياء: 65] امّا قرآن درباره‌ی آن‌ها اضافه فرموده: ﴿وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡ﴾ [فاطر: ١٤] «و اگر بشنوند، شما را جواب ندهند و روز قیامت شرک ورزی شما را نپذیرفته و با آن مخالفت می‌کنند». اگر آن‌ها جماد از قبیل چوب و فلز و سنگ و....... را می‌پرستیدند، جماد که شعور و توان شنیدن ندارد تا در قیامت با شرک ورزی مشرکین مخالفت کند. احتمال و فرضِ شنوایی درباره‌ی جماد بِالکُلّ منتفی است امّا این فرض که در آیه آمده، می‌رساند که مشرکین کسانی را می‌خواندند که بُت‌ها تمثال و یادآورِ آن‌ها بوده‌اند و آنان در قیامت با کار مشرکین درباره‌ی خودشان و تمثالشان مخالفت می‌کنند.

**خامساً**: شما در تفسیر «المیزان»([[386]](#footnote-386)) و «نمونه»([[387]](#footnote-387)) که علمای قم نوشته‌اند نیز خوانده‌اید که مشرکین، صِرف مجسّمه‌ی چوبی یا فلزّی یا...... را نمی‌پرستیدند بلکه آن‌ها را تمثال و مظهر  
 و یادآورد فرشتگان و أجنّه و انبیاء و صُلَحاء و موجودات مقدّس و...... می‌دانستند. بنابراین صلحا و فرشتگان نیز واجد مقامات و درجات والا بوده‌اند. آیا شما معتقدید که فقط پیغمبر اکرم وأمیرالمؤمنین واجد درجات عالیه هستند و نزد پروردگار متعال روزی می‌خورند و سائر انبیاء و صالحین و فرشتگان و........ ـ مثلاً حضرت مسیح و حضرت مریم که تمثال آن‌ها را در کلیساها می‌گذارند و نصاری آن‌ها را در شدائد و مشکلات زندگی به صورت نامقیّد می‌خوانند و قرآن کریم درباره‌ی آن‌ها فرموده مالک پوست هسته‌ی خرمایی نیستند ـ هیچ درجه و مقام و منزلتی نزد خدا نداشته و نزد پروردگار روزی نمی‌خورند؟!

قرآن درباره‌ی شفیعان مشرکین فرموده: ﴿أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَۚ قُلۡ أَوَلَوۡ كَانُواْ لَا يَمۡلِكُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَعۡقِلُونَ ٤٣﴾ [الزمر: ٤٣] «یا غیر از خدا شفیعانی گرفته‌اند بگو حتّی اگر مالک چیزی نمی‌بودند و چیزی درنیابند [باز هم آن‌ها را شفیع خود می‌گیرید؟!]» آیا آن‌ها واجد و دارای درجات خود نبوده‌اند و دارای حواسّ و صفات خود نبوده‌اند؟!

بنابراین شما باید دلیل بیاورید که چرا نهی قرآن از خواندنِ نامقیّد غیرخدا را به بت‌های عصر جاهلیّت عربستان منحصر کرده‌اید؟ در حالی که به نظر ما نهی قرآن شامل عموم عنوان «غیر خدا = **مِن دُونِ الله**» است نه این‌که مختصّ بت‌های چوبی و سنگی و...... باشد و چون انبیاء و اولیاء و اوصیاء و ملائکه و أجنّه و..... از شمول عنوان «**مِن دُونِ الله**» خارج نیستند لذا هرکه پیرو قرآن است باید مراقب باشد که برای غیرخدا کاری نکند که مشمول نهی قرآن باشد. به عبارت دیگر تخصیص شما بلا دلیل است نه تعمیم ما. (فتأمّل).

باری آن جوان دیگر به سراغ ما نیامد امّا شنیدم که اینجا و آنجا از نگارنده بدگویی می‌کرد. نعوذُ بِاللهِ مِنَ العَصَبيّة.

اکنون که این سطور را می‌نویسم این آیه‌ی شریفه به یادم آمد که فرموده ﴿وَمَن يَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرۡهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ١١٧﴾ [المؤمنون: ١١٧] «و هر که با خدا معبودی دیگر را بخواند که او را بر آن برهانی نباشد، جُز این نیست که حسابش نزد پروردگارش باشد، همانا حقّ پوشان (= کافران) رستگار نمی‌شوند».

لازم است توجّه کنیم که جمله‌ی ﴿لَا بُرۡهَٰنَ لَهُۥ**﴾** هیچ برهانی بر او ندارد». صفت بعد از صفت است برای کلمه‌ی «**إلهاً**» که موصوف است. یعنی این جمله صفت قبل از خود را وصف می‌کند. به عبارت دیگر قرآن که فرموده: ﴿فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: ١٨] «با خدا أحدی را نخوانید». و دعا را عبادت شمرده و فرموده: ﴿أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ﴾ [يوسف: ٤٠] «(خداوند) فرمان داده که جُز او را عبادت نکنید». و چند بار استفهام انکاری فرموده: ﴿أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِ ....﴾ [النَّمل: 62 و 64] «آیا با خداوند [یگانه] معبودی هست؟» و از عبادت آن‌چه که فاقد حجّت است نهی‌ فرموده است [آل‌عمران: 151، الأنعام: 81، الأعراف: 33، الحجّ:71]. طبعاً نمی‌گوید که «مِن دُونِ ٱللَّهِ **=** غیرخدا» بر دو نوع است: نوعی که واجد برهان (= بُرهانٌ لَه) است و نوعی دیگر که فاقد برهان (= لا بُرهانَ لَه) است، بلکه می‌فرماید غیرخدا کُلاً «فاقد برهان» است. (فتأمّل جدّاً) و جمله‌ی ﴿فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓ﴾ [المؤمنون: ١١٧] جزای شرط و برای تهدید است و مسلمان باید به این آیه جِدّاً توجّه نماید.

به نظر نگارنده چون آخوندها برهانی ندارند ناگزیر به مغالطه و سفسطه و هوچیگری متشبّث می‌شوند. نَعوذُ بِاللهِ مِنَ العَصَبِيَّة.

فصل دوّم:

این فصل مربوط به ماه شعبان است. تعدادی از روایات آن از خاندان «فضّال» است که فطحی مذهب بوده‌اند([[388]](#footnote-388)) و یا مرویّات ضعیفانی از قبیل محمّد بن جمهور و سیّاری و داود بن کثیر الرّقی و احمد بن هلال العبرتائی([[389]](#footnote-389)) و...... است.

در این فصل گویا شیخ عبّاس به یاد نداشته که در صفحه‌ی اوّل فصل اوّل این باب گفته بود رجب، شهرالله است. وی در این فصل، قسمتی از روایتی را نقل می‌کند که رمضان را شهر الله شمرده است!([[390]](#footnote-390)) در این روایت می‌گوید هرکه یک روز از ماه شعبان را روزه بدارد، بهشت او را واجب شود! و در همین صفحه می‌نویسد: مردی مرتکب خون حرام (= قتل نفس) می‌شود پس روزه می‌گیرد شعبان به او نفع می‌بخشد و آمرزیده می‌شود!

یا هر که در این ماه هزار بار بگوید: «لا إله إلا اللهُ وَلا نَعبُدُ إلا إيّاهُ مُخلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَو كَرِهَ المُشْرِكُون» خدا برای او ثواب عبادتِ هزار سال را می‌نویسد. (یعنی چند ده برابر شب قدر؟!) شیخ عبّاس شاید به منظور حفظ آبرو نوشته است (در تمام این ماه.....) در حالی‌که در متن روایت این قید نیامده است، ثانیاً بقیّه‌ی روایت را نیاورده است که می‌گوید گناه هزار سالِ گوینده محو می‌شود و در زمره‌ی صدّیقین محشور شده و چهره‌اش در روز قیامت مانند ماه شب چارده می‌درخشد!([[391]](#footnote-391)) آیا شیخ عبّاس از خود نپرسیده که چگونه خداوند رحیم که ماه رمضان و عبادت شب قدر را که ثواب کمتری دارد در کتابش معرّفی فرموده امّا از معرّفی چنین عبادتی دریغ ورزیده است؟!

از این‌گونه روایات که با عملی ناچیز، ثواب‌های بیکران و عجیب و غریب حاصل می‌شود در این باب بسیار است. امّا چنان‌که گفته‌ایم روایاتی که مدّعی است هرکه یک عمل مستحبّ به جای آورد بهشت بر او واجب می‌شود، مردود و باطل است و نظام إلهی بی‌حساب و کتاب نیست.

عجیب است که شیخ عبّاس از نقل این‌گونه روایات غرورانگیز و فریبنده ابایی ندارد امّا روایتی از قبیل روایت ذیل را که موافق قرآن و مستدلّ است، در کتابش نمی‌آورد: عَن رَسولِ اللهِ أنَّهُ قالَ:مَن صامَ ثَلاثةَ أيّامٍ مِن كُلِّ شَهرٍ كانَ كَمَن صامَ الدَّهرَ، لِأَنَّ اللهَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ يَقُولُ: ﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشۡرُ أَمۡثَالِهَا﴾ [الأنعام: ١٦٠] «از رسول خدا روایت شده که فرمود: هرکه سه روز از هر ماه را روزه بدارد مانند کسی است که همه‌ی روزها را روزه داشته است، زیرا خداوند ـ عَزَّوَجَلَّ ـ می‌فرماید: **هرکه نیکی آورَد، ده برابر آن پاداش دارد**»([[392]](#footnote-392)).

در این فصل می‌گوید رسول خدا روزه‌ی این ماه را وصل می‌کرد به ماه رمضان در حالی‌که معارض این حدیث نیز در دست است و شیخ صدوق روایت کرده که رسول خدا دو یا یک روز قبل از رمضان را روزه نمی‌گرفت([[393]](#footnote-393)). مفید است که در این موضوع مراجعه شود به کتاب معتبر «**المُصَنَّف**» تألیف عبدالرّزّاق صنعانی که از قدمای شیعه بوده است (ج4، ص 158).

در این فصل به حضرت سجاد روایتی را افتراء بسته‌اند (ص152 و153) که در آن پیغمبر وآل او «غِياثُ المُضطَرّ» قلمداد شده است! گویا شیخ عبّاس نمی‌دانسته که غِياثُ المُضطَرّ فقط خداست [النَّمل: 62 تا 64] و إلا این صلوات مفتضح را در کتابش نمی‌آورد([[394]](#footnote-394)). البتّه روایتی که ارمغان دشمن قرآن یعنی «احمد سیّاری»([[395]](#footnote-395)) باشد، بهتر از این نخواهد بود.

به عنوان عمل هشتم از اعمال مشترکه‌ی ماه شعبان مناجاتی از «ابن خالویه، آورده که مدّعی است مناجات همه‌ی ائمّه بوده است. «ابو عبدالله حسین بن محمّد خالویه» از علمای قرن چهارم و حدّاکثر این‌که شاید ولادتش اواخر قرن سوّم هجری و ساکن «حلب» بوده است. وی بدون معرّفی رُواتی که مناجات شعبانیّه را برایش نقل کرده‌اند مناجاتی را به ائمّه نسبت داده‌ که بعید نیست از بافته‌های خودش بوده و یا در آن دخل و تصرّف کرده باشد. این مناجات ـ که وی مدّعی است مناجات همه‌ی ائمّه بوده ـ طبعاً باید مشهورتر از آن باشد که فقط «ابن خالویه» از آن مطّلع شود ولی مشاهیر محدّثین از قبیل کلینی‌که ساکن عراق بوده و شیخ صدوق و...... از آن بی‌خبر باشند و آن را نقل نکرده‌ باشند. بنابراین صرف انتساب روایتی به «ابن خالویه» موجب اعتبارآن نمی‌شود. از همین شخص مروی است که رسول خدا فرمود: کسی که دوست دارد دست بیاویزد به شاخه‌ی یاقوتی که خدا به دست خود آن را خلق نموده سپس به او فرموده باش پس موجود شده؛ باید پس از من علی را دوست بدارد.

ملاحظه می‌کنید جاعل حدیث چون شنیده‌ خدا حضرت آدم را از تراب آفریده سپس به او فرمود باش پس موجود شد، او نیز همین موضوع را برای شاخه‌ی یاقوت بافته است. در حالی‌که در مورد حضرت آدم منظور نفخ روح و حیات در کالبد اوست امّا شاخه‌ی یاقوت متشکّل از روح و جسم نبوده و به صِرف خلقت کامل است و نیازی به نفخ روح در او نیست تا پس از خلقت گفته شود: باش.

به هرحال اگر بگوییم: مناجات شعبانیّه متن آن ایرادی ندارد ولی انتساب آن به شارع بدون دلیل متقن، محلّ اشکال است و حدّ اکثر این‌که مشمول همان مسأله مأذونیّت عامّ دعاست که قبلاً گفته‌ایم (ص 72). این‌جانب تعجّب می‌کنم از بعضی عرفان‌بافان خرافی زمان ما که در دعاها آن‌همه اظهار تقصیر و اعتراف به گناه ائمّه را در پیشگاه حقّ تعالی نادیده گرفته ولی اگر دو عبارت قلمبه و سلمبه و مناسب عرفان بافی‌های خود ببینند به آن نظر دوخته و از آن مقامات عرفانی می‌تراشند و صفحاب بسیار را درباره‌ی این موضوع سیاه می‌کنند. مثلاً در همین مناجات عرض می‌کند: «فَقَد جَعَلتُ الإقرارَ بِالذَّنبِ إِليكَ وَسيلَتي» «پس هر آینه اعتراف به گناه در پیشگاهت را وسیله‌ی خویش قرار داده‌ام». و یا عرض می‌کند: «عُد عَلَيَّ بِفَضلِكَ عَلى مُذنِبٍ قَد غَمَرَهُ جَهلُهُ، إلهي قَد سَتَرتَ عَلَيَّ ذُنوباً فِي الدُّنيا وَأنَا أَحوَجُ إلى سِترِها عَلَيَّ مِنكَ في الأُخرى.....» «(معبود من) با فضل و کرم خویش به من توجّه فرما، به گناه‌کاری که جهل او را غرق کرده، معبود من به تحقیق که در دنیا گناهانی [که بر من بود] پوشیده داشتی در حالی‌که من به پوشیدگی آن در عالم آخرت محتاج‌تر هستم.....». و یا عرض می‌کند: «إلهي أنَا عَبدُكَ الضَّعِيفُ المُذنِبُ» «معبودا، من بنده‌ی ضعیف گنهکار توام». اهل عرفان از این‌گونه جملات به سادگی می‌گذرند ولی وقتی به جمله: «إلهِي هَب لي كَمالَ الانقِطاعِ إلَيكَ وأنِر أبصارَ قُلوبِنا بِضِياءِ نَظَرِها إلَيكَ حَتّى تَخرِقَ أبصارُ القُلوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إلى مَعدِنِ العَظَمَةِ». «ای معبود من، مرا کمال انقطاع به سویت را عطا فرما و دیده‌ی دل‌های ما را به پرتو نظر کردن به سویت روشن فرما تا دیده‌ی دل‌ها پرده‌های نور را بشکافد و به سر چشمه‌ی عظمت و اصل گردد» می‌رسند، این‌گونه جملاتِ تشبیهی و مبهم را گرفته و از آن وصل و فصل به حقّ و مقامات ربوبی و یلی الرّبّی می‌تراشند! باید گفت این الفاظ کنایی و تشبیهی را بهانه و مستمسک بافندگی‌های خود قرار ندهید و بروید قرآن بخوانید که راه خداشناسی و نیل به کمالات انسانی را به عبارات واضح و روشن بیان فرموده و فصل و وصل در آن نیست. البتّه مخفی نماند که لحن این دعا نیز با دعاهای معتبری که از پیامبر اکرم رسیده متفاوت است. (فتأمّل)

از جمله‌ی کتبی‌که شیخ عبّاس به آن‌ها استناد کرده، کتاب بی‌اعتباری است موسوم به «تفسیر امام حسن عسکری». فی المثل در اعمال مختصّه‌ی شعبان و روز اوّل این ماه، به همین کتاب استناد کرده است! ما برای اطّلاع خوانندگان از وضع این کتاب، مطالبی را از قول محقّق مجاهد جناب «**حیدر علی قلمداران**» می‌آوریم:

با مراجعه به سند این تفسیر معلوم می‌شود رجالی‌که این تفسیر را روایت کرده‌اند مجهول و نامعلوم و کذّاب بوده‌اند زیرا یکی از رجال آن «سهیل بن أحمد الدّیباجی» است و «ابن الغضائری» گفته: «إنَّهُ كانَ يَضَعُ الأحاديثَ وَيَروي عَنِ المَجاهيل» «او حدیث جعل نموده و از افراد مجهول روایت می‌کرد». سهیل بن احمد از «محمّد بن قاسم استرآبادی» نقل می‌کند. علامه در رجال خود درباره‌ی این تفسیر فرموده است: «محمّد بن القاسم وقيل: ابن أبي القاسم ‌المُفَسِّر الاسترآبادي روى عَنهُ أبوجعفر «ابن بابويه»، ضَعيفٌ كَذّابٌ روى عنه تَفسيراً يَرويهِ عَن رَجُلَينِ مَجهولَينِ أَحدهما يُعرَفُ بِيوسف بن محمّد بن زياد والآخر عليّ بن محمّدبن يسار عَن أبيهِما عَن أبِي­الحسن الثالث وَالتَّفسيرُ مَوضُوعٌ عَن سهيل الدّيباجي عَن أبيه بِأحاديثٍ مِن هذِهِ المَناكير»([[396]](#footnote-396)). می‌فرماید این تفسیر موضوع و ساختگی است که سهیل بن احمد الدّیباجی آن را وضع نموده و احادیث آن مناکیر است. «محمّد بن قاسم» ضعیف کذّاب این تفسیر را از دو نفر مجهول به نام یوسف بن محمّد بن زیاد و علیّ بن محمّد بن یسار روایت کرده است. خودش خیلی خوشنام بوده، رفته دامن مجهولین بی‌نام و نشان را چسبیده است!

اینک می‌رویم سراغ مضامین این تفسیر که منسوب به امام است تا ببینیم چه دسته گل‌هایی به آب داده است؟

اوّلاً: این جناب اینقدر از تاریخ بی‌اطّلاع بوده که می‌گوید: حجّاج مختار بن ابوعبیده‌ی ثقفی را حبس کرد و قصد قتل او را داشت لکن بدان دست نیافت تا خدا او را نجات داد و از قتله‌ی حسین بن علی انتقام گرفت! با این‌که به تصدیق تمام مورّخین حجّاج در سال هفتاد و پنج هجری به امارت منصوب شد و قتل مختار چند سال قبل یعنی در سال شصت و هفت هجری به دست مصعب بن زبیر که از طرف برادر خود عبدالله بن زبیر مأمور جنگ با مختار بود، اتّفاق افتاد.

داستان عبدالملک مروان و قتل مصعب و سر او در دارالإماره‌ی کوفه از مشهورات تاریخ است. تو گویی امام حسن عسکریِ این تفسیر هم مانند امام جعفر صادقِ کتاب «بحر الأنساب» ـ که یکی از کتاب‌فروشی‌های معتبر تهران برای رضای خدا(!) چند سال قبل، آن را چاپ و توزیع نمود ـ اطّلاعات تاریخی نداشته تا جایی‌که تاریخ وفات خود را هم مختلف ذکر کرده است!

ثانیاً: توجّهی به مضامین این تفسیر معلوم می‌دارد که مزخرفات و به فرمایش علامه‌ی حلی «مناکیر» فراوانی که غیر از این تفسیر در هیچ کجا وجود ندارد در آن می‌توان یافت که علاوه بر مخالفت با تصریحات قرآن با هیچ عقل و فهمی هم سازش ندارد. چیزهایی در آن است که اکثراً از موضوعات غُلاة است، بلکه در هیچ کتابی حتّی کتاب غُلاة هم از آن اثری نیست! در این کتاب ضمن تفسیر آیه‌ی ﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا﴾ [البقرة: ٢٣] که خدا تمام اهل عالَم را به تحدّی با قرآن دعوت می‌کند، سخن از معجزه‌ی قضای حاجت (دفع غائط) پیغمبر رفته است که چگونه منافقینی که در تعقیب این بودند که عورت و غائط آن حضرت را ببینند محروم و مأیوس شدند و معجزه‌ی آن‌چنانی رخ داد! و از تنگ و گشاد بودن فروج زنان بهشتی گفتگو شده است! لاطائلاتی مانند تکلّم کردن خر کعب بن أشرف و إیمان آوردن آن خر و خریدن قیس بن شمّاس آن خر را! و از این قبیل بیهوده‌ها آن‌قدر دارد که انسان را مات و مبهوت می‌کند! آیا این است آن تفسیری که اهل عالَم باید فقط به آن مراجعه کرده و از فیوضات آن بهره‌ور شوند؟!

علامه‌ی محقّق جناب آقای حاج شیخ محمد تقی شوشتری در کتاب پرارزش و بی‌مانند «الأخبار الدّخیله» ـ که دوازده سال پس از «ارمغان آسمان» به چاپ رسید ـ از صفحه‌ی 152 تا 228 به انتقاد از این تفسیر و بیان جعل و کذب بودن مندرجات آن پرداخته، سرانجام می‌نویسد: اگر اخباری‌که در این تفسیر است صحیح باشد پس اصل اسلام صحیح نیست! زیرا متضمّن جمع بین ضدّین است که محال است.

با مطالعه‌ی کتاب گرانقدر آقای شوشتری معلوم می‌شود که دشمنان دین و دوستان نادانِ بدتر از دشمن، از همان صدر اوّل یعنی در زمانی‌ که خود ائمّه حیات داشته‌‌اند، چقدر کذب و افتراء بر آن بزرگواران بسته‌اند و چگونه آن مظلومان گُهَربیان را نه با سیف و سنان بلکه با قلم و زبان به قتل فجیع درآورده‌اند! تا حدّی که آن بزرگواران را ـ اَلعَیاذُ بِالله ـ به صورت دشمنان حقیقت و خود پرستان خدا نشناس معرّفی کرده‌اند!([[397]](#footnote-397))

**((**دوّمین کتابی‌که به نام تفسیر أئمّه‌ی معصومین درماین شیعه رائج است کتاب تفسیر «البرهان» تألیف سیّد هاشم بحرانی است. در این کتاب نیز تا آن‌جا که تفسیر منقول از ائمّه بوده، همه را آورده است و غالباً أحادیثی‌که در ذیل آیات می‌آورد مربوط به تفسیر آیه نیست و بسیاری از آن‌ها اندک رابطه‌ای با آیات ندارد! علاوه براین احادیثی در آن است که مخالف قرآن و ضروریّات اسلام است، مانند حدیثی که (در صفحه‌ی 267 جلد اوّل) در ذیل آیه‌ی ﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ﴾ [البقرة: ٢٨٥] آورده وحاصل­آن این­است­که چون رسول­خدا به درهای آسمان رسید فرشتگان با دیدنش از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند معلوم می‌شود که دو تا خدا است یک خدا در زمین (که مقصودشان حضرت رسول بوده) و یک خدا هم در آسمان است!

می‌بینید در این حدیث ملائکه را که از قدّیسین عالَمِ بالا و از مدبّران مَلَأِ أعلی هستند چقدر بی‌ادراک و نفهم و مشرک قلمداد می‌کند که وقتی رسول خدا را دیدند، خیال کردند عالَم دو خدا دارد! یکی خدای زمین که حضرت رسول الله است و یکی هم خدای آسمان! تَعالَى اللهُ عَن ذلِكَ وَنَستَجِيرُ بِهِ. ساكنين اين آسمان گویی از ساکنین یک طویله هم بی‌شعور‌تر بوده‌اند! لعنت خدا بر دروغگو.

این حدیث را «محمّد بن الحسن الصّفّار» [مؤلّف «بصائر الدّرجات»] شیرین‌تر آورده که مضمون این حدیث خرافت مشحون آن است که ملائکۀ آسمانِ اوّل همین‌که پیغمبر را دیدند پا به فرار گذاشتند و گفتند این خدای ماست! پس خدا به جبرئیل امر کرد که دو مرتبه «اَللهُ أکبَر» بگوید. همین‌که گفت، ملائکه برگشتند به درهای آسمان و آن وقت دانستند که او یعنی پیغمبر، مخلوقی است آن‌گاه درها باز شد تا این‌که رسول خدا به آسمان دوّم رسید در این‌جا هم ملائکه از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند معلوم می­شود دو خدا هست. یکی خدای زمین و دیگری خدای آسمان. در این موقع جبرئیل «أشهَدُ أن لاإلهَ إلا الله» گفت. پس ملائکه برگشتند و دانستند پیغمبر مخلوقی است آن‌گاه در باز شد و رسول‌خدا رسید به آسمان سوّم باز ملائکه از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و قضیّه‌ی آسمان‌های اوّل و دوّم تکرار شد تا این‌که پیغمبر به آسمان چهارم رسید، در این موقع فرشته‌ای را دید که تکیه داده و بر تختی نشسته که زیر دست او سیصد هزار فرشته است که زیر دست هر فرشته‌‌ای سیصد هزار فرشته‌ی دیگر است. پیغمبر که این را دید گمان کرد او خداست و تصمیم گرفت که سجده کند لذا به آن ملَک فریاد زده شد که بلند شو! آنگاه ملَک روی دو پای خود ایستاد. پس پیغمبر دانست که او خدا نیست بلکه مخلوق است. بدین سبب آن فرشته باید تا روز قیامت به حال ایستاده بماند!

شما را به خدا ببینید اوّلاً فرشتگان را که اشرف موجودات علوی از طرف پروردگار عالَم، مدبّر کائنات‌اند، آنقدر بی‌شعور و کم ادراک و نادان معرّفی می‌کند که تا پیغمبر را دیدند خیال کردند خداست و پا به فرار گذاشتند! معلوم می‌شود گروه فرشتگان و آنان که خدا درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید: ﴿عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ﴾ [الأنبياء: ٢٦] «بندگان گرامی» و بعد از خود نام آن‌ها را به عظمت یاد می‌کند که ﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ﴾ [آل‌عمران: ١٨] «خداوند شهادت می‌دهد که جُز او معبودی [به حقّ] نیست و فرشتگان [نیز] گواهی ‌می‌دهند». آن‌قدر شعور نداشتند و هنوز ندانسته بودند که خدای آن‌ها بشر و مجسّم نیست و حتی مشرک شده و معتقد گشتند که در زمین هم خدا هست چنانکه در آسمان هست و از همه بدتر این‌که خود پیغمبر هم که فرشتگان سه آسمان او را خدا تصوّر می‌کردند همینکه به آسمان چهارم رسید با دیدن ملَکی که تکیه داده بود و بر تخت نشسته بود و نود میلیون ملَک زیر دست او بودند، امر بر وی مشتبه شد و گمان کرد که او خداست و قصد سجده کردن نمود که به آن فرشته نهیب زدند که از جایت بلند شو! بیچاره فرشته که هیچ گناهی نکرده بود اگر گناهی باشد ـ اَلعَياذُ بِالله ـ متوجّه پیغمبر است که اشتباه گرفته است! مَعَ ذلِک فرشته‌ی بدبخت به گناه پیغمبر، معذّب گشت و تا روز قیامت باید سرپا بایستد؟!

|  |  |
| --- | --- |
| گُنه کــرد در بلخ آهنگــری | به شوشتر زدند گردن مسگری! |

کدام عقل و منطق و وجدانی حکم می‌کند که کسی از آیه‌ی شریفه‌ی ﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ﴾ [البقرة: ٢٨٥] که ترجمه‌ی تحت اللّفظی آن این است که «پیغمبر خود بدانچه بر وی نازل شده ایمان آورده». از چنین آیه‌ای بدین روشنی و معانی عالی، بپردازد به چنین لاطلائلاتی و آن را تفسیر ائمّه بداند؟! سایر تفاسیر مخصوصاً تفسیر عیّاشی نیز از این قبیل مطالب بی‌نصیب نیست**))**([[398]](#footnote-398)).

اینک بپردازیم به مطالبی که برای روز سوّم شعبان ذکر کرده است. شیخ عبّاس برای این روز دعایی نقل کرده از مصباح المتهجّد شیخ طوسی (ص 758) که راوی آن ابن‌ عیّاش مختلّ العقل است که می‌دانیم روایات او مقبول نیست([[399]](#footnote-399)). بنا به این روایت، قاسم بن العلاء الهمدانی که مدّعی وکالت حضرت عسکری بود ادّعا کرده که توقیعی برای او رسیده که امام حسین..... الخ. اینان هرچه خواسته‌اند به عنوان توقیع نشر داده‌اند زیرا کسی نویسنده‌ی توقیع را نمی‌دیده و خطّ او را نمی‌شناخته است.

متن این دعا نیز اختلال عقل راوی را آشکار می‌سازد زیرا درباره‌ی امام حسین می‌گوید: «اَلمُعَوَّضُ مِن قَتْلِهِ أنَّ الأئِمَّةَ مِن نَسلِهِ وَالشِّفاءَ في تُربَتِهِ وَالفَوزَ مَعَهُ في أوبَتِهِ وَالأوصِياءَ مِن عِتْرَتِهِ بَعدَ قائِمِهِم وَغَيبَتِهِ حَتّى يُدرِكُوا الأوتارَ وَيَثاَرُوا الثّارَ». «عوض و جبران قتل او این است که امامان از نسل اویند و شفا در خاک اوست و رستگاری همراه اوست در رجعتش، و پس از قائم ایشان (= أئمّه) و غیبت او، أوصیاء از عترت خاندان او می‌باشند تا کین بستانند و خونخواهی کنند!»

ملاحظه می‌کنید که می‌گوید خدا در عوض شهادت امام حسین ائمّه را از نسل او قرار داد! در حالی‌که شیعیان می‌گویند ائمّه را خدا قبلاً برای پیامبر معیّن کرده بود و نام همه‌ی آن‌ها در لوحی مکتوب بود([[400]](#footnote-400)) در حالی‌که کلمات این دعا ضدّ آن ادّعاست و علمای شیعه این دعا را ردّ نکرده‌اند معلوم می‌شود به ضدّ و نقیض بودن روایات کاری ندارند!

علاوه بر این می‌گوید اوصیاء رسول پس از قائم و غییت او می‌باشند! و ائمّه‌ی و اوصیاء شیعه را پس از امام غائب دانسته است! چگونه علما و محدّثین شیعه متوجّه این مهمل گویی نشده‌اند؟! جاعل این دعا گویا هم‌عقیده‌ی بافندگان حدیثی است که به عنوان حدیث نهم در کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**» (ص 219 تا 223) آمده است و نام «حسین بن علی بن سفیان البزوفری» در آن حدیث نیز دیده می‌شود.

در این دعا می‌گوید شفا در خاک امام حسین است! می‌پرسیم: چرا شفا در خاک پیامبر نیست؟! آیا شیخ عبّاس نمی‌داند که خوردن خاک شرعاً حرام و مخالف بهداشت است؟!

در این دعا به قصّه‌ی مضحک «فُطرُس» اشاره کرده([[401]](#footnote-401)) و اوصیاء را بر جمیع بشر حجّت دانسته با این‌که قرآن و نهج البلاغه می‌گویند پس از رسول خدا کسی حجّت نیست([[402]](#footnote-402)). هم‌چنین می‌گوید: «نَحنُ عائِذونَ بِقَبرِهِ...... ونَنتَظِرُ أوبَتَهُ» «ما به قبر او پناه می‌بریم...... و منتظر رجعت اوییم». در صورتی که باید به خدا پناه برد و «رجعت» نیز مخالف قرآن و خرافه‌ای بافته‌ی همین راویان کذّاب است.

راوی می‌گوید: امام حسین در آخرین دعایش از کسانی‌که اراده‌ی قتل آن حضرت را داشتند، شکایت کرده و از خدا فرج و خلاصی خواسته و عرض کرده: «اَللّهُمَّ احكُم بَينَنا وبَينَ قَومِنا فَإنَّهُم غَزَونا وخَدَعونا وقَتَلونا...... فَاجعَل لَنا مِن أمرِنا فَرَجاً وَمَخرَجاً» «پروردگارا...... میان ما و قوم ما داوری فرما زیرا ایشان به جنگ ما آماده و با ما نیرنگ و فریبکاری کردند و به قتل ما کمر بستند...... پس برای ما در کارمان گشایش وگریزگاهی مقرّر بفرما». در این صورت چگونه روضه‌خوان‌ها می‌گویند آن حضرت برای شهید شدن به کربلا رفت؟! در مورد حضرت سیّد الشّهداء ـ عَلَیهِ آلافُ التَّحِیّة وَ الثَّناء ـ باید مراجعه شود به کتاب «**شهید جاوید**» و یا کتاب مختصری که به نام (پرتوی از نهضت حسینی، تلخیص وقایع سالهای 60 و 61 هجری، اقتباس و نگارش عفّت نوابی‌ نژاد و........ دفتر نشر فرهنگ قرآن، تهران 1364) منتشر شده است.

در صفحه‌ی 163 در فضیلت شب نمیه‌ی شعبان أخباری ضدّ عقل و قرآن آورده و گوید امام فرموده: «این شبی است که قرار داده حقّ تعالی آن را از برای ما به مقابل آنکه قرار داده شب قدر را برای پیغمبر ما!» باید گفت: اوّلاً: مگر به امام وحی می‌شود که خدا برای او شبی قرار دهد؟ ثانیاً: شب قدر برای تمام مسلمین است حتّی برای أئمّه‌ی مسلمین و دیگر نیازی نیست که شبی دیگر مخصوص آن‌ها قرار داده شود.

در همین صفحه می‌گوید: ولادت با سعادت حضرت سلطان عصر امام زمان ـ أرواحنا له الفداء ـ در سحر این شب سنه‌ی دویست و پنجاه در سُرّ مَن رآی واقع شده با این‌که مجلسی در «بحار الأنوار» شب‌های دیگر را نیز برای ولادت او نوشته است در جلد51 صفحه‌ی 16 می‌گوید در شب جعمه‌ی ماه رمضان و در صفحه‌ی 19 گوید روایت شده از حکیمه عمّه‌ی او که تولّدش شب نیمه‌ی ماه رمضان و در صفحه‌ی 23 گوید در 24 رمضان است. در صفحه‌ی 15 نقل کرده که در 8 شعبان و درصفحه‌ی 25 گوید در 3 شعبان و در صفحه‌ی 24 گفته در 9 ربیع الأول متولّد شده است! نویسنده گوید: تمام این روایات از جعل راویان است([[403]](#footnote-403)).

در همین صفحه گوید: «زیارت حضرت امام حسین افضل اعمال این شب و باعث آمرزش گناهان است و هرکه خواهد با او مصافحه کند روح صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، زیارت کند آن جناب را در این شب و أقلِّ زیارت آن حضرت آن است که به بامی ‌برآید و به جانب راست و چپ نظر کند پس سر به جانب آسمان کند پس زیارت کند آن حضرت را به این کلمات: «اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا أبا‌عَبدِالله، السَّلامُ عَلَيكَ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُه» و هر کس در هرکجا باشد و در هر وقت که آن حضرت را به این کیفیّت زیارت کند امید است که ثواب حجّ و عُمره برای او نوشته شود!»

از شیخ عبّاس می‌پرسیم: آیا اهمّیّت حجّ که آیات متعدّد در قرآن کریم به آن اختصاص یافته، به اندازه‌ی گفتن دو جمله بر پشت بام است؟! بنابراین دیگر چرا زحمت سفر حجّ را تقبّل کنیم، با گفتن دو جمله خود را خلاص می‌کنیم! در کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» کذب این قبیل روایات اثبات شده است. (مراجعه شود).

شیخ عبّاس دعایی را از مصباح شیخ طوسی و اقبال الأعمال سید بن طاووس آورده که در هر دو کتاب فاقد سند است. در این دعا به حجّت و موعود این شب اشاره کرده است. می‌پرسیم: خدا در کجای قرآن این حجّت و موعود را معرّفی کرده است؟ آیا نخوانده‌ای آیه‌ی ﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيۡرِ عِلۡمٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٤٤﴾ [الأنعام: ١٤٤] «پس کیست ستمکارتر از کسی‌که بر خدا دروغ بسته تا مردم را بدون علم گمراه سازد؟ همانا خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند». و آیه‌ی ﴿... وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ ١٦٨ إِنَّمَا يَأۡمُرُكُم بِٱلسُّوٓءِ وَٱلۡفَحۡشَآءِ وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ١٦٩﴾ [البقرة: ١٦٨، ١٦٩] «به دنبال گام‌های شیطان نروید که او آشکارا دشمن شماست و به شما فرمان می‌دهد...... که درباره‌ی خدا چیزی بگویید که نمی‌دانید».

در این دعا در وصف غائب صفاتی‌ آورده که معلوم می‌شود جمعی مورد نظر اوست زیرا می‌گوید: «نَواميسُ العَصر ووُلاةُ الأمر والمُنَزَّلُ عَلَيهم ما يَتَنَزَّلُ في لَيلَة القَدر وأصحابُ الحَشر والنَّشرِ وتَراجِمَةُ وَحيه ووُلاةُ أَمْرِهِ ونَهْيِه» «نوامیس روزگار و والیان امر و کسانی‌که آنچه در شب قدر فرود آید بر ایشان نازل می‌شود صاحبان حشر و نشر و مترجمان وحی و والایان امر و نهی خدا می‌باشند»؟! چرا والیان امر را دوبار ذکر کرده است؟ دیگر آن‌که در شب قدر وحی و قرآن نازل شد و فرشتگان فرود آمدند آیا بر اینان نیز وحی و فرشته نازل می‌شود؟!([[404]](#footnote-404)) آیا حشر و نشر عباد که در اختیار خدا است در اختیار این افراد هم هست؟! در حالی‌که پس از رسول خدا به اجماع مسلمین و به قول أمیر المؤمنین وحی قطع شده و چیزی بر کسی از جمله‌ی ائمّه، نازل نمی‌شود چه شب قدر باشد و چه شب دیگر، به اضافه‌ی این‌که حشر و نشر با خدا و به قدرت اوست و مربوط به ائمّه نیست و نسبت دادن حشر و نشر به أئمّه، کفر و دشمنی با آن بزرگواران است.

در صفحه‌ی 163 غسلی را یاد کرده که باعث تخفیف گناهان می‌شود! ولی راوی آن فرد ضعیفی است موسوم به «احمد بن هلال العبرتائی»([[405]](#footnote-405)).

در صفحه‌ی 169 در اعمال بقیّه‌ی ماه شعبان دعای خوبی از حضرت صادق از طریق «حارث بن المغیره النَّضری» آورده است و چنان‌که قبلاً گفتیم مرحوم نجاشی درباره‌ی «حارث» فرموده که او بسیار مورد وثوق است. ما ترجمه‌ی دعای مذکور را در این‌جا می‌آوریم تا خوانندگان بدانندکه ائمّه‌ی بزرگوار و از جمله حضرت صادق ادّعای معصومیّت نداشته‌اند:

«پروردگارا، همانا این ماه مبارک (= رمضان) که قرآن در آن نازل گردیده و برای مردم مایه‌ی هدایت و نشانه‌های روشنی از هدایت و جدا کننده‌ی حقّ از باطل قرار داده شده، حاضر گردیده است. پس ما را در آن تندرست بدار و آن را برای ما موجب سلامتی مقررّ فرما و آن را با آسانی و عافیت از ما پذیرا باش. ای آنکه [عمل] اندک را [بزرگوارانه] می‌پذیرد و بسیار قدردانی‌ می‌کند، این [عمل] ناچیز را از من بپذیر.

پروردگارا، همانا از تو می‌خواهم که به سوی هر چیز برایم راهی بگشایی و در برابر آنچه نمی‌پسندی مانعی برایم بگذاری، ای مهربان‌ترین مهربانان، ای آن‌که مرا از بدی‌هایی که در خلوت [و دور از اغیار] مرتکب گردیده‌ام بخشودی، ای خدایی‌که مرا به سبب ارتکاب گناهان مؤاخذه و عقاب نفرمودی. ای بزرگوار، بخشایشت را بخشایشت را بخشایشت را خواهانم.

ای معبود من، مرا اندرز فرمودی امّا من نپذیرفتم و مرا از حرام‌های خویش بازداشتی امّا من کناره نجستم پس من [در نافرمانی خود] چه عذری دارم؟ پس ای بزرگوار، مرا ببخشای [که] بخشایشت را، بخشایشت را خواهانم.

پروردگارا، همانا آسودگی به هنگام مرگ و آمرزشت را به روز ستاخیز و محاسبه‌ی اعمال، خواهانم. [خداوندا] گناه از بنده‌ات بزرگ است و گذشت و چشم پوشی از تو نیکوست، ای تقوی پسند، و ای شایان آمرزگاری و بخشایش، بخشایشت را، بخشایشت را خواهانم.

[بار إلها] همانا من بنده‌ی تو و فرزند بنده‌ی تو و کنیززاده‌ی ناتوان تو هستم که نیازمند بخشش توست و تو بخشنده‌ی غِنی و برکت بر بندگانی. [خداوندا] تو چیره و بسیار توانمندی که کردار بندگان را شمارش نموده و روزی­هایشان را تقسیم فرموده و زبان‌ها و رنگ‌هایشان را گونه گون آفریدی و آفرینشی پس از آفرینشی دیگر، نمودار ساختی. بندگان، دانشت را [آن‌چنان‌که باید] نمی‌دانند و حدّ و مقدار والایی و توانت را درنیابند و ما همگی نیازمند بخشش و رحمت تو هستیم از ما روی [عنایت] مگردان و مرا در کردار و آرزو و در قضا و قدر از نیکومنش‌ها و شایستگانِ مخلوقات خویش مقرّر فرما.

پروردگارا، مرا به نیکوترین وجه زنده بدار و به نیکوترین وجه حیاتم را پایان بخش آن‌چنان‌که همراه باشد با دوستی اولیایت و خصومت با دشمنانت و میل و رغبت به درگاهت و بیم از [هییت] تو و خشوع و وفاداری و پایبندی (به آیین‌ تو) و تسلیم در برابرت و تصدیق کتابت و پیروی از سُنَّت پیامبرت.

(بار إلها) از تو می‌خواهم آنچه از شکّ و بدگمانی یا انکار و نومیدی یا سرمستی یا نخوت یا حقّ ناپذیری یا تکبّر یا شهرت طلبی یا شقاق یا نفاق یا کفر یا تباهکاری یا نافرمانی یا خودبزرگ بینی یا چیزی که دوست نمی‌داری در دلم جای داشت، ای پروردگار من، [از تو می‌خواهم که] به جای آن‌ها به من ایمان به وعده‌ات و وفای به عهد تو و رضای به قضای تو و پارسایی در دنیا و رغبت به آنچه در نزد توست و آرامش و متانت و [توفیق] توبه‌ی خالصانه را عطا فرمایی؛ ای پروردگار جهانیان، از تو این‌ها را خواستارم.

ای معبود من، تو از بردباری‌ات نافرمانی می‌شوی و با کرم و بخشندگی‌ات [که توفیق طاعت می‌بخشی] اطاعت می‌شوی [و چنان کریمانه با بندگان رفتاری می‌کنی] که گویی نافرمانی نشده‌ای و من و کسانی‌که تو را نافرمانی‌ نکرده‌اند، ساکنان زمین تو‌ هستیم پس [باز هم] با ما به فضل و کرم خویش، بخشنده‌ باش و با نیکی به ما عنایت فرما، ای مهربانترین مهربانان و بر محمّد و خاندانش درودی سرمدی فرست. درودی که در حساب نگنجد و شمارش نپذیرد و قدر و اندازه‌اش را کسی جُز تو نداند، ای مهربانترین مهربانان».

فصل سوّم:

این فصل به ماه مبارک رمضان اختصاص دارد. بر خلاف فصل اوّل این باب که ماه رجب را أفضل الشّهور قلمداد کرده بود([[406]](#footnote-406)) در این‌جا ماه رمضان را أفضل ماه‌ها می‌شمارد که البتّه درست است. باید دانست آن‌چه از رسول خدا در کتب معتبر نقل شده از دعا و مستحبّات، موافق قرآن است ولی متأسّفانه بسیاری از مطالبی‌که در کتب خرافی به ائمّه نسبت داده‌اند مشوب به اغراق و غلوّ و کذب و مخالف قرآن است. شیخ عباس نقل کرده است (ص 176). «هر چیزی را بهاری است و بهار قرآن ماه رمضان است». بنابراین اگر کسی اهل دعا و عبادت باشد باید أوّلاً دعاهای قرآن را بسیار بخواند که دو ثواب دارد، هم ثواب قرائت قرآن و هم ثواب دعا»([[407]](#footnote-407)).

ثانیاً: غیراز دعاهای قرآن باید ادعیه‌ای را انتخاب کند که در کتب معتبر از رسول خدا رسیده و متن آن با قرآن موافق است.

البتّه برخی از احادیثی که مخالف قرآن نیستند متأسّفانه از دستبرد مذهب سازان در امان نمانده‌اند از جمله اوّلین حدیث این باب که فرد باطل المذهبی از خاندان «فَضّال» ـ که واقفی بوده‌اند ـ آن را نقل کرده است! متن کامل حدیث منظور در «إقبال الأعمال» سیّد بن طاووس (ص3) مذکور است: در ذیل حدیث به رسول خدا تهمت زده که به حضرت علی فرمود: «فمن أنكرَ إمامتَكَ فقد أنكَرَ نُبُوَّتِي، يا علي أنت خليفتي على أُمتّي في حياتي(؟!) وبَعدَ مَوتي..... أُقسِمُ بِالَّذي بَعَثَني بالنُّبُوَّةِ إنَّك حُجَّةُ اللهِ على خَلقه وأمينُهُ على سِرِّه وخَليفتُه في عِباده». «(ای علی) هر که امامت تو را انکار کند نبوّت و پیامبری مرا انکار کرده است، ای علی تو بر امّت من در حیاتم([[408]](#footnote-408))(؟!) و پس از وفاتم خلیفه‌ی منی.... به کسی که مرا به پیامبری بر انگیخت سوگند می‌خورم که تو حجّت خدا بر بندگانش و امین راز او و خلیفه‌ی او درمیان بندگانش می‌باشی!» جاعل حدیث فکر نکرده، اگر انکار امامت، انکار نبوّت باشد طبعاً منکر امامت کافر خواهد بود و بیعت با کافر و یا داماد گرفتن کافر، جائز نیست. امّا امام المتّقین حضرت علی هم با ابوبکر و عمر بیعت فرمود و هم خلیفه‌ی دوّم را به دامادی پذیرفت. **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؟

خوش‌بختانه شیخ عبّاس ذیل حدیث را که در سطور بالا آوردیم در مفاتیح نیاورده و فقط به ذکر صدر حدیث که مخالف قرآن نیست اکتفا کرده است.

در بخش اعمال مشترکه‌ی ماه رمضان (ص 175) گوید: ابن طاووس روایت کرده از حضرت صادق و کاظم که می‌گویی در ماه رمضان از اوّل تا به آخر آن بعد از هر فریضه (= نماز واجب)...... الخ، امّا اوّلاً: لازم است بدانیم که سیّدبن طاووس در اخذ حدیث متساهل بود. ثانیاً: متن حدیث نیز مورد اشکال است زیرا ائمّه‌ی بزرگوار بنا به دلایلی که در کتاب **زیارت و زیارتنامه** و کتاب حاضر آمده است قبور بزرگان دین را زیارت نمی‌کردند که هر روز و بعد از هر نماز از خدا توفیق زیارت قبر طلب کنند و بگویند: «اللهُمَّ ارزُقني زِيارَةَ قَبرِ نَبِيِّكَ». «خدایا زیارت قبر پیغمبرت را روزی من قرار ده!» بلکه این، خواسته‌ی غُلاة و کسانی‌ است که قبر پرستی برای آن‌ها منافعی دارد!

در همین صفحه‌ی 175 دو دعای دیگر ذکر شده که مخالف قرآن نیست و خواندن آن بنابر رخصت عامّ شرع به دعا، بلااشکال است. در صفحه‌ی 176 دعایی از حضرت صادق آورده که ترجمه‌ی آن را در این‌جا می‌آوریم، امید است مورد توجّه و تأمّل خوانندگان قرار گیرد:

«پروردگارا، همانا من به وسیله‌ی تو و از تو حاجتم را می‌خواهم و هرکه حاجتی از مردم بخواهد، همانا من جُز از تو حاجتم را نمی‌طلبم یگانه‌ای تو و هیچ شریکی نداری و [پروردگارا] از تو می‌خواهم که با فضل و رحمت و خشنودیت بر محمّد و اهل بیتش درود فرستی و در این سال حجّ خانه‌ی با حرمت خود را برایم مقرّر فرمایی، حجّی نیکو و پذیرفته و پاک که با اخلاص [تامّ] برایت به جای آورم. [حجّی که] دیده‌ام بدان روشن شود و بر اثر آن درجه‌ام را رفعت بخشی و [این توفیق را] روزیم فرمایی که [از حرام] چشم بپوشم و عفّت و پاکدامنی خویشتن را محفوظ داشته و از همه‌ی مُحرّمات تو دست بدارم تا [بدان جا که] هیچ چیز نزد من محبوب‌تر نباشد از طاعت تو و بیمناکی از تو و عمل بدانچه دوست می‌داری؛ و ترک هر آن‌چه ناپسند می‌داری و از آن نهی فرموده‌ای. [بارالها] این [خواسته‌ام را] در آسانی و سهولت و تندرستی و آن‌چه که به نعمت عطا فرموده‌ای مقرّر بفرما. [خداوندا] از تو می‌خواهم که مرگم را کشته شدن [و شهادت] در راهت و زیر پرچم [آیین] پیامبرت و همراه اولیاء خویش مقرّر فرمایی و از تو می‌خواهم به [دست] من دشمنانت و دشمنان پیامبرت را به قتل رسانی و از تو می‌خواهم که مرا به خواری هرکه از خلق خویش می‌خواهی، گرامی بداری و مرا به گرامی داشتن احدی از دوستانت خوار مداری، پروردگارا، برایم با پیامبر [و پیروی و همراهی با او] راهی قرارده([[409]](#footnote-409)). خداوند مرا کافی است، هرچه خدا خواهد».

شیخ عبّاس نوشته است: در ماه رمضان در هر سه روز یک ختم [قرآن] سُنَّت است([[410]](#footnote-410)).... علاّمه‌ی مجلسی (ره) فرموده که در حدیث است که بعضی از ائمّه در این ماه چهل ختم قرآن و زیاده می‌کردند!» نگارنده گوید: اوّلاً: اگر سنت رسول خدا در ماه رمضان هر سه روز، یک ختم قرآن بوده پس حدیثی که می‌گوید ائمّه در رمضان چهل ختم یا بیشتر می‌کردند، دروغ است. ثانیاً: حدیثی‌که مجلسی بدان اشاره کرده، راوی آن «برقی» و حدیثی بی‌اعتبار است و هم‌چنین با حدیث ذیل نیز ناسازگار است که امام صادق به کسی از او پرسید: آیا قرآن را دریک شب ختم کنم؟ فرمود: خیر، گفت: دو شب؟ فرمود: خیر، تا این‌که سائل پرسید: در شش شب؟ امام با اشاره‌ی دست قول او را تأیید نمود و فرمود: اصحاب رسول خدا قرآن را در یک ماه و یا کمی کمتر، قراءت و ختم می‌کردند، قرآن سرسری و با شتاب قراءت نمی‌شود بلکه باید با طمأنینه قرائت و ترتیل شود و هرگاه به آیه‌ای رسیدی که در آن ذکری از آتش دوزخ بود، درنگ می‌کنی و از آتش دوزخ به خداوند پناه می‌بری. سپس امام با اشاره‌ی دست به سائل اجازه داد که در ماه رمضان در هرسه شب، یک ختم قرآن به جای آورَد و فرمود: ماه رمضان، مشابه سایر ماه‌ها نیست و حقّ و حرمتی خاصّ دارد..... الخ([[411]](#footnote-411)).

در صفحه‌ی 177 می‌گوید: «آیت الله علاّمه‌ی حلّی در رساله‌ی سعدیّه از حضرت صادق نقل کرده که فرمود: هر مؤمنی که إطعام کند مؤمنی را لقمه‌ای در ماه رمضان، بنویسد حق‌ تعالی برای او اجر کسی‌که سی بنده‌ی مؤمن آزاد کرده باشد!» در حالی‌که سیّد ابن طاووس دو حدیث از پیغمبر و امام صادق نقل کرده که ثواب این کار را آزاد کردن یک بنده‌ی مؤمن اعلام کرده است([[412]](#footnote-412)). کدام یک را بپذیریم؟

در صفحه‌ی 178 حدیثی درباره‌ی سوره‌ی دخان آورده که از دروغ‌های حسن بن الحریش است([[413]](#footnote-413)) و ما او را به قدرکفایت در تحریر دوم کتاب «**عرض أخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص 596 تا 600) معرّفی کرده‌ایم، مراجعه شود.

66اینک می‌پردازیم به آن‌چه که در صفحه‌ی 178 به نام «دعای افتتاح» آورده که شیخ طوسی (مصباح المتهجّد ص520) و مجلسی در «زاد المعاد» و کفعمی بدون سند آورده‌اند! امّا «سید بن طاووس» خرافی در «اقبال الأعمال» (ص 58) مثلاً سندی برای آن ذکر کرده که به هیچ امامی نمی‌رسد بلکه برادرزاده‌ی «عُثمان بن سعید العمری» - که مدّعی بود از نوّاب امام زمان است!- کتابی را با جلد قرمز به «محمد بن محمد بن نصر السّکونی» نشان داده و گفته عمویم «عثمان» دعاهایش را در این دفتر نوشته و از آن جمله در ماه رمضان، این دعا را می‌خوانده است. از قرائن معلوم است که وضع دعاهای این کتاب قرمز رنگ، افتضاح بوده است! شیخ عباس یک بار دیگر در مفاتیح به دعایی از این کتاب اشاره کرده (ص 248، عمل دوّم از اعمال روز عید فطر) اما چون دعا مفتضح بوده، فقط جمله‌ی اوّل دعا را نوشته و بقیّه‌ی آن را شاید به منظور حفظ آبرو نیاورده است!([[414]](#footnote-414)) ما دعای مورد نظر را([[415]](#footnote-415)) از «إقبال الأعمال (ص 275 به بعد) می‌آوریم: «اَللّهُمَّ إنِّي تَوَجّهتُ إليكَ بِمحمّدٍ أمامي وعَلِيٍّ مِن خَلفي وَعَن يَمِیني وأَئِمَّتي عَن يَساري أستَتِرُ بِهِم مِن عَذابِك وأتَقَرَّبُ إليكَ زُلْفى لا أجِدُ أحَداً أقرَبَ إليكَ مِنهم فَهُم أئِمَّتي فآمِنْ بِهِم خَوفي مِن عِقابكَ وَسَخَطِكَ وأدخِلني بِرحمتكَ في عِبادكَ الصّالحين أصبَحتُ بِالله مؤمِناً مُخلِصاً عَلى دِينِ مُحمّدٍ وسُنَّتِهِ وعَلى دينِ عَلِيٍّ وَسُنَّتِهِ وعَلى دِينِ الأوصِياءِ وسُنَّتِهِم....». «پروردگارا، همانا من با محمّد در مقابلم و علی در پشت سرم و طرف راستم (چگونه ممکن است علی هم در طرف راست باشد و هم پشت سر؟! آیا بافنده‌ی دعا می‌فهمیده که چه می‌بافد؟!) و [بقیه‌ی] امامانم در طرف چپم، به سوی تو روی آورده‌ام و به وسیله‌ی ایشان خود را از عذابت مخفی ساخته و می‌پوشانم و به سوی تو نزدیکی و منزلت می‌جویم و [برای این کار] کسی را که از ایشان به تو نزدیک‌تر باشد، نمی‌یابم، پیشوایان من ایشان‌اند پس به وسیله‌ی آنان خوف مرا از عذاب و خشمت به ایمنی مبدّل ساز و به رحمت خود مرا در زمره‌ی بندگان نیکوکارت درآور. من بر دین محمد و سنّت او و بر دین علیّ و سُنتِ او و بر دین اوصیاء و سُنَّتِ ایشان به خدا مخلصانه مؤمن شدم..... الخ».

می‌پرسیم: آیا صِرف این‌که خواننده‌ی دعا بگوید پیغمبر در برابرم و علی در پشت سرم و.....، آن بزرگواران اطاعت می‌کنند و در برابر و پشت سر و چپ و راست او قرار می‌گیرند؟!

آیا جناب شیخ طوسی که این دعا را در کتابش می‌نوشته در قرآن نخوانده که خدا با استفهام انکاری به پیامبر می‌فرماید: ﴿أَفَمَنۡ حَقَّ عَلَيۡهِ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ ١٩﴾ [الزمر: ١٩] «پس آیا کسی‌که سزاوار عذاب گشته پس آیا تو او را که در عذاب آتش [دوزخ] است می‌رهانی؟» و یا فرموده اگر هفتاد بار برای منافقین استغفار کنی، خدا آن‌ها را نمی‌آمرزد. (التّوبة: 80 و المنافقون:6) و شفاعت حضرت نوح را درباره‌ی پسرش نپذیرفت (هود: 45) و.....

آیا شیخ عباس نمی‌داند که پیامبر فرموده: «ای مردم، بین خدا و هیچ کس رابطه‌ی خویشاوندی نیست و هیچ رابطه‌ی دیگری هم که موجب جلب منفعت یا دفع ضرر شود، جُز عمل وجود ندارد. بنگرید! هیچ کس ادّعای گزاف نکند هیچ کس آرزوی خام در دل نپرورد. قسم به خدایی که مرا به راستی برانگیخت چیزی جُز عمل توأم با رحمت خدا سبب رستگاری نمی‌گردد. من خودم هم اگر گناه می‌کردم سقوط کرده بودم». (زیارت وزیارتنامه، ص 233 و 234) و نمی‌داند که پیامبر فرموده: «يا مَعشَرَ قُرَيشٍ! اشتَروا أنفُسَکُم مِنَ اللهِ لا أُغنِي عَنکُم مِنَ اللهِ شَيئاً». «ای جماعت قریش، خویشتن را از خدای باز خرید که من شما را از خدا نگریزانم چیزی»، «يا بَنِي عَبدِالمُطَّلب، يا بَنِي عَبدِمَناف، يا فاطِمَة بِنت رَسولِ اللهِ، يا عبّاس بنَ عَبدِالمُطَّلب، يا صَفِّية عَمّة رَسولِ اللهِ لا أُغنى عَنكُم مِنَ اللهِ شَيئاً، «من شما را از خدا غنی نکنم»([[416]](#footnote-416)).

توجّه داشته باشیم که بافنده‌ی دعا با جمله‌ی «بِهِم.... أَتَقَرَّبُ إلَيكَ زُلفى» «به وسیله‌ی ایشان.... به سوی تو نزدیکی و منزلت می‌جویم»، همان سخنی را می‌گوید که مشرکین درباره‌ی معبودان و شفیعان خود می‌گفتند و قرآن با تهدید به ایشان فرموده: ﴿أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الزمر: ٣] «آگاه باشید که دین خالص [و به دور از شائبه‌ی شرک] فقط برای خداست و آنان که دوستان و سرپرستانی غیراو گرفته‌اند [به عنوان اینکه] عبادتشان نمی‌کنیم مگر برای این‌که ما را مقداری به خدا نزدیک کند، خدا میانشان حکم خواهد کرد».

دیگر آنکه می‌گوید من بر دین محمّد و سُنَّت او، بر دین علی و سنّتِ او، بر دین أوصیاء و سُنَّتِ ایشان به خدا ایمان آورده‌ام! در حالی‌که پر واضح است دین علی و سایر اوصیاء همان دین پیغمبر بوده، علاوه بر این در اسلام بیش از یک سُنت نداریم که همان سُنَّت پیامبر است و علی از خود سُنّتی نداشته بلکه تابع سُنَّت پیامبر بوده([[417]](#footnote-417)). علاوه براین، جاعل جاهل ناشیگری کرده و برای سایر ائمه‌ی نیز سُنّت‌ها قائل شده و نفهمیده که سنّت أئمه‌ی و اوصیاء همان سُنّت علی است و آن‌حضرت نیز چنان‌که می‌دانیم از خود سُنَّتی نداشته بلکه تابع سُنّتِ پیامبر بوده و فرموده: «اَلسُّنَّةُ ما سَنَّ رسولُ الله وَالبِدعَةُ ما أُحدِثَ بَعدَهُ» «سُنت آن است که رسول خدا آورده و بدعت آن است که پس از آن حضرت ایجاد شده»([[418]](#footnote-418)) و سُنّت دیگری معرّفی نفرموده است.

اکنون باز گردیم به «دعای افتتاح» و توجّه داشته باشیم که این دعا از چنان کتابی نقل شده و نیز توجّه داشته باشیم که وجود فرزند حضرت عسکری دلیل معتبری ندارد([[419]](#footnote-419)) تاچه رسد به نائبش که فردی عوام‌فریب بوده است.

ثانیاً: نائب مذکور نیز نگفته این دعا را از امام گرفته است.

ثالثاً: در متن دعا نیز مطالب نادرستی هست که معلوم می‌سازد ساخته‌ی جاعلین مذهب‌ساز دکّاندار است، مثلاً حضرت علی را «**اَلنَّبأِ العَظِيم**» خوانده که ما می‌دانیم آن‌حضرت در «صحیفه‌ی علویّه» در دعای روز دوشنبه می‌فرماید: حمد خدایی را که مر از **خبر بزرگ** آگاه کرد و آن را به من شناسانید». (زیارت و زیارتنامه، ص 286) و در کتاب حاضر نیز بُطلان این قول را آشکار ساخته‌ایم (ص 40) و یا آن‌حضرت را «آية الکُبری» خوانده در حالی‌که قرآن کریم چنین آیتی ­را معرّفی نفرموده ­است. دیگر آن‌که درباره‌ی‌ فرزندان بزرگوار أمیرالمؤمنین می‌گوید: «حُجَجُكَ عَلى عِبادِكَ» «آنان حجّت‌های تو بر بندگانت می‌باشند». در حالی‌که این قول مخالف قرآن است که فرموده پس از انبیاء حُجتی نیست. (النِّساء: 165) و مخالف قول أمیر المؤمنین است که فرموده: «تَمَّت بِنَبِيِّنا مُحَمَّدحُجَّتُهُ» «با پیامبر ما محمد حجّتش تمام گردید». (نهج البلاغه، خطبه‌ی 91). علاوه براین، مسأله‌ی امامت بدین معنی که مورد نظر جاعل دعاست، دلیل شرعی ندارد و به صِرف یک دعا وضع سندش را نیز می‌دانیم نمی‌توان امامت منصوصه‌ی إلهیّه را اثبات کرد.

دعای افتتاح بسیار بسیار خوب شروع شده و مطالب آن (تا سطر 6 صفحه‌ی 180) چنان است که هیچ خداپرستی ـ تا چه رسد به مسلمان ـ با آن مخالف نیست و به راحتی آن را می‌پذیرد و بدین ترتیب جاعل دعا زمینه را برای پذیرش مذهب جعلی خود و خرافاتی که در ادامه آورده، آماده ساخته است! لذا باید مراقب باشیم و فریب برخی مطالب صحیح را که در احادیث و ادعیه‌ی نامعتبر یا جعلی دیده می‌شود، نخوریم و صحیح را از سقیم تشخیص دهیم. و اللهِ وَلِيُّ التَّوفِيق.

67در این دعا، شفای سینه و غیظ قلبی خود را از خدا خواسته که رفع کند؟! حال باید پرسید که از چه کسانی کینه و غیظ به دل داشته است؟ باید از خدا خواست کینه توزانی که چنین دعاهایی را انشاء کرده یا رواج می‌دهند، هدایت کند. در این دعا امامان را به دوازده نفر منحصر دانسته در حالی‌که اسلام دین انحصاری نیست که امام و زمامدارش منحصر به شش یا هفت یا دوازده نفر باشد بلکه هر مسلمانی که شرائط زمامداری و علم و عمل به کتاب و سنّت در او باشد می‌تواند امامت أمَّت را بر عهده گیرد. چنان‌که قرآن کریم بندگان خدای رحمان را که دارای اوصاف ایمانی باشند قابل امامت دانسته و فرموده آن‌ها می‌توانند بگویند: ﴿وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤﴾ [الفرقان: ٧٤] «(پروردگارا) ما را پیشوای اهل تقوی مقرّر بفرما». و راجع به ائمّه‌ی کفر فرموده: ﴿فَقَٰتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلۡكُفۡرِ﴾ [التوبة: ١٢] «با أئمه‌ی کفر قتال و پیکار کنید». آیا أئمّه‌ی کفر دوازده نفراند که أئمّه‌ی ایمان دوازده نفر باشند؟ و فرموده﴿يَوۡمَ نَدۡعُواْ كُلَّ أُنَاسِۢ بِإِمَٰمِهِمۡ﴾ [الإسراء: ٧١] «روزی که هر [گروه از] مردم را با امام و پیشوایشان فرا می‌خوانیم». آیا مردم دنیا فقط دوازده فرقه هستند که دوازده امام داشته باشند بلکه هزاران فرقه هر یک با امامشان محشور خواهند شد. خداوند تمام پیامبران را امام قرار داده و فرموده: ﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا﴾ [الأنبياء: ٧٣] «و ایشان را امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند». و در سوره‌ای مکّی مستضعفین مؤمن را که معاصر فرعون بودند امام قرار داده برای سایر مستضعفین و فرموده: ﴿وَنَجۡعَلَهُمۡ أَئِمَّةٗ وَنَجۡعَلَهُمُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٥﴾ [القصص: ٥] «و ایشان را امامان قرار دهیم و ایشان را وارثان قرار دهیم». امام صادق نیز در باب اوّل «کافی» (العقل و الجهل حدیث 22) فرموده: دو چیز حجّت است، اوّل حجت ظاهری که انبیاء باشند و دوّم حجّت باطنی که عقل باشد. امّا در دعای افتتاح حجّت تراشی کرده و انحصاراً 12 نفر را حجّت قرار داده است! پس هر دعایی که چنین باشد یعنی حجّت تراشی کند از درجه‌ی اعتبار ساقط و ساخته‌ی مذهب تراشان است. چنانکه بارها گفته‌ایم [از جمله‌ی در مقدّمه‌ی «شاهراه اتحاد»، ص (م، ن)] خداوند خود اصول ایمان و اصول دین را کاملاً بیان فرموده است. (البقرة:177 و النّساء:136) رسول خدا نیز موافق قرآن به کسی که از حضرتش پرسیده بود: ایمان چیست؟ فرموده: «أن تُؤمِنَ بِاللهِ وَمَلائِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالبَعْثِ بَعدَ المَوتِ» «اینکه ایمان بیاوری به خداوند و فرشتگانش و کتب [آسمانی]‌اش و پیامبرانش و برانگیخته شدن پس از مرگ». و برای أبوذر که از ایمان پرسیده بود، آن­حضرت تمام آیه‌ی 177 سوره‌ی بقره را تلاوت فرمود. (مُصَنَّف عبدالرّزّاق، ج11، ص127 و 128، حدیث 20107 و 20110). آیه‌ای که پیغمبر تلاوت فرمود، چنین است: ﴿لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ﴾ [البقرة: ١٧٧] «نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب بگردانید (به این سو و آن سو بروید) بلکه نیکوکار کسی است که به خداوند و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد....». چنانکه ملاحظه می‌شود اگر لازم بود، خداوند از عطف کردن کلمه‌ی «الحُجَج» یا «الأئِمّة‌» به کلمه‌ی «النَّبِیّین= پیامبران» دریغ نمی‌فرمود، (فتأمّل). بقیه‌ی آیه‌ی شریفه چنین است: ﴿وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْۖ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلۡبَأۡسِۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ١٧٧﴾ [البقرة: ١٧٧] «و مال [خویش] را به رغم دوست داشتنش به خویشان و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان و سؤال کنند‌گان (= تهیدستان درخواست‌کننده) و در[راه آزادیِ] بندگان و اسرای جنگ بدهد و نماز بپای دارد و زکات بپردازد و [کسانی که] به عهد و پیمان خود هنگامی که پیمان بستند، وفا می‌کنند و در سختی‌ها و زیان‌ها (= فقر و مرض) و هنگام جهاد [فِی سَبیلِ الله] صابر و بردبار باشند، ایشان‌اند راستگویان و ایشان‌اند همان پرهیزگاران». لازم است که خواننده‌ی محترم از این آیه‌ی شریفه که رسول خدا برای ابو‌ذر تلاوت فرموده، به سادگی نگذرد و در آن تأمّل کند. باری، به دعای افتتاح باز گردیم:

در این دعا پس از حجّت تراشی، برای «عدل منتَظَر» گریه و زاری کرده که او بیاید و چنین و چنان کند، در حالی‌که خدا همه‌ی مردم را به قیام و اقدام برای اقامه‌ی عدل دعوت نموده و نفرموده که منتظر باشید، چنانکه در قرآن می‌خوانیم: ﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِ﴾ [الحديد: ٢٥] «هر آینه ما پیامبران خود را با دلایل آشکار فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان را فرو فرستادیم تا مردم به عدالت و انصاف قیام نمایند». و نفرموده: «لِيَقُومَ المُنتَظَرُ بِالقِسط» «تا امام منتظر به عدالت قیام کند!» اینان در انتظار نشسته‌اند تا خدا فردی را بفرستد که او قیام کند!» اینان در انتظار نشسته‌اند تا خدا فردی را بفرستد که او قیام به عدل نماید و این از افکار خراب و خرافی پیشینیان است که برای ما باقی گذاشته‌اند و بسیاری از اخبار‌شان نیز دلالت دارد که آن فرد منتظَر کارش قتل و خونریزی است! حال‌که معلوم شد چنین دعاهایی جعل مذهب سازان است هرجا که در مفاتیح چنین دعایی باشد ما آن را مشمول حکم دعای افتتاح دانسته و آن را مجعول می‌دانیم مانند آنچه در اعمال مشترکه‌ی شب‌های قدر (عمل چهارم، ص 221) نقل کرده که خدا را به حُجّت‌های دوازده‌گانه که دلیل متقن شرعی بر حجّت بودنشان نداریم، قسم می‌دهد و گویا فقط سید بن طاووس آن را نقل کرده است و هم‌چنین دعایی که برای شب بیست و سوم رمضان از دو تن از ضعفاء (یکی از خاندان «فَضّال» که واقفی بوده‌اند و دیگر محمد بن عیسی بن العبید که از غُلاة بوده)([[420]](#footnote-420)) نقل کرده و می‌گوید: «اَللّهُمَّ کُن لِوَلِيِّكَ الحُجَّةِ بنِ الحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيهِ وَعَلى آبائِهِ في هذِهِ السّاعَةِ وَفي كُلِّ ساعَةٍ وَلِيّاً وَحافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدليلاً وَعَيناً....» «خدایا، در این ساعت و هرساعتی برای وَلیّ خودت ـ که درودهای تو بر او و بر پدرانش باد ـ وَلیّ و نگهدار و پیشوا و یاور و راهنما و دیده‌بان (یا جاسوس) باش..... الخ». خواننده‌ی محترم، خوب دقّت کن که چه می‌گوید! خدا در قرآن فرموده: ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ...﴾ [البقرة: ٢٥٧] «خداوند ولی و سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند». ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [آل‌عمران: ٦٨] «خداوند ولی و سرور مؤمنین است». ملاحظه کنید در حالی‌که خدا «ولیِّ» مؤمنان هست دیگر گفتن «باش» لزومی ندارد، چنان‌که خداوند فرموده: ﴿ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾ [غافر: ٦٢] «این است خداوند، پروردگار شما که خالق هرچیزی است و جُز او معبودی به حقّ نیست». بنابراین، گفتن این‌که «کُن لِفُلانٍ خالِقاً وَرَبّاً» «خالق وپرودگار فلانی باش» لزومی ندارد! دیگر آن‌که خطاب به خدای متعال گفتن این‌که «عَین= دیده‌بان یا جاسوس» فلانی باش خلافِ ادب در دعاست و مؤمن دانا با خداوند متعال این چنین سخن نمی‌گوید و در دعاهای معتبر مأثور از رسول خدا نیز چنین تعبیری نیامده است. متأسّفانه‌ متصدّیان امور، این دعا را در رادیو تکرار می‌کنند و یک نفر نمی‌پرسد که معنای این دعا چیست؟!

باری، در دعای افتتاح امام غائب را که قول خرافیّین در کودکی غائب شده «ولیِّ أمرِ» خدا خوانده است. در حالی‌که او ولایت أمر مؤمنین را بر عهده نگرفته، حال مدرک این ادّعا چیست؟ این ولیّ امر چه امری را انجام داده است؟ آیا مملکتی را اصلاح کرده است؟ آیا کفّاری را تعلیم و راهنمایی و ارشاد کرده؟ آیا بیمارستان یا مدرسه‌ای به وجود آورده است؟ در این دعا درباره‌ی امام غائب می‌گوید: «اَللّهُمَّ أظهِر بِهِ دِينَكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ حتّى لا يَسْتَخْفِي بِشَيْءٍ مِنَ الحَقِّ مَخافَةَ أحَدٍ مِنَ الخَلقِ». «خداوند با او (= امام غائب) دینت و سُنّتِ پیامبرت را آشکار فرما تا این‌که چیزی از حقّ را از ترس احدی از خلقِ [تو] پنهان نکند؟!»

اوّلاً: آیا ممکن است که امام چیزی از حقّ را از خوف مردم پنهان کند؟ آیا ائمّۀ پیشین چنین می­کردند؟! آیا جاعل دعا فهمیده که چه بافته است؟ ثانیاً: اگر کسی بخواهد کتاب خدا و سُنّت رسول را اظهار کند، مذهب‌سازان و بدعت‌گذاران با هیاهو مانع می‌شوند و به عداوت بر می‌خیزند. آری در دعا و ادّعا می‌گویند «خداوندا، با او دینت را آشکار فرما». امّا اگر کسی بخواهد حقایق دین و توحید را اظهار کند همین دعاخوانان با او دشمنی و به قتل او اقدام می‌کنند، چنانکه نویسنده حقائقی از کتاب خدا را اظهار کردم اینان در خاموش کردن من متّفق شدند و هزاران افتراء و تهمت زدند، از آن جمله گفتند: او بر مذهب وهّابیان است در صورتی که این حقیر وهّابی (یا هرمذهب دیگری) نیستم بلکه مسلمانم. اینان متوجّه نیستند که زاری و دعایشان برخلاف عملشان است. ما هدایت ایشان را از خداوند متعال خواستاریم و از خدا می‌خواهیم ملّت ما را از شرّ دشمنان قرآن و کید خرافیّین نجات دهد و آنان را بیدار و از خرافات برهاند. آمینَ یا رَبَّ العالَمین.

در صفحه‌ی 183 به عنوان عمل سوّم دعایی برای سحرهای ماه رمضان آورده که بنا به إذن عامّ شرع به دعا، خواندن آن بلااشکال است. دعای چهارم این قسم دعایی است مشهور به دعای ابو‌حمزه‌ی ثمالی (= ثابت بن دینار) که دعای بسیار خوبی است ولی به نظر ما با امانتِ کامل نقل نشده و مذهب‌سازان در آن دست برده‌اند و دوجا، زیارت قبر پیامبر و زیارت قبر ائمّه را به عنوان «المَشاهِدِ الشَّريفَةِ وَالمَواقِفِ الکَريمَةِ» (ص 188 سطر 14 و ص 189 سطر 4 و 5) به دعا اضافه کرد‌ه‌اند! زیرا چنان‌که در کتاب حاضر (ص 204) به نقل از کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» گفته شد مرقد پیامبر اکرم در قرن اوّل هجری مَزار نبوده و حضرات علی و حَسَنَین نیز در آن زمان قبرشان مزار نبوده که حضرت سجّاد از خدا زیارت قبر ایشان را بخواهد! (فتأمّل)

مخفی نماند که من این دعا و دعای پنجم تا هشتم این قسم را بسیار دوست می‌دارم و آن‌ها را بارها و بارها خوانده‌ام و به برادران و خواهران ایمانی نیز توصیه می‌کنم، وَ اللهُ وَلِیُّ التّوفیق، البتّه به شرط آن‌که ترجمه‌ی آن‌ها را به دست آورند تا از معانی آن‌ها استفاده کنند و الاّ خواندن جملاتی که معنای آن‌ها معلوم نباشد برای خواننده فایده ندارد.

دعای هفتم اعمال روزهای ماه رمضان (ص 211) نیز سند ندارد و به هیچ امامی منسوب نیست، حال جناب کفعمی چگونه فهمیده که گناهان چهل ساله با خواندنش آمرزیده می‌شود؟! در عمل نهم از شیخ مفید نقل کرده: «از سُنَن ماه رمضان صلوات فرستادن به رسول‌خدا در هر روز صد مرتبه.... است» که کار بسیار خوبی است. به یادم آمد که مجلسی حدیثی نقل کرده که می‌گوید: «مَن صَلّی عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کَتَبَ اللهُ لَهُ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَمَن قالَ: صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَأهلِ بَيتِهِ کَتَبُ اللهُ لَهُ أَلفَ حَسَنَةٍ»([[421]](#footnote-421)). «هرکه بر محمّد و آل محمّد درود فرستد خداوند برایش ثواب صد حسنه می‌نویسد و هرکه بگوید خداوند بر محمّد و اهل بیتش درود فرستد خدا برایش ثواب هزار حسنه می‌نویسد». می‌پرسیم: آیا آل‌محمّد غیر از اهل بیت آن‌حضرت می‌باشند که صلوات بر آن‌ها ثوابش کمتر از صلوات بر اهل بیت است؟!

در این‌جا لازم است که معنای «**آل**» روشن شود. بدان که لفظ «آل» در نصوص شرعی دارای چند معنی است که مراد از آن به قرینه‌ی کلام دانسته می‌شود. از آن جمله به معنای اهل بیت و خانواده و خاندان شخص می‌باشد، چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿وَبَقِيَّةٞ مِّمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَىٰ وَءَالُ هَٰرُونَ تَحۡمِلُهُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ﴾ [البقرة: ٢٤٨] «[صندوق عهدی] که بازمانده و یادبود خاندان موسی و خاندان هارون در آن است و فرشتگان آن را برانند». و می‌فرماید: ﴿وَيُتِمُّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكَ وَعَلَىٰٓ ءَالِ يَعۡقُوبَ﴾ [يوسف: ٦] «و نعمت خویش را بر تو (ای یوسف) و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند». و می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٣ ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖ﴾ [آل‌عمران: ٣٣، ٣٤] «همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید در حالی‌که بعضی از آنان فرزندان برخی دیگراند». و می‌فرماید: ﴿ٱعۡمَلُوٓاْ ءَالَ دَاوُۥدَ شُكۡرٗا﴾ [سبأ: ١٣] «ای‌خاندان داود، شکر و سپاس بجای آورید». و می‌فرماید: ﴿قَالُوٓاْ إِنَّآ أُرۡسِلۡنَآ إِلَىٰ قَوۡمٖ مُّجۡرِمِينَ ٥٨ إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٥٩ إِلَّا ٱمۡرَأَتَهُۥ﴾ [الحجر: ٥٨، ٦٠] «(فرشتگان) گفتند: ما [برای عذاب] به سوی گروه مجرمین فرستاده شده‌ایم مگر خانواده‌ی([[422]](#footnote-422)) لوط که همه‌ی آن‌ها به جُز همسرش را نجات می‌دهیم».

معنای دیگر «**آل**» پیروان شخص است مانند «**آل‌فرعون**» در قرآن (البقرة: 49 و 50 و الأنفال:52 و إبراهیم: 6 و....) که منظور پیروان و موافقان اوست نه فقط فرزند و عیال او. هم‌چنین از حضرت صادق روایت شده که فرموده: «.....نَحنُ وَشِيعَتُنا قَد دَخَلْنا فِيهِ **=** ما و پیروان ما در «آل» هستیم». بنابراین شیعیان همگی آل‌محمّد می‌باشند([[423]](#footnote-423)). و هم‌چنین است آن‌چه از «آلِ محمّد» در صلوات نمازها و مانند آن آمده که مراد، پیروان راستین رسول‌خدا و پرهیزکاران أمّت اوست که بر آنان درود فرستاده می‌شود. بنابراین **آل محمّد** شامل حضرت علی و هرفرزند مؤمن و پاکدل از نسل آن‌حضرت نیز می‌باشد چنانکه شامل سایر پاکان امّت اسلام است. خداوند نیز در قرآن کریم بر پیامبر و نیز بر پیروان او درود فرستاده و فرموده: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞ﴾ [البقرة: ١٥٧] «[بندگان صابر] برایشان از جانب پروردگارشان درودها و رحمتی است». و فرموده: ﴿هُوَ ٱلَّذِي يُصَلِّي عَلَيۡكُمۡ وَمَلَٰٓئِكَتُهُۥ﴾ [الأحزاب: ٤٣] «اوست خدایی که با فرشتگانش بر شما درود می‌فرستد». و به رسول خود نیز دستور داده که بر مؤمنین صلوات و درود بفرستد و فرموده: ﴿وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡ﴾ [التوبة: ١٠٣] «بر آنان درود فرست و برایشان دعا کن». امام سجاد در دعای چهارم «صحیفه‌ی سجّادیّه» عرض می‌کند: «اَللّهُمَّ وَصَلِّ عَلَی التّابِعِينَ مِن يَومِنا هذا إلى يَومِ الدِّينِ وَعَلى أزواجِهِم وَعَلى ذرِّيَّاتِهِم وَ...» «پروردگارا، از امروز تا روز ستاخیز بر تابعین و همسرانشان و فرزندانشان و..... درود فرست». و در دعای بیست و یکم عرض می‌کند: «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِهِ وَاجعَلنی لَهُم قَرِيناً وَاجعَلني لَهُم نَصِيراً» «پروردگارا، بر محمّد و پیروانش درود فرست و مرا هم‌نشین و پیرو و مرا یاور ایشان قرار ده».

البتّه آن‌چه از «آل محمّد» در کتب فقه و ابواب زکوات و صدقات ذکر شده چنان‌که از آثار و ادلّه استفاده می‌شود و فقهاء نیز گفته‌اند منظور فرزندان علی وجعفر و عقیل و عبّاس و حارث و... یعنی «بنی هاشم» می‌باشد ([[424]](#footnote-424)).امّا این‌که برخی منظور از «آل محمد» را فقط منحصر به حضرت زهرا و علی و یازده فرزند آن‌دو دانسته‌اند، قولی بی‌دلیل است. خواننده‌ی محترم باید توجّه کند که مردم ما از یک طرف هر روز می‌گویند: «**اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ ‌مُحَمَّد**» و از سوی دیگر تعدادی از پیروان پیامبر را که مورد مدح و تکریم قرآن قرار گرفته‌اند([[425]](#footnote-425)) مرتدّ و غاصب خلافت إلهی علی می‌دانند و بغض آن‌ها را در دل جای داده‌اند (فتأمّل جدّاً). اینک می‌پردازیم به بقیّه‌ی مطالب فصل مربوط به اعمال ماه رمضان:

به عنوان عمل هفتم شب اوّل ماه رمضان می‌گوید: «زیارت قبر امام حسین کند تا گناهانش ریخته ‌شود» این روایت را از «إقبال الأعمال» سیّد بن طاووس(ص10) نقل کرده که راوی آن «فیض بن مختار» است و ما او را در تحریر دوّم کتاب «**عرض أخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص 688) معرّفی کرده‌ایم. هم‌چنین در «اعمال مشترکه‌ی شب‌های قدر» به عنوان عمل پنجم می‌گوید: «زیارت کند امام حسین را که چون شب قدر می‌شود منادی از آسمان هفتم ندا می‌کند از بطنان عرش که حقّ تعالی آمرزید هرکه را که به زیارت قبر حسین آمده» که راوی آن فرد مجهولی به نام «صندل» و روایتش بی‌اعتبار است([[426]](#footnote-426)).

شیخ عباس به عنوان عمل اوّل از «اعمال روز اوّل ماه رمضان» می‌نویسد: «غسل کردن در آب جاری و ریختن سی‌کف آب بر سر، باعث ایمنی از جمیع دردها و بیماری‌‌هاست در تمام سال!» ولی این روایت را از «إقبال الأعمال» سیّد بن طاوس (ص 86) نقل کرده در حالی‌که روایت مذکور می‌گوید: «إنَّ أوّلَ کُلِّ سَنَةٍ أوّلُ يَومٍ مِن شَهرِ رَمَضانَ» «همانا اوّلین روز هر سال اوّلین روز ماه رمضان است!» ولی شیخ عباس به چنین روایتی اعتماد کرده و آن را در کتابش آورده است!

به عنوان عمل هفتم «اعمال روز اوّل ماه رمضان» دعای خوبی نقل کرده که متن آن بلااشکال است و دعاهای صفحه‌ی 223 و 224 «اعمال شب‌های دهه‌ی آخر ماه رمضان» نیز اشکالی ندارند و هم‌چنین دعاهای شب 24 تا شب 30 ماه رمضان.

در اعمال شب بیست و سوّم رمضان از قول عدهّ‌ای از ضعفاء مانند اسماعیل بن مهران و علیّ بن ابی‌حمزه([[427]](#footnote-427)) و محمّد بن حسان([[428]](#footnote-428)) می‌گوید که: «حضرت صادق قسم یاد فرمود که خواننده‌ی این دو سوره [عنکبوت و روم] در این شب از اهل بهشت است!»

در اعمال شب آخر ماه رمضان نمازی مخصوص ذکر کرده که منسوب به عبدالله بن مسعود است([[429]](#footnote-429)) ولی چنین نمازهایی در سُنَّت پیامبر نیست و اگر رسول خدا چنین نمازهایی خوانده بود اصحاب بی‌خبر نمی‌ماندند و حضرتش به مسلمین تعلیم می‌داد، اگر کسی مسند احمد بن حنبل را که احادیث ابن مسعود را آورده، مطالعه کند می‌بیند از او نمازی برای ماه رمضان نقل نشده و چون عبادات توقیفی است به صِرف دو روایت بی‌اعتبار نمی‌توان نمازی را به شرع نسبت داد و هم‌چنین است نمازهایی که برای هر روز ماه رمضان (ص 241 تا 243) ذکر نموده است و ثواب‌های عجیبی برای آن‌ها ذکر شده است! دیگر آن‌که نماز شب اوّل را کفعمی با 25 بار سوره‌ی توحید و مجلسی با 15 بار سوره‌ی توحید ذکر کرده است؟!([[430]](#footnote-430)) رُوات این نمازها نیز وضع خوبی ندارند و «محمد بن جعفر الحسین» و «اسماعیل بن بشیر» مهمل‌اند و «محمّد بن محمّد بن الحسین بن هارون» مجهول الحال است!

هم‌چنین برای هر روز ماه رمضان دعای کوتاهی ذکر کرده که کَفعَمی (مصباح و البلد الأمین، ص 219 تا222) برای هر یک از آن‌ها ثواب‌های عجیب و غریب قائل شده است، مثلاً برای دعای دو خطی روز هجدهم می‌گوید: خواندن این دعا ثواب هزار پیغمبر را دارد! یا برای دعای روز بیست و نهم نوشته ثواب آن هزار شهر در بهشت خواهد بود که از طلا و نقره و زمرّد و مروارید ساخته شده است! مجلسی نیز در زاد المعاد (ص 215 تا 220) این دعاها را آورده و در خاتمه گفته روایتش را معتبر نمی‌دانم! یا لَلعَجَب شیخ عبّاس نیز با این‌که خود گفته «روایتش را معتبر نمی‌دانم» امّا دعاها را در کتابش آورده است؟! مخفی نماند دعای روز اوّل نیز همان اشکالی را دارد که جناب قلمداران در کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**» در بررسی متن حدیث هفتم (ص 210 و 211) متذکّر شده است. (مراجعه شود).

68این‌جانب در خطبه‌ها و کتب خود درباره‌ی علم غیب پیامبر و امام، بسیار نوشته‌ام از جمله در تحریر دوّم کتاب «**عرض اخبار بر قرآن و عقول**» (ص 124 به بعد) و کتاب حاضر (ص 193). یکی از مواردی که به بحث علم غیب مربوط می‌شود مسأله‌ی شب‌های قدر در ماه رمضان است. شیخ صدوق در کتاب الصّوم «**مَن لايَحضُرُهُ الفَقيه**» (ص 174، حدیث 4) از قول امام باقر آورده است که: «از رسول خدا درباره‌ی شب قدر سؤال شد، پس پیامبر ایستاد و خطبه خواند و پس از ثنای خدای ـ عَزَّوَجَلّ ـ فرمود: امّا بَعد شما از من درباره‌ی شبِ قدر سؤال کردید من از شما [جواب] دریغ نکردم زیرا به آن دانا نبودم. ای مردم بدانید کسی که ماه رمضان بر او وارد شود در حالی‌که او سالم و تندرست باشد و روز این ماه را روزه بدارد و مقداری از شب آن را [به نماز] بایستد و بر نماز آن مواظبت کند و به سوی [نماز] جمعه هجرت نماید و صبح عید [فطر به نماز آن] حاضر شود، قطعاً، شب قدر را درک کرده و به جایزه‌ی پروردگار ـ عَزَّوَجَلّ ـ فائز شده است»([[431]](#footnote-431)).

چنان‌که ملاحظه می‌کنید رسول خدا تصریح می‌کند که دقیقاً نمی‌داند شب قدر کدام است. چنان‌که در کتاب «جامع المنقول في سُنَن الرّسول» (کتاب الصّیام، باب أنَّ لَیلَةَ القَدر فِی العشرالأواخر مِن رمضان) آورده‌ام در سایر روایات معتبر نیز شب قدر معیّن نگردیده و مردم را به دهه یا هفته‌ی آخر ماه مبارک رمضان توجّه داده‌اند.

مخفی نماند که این روایت و نظایر آن نافی اکاذیبی است که ادّعا کرده‌اند در شب قدر ملائکه بر امام نازل می‌شوند و مقدّرات یک سال را به اطّلاع امام می‌رسانند. تعدادی از این دروغ‌ها را کلینی در باب 99 جلد اوّل اصول کافی جمع کرده است. (به کتاب **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص 596 مراجعه شود).

البتّه عدم علم غیبِ غیرخدا، منحصر به روایت فوق نیست و احادیث دیگری نیز موجود است. از آن جمله است حدیثی منقول از حضرت علی که فرموده: «نزد رسول خدا بودیم که فرمود: مرا خبردهید که چه چیز برای زنان بهتر است؟ همگی از پاسخ آن درماندیم تا این‌که متفرّق شدیم. من به سوی حضرت فاطمه رفتم و او را از سؤال پیامبر و این‌که هیچ یک از ما [جواب] آن را نمی‌دانست و نمی‌شناخت، با خبر ساختم حضرت فاطمه فرمود: ولی من [جواب آن را] می‌دانم: برای زنان بهتر است که مردانِ [نا محرم] را نبینند و مردانِ [نامحرم نیز] آنان را نبینند. به نزد پیغمبر بازگشتم و گفتم: ای رسول خدا، از ما پرسیدی که چه چیز برای زنان بهتر است؟ برای زنان بهتر است که مردانِ [نا محرم] را نبینند و مردانِ [نامحرم] نیز آنان را نبینند. پیامبر فرمود: [زمانی که] نزد من بودی، [جواب را] نمی‌دانستی، چه کسی تو را [از پاسخ] آگاه کرد؟ عرض کردم: فاطمه. پیامبر این جواب را پسندید و فرمود همانا فاطمه جگر گوشه‌ی من است» ([[432]](#footnote-432)).

حدیث دیگر منقول است از «رُبَیِّع بِنتِ مُعَوِّذ» که می‌گوید: رسول خدا صبح روز ازدواجم بر من وارد شد در حالی‌که دو کنیز خصائل و مناقب و محاسن اجدادم را که در غزوه‌ی «بَدر» شهید شده بودند، به آواز می‌خواندند و از جمله می‌گفتند: درمیان ما پیامبری است که از فردا آگاه است. پیامبر فرمود: این چیست­که می‌گویید؟! این کلام را مگویید، فردا را جُز خدا نمی‌داند. «وَفِينا نَبِيٌّ يَعلَمُ ما في غَدٍ فَقالَ: أمّا هذا؟ فَلاتَقُولُوهُ، ما يَعلَمُ ما في غَدٍ إلا اللهُ» ([[433]](#footnote-433)).

از این نمونه‌ها بسیار است که امیدوارم مؤمنین از آن‌ها غفلت نکنند.

**\*\*\***

متأسفانه‌ در این روزهای واپسین عمر با این جسم فرتوت و بینایی ضعیف و دست لرزان و تن بیمار، آسایش و امنیّت ندارم و برای دوری از شرّ مأمورین حکومت که هنوز به صورت مخفیانه و غیر رسمی در تعقیب نگارنده‌اند و قصد دارند مأموریت ناتمامِ قبلی خود درباره‌ی ترور این حقیر را به فرجام برسانند، سبب گردیده که این‌جانب با این حال نزار جای خود را پیوسته تغییر می‌دهم و هر چند روز را در منزل یکی از دوستان خیرخواه و یا معدودی از اقوامِ غیرخرافی می‌گذرانم! چندی پیش مأمورین مسلّح حکومت به منزل حقیر هجوم بردند و چون مرا نیافتند و با مستأجر این‌جانب روبرو شدند از وی درباره‌ی من سؤال کردند و چون وی از جای من خبر نداشت، خائباً خاسراً بازگشتند. برخی از خیرخواهان به من اطّلاع داده‌اند که این‌گونه اعمال مخفیانه (بدون اخطار قانونی و بدون استناد به مدارک محکمه پسند و بدون امکان دفاع متّهم از خود و بدون تفهیم اتّهام و.....) در این حکومت بسیار انجام می‌شود. از قبیل مرگ مبهم و مشکوک مرحوم ابو‌القاسم لاهوتی و پسرش! مرحوم لاهوتی آخوندی خرافی امّا بی‌ریا و از طرفداران پرحرارت و جدّی آقای خمینی بود امّا چون خواسته‌های آن دسته از قدرتمندان حکومت را که سرمست اقتدار تازه به دست آمده بودند، طابق النّعل بالنعّل اجراء نمی‌کرد از صحنه‌ی زندگی حذف شد! جای تعجّب است که آقای خمینی چگونه در مقابل چنین حادثه‌ای واکنش جدّی بروز نداد و کسانی‌که به ماجرای دستگیری و مرگ پر ابهام ایشان مرتبط بوده‌اند، مورد مؤاخذه قرار نگرفتند! نَعوذُ بِاللهِ مِن مُضلاّتِ الفِتَن.

به یاد این حدیث افتادم که امام صادق درباره‌ی علمای سوء فرموده: «إنّ شِرارَکُم مَن أحَبَّ أن يُوطَأَ عَقِبُهُ إنَّهُ لا بَدَّ مِن کَذّابٍ أو عاجِزِ الرَّأيِ» «همانا بدترین شما کسی است که دوست می‌دارد [مردم] پشت سرش راه بیفتند [و او مقتدایشان باشد] ناگزیر او باید دروغگو باشد یا از [اظهار] رأی [باطنی خود] عاجز باشد [و موافق پسند پیروان سخن بگوید]». و فرموده: «إنّ مِن أشَدّ النّاسِ عَذاباً (حَسرَةً) يَومَ القِيامَةِ مَن وَصَفَ عَدلاً وَعَمِلَ بِغَيرِهِ» «همانا روز قیامت شدیدترین عذاب و حسرت از آن کسی است که عدل و انصاف را وصف کند و توضیح دهد امّا [خودش] بر خلاف آن عمل کند!» و رسول خدا فرمود: خداوند می‌فرماید: «وَيْلٌ لِلَّذِينَ يَخْتِلُونَ الدُّنْيَا بِالدِّينِ وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ، وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَسِيرُ الْمُؤْمِنُ فِيهِمْ بِالتَّقِيَّةِ. أَبِي يَغْتَرُّونَ؟ أَمْ عَلَيَّ يَجْتَرِئونَ؟ فَبِي حَلَفْتُ لَأُتِيحَنَّ لَهُمْ فِتْنَةً تَتْرُكُ الْحَلِيمَ مِنْهُمْ حَيْرَانَ!» «وای بر کسانی که دین را وسیله‌ی به دست آوردن دنیا کنند، و وای بر کسانی‌که آنان را که به عدالت و انصاف امر می‌کنند، می‌کشند و وای برکسانی‌که مؤمن درمیانشان با خوف و تقیّه زندگی می‌کند، آیا به واسطه‌ی [رأفت و رحمت] من مغرور شده‌اند یا بر من جری و گستاخ گردیده‌اند، به خودم سوگند که فتنه‌ای برایشان مهیّا کنم که حتّی شخص بردبارشان حیران شود!» (اصول کافی، ج2، باب «طَلَب الرّئاسة»، حدیث 8 و باب «مَن وَصَفَ عَدلاً وعَمِلَ بِغَیرِه»، حدیث 1 و 2 و باب «اِختِتال الدّنیا بِالدّین»، حدیث 1). به نظر ما مسؤولین کشور به دروغ ادّعای حبّ علی دارند([[434]](#footnote-434)) شیعه و پیرو علی و محبِّ صادق او قطعاً ماییم که واقعاً آن امام همام را از روایات دروغین که به حضرتش نسبت داده‌اند، مبرّی می‌دانیم و سعی می‌کنیم از آن‌حضرت تبعیّت کنیم. امیر‌المؤمنین در زمان خلافتش ـ تا زمانی‌که خوارج دست به شمشیر نبرده و به آزار و کشتن سایرین اقدام نکرده بودند ـ هیچ محدودیّتی برای آن‌ها ایجاد نفرمود و حتّی حقوق آن‌ها از بیت المال را قطع نکرد و با این‌که به حضرتش اسائه‌ی ادب می‌کردند مانع سخن گفتنشان نشد امّا امروز مدّعیان حبّ علی چندین بار مرا زندانی کرده و کمر به قتلم بسته‌اند و اجازه نمی‌دهند هیچ­کس خلاف سلیقه‌ی آن‌ها سخن بگوید و به حقیر اجازه نمی‌دهند در منزل با معدودی از دوستان نماز جمعه بخوانم و جلسات هفتگی تفسیر را در منزلم ممنوع کرده‌اند!

این‌گونه اداره کردن کشور اسلامی جُز این‌که ننگ‌هایی مشابه اعمال ننگین کلیسای قرون وسطی برای این حکومت ثبت شود، ثمره‌ی دیگری نخواهد داشت فقط باید چشم گریان و از صمیم قلب و نیّت خالص از خدای متعال بخواهیم که آیندگان این کارها را به حساب اسلام نگذارند و دریابند که این اعمال هیچ ربطی به اسلام و قرآن کریم ندارد هم‌چنان‌که اعمال آباء کلیسا هیچ ربطی به تعالیم حضرت عیسی نداشت. من این روزها دائماً دعا می‌کنم که خدا اسلام را از خطر آخوندهای خرافی محفوظ بدارد. آمِينَ يا رَبَّ العالمين.

این روزها که این صفحات را اصلاح و تکمیل می‌کنم میزبانم ـ که خدایش جزای خیر دهد ـ کتابی را به من نشان داد به نام «**علم پیامبر و امام در قرآن**» تألیف «احمد مطهّری» و «غلامرضا کاردان» که مؤسّسه‌ی «در راه حقِّ» قم چاپ کرده بود، بسیار افسوس خوردم که دیدم از این کتاب در یک نوبتِ چاپ، سی هزار نسخه چاپ کرده‌اند امّا به کتب این حقیر و نظایر این‌جانب اجازه‌ی نشر نمی‌دهند! «**ساءَ ما يَعمَلُونَ**». ای کاش اجازه می‌دادند که گفته‌های ما نیز منتشر شود تا مردم خود قضاوت کنند.

باری، کتاب «علم پیامبر و امام در قرآن» اشکالات بسیار دارد. روایات مذکور در این کتاب روایات خرافی «بصائر الدّرجات» صفّار و «کافی» کلینی و سید هاشم بحرانی و..... است که روایت معتبر از نامعتبر را تمییز نمی‌داند و با قرآن به اندازه‌ی لازم آشنا نبوده‌اند. ضروری است کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» مطالعه شود تا بدانیم کلینی و امثال او چقدر با اسلام و قرآن آشنا بوده‌اند!

69بیشتر اقوال این کتاب درباره‌ی آیات قرآن نیز محلّ اشکال است، به عنوان نمونه هنگام تورّق کتابِ «**علم پیامبر و امام در قرآن**» دیدم که در صفحه‌ی 104 و 105، هفت آیه‌ی قرآن را ذکر کرده‌اند که ما نیز آن‌ها را به قرار زیر می‌آوریم:

1-﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ٤٥﴾ [الأحزاب: ٤٥] «ای پیامبر، ما تو را فرستادیم در حالی‌که شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای».

2- ﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ٨﴾ [الفتح: ٨] «همانا ما تو را فرستادیم در حالی‌که گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده باشی».

3- ﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ رَسُولٗا شَٰهِدًا عَلَيۡكُمۡ كَمَآ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ رَسُولٗا ١٥﴾ [المزمل: ١٥] «همانا به سوی شما([[435]](#footnote-435)) پیامبری فرستادیم که شاهد بر شماست همان طور که به سوی فرعون پیامبری فرستادیم».

4- ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا ٤١﴾ [النساء: ٤١] «پس چگونه بود وقتی که از هر امّتی گواهی آوریم و تو را گواه بر اینان آوریم».

5- ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾ [البقرة: ١٤٣] «این چنین شما را امّتی وسط (= معتدل یا نیکو) قرار دایم تا آن‌که   
  
گواهان بر مردم باشید و پیامبر گواه بر شما باشد».

6-﴿يَعۡتَذِرُونَ إِلَيۡكُمۡ إِذَا رَجَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡۚ قُل لَّا تَعۡتَذِرُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكُمۡ قَدۡ نَبَّأَنَا ٱللَّهُ مِنۡ أَخۡبَارِكُمۡۚ وَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٩٤﴾ [التوبة: ٩٤] «هنگامی‌که به مدینه بازگشتید با عذرخواهی به سوی شما می‌آیند به آنان بگو عذر نیاورید هرگز گفتار شما را تصدیق نمی‌کنیم همانا خداوند ما را از اخبار شما آگاه ساخته است و به زودی خداوند عمل شما را خواهد دید و هم‌چنین پیامبر او سپس به سوی [خداوندِ] دانای غیب و شهادت باز گردانده می‌شوید پس شما را بدان‌چه می‌کردید آگاه خواهد فرمود».

7- ﴿وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۖ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ١٠٥﴾ [التوبة: ١٠٥] «و بگو: عمل کنید به زودی خداوند عمل شما را خواهد دید و هم‌چنین پیامبر او و مؤمنان و به سوی [خدای] دانای غیب و شهادت باز گردانده می‌شوید پس شما را بدان‌چه می‌کردید آگاه خواهد فرمود».

**اولاً**: قبل از این‌که به آیات فوق بپردازیم لازم است متذکّر شویم که کلمه‌ی «**غیب**» همیشه به معنایی که غالباً از آن مراد می‌شود و همواره یکی از موارد مناقشه‌ی ما با خرافیّین بوده، نیست و گاهی به معنای اموری است که به عنوان اصول و فروع و اخبار شریعت و خبرهایی که در قرآن آمده می‌باشد که به پیامبر ـ فقط به پیامبر و لاغیرـ وحی می‌شود که از آن جمله است آیه‌ی: ﴿قُلۡ إِنۡ أَدۡرِيٓ أَقَرِيبٞ مَّا تُوعَدُونَ أَمۡ يَجۡعَلُ لَهُۥ رَبِّيٓ أَمَدًا ٢٥ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا ٢٦ إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ فَإِنَّهُۥ يَسۡلُكُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ رَصَدٗا ٢٧ لِّيَعۡلَمَ أَن قَدۡ أَبۡلَغُواْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّهِمۡ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيۡهِمۡ وَأَحۡصَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ عَدَدَۢا ٢٨﴾ [الجن: ٢٥، ٢٨] «(ای پیامبر) بگو نمی‌دانم آیا آن‌چه وعده داده می‌شوید نزدیک است یا پروردگارم برای آن مدّت و فاصله [دراز] قرار می‌دهد دانای غیب و نهان است که هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نمی‌سازد مگر کسی که او را به پیامبری بپسندد که از پیش و پسِ وی ناظران و نگهبانانی می‌گمارد تا معلوم بدارد که پیام‌ها و رسالات پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند و [خداوند] به آن‌چه که نزد ایشان است [علم و] احاطه دارد و همه چیز را به عدد [و یکان یکان] برشمرده است». و نیز آیه‌ی: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى ٱلۡغَيۡبِ بِضَنِينٖ ٢٤﴾ [التكوير: ٢٤] «او (= پیامبر) در اظهار [اخبار] غیب بخیل نیست (و از گفتنش دریغ ندارد)».

بدیهی است غیبی‌که خدا در اختیار هیچ کس نمی‌گذارد مگر پیامبری که در اظهار آن هیچ بُخل و دریغی ندارد و از پیش و پس او نگاهبانانی به نظارت مشغول‌اند تا «غیب» کاملاً و بی کم و کاست و بدون تغییر به بندگان برسد همان چیزی است که از آن به شریعت اسلام تعبیر می‌شود و فقط به پیامبر می‌رسد و آن‌حضرت آنچه را که به وی رسیده به صورت یکسان به همه اعلام و ابلاغ می‌کند([[436]](#footnote-436)) [الأنبیاء: 109]. این معنای «غیب» بِالکُلّ از بحث ما و همه‌ی مسلمین خارج است و مخالف ندارد بلکه بحث ما درباره‌ی «آگاهی و اطّلاعی است که دیگران [یعنی غیر از پیامبر و امام] از [داشتن] آن عاجز و ناتوان باشند و با وسائل و اسباب عادی و طبیعی به دست نیامده باشد ولی آن‌چه علم و آگاهی بدان تعلّق گرفته لازم نیست که از امور غیرمحسوس باشد و یا آن‌که در حیطه‌ی حواس ظاهری قرار نگیرد، حتّی شخص از راه‌های غیرعادی اموری را مشاهده کند از قدرت و توانایی عامّه‌ی مردم و نوع افراد، خارج باشد علم غیب شمرده خواهد شد»([[437]](#footnote-437)). یعنی همان معنایی که در آیاتی از قبیل آیات زیر آمده است:

1- ﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ﴾ [الأنعام: ٥٠] «(ای پیامبر) بگو به شما نمی‌گویم که خزائن خداوند نزد من است و [بگو] غیب نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که فرشته‌ام، جُز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم».

2- ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ١٨٨﴾ [الأعراف: ١٨٨] «(ای پیامبر) بگو من برای خویشتن مالک (صاحب اختیار) سود و زیانی نیستم مگر آن‌چه خدای خواهد و اگر غیب می‌دانستم هر آینه خیر بسیار می‌اندوختم و بدی به من نمی‌رسید، من جُز هشدار دهنده و بشارت آورنده برای مؤمنان نیستم».

3-﴿وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ إِنِّي مَلَكٞ وَلَآ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزۡدَرِيٓ أَعۡيُنُكُمۡ لَن يُؤۡتِيَهُمُ ٱللَّهُ خَيۡرًاۖ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا فِيٓ أَنفُسِهِمۡ إِنِّيٓ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٣١﴾ [هود: ٣١] «من به شما نمی‌گویم خزائن خداوند نزد من است و من غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم من فرشته‌ام و درباره‌ی کسانی که نظرتان [آنان را] خوار می‌بیند، نمی‌گویم خدا هرگز ایشان را خیر نمی‌دهد، خدا به آن‌چه در جان ایشان است داناتر است، همانا چنان‌چه [این چنین بگویم] هر آینه از ستمکاران‌ام» و نظایر این‌ها.

ثانیاً: ضروری است خواننده درباره‌ی آیات ششم و هفتم (یعنی آیه‌ی 94 و 105 سوره‌ی توبه) که مورد سوء استفادۀ مولّفین کتاب قرار گرفته به قرآن کریم مراجعه کند تا بداند قبل از آیه‌ی 94، خدا در آیه‌ی 91 به بعد، کسانی را که جهاد به مال و جان بر آن‌ها واجب نبوده بیان فرموده و آن‌ها را مستحقّ ملامت و نکوهش نمی‌داند سپس در آیه‌ی 93 و 94 می‌فرماید: ملامت و مؤاخذه بر کسانی است که توان جهاد دارند امّا در آن مشارکت نمی‌کنند لیکن هنگامی که از جهاد باز گردید بهانه آورده و از شما عذرخواهی می‌کنند. ای ‌پیامبر، در آن زمان به ایشان بگو که عذر خواهی نکنید خدا ما را از اخبار شما آگاهی داده و به زودی خدا و رسولش عمل شما را خواهند دید سپس به سوی خدایی که دانای غیب و شهادت است باز گردانده می‌شوید و او شما را از آنچه می‌کرده‌اید خبر می‌دهد([[438]](#footnote-438)).

پُرواضح است که آیات فوق و از جمله آیه‌ی 94 و 105 سوره‌ی توبه درباره‌ی غزوه‌ی تبوک نازل گردیده که چون منافقین احتمال نمی‌دادند سپاه اسلام از جنگ با رومیان سالم بازگردد از شرکت در جهاد خودداری کردند امّا هنگامی که بر خلاف انتظارشان مجاهدین اسلام سالم بازگشتند ایشان زبان به عذرخواهی گشودند! لذا در آیات منظور، خدا به رسول خود فرموده ـ و طبعاً رسول خدا نیز سایر مؤمنین را از اخبار الهی مطّلع ساخته ـ که ای پیامبر به ایشان بگو عذر خواهی نکنید بلکه عمل شرط است و ادّعای زبانی مقبول نیست، خدا اخبار شما را به مـا رسانیده و مـا می‌دانیم که ادّعاهای شما صحّت ندارد. به زودی در جنگ‌های آینده عمل شما را خدا و رسول او خواهند دید که برای جهاد حاضر خواهید شد یا خیر؟ و دانسته خواهد شد که آیا از نفاق خود توبه می‌کنید یا بر نفاق خود باقی می‌مانید. سپس در آیات بعدی ادامه می‌دهد، هنگامی که باز گردید تخلّف کنندگان از جهاد به منظور جلب رضایت شما سوگند می‌خورند. شما از آن‌ها روی بگردانید که آن‌ها پلیداند و اگر شما از آن‌ها راضی شوید خدا از قوم فاسق راضی نمی‌شود. سپس گروهی از بادیه‌نشینان منافق را ذکر فرموده که پرداخت زکات و انفاق کردن را زیان و غرامت می‌دانند و در آیات بعدی بادیه‌نشینان مؤمن و نیز پیشاهنگان نخستین از مهاجر و انصار و هم‌چنین کسانی را که عملاً از آنان پیروی می‌کنند و بعد از آن، بادیه‌نشینان منافق که اطراف مدینه ساکن بوده و منافقانی را که در داخل مدینه بودند ـ و به تصریح قرآن، پیامبر آن‌ها را نمی‌شناخت، در حالی­که اگر پیغمبر حتّی به علم غیراستقلالی شاهد اعمالشان می‌بود، طبعاً آن‌ها را می‌شناخت (فتأمّل جدّاً)ـ و سپس گروه دیگری را معرّفی فرموده که کردار نیک و بد را به هم آمیخته‌اند ولی به گناهان خود اعتراف و اقرار کرده‌اند، آنگاه می‌فرماید از اموال کسانی که ذکرشان رفت زکات بگیر که خدا توبه‌ی بندگانش را نمی‌پذیرد، سپس بار دیگر در آیه‌ی 105 به رسول خود می‌فرماید، به اینان بگو عمل کنید که کردار شما را خدا خواهد دید و پیامبرش و مؤمنین نیز خواهد دید و لازم نیست که به زبان ادّعا کنید. باید توجّه داشته باشیم که آیه‌ی 105 مُبَیِّن و مُفَسِّر آیه‌ی 94 است ([[439]](#footnote-439)).

آیه‌ی 105 فرموده خدا و پیامبر و مؤمنان عمل شما را خواهند دید یعنی آیه‌ی شریفه آن‌ها را به عمل تشویق نموده و به آنان اطمینان می‌دهدکه هرگاه عمل کنید عمل شما برای خدا و پیامبر و مؤمنین مغفول و نادیده نمی‌ماند. پُرواضح است که خدا نیازی ندارد به این‌که عملی تحقّق خارجی بیابد تا خدا آن را ببیند و بدان عالِم شود! ﴿سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّٗا كَبِيرٗا﴾**.**

کیست که نداند همه چیز برای خدا، پیش از ایجاد و هنگام ایجاد و پس از ایجاد شدن، یکسان است و خدا ازلاً بر همه چیز بصیر و علیم و خبیر و شهید است. به قول شیخ طوسی در تفسیر «التِّبیان» (ذیل آیات 94 و 105 سوره‌ی توبه) با این‌که خدا به همه چیز قبل از موجود شدن، عالم است امّا استعمال رؤیت به صورت مستقبل (سَیَرَی) نسبت به خدا بدین منظور است که خدای تعالی در هنگام موجود شدنِ امور نیز بدان‌ها علم دارد و این علمِ مقارنِ موجود شدنِ چیزی که قبلاً و أزلاً بدان عالم بوده موجِدِ حالت یا علم جدیدی در خدا نشده و موجب افزایش علم إلهی نمی‌گردد و منظور از رؤیت إلهی علمی است که به معنای معرفت و آگاهی قطعی است و از این رو یک مفعول گرفته و جایز نیست برای خدا علمی را که به معنای «ظنّ» است فرض کنیم. (انتهی) در حالی‌که غیر خدا چنین نیست. علاوه بر این رؤیت إلهی و بصیر بودن خدا با چشم نبوده و محدود به حدّی و مقیّد به قیدی نیست در حالی‌که دیدن و حصول علم بصری برای بشر، مفید به قیود بسیاری است که ازآن جمله فقط با چشم و فقط هنگام تحقّق و حضور چیزی از فاصله‌ای محدود در برابر چشم، میسور است و حرف استقبال «سَ» بر سر فعل مضارع «یَرَی» در مورد غیرخدا، مُفهِم این معنی است، به عبادت دیگر فعل نسبت به هریک از فاعلهای خود معنایی خاصّ و متناسب با وضعیّت او را می‌رساند. (فَلا تَتَجَاهَلْ)

بنابراین عطف رسول و مؤمنین ـ که بشر و محدوداند ـ به خدای **لَيسَ کَمِثْلِهِ شَئ**، بدین معنی نیست که ممکن است بشر مانند خدا بصیر شود! بصیرت خدا کجا و بصیرت غیرخدا کجا؟! «**أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؟»

بصیرت پیامبر و مؤمنین که همگی بشراند، بصیرتی محدود است که فقط با چشم و فقط هنگام ظهور چیزی یا عملی، میسّر می‌شود و آن‌ها نمی‌توانند شاهد همه‌ی اعمال پنهان و آشکار همه‌ی مؤمنین باشند. این موضوع به قدری بدیهی است که هیچ عاقلی عطف پیامبر و مؤمنان را به خدای تعالی در موضوع رؤیت، بهانه نمی‌کند تا بصیر و شهید بودن خدا و بشر را مشابه بداند! بنابراین نمی‌توانیم عمومیّت لفظ «مؤمنین» را نقص کنیم و بگوییم علاوه بر پیامبر فقط سیزده مؤمن ـ که بسیاری از آن‌ها در زمان نزول آیه ولادت نیافته بودند ـ بیننده و شاهد همه‌ی اعمال پیدا و پنهانِ مردم خواهند بود!

به جای آن‌که بی‌دلیل، عمومیّت لفظ «مؤمنین» را نقص کرده و آن را به چند تن اختصاص دهیم و آن‌ها را مانند خدا، شاهد و ناظر همه‌ی اعمال آشکار و نهان مؤمنین بشماریم معقول‌تر آن است که از تفاوت بصیر و شهید بودن خدا با غیرخدا که بر کسی پوشیده نیست، تغافل یا غفلت نکنيم. (فتأمّل)

علاوه بر این می‌دانیم که خدا از تجسّس و اطّلاع بر گناهان غیر نهی نموده و می‌فرماید: ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا ١٧﴾ [الإسراء:17 والفرقان:58] «و کافی است که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بیناست». اصولاً همه می‌دانند دیدن بسیاری از اعمال مردم بر رسول خدا و سایر مؤمنین بلااستثناء حرام است! (فتأمّل)

حضرت علی نیز در نامه‌ای به یکی از کارگزارانش او را به تقوی إلهی در کارهای پنهانی امر فرمود و جُز خدا را شاهد اعمال مخفی بندگان ندانسته است. در نامه‌ی 26 نهج البلاغه می‌خوانیم: «أمَرَهُ بِتَقوَى اللهِ في سَرائر أمْرِهِ وَخَفِيّاتِ عَمَلِهِ حَيثُ **لا شاهِدَ (شَهِيدَ)** **غَيرُهُ**» «او را به پروا و پرهیزکاری از خدا در امور نهانی و اعمال مخفی و پوشیده‌اش فرمان داده، جایی که **هیچ شاهد و ناظری غیر از خدا نیست**». (فتأمّل)

آنحضرت در امور پوشیده و پنهانِ مردم، شاهد و حاکم را یکی دانسته و فرموده: «اِتَّقُوا مَعاصِيَ اللهِ فِي الخَلَواتِ فَإنَّ الشّاهِدَ هُوَ الحاكِم» «از ارتکاب گناه و نا فرمانی خدا در خلوتها بپرهیزیدکه شاهد [اعمالتان] همان داور وحاکم است». (نهج البلاغه، کلمات قصار 324).

جالب است که مؤلّفین در کتاب خود نوشته‌اند که در کتب لغت، کلمه‌ی «شَهِدَهُ» یعنی حاضر گردید و شاهد بود وکلمه‌ی «شهید» به معنای حاضر است و به محلّ حضور و گرد آمدن مردم «مَشهَد» گفته می‌شود و می‌دانند که در نهج البلاغه «شهود» در مقابل «غیاب» استعمال شده و امیر المؤمنین فرموده: «إن شَهِدَ لَم يُعرَف وإن غابَ لَم يُفتَقَد» «اگر حاضر باشد شناخته نمی‌شود و اگر غائب شود مورد پی‌جویی قرار نمی‌گیرد». (خطبه‌ی 103) و فرموده:«ما لِي أراکُم... شُهُوداً غُيَّباً» «چه می‌شود که شما را... حاضرانی مانند غایبان می‌بینم؟» (خطبه‌ی 108) و فرموده: «هذا مَا اجتَمَعَ عَلَيهِ أهلُ اليَمَنِ.... شاهِدُهُم وَغائِبُهُم» «این همان پیمانی است که أهالی یمن.... حاضر و غایبشان برآن اتّفاق کرده‌اند». (نامه‌ی 74). امّا عقل خود را به کار نگرفته‌اند که ممکن نیست غیرخدا ـ از جمله انسان ـ چه زمانی که در دنیای فانی است و چه زمانی که به عالم باقی منتقل شده یعنی چه در حیات و چه در ممات، در آنِ واحد در دو جا و شاهد و ناظر دو عمل باشد، تا چه رسد به مکان‌های بسیار و بی‌شمار؟! و فقط خداست که متّصف است به صفت «لاي َشغَلُهُ شَأْنٌ عَن شَأْنٍ»، چنان‌که حضرت أمیر نیز این صفت را مختصّ حقّ تعالی دانسته و لاغیر، و فرموده: «اَللّهُمَّ أنتَ الصّاحِب فِي السَّفَرِ وَأنتَ الخَلِيفَةُ فِي الأهلِ وَ**لايَجمَعُهُما غَيرُكَ** لِأنَّ المُستَخلَفَ لا يَكُونُ مُستَصْحَباً وَالمُستَصْحَبُ لا يَكُونُ مُستَخلَفاً». «پروردگارا، تو در سفر همراه مایی و [در عین حال] تو در خانواده‌ی [ما که همراهمان نیستند] راهبر و سرپرست ایشانی و **جُز تو کسی جمع این دو [صفت] نتواند** زیرا کسی که جانشین مسافر [در خانواده] است، همسفر نتواند بود و همسفر راهبر و سرپرست [خانواده] نمی‌باشد». (نهج البلاغه، خطبه‌ی 46).

با توجّه به مسائل بالا در می‌یابیم که در سایر آیات نیز مسأله‌ی شهادت و نظارت غیرخدا به صورتی است که بیان گردید، از جمله در آیه‌ی ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾ [البقرة: ١٤٣] «و بدین‌گونه شما را امّتی نیکو (یا معتدل و میانه رو) قرار دادیم تا شما بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد». و نیز برخلاف ادّعای غُلاة و خرافه فروشان نه بدین معناست که شما مؤمنین شاهد و ناظر همه‌ی طاعات و معاصی مردم حتّی در خفا می‌باشید و شهادت می‌دهید و رسول خدا هم نسبت به شما چنین است! در حالی‌که اطّلاع و تجسّس از اعمال مردم حرام است! بلکه مقصود این است که شما امّتی نیکو (یا معتدل) بوده و تا زنده‌اید و از تعالیم پیامبر بهره‌مند می‌شوید باید تعالیم پیامبر را به سایرین برسانید و ناظر و ناصح آحاد جامعه‌ی خود باشید و امر به معروف و نهی از منکر نمایید و در قیامت در مورد کسانی که تعالیم و أوامر و نواهی اسلام را بدیشان اعلام و ابلاغ کرده‌اید، شهادت می‌دهید و پیامبر نیز چنین است که تا زنده و مکلّف و در جهان فانی است باید ضمن ابلاغ شریعت اسلام متوجّه اصلاح مردم جامعه‌ی خویش باشد و در قیامت شهادت می‌دهد که آنچه خدا خواسته به شما اعلام و ابلاغ کرده است نه این‌که در زمان حیات یا پس از رحلت و انتقال به دنیای باقی از کارهای مخفی مردم مطّلع گردد و از اعمال بد مردم غصّه بخورد و دارُ السَّلام برزخ برایش دارُ الهَمّ و الحُزن گردد! خدای متعال نیز سَتّارالعُیوب است نه کَشّاف العُیوب و فقط خدا به أحوال و اعمال آشکار و نهان بندگان، علیم و خبیر و بصیر و شهید است و کسی در این صفت ـ چنان‌که گذشت ـ با او شریک نیست (فَلا تَتَجَاهَلْ). به عبارت دیگر، آیه‌ی سوره‌ی توبه به عذرآوران می‌فرماید اگر راست می‌گویید برای جبران گذشته، به جای ادّعا، عمل کنید که خدا و پیامبر و مؤمنین اعمال آشکار شما را می‌ببنند، سپس به سوی خدا که هم دانای شهادت و امور آشکار و هم دانای غیب و امور پنهان است بازگردانده می‌شوید و خدا که بر همه چیز شهید و شاهد است شما را از اعمالتان ـ أعمّ از ظاهر و باطن ـ آگاه کرده و درباره‌ی آن‌ها حکم می‌کند نه این‌که بفرماید پیامبر یا برخی از مؤمنان صفت خدارا که شاهد ظاهر و باطن است، کسب می‌کنند! (فَتَأمّل).

70مضافاً بر این‌که موضوع شهادت در این آیه مکرّر شده و هر دو در این آیه به یک معنی است زیرا معطوف و معطوفٌ عَلَیه هر دو بشر هستند و با این‌که روحشان فانی نیست ولی زنده و مرده‌ی ایشان هم یکسان نیست (فاطر: 22). بنابراین شهادت مؤمنین هر طور که باشد شهادت رسول نیز همان گونه است و یک کلمه را **بی‌دلیل و مدرک** نمی‌توان در یک آیه دو جور معنی کرد. علاوه براین، اگر انبیاء ـ چه در زمان حیات و چه پس از وفات ـ شاهد همه‌ی اعمال مردم می‌بودند حضرت نوح در زمان حیات نمی‌فرمود: ﴿..وَمَا عِلۡمِي بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١١٢﴾ [الشعراء: ١١٢] «و من چه دانم که آنان (= پیروانم) چه می‌کرده‌اند؟» و حضرت عیسی در قیامت عرض نمی‌کرد: ﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ١١٧﴾ [المائ‍دة: ١١٧] «تا آن زمان که درمیانشان بودم شاهد و گواه بر ایشان بودم و هنگامی که مرا وفات دادی تو خود مراقب ایشان بودی و تویی‌که بر همه چیز شاهد و گواهی». (فتأمّل جدّاً) بلکه انبیاء از جمله حضرت عیسی شهادت می‌دهند که توحید و دین خدا را همان گونه که خداوند بدیشان رسانیده است به مردم ابلاغ کرده‌اند نه این‌که شاهد یکایک اعمال مردم بوده‌اند.

هم‌چنین خدا به رسول خود فرموده: ﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلۡغَرۡبِيِّ إِذۡ قَضَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَى ٱلۡأَمۡرَ وَمَا كُنتَ مِنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٤٤﴾ [القصص: ٤٤] «و هنگامی‌که فرمان [نبوّت] را به موسی دادیم تو در جانب غربی [طور] نبوده و از شاهدان و حاضران نبودی»([[440]](#footnote-440)). معلوم می‌شود شاهد بودن پیامبر غیر از شاهد بودن خدا است. هم‌چنین می‌دانیم که نصاری پس از حضرت مسیح و حضرت مریم آن دو بزرگوار را «إله» گرفتند (المائدة: 116) و روز قیامت آن‌ها نسبت به این کار منحرفین، اظهار بی‌اطّلاعی می‌کنند و این کار، خود دلیل است بر این‌که اعمال عباد به انبیاء ارائه نمی‌شود.

ثانیاً: مؤلّفین کتاب تجاهل کرده‌اند که در قرآن کلمه‌ی «امّت» همیشه به معنای «همه‌ی پیروان یک آیین» نیست. از قبیل امّت یهود که همه‌ی پیرامون حضرت کَلِیم الله را شامل بوده و امّت نصاری که همه‌ی پیروان حضرت مسیح را شامل است و هکذا..... بلکه لازم است بدانیم گاهی به گروهی از یک امّت و یا تعدادی از مردم نیز «امّت» گفته می‌شود. فِی المَثَل کلمه‌ی «أمّة» در آیه‌ی: ﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدۡيَنَ وَجَدَ عَلَيۡهِ أُمَّةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ يَسۡقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ ٱمۡرَأَتَيۡنِ﴾ [القصص: ٢٣] «و چون [موسی] به آب مدین رسید گروهی از مردمان را برآن یافت که [دام‌های خویش را] سیراب می‌کردند و نزدیک ایشان دو زن یافت». و یا در آیه‌ی: ﴿وَإِذۡ قَالَتۡ أُمَّةٞ مِّنۡهُمۡ لِمَ تَعِظُونَ قَوۡمًا ٱللَّهُ مُهۡلِكُهُمۡ﴾ [الأعراف: ١٦٤] «و (یاد آر) آنگاه که گروهی از ایشان (= بنی اسرائیل) [به برخی دیگر] گفتند: چرا گروهی را اندرز می‌دهید که خداوند ایشان را هلاک می‌سازد». در این‌گونه آیات «أمّت» به معنای یک گروه است نه همه‌ی پیروان یک دین.

همچنین است خطاب جمع مخاطب در قرآن، که لازم است بدانیم خطاب به جمع حاضر همیشه متوجّه همه‌ی أمّت یا همه‌ی مسلمین نیست. آری، در آیاتی از قبیل: ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ﴾ [البقرة: ١٧٨] «بر شما قصاص نوشته شده». و ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ﴾ [البقرة: ١٨٣] «بر شما روزه داری نوشته و مقرّر گردید». و کثیری از موارد مشابه، خطاب جمع، ناظر بر همه‌ی مسلمین ـ أعمّ از گذشتگان و معاصرین و آیندگان ـ یعنی خطاب به أمت اسلام است امّا در مواردی نیز جمع حاضر، چنان عمومیّتی ندارد فی المثل آیات 121 تا 127 سوره‌ی مبارکه‌ی «آل عمران» و یا در آیه‌ی: ﴿إِن يَمۡسَسۡكُمۡ قَرۡحٞ فَقَدۡ مَسَّ ٱلۡقَوۡمَ قَرۡحٞ مِّثۡلُهُۥ﴾ [آل‌عمران: ١٤٠] «اگر شما را جراحتی رسید، آن گروه را نیز زخمی همانند آن رسید». ضمیر «کُم» به مجاهدین غزوه‌ی «أحد» راجع است نه همه‌ی مسلمین و منظور از «اَلقَوم» نیز مشرکین مکّه است و لاغَیر. و یا در آیات یازده تا هفده سوره‌ی نور، خطابِ جمع حاضر متعلّق به همه‌ی مسلمین نیست([[441]](#footnote-441)) بلکه راجع است به کسانی‌که با ماجرای إفک عایشه مرتبط بوده‌اند و هکَذا.....

هم‌چنان‌که کلمه‌ی «ناس» نیز همواره به معنای عامّ مردم نیست بلکه گاهی بر تعداد محدودی از انسان‌ها دلالت دارد نه همه‌ی مردم در همه‌ی زمان‌ها، فِی المَثَل در آیه‌ی: ﴿ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا﴾ [آل‌عمران: ١٧٣] «کسانی که [بعضی از] مردم به ایشان گفتند: همانا مردم برای [هجوم به] شما گردآمده‌اند، از آنان بترسید امّا [این خبر] بر ایمانشان افزود». بدیهی است که در اینجا منظور از «ناس» مطلق مردم در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها نیست، بلکه مقصود از «ناسِ» اوّل تعدادی خبرگزار است که به نزد مجاهدین اسلام آمده بودند و منظور از «ناسِ» دوّم باقیمانده‌ی سپاه مشرکین است که قصد بازگشت و هجوم مجدّد بر مجاهدین «اُحُد» را داشتند و یا در آیه‌ی: ﴿لَّعَلِّيٓ أَرۡجِعُ إِلَى ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٤٦﴾ [يوسف: ٤٥] «باشد که نزد مردم باز گردم، باشد که [تأویل و تعبیر خواب مَلِک را] بدانند». واضح است که منظور از «ناس» در این آیه مَلِک و سایر مسؤولین دربار و اطرافیان عزیز «مصر» است نه مطلق مردم! و یا در آیه‌ی: ﴿سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ وَٱسۡتَرۡهَبُوهُمۡ﴾ [الأعراف: ١١٦] «چشمان مردم را جادو کردند و ایشان را ترساندند». پیداست که منظور همان جمعیّتی است که برای دیدن رقابت ساحران با حضرت موسی آمده بودند نه مطلق مردم یا همه‌ی جمعیّت مصر و هکَذا....».

با توجّه به مطالب فوق معلوم می‌شود ادّعای مؤلّفین درباره‌ی آیه‌ی 15 سوره‌ی مُزَّمِّل ـ و برخی از آیات دیگرـ که «متوجّه تمام امّت در تمام زمان‌هاست و در این خطاب به طور وضوح شهادت پیامبر بر اعمال امّت بیان گردیده است»([[442]](#footnote-442)). عوام‌فریبی یا مغالطه است.

هم‌چنین است مسأله‌ی «**جَعل**» که ضروری است بدانیم جعل إلهی در قرآن، به دو قسم جعل مستقیم تکوینی و ایجادی و جعل اعتباری و تشریعی منحصر نیست بلکه در مواردی از سنخ جعل نتیجه و قابلیّت است یعنی ترتّب نتیجه بر جعل إلهی نیز جعل إلهی شمرده می‌شود. این جعل اخیر نوعی جعل مشروط یا جعل غیرمستقیم تکوینی است. فِی المَثَل قرآن فرموده: ﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ﴾ [القصص: ٤١] «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش [دوزخ] دعوت می‌کنند». بدیهی است که خداوند رحمان رحیم حکیم مستقیماً آن‌ها را پیشوای دوزخیان خلق نکرده است بلکه آن‌ها به سبب ظلم و استکبار و حقّ ستیزی خود و سوء استفاده از اقتدار خویش([[443]](#footnote-443)) و بنا به سُنن إلهی، پیشوایان دوزخیان شدند. زیرا از سُنن إلهی است که اگر اکابر و قدرتمندان، ظلم و حقّ ستیزی کنند خواه و ناخواه عدّه‌ای بدکاران را به دور خود جمع می‌کنند، چنان‌که فرموده: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا فِي كُلِّ قَرۡيَةٍ أَكَٰبِرَ مُجۡرِمِيهَا لِيَمۡكُرُواْ فِيهَاۖ وَمَا يَمۡكُرُونَ إِلَّا بِأَنفُسِهِمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ ١٢٣﴾ [الأنعام: ١٢٣] «و بدین‌سان در هر آبادی تباهکاران بزرگش را قرار دادیم که در آن مکر [و فساد و حقّ ستیزی] نمایند، حال‌آن‌که جُز در حقّ خویش مکر نمی‌کنند و نمی‌دانند». و یا فرموده: ﴿وَإِذَآ أَرَدۡنَآ أَن نُّهۡلِكَ قَرۡيَةً أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيۡهَا ٱلۡقَوۡلُ فَدَمَّرۡنَٰهَا تَدۡمِيرٗا ١٦ وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِنَ ٱلۡقُرُونِ مِنۢ بَعۡدِ نُوحٖۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا ١٧﴾ [الإسراء: ١٦، ١٧] «و چون [بر اثر بدکاری اهالی آبادی‌ها] اراده نماییم که قریه‌ای را نابود سازیم، بزرگان و متنعّمان آن را رخصت و فرمان دهیم آنان نیز تباهکاری و نافرمانی کنند [در نتیجه] حُکم بر عذاب ایشان ثابت شود [و سزاوار عذاب شوند] آن‌گاه آنان را هلاک سازیم، هلاکتی کامل و چه بسیار [از اقوام] قرون پس از نوح را هلاک ساختیم و بس است که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بیناست». معلوم می‌شود که این یک سُنّت إلهی در اجتماع بشری است که چون بزرگان و مقتدرین اجتماع نافرمانی کنند زیردستانشان نیز قهراً پیروی می‌کنند و همگی مستحقّ کیفر إلهی می‌شوند و مسؤولیّت اصلی بر عهده‌ی بزرگان و قدرتمندان است که إمامِ داعی إلَی النّار می‌شوند نه این‌که خدا آن‌ها را مستقیماً به امامت دوزخ می‌گمارد. (فَتَأَمَّلْ ولاَ تَتَجَاهَلْ) چنان‌که قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلۡنَا ٱلشَّيَٰطِينَ أَوۡلِيَآءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ ٢٧﴾ [الأعراف: ٢٧] «ما شیاطین را دوست کسانی قرار داده‌ایم که ایمان نمی‌آورند». یعنی بنابه سنّت إلهی کسانی‌که حقّ پوشی کرده و بی‌تأمّل و متعصّبانه از آباء و اجداد خود پیروی می‌کنند، طبعاً میان ایشان و شیاطینِ حقّ‌ستیز هم‌جهتی و دوستی برقرار می‌شود.

اگر خـدا فرموده: ﴿فَبِمَا نَقۡضِهِم مِّيثَٰقَهُمۡ لَعَنَّٰهُمۡ وَجَعَلۡنَا قُلُوبَهُمۡ قَٰسِيَةٗ﴾ [المائ‍دة: ١٣] «پس به سبب پیمان‌ شکنی ایشان، آنان را لعنت نموده و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم (قرار دادیم)». بدیهی است که پروردگار رؤوف حلیم ابتداءً و مستقیماً دل‌های آنان را سخت نیافریده بلکه بنا به سُنَنِ إلهی، نتیجه‌ی پیمان شکنی با خدا، قساوت قلب است و هکذا..... و از این نمونه‌ها در قرآن کم نیست. (فلاَ تَتَجَاهَلْ)

امّا متأسفانه مؤلفین کتاب مورد بحث ما، طوری سخن گفته‌اند (ص 118) که «**جعل**» صرفاً یا جعل تشریعی است یا جعل مستقیم و نامشروط تکوینی و چون جعل، تشریعی نباشد ناگزیر تکوینی خواهد بود و لاغیر! در حالی‌که با توجه به مطالب فوق و نمونه‌های فراوان دیگر، «**جَعل**» در آیه‌ی 143 سوره‌ی بقره، جعل سنّت و جعل ترتّب نتیجه است نه جعل مستقیم و نامشروط تکوینی، بنابر‌این با توجّه به این‌که آیه‌ی 143 سوره‌ی مبارکه‌ی بقره درباره‌ی تغییر قبله است، هر عاقلی در می‌یابد که خطاب آیه متوجّه معاصرین پیامبر است که به تغییر قبله گردن نهادند و در واقع آیه به مسلمینِ منظور می‌فرماید شما با اطاعت و پیروی از پیغمبر اکرم و ایمان آوردن و این‌که به بهانه‌جویی یهود درباره‌ی قبله وقعی نمی‌نهید و به شریعت رسول خاتم ملتزم هستید ـ در حالی‌که اهل کتاب که خودشان نیز در قبله با یکدیگر اختلاف دارند و در دل می‌دانند که قبله‌ی اسلام درست و بر حقّ است [البقرة:144] به هیچ قیمتی حاضر به قبول قبله‌ی مسلمین نیستند! ـ در نتیجه شما امّتی نیکو یا معتدل و متوازن شده‌اید و پیامبری که شما را تربیت و تزکیه نموده و این کتاب آسمانی و حکمت و چیزهایی را که نمی‌دانستید، به شما می‌آموزد (البقرة: 151) روز قیامت شاهد شماست که تربیت و دانسته‌های خود درباره‌ی شریعت إلهی را از او گرفته‌اید و شما نیز شاهدان کسانی خواهید بود که دین پیامبر را از شما می‌گیرند. فراموش نکنیم که قرآن کریم از طریق اصحاب پیامبر به ما رسیده است. آیه‌ی 78 سوره‌ی مدنی حجّ نیز خطاب به اطرافیان پیامبر که خود را از اعقاب حضرت ابراهیم می‌دانستند فرموده خدای تعالی، هم در زمان جدّ أعلای شما ابراهیم (البقرة:128 و131تا 133 و آل‌عمران:67) و هم در این کتاب (= قرآن) شما را «مُسلِم» و مسلمان نامیده و این دین موافق و مؤیِّدِ دین نیای شما ابراهیم است پس شما نماز بگزارید و خدا را عبادت و در راه خدا جهاد کنید و اعمال شایسته به جای آورید و حول محور دین خدا گرد آیید تا در قیامت پیامبر شاهد شما و شما شاهدان کسانی باشید که دین پیامبر را از شما می‌گیرند. بنابراین، امّت وسط (= نیکو یا متوازن) شدنِ ایشان نتیجه‌ی اتّباع الرسول است نه جعل مستقیم و نامشروط تکوینیِ خدا چنان‌که بهترین امّت شدنشان نتیجه‌ی ایمان به پیامبر خاتم و امر به معروف و نهی از منکر است [آل‌عمران:110] خصوصاً که قرآن کریم فرموده در قیامت از میان هرگروهی شاهدی می‌آوریم [القصص:75] و تو را ای پیامبر به عنوان شاهد براینان (= معاصرین پیامبر) حاضر می‌کنیم [النّساء:41]. بنابراین بافندگی‌های خرافیِین که متأثّر از روایت بی‌اعتبار است، به دلیل متقن شرعی متّکی نیست.

اینک با توجّه به مطالبی‌که گذشت، برای این‌که معنای آیات هفتگانه‌ی مورد سوء استفاده‌ی خرافیّین را بدانیم و فریب بافندگی‌های آن‌ها را نخوریم لازم است به مسائل زیر توجّه کنیم:

نخست: آنکه خدا فرموده: ﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِۖ هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ٢٢﴾ [الحشر: ٢٢] «اوست خداوندی که هیچ معبودی جُز او [به حقّ] نیست دانای نهان و آشکار است و اوست بخشاینده و مهربان». و نیز فرموده: ﴿أَوَ لَمۡ يَكۡفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ٥٣﴾ [فصلت: ٥٣] «آیا بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیز [پیدا و پنهان] گواه و شاهد است». و فرموده: ﴿عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٩٢﴾ [المؤمنون: ٩٢] «دانای نهان و آشکار و والا و برتر است از آن‌چه با وی شریک می‌دانند». و..... بنابراین نباید با اتکاء به روایات بی‌اعتبار، غیرخدا را نیز شاهد کارهای مخفی مردم دانست!

دوّم: آن‌که بدانیم انبیاء در زمان حیات دنیوی از اعمال پنهان مردم مطلّع نبودند، چنان‌که قرآن به رسول خود فرموده: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ ٢٠٤ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا وَيُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ ٢٠٥﴾ [البقرة: ٢٠٤، ٢٠٥] «و کسی از مردم هست که در زندگانی این دنیا گفتارش را می‌پسندی و بر آن‌چه در دل دارد خدا را شاهد می‌گیرد [که نیّتی نیکو دارد] و حال آن‌که [خدا می‌داند] او لجوج‌ترین دشمن است و چون از نزد تو بازگردد (و یا سرپرست کاری شود) در فساد زمین می‌کوشد و کِشت و نسل را تباه و نابود سازد و خداوند فساد و تباهکاری را دوست نمی‌دارد». در حالی‌که اگر اعمال مفسده‌خیزِ چنین کسانی بر پیامبر عرضه می‌گردید، قطعاً قول بلاعملِ آن‌ها را نمی‌پسندید. بنابراین شهادت انبیاء منحصر به حیات دنیوی ایشان و افراد معاصر خودشان است و در زمان حیات دنیوی نیز از احوال و اعمال مخفی مردم مطّلع نبوده‌اند. [الشُعراء:122] و پس از حیاتِ دنیوی و انتقال به دیار باقی با جهان ما ارتباط ندارند. [المائدة:117] و روز قیامت برخی از معبودانِ غیر خدا ـکه انبیاء سابقین نیز از آن جمله‌اند ـ به عابدینِ خود می‌گویند خدا برای شهادت میان ما و شما کافی است، ما از عبادت شما بی‌خبر بودیم [یونس:29]. قرآن به رسول خود نیز فرموده: ﴿وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعۡضَ ٱلَّذِي نَعِدُهُمۡ أَوۡ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيۡنَا مَرۡجِعُهُمۡ ثُمَّ ٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفۡعَلُونَ ٤٦﴾ [يونس: ٤٦] «و اگر برخی از آن‌چه که بدیشان [از عذاب] وعده می‌دهیم به تو [در حیات دنیوی] ارائه نماییم یا تورا [پیش از نزول عذاب] وفات دهیم، به هرحال بازگشتشان به سوی ماست، آن‌گاه خداوند است که برآن‌چه انجام می‌دهند شاهد و گواه است». که معلوم می‌شود اعمال عباد به انبیاء عرضه نمی‌شود و آن‌ها شاهد اعمال همه‌ی پیروان و معاصرین خود نیستند ([[444]](#footnote-444)).

سوّم: آن‌که بدانیم شهادت انبیاء در زمینه‌ی اصول دین و ابلاغ احکام شریعت به معاصرین خویش است نه همه‌ی اعمال مردم. خدایی که فرموده همه‌ی پیامبران را در قیامت گرد می‌آوریم و از ایشان می‌پرسیم مردم چگونه دعوت شما را اجابت کردند و انبیاء گویند ما را بدان علمی نیست و فقط تو ای خدا داننده‌ی غیب هستی [المائدة:109] و نیز فرموده قطعاً از آن‌ها سؤال می‌کنیم [الأعراف: 6] به عنوان نمونه بیان فرموده که از حضرت عیسی می‌پرسیم: آیا تو به مردم گفتی که غیر از خدا مرا و مادرم را نیز دو معبود بگیرید؟! عیسی عرض می‌کند: منزّهی تو، مرا نرسد که چیزی بگویم که حقّ نیست، تو خود درون و باطن مرا می‌دانی امّا من آنچه در ذات مقدّس توست نمی‌دانم، همانا تویی که دانای غیب‌هایی. من جُز آنچه به من امر فرمودی که خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست، عبادت کنید؛ نگفته‌ام و **تا زمانی­‌که درمیانشان بودم بر آنان گواه و ناظر بودم** و هنگامی‌که مرا وفات دادی تو خود ناظر و نگاهبان ایشان بوده‌ای و تو بر هر چیز گواهی. [المائدة:116و117].

حواریّون و پیروان و اصحاب آنحضرت نیز که تعالیم دین إلهی را مستقیماً و بی‌واسطه از آن حضرت دریافت کرده‌اند و وظیفه‌ی انتقال آن به سایرین را داشته‌اند بر صدق معجـزات آن­حضرت و تعالیم آن بزرگوار برای دیگران در دنیا و آخرت شهادت می‌دهند که هم تعلیمات آن‌حضرت را دریافت کردیم و هم شاهد معجزات آن‌حضرت ـ از جمله نزول مائده‌ی آسمانی ـ بوده‌ایم. [آل‌عمران:53 و المائدة:113]

چنان‌که علمای یهود که عالم به تورات بوده‌اند و وظیفه‌ی اعلام و ابلاغ آن را به سایرین داشته‌اند نیز از زمره‌ی شهود محسوب می‌شوند [المائدة:44). و نیز گروهی از کشیشان متواضع که اسلام می‌آورند نیز در عداد شهود می‌باشند [المائده:83]. بنابراین، شاهد بودن مختصّ عده‌ای محدود و معدود ـ مثلاً چهارده نفرـ نیست.

با توجّه به مطالب فوق ملاحظه می‌کنیم که در آیه‌ی 45 سوره‌ی أحزاب و آیه‌ی 8 سوره‌ی فتح سه صفت «شاهد» و «بشیر» و «نذیر» ذکر گردیده امّا موضوع شهادت و بشارت و إنذار نیامده است، لذا موجّه‌ترین کار آن است که بدانیم موضوع این مسأله از نظر قرآن کریم چیست. نکته‌ی دیگری که نباید مفعول بماند آن است که دو صفت «بشیر» یا «مُبَشِّر» و «نذیر» یا «مُنذِر» در قرآن از صفت «شاهد» برای انبیاء و از جمله پیامبر اکرم بیشتر و مؤکدتر ذکر شده است و در مواردی که بی‌تردید همه‌ی مردم تا روز قیامت، منظور قرآن‌اند، صفت «بشیر و نذیر» ذکر شده است، از جمله:

1- ﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا﴾ [البقرة: ١١٩] «همانا ما تو را بشارت بخش و هُشدار دهنده گسیل داشتیم».

2- ﴿فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ [البقرة: ٢١٣] «خداوند پیامبران را نوید‌بخش و بیم‌رسان برانگیخت».

3- ﴿إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ﴾ [الأعراف: ١٨٨] «من برای گروهی که ایمان آورند جُز هشدار دهنده و بشارت‌آور نیستم».

4- ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا﴾ [الإسراء:105 و الفرقان:56] «ما تو را جُز نوید بخش و بیم‌رسان گسیل نداشته‌ایم». چنان‌که درباره‌ی عموم انبیاء نیز فرموده: ﴿وَمَا نُرۡسِلُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ [الأنعام: ٤٨]. «و فرستادگان [إلهی] را جُز نویدبخش و هشداردهنده نمی­فرستیم».

5- ﴿إِنَّنِي لَكُم مِّنۡهُ نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ ٢﴾ [هود: ٢] «همانا من از جانب او (خدای حکیم و خبیر) هشدار دهنده و بشارت آورم...... همانا تو بیم دهنده‌ایي، و خداوند است که بر هر چیز سرپرست و نگاهبان است».

6- ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَآ أَنَا۠ لَكُمۡ نَذِيرٞ مُّبِينٞ ٤٩﴾ [الحج: ٤٩] «بگو: ای مردم، همانا من برای شما هشدار دهنده‌ای آشکارام».

7- ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا﴾ [سبأ: ٢٨] «ما تو را نفرستادیم مگر برای همه‌ی مردم [که] نوید بخش و بیم رسان [باشی]».

مسأله‌ی دوّم آن است که بدانیم انبیاء به چه بشارت می‌دهند و نسبت به چه انذار می‌کنند؟ قرآن کریم می‌فرماید:

1- ﴿لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلۡمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِۦ قَوۡمٗا لُّدّٗا ٩٧﴾ [مريم: ٩٧] «تا پارسایان را بدان (= قرآن) نوید بخشی و گروهی لجوج و ستیزه‌جو را بدان هشدار دهی و بیم رسانی».

2- ﴿وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ﴾ [البقرة: ٢٥] «و به کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکو کردند، بشارت‌ده که بوستان‌های بهشتی دارند که زیر [درختانش] رودها روان است».

3- و از باب طعنه و تهکّم به منافقین و کُفّار فرموده: ﴿بَشِّرِ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا ١٣٨﴾ [النساء: ١٣٨] «و منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک خواهند داشت!» ﴿وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ٣﴾ [التوبة: ٣] «آنان را که کفر ورزیدند به عذابی درد‌ناک مژده ده!».

4- ﴿وَأَنذِرِ ٱلنَّاسَ يَوۡمَ يَأۡتِيهِمُ ٱلۡعَذَابُ﴾ [إبراهيم: ٤٤] «و مردم را از روزی که عذاب بر آنان در آید، بیم ده». و چنان‌که درباره‌ی مردم شبه جزیره‌ی عربستان نیز فرموده: ﴿تُنذِرَ يَوۡمَ ٱلۡجَمۡعِ لَا رَيۡبَ فِيهِۚ فَرِيقٞ فِي ٱلۡجَنَّةِ وَفَرِيقٞ فِي ٱلسَّعِيرِ ٧﴾ [الشورى: ٧] «تا از روز گردآمدن [مردم] که هیچ تردیدی در آن نیست، بیم‌دهی [درآن روزی که] گروهی در بهشت و گروهی در آتش سوزان [دوزخ] هستند».

مسأله‌ی سوّم آن است که بدانیم انبیاء در دو صفت «بشیر» و «نذیر» بودن با کتابشان اشتراک دارند یعنی «بشیر» و «نذیر» هم صفت پیامبر است ـ چنانکه گذشت ـ و هم صفت کتاب.

خدا درباه‌ی کتاب آسمانی فرموده: ﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَبِيرٗا ٩ وَأَنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡتَدۡنَا لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا ١٠﴾ [الإسراء: ٩، ١٠] «همانا این قرآن به آن [طریقتی] که پاینده‌تر و استوار‌تر است راه می‌نماید و به مؤمنانی که کارهای نیکو می‌کنند بشارت می‌دهد که پاداشی بزرگ دارند و همانا کسانی‌که به روز بازپسین ایمان نمی‌آورند عذابی درد‌ناک برایشان آماده کرده‌ایم». و فرموده: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبۡدِهِ ٱلۡكِتَٰبَ وَلَمۡ يَجۡعَل لَّهُۥ عِوَجَاۜ ١ قَيِّمٗا لِّيُنذِرَ بَأۡسٗا شَدِيدٗا مِّن لَّدُنۡهُ وَيُبَشِّرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرًا حَسَنٗا ٢﴾ [الكهف: ١، ٢] «سپاس و ستایش خداوندی راست که این کتاب را بر بنده‌اش نازل فرمود.... [کتابی] پاینده و استوار تا از عذابی سخت از نزد او بیم دهد و مؤمنانی را که کارهای شایسته و نیکو می‌کنند نوید بخشد که پاداشی نیکو دارند».

مسأله‌ی چهارم آن است که بدانیم این دو صفت مُبَشِّر و مُنذِر را تعدادی از پیروان راستین انبیاء نیز باید کسب کنند، چنان‌که فرموده: ﴿فَلَوۡلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرۡقَةٖ مِّنۡهُمۡ طَآئِفَةٞ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَحۡذَرُونَ ١٢٢﴾ [التوبة: ١٢٢] «پس چرا از هر گروهی از ایشان عدّه‌ای کوچ نکنند تا دانش دین (اصول و فروع) را [به دقّت] بیاموزند و چون به سوی ایشان باز گردند قوم خویش را هُشدار دهند، باشد که حذر نمایند».

کیست که نداند انبیاء در واقع هم با آیات کتاب آسمانی و هم با قول و فعل خویش، مردم معاصر خود را بشارتِ بهشت و سعادت جاویدِ آخرت می‌دهند مشروط بر این‌که ایمان آورده و به اوامر نبیّ عمل و از نواهی او اجتناب کنند و هم کسانی را که ایمان نمی‌آورند به دوزخ و شقاوت آخرت هشدار و بیم می‌دهند. مؤمنین به انبیاء نیز وظیفه‌ی انتقال کتاب إلهی و میراث انبیاء به سایرین و بشارت و انذار به آنان را بر عهده دارند و همواره وضع به همین منوال بوده است و دین از نسلی به نسل بعدی منتقل می‌شده و می‌شود.

امّا باید توجّه داشته‌ باشیم که صفت «شاهد» یا «شهید» چنین نیست و برای دانستن مقصود از صفت مذکور که پیغمبر اکرم در آیه‌ی 45 سوره‌ی احزاب و آیه‌ی 8 سوره‌ی فتح بدان متّصف گردیده، لازم است به آیه‌ای توجّه کنیم که می‌فرماید: ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ([[445]](#footnote-445)) بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا ٤١﴾ [النساء: ٤١] «پس چگونه باشد هنگامی‌که از هرگروهی شاهد و گواهی بیاوریم و تو را (ای پیامبر) بر اینان [که اصحاب و معاصرین تو می‌باشند] گواه آوریم». پرواضح است که مُشارٌ اِلَیهِ لفظ «هَٰٓؤُلَآءِ» اصحاب و معاصرین پیغمبر می‌باشند زیرا اگر امّت اسلام منظور می‌بود اسم اشاره «هذِهِ» می‌آورد. (فَتَأمّل).

هم‌چنین باید به این آیه توجّه کنیم که فرموده: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾ [البقرة: ١٤٣]([[446]](#footnote-446)) «و بدین گونه شما را امتّی نیکو (یا معتدل) قرار دادیم تا شما بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد». و به این آیه توجّه کنیم که فرموده: ﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ رَسُولٗا شَٰهِدًا عَلَيۡكُمۡ كَمَآ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ رَسُولٗا ١٥﴾ [المزمل: ١٥] «همانا ما به سوی شما پیامبر فرستادیم که شاهد بر شماست هم‌چنان‌که به سوی فرعون نیز پیامبری فرستادیم». بدیهی است که اعمال عباد به حضرت موسی ارائه نمی‌شد و إلاّ آن‌حضرت هنگامی که از گروه همراهش پیشی گرفته و باشتاب خود را به میقات رساند و به اخبار إلهی از گمراهی قومش توسّط سامری مطلّع شد، پس از بازگشت، برادرش را که منحرفین را از عبادت گوساله منع کرده بود، توبیخ و نکوهش نمی‌کرد (طه: 84 و85، 93و94). بنابراین، پیغمبر اکرم نیز در قیامت مانند حضرت عیسی و سایر انبیاء درباره‌ی معاصرین خود شهادت می‌دهد که پروردگارا، کتاب و تعالیم تو را به مردم زمانه‌ی خویش اعلام و ابلاغ کردم هم‌چنان‌که حضرت موسی نیز شهادت می‌دهد پروردگارا، کتاب و تعالیم تو را به فرعون و زیر دستانش ابلاغ کردم. پیروان راستین رسول خدا نیز نسبت به مردمی که دین خدا را به آن‌ها ابلاغ کرده‌اند شهادت می‌دهند. چنان‌که قرآن فرموده: ﴿وَيَوۡمَ نَبۡعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ شَهِيدٗا ثُمَّ لَا يُؤۡذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ...﴾ [النحل: ٨٤] «و (یادآر) روزی را که از هرگروهی شاهد و گواهی برانگیزیم، آنگاه به کسانی که کفر ورزیده‌اند رخصت [بیهوده‌گویی] داده نشود....». و فرموده: **‌**﴿وَيَوۡمَ نَبۡعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٖ([[447]](#footnote-447)) شَهِيدًا عَلَيۡهِم مِّنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَجِئۡنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ﴾ [النحل: ٨٩] «و (یا‌دآر) روزی را که از هر گروهی شاهدی از خودشان برانگیزیم و تو را شاهد بر اینان [که اصحاب و معاصرین تو می‌باشند] می‌آوریم». پر واضح است که مانند آیه‌ی 41 سوره‌ی نساء مشارٌ إلیه لفظ «هَٰٓؤُلَآءِ» در این آیه کسی نیست جُز اصحاب و معاصرین پیامبر([[448]](#footnote-448)). (فَلاَ تَتَجَاهَلْ) و نیز خطاب به مشرکین فرموده: ﴿وَنَزَعۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةٖ شَهِيدٗا فَقُلۡنَا هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ فَعَلِمُوٓاْ أَنَّ ٱلۡحَقَّ لِلَّهِ﴾ [القصص: ٧٥] «و [روزی که] از هر گروهی گواهی برون آریم و گوییم حجّت و برهان خویش را بیاورید پس بدانند که حقّ از آن خداوند است». و نیز خطاب به معاصرین پیامبر که خود را از اَعقاب حضرت ابراهیم می‌دانستند، فرموده: ﴿لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ ٧٨﴾ [الحج: ٧٨] «تا این پیامبر شاهد و گواه بر شما باشد و شما نیز گواه بر مردم باشید پس نماز را به پا دارید زکات پردازید و به [دین] خدا جنگ زنید، خداست که مولا و سرپرست شماست که چه نیکو سروری و چه نیکو یاوری است». توجّه داشته باشیم که مقطع آیه می‌فرماید نماز به پا دارید و زکات بپردازید و به دین خدا بیاویزید که سرپرست و یاور شما خداست و هنگامی که سخن از شهادت دادن است چنین أوامری با مؤمنین عادی تناسب بیشتری دارد تا پیامبر و کسانی‌که منصوب و مُؤَیَّد مِن عند الله بوده و اعمال عباد به ایشان ارائه‌ی می‌شود!

قرآن کریم هم‌چنان‌که به مسلمین تعلیم فرموده تا از خدا بخواهند «إمام اهل تقوی» شونـد ـ نه فتنه‌ی ظالمین [یونس: 85]ـ و بگویند: ﴿وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤﴾ [الفرقان: ٧٤] «(پروردگارا) ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده». به مؤمنین آموخته است که از خدای متعال بخواهند تا به مقام «شاهد بودن» نیز نائل شوند و بگویند: ﴿رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلۡتَ وَٱتَّبَعۡنَا ٱلرَّسُولَ فَٱكۡتُبۡنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٥٣﴾ [آل‌عمران:53 و المائدة:83] «پروردگارا، [به دین تو] ایمان آوردیم پس ما را [در زمره‌ی] شاهدان بنویس». بنابراین نمی‌توان شاهد بودن را به چهارده نفر منحصر ساخت. (فَتَأمَّل).

با توجّه به مطالب فوق بطلان قول مؤلّفین در مورد آیات هفتگانه که در این‌جا آوردیم(ص 334) آشکار می‌شود امّا انصاف باید داد که مسؤلیّت اصلی و اساسی در بروز انحرافات و ریشه دواندن خرافات درمیان مردم بر عهده‌ی متقدّمین است که هر خبر خرافی را به عنوان «الآثار الصَّحیحة عَنِ الصّادقین» در کتب خود جمع کردند و علما و نویسندگان متأخّر نیز در تکریم و تعظیم آن‌ها مبالغه‌ی بسیار نمودند و کار به جایی رسید که امروز نویسندگان و تربیت شدگان حوزه‌ی علمیّه سعی دارند با انواع بافندگی‌ها و مغالطات و توجیهات بارده و بی‌تناسب، مطالب روایات خرافی را بر آیات إلهی تحمیل کنند!

باری، اشکالات کتاب «علم پیامبر و امام در قرآن» بسیار زیاد است و باید برای تبیین اشکالات متعدّد آن، کتابی مستقلّ تألیف شود که در این دوران آوارگی و خانه به دوشی این کار برایم مقدور نیست. ای کاش برادر مفضال ما جناب «سیّد مصطفی حسینی طبا‌طبائی» ـ حَفَظَهُ اللهُ تَعالى مِن شَرِّ أعدائِه ـ این کتاب سراسر خرافات را در کتابی مستقلّ بررسی کرده و اشکالات فراوان آن را به اطّلاع برادران و خواهران ایمانی برساند. إن شاءَ اللهُ تَعالی.

در این کتاب (ص198 تا 206) مطالبی آمده که دلائل بُطلان آن‌ها را در تحریر دوّم «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» (ص572 تا574) و کتاب حاضر (ص140 تا 146) می‌توان یافت. کتاب مذکور، مغالطه‌ای را از تفسیر «اَلمیزان» درباره‌ی آیه‌ی 124 سوره‌ی بقره آورده است (ص 141). شاید بدین غرض که شهرت و احترام فراوانی که علاّمه‌ی طباطبائی درمیان مردم دارد، خوانندگان را مرعوب سازد. امّا پُرواضح است که قول نادرست با انتساب به بزرگان، صحیح نمی‌شود! ما برای بیداری مردم، درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی 124 سوره‌ی بقره در «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص 395 تا 404) به اندازه‌ی لازم توضیح داده‌ایم و در این‌جا تفضیل نمی‌دهیم امّا این نکته‌ی واضح را یادآور می‌شویم که همگان می‌دانند متضادّ صفت «ظالم»، «**عادل**» است نه معصوم([[449]](#footnote-449)) (فَلا تَتَجَاهَلْ) و باید دانست کسی که فقط یک بار یا به ندرتِ بسیار، کار غیر عادلانه از او سربزند از صفت «عادل» ساقط نمی‌شود و إلاّ لازم می‌آمد که حضرت آدم [الأعراف:19 تا 23] و حضرت یونس  [الأنبیاء: 87 و88 و القلم: 49 و الصّافّات: 142 و143] و حضرت موسی [القصص:16] و حضرت داود [ص:24-25] و پسرش حضرت سلیمان [ص:35] که حدّاقل یک بار محتاج غفران إلهی شده و مغفرت إلهی را تقاضا کردند؛ به عهد إلهی یا نبوّت و امامت نائل نشوند.

البتّه خواننده باید هوشیار باشد و بداند با آن‌که قرآن درباره‌ی حضرت آدم فرموده: ﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ ١٢١﴾ [طه: ١٢١] «آدم [نهی] پروردگارش را سر پیچی کرد و گمراه شد»([[450]](#footnote-450)). و انبیاء خود، عذاب و خسران اخروی را نتیجه‌ی عصیان پروردگار ـ البته مشروط بر آن­که با توبه و اصلاح عمل و استغفار همراه نشود ـ دانسته‌اند [الأنعام و یونس:15 و هود:63] و با این‌که خود را «ظالم» شمرده‌اند [الأعراف:23 و الأنبیاء:87] و با توجّه به این‌که «ظالم» در آیه‌ی 124 سوره‌ی بقره نامقیّد آمده است، امّا آخوندها با خیره سری تمام ـ چون می‌دانند توجّه به مطالب فوق موجب بر باد رفتن مغالطات آن‌ها می‌شود ـ اصرار می‌کنند که منظور از موارد فوق، حدّ اکثر ترک اَولی است! حال‌آن‌که پُر واضح است اهل دوزخ که می‌گویند: ﴿فَأَغۡوَيۡنَٰكُمۡ إِنَّا كُنَّا غَٰوِينَ ٣٢﴾ [الصافات: ٣٢] «پس شما را گمراه کردیم که همانا خود گمراه بوده‌ایم». منظورشان این نیست که ما ترک اَولی می‌کرده‌ایم! (فلا تَتَجَاهَلْ) بنابراین، ترک أولی گمراهی نیست بلکه عدم نیل به بهترین انتخاب است و طبعاً مستوجب خسران اخروی و عذاب إلهی نبوده بلکه حدّاکثر موجب عدم ارتقاء درجه می‌باشد.

امید است همین مقدار که به عرض رسید برای بیداری خوانندگان کافی بوده و نگارنده در ادای وظیفه تقصیر نکرده باشد. ﴿وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦۖ وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآ﴾ [البقرة: ٢٨٦] آمِینَ یا رَبَّ العالَمین.

**\*\*\***

باری، به ادامه‌ی بحث خود درباره‌ی اعمال ماه رمضان و عید فطر در مفاتیح الجنان بپردازیم. شیخ عبّاس نمازی را به نقل از اِقبالُ الأعمال «سیّد بن طاووسِ» خرافی آورده که او دو روایت از «حارث أعور» ذکر کرده (اقبال، ص272) که در یکی می‌گوید در رکعت اوّل نماز مذکور پس از حمد، هزار بار سوره‌ی توحید خوانده شود! امّا در روایت دیگر می‌گوید صد مرتبه؟! ضمناً فاقد دعایی است که در روایت اوّل پس از جمله‌ی «أتوبُ إلَى الله» آمده است! این روایات مدّعی هستند که هر کس شب عید فطر بعد از مغرب و نافله‌ی آن، این نماز را بخواند حتی اگر گناهانش به عدد ریگ‌های بیابان باشد، خدا حاجتش را بر آورده می‌سازد!

در عمل چهارم از «عمال شب عید فطر» دعایی آورده که ناقل آن دشمن قرآن «احمد بن محمّد السّیّاری» است ([[451]](#footnote-451)). در عمل دوم از «اعمال روز عید فطر» دعایی آورده که ما در بررسی دعای افتتاح به آن نیز اشاره کرده‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم ([[452]](#footnote-452)).

در صفحه‌ی 178 روایتی با سند معیوب و مجهول از «إقبال الأعمال» سیّد بن طاووس خرافی نقل کرده که مدّعی است هر که این دعای سه خطّی را بخواند گناهان چهل سال او آمرزیده شود! این روایت یقیناً دروغ است و گناه‌کار باید توبه کند وگرنه بدون پشیمانی و تصمیم واقعی بر عدم تکرار گناه، دعای سه خطّی اثری ندارد.

شیخ عباس در فصل چهارم باب دوم (اعمال روز عید فطر) کیفیّت نماز عید را بیان کرده امّا لازم است بدانیم دعایی که برای قنوت نماز ذکر کرده سند ندارد! و به سبب فاقدالسّند بودن در «وسائل الشّیعه» مذکور نیست. شیخ عباس این دعا را در «بلد الأمین» و «مصباح» کفعمی و «اقبال الأعمال» سیّدبن طاووس دیده که آن‌ها نیز دعای مذکور را از «مصباح المتهجّدِ» شیخ طوسی نقل کرده‌اند. امّا شیخ، سَندی برای آن ذکر نکرده است و به همین سبب نیز مجلسی درباره‌ی آن تصریح کرده: «ما ذَكَرَهُ الشَّيخُ فِي المِصباحِ فَلَم أَرَهُ فِي رِوايَةٍ وَالظّاهِرُ أنَّهُ مَأخوذٌ مِن روايَةٍ مُعتَبَرَةٍ عِندَهُ اختارَهُ فِيهِ، إذ لا سَبيلَ لِلاجتِهادِ فِي مِثلِهِ = آن‌چه را شیخ [طوسی] در مصباح[المتهجّد] ذکر نموده در روایتی ندیده‌ام و ظاهراً نماز با دعای مذکور را از روایتی که نزد شیخ معتبر بوده اختیار کرده باشد، زیرا در چنین امری راهی برای اجتهاد نیست». واضح است که قول شیخ تا زمانی که سندش ملاحظه نشود بر ما حجّت نیست و امّا جالب است که شیخ عبّاس از میان روایات مسند، به سراغ روایتی فاقدالسّند رفته‌ است حال آنکه در وسائل الشیعه روایتی موجود است([[453]](#footnote-453)) که به روایت مفاتیح چندان بی‌شباهت نیست امّا شیخ عبّاس دعای فاقدالسّند را بر آن ترجیح داده است!

در جوانی درباره‌ی اسماء حُسنای إلهی احادیث بسیاری خوانده بودم، این بنده أسماء حُسنی را منظوم ساختم و چون در مفاتیح در دعایی که در بخش اعمال شب عید فطر، آورده أسماء حُسنی مذکور بود، مناسب دیدم شعری را که در جوانی سروده‌ام، در این‌جا از خود به یادگار بگذارم. أسماء و صفاتی که در این شعر آورده‌ام به قرار زیر است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1- الله | 2- إله | 3- رحمان |
| 4- واحد | 5- أحد | 6- صمد |
| 7- مَلِک | 8- قُدّوس | 9- سمیع |
| 10- حنّان | 11- مؤمن | 12- مهیمن |
| 13- متکبّر | 14- عزیز | 15- جبّار |
| 16- کبیر | 17- سبحان | 18- بدیع |
| 19- بارِئ | 20- حلیم | 21- قادر |
| 22- علیّ | 23- أعلی | 24- باقی |
| 25- قاهر | 26- باطن | 27- ظاهر |
| 28-أوّل | 29- آخِر | 30- حیّ |
| 31- حقّ | 32- ربّ | 33- غیاث |
| 34- فاطر | 35- کفیل | 36- وِتر |
| 37- نور | 38- بَرّ | 39- وارث |
| 40- دیّان | 41- کریم | 42- حافظ |
| 43- رحیم | 44- شافی | 45- حکیم |
| 46- ذارئ | 47- رقیب | 48- کافی |
| 49- رائی | 50- رؤوف | 51- وافی |
| 52- علیم | 53- سیّد | 54- بصیر |
| 55- منّان | 56- سلام | 57- فتّاح |
| 58- شهید | 59- صادق | 60- غفور |
| 61- عادل | 62- عَفُوّ | 63- رازق |
| 64- حسیب | 65- طاهر | 66- صبور |
| 67- فالق | 68- مُقیت | 69- فرد |
| 70- قاضی | 71- خالق | 72- قدیم |
| 73- مولی | 74- حمید | 75- برهان |
| 76- قریب | 77- قیّوم | 78- وَفُیّ |
| 79- قابض | 80- باسط | 81- خفیّ |
| 82- محیط | 83- مُحیی | 84- کامل |
| 85- غنیّ | 86- مصوِّر | 87- کاشف |
| 88- ناصر | 89- قویّ | 90- حفیّ |
| 91- واسع | 92- مُنزِّل الفرقان | 93- ودود |
| 94- هادی | 95- وکیل | 96- رافع |
| 97- جلیل | 98- باعث | 99- جواد |
| 100- نافع | 101- خبیر | 102- توّاب |
| 103- شکور | 104- مانع | 105- عظیم |
| 106- وهّاب | 107- لطیف | 108- صانع |
| 109- مجید | 110- جامع. |  |

منظومه‌‌ای درباره‌ی اسماء حُسنای إلهی

|  |  |
| --- | --- |
| خواست حقّ شناسایی، لیک خود تقدّم کـرد از اراده و زیک «**کُن**» این سپهر و انجُم کــرد | راه را به ما بنمود، لطـف و هم ترحّــم کرد هریک از رسولانـش، وحی را تعلّـم کـرد |
| بعد شد بشر مـــأمور حقّ شناسی از یـــــزدان | |
| وحی حقّ چو شد نازل، نطق و هم تکلّم کرد جوی دانشِ وحیـش دَم به دَم چو قلـزُم کرد | بحر علم پیمغمبر، باز چون تلاطم کــــرد  جمله‌هـای نورانـی زین سبب ترنّــــم کــرد |
| پس بیـان شـدی از وحـی نامهــای با بــرهان | |
| گفت حضرت حقّ را، نامهای حُسنایی است گرچه حقّتعالی خود ذات فرد یکتایی اسـت | هریکی ازآن کاشف، از صفات عُلیایی­است لیک نام او و وصف او از شماره احصائی است |
| جان من، عزیز من، گـوش کـــن بخوانم آن | |
| نــام ذات او **الله**، و الإلــــهُ وَ الرَّحمــــان اَلمَلِک دگر قُـدّوس وَ السَّمیـعُ وَ الحــنّان | واحد و أحَد می‌دان، بعد ازآن صمد می‌خوان مؤمن و مهیمن نیز، خـــاص او تکبّـــر دان |
| وَالعـزیزُ وَ الجبّـــار وَ الکبیــــرُ وَ السُّبحــــان | |
| وَالبدیعُ وَ البـارئ وَ الحلـیـــمُ وَ القـــــادر باطن است وَ الظّاهر، اوّل است وَ الآخِـــــر | وَ العَلِيُّ وَ الأعلى، بـاقی است وَ القاهــــر حَیّ و حَقّ وَ الرّبُّ، وَ الغیاث وَ الفــاطــــر |
| وَ الـــکفیـلُ وِتر و نور، بَرّ و وارث و دیّـان | |
| وَ الکریم وَ الحافظ، وَ الرَّحیـم و الشّافــی رائی‌است و نِی‌ مرئی، وَ الرَّؤوفُ وَ الوافی | و الحکیمُ و الذّارِئ، وَ الرّقیبُ وَ الکـــافـی چون نباشدی جایز نامی ار زِ خود بـــافــی |
| وَ العــــلیمُ وَ السَّـیِّد وَ البــصیرُ وَ المنّــان | |
| وَالسَّلامُ وَ الفَتّاح، وَ الشَّهیدُ و الصـّــــادق وَ الحَسیبُ وَ الطّاهر، وَ الصَّبـــورُ وَ الفــالق | وَالغَــفورُ وَ العـادل، وَ العَـفُوُّ وَ الـــرّازق وَ المُقیتُ وَ الفَردُ، قاضی است وَ الخالق |
| وَ القــدیم وَ المَولی و الحمیــدُ وَ البُرهان | |
| وَ القریبُ وَ القیّوم، حضرتش وفیّ است او وَ المُحیط وَ المُحیی، کامل و غنیّ است او | قابض است وَ الباسط، دائماً خفیّ است او پس مصوِّر و کاشف، ناصر و قویّ است او |
| وَ الحـــفیُّ وَ الواســـع، او مُنَزِّلُ الفُرقـــان | |
| وَ الوَدودُ وَ الهادی وَ الوکیــــلُ وَ الرّافــــع وَ الخبیرُ وَ التّـــوّاب وَ الشَّــکورُ و المـــانع | وَ الجلیلُ وَ الباعث وَ الجـــوادُ وَ النّــافـــع وَ العظیمُ وَ الوهّاب وَ اللَّطیفُ وَ الصـّانــع |
| وَ المجیــــدُ وَ الجــامع، طـبق منطق قرآن | |
| دلبریّ و رعنایی او دهـد به مَه رویـــــان خاک را کند بُستــان، نطفه را مَهِ تابــــان جان فدای أسمایش، دلکش­است وبس شیرین | او کُنَد لب ودندان، همچو غنچه‌ی خنــدان او دهد به هر لائق، حُسـن و لطفِ بی‌پایان از صفات عُلیایش این جهان شده تکویـن |
| «بُرقعی» ثنا گویـت، شاملـش نما غفـران | |

**\*\*\***

درحاشیه‌ی اعمال روز عید فطر (ص 316) نماز استغاثه ذکر شده که ما قبلاً درباره‌ی آن توضیحاتی آورده‌ایم و در این‌جا تکرار نمی‌کنیم. (ر.ک. ص 153 کتاب حاضر).

فصل پنجم و ششم

این دو فصل مربوط به ماه ذی‌القعده و ذی‌الحجّه است. در اعمال روز 23 ذی‌القعده به نقل از سیّد بن طاووس گفته در بعضی از کتاب‌های اصحاب عجمِ ما، دیده‌ام که زیارت حضرت رضا از دور یا نزدیک مستحبّ است! حال خواننده ملاحظه کند که ابن طاووسِ خرافی نه کتاب و نه مؤلّفش را معیّن کرده و کتاب مجهولی را مدرک قرار داده برای استحباب و زیارت حضرت رضا و در اعمال روز 25 ذی‌القعده و عبادت شب آن، نوشته ثواب هفتاد سال عبادت را دارد و کَفّاره‌ی گناه صد سال است (یعنی یک عمر). طبعاً اگر کسی هفتاد سال گناه کرده آن روز را روزه بگیرد، دیگر حساب و کتابی نیست و خیالش راحت است! و گوید: در این روز دو عمل است: اوّل نمازی که در کتب شیعیان قم روایت شده، امّا معلوم نکرده کدام قمی، چه کتابی، تألیف چه سالی، به نقل از که و.....؟! یادآوری می‌کنم که شیخ عبّاس در آغاز کتابش (ص 12) متعهّد شده بود أدعیه و اعمال معتبر و باسند را ذکر کند. آیا این است معنای مسائل معتبر؟! و از راوی بی‌اعتباری به نام «حسن وشّاء»([[454]](#footnote-454)) درباره‌ی دَحو الأرض (یعنی پهن شدن زمین از زیر خانه‌ی کعبه بر روی آب!) روایتی آورده است!([[455]](#footnote-455)) ملاحظه کنیدکه اسلام را به چه خرافات مضحکی آلوده‌اند؟ آیا قبل از وجود زمین 25 یا 29 ذی‌القعده یا 25 ژانویه یا... معنی دارد؟! معلوم می‌شود بافنده‌ی دعا نمی‌دانسته که ابتداء زمین موجود بوده، سپس آدم و زوجه‌اش به زمین هبوط کرده‌اند و خانه‌ی کعبه بعد از هبوط ایشان ساخته شده است؟!

همچنین دعایی بی‌سند معروف به دعای «دحو الأرض» آورده که همه از شیخ طوسی نقل کرده‌اند و بعید نیست که اختراع او باشد! بسیاری از جملات این دعا معیوب است، مثلاً می‌گوید: «يا داحِيَ الکَعبة» که باید می‌گفت: «يا داحيَ الأرض» و یا درباره‌ی رسول خدا می‌گوید: «المُنتَجَبُ في الميثاقِ القَريبِ يَومَ التَّلاقِ» «برگزیده‌ات در روز میثاق نزدیک روز گرد هم آمدن» با این‌که «يوم التَّلاق» روز قیامت است و در این‌جا مفهوم مفیدی ندارد زیرا آن‌حضرت قبل از روز قیامت برگزیده و مبعوث شده است! ائمّه را «وُلاة الجَنَّةِ وَالنّار» «والیان و سرپرستان بهشت و دوزخ» خوانده است! آیا نمی‌داند وقتی انبیاء مورد سؤال واقع می‌شوند طبعاً ائمّه والی بهشت و دوزخ نخواهند بود و خدای جهان برای ثواب و عقابش چنین والیانی ندارد؟! و یا ائمّه را حافظان سِرّ إلهی شمرده که بارها بطلان این قول را بیان کرده‌ایم.

در صفحه‌ی 254 از حضرت جواد نقل کرده که از قبل از وفات خود خبر داده و این قول با قرآن موافق نیست که فرموده: ﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤﴾ [لقمان: ٣٤] «و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه به دست آورد و هیچ کس نداند که به کدامین سرزمین می‌میرد، همانا خداوند دانای آگاه است». و با قول علی در نهج البلاغه (خطبه‌ی 128) مخالف است. آیا صاحب مفاتیح خواسته بگوید حضرت جواد ـ نَعوذُ بِالله ـ نه قرآن را قبول داشته و نه قول جدّش را؟! آیا شیخ عبّاس دوست‌دار حضرت جواد بوده است؟!

در ابتدای فصل ششم می‌گوید روزه گرفتن نُه روز اوّل این دهه، ثواب روزه‌ی تمام عمر را دارد که همان حدیث دوّم وسائل الشیعه (ج 7، ص 334) است و لازم است بدانیم در روایت مذکور گفته شده روزه‌ی اوّل ذی‌الحجّه‌ی ثواب هشتاد ماه روزه را دارد ولی در روایت قبل از آن یعنی حدیث اوّل گفته شده روزه‌ی اوّل این ماه ثواب شصت ماه را دارد و در روایت پنجم همان باب ثواب آن را کفّاره‌ی نود سال گناه دانسته‌اند؟! آیا این‌ها دین خدا را به بازی نگرفته‌اند؟!

از کارهای جالب شیخ عبّاس این است که به تأسی کورکورانه از روایات، در فصل پنجم کتابش (ص 252) ماه ذی‌القعده را ماه تولّد حضرت ابراهیم و پنج صفحه‌ی بعد در فصل ششم (ص 257) ماه ذی‌الحجّه را زمان ولادت آن‌حضرت گفته‌ است!

شیخ عبّاس دعایی بسیار خوب به نام دعای عرفه منسوب به سیّدالشّهداء حضرت امام حسین آورده که بنابه قول کفعمی در حاشیه‌ی «البلدالأمین»، منقول از دو پسر «غالب أسدی» است و سند معتبری ندارد و اگر کسی معنای دعای مذکور را بداند، دعای خوبی است و از باب رخصت عام شرع به دعا، خواندن آن اشکالی ندارد. امّا زیارتی‌که ابن طاووس در کتاب إقبال الأعمال آورده، مشتمل بر اصطلاحات عرفا و صوفیّه است که معلوم می‌شود یکی از پیروان آن‌ها ساخته است.

71 در صفحه‌ی 277 خواندن «زیارت جامعه‌ی سوّم» را توصیه کرده و دعای مذکور را در باب سوّم که مختصّ زیارت است پس از قصّه‌ی سیّد رشتی، ذکر نموده (ص 553) که دعایی کاملاً خرافی و استعمارپسند و پر از لعن و اعلام بیزاری نسبت به مسلمین است! و با این‌که این زیارت از امام صادق نقل شده امّا در متن آن می‌گوید: «اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا مَولايَ يا أبا عَبدِ اللهِ جَعفَرَ بنَ مُحَمَّد!»

72 مفاتیح روز هجدهم ذی‌الحجّه را روز **عید غدیر** شمرده و بنابه روایتی که قسمتی از آن را در صفحه‌ی 278 و قسمتی را در صفحه‌ی 281 آورده، از قول امام صادق می‌گوید: روزه گرفتن در این روز معادل روزه گرفتن به اندازه‌ی عمر دنیا ثواب دارد؟! [می‌گوییم: اگر عید است چگونه بر خلاف عید قربان و عید فطر ـ یعنی اعیادی‌که سالی یک بار حلول می‌کنند ـ روزه گرفتن در آن ثواب دارد؟! و مانند آن دو عید نماز جماعت ندارد؟!] و می‌گوید: این عید بزرگ‌ترین عید خداست که همه‌ی پیامبران این روز را عید می‌گرفتند [چگونه انبیاء سابقین و پیروانشان برای واقعه‌ی غدیر که هنوز واقع نشده بود، عید می‌گرفتند؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**] و اسم این عید در آسمان «يَوم العَهدِ المَعهُود» و در زمین «يَوم الْـمِيثاقِ الْـمَأخوذ وَالـْجَمعِ الْـمَشْهود»([[456]](#footnote-456)) است! و کسی‌که غسل کند و دو رکعت نماز کند پیش از زوال به نیم ساعت، در هر رکعت «حمد» یک مرتبه و ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ ده مرتبه و «آیة الکرسی» ده مرتبه و ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ﴾ ده مرتبه، بخواند که مقابل صد هزار حجّ و صد هزار عمره و موجب قبول خداوند کریم است و حوائج دنیا و آخرت او را به آسانی و عافیت [و حاجتش هرچه باشد برآورده می‌شود]!([[457]](#footnote-457))

شیخ عبّاس به روی خود نمی‌آورد که یکی از رُوات حدیث فوق «علیّ بن الحسین العبدیّ» مهمل و مجهول الحال است و «محمّد بن موسی الهمدانی» به قول علمای رجال ضعیف و جاعل حدیث است! امّا اعتراف می‌کند که: مخفی نماند که در «إقبال» [سیّد بن طاووس] در ذکر این نماز سوره‌ی «قدر» مقدّم بر «آیة الکرسی» ذکر شده و علاّمه‌ی مجلسی در «زاد المعاد» متابعت «اقبال» نموده و «قدر» را مقدّم داشته چنان‌که احقر نیز در کتب دیگر چنین کرده‌ام لکن فعلاً آن‌چه تتبّع کردم «آیة الکرسی» را مقدّم بر «قدر» بیشتر دیدم و احتمال آنکه در «إقبال» سهوی شده از قلم مبارک سیّد یا ناسخین؛ در این نماز هم در عدد «حمد» و هم در مقدّم داشتنِ «قدر» بر «آیة الکرسی» و یا آن‌که عمل مستقلّی باشد غیر از آن نماز، خیلی بعید است.

شیخ عبّاس حدیثی دیگر که ناقل آن «سهل بن زیاد»([[458]](#footnote-458)) است، آورده که از امام صادق سؤال می‌کنند آیا مسلمین غیر از جمعه و عید قربان و عید فطر، عید دیگری دارند؟ امام می‌فرماید: آری، عید غدیر که حرمتش از همه بیشتر است و در آن روز رسول خدا أمیرالمؤمنین را به خلافت خود نصب فرمود و به آن‌حضرت سفارش کرد که آن روز را عید بگیرد... الخ ([[459]](#footnote-459)). می‌گوییم: اگر پیامبر روز غدیر را عید دانسته چرا راوی در زمان امام صادق نمی‌دانسته و از آن‌حضرت پرسیده است؟ آیا از پدرانش نشیده بود و چرا حضرت علی به وصیّت پیامبر عمل نکرد و در زمان خلافتش آن روز را عید نمی‌گرفت و این عید و اعمال مخصوصه‌ی آن را به مردم معرّفی نفرمود؟! و چرا پیامبر در زمان اقامت در مدینه این روز را که حتّی انبیاء سلف عید می‌گرفتند، عید نمی‌گرفت؟! شما در کدام سیره‌ی معتبر خوانده‌اید که پیامبر در مدینه هر سال روز هجدهم ذی‌الحجّه را عید می‌گرفته است؟!

شیخ عبّاس در این فصل یک روایت از جانوری به نام «ابی‌نصر بزنطی» آورده که او را در تحریر دوّم کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص 258) معرّفی کرده‌ایم. این کذّاب روز هجدهم ذی‌الحجّه را از شب قدر ماه مبارک رمضان برتر دانسته است!

امّا مهم‌تر از این‌ها، موضوع نصب علی به امر إلهی به خلافت بلافصل رسول‌خدا توسّط آن‌حضرت در این روز است. این ادّعا برخلاف تحقیق بلکه دروغ است. بنابراین، وقتی اصل قضّیه کذب باشد تکلیف عید بودن یا نبودن و صحّت و سُقم عبادات و ادعیه‌ای که برای این روز بافته‌اند، معلوم خواهد بود. (فتأمّل).

نکته‌ی مهمّی‌که ضرورت دارد بدانیم این است که متأسّفانه علما و نویسندگان ما غالباً در خُطَب و کُتُب خود می‌گویند در سال دهم هجری در روز هجدهم ذی‌الحجّه پیغمبر مردم را کنار غدیرخم جمع کرد و دست علی را بلند نمود و فرمود: «مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَليٌّ مَولاهُ....الخ» امّا با کمال تأسّف برای فریب عوام به مقدّمات این ماجرا اشاره نمی‌کنند و واقعه‌ی غدیر را ناقص بیان می‌کنند! حقیقت آن است که پیغمبر اکرم گروهی را به سرپرستی حضرت علی برای دعوت و جمع‌آوری زکات به منطقه‌ی یمن ـ که قبیله‌ی «همدان» در آن نواحی مقیم بودند ـ اعزام فرمود. پس از این‌که أمیرالمؤمنین مأموریّت‌های([[460]](#footnote-460)) خود را انجام داد، چون ایّام حجّ نزدیک می‌شد، و آن‌حضرت می‌دانست که رسول خدا عزم حجّ دارد، لذا عجله داشت که خود را سریعاً به پیغمبر برساند تا فرصت ادای حجِّ تمتّع با رسول خدا را از دست ندهد امّا قافله‌ی او که اموال جمع آوری شده‌ی زکات از جمله شتران و گوسفندان و بارهای دیگر را با خود داشت به کُندی حرکت می‌کرد و در نتیجه امکان داشت زمانی به پیامبر برسد که آن‌حضرت حجّ خویش را به انجام رسانده باشد لذا حضرت علی کسی را به جای خویش به عنوان امیر قافله گماشت و با شتاب تمام خود را به پیغمبر رساند. پس از ادای مناسک حجّ حضرت علی به سوی قافله‌ی خود که اکنون با مکّه فاصله چندانی نداشت، برگشت و مشاهده کرد که مأمورین قافله بر شترانی که به عنوان زکات همراه داشتند، سوار شده‌اند و برخی از لباس‌های زکاتی را نیز به عنوان سهم خود از زکات ﴿ٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا﴾ [التوبة: ٦٠] پوشیده‌اند. حضرت علی از این کار ناسنجیده‌ی آن‌ها که بدون اجازه‌ی پیغمبر انجام داده بودند خشمگین شد و هم جانشین خود را که در غیبتش امیر قافله بود مورد ملامت و عتاب کرد و هم آن‌چه را که مأمورین قافله مورد استفاده قرار داده بودند از آن‌ها پس گرفت وفرمود: این اموال، ابتدا باید به رسول‌خدا تسلیم شود آنگاه آن‌حضرت خود، آن را بین افراد ذیحقّ تقسیم می‌نماید ولی قبل از تحویل دادن اموال به پیغمبر نباید در اموالِ جمع‌آوری شده هیچ­گونه تصرّفی انجام شود.

این دقّت نظر و التزام شدید حضرت علی به انجام دقیق و صحیح کارها، بر افراد قافله گران آمد و رنجیده شدند لذا هنگامی‌که به حضور رسول خدا رسیدند هم رئیس قافله و هم سایر مأمورین در غیبت علی نزد پیغمبر از رفتار آن‌حضرت و سخت‌گیری او، زبان به شکوه و شکایت گشوده و اظهار نارضایتی کردند از جمله رئیس قافله نزد پیامبر رفت و ناخشنودی خود را از همسفر بودن با حضرت علی و سخت‌گیری‌هایش، با رسول خدا درمیان گذاشت امّا برخلاف انتظارش، پیامبر اکرم دقّتِ نظر و تعهّد شدید و باریک بینی حضرت علی نسبت به موازین شرع را مورد تأیید قرار داد و از آن‌حضرت چنان دفاع کرد که امیر قافله از کرده‌اش پشیمان شد. امّا سایرین هر جا می‌نشستند، رنجش و ناخشنودی خود را بیان می‌کردند و این خبرها به سمع مبارک پیغمبر می‌رسید. لذا آن‌حضرت برای آن‌که هم به مأمورین قافله‌ی مذکور و هم مردمی که همراه پیامبر در راه مراجعت به مدینه بوده و بسیاری از آن‌ها بدگویی و آزردگی مأمورین قافله از حضرت علی را شنیده بودند، بفهماند که خطا کرده‌اند و عمل حضرت علی مورد تأیید و تصویب آن‌حضرت است، مردم را نزدیک غدیرخم جمع کرد و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَولاَهُ فَهذا عَلِيٌّ مَولاهُ، اَللَّهُمَّ والِ مَنْ وَالاهُ وَعادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ».

و إلاّ اگر پیغمبر می‌خواست علی را به عنوان خلیفه‌ی بلافصل خود معرّفی کند این کار را در مکّه می‌کرد که همه حضور داشتند نه در منطقه‌ی **غدیرخم** که تقریباً دویست کیلومتر از مکّه فاصله دارد!([[461]](#footnote-461)) که نه مردم مکّه حضور دارند و نه مردم بسیاری از مناطق دیگر! (فَلا تَتَجَاهَلْ)

**ثانیاً**: پیامبرکه فصیح‌ترین مردم بود این مقصود بسیار مهمّ را که یکی از اصول دین است به واضح‌ترین شکل بیان می‌نمود، مثلاً می‌فرمود: «أيُّهَا النّاسُ عَلِيٌّ خَلِيفَتي فِيكُم بَعدَ وَفاتي» «ای مردم، حضرت علی پس از درگذشتم جانشینِ من درمیان شماست»([[462]](#footnote-462)) نه آن‌که کلمه‌ای استعمال کند که به قول علمای ما بیش از 25 معنی دارد و در ادامه‌ی جمله‌ی خود نیز از دوستی و دشمنی سخن بگوید که به عنوان قرینه مؤیّد معنای دوستی و یاوری است نه خلافت و زعامت! و حتیّ کلمه «والی» را استعمال نکند (فتأمّل) (درباره‌ی آیه‌ی 67 سوره‌ی مائده نیز ضروری است که مراجعه شود به **عرض اخبار اصول** ص 665 به بعد).

**ثالثاً:** گیرم که ابوبکر و عمر جاه‌طلب بودند و حبّ ریاست یا حسادت آن‌ها را واداشت که دستور خدا و رسول را زیر پا بگذارند! انصار (= مردم مدینه) که تا سال‌ها بعد نیز در راه خدا از بذل جان و مال و فرزند هیچ دریغ نداشتند و هیچ سود دنیوی از ریاست ابوبکر نصیبشان نمی‌شد و سال‌ها در راه اعتلای اسلام و اطاعت از پیامبر در کنار آن‌حضرت مجاهدت کرده بودند چرا به امر خدا و رسول توجّهی نکردند و ابوبکر را سرجایش ننشانده و حضرت علی را در مقام زعامت قرار ندادند؟!

لازم است بدانیم که ابوبکر و عمر از مهاجرین بودند و در مدینه اقوام بسیاری نداشتند و ارتش و ساواک مجهّزی که گوش به فرمان آن‌ها باشند در اختیارشان نبود و انصار به سادگی می‌توانستند آن‌ها را کنار بزنند و با حضرت علی بیعت کرده و او را بر مسند خلافت بنشانند. علاوه براین فراموش نکنیم که به قول برادر مفضال ­ما جناب مصطفی طبا‌طبائی ـ أيَّدَهُ اللهُ تَعالى ـ آیا این سخن که علی تحت زور و فشار، حقِّ إلهی خود را نادیده گرفت و بالإجبار با خلفا بیعت نمود، موجب تحقیر آن بزرگوار نیست؟!

**رابعاً**: چرا حضرت علی در همان ایّام به حدیث غدیر استناد نفرمود و آن دو را مرتدّ نخواند؟! آیا به نظر شما کسی‌که یکی از اصول دین را زیر پا می‌گذارد، مسلمان است؟ (فتأمّل جدّاً) آیا کسی که برگزیده‌ی خدا را کنار می‌زند، مسلمان است؟! (فلا تَتَجَاهَلْ) چرا پسرعمّه‌ی حضرت علی که خود از مجاهدین بزرگ اسلام و مردی شجاع بود یعنی «**زبیر** **ابن العوام**» که در ابتدا با انتخاب ابوبکر موافق نبود پس از پیامبر به حدیث غدیر استشهاد نکرد؟! چرا عموی حضرت علی یعنی جناب عبّاس بن عبدالمطلّب که از وجوه قریش و فرزندش «عبدالله بن عباس» ملقّب به «حبرالأمّة» که مفسّر قرآن بود و اکثر روایات مربوط به زندگانی حضرت علی منقول از اوست و برادرش «فضل بن عبّاس» و برادر دیگرش«قُثم بن عبّاس» که از طرفداران علی‌ بوده و با ابوبکر موافق نبودند به حدیث غدیر و منصوبیّت إلهی علی استاد نکردند؟!([[463]](#footnote-463))

**خامساً**: با این‌که حضرت علی به حدیث غدیر استناد نفرمود و بنا به نقل تواریخ، مانند عمویش جناب عبّاس بن عبدالمطّلب از این‌که در سقیفه شتاب شده و رأی کبار مهاجرین از جمله حضرت علی و جناب عبّاس و فرزندانش و زبیر و.... را درباره‌ی خلیفه‌ی پیامبر، جویا نشده بودند، ناراضی بود امّا عدم رضایت خود را اعلام نمود و به کارشان اعتراض کرد زیرا در هنگام بیعت با ابوبکر به او فرمود در این کار [تعیین خلیفه] ما را حقّی است که شما در این مورد نسبت به ما خودرأیی و استبداد ورزیده‌اید و با ما مشورت نکردید. بنابراین، نمی‌توان گفت که در آن زمان اختناق حاکم و حضرت علی نمی‌توانسته عقیده‌ی خود را ابراز کند و عدم بیعت دو ماه و نیم یا سه ماهه یا شش ماهه ـ در صورتی‌که چنین مدّتی راست باشد([[464]](#footnote-464))ـ هم نشانه‌ی آزادی عمل آن‌حضرت و هم نشانه‌ی آن است که آن‌حضرت خود را از ابوبکر و سایرین برای اداره‌ی امور مسلمین، شایسته‌تر می‌دانسته امّا چون اوضاع مسلمین پس از پیغمبر اکرم با ظهور مدّعیان نبوّت و مانعین زکات و فرصت طلبی یهود و نصاری و منافقین و بهت‌زدگی تازه مسلمانان از رحلت رسول خدا، نابسامان بود لذا آن‌حضرت نظر شخصی خود و سایر طرفدارانش را کنار گذاشت و بر آن اصرار نورزید و باکمال بزرگواری و از خودگذشتگی با ابوبکر بیعت و مشروعیّت او را کامل فرمود و به هیچ‌وجه از خیرخواهی نسبت به وی خودداری نکرد. (فتأمّل جدّاً). در غیر این صورت بر آن‌حضرت که خود فرموده: «به خدا سوگند، همانا اگر من با [دشمنان] مواجه شوم در حالی‌که ایشان همه‌ی زمین را پُر کرده باشند، باک نداشته و بیمناک نمی‌شوم. من با یقین و اطمینانی که از خدایم [به من اعطا شده] بر ضلالت ایشان و هدایتی که خود بر‌آن هستم، بصیرت دارم و به لقای إلهی مشتاقم و به أجر و ثواب خداوند امیدوارم امّا تأسّف می‌خورم که فرمان‌روایی این امّت دست نابخردان و نابکاران افتد». (نهج البلاغه، نامه‌ی 62) جایز نبود با مرتّدی چون ابوبکر که یکی از اصول دین را زیر پا گذاشته بود بیعت نماید بلکه آن‌حضرت قطعاً در برابر انتخاب ناحقّ و خلاف شرع ابوبکر مقاومت کرده و مانند «سعد بن عباده» با او بیعت نمی‌کرد و از مدینه به مکّه یا مکانی دیگر می‌رفت و از آن‌جا برای هدایت مردم اقدام می‌کرد. زیرا تردید نیست که بیعت معصوم با یک فرد، موجب مشروعیّت او می‌شود و اگر او شایسته‌ی بیعت نباشد بیعت معصوم با وی موجب گمراهی امّت خواهد شد و طبعاً امام منصوب مِن عِندِ الله به گمراهی امّت راضی نمی‌شود. (به کتاب **عرض اخبار اصول** ص 644 و 645 مراجعه شود).

**سادساً**: در تفاسیر شیعه ذیل آیه‌ی ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي﴾([[465]](#footnote-465)) که قسمتی ازآیه‌ی 3 سوره‌ی مائده است و ذیل آیه‌ی 67 سوره‌ی مائده که آیات قبل و بعد آن مربوط به اهل کتاب است، می‌گویند وقتی در غدیرخم رسول خدا، حضرت علی را به جانشینی خود منصوب فرمود آیه‌ی 3 سوره‌ی مائده نازل گردید و این آیه مربوط به ولایت و امامت الهی حضرت علی است! در حالی‌که عبارت بالا قسمتی از آیه است و اگر آیه ملاحظه شود معلوم می‌گردد که تناسبی با ادّعای ایشان ندارد زیرا صدر آیه و دو آیه‌ی قبلی و آیات بعد درباره‌ی فروع احکام و حلال و حرام آن‌هاست و تناسب ندارد که ناگاه خدا درمیانه‌ی کلام و بی‌رعایت سیاق سخن، ولایت و امامت الهیّه‌ی حضرت علی را بیاورد و بدون توضیحی به سیاق قبلی باز گردد(فتأمّل). دیگر آن‌که این ادعا که این قسمت آیه در غدیرخم نازل گردیده، مخالف قول امام صادق است که فرموده سوره‌ی مائده یک‌باره بر پیغمبرخدا نازل گردیده([[466]](#footnote-466)) و نیز مخالف روایاتی است که می‌گویند آیات مورد نظر در عرفه نازل گردیده نه در غدیر خم! باؤُكَ تَجُرُّ وَبائي لا تَجُرُّ؟!

در مورد آیه‌ی 67 نیز، حضرت علی هیچ‌گاه این آیه را مربوط به خلافت الهی خویش نداشته و إلاّ پس از وقایع سقیفه لا أقلّ به منظور امر به معروف و نهی از منکر و إتمام حجّت، این آیه را متذکّر می‌شد و همه را به اطاعت از فرمان خدا فرا می‌خواند نه این‌که فقط از عدم مشورت با او، شکوه نماید و شایسته‌تر بودن خود را ذکر کند! (فتأمّل).

به قول مفسّر عالی‌مقام و برادر مفضال ما آقای سیّد مصطفی طبا‌طبائی ـ حَفَظَهُ اللهُ تَعالی مِن شَرِّ أعدائِهِ – چنان‌که در منابع شیعی مذکور است علی خود فرموده که هرگاه زمامدار مسلمین در گذشت باید مسلمانان قبل از هر اقدامی به انتخاب یک زمامدار بپردازند. معلوم می‌شود که علی زمامداری مسلمین را امری **انتخابی** می‌دانسته، نه انتصابی و به همین سبب نفرمود تا من هستم و یا یازده فرزندم باشند، مسلمین باید ما را زعیم بدانند و بعد از آن اجازه‌ی انتخاب زمامدار دارند!

خصوصاً که آیات قبل از آیه‌ی 67 و آیات پس از آن مربوط به اهل کتاب است و مانند آیه‌ی سوّم سوره‌ی مائده در این‌جا نیز بحث خلیفه‌ی إلهی پس از پیامبر، مُخلّ سیاق و بی‌تناسب است. علاوه بر این، ادّعای روایات در مورد سوره‌ی مائده موجب این سؤال است که چرا مقّدمه در خود قرآن ذکر شده امّا ذی‌المقدّمه در قرآن نیست؟! سوّم آن‌که نبودِ «واو» عطف در صدر آیه‌ی 68 می‌رساند که رسالت لازم التّبلیغ همان آیه‌ی بعدی است ـ و لاغیرـ که با سیاق کلام و آیات قبل و بعد خود نیز کمال تناسب را دارد (خصوصاً که می‌دانیم در اواخر حیات مبارک پیامبر، نصاری در روم شرقی برای حمله به مسلمین لشکری تدارک نموده و از جانب تبوک قصد حمله داشتند). مثلاً اگر گفته شود: «آن‌چه می‌گویم به فلانی برسان و پسند مرا به او اعلام کن و در سخن خود قاطع و صریح باش». شاید بی‌وجه نباشد اگر گفته شود ممکن است منظور متکلّم از جمله‌ی پس از «واو» یک امر کلّی در طول زندگی باشد امّا اگر بدون «واو» گفته‌ شود: «فلانی را ملاقات کن و پسند مرا به او اعلام کن، در سخن خود قاطع و صریح باش» معلوم می‌شود که قصد متکلّم از قاطعیّت و صراحت در همان اعلام پسند و ذکر پیامی‌ است که متکلّم می‌خواسته ابلاغ شود. چهارم آن‌که اگر رسالتِ منظور آیه، خلافت علی بود باید آیه به پیامبر در برابر منافقین و مسلمان‌‌نما‌ها اعلام حمایت می‌کرد نه کافران که هم ذیل آیه‌ی 67 و هم ذیل آیه‌ی 68 از آن‌ها سخن به میان آمده است. علاوه براین، اگر موضوع واجب التّبلیغ، خلافت علی پس از پیامبر بود، مناسب بود که حفظ و مراقبت از جان خلیفه‌ی پیغمبر در برابر توطئه و دسائس منافقین که قلباً مخالف خلافت علی بودند مورد تأکید قرار می‌گرفت نه پیغمبر که همگیِ مسلمین مطیع و فرمانبردار آن‌حضرت بودند. (فتأمّل).

**سابعاً**: نمی‌توان گفت که در صورت عدم بیعت علی با مرتدّی چون ابوبکر، ممکن بود حضرتش را ترور کنند زیرا خدا حجّت منصوب خود برای هدایت امّت خاتم النّبیّین را از حمایت خود بی‌نصیب نمی‌گذارد هم‌چنان‌که رسول خدا را که در ابتدای بعثت تنهاتر از علی بود، در مقابل مشرکین حمایت فرمود. دانشمند شهیر عراقی مرحوم شیخ «محمد حسین آل کاشف الغطاء» در کتاب «أصل الشّیعة وأصولها» نوشته است: «به خاطرم می‌آید که اسامی تمام کسانی که در کتب تراجم صحابه مانند الإصابة [في تمیيزالصّحابة] وأُسد الغابة [في معرفة الصّحابة] والاستيعاب [في معرفة الأصحاب] و امثال آن‌ها جزء صحابه‌ی شیعه شمرده شده‌اند جمع‌آوری نمودم درحدود سیصد نفر از اصحاب با شخصیّت پیغمبر بودند که همه از شیعیان و یاران خاصّ علی محسوب می‌شوند، شاید اگر کسی بیش از این تتبّع و بررسی نماید دسترسی به افراد بیشتری پیدا کند»([[467]](#footnote-467)).بنابراین نمی‌توان گفت که حضرت علی تنها بود و کسی از او طرفداری نمی‌کرد و چاره‌ای جُز بیعت نداشت! هم‌چنان‌که بیعت نکردن «خالد بن سعید بن العاص» و برادرش «أبان» و نظایر این دو برای آن‌ها خطری نداشت، بیعت نکردن علی نیز خطرناک نبود.

با توجّه به مسأله‌ی فوق باید دانست که بیعت علی که شاگرد اوّل مکتب پیامبر بود؛ با ابوبکر بزرگترین دلیل بر عدم مغایرت خلافت او با اصول دین اسلام و مهم‌ترین سند و شاهد مشروعیّت خلفای راشدین و امتیازی بزرگ و انحصاری برای ایشان است. (فَلاَ تَتَجَاهَلْ) تأثیر بیعت علی با ابوبکر بر سایر مسلمین بسیار زیاد است چنان‌که مرحوم «کاشف الغطاء» اعتراف کرده: علی از بیعت کردن با خلیفه‌ی وقت خودداری نمود و این حقیقتی است که علماء هر دو مذهب (شیعه و سنّی) بر آن اتّفاق دارند، حتّی در صحیح بخاری در باب «غزوه‌ی خیبر» نقل شده که آن‌حضرت بیعت نکرد مگر پس از گذشتن شش ماه، عدّه‌ای از بزرگان صحابه و یارانِ با شخصیّتِ پیغمبر مانند عمّار و مقداد و زبیر و جمعی دیگر نیز از وی پیروی کرده و از بیعت کردن با ابوبکر خودداری نمودند([[468]](#footnote-468)) یعنی با بیعت علی بود که طرفدارانش به پیروی از آن‌حضرت با ابوبکر بیعت کردند. (فتأمّل).

73علاوه بر این، حضرت علی که خود به احکام بیعت اعلم از سایرین بود و خود فرموده بود: «لأنَّها بَيعَةٌ واحِدَةٌ لايُثَنَّى فِيهَا النَّظَرُ وَلا يُستَأنَفُ فِيهَا الخِيارُ» «همانا بیعت، یک با راست و در آن تجدید نظر نشده و در آن اختیار دوباره از سر گرفتن نیست». (نهج البلاغه، نامه‌ی 7) و به همین سبب در زمان خلافت خویش به طلحه و زبیر فرمود: «فَإن كُنْتُمَا بايَعْتُماني طائِعينَ فَارجِعا وَتُوبا إلى اللهِ مِن قَريبٍ وَإن كُنتُما بايَعتُماني كارِهينَ فَقد جَعَلتُما لي عَلَيكُمَا السَّبيلَ بِإظهارِكُمَا الطّاعَةَ وَإسرارِكُمَا الْمَعْصِيَةَ وَلَعَمرِيْ ما كُنْتُما بِأَحَقِّ المُهاجرينَ بِالتَّقِيَّةِ وَالكِتمانِ وَإنَّ دَفْعَكُما هذَا الأَمرَ مِن قَبلِ أن تَدخُلا فِيهِ كانَ أوسَعَ عَلَيكُما مِن حُروجِكُما مِنهُ بَعدَ إقرارِكُما بِهِ» «اگر شما دو تن با فرمانپذیری [و رضایت] با من بیعت کرده‌اید پس [به سویم] باز گردید و به زودی در پیشگاه إلهی توبه کنید و اگر به اکراه [و عدم رضایت قلبی] با من بیعت کرده‌اید شما خود این راه بر من گشوده‌اید که طاعت و فرمانبرداری را اظهار نموده و مخالفت و سرکشی خویش را نهان داشته‌اید!([[469]](#footnote-469)) سوگند به جان خودم که شما از [سایر] مهاجرین([[470]](#footnote-470)) به تقیّه و پوشیده داشتن عقیده، سزاوارتر نبودید [زیرا هیچ کس مجبور به بیعت نبود] اگر امر بیعت را پیش از آن‌که بدان اقرار نمایید پس می­زدید [و ردّ می­کردید] بر شما آسان‌تر بود از این‌که بدان وارد شوید [و آن را بپذیرید] سپس بخواهید از آن خارج شوید [و آن را بر عهده نگیرید]». (نهج البلاغه، نامه‌ی54) بنابراین، با توجّه به تصریحات آن‌حضرت درباره‌ی بیعت و درباره‌ی حکومت بر مسلمین ـ خصوصاً آن‌چه که از نامه‌ی 64 نهج البلاغه آوردیم ـ نمی‌توان گفت حضرت علی به اجبار با ابوبکر بیعت فرمود! کسی که علی را بشناسد می‌داند که محال است آن‌حضرت، خلافت کسی را، خلاف فرموده‌ی رسول خدا بداند و با او حتّی به اجبار بیعت کند! (فتأمّل دون العصبیّة) این‌ها مسأله‌‌ای را به علی نسبت می‌دهند که آن‌حضرت همان ادّعا را از سایرین نپذیرفته است. (فتأمّل) آیا این‌ها در ادّعای حبّ علی، راست می‌گویند؟!

**ثامناً:** مشارکت حضرت علی در شورای شش نفره که عُمَر پیشنهاد کرده بود نیز دلیلی واضح است بر این‌که آن‌حضرت خود را منصوص الله و منصوب النّبیّ نمی‌دانست. زیرا همه ـ تا چه رسد به علی می‌دانند که در امر إلهی مشورت جایز نیست بلکه مشورت در اموری است که در آن امر و نهی شرعی موجود نباشد. آیا پیامبر در این‌که مردم در چه ماهی روزه بگیرند با کسی مشورت می‌کرد؟!

بنابراین، اگر علی معتقد بود که از جانب خدا مأمور به خلافت و إمارت مسلمین است، نمی‌توانست در شورا شرکت کند بلکه باید می‌فرمود مشورت در این مورد که درباره‌ی آن نصّ شرعی وجود دارد، اجتهاد در مقابل نصّ و باطل است!

در این‌جا لازم می‌دانم در ایّام واپسین عمر درباره‌ی شورای شش نفره مطالبی را برای بیداری برادران مسلمان خود، بنگارم زیرا در این موضوع نیز غالباً آخوندها عوام‌فریبی می‌کنند و علاقه‌ای به اظهار حقیقت ندارند و حتی برخی از علمای بزرگ ما که استاد دانشگاه بوده و در تاریخ اسلام بصیرت کافی دارند و از جنایات تاریخ بیزارند (؟!) احتمالاً از ترس آخوندها و عوام، در کتب یا خُطَب خود در بیان حقیقت ماجرای شورای شش نفره، از پسند و عادت مردم پا را فراتر نمی‌گذارند! امّا ما خود را نسبت به بیداری برادران مسلمان و خدمت به وحدت اسلامی مسؤول می‌دانیم و در این مجال مطالبی را به اختصار به اطّلاع خوانندگان محترم می‌رسانیم تا خود در آن تأمّل و پس از تحقیق و تفکّر، از حقّ پیروی کنند، ما این سطور را با توجّه به تألیف یکی از علمای معاصر بندرعبّاس که به نظر ما از تعصّبی که در بسیاری از اهل سنّت ـ مانند بسیاری از شیعیان ـ نسبت به تمامی اجزاء مذهبشان دیده می‌شود، فاصله دارد و عالمی محقّق است نه فاضلی مقلّد! به خوانندگان گرامی تقدیم می‌کنیم منظور ما آقای «سیّد عبدالرّحیم خطیب» وکتاب دو جلدی ایشان موسوم به «**شیخین**» (جلد اوّل) و «**صهرین**» (جلد دوّم) است و مطالعه‌ی این دو کتاب را به خوانندگان توصیه می‌کنیم.

لازم است بدانیم پس از این‌که بزرگان مدینه از خوف ایجاد اختلاف و مناقشه میان مسلمین در مسأله‌ی جانشینی عُمَر اصرار ورزیدند که وی فردی را به جانشینی خود معرّفی و نامزد نماید تا مردم با او بیعت کنند؛ سر انجام عمر پیشنهاد کرد که شش نفر از کبار اصحاب رسول الله که در پیشرفت اسلام و فداکاری برای پیشبرد دین خدا سوابق مهمّ و تأثیر چشم‌گیر داشتند نامزد خلافت باشند. این شش نفر عبارت بودند از:

1- حضرت علی.

2- زبیر بن عوام، پسر عمّه‌ی حضرت علی .

3- طلحه بن عبیدالله که در زمان بیماری عمر به سفر رفته و در مدینه حاضر نبود. وی از عشره‌ی مبشَّره بود که در غزوه‌ی اُحُد مشارکت داشت و یک دستش در این جنگ فلج شد.

4- عثمان بن عفّان، داماد پیامبر و باجناق حضرت علی.

5- عبدالرّحمان بن عَوف، یکی از عشره‌ی مبشَّره و هشتمین فردی که به دعوت ابوبکر در مکّه به حضور پیامبر رسید و مسلمان شد و یک بار به حبشه و بار دیگر به مدینه هجرت کرد، وی شوهر خواهر عثمان بود.

6- سعد بن أبی‌وقّاص، پسر عمّه‌ی عبدالرَّحمان بن عوف فاتح قادسیّه.

عمر به جزُ طلحه که در سفر بود سایر نامزدها را نزد خود خواند و به آن‌ها گفت: من درباره‌ی شما فکر کردم و دیدم شما سروران قوم و رهبران مردم هستید و چشم مردم به شماست و رسول الله در حالی‌که از شما راضی و خشنود بود رحلت فرمود. خلافت باید دریکی از شما باشد. هرگاه شما برای انتخاب خلیفه از بین خود حسن نیّت داشته باشید و صراط مستقیم در پیش و صلاح اسلام را در نظر بگیرید در این صورت من از ناحیه‌ی مردم نسبت به کارتان نمی‌ترسم زیرا مردم به کار شما راضی و تسلیم نظر شما خواهند شد. آن‌چه مرا می‌ترساند این است که شما در این باره با هم اختلاف کنید و کار مسلمین بدین سبب به منازعه و هرج و مرج بکشد، پسرم «عبدالله» در اجتماع شما باشد و اشتراک مساعی کند ولی حقّ انتخاب شدن ندارد، همینکه من از دنیا رفتم تا سه روز با هم اجتماع نموده به مشاوره بپردازید و روز چهارم باید یک نفر از شما به خلافت انتخاب شده و عملاً بر سرکار آید.

سپس «صُهیب بن سنان» را مأمور کرد تا در این سه روز در مسجد نماز جماعت بگزارد و پیش‌نماز مردم باشد تا نامزدها در این سه روز برای مشاورت در امر خلافت همراه با پسرش عبدالله ـ که از نامزدها نبود ـ در خانه‌ای جمع شوند. نامزدها ـ به جُز طلحه که در سفر بود ـ در خانه‌ی «مِسوَر بن مَخرَمَه» جمع شدند. از سر و صدای نامزدها که در بیرون خانه به گوش می­رسید و معلوم می‌شد هریک از صلاحیّت خویش دفاع می‌کنند، یکی از بزرگان انصار موسوم به «ابوطلحه انصاری» که به دستور عمر همراه عدّه‌ای از اصحاب پیغمبر عهده‌دار محافظت از دارالشّوری بود تعجّب کرد و گفت: گمان می‌کردم هریک از شما از خوف مسؤولیّت سنگین خلافت، از قبول این مقام خودداری و هریک آن را به دیگری واگذار می‌کنید اکنون می‌بینم کاملاً رغبت داشته برای احراز آن با یکدیگر مناقشه و رقابت می‌کنید به خدا قسم من این خانه را بیش از سه روز که عمر وصیّت کرده محافظت نخواهم کرد و پس از این مدّت خانه را ترک می‌کنم و در سرای خویش می‌نشینم تا ببینم چه می‌کنید!

سر انجام عبدالرّحمان بن عَوف برای این‌که نزاع و رقابت را از بین نامزدها که هریک درمیان مردم طرفدارانی داشتند، بر طرف نماید به آن‌ها می‌گوید کدام یک از شما حقّ خود را از انتخاب شدن اسقاط می‌نماید و متعهّد می‌شود یکی از شما را که برای خلافت بهتر تشخیص دهد، انتخاب کند؟ هیچ یک از نامزدها پاسخ صریح نمی‌دهند لذا عبدالرّحمان خود از حقّ نامزدی منصرف می‌شود تا چنانکه گفته بود از بین بقیّه‌ی آن‌ها یک نفر را به عنوان خلیفه‌ی سوّم برای بیعت مردم معرّفی کند. عثمان قبل از سایرین این پیشنهاد را می‌پذیرد سپس سایرین جُز حضرت علی موافقت خود را با این پیشنهاد اعلام می‌کنند. عبدالرّحمان به آن‌حضرت می‌گوید: تو چه می‌گویی ای أبَا الحسن؟ علی می‌گوید: تعهّد کن و قول بده که در این امر حقّ را مراعات کنی و تابع هوای نفس نشوی و تحت تأثیر علائق خویشاوندی و قومیّت قرار نگیری و در خیرخواهی و صلاح أمّت محمد قصور نکنی.

عبد الرحمان می‌گوید: شما همگی با من عهد و پیمان ببندید که از میان شما هر که را به خلافت برگزیده و با او بیعت کنم شما نیز مخالف نکرده و با او بیعت کنید من نیز تعهّد می‌کنم از خویشاوندانم به صِرف این‌که با آن‌ها پیوند خویشاوندی دارم، جانب‌داری نکنم و در خیرخواهی نسبت به مسلمین کوتاهی نکنم. حضرت علی نیز مانند سایرین راضی می‌شود تا عبدالرّحمان با رعایت این تعهّد، اقدام نماید. بدین ترتیب عبدالرّحمان هم از آن‌ها بر عدمِ مخالفت با منتخب خود، عهد و پیمان گرفت و هم خود به رعایت مصلحت مسلمین و اجتناب از ملاحظات خویشاوندی متعهّد شد. پس از این توافق همگی از دارالشّوری خارج و از یکدیگر جدا شدند تا عبدالرّحمان طبق اختیاری که به او تفویض شده بود اقدام و به وظیفه‌ی خود عمل کند. در مدّت باقیمانده عبدالرّحمان به آراء و افکار بزرگان حاضر در مدینه نیز مراجعه کرد تا بداند نظر مردم نسبت به پنج نامزد پیشنهادیِ عُمَر چگونه است و کدام یک را بر سایرین ترجیح داده و برای خلافت بهتر می‌دانند.

عبدالرّحمان با کبار صحابه و بعضی از أمراء لشکر و رؤساء قبائل که برای اطّلاع از جریان امر خلافت به مدینه آمده بودند و حتّی برخی از زنان دانا و با بصیرت، مشورت و نظرخواهی کرد. ابن کثیر در «البدایة والنهایة» مشابه بخاری می‌گوید همه‌ی مردم به عثمان مایل بودند مگر «عمّار بن یاسر» و «مقداد بن الأسود» که حضرت علی را ترجیح می‌دادند!

أمّا مسأله‌‌ای دراین روایات به نظر می‌رسدکه شایسته نیست مغفول بماند. کلّیّه‌ی تواریخ ـکه دائرة المعارف فرید وجدی نیز از آن جمله است ـ بلااستثناء اتّفاق دارند که صبح روز چهارم عبدالرّحمان بن عوف در مسجد نبوی و در ملأ عام ابتداء حضرت علی را نزد خود خواست و دست بیعت به سوی او دراز کرد در حالی‌که اگر بنا به ادّعای احادیث، همه‌ی مردم یا اکثریّت قاطع ایشان عثمان را ترجیح می‌دادند در این صورت عبدالرّحمان متعهّد بلکه موظّف بود بدون تعلّل و مستقیماً با عثمان بیعت کرده و او را برای بیعت به خلافت، به مردم معرّفی کند نه این‌که ابتداء علی را پیش بکشد که به اندازه‌ی عثمان مورد تمایل مردم نبود! (فَتَأمَّل دُونَ العَصَبیّة).

پس واضح است که نتیجه‌ی تحقیق و تفحصّ عبدالرّحمان درمیان وجوه و بزرگان مدینه چنان بود که هیچ یک از دو نامزد اصلی یعنی علی و عثمان اکثریّت قاطع را کسب نکرده بودند و شاید آراء حضرت علی اندکی از عثمان بیشتر بوده است و احتمالاً به همین سبب عبدالرحمان ابتداء دست بیعت به سوی علی دراز کرد و یا این‌که به نظر شخصی خود علی را مقدّم داشت.

باری، عبدالرّحمان صبح روز چهارم «مِسوَر بن مَخرَمَه» را که شورای انتخاب خلیفه‌ی سوّم در خانه‌ی او برگزار شده بود به سراغ حضرت علی و عثمان فرستاد و آن‌ها را نزد خود خواست و همگی به اتفاق برای ادای نمازصبح به مسجد پیامبر رفتند. قبل از آن‌ها کبار صحابه‌ی رسول الله ـ أعمّ از مهاجرین وأنصارـ و رؤساء قبائل و امرای سپاه و سائر طبقات مردم در مسجد اجتماع کرده و منتظر نتیجه‌ی کار دارالشّوری در امر خلافت بودند. مسجد مملوّ از مردم بود و اعضای شوری به زحمت توانستند برای خود جایی بیابند.

پس از ختم نماز، عبدالرّحمان بن عوف در حالی‌که عمامه‌ای را که رسول خدا به او اهداء فرموده بود بر سر داشت بر منبر پیغمبر ایستاد و خطاب به مردم گفت: من پنهان و آشکار درباره‌ی انتخاب خلیفه از شما پرسیدم تا نظر شما را بدانم دیدم شما برای این مقام کسی را بهتر از علی و عثمان نمی‌دانید آن‌گاه علی را نزد خود خواند و دستش را در دستان خود گرفت و پرسید: آیا تعهّد می‌کنی که مطابق قرآن و سنّت رسول الله و سیره‌ی شیخَین عمل کنی؟ حضرت علی جواب داد: «تا آن‌جا که بدانم و تا حدّی که بتوانم عمل می‌کنم». و یا فرمود «امیدوارم به قدر توان و علم خویش عمل نمایم»([[471]](#footnote-471)). چون حضرت علی به سؤال عبدالرّحمان جواب مثبتِ قطعیِ صریح نداد، عبدالرّحمان عثمان را به نزد خود خواند و دستش­را در دستان خودگرفت و همان سؤال ­را پرسید، عثمان بی‌درنگ جواب مثبت داد و عین پیشنهاد را پذیرفت و گفت: آری. عبدالرّحمان که روی منبر پیامبر ایستاده بود، در حالی‌که دست عثمان را در دست داشت با او بیعت کرد و سر به آسمان بر داشت و دو بار گفت: خداوند بشنو و گواه باش، و ادامه داد: خدایا، من آنچه بر ذمّه داشتم به عثمان وا گذاشتم. آن‌گاه عثمان را روی پلّه‌ی دوّم منبر نشانید تا مردم با او بیعت کنند. بنابه نقل تواریخ حضرت علی چنان‌که عهد کرده بود، پس از عبدالرّحمان، اوّلین کسی بود که با عثمان به عنوان خلیفه بیعت فرمود آن‌گاه عموم مردم حتّی آنان که قبل از این ماجرا به علی تمایل داشتند، راضی شدند که با عثمان بیعت کنند. طلحه ـ که در سفر بود ـ پس از این‌که مراسم تعیین خلیفه برگزار گردید و کار به انجام رسید، به مدینه بازگشت و با عثمان بیعت کرد.

در این‌جا لازم است در چند مسأله‌ی تأمّل کنیم، یکی آن‌که چرا حضرت علی به سؤال عبدالرّحمان جواب صریح و قاطع نداد. با توجّه به ذکاوت و درایت فراوان و ریزبینی و موشکافی و دقّت نظر و دوراندیشی حضرت علی در امور گوناگون و التزام شدید آن‌ حضرت به کوچکترین مسائل شریعت که به این امتیاز، شهره‌ی خاصّ و عامّ بود و فِی المَثَل در همین ماجرای دارُالشّوری فقط حضرت علی بود که برخلاف سایرین که بی­قید و شرط پیشنهاد عبدالرّحمان را پذیرفتند، با درایتی که داشت تا از او بر مراعات انصاف و عدم جانبداری از یک فرد خاصّ، تعهّد نگرفت، پشنهاد او را نپذیرفت. بنابراین حضرت علی بهتر از هرکس می‌دانست که اسلام جُز قرآن و سنّت نیست و اضافه کردن شرط «تبعیّت از سیره‌ی شیخَین» زائد است. آیا زمانی که ابوبکر به خلافت رسید جُز التزام به قرآن و سنّت انتظار دیگری از او می‌رفت که عبدالرّحمان چنین شرطی را برای سوّمین خلیفه در نظر گرفت؟

دوّم این‌که متأسّفانه این کارِ بی‌دلیل عبدالرّحمان را عدّه‌ای بهانه کرده‌اند تا هیاهو کنند که اگر علی شیوه‌ی خلیفه‌ی اوّل و ثانی را درست می‌دانست، به شرط عبدالرّحمان راضی می‌شد! در حالی‌که پرواضح است که علی نمی‌خواست مقلّد آن‌ها باشد و بس. (فتأمّل).

علی که مقام والایش أجلّ از این است امّا هیچ مجتهدی نیز مجاز نیست که مقلّد باشد بلکه باید به علم و تحقیق خویش از کتاب و سنّت عمل کند تا چه رسد به شاگرد اوّل مکتب پیامبر، حضرت علی که حتّی دو خلیفه‌ی قبلی نیز در غوامض امور نظرآن‌ حضرت را جویا می‌شدند!([[472]](#footnote-472))

معروف است که در زمان «مالک» فقیه مشهور مدینه و امام مذهب مالکی، خلیفه‌ی عبّاسی او را احضار نموده و به او پیشنهاد کرد که می‌خواهم کتب و فتاوای سایر فقهاء را جمع‌آوری و تبعیّت از آن‌ها را ممنوع و محدود کنم و فقط قرآن و کتاب «مُوَطَّأ» تو را باقی بگذارم تا همه به آرای فقهی تو عمل کنند. امام مالک با این کار مخالفت کرد و گفت ابداً راضی به چنین کاری و تحمّل چنین مسؤولیّتی نیستم. مردم نباید از من تقلید کنند بلکه اگر استنباط مرا از کتاب و سنّت و أدلّه‌ی مرا درست تشخیص دادند، می‌توانند رأی مرا قبول کنند. آیا می‌توان گفت که مالک خودش را قبول نداشته است؟! آیا اگر امروز به آیت الله منتظری یا گلپایگانی بگویند حاضری مطابق کتاب و سنّت و سیره‌ی آیت الله خمینی و مطهّری بر ایران حکومت کنی و آن‌ها بگویند ما به کتاب و سنّت و علم خویش عمل می‌کنیم به معنای آن است که با آقای خمینی و مطهّری مخالف هستند و آن‌ها را گمراه و کارهایشان را باطل می‌دانند؟!

بنابراین، اگر علی فرموده به علم خویش از کتاب و سنّت عمل می‌کنم و شرط زائد را نپذیرفته سخنی درست و مبتنی بر موازین شرعی و عقلی فرموده امّا این سخن دلیل مخالفت او با دو خلیفه‌ی قبلی نیست و إلاّ از آن‌ها تعریف و تمجید نمی‌فرمود و اگر خطاهای آن‌ها را آشکار نمی‌کرد لا‌أقلّ می‌توانست سکوت کند در حالی‌که بر خلاف میل تفرقه‌جویان، از آن دو در موارد متعدّد به نیکی یاد فرموده است. اگر علی معدّل کارهای شیخَین را قابل قبول و خوب نمی‌دانست، مجبور نبود که قسم بخورد و بفرماید: «وَلَعَمري إنَّ مَكانَهُما مِنَ الإسلام لَعَظيمٌ وإنّ المُصابَ بِهِما لَجَرحٌ في الإسلام شَديدٌ رَحِمَهُمَا اللهُ وجَزاهُما بِأحسَنِ الجَزاء» «به جان خودم سوگند که همانا مقام و جایگاه آن دو در اسلام هر آینه بزرگ است و مصیبت [از دست رفتن] آن‌ها زخمی شدید در اسلام است خدایشان رحمت فرموده و آن دو را به نیکوترین وجه پاداش عطا فرماید»([[473]](#footnote-473)).

آن‌حضرت مجبور نبود بفرماید: «فَتَوَلّى أبوبكرٍ تِلكَ الأمورَ فَيَسَّرَ وَشَدَّدَ وقارَبَ وَاقتَصَدَ» «ابوبکر ولایت آن امور را به دست گرفت، پس بجا آسان گرفت و نرمش نشان داد و بجا شدّت به خرج داد، زیاده‌روی را ترک و درستی و راستی را قصد کرد و میانه‌روی و اعتدال را برگزید». یا بفرماید: «فَصَحِبْتُهُ مُناصِحاً وَأطَعْتُهُ فيما أطاعَ اللهَ فيهِ جاهِداً». «پس خیرخواهانه او (= ابوبکر) را همراهی کردم و با مجاهدت و جدّیّت در آنچه خدا را اطاعت می‌نمود از او اطاعت کردم». و یا بفرماید: «فَلَمَّا احتَضَرَ بَعَثَ إلى عُمَرَ فَوَلّاهُ فَسَمِعْنا وَأطَعْنا وناصَحْنا» «(ابوبکر) چون به حال احتضار رسید نزد عمر فرستاد و حکومت را به وی سپرد سپس ما نیز [گفته‌اش را به قبول] شنیدیم و اطاعت و خیر خواهی کردیم»([[474]](#footnote-474)). آیا احتمال می‌دهید یک مسلمان عادی در مورد غاصبین مقام امامتِ اِلهیّه چنین سخن بگوید تا چه رسد به علی؟! آیا فرد مغصوب الحقّ چنان از غاصب مقام إلهیِ خویش دفاع می‌کند که به اعتراف خودش: «وَاللهِ لَقَد دَفَعْتُ عَنهُ حَتّی خَشِيتُ أن أكونَ آثِماً» «به خدا سوگند آن‌قدر از او (= عثمان) دفاع کردم که بیم می‌دارم گنه‌کار باشم!» (نهج البلاغه، خطبه‌ی 240) آیا مغصوب الحقّ دو پسر عزیزش حضرات حسنَین را برای محافظت از غاصب می‌گمارد که مبادا به وی گزندی برسد؟! آیا مغصوب الحقّ نمی‌توانست نسبت به غاصب لاأقلّ سکوت کند و به او بی‌اعتنا بماند؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؟

در مورد عثمان نیز لازم است بدانیم که وی کارهای دو خلیفه‌ی قبلی را مخالف کتاب و سنّت نمی‌دانست و از این‌که شرط زائد و بلادلیل عبدالرّحمان را پذیرفت، کار عجیبی نکرده است گرچه دقّت نظر و باریک‌بینی حضرت علی امتیاز بزرگی است که مختصّ اوست و مُنکِر ندارد. امّا مهم‌تر از هر چیز بیعت حضرت علی با اوست که جایی برای بهانه‌جویی باقی نمی‌گذارد([[475]](#footnote-475)).(فَلاَ تَتَجَاهَلْ) امّا هزاران افسوس که علماء و نویسندگان ما در کتب خود و یا بر منابر قضیّه‌ی خلافت عثمان را فقط به صورت زیر نقل می‌کنند:

عمر در مرض موت به صُهَیب رومی فرمان داد تا شش تن از اصحاب پیغمبر را که خود   
  
برگزیده بود سه روز درخانه‌ای برای مشورت و تعیین خلیفه، گرد آورد و خود در این مدّت بر مردم در نمازهایشان امامت کند و عدّه‌ای نگهبان بر‌آن خانه بگمارد و هر گاه پنج نفر از این شش تن یکی را به عنوان خلیفه برگزیدند و یکی نپذیرفت، او را بکُشد و اگر چهار تن بر فردی توافق کردند و دو نفر مخالف بودند، آن دو را گردن زند و هرگاه سه تن از آن‌ها یکی را انتخاب نمایند و سه تن مخالفت نموده و فرد دیگری را تعیین نمایند در این صورت پسرش «عبدالله بن عمر» داور باشد که کدامیک از دو فرد انتخاب شده را برای خلافت صالح بشمارد و اگر به حکمیّت عبدالله راضی نشدند، خلیفه کسی باشد که عبدالرّحمان بن عوف او را برگزیده است و اگر بازهم سه رقیب گروه عبدالرّحمان، مخالفت کردند، هر سه باید کشته شوند! سپس می‌گویند کاملاً معلوم بود با این ترکیبی که عمر برای شورا و با این ترتیبی‌که برای تعیین جانشین خویش اتّخاذ کرده بود، علی به خلافت نمی‌رسید زیرا عبدالرّحمان به سبب خویشاوندی با عثمان قطعاً از او جانبداری می‌کرد! اغلب علمای ما عیوب این روایت را به روی خود نمی‌آورند!

درحالی‌که اگر در متن روایت تأمّل شود نادرستی و مجعولیّتش آشکار می‌شود زیرا می‌گوید هرگاه پنج تن از شش نامزدِ خلافت یکی را از میان خود به خلافت انتخاب کردند و یک نفر مخالفت کرد، صهیب باید سر از تنش جدا سازد!

در حالی­که پرواضح است هرگاه از شش نفر، پنج‌تن یکی را انتخاب نمایند، فرد مذکور خلیفه خواهد بود و دیگر فردی که با آن منتخبِ یگانه مخالف باشد وجود خارجی نخواهد داشت زیرا پنج نفر «انتخاب کننده» هستند و فرد اخیر «انتخاب شده» است که جمعاً می‌شوند شش نفر، بنابراین کسی باقی نمی‌ماند تا با پنج «انتخاب کننده» مخالفت نماید!

هم‌چنین در موردی که می‌گوید اگر چهار نفر یکی را انتخاب کرد و دو نفر مخالف بودند، هردو را بکشید باز اشکال بالا باقی است، چه وقتی که چهار نفر یکی را انتخاب نمایند، دیگر دو مخالف باقی نخواهد بود زیرا در این فرض، چهار نفر «انتخاب کننده» هستند و یک نفر «انتخاب شده» است که جمعاً می‌شوند پنج نفر و مخالف فقط یک نفر خواهد بود نه دو نفر و هم‌چنین آن‌جاکه می‌گوید هرگاه سه نفر یکی را و سه نفر، دیگری را انتخاب کردند چنین و چنان کنید نیز به همان مشکل مبتلاست. زیرا هرگاه سه نفر یکی را انتخاب کنند، دیگر سه مخالف نخواهیم داشت زیرا سه نفر «انتخاب کننده» هستند و یک نفر «انتخاب شده» خواهد بود که جمعاً می‌شوند چهار نفر و فقط دو مخالف باقی می‌ماند که چون در اقّلیّت می‌باشند، نظرشان نافذ نخواهد بود و نیازی نیست که دستور قتلشان صادر شود! صدور چنین دستوری حتّی از جانب یک فرد کم عقل محتمل نیست تا چه رسد به عمر که به کمک مشاورانش از جمله حضرت علیّ، یکی از بزرگ‌ترین امپراطوری‌های زمان خود را اداره می‌کرد و همه فرمانپذیر او بودند.

علاوه بر این در این فرمان دستور داده که سر هر کدام از اعضای شوری را که مخالفت کرد از تن جدا نمایند! آیا کسی چون علی یا زبیر یا سعد که فاتح قادسیّه بود و هر یک طرفدارانی نیز داشتند مثل مجسّمه ساکت می‌نشستند که مأمور عمر ایشان را گردن بزند؟! آیا مأمور عمر می‌توانست با چند نفر مقابله کند و آن‌ها را از پای در آورد؟! گیرم که چنین می‌شد آیا قتل اصحاب کبار پیامبر در مدینه به این سادگی بود و اصلاً کسی چنین کاری را به عهده می‌گرفت و آیا با قتل آن‌ها امر خلافت سامان می‌یافت و با بر عکس؛ فتنه‌ای بزرگ برپا می‌شد که عاقبتش نامعلوم بود؟ این آشوب به نفع هیچ کس نبود و طبعاً معقول نیست که چنین دستوری صادر شود!

نکته‌ی دیگر آن‌که گیرم عمر چنین خواسته بود و با چنین دستور خلاف شرع، قصد داشت شورایی برپا کند، آیا علی در چنین شورایی مشارکت می‌کرد؟! علاوه بر این آیا اگر علی خود را منصوب من عندالله می‌دانست، در شوری شرکت می‌کرد و تعهّدات شوری را می‌پذیرفت و با منتخبِ نامشروعِ شوری که به قول شما از قبل معلوم بود علی نخواهد بود، بیعت می­کرد و به او مشروعیّت می‌بخشید؟! اگر از قبل معلوم بود که اعضای شوری را چنان ترتیب داده‌اند که علی انتخاب نشود([[476]](#footnote-476)) چرا علی به این مسأله‌ی واضح اعتنا نکرد و در شوری مشارکت کرد؟! آیا فقط می‌خواست در بی‌اعتنایی سایرین به منصوبیّت إلهیِ خویش، بی‌سهم نباشد؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؟!

نکته‌ی دیگر آن‌که ناقل روایت کشتنِ مخالفین، فردی به نام «اَبُومِخْنَف» است که از نظر علمای رجال موثوق نیست.

هم‌چنین روایاتی که می‌گویند سه نفر حقّ خود را به سه نفر دیگر واگذار کردند، با هم اختلاف دارند بعضی از جمله «ابن اثیر» می‌گویند عبدالرّحمان صبح روز چهارم که پایان مهلت سه روزه‌ی عمر بود از اهل شوری خواست برخی حقّ خود را به دیگری و اگذار کنند و زبیر حقّ خود را به پسر عمّه‌اش حضرت علی و سعد حقّ خویش را به عثمان و اگذار کرد [درحالی‌که ابن خلدون در تاریخش گفته است سعد حقّ خویش را به حضرت علی واگذار کرد. البته طبری نیز روایتی آورده که حضرت علی نزد سعد رفت و او را به خدا قسم داد که وی با عبدالرّحمان بن عوف به نفع عثمان متّحد نشود] و در این‌جا ذکری از طلحه نیست. امّا بعضی مانند «ابن کثیر» می‌گویند در همان روز اوّل عبدالرّحمان از نامزدها خواست که برخی به نفع برخی دیگر کنار روند لذا زبیر به نفع حضرت علی‌ و طلحه به نفع عثمان و سعد به نفع عبدالرّحمان کنار رفتند حال آن‌که تواریخ می‌گویند طلحه به سفر رفته و غائب بود. دیگر آن‌که در این روایات عمر به «مقداد بن الأسود» دستور داده پس از مهلت سه روزه، مخالفین را بکشد، در حالی‌که همگان مقداد را از دوستداران و طرفداران صادقِ حضرت علی می‌دانند و حتّی او را از شیعیان آن‌حضرت قلمداد می‌کنند(؟!) در این صورت چگونه ممکن است که عمر او را برای چنین مأموریّتی برگزیند؟! (فَلا تَتَجَاهَلْ).

**تاسعاً**: نکته‌ی دیگری که غالباً برای فریب عوام از آن استفاده می‌شود این است که می‌گویند: اگر رسول خدا کسی را به عنوان خلیفه‌ی بلافصل خویش نصب نفرموده و انتخاب خلیفه بر عهده‌ی شورای مسلمین بود پس چرا عمر هیچ یک از انصار را در شورای شش نفره قرار نداد؟! یا چرا ابوبکر، عمر را به عنوان خلیفه‌ی خود معرّفی کرد؟!

اقرار می‌کنم که در این مورد اگر عوام فریب بخورند آن‌ها را نمی‌توان ملامت کرد! زیرا چنان‌که تا امروز دیده‌ام بسیاری از مردم اطّلاع ندارند که در صدر اسلام بین بسیاری از اصحاب پیامبر توافقی وجود داشت که اگر زعیم جامعه‌ی اسلامی از مهاجرین ـکه غالباً از قریش بودند ـ باشد، به پسند رسول الله نزدیک‌تر است. زیرا در آن زمان قریش به سبب تجارت‌پیشگی و تعامل با طبقات مختلف مردم، جهان‌دیده‌تر و مردم‌شناس‌تر از انصار بودند که غالباً کشاورز پیشه بوده و نسبت به سایر مناطق شناخت کمتری داشتند.

هزاران شکر ایزدمنّان را که در این مورد میان ابوبکر که گفته بود: «اَلأَئِمَّةُ مِن قُرَيش» و حضرت علی هیچ اختلافی نبود (نهج البلاغه، خطبه‌ی 67) بلکه اختلاف علی با خلفاء در این بود که چه کسی از مهاجرین برای این مقام لائق‌تر است. (فتأمّل جدّاً) امّا همگی در این نکته که خلیفه باید قرشیِّ مرضیّ المسلمین باشد متّفق بودند!([[477]](#footnote-477))

امّا مسأله‌ی بسیار مهمّ در این‌جا مسأله‌ی **بیعت** است که تنها راه مشروعیّت یافتنِ خلیفه محسوب می‌شود و در امر بیعت هیچ فرقی میان مهاجر و انصار نبود. یعنی حتّی یک مهاجر قرشی نیز اگر انصار به او رضایت نداده و با او بیعت نمی‌کردند، مشروعیّت نیافته و حائز مقام خلافت نمی‌شد، چنان‌که حضرت علی درباره‌ی تعیین خلیفه تصریح فرموده: «إنَّمَا الشّورى لِلمُهاجِرينَ وَالأنصارِ، **فَإنِ اجْتَمَعوا عَلى رَجُلٍ وَسَمَّوهُ إماماً كانَ ذلِكَ للهِ رِضىً** **=** جُز این نیست که شوری از آنِ مهاجرین و انصار است پس اگر **بر** [پیرامون] **مردی گردآمدند و او را امام نامیدند** [نتیجه‌ی] **این کار مورد رضای خداست**». (نهج البلاغه، نامه‌ی6 ـ این نامه در کتاب «وَقعَةُ صِفّین» آمده است) به قول برادر مفضال ما جناب سیّد «مصطفی طبا‌طبائی» ـ حَفَظَهُ اللهُ تَعالی ـ اگر در نامه فقط آمده بود (همان کسانی‌که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من نیز بیعت کردند، پس کسانی را که غائب بودند نشاید که بیعت مرا انکار کنند) ممکن بود بگوییم فرض کسانی که ادّعا کرده‌اند قصد علی «احتجاج با خصم» بوده بی‌وجه نیست امّا ملاحظه می‌شود که علی فقط به گفتن این جمله اکتفا نکرده بلکه به دنبال آن با افاده‌ی حصر در شروع جمله‌ی اسمیّه (**إنّما**= جُز این نیست که) اصلی را بیان می‌دارد و خبر می‌دهد که مشورت حقّ مهاجرین و انصار است و اگر بر مردی اجتماع کرده و او را پیشوای خود نامیدند این کار موجب **رضای خدا**ست. این جمله ربطی به اعتقادات خصم ندارد تا علی بخواهد به زبان خودِ او با وی سخن بگوید و این قول آن‌حضرت احتجاج بر خصم تلقّی شود، بلکه در مقام بیان یک أصل در انتخاب زمام‌دار برای جامعه‌ی اسلامی است. (انتهی کلام طباطبائی) و إلا لزومی نداشت که علی در احتجاج با خصم مسأله‌ی «رضای خدا» را به میان آورد و بر خلاف حقیقت، به خدای تعالی نسبت نادرست بدهد! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؟ فارس عرصه‌ی سخنوری مجبور نبود که هم نحوه‌ی انتخاب خلیفه را به اجماع مهاجر و انصار منحصر سازد و هم آن را مَرضِیِّ خدا بشمارد! بلکه می‌توانست به نوشتن جمله‌ی (کسانی مرا برگزیدند که سه خلیفه‌ی قبلی را انتخاب کرده بودند) اکتفاء نماید. آن‌حضرت در ادامه‌ی نامه مرقوم فرموده: **«**فَإن خَرَجَ عَن أمْرِهِم خارِجٌ بِطَعْنٍ أو بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إلى ما خَرَجَ مِنهُ، فَإنْ أبی قاتَلُوهُ عَلَی اتِّباعِهِ غَيرَ سَبيلِ المُؤْمنينَ وولّاهُ اللهُ ما تَوَلّى = پس اگر کسی از امر ایشان [یعنی نتیجه‌ی مشورت مهاجر و انصار] با طعن و بدعت خارج گردد او را به جای خود نشانده و اگر خودداری و سرکشی کند با او از آن­رو که طریقی غیر از طریق مؤمنین([[478]](#footnote-478)) را پیروی می‌کند، پیکار می‌کنند و خدا او را بدان‌چه دوست می‌دارد، وا می‌گذارد». در این نامه حضرت مجبور نبود به آیه‌ی قرآن تشبّه و تأسّی بجوید که می‌فرماید: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: ١١٥] «هرکه پس از این‌که [راه] هدایت بر او آشکار گردید با پیامبر مخالفت نماید و راهی جُز راه مؤمنان را پیروی کند وی را بدانچه دوست می‌دارد وا می‌گذاریم و او را به دوزخ در می‌آوریم که بد سرانجامی است».

با توجّه به مسائل فوق اگر به مسأله‌ی «بیعت» بازگردیم معلوم می‌شود که پیشنهاد و معرّفی یک یا چند نفر به عنوان خلیفه توسّط ابوبکر یا عمر، موجب خلیفه شدن کسی نمی‌شود و اگر فردی بیعت مهاجر و انصار را کسب نکند، بی‌تردید خلیفه‌ی مشروع، محسوب نمی‌شود (وَاتَّقِ اللهَ فَلا تَتَجَاهَلْ). بنابراین، در زمان اصحاب پیامبر، یک قرشی که می‌توانست رضایت و بیعت «انصار» را کسب کند، خلیفه می‌شد و برخلاف رضای آن‌ها که اکثریّت را تشکیل می‌دادند، کاری از ابوبکر و عمر ساخته نبود.

در این موضوع که پیامبر حتماً پس از خود کسی را به خلافت نصب فرموده، قصّه‌ای بافته‌اند که برای بیداری برادران ایمانی در این‌جا می‌آوریم. قصّه‌ی مذکور بدین مضمون است که شیعه‌ای مهمان عدّه‌ای سنّی شد و با آن‌ها عهد کرد که به بحث مذهبی نپردازند، آن‌ها نیز قبول کردند. وی در مجلس آنان به تبجیل و تمجید از ابوبکر پرداخت امّا در خاتمه‌ی سخن گفت: ابوبکر از پیامبر نسبت به مسلمین خیرخواه‌تر بود! اهل مجلس تعجّب کرده و ناراحت شدند وگفتند: چرا چنین می‌گویی، چگونه ممکن­ است ابوبکر از رسول خدا  خیرخواه‌تر باشد؟! شیعه گفت: زیرا ابوبکر امّت اسلام را به حال خود وانگذاشت و عمر را خلیفه‌ی بعد از خود قرار داد امّا بنا به عقیده‌ی شما رسول خدا امّت را به حال خود واگذاشت و کسی را به عنوان خلیفه‌ی خود قرار ندارد؟! سپس از مجلس آن‌ها خارج شد!

سستی این قول واضح است زیرا رسول خدا امّت را به حال خویش وانگذاشت و برای آنان قرآن کریم و سُنَّت خود یعنی شریعت اسلام را که قانون «بیعت» از آن­ جمله است، باقی گذارده بود و می­بایست مسلمین پس از خاتم النّبیّین یاد می‌گرفتند که از تعالیم حضرتش استفاده کنند و با هم مشورت نموده‌اند [الشّوری: 38] و از طریق شورا مسائل خود را حلّ و فصل نمایند. اگر آن‌حضرت کسی را تعیین می‌فرمود، طبعاً امری شرعی تلقّی شده و مجالی برای کسب تجربه و ارتقاء مسلمین باقی نمی‌ماند (فتأمّل). امّا رأی ابوبکر و عمر یا سایرین در نظر مسلمین هیچ‌گونه حجّیّت شرعی نداشت و اگر در مسأله‌‌ای اختلاف بروز می‌کرد، آن‌ها ملزم بودند برای به کرسی نشاندن رأی خود به قرآن و سنّت استشهاد و استناد کنند و جُز این راهی نداشتند. بنابراین به صِرف قول ابوبکر یا عمر کسی خلیفه نمی‌شد و اگر مهاجر و انصار با او بیعت نمی‌کردند، فرد مذکور خلیفه محسوب نمی‌گردید. طبعاً چون مسلمین خلافتی بدون بیعت، نمی‌شناختند، قول ابوبکر یا عمر صرفاً یک پیشنهاد بود که مسلمین در قبول یا ردّ آن مختار بودند. (فَلا تَتَجَاهَلْ).

جالب است بدانیم که اهل سنّت نیز قصّه‌ای ساخته‌اند که آن را یکی از برادران بلوچ برایم نقل کرده است. قصّه‌ی‌ مذکور بدین مضمون است که عالِمی سنّی به نجف رفت و شبی مهمان یکی از علما شد. فردای آن روز میزبان قصد رفتن به حوزه‌ی علمیّه کرد، مهمانش از او خواست که در راه مدرسه، وی را همراهی کند و سپس به سفر خود ادامه دهد. عالمِ میزبان پذیرفت. در مسیر رفتن به مدرسه، عالم سنّی از میزبانش پرسید: وضع مدارس شما در نجف چگونه است؟ عالم شیعه شروع کرد به تعریف از فعّالیّت‌های گوناگون شاگردانش در مدارس علمیّه، از جمله کتبی که تألیف می‌کنند و مبلّغینی که به نقاط مختلف اعزام می‌شوند و به تعلیم و تبلیغ دین می‌پردازند و در کارهای عامّ المنفعه شرکت می‌کنند و در مبارزات سیاسی دخالت دارند و با انحرافات حکومت عراق مخالفت می‌کنند و هکَذا. مهمان سنّی پرسید: آیا فضلای حوزه‌ی شما که به این کارها مشغول‌اند، به اسلام ایمان دارند؟! عالِمِ شیعه تعجّب کرد و گفت: این چه حرفی است که می‌زنید معلوم است که آن‌ها ایمان دارند و کارهایشان را مؤمنانه انجام می‌دهند و به زندان می‌روند و شکنجه می‌شوند! عالم سنّی گفت: معلوم می‌شود توفیق شما در کارتان از خاتم النّبییّن بیشتر است زیرا در حوزه‌ی شما به مدّت ده یا دوازده یا پانزده سال، صدها تن فاضل مؤمن تربیت می‌شود امّا رسول خاتم در طول بیست و سه سال نتوانست بیش از سه یا هفت مؤمن تربیت کند و اکثر تربیت یافتگانِ مستقیم ایشان مرتدّ شدند و إمام إلهی را کنار گذاشتند و پهلوی دخترش را شکستند و موجب سقط نوه‌اش شده و اکثریّت جهان اسلام را گمراه کردند! عالِمِ سنّی پس از گفتن این سخنان با میزبان خود وداع کرد و به راه خود رفت!

**عاشراً**: مسأله‌ی **بسیار بسیار مهمّ** که از مشکلات لاینحلّ تشیّع است و همه‌ی علمای ما متّفقاً آن را پنهان داشته و پس از فراغت از بحث حدیث غدیر، به آن نمی‌پردازند و توقّع دارند مسأله‌ی منصوصیّت و معصومیّت سایر ائمّه نیز مسلّم انگاشته شود و حدیث رسوای لوح نیز برای حلّ همین مشکل جعل گردیده، این است که حتّی اگر چشم و گوش بسته و بدون تأمّل، ادّعای علمای ما درباره‌ی حدیث غدیر را بپذیریم، خلاف نیست که حدیث غدیر حتّی اگر دلالتی بر امامت اِلهیّه می‌داشت فقط درباره‌ی علی خواهد بود، شما منصوصیّتِ إلهی سایر ائمه‌ی را چگونه اثبات می‌کنید؟! آیا درباره‌ی ایشان می‌توانید نصّی که عُشر اشتهار حدیث غدیر را داشته باشد، عرضه کنید؟!

لازم است خواننده‌ی حقّ‌جو بداند که یکی از بزرگ‌ترین علمای شیعه به نام «محمد بن محمد بن النّعمان» ملقّب به «مفید» است که او را شیخ الأمّة و عَلَم الشّیعة می‌گویند. شیخ مفید کتابی نوشته­که نزد شیعیان بسیار معتبر و معروف است و آن را «**الإرشاد في مَعرِفَةِ حُجَجِ اللهِ عَلَى العِباد** = رهنمایی و ارشاد [خلق] به شناخت حجّت­های خداوند بر بندگان» نامیده؛ وی این کتاب را به منظور إثبات إمامت إلهیّه‌ی أئمّه‌ی اثنی‌عَشَر تألیف کرده و جلد اوّل را به مسائل مربوط به حضرت علی و جلد دوّم را به سایر ائمّه اختصاص داده است. در جلد اوّل علاه بر ذکر مسائل تاریخی، از آوردن قصّه‌های عامّه پسندِ بی‌سند یا ضعیف السّند واضح البُطلان خودداری نکرده است، مانند قصّه‌ای که در فصل 74 باب سوّم در مورد یافتن چشمه‌ای که زیر سنگی بزرگ پنهان بود و موجب مسلمان شدن نصرانی دیرنشین گردید!

در این قصّه آمده است که دیرنشین به حضرت علی عرض کرد: «إنّا نَجِدُ في كِتابٍ مِن كُتُبِنا وَنَأْثَرُ عَن عُلَمائِنا أنَّ في هذَا الصَّقعِ عَيناً عَلَيها صَخرَةٌ لايَعرِفُ مَكانَها إلا نَبِيٌّ أو وَصِيُّ نَبِيٍّ وَإنَّهُ لابُدَّ مِن وَلِيٍّ لِلّهِ يَدْعُو إلَى الحَقِّ، آيَتُهُ مَعرِفَةُ مَكانِ هذِهِ الصَّخرَةِ وَقُدرَتُهُ عَلی قَلعِها» «همانا ما در یکی از کتاب‌هایمان و در آثاری که از علمای ما به [دست] ما رسیده، [چنین] می‌یابیم که در این سرزمین چشمه‌ای است که روی آن تخته سنگ بزرگی قرار دارد و جای آن را جُز پیامبر یا وصّی پیامبر نمی‌داند و خداوند ناگزیر یک ولیّ دارد که [مردم را] به سوی حقّ دعوت می‌کند و نشانه‌ی [ولیّ الله بودنِ] او دانستن مکان این صخره و توان بر داشتن آن است!»

آیا جناب شیخ الأمّة و عَلَم الشّیعة با خود نیندیشیده که اگر در کتب نصاری، وصیّ پیامبر اکرم معرّفی شده باشد بلاتردید خود پیامبر نیز چنان‌که قرآن فرموده باید معرّفی شده باشد و اگر این فرقه‌ی نصرانی آن آیات را قبول داشتند که می‌بایست نخست مسلمان می‌شدند و طبعاً خبر نصب علی به خلافت در غدیر نیز به ایشان می‌رسید و وصیّ آن‌حضرت را می‌شناختند و یا به قول بافنده‌ی این قصّه، منتظر می‌شدند وصیّ پیغمبر بیاید و چشمه را کشف کند، نه این‌که تا سال 36 هجری، نصرانی و دیرنشین باقی بمانند!

جالب است که دیرنشینان با این‌که جای چشمه را در سرزمین مورد نظر خود، نمی‌دانستند ولی صومعه‌ی خود را درست در جایی نزدیک چشمه بنا کرده بودند؟! امّا عجیب‌تر این است که بافنده‌ی قصّه، با سیره‌ی أمیر المؤمنین آشنا نبوده زیرا در قصّه‌ی خود چنین بافته است: «ثُمَّ جاءَ إِلَی الصَّخرَةِ فَتَناوَلَها بِيَدِهِ وَوَضَعَها حَيثُ کانَت فَأمَرَ أن يُعفی أثَرُها بِالتُّرابِ» «(حضرت علی) سپس به سوی تخته سنگ آمد و آن را با دست برداشت و در همان‌جا که [قبلاً] بود، گذاشت و فرمان داد که با خاک اثر و نشانه‌ی آن را بپوشانند!»

74درحالی­که آشنایان با سیره‌ی آن بزرگوار به خوبی می‌دانند که حضرت علی در زندگانی مبارک خویش چاه‌های بسیار حفر فرمود و همه را برای مسلمین وقف نمود لذا اگر در سرزمین کم‌آب جزیرة العرب به منبعی از آب دست می‌یافت قطعاً آن را نمی‌پوشاند تا مردم از آن بهره‌مند شوند امّا بافنده‌ی علی نشناس چون می‌دانسته که افراد فکور خواهند پرسید چشمه‌ای که علی در زمان جنگ صفّین کشف کرد، کجاست؟ و طبعاً این چشمه‌ی افسانه‌ای در عالم واقع وجود ندارد لذا ناچار شده بگوید آن‌حضرت فرمود، چشمه را مخفی کنند!

75جناب شیخ الأمة و عَلَم الشّیعة در فضل 76 و 78 باب سوّم جلد اوّل افسانه‌ی «ردّ الشّمس» و تکلم با ثُعبان (= اژدها یا مار بسیار بزرگ) را آورده است!([[479]](#footnote-479))

نکته‌ی بسیار مهمّ که ما توجّه جدّی خواننده‌ی محترم را به آن جلب می‌کنیم این است که شیخ مفید در جلد دوّم کتاب «ارشاد» درباره‌ی سایر ائمّه هیچ نصّ معتبری ارائه ننموده بلکه جُز ادّعا و چند قصّه و برخی روایات واضح البُطلان و یا روایاتی‌که دلالتی بر مقصود ندارند، چیزی عرضه نکرده است! معلوم می‌شود که وی نصوص معتبر در اختیار نداشته است! (فَلا تَتَجَاهَلْ) مثلاً یکی از أقوال مضحکِ او را در فصل مختصّ به حضرت سیّد الشهداء می‌توان دید. وی‌ می‌گوید: «اطاعت آن‌حضرت بر جمیع مردم لازم بوده است گرچه حضرتش به سبب تقیّه‌ای که مراعات می‌کرده مردم را به امانت خود دعوت نفرمود؟!»([[480]](#footnote-480)) پس گناه مردمی که آن‌حضرت را امام منصوب مِن عِندِالله، نمی‌دانستند چیست؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؟ و یا در فصل مربوط به حضرت سجّاد با این‌که تصریح کرده به سبب نبودن نصّ بر امامت محمّد بن حنفیّه [برادر پدری امام حسین] آن بزرگوار امام نیست امّا بدون ذکر نصّی معتبر، امامت مسلمین را متعلّق به حضرت سجّاد دانسته است و فقط به حدیث رسوای لوح استناد کرده است!([[481]](#footnote-481)) و یا مثلاً در باب مختصّ به امام حسن عسکری جُز احادیث باب 132 جلد اوّل اصول کافی که مشتمل بر سیزده حدیث است، قول دیگری نیاورده و عجبا که حتّی یکی از احادیث سیزده‌گانه‌ی مذکور صحیح نیست([[482]](#footnote-482))(فتأمّل جدّاً). البتّه این‌ها که گفتیم به عنوان نمونه بود و سایر ابواب جلد دوّم «ارشاد» از لحاظ اثبات امامت إلهیّه وضع بهتری ندارد([[483]](#footnote-483)). تعجّب می‌کنم از آقای «محمّد رضا حکیمی» که نصف یکی از کتبش را به شیخ مفید اختصاص داده امّا به عیوب آثارش اشاره‌ای نکرده است! باید دعا کرد که مردم فریب این تعریف و تمجیدها را نخورند.

**تذکّر**: به­نظر ما بهترین کتاب درباره‌ی خلافت حضرت علی کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**» تألیف برادر ارجمند ما، محقّق مجاهد جناب «**حیدر علی قلمداران**» است و کسانی­که کتبی از قبیل «عبقات الأنوار» یا «الغدیر» یا..... را می‌خوانند ضروری است که از مطالعه‌ی این کتاب غفلت نکنند. درباره‌ی امامت سایر ائمّه نیز مفید است که تحریر دوّم کتاب **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول** (لاأقلّ صفحات 651 تا 720 و859 تا 948) ملاحظه شود.

اینک که ثابت شد حدیث غدیر بر خلافت بلافصل علی به جانشینی پیغمبر دلالت ندارد و عید غدیر متّکی بر دلیل و مدرک شرعی نیست. به نمازی می‌پردازیم که ضُعَفا و کذّابانی از قبیل محمّد بن سنان([[484]](#footnote-484)) و داود بن کثیر الرّقی([[485]](#footnote-485)) برای مسلمین ارمغان آورده‌اند و در ادامه‌ی آن دعایی بافته‌اند که بوی نفاق و شقاق و تفرقه می‌دهد! فی‌المثل چون ابوبکر درمیان مسلمین به لقب «صدّیق» مشهور است در این دعا حضرت علی را صدّیق اکبر خوانده است([[486]](#footnote-486)). و هم‌چنین آن‌حضرت را «اَلْـحُجَّةُ عَلى بَرِيَّتِهِ المُؤَيِّدِ بِهِ نَبِيَّهُ وَدِينَهُ» «حجّت بر خلقش که [خدا] پیامبرش و دینش را به او تأیید فرموده» خوانده است. چنان‌که ملاحظه می‌شود در این دعا نیز مانند بسیاری از ادعیه‌ی جعلی آن‌حضرت را حجّت خدا گفته است با این‌که این ادّعا خلاف قول حضرت علی است که فرموده: «تَمَّت بِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍحُجَّتُهُ» «با پیامبر ما محمّد حجّتِ إلهی تمام گردید». (نهج البلاغه، خطبه‌ی 91) و خدا علاوه بر آن حضرت، پیامبر و دینش را با افراد دیگر نیز تأیید فرموده است و این صفت خاصّ آن‌حضرت نیست. در این دعا علی را خزانه‌دار علم و گنج‌گاه غیب إلهی شمرده که این أقوال مخالف عقل و قرآن است زیرا علم خدا عین ذات اوست و نیازی به خازن و خزانه‌دار ندارد (به کتاب **عرض اخبار اصول**، ص413 و 924 مراجعه شود) و غیب مخصوص ذات اوست و احتیاج به گنجینه و امین ندارد. در این دعا آن‌حضرت را شاهد بر خلق خدا خوانده که این صفت نیز چنان‌که در صفحات گذشته توضیحش گذشت (ص 334 به بعد) اطلاق ندارد و مقیّد به معاصرین آن‌حضرت است.

بدان‌كه دشمنان اسلام و مسلمين چنان‌كه در احاديث ساختگي دیگر نیز مشاهده می‌شود، به کنایه از شیخین یا سه خلیفه‌ی اوّل بدگویی کرده‌اند. در این دعا نیز به جبت و طاغوت و..... اشاره کرده در حالی‌که پس از فتح مکّه اثری از جبت و طاغوت و أوثان نبود تا مسلمین از آن‌ها بیزاری بجویند! آیا این دعا و نظایر آن جُز ایجاد بدبینی وعناد میان مسلمین اثر دیگری دارد؟!

شیخ عبّاس به عنوان نهمین عمل روز غدیر نوشته است: «و چون مؤمنی را ملاقات کند این تهنیت را بگوید: «اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذي جَعَلَنا مِنَ المُتَمَسِّكِينَ بِوِلايَةِ أمِيرِالمُؤمِنِينَ وَالأَئِمَّةِ» «سپاس و ستایش خدایی را که ما را تمسّک جویان به ولایت و دوستی أمیرالمؤمنین و ائمّه قرار داده است». بدیهی است که هیچ مسلمانی با این جمله مخالف نیست ـ زیرا همه‌ی مؤمنین علی را دوست داشته و او را أسوه‌ی خود می‌دانند ـ امّا اگر خواننده‌ی محترم بداند که جمله‌ی فوق از چه روایتی أخذ شده، قطعاً بسیار تعجّب می‌کند! روایت مذکور در «إقبال الأعمال» (ص 464) آمده و مدّعی است که در عید غدیر تا سه روز فرشتگانِ ثبت أعمال، از دوستداران اهل بیت و شیعیان قلم بر ‌می‌دارند و گناهان ایشان را نمی‌نویسند [تا هر غلطی که می‌خواهند بکنند!] و روزِگذشت و چشم‌پوشی از گناهکاران شیعه است!([[487]](#footnote-487))

بدان که در زمان ما کسی پیدا نمی‌شود که ـ نَعوذُ بِالله ـ با علی دشمن بوده و یا منکر دوستی و ولایت او باشد و آن‌حضرت را اسوه نداند. در حالی‌که در اعمال و أدعیه‌ی منسوب به عید غدیر، مکرّراً کسانی را که منکر ولایت علی باشند لعن و نفرین کرده است در صورتی که قضایای غدیر را کسی منکر نیست و همه می‌دانندکه رسول خدا در غدیر خم به دوستی حضرت أمیر توصیه فرموده ولی این نویسندگان می‌خواهند به زور و با جعل روایات، خلافت بلا فصل علی را اثبات کنند! در صورتی که خود حضرت أمیر و دوستارانش چنان‌که در صفحات گذشته ملاحظه شد، مدّعی خلافت منصوصه‌ی إلهیّه نبودند. (فَلا تَتَجَاهَلْ)

در این دعاها مکرّراً از خدا ولایت علی را می‌خواهد در صورتی که با بدعت‌ها و عقاید نامستند یا جعلی که به وجود آورده‌اند و برخلاف عقاید آن‌حضرت و اعمال آن بزرگوار رفتار می‌کنند، خود را در زمره‌ی مخالفین یا دشمنان آن‌جناب قرار می‌دهند! باید گفت به صِرف خواندن دعا و ادّعا، کاری درست نمی‌شود بلکه باید عملاً ثابت کرد انسان، دوست است یا دشمن؟

در فضیلت روز مباهله می‌گوید آیه‌ی تطهیر در این روز در شأن حضرت علی و فاطمه و حسنَین نازل گردید. درباره‌ی آیه‌ی تطهیر در تحریر دوّم کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص 655 تا662) سخن گفته‌ایم و در این‌جا تکرار نمی‌کنیم. هم‌چنین می‌گوید: «در این روز حضرت أمیر المؤمنین در حال رکوع انگشتری خود را به سائل داد و آیه‌ی: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ﴾ [المائ‍دة: ٥٥] در شأنش نازل شد!» درباره‌ی زکات دادن در رکوع نماز نیز لازم است مراجعه شود به­کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**» (ص145 تا 148) و«**عرض اخبار اصول**» (ص664 تا 670).

ودر اعمال روز 25 ذی‌حجّه گوید: روزی است­که «هَلۡ أَتَىٰ» درحقّ اهل بیت نازل شده به جهت آن‌که سه روز، روزه گرفتند و افطار خود را به مسکین و یتیم و أسیر دادند و به آب افطار نمودند! در این‌جا خاطره‌ای را که در مقدّمه‌ی تفسیر **تابشی از قرآن** نیز نوشته‌ام ذکر می‌کنم:

چندین سال پیش یکی از وعّاظ نزد من آمد و گفت شما قبول دارید که سوره‌ی انسان (اَلدَّهر) در شأن أمیرالمؤمنین و خانواده‌ی آن‌حضرت نازل شده؟ گفتم: شما چطور؟ آیا شما هم این موضوع را قبول دارید؟ من معتقدم شما قبول ندارید بلکه غیر مستقیم آن امام را پیرو عقل و قرآن نمی‌دانید و قرآن کریم را هم موهون کرده‌اید! گفت: چرا تهمت می‌زنید؟! گفتم: تهمت نیست بلکه دلیل دارم و ثابت می‌کنم که شما هم قبول کنی! آیا شما قبول داری که این سوره در شأن حضرت علی نازل شده است؟ گفت: آری. گفتم: در آغاز این سوره فرموده: ﴿إِنَّا خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ﴾ [الإنسان: ٢] «همانا ما انسان را آفریدیم» در تفاسیر شیعه آمده است که مقصود از انسان در این آیه، علی است، آیا شما این تفسیر را قبول داری؟ گفت: بلی، گفتم: در ادامه‌ی همین آیه فرموده: ﴿مِن نُّطۡفَةٍ أَمۡشَاجٖ نَّبۡتَلِيهِ﴾ [الإنسان: ٢] «از نطفه‌ای آمیخته تا او را بیازماییم». آیا طبق این آیه‌، شما قبول داری که حضرت علی از نطفه‌ی جناب ابوطالب و فاطمة بنت أسد خلق شده است؟ دیدم تأمّل کرد([[488]](#footnote-488)) می‌دانستم که علّت سکوت او چیست زیرا در روایات خوانده بود که پیغمبر و أئمه از نور خلق شده‌اند و خلقت آن‌ها با سایر مردم فرق دارد. سرانجام گفت: علی از نور خلق شده است. گفتم: بنابراین شما قبول ندارید که این آیه در شأن حضرت علی است؟ پس چرا در تفاسیر شما نوشته‌اند که مقصود از «الإنسان» علی است؟! مضافاً بر اینکه در تفسیر آورد‌ه‌اید که حضرت حسنَین بیمار شدند و حضرت علی و حضرت زهرا برای سلامتی آنها، نذر کردند که سه روز، روزه بگیرند. علی سه صاع جو تهیّه نمود و آن را آرد کردند تا برای افطار و سحر نان تهیّه کنند. روز اوّل موقع افطار مسکینی آمد و هر پنج قرص نان را به او دادند! و همگی حتّی کنیزشان فضّه با آب افطارکردند! روز دوّم نیز وقت افطار نان‌ها را به یتیم و روز سوّم به اسیر دادند و دچار ضعف و گرسنگی شدیدی شدند! و آیه‌ی: ﴿وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا ٨﴾ [الإنسان: ٨] «به رغم علاقه و میل به طعام، بینوا و یتیم و أسیر را اطعام می‌کنند» درباره‌ی ایشان نازل گردید؟! اگر این قصّه راست باشد، حضرت علی و اهل بیت او از عقل و قرآن پیروی نکرده‌اند. مگر برای یک نفر نصف نان یا یک نان کافی نبود؟ مگر مسکین می‌خواست دکّان نانوایی باز کند که همه‌ی نان‌ها را به او دادند؟! به اضافه این‌که شما می‌دانید چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. کسانی که خود گرسنه‌اند و روزه گرفته و دو روز دیگر نیز می‌خواهند روزه بگیرند لازم نبود همه‌ی نان‌ها را به مسکین بدهند بلکه نصف نان یا یک نان را به او داده و خود برای حِفظُ الصِّحّه و سدّ جوع با بقیّه‌ی نان‌ها افطار می‌کردند. اهل بیت بنا به ادّعای شما به فرمان خدا که به پیغمبرش فرموده: ﴿لَا تَبۡسُطۡهَا كُلَّ ٱلۡبَسۡطِ فَتَقۡعُدَ مَلُومٗا مَّحۡسُورًا ٢٩﴾ [الإسراء: ٢٩] «همه‌ی[دست خویش را به بخشش] مگشای تا خود ملامت شده و وامانده بنشینی». و به آیه‌ی﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا ٦٧﴾ [الفرقان: ٦٧]([[489]](#footnote-489)) «و کسانی‌که چون انفاق نمایند، اسراف نکرده و بخل نمی‌ورزند که اعتدال درمیانه‌ی این دو است» عمل نکرده‌اند! خدا پیروی از عقل را حتّی بر رسول خود واجب فرموده پس چگونه ممکن است علی و اهل بیت او از عقل و قرآن پیروی نکنند؟! چگونه علی اهل بیت و اطفال خود را به ضعف و گرسنگی مبتلا کرد؟ دیگر آن‌که کنیز بیچاره چه گناهی کرده بود که نان او راهم به دیگری دادند؟!([[490]](#footnote-490)) خدا برای تجلیل و تکریم کسی­که جاهل به قرآن بوده و از عقل پیروی نکند، آیه نازل نمی‌کند! به عقیده‌ی ما قرآن مجموعه‌ای از حقائق و مطابق با فطرت است و حضرت علی و حضرت زهرا عاقل و عالم به شریعت بوده‌اند و آن‌چه رُوات خرافی نوشته‌اند، تهمت به ایشان است. اگر در آیه‌ی شریفه بدون تعصّب، تأمّل شود ملاحظه می‌کنیم که مسکین و یتیم و اسیر با «واو» به یک‌دیگر عطف شده‌اند که دلالت بر جمع آن‌ها با هم دارد و حدّاکثر می‌توان گفت که آن‌ها در یک‌شب هرسه با هم به در خانه‌ی حضرت علی آمده‌اند و آن‌حضرت نان خود را به ایشان داده‌اند و البته برای سحر خود نان تهیّه کرده‌اند. باید توجّه داشت که با سه صاع جو، بیش از پانزده قرص نان می‌توان تهیّه کرد([[491]](#footnote-491)).(فتأمّل). و جدّاً چون در آیه، مسکین و یتیم و اسیر با لفظ «ثُمَّ» به یکدیگر عطف نشده‌اند لزومی به تفسیر آیه‌ی شریفه، به سه روز نیست که در این صورت نیز موّجه نخواهد بود پنج گرسنه‌ی روزه دار، به سه گرسنه، پنج قرص نان بدهند بلکه شرع پسندتر، آن است که به آن‌ها حدّاکثر سه قرص نان بدهند، دلیل ندارد که نان کنیز خود را نیز بخشش کنند!([[492]](#footnote-492)) و دو کودک خود را که تازه از بستر بیماری برخاسته‌اند، گرسنه نگذارند! بنابراین آن‌چه در روایات آمده موافق قرآن نیست و هم برخلاف عقل و منطق بوده و هم أمیرالمؤمنین و اهل بیتش را جاهل به شریعت جلوه داده است! ﴿فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلۡقَوۡمِ لَا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ حَدِيثٗا﴾.

فصل هفتم و هشتم

این دو فصل مختصّ ماه محرّم و صفر است و مؤلّف مفاتیح می‌گوید: «شیخ طوسی فرموده که مستحب است روزه‌ی دهه‌ی اوّل محرّم و لکن روز عاشوراء را امساک نماید از طعام و شراب بعد از عصر، آن وقت به قدرکمی تربت([[493]](#footnote-493)) تناول نماید!» آیا شیخ طوسی حقّ تشریع دارد که مستحبّ یا مکروه به شریعت اضافه نماید؟! آیا اسلام دستور خلاف بهداشت دارد؟! آیا اینان خیرخواه اسلام و مسلمین‌اند؟!

در صفحه 290 نمازی به امیر المؤمنین نسبت داده که راوی آن «وهب ابن منبّه» است که مروّج اسرائیلیات بود! و درباره‌ی ماه صفر گوید: «بدان که این ماه معروف به نحوست است!»([[494]](#footnote-494)) آیا این به وضوح خرافه نیست که یک ماه را نحس بدانیم؟! همین سخنان بلادلیل است که عدّه‌ای از اهل تحقیق و افراد فکور را نسبت به اسلام بدبین می‌کند.

شیخ عبّاس می‌نویسد: و از حضرت عسکری روایت شده که فرموده: علامات مؤمن پنج چیز است پنجاه و یک رکعت نماز فریضه و نافله در شب و روز گذاردن و زیارت أربعین کردن و انگشتر بر دست راست کردن و جبین را در سجده بر خاک گذاشتن و **بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم** را بلند گفتن» ([[495]](#footnote-495)).این روایت را شیخ طوسی در مصباح المتهجّد (ص 730) بدون ذکر رُوات آورده است زیرا می‌دانسته که ناقلین آن از ضعفاء و مجاهیل‌ هستند. امّا مهم‌تر از این‌ها متنِ معیوبِ روایت است که نماز را که مورد سفارش قرآن کریم است در ردیف انگشتر بر دست راست کردن یا زیارت اربعین ـ که مرویّ است از «ابن فضّال» واقفی و «سعدان بن مسلم» که توثیق نشده ـ دانسته است! آیا اگر کسی این کارها را نکرد مؤمن نیست؟! در حالی‌که ما آن‌چه در کتاب خدا می‌خوانیم برخلاف این روایت است. خدای متعال صریحاً نشانه‌های مؤمن را بیان فرموده وسه صفت از صفات فوق در آن‌ها نیست. چنانکه فرموده: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣﴾ [الأنفال: ٢، ٣] «همانا مؤمنان کسانی هستند که چون خداوند یاد شود دل‌هایشان بیمناک شود وچون آیات او بر آنان تلاوت شود. ایمانشان را بیفزاید و بر پروردگارخویش توکّل می‌کنند، همانان که نماز را بپا داشته و از آن‌چه بدیشان روزی عطا کرده‌ایم، انفاق کنند». و فرموده: ﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ٣ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ٤ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ٦ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ٧ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ ٩﴾ [المؤمنون: ١، ٩] «به راستی‌که مؤمنین رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتن‌اند و همانان که از [قول و فعل] بیهوده رویگردان هستند و همانان که زکات می‌پردازند و همانان که شرمگاه خویش را جُز بر همسران یا کنیزانی که مالک گشته‌اند، محفوظ می‌دارند که در این صورت ملامتی برایشان نیست که هرکس فراتر از این بجوید، آنان تجاوزگر هستند. مؤمنان همانان هستند که امانات و پیمان خویش را مراعات کرده و همانان هستند که نمازهای خویش را [از خلل] محافظت می‌نمایند». در قرآن علائم متعدّد برای مؤمنین ذکر شده ولی سه صفت فوق در آن‌ها نیست حال آن‌که در شهر ما تهران، بسیاری از کسانی­که انگشتر به دست راست می‌کنند و یا زیارت اربعین می‌خوانند، **زکات** نمی‌دهند زیرا مقلّد علمایی هستند که زکات را به 9 چیز منحصر کرده و شرایط عجیبی برای آن قائل شده‌اند که کمتر کسی مشمول آن می‌شود!([[496]](#footnote-496)) چرا وضع ما این طور شده، برای این‌که درمیان مردم ما مفاتیح بیشتر از قرآن مشتری دارد و کسی از علماء به عوام نمی‌گوید که شما مفاتیح را نمی‌فهمید ولی اکثراً می‌گویند قرآن ظنّی الدّلاله است و برای فهمیدن آن باید سال‌ها در حوزه‌ی علمیّه درس بخوانید تا قرآن را به صورت ظنّی بفهمید!

فصل نهم

این فصل مربوط به ماه ربیع الأوّل است. مؤلّف مفاتیح گوید: «شب اوّل سال سیزده‌هم بعثت مبدأ هجرت حضرت رسول بود از مکّه‌ی معظّمه به مدینه منوّره‌ی و در آن شب در غارثور مختفی شد و حضرت أمیر جان خود را فدای جان شریف او نمود و درجای آن‌حضرت خوابیده از شمشیر‌های قبائل مشرکین پروا نکرد و فضل خود و مواساة و برادری خود را با حضرت رسول بر جمیع عالَم ظاهر گردانید و آیه‌ی کریمه‌ی: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: ٢٠٧] در شأنش نازل شد». می‌گوییم: این کلام کاملاً صحیح است و همه قبول دارند ولی شما می‌گویید چیزی ـ از جمله گذشته و آینده ـ بر امام مخفی نیست (باب 106کافی)([[497]](#footnote-497)) بنابراین امام عالِم به «ما کانَ وَما يَكونُ وَما هُوَ كائِنٌ» می‌دانست که از مشرکین صدمه‌ای به او نمی‌رسد و کسی که بداند ضرری به او نمی‌رسد و به کاری ظاهراً خطرناک اقدام کند امتیاز و فضیلتی برای او نخواهد بود. به علاوه‌ی این‌که در همین شب رسول خدا با همراهی ابوبکر به غارِ ثَور رفت و مقدّمات سفر آن­حضرت از طعام و سایر لوازم را ابوبکر فراهم کرده بود و در غار ثور ابوبکر که علم به آینده نداشت با خطر مشرکین مواجه بود و آیه‌ی 40 سوره‌ی توبه در شأن رسول خدا و ابوبکر نازل گردید. شما اگر پیرو علی هستید که مظهر انصاف و عدالت بود، چرا به زحمات ابوبکر در طول سفر مخفیانه به مدینه و این اقدام خطرناک او، هیچ اشاره‌ای نکرده‌اید؟! متأسفانه درباره‌ی این آیه که نزولش در مورد ابوبکر قابلِ انکار نبوده به عوام سخنانی از این قبیل می‌گویند که: بودنِ ابوبکر با رسول خدا در غار ثور، فضیلتی برای او نیست چنان‌که حضرت یوسف نیز در زندان با چند مشرک همراه و مصاحب بوده است! امّا پرواضح است که مصاحبت و هم‌نشینی مشرکان با حضرت یوسف در زندان اختیاری و به خواست خودشان نبوده امّا همراهی و همکاری ابوبکر با پیغمبر اکرم در طول سفر هجرت و در غار ثور خود خواسته و انتخابی بوده است و او بدون اطّلاع از آینده، جان و مالش را در همراهی با پیامبر در طبق اخلاص نهاد و در معرض خطر قرار داد.

و یا می‌گویند معیّتِ إلهی که در آیۀ40 سورۀ توبه آمده همان معیّت و احاطه‌ی إلهی است که همه کس و همه چیز را شامل می‌شود و حتّی کفار نیز از این معیّت و إحاطه خارج نیستند و طبعاً این موضوع فضیلتی برای ابوبکر نخواهد بود! حال آنکه مغالطه و عوامفریبی می‌کنند، زیرا معیّت و إحاطۀ مورد نظرآنها احاطه و قیّومیّت تکوینیِ إلهی است که در این آیه، مورد نظر نیست وپیامبر در موقع خطر به همراه خود نمی‌گوید که اندوه مدارکه خدا با ماست همچنانکه با کفّار و حیوانات و جمادات است! اینها با این سخنان متعصّبانه، حتّی شأن پیامبر را مراعات نمی‌کنند! بدیهی است که در آیه‌ی 40 سوره‌ی توبه معیّت تأییدی و مشفقانه مورد نظر است. یعنی لطف و حمایت إلهی با من و تو است چنانکه خدا به حضرت موسی و هارون ـ عَلَیهِمَاالسَّلام ـ فرموده: ﴿لَا تَخَافَآۖ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ ٤٦﴾ [طه: ٤٦] «بیم مدارید که همانا من با شمایم، می‌شنوم و می‌بینم». آیا خدا هنگامی که موسی و هارون بیمناک اند به آن‌ها می‌فرماید من همان طور که با فرعون و سایر موجودات‌ام با شما هستم؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟** خدا در مورد معیّت لطفیِ خود نسبت به متّقین فرموده: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ١٢٨﴾ [النحل: ١٢٨] «همانا خداوند با کسانی است که تقوی پیشه کردند و کسانی‌که نیکوکردار هستند». بنابراین معیّت إلهی در آیه‌ی منظور، فضیلت بزرگی برای ابوبکر است زیرا معیّتِ تأییدی و حامیانه‌ی خدا، مؤمنین و متّقین واقعی را شامل می‌شود.

و یا می‌گویند ابوبکر ایمان درستی نداشته و إلا کسی که با پیامبر خدا باشد از چیزی نمی‌ترسد! در حالی‌که قرآن می‌فرماید: ﴿لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ٤٠] «اندوه مدار که همانا خدا با ما (= من و تو) است». اوّل آن‌که شما «لَا تَحۡزَنۡ= اندوه مدار» را به معنای «لاتَخَفْ**=** نترس» می‌گیرید که این خیانت به آیه‌ و بر خلاف انصاف علمی است! به نظر ما درست نیست که پیرو علی صداقت را کنار بگذارد و آیه‌ی قرآن را نادرست ترجمه کند! (فتأمّل دون العَصَبِيَّة).

دوّم: آن‌که حُزن و غصّه‌ی ابوبکرِ فاقدِ علم غیب بجا و نامذموم است زیرا رسول خدا ظاهراً و کاملاً در معرض خطر بود و با در خطر بودن او مجاهدت‌ها و تعالیم و شریعت او نیز در معرض خطر بود و به نظر ما هر مسلمان صادقی باید در این موقع محزون باشد. چگونه شما حزن و اندوه ابوبکر را مذموم شمرده‌اید؟! به اضافه این‌که مغموم بودن از غربت و ناأمنی خصوصاً برای کسی­که عالم به غیب نیست، محسوب نمی‌شود.

سوّم: آن‌که نهی در این آیه، نهی حرمت نیست بلکه نهی همدلانه و برای دلداری است. چنان‌که خدا مکرّر به رسول خود فرموده: ﴿وَلَا تَحۡزَنۡ﴾ «اندوه مخور» از آن جمله می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَلَا تَكُ فِي ضَيۡقٖ مِّمَّا يَمۡكُرُونَ ١٢٧﴾ [النّحل:127 و النّمل:70] «و بر آنان اندوه مخور و از آن‌چه نیرنگ می‌کنند دلتنگ مباش». قرآن از زبان فرشتگان به حضرت لوط می‌فرماید:﴿وَقَالُواْ لَا تَخَفۡ وَلَا تَحۡزَنۡ إِنَّا مُنَجُّوكَ﴾ [العنكبوت: ٣٣] «و (فرستادگان إلهی) گفتند: نترس و اندوه مدار که همانا ما نجات دهندگان توییم». ویا به پیغمبر اکرم فرموده: ﴿فَلَا يَحۡزُنكَ قَوۡلُهُمۡۘ إِنَّا نَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَ ٧٦﴾ [يس: ٧٦] «پس گفتارشان تو را اندوهگین نسازد که همانا ما آن‌چه را نهان می‌سازند و آن‌چه را آشکار می‌نمایند، می‌دانیم». آیا این‌که رسول خدا از عداوت و مکر و نیرنگ کفّار و مخالفین محزون بوده، کار حرامی مرتکب شده است؟ البتّه خیر. بنابراین نهی در آیه‌ی 40 سوره‌ی توبه نیز، نهی تحریمی نبوده بلکه نهی دلداری است. اگر ما راست می‌گوییم که شیعه‌ی علی هستیم باید انصاف و صداقت او را نیز سرمشق خود قرار دهیم و إلا صِرفِ ادّعا هیچ سودی ندارد. (فتأمّل).

درباره‌ی روز نهم ربیع الأوّل گوید: «روز عید بزرگ و روز عید «بَقر» یعنی شکافتن است و از برای آن شرح بزرگی است که در جای خود ذکر شده». ولی توضیح نداده که چرا عید است. مقصود اینان روزی است که خلیفه‌ی ثانی در محراب نماز، با شمشیر یک کافر مجوس مجروح گردید و بر اثر جراحت در گذشت. امّا اینان به جای لعن و نفرین آن مجوسِ قاتل که داماد علی و پدر زن رسول خدا را کشته، این روز را عید بزرگ می‌خوانند و کسی را که امتیاز بیعت علی با خود را دارا بوده، شهید محراب نمی‌شمارند و در این روز چه کارهای نامعقول و لغوی انجام می‌دهند! کسی‌که مدّتی را در حوزه‌های علمیّه‌ی شیعه گذرانده باشد می‌داند که چه می‌کنند! مجلسی درباره‌ی این روز در «زاد المعاد» (ص 404 به بعد) می‌نویسد: «و امّا روز نهم این ماه بدان که میان علمای خاصّه و عامّه در تاریخ قتل عمر بن الخطاب ـ عَلَيهِ اللَّعنَة وَ العَذاب ـ خلاف است و مشهور میان فریقین آن است که قتل آن ملعون در روز بیست و ششم ماه ذی الحجّه واقع شد و بعضی بیست و هفتم نیز گفته‌اند و مستندِ این دو قول نقل مورّخان است و از کتب معتبره چنان معلوم می‌شود که چنان‌چه الحال میان عوام شیعه مشهور آن است که قتل او در نهم ماه ربیع الأوّل واقع شده است و سابقاً میان جمعی از محدّثین شیعه نیز چنین مشهور بوده است و سیّد بزرگوار علیّ بن طاوس در کتاب «إقبال [الأعمال]» اشاره نموده است به آنکه ابن بابویه روایتی از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که آن ملعون در روز نهم ماه ربیع الأوّل به درک أسفل جحیم متوجّه شده است.....».

با این‌که اسلام بر وحدت و اتّحاد مسلمین تأکید شدید نموده، نمی‌دانم چرا این نویسندگان این قدر بر ایجاد تفرقه و فاصله میان مسلمین اصرار دارند؟! وای به حال مسلمین با این نویسندگان!

درباره‌ی دعای «اَللّهُمَّ أنتَ حَيٌّ لا تَمُوتُ....» می‌گوید: «چون سندش را منتهی به معصوم ندیدم مراعات اختصار را أهَمّ دیدم، هرکه طالب است رجوع به زاد المعاد نماید!» باید پرسید: آیا سایر مطالبی که نقل کرده، سند صحیحی دارد؟! البته خیر! ثانیاً نقلی را که مدرک صحیح ندارد باید رها کرد نه آن‌که رجوع دهیم به کتاب‌های دیگر!

همچنین از قول سیّد بن طاوس خرافی می‌گوید: «من یافتم طائفه‌ی نصاری و جمعی از مسلمین(؟!) را که تعظیم بزرگی از روز ولادت عیسی می‌نمایند و تعجّب کردم که چگونه مسلمانان قانع شدند که روز مولود پیغمبرشان که أعظم از همه‌ی پیغمبران است به این مرتبه از تعظیم باشد.....الخ». باید گفت: آیا نصاری که جشن می‌گیرند و اموال بسیار در این کار صرف می‌کنند به امر حضرت عیسی چنین می‌کنند؟! البتّه خیر. در اسلام نیز چنین توصیه‌ای نیست و شارع صرف کردن اموال برای چراغانی و چاپ انواع أوراق و..... را برای ولادت انبیاء و اولیاء نمی‌پسندد در حالی‌که این همه فقیر و بیمار و بی‌سواد در جامعه‌ی مسلمین وجود دارد. به همین سبب أمیرالمؤمنین در دوره‌ی خلافت خود، برای سالگرد تولّد یا وفات رسول خدا یا پسران پیامبر یا حضرت زهرا، مراسم جشن یا عزاداری نگرفت و اعلام تعطیل نکرد و به خلفای قبل از خود نیز اعتراض نفرمود که چرا برای تولّد و رحلت پیامبر  مراسم جشن یا عزاداری برپا نمی‌کنند؟! آیا شما میل دارید در این امور، مسلمین مقلّد نصاری باشند؟!

فصل دهم

این فصل مربوط به ماه‌های ربیع الثّانی و جمادی الأولی و جمادی الآخره است. در این‌جا نیز قول سیّد بن طاوس خرافی و سایرین را نقل کرده است. باید گفت چیزی که در کتاب خدا و سنت رسول الله نیست نه سیّد بن طاوس و نه سایرین حقّ دارند که آن را از مستحبّات یا مکروهات دینی قرار دهند([[498]](#footnote-498)). در این فصل بر حضرت زهرا دستور إقامه‌ی ماتم داده و با این توصیه‌ها ایّام فاطمیّه‌ی متعدّد به وجود آورده‌اند که دکان پررونقی شده برای مدّاحان و روضه‌خوان‌ها که مکرّر در مجالس خود اشعار مدحی یا ذکر مصائبِ غالباً غیرواقعی و عزاداری و نوحه‌خوانی وسینه‌زنی و زنجیر زنی و..... برپا می‌کنند. اموال زیادی صرف این کارها می‌شود. متأسّفانه این کارها محلّ در آمد عدّه‌ای افراد خرافیِ کم سوادِ فرصت طلب شده که در مجالس شعر می‌خوانند و نوحه‌خوانی می‌کنند و از مردم پول می‌گیرند! و به واسطه‌ی منقولات ناصحیح و نامعتبر و مجعول اینان، فاصله بلکه عداوت بین شیعه و سنّی بیشتر شده و تفرقه و تشتّت مسلمین را محکم‌تر می‌کنند تا استعمار بهتر بتواند استفاده کند! در حالی‌که در اسلام و در شریعت خاتم المرسلین جشن گرفتن برای تولّد اشخاص و یا عزاداری سالانه برای رحلت اشخاص جزء برنامه‌ی دین نبوده است و چنان‌که در آخر فصل مربوط به ماه ربیع الأوّل ملاحظه شد این کارها را مسلمین از طوائف دیگر تقلید کردند.

مدّاحان و روضه‌خوانان قضایای هزار و چهار صد سال قبل را بهانه کرده و دائم تکرار می‌کنند در حالی‌که خداوند فرموده﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٣٤﴾ [البقرة:134و141] «آنان امّتی بودند که درگذشتند آنچه کردند مربوط به خودشان است و دستاورد شما از آنِ شماست و شما از آن‌چه ایشان می‌کرده‌اند، پرسیده نمی‌شوید». اگر مسلمین به این آیه توجّه کافی کرده بودند این همه مخارج برای مجالس عُمَرکشان یا عزاداری‌هایی که در آن مطالب خرافی و جعلی بیان می‌شود و در آن‌ها درباره‌ی غیرخدا غلوّ می‌کنند و مجالس زنجیرزنی و..... که موجب ترویج خرافات و ایجاد فاصله بین مسلمین است، صرف نمی‌شد بلکه این اموال را صرف ساختن مدرسه و بیمارستان و جلسات تعلیم قرآن و سایر امور عامّ المنفعه می‌کردند.

فصل یازدهم

مختصّ اعمال نوروز و ماه‌های رومی است! چنان‌که در مقدّمه‌ی کتاب حاضر (ص 32) اشاره شد، شیخ عباس در این فصل به نقل از مجلسی روایتی بسیار عجیب آورده است([[499]](#footnote-499)) که ما اصرار می‌کنیم اطبّاء و دانشجویان طبّ و مردم فکور و اهل تحقیق این فصل را حتماً مطالعه کرده و سایرین را مطلّع کنند که امثال مجلسی با مردم ما چه کرده‌اند؟! در این فصل خواصّی برای آب نیسان ذکر کرده که پرداختن به این امور از وظایف رسولان إلهی نبوده است چون وظیفه‌ی آنان فقط بشارت و انذار بوده و قرآن کریم مکرّر به پیامبر امر فرموده که بگوید: ﴿إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ﴾ [الأعراف: ١٨٨] «من جُز هشدار دهنده و نوید بخش نیستم». حال چگونه است که مردم با وجود چنین آیات روشن، بیدار نمی‌شوند و هر خرافاتی را به نام دین قبول می‌کنند؟ خدا می‌داند.

مسأله‌ی دیگر آن است که شیخ عبّاس در منتهی الآمال (ج2، ص187) از امام صادق حدیثی نقل کرده که آن‌حضرت فرمود: «من در اخباری که از جدّم رسول خدا وارد شده تفتیش کردم در مورد این عید چیزی نیافتم و این عید سنّتی برای فُرس [= پارس] بوده و اسلام او را محو نموده و به خدا پناه می‌برم از آن‌که إحیاء کنم چیزی را که اسلام آن را محو کرده باشد..... الخ».

مخفی نماند که اخبار مربوط به عید نوروز که قبل از اسلام عید مجوس بوده، ضدّ و نقیض است یعنی تعدادی از اخبار، آن را اسلامی ندانسته، مانند روایت بالا و شماری بر خلاف آن‌هاست! نگارنده به روایتی معتبر که مؤیّد نوروز باشد برنخورده است و شاید روایات موافق نوروز جعل کسانی باشد که قصد ترویج این مراسم را درمیان مسلمین داشته‌اند! واللهُ أعلَم.

باب سوّم

باب سوّم مفاتیح در زیارات است و مقدّمه‌ی این باب در آداب سفر است و مؤلف چند روزی را برای سفر نحس شمرده است! در حالی‌که اگر سفر معصیت نباشد و سفر مباح و یا برای کسب علم یا کسب روزی حلال باشد، هر روزی که سفر را آغاز کند، اشکالی ندارد. کافی است که با نام و یاد خدا شروع کند و صدقه بدهد و از باب إذن عامّ شرع به دعا؛ خواندن دو دعایی که در صفحه‌ی 307 نقل کرده بلااشکال و مناسب است. امّا قصّه‌ای که درباره‌ی انگشتر فیروزه و شیری که زبان عربی را می‌فهمیده(؟!) آورده ساخته‌ی افراد خرافی است و ربطی به اسلام و مسلمانی ندارد. درصفحه‌ی 310 حدیث بسیاری خوبی از رسول‌اکرم آورده که بسیار مفید و آموزنده است.

مؤلّف مفاتیح می‌گوید: «فصل اوّل درآداب زیارت است!» بدان که زیارت قبور چنان‌که درمیان ما شایع و رایج است در اسلام تشریع نشده و هرچه در این مورد نوشته‌اند از مجعولات مذاهب منحرف و اهل خرافات است و إلاّ ـ چنان‌که بر کسی پوشیده نیست ـ رسول خدا را در خانه‌ی خودش و در اطاق عائشه دفن کردند و عائشه تا زمانی‌که زنده بود در آن‌جا سکونت داشت و در این مدّت چهل یا سی و چند ساله ـ و در واقع تا سال 91 هجری([[500]](#footnote-500))ـ هیچ یک از اصحاب پیامبر نیامدند به درِ حجره‌ی عائشه که ما می‌خواهیم مرقد رسول خدا را زیارت کنیم و یا به آن‌حضرت سلام بگوییم و یا او را وسیله و واسطه قرار دهیم! این خود دلیلی است بَیِّن براین‌که زیارت در اسلام تشریع نشده و مسلمین صدر اسلام و اصحاب پیامبر و تابعین چیزی به نام «زیارت قبور بزرگان دین و واسطه قرار دادن ایشان» در شریعت اسلام نمی‌شناخته‌اند و این رسم بعدها وارد اسلام شده است!

از وقتی‌که مسلمین با اقوام و پیروان ادیان دیگر اختلاط یافتند و هم‌چنین سلاطین و حکومت‌های جائر که پول ناحقّ از مردم می‌گرفتند مسأله‌ی بزرگ‌داشت و تقدیس قبور و ساختن گنبدهای زرّین و ضریح‌های سیمین درمیان مسلمین رواج یافت و حُکّام جور برای کسب وجاهت درمیان مردم، به ساختن مقبره‌های باشکوه برای بزرگان و پیشوایان دین اقدام کردند و فکر مردم را از عمل به قرآن و احکام اسلام و مجاهدت برای وحدت مسلمین منصرف ساخته و توجّه آن‌ها را به قبرپرستی و زیارت قبور و عزاداری و...... جلب کردند.

ما اگر بخواهیم احادیث بسیاری را که در مذمّت قبرپرستی و شَدِّ رحال برای زیارت قبور، وارد شده در این‌جا بیاوریم، مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد. درباره‌ی موضوع «زیارت قبور» در کتاب «**زیارت و ریارتنامه**» به اندازه‌ی لازم توضیح داده شده و باید به کتاب مذکور مراجعه شود. ما در این‌جا فقط به ذکر دو حدیث از کتاب کهن و معتبر «عبدالرّزّاق صنعانی» که از قدمای شیعه بوده است، اکتفاء می‌کنیم:

1- «نَهى رَسولُ اللهِ  عَن تَجْصيصِ القُبورِ وَتَکْليلِها وَالکِتابَةِ عَلَيها» «رسول خدا ازگچ‌کاری قبور و از زینت آن و از نوشتن برآن نهی فرمود». (المُصَنَّف، ج3، ص507).

2- رسول خدا فرمود: «اَللّهمَّ لاتَجعَلْ قَبْري وَثَناً يُصَلَّى إلَيهِ فَإنَّهُ اشتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلى قَومٍ اتَّخَذوا قُبُورَ أنبِيائِهِم مَساجِدَ». «خدایا، قبر مرا بت قرار مده که به سوی آن نماز گزارده شود زیرا غضب خدا شدّت گرفت بر قومی که قبور پیامبرانشان را مسجد [و عبادتگاه] گرفتند» (المصنّف، ج1، ص406).

صاحب مفاتیح از صفحه‌ی 311 به بعد به زیارت وآداب زیارت پرداخته و 28 ادب برای زیارت برشمرده است در حالی‌که برای رفتن به خانه‌ی خدا و مسجد این همه آداب ذکر نمی‌کنند! اینان از غُلُوّی که نسبت به بزرگان دارند، مناسک و آداب زیارت می‌نویسند! آیا این آداب و سُنَن را رسول خدا تعلیم فرموده است؟ آیا برای رفتن بر سر قبور انبیاء و صالحین، رسول خدا آدابی بیان فرمود؟! لا وَاللهِ.

مثلاً در کتب ما در زیارت حضرت رسول نوشته‌اند که چون خواستی در غیر مدینه آن‌حضرت را زیارت کنی، پیش روی خود شبیه آن قبر را بساز و آن را زیارت کن!([[501]](#footnote-501)) در صورتی‌که این کار عقلانی نیست. آیا به واسطه‌ی ساختن یک مقبره‌ی دروغین، روح رسول‌خدا نزد ما حاضر می‌شود؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؟! تعجّب است که در اکثر زیارات اوراق بسیاری را به مدّاحی و ثناخوانی غلوّآمیز نسبت به ائمّه اختصاص داده‌اند! آیا ائمه‌ی خودشان دستور داده‌اند که برای ما طومارها از مدح‌های غلوّ آمیز بخوانید و یا در مقابل قبر ما مدّت‌ها مدّاحی و تمجید فراوان به جای آورید تا ما از شما خشنود شویم؟! پس چرا امیر‌المؤمنین چون دید کسی نسبت به او مدّاحی می‌کند وی را نهی نموده و فرمود: «فَلا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ، لإخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ وإِلَيْكُمْ مِنَ البَقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدَائِهَا.... فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ ولا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلا أَنْ يَكْفِيَ اللهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي؛ فَإِنَّمَا أَنَا وأَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبٍّ لا رَبَّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وأَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ فَأَبْدَلَنَا بَعْدَ الضَّلالَةِ بِالْهُدَى وأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى» «مرا با ثناخوانی زیبا مستایید برای این‌که باید خود را مهیّا سازم تا نسبت به خدای سبحان وشما حقوقی را که باقی مانده و از أدای آن‌ها فارغ نشده‌ام [به جای آورم].... من خود را بالاتر از این‌که اشتباه کنم، نمی‌دانم و درکار خویش از خطا ایمن نیستم مگر این‌که خداوند که از من نسبت به من مالک‌تر است مرا کفایت فرماید، همانا من و شما مملوک و بنده‌ی پروردگاری می‌باشیم که جُز او پروردگاری نیست او مالک و صاحب اختیار است نسبت به ما و آن‌چنان اختیاری دارد که ما درباره‌ی خود نداریم. خداوندی‌که ما را از آن‌چه بودیم به سوی شایستگی برون آورد و گمراهی ما را به هدایت تبدیل فرمود و پس از نابینایی و کوردلی به ما بینش و بصیرت بخشید». (نهج البلاغه، خطبه‌ی 216). حضرت امیر همان کسی است که چون مردم مدائن برای تعظیم و تکریم او در مسیرش حاضر گردیده و از اسب‌ها پیاده شدند و برایش همچون امرای سابق کرنش کردند ایشان را نهی فرمود و راضی نشد که در برابرش کرنش کنند. حال چنین بزرگواری آیا راضی است که در زیارتنامه برایش صفات غُلُوّآمیز ذکر کنند و عتبه و بارگاهش را ببوسند و برایش مدّاحی کنند؟ لا وَالله. به نظر ما حضرتش از جاعلین و خوانندگان چنین زیارت‌نامه‌هایی بیزار است. جای تعجّب است صد یک آن‌چه برای ائمّه جعل کرده‌اند، برای رسول خدا  نگفته‌اند.

از عجایب آن‌که در حاشیه‌ی صفحه‌ی 312 آمده است که زائر شایسته است متمثّل شود به این اشعار:

|  |  |
| --- | --- |
| ها عَبدُكَ واقِفٌ ذَليلٌ | بِالبابِ يَمُدُّ كَفَّ سـائلٍ! |
| يا أكرَمَ مَن رَجاهُ راجٍ | عَن بابِكَ لايُرَدُّ سـائِلٌ!**([[502]](#footnote-502))** |

و هم بگوید:

|  |  |
| --- | --- |
| شاها چه تو را ســـگی ببــایـد هستم سگکی زِ حـبس جَـسته افکن نظری براین سگ خویش | گر من بُوَم آن سگِ تو شاید بر شـاخ گُلِ هــــــوات بسته سـنگم مزن و مـرانم از پیش |

درحالی­که خود را بنده‌ی غیر خدا شمردن شرک است. آیا اینان پیرو علی نبوده­‌اند که فرموده است: «لاتَکُنْ عَبْدَ غَيرِكَ وَقَد جَعَلَكَ اللهُ حُرّاً» «بنده‌ی دیگری مباش در حالی‌که خداوند تو را آزاد آفریده است». (نهج البلاغه، نامه‌ی 31). این سخنان همه چاپلوسی و تملّق است در حالی‌که امام داعی إلَی الحَقّ بوده و متملّق پرور و چاپلوس پسند نبوده و از مدّاحی و تملّق بیزار است. امامی‌که از مدّاحی و ثنا گوییِ خود نهی فرموده قطعاً از این‌که مردم خود را سگ بخوانند بیزار است. مگر امام سگ باز است که مردم خود را سگ او بخوانند؟! زمانی‌که امام به حیات دنیوی زنده بود، از تملّق بیزار بود و اکنون که حیات دنیوی نداشته و به سرای باقی شتافته، از دنیا و سگهای متملّق خبر ندارد([[503]](#footnote-503)).

صاحب مفاتیح (ص 313) نوشته: «دهم بوسیدن عتبه و آستانه‌ی مبارکه است». گوییم: چنین دستوری دلالت بر غرور و نخوت گوینده دارد و أئمّه‌ی بزرگوار خودپسند و متکبّر و از خدا بی­خبر نبوده‌اند. و یا می‌نویسد: سوّم غسل برای زیارت هر امامی و خواندن دعاهای وارده! می‌پرسیم: آیا رسول خدا فرموده بود که هرگاه کسی می‌خواهد آن‌حضرت را ملاقات و زیارت نماید باید غسل کند و دعاهای وارده را بخواند و عتبه و آستان خانه‌ی آن‌حضرت را ببوسد؟! اگر در زمان حیات پیغمبر و امام چنین دستوری نبوده، چگونه برای قبر ایشان چنین دستوری آمده است؟! 76 ثانیاً: قبور پیغمبر و ائمّه تا سال‌ها پس از وفاتشان فاقد حرم و ضریح و عتبه و..... بوده چنین أوامری از جانب ایشان صادر نگردیده بلکه بعداً جعل شده است. (فَلا تَتَجَاهَلْ).

در کتب دعا و زیارت نوشته‌اند که چون به زیارت رسول خدا بروی منبر او را ببوس و نزد ستون حنّانه چنین و چنان کن و چشم خویش را به ستون بمال، گویا این نویسندگان خبر ندارند که صدها سال است منبر رسول خدا ازبین رفته و ستون حنّانه خراب شده و تغییرات بسیاری در مسجدالرّسول به وجود آمده امّا این‌ها می‌پندارند در و دیوار و ستون مسجد همان است که در زمان رسول اکرم بوده است!

در کتب دعا و زیارات مطالب و جملاتی است برخلاف تواریخ معتبر که از بافته‌های جاعلین جاهل است مثلاً در آداب زیارت امام حسین در همین مفاتیح (ص 416 و 417) از قول امام صادق آمده است که زائر چون بخواهد داخل حرم مقدّس شود، از دری که جانب مشرق است وارد شود! در صورتی‌که در آن دوران، قبر حضرت سیّدالشّهداء ساختمانی نداشته تا درِ شرقی یا غربی داشته باشد! گویا خرافیّین به یاد نداشته‌اند ـ چنان‌که در مفاتیح نیز آمده (ص 423)ـ که امام صادق فرموده: «هرکه به سوی قبر پسرش [یعنی فرزند امام حسین] نظر می‌کند در پایین پای او افتاده در بیابانی که خویشی و دوستی نزد او نیست». و یا در صفحه‌ی 355 مفاتیح از قول صفوان([[504]](#footnote-504)) آمده است که او به زیارت قبر أمیرالمؤمنین رفته و رسیده به جایی‌که تلّ خاکی بوده و در آن ناحیه جستجوکرده تا أثری از یک قبر یافته است! معلوم می‌شود که تا آن زمان حرمی وجود نداشته تا ائمّه آدابی برای آن ذکر کنند و تمام آداب زیارت حرم بعد از ائمّه جعل شده مانند إذن دخول‌ها که تماماً مجعول است و یا در صفحه‌ی 342 روایتی از قول «محمّد بن علی شیبانی» آورده که او در سال دویست و شصت و اندی به همراه پدر و عمویش شبانه و پنهانی به زیارت قبر أمیرالمؤمنین رفته‌اند و دیده‌اند که دور قبر مطهّر آن‌حضرت «سنگ‌های سیاه گذاشته شده و بنایی ندارد» که این خبر نیز دلالت دارد لااقلّ تا زمان مذکور قبر امام بنایی نداشته و فاقد صحن و حرم و گنبد و ضریح و... بوده و بعداً چنان‌که گفته شد توّسط سلاطین جبّار و قدرتمندان عوام‌فریب ساخته شده است.

امّا متأسّفانه مؤلّف مفاتیح می‌نویسد: یکی از آداب، بوسیدن عتبه‌ی حرم است و یا در بند بیستم آداب زیارت حرم امام حسین می‌نویسد زائر خود را به ضریح بچسباند و ببوسد! در صورتی که این ضریح‌ها را چنان‌که در کتاب **زیارت و زیارت‌نامه** بیان گردید أمرای جبّار و عوام‌فریب از پول‌های حرام و یا شبهه‌ناک و پس از زمان ائمّه ساخته‌اند و کار آن‌ها ربطی به دین ندارد.

مؤلّف مفاتیح در آداب زیارت (ص 315) می‌نویسد: «بیست و پنجم انفاق کردن به قدر میسور بر خادمان آستانه‌ی شریفه!» حال‌آن‌که، این گفته‌ی ضدّ فرموده‌ی امام است. اصولاً اگر کسی برای کعبه نذر کند چون کعبه محتاج نیست باید آن‌چه نذر کرده به حاجیانی بدهد که زاد و توشه‌ی ایشان تمام و یا سرقت شده و یا مال خود را گم کرده‌اند و یا اصلاً فقیر بوده‌اند. در وسائل الشّیعه (ج9 باب 22 از احکام طواف) چندین روایت مذکور است که رسول خدا و حضرات صادقَین فرموده‌اند هرکس وصیّت و یا نذری برای کعبه نمود باید به مسجدالحرام برود و زُوّار کعبه را ندا کند: هرکس نیازی دارد بیاید و دریافت کند. و به دربان و خُدّام و حُجّاب کعبه و مسجد الحرام نپردازد. حکمت این حکم آن است که عدّه‌ای مفت‌خور عاطل و بیکار به عنوان خُدّام و حُجاب زیاد نشوند و این کار وسیله‌ی کسب در آمد زیاد نباشد و مردم به کارهای مفید‌تر بپردازند و افراد بیش از حدّ لزوم، به کار خدمت و نظافت مسجد روی نیاورند و اگر به این کار می‌پردازند بیشتر قصد قربت داشته باشند نه قصد کسب در آمد. (فتأمّل).

لازم است خواننده‌ی محترم توجّه داشته باشد که اداره کنندگان و خُدّامِ ضرایح و زیارتگاه‌ها و وابستگان آن‌ها از برپاکردن زیارتگاه بسیار منتفع می‌شوند و روی آوردن عوام ناآشنا با قرآن به این مکان‌ها، باعث ساختن خانه و مغازه و مسافرخانه پیرامون این مکان‌ها شده و خرید زمین‌های آن‌جا برای قبر، موجب ترقّی بسیار قسمت زمین‌های آن نواحی گردیده و علاوه بر این اموالی‌که به عنوان نذر و صدقه و وقف متوجّه این مکان‌ها می‌شود منافع هنگفتی به جیب عدّه‌ای خاصّ سرازیر می‌کند و این منافع افراد عوام‌فریب را به ترویج زیارت قبور تحریک می‌کند! (فتأمّل جِدّاً).

متأسّفانه این مشکل به مردم ما اختصاص ندارد و در سرزمین‌های دیگر نیز دیده می‌شود، چنان‌که نویسنده‌ی مشهور مصری «مصطفی لطفی المنفلوطی» در کتاب «نظرات» گفته، عده‌ّای عوام‌فریب مشابه همین توصیه‌ها را در باب زیارت قبر «عبدالقادر گیلانی» بین عوام رواج داده‌اند! در کتاب «نظرات» آمده است که «زائر قبر عبدالقادر گیلانی باید وضویی شاداب بگیرد و خاشعانه و با حضور قلب دو رکعت نماز بخواند سپس به آن مرقد شریف روی آورد و پس از سلام بر صاحب بزرگوار آن ضریح بگوید: ای صاحب ثقلین(؟!) مرا با برآوردن حاجتم وگشایش مشکلم و رفع اندوهم یاری کن و مددنما. ای محیی الدّین عبدالقادر، مرا یاری کن، ای ولیّ عبدالقادر، مرا یاری کن، ای سلطان عبدالقادر، مرا یاری کن، ای شاه عبدالقادر، مرا یاری کن، ای خواجه عبدالقادر، مرا یاری کن!

مردم به خُدّام ضریح او پول فراوان می‌دهند و در أیّام تولّد یا وفات او خرج‌های فراوان می‌کنند!». (فتأمّل)

متأسّفانه مردم نمی‌دانند که جاعلین زیارتنامه‌ها با قرآن ناآشنا بوده‌اند و غالباً به قرآن نسبت‌هایی نادرست داده‌اند و می‌پندارند که این زیارتنامه‌ها اعتبار شرعی دارند! مثلاً ـ چنان‌که در مفاتیح (ص 321) آمده ـ در زيارت رسول خدا  گفته می‌شود: «اَللّهُمَّ إنَّكَ قُلتَ لِنَبِيِّكَ: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا﴾ وَإنِّی أتَیتُكَ مُسْتَغْفِراً.... الخ = پروردگارا، همانا تو به رسول خود فرمودی: **اگرآنان** (= منافقین) **هنگامی­که به خویش ستم کردند**(و حکمیّت دیگری را بر داوری پیامبر ترجیح دادند) **نزد تو آمده و از خداوند آمرزش خواسته و پیامبر** [نیز**] برایشان** [از خدا] **آمرزش می‌خواست هرآینه خداوند را توبه پذیر و مهربان یافته بودند** [النِّساء: 64] و همانا من [ای پیامبر] آمرزش خواهانه به نزد تو آمده‌ام..... الخ»([[505]](#footnote-505)).

ملاحظه فرمایید چگونه این زیارت‌نامه‌سازان از آیه‌ی قرآن نتیجه‌ی باطل گرفته‌اند! در حالی‌که آشنایان به قرآن می‌دانند که آیه‌ی مذکور راجع است به منافقینی‌که در تنازع خویش به قضاوت و حکمیّت و پذیرش حکم رسول خدا راضی نشدند و داوری یک یهودی را بر قضاوت آن‌حضرت ترجیح دادند که این اهانت بزرگی به رسول خدا و آیین آن‌حضرت و دلیل کفر ایشان بود، چنان‌که در آیه‌ی بعد می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ..﴾ [النساء: ٦٥] «نه، به پروردگارت سوگند که ایشان ایمان ندارند تا این‌که تو را در آن‌چه میانشان [مایه‌ی] مشاجره و اختلاف بود، داور نموده و آن‌گاه در دل‌های خویش [نیز] از آن‌چه داوری کرده‌ای تنگی و ناخرسندی نیابند». با رجوع به قرآن کریم به وضوح معلوم می‌شود از آیه‌ی 59 تا 65 سوره‌ی شریفه‌ی نساء سخن از تنازع میان مسلمین است و این‌که مؤمن باید به حکم خدا و رسول گردن نهاده و از صمیم قلب آن را بپذیرد وعدم پذیرش حکم خدا و ترجیح حکم دیگری بر حکم خدا و رسول دلیل بی‌ایمانی است و منافقین را ذکر می‌کند که مرتکب چنین گناهی شدند([[506]](#footnote-506)).

بنابراین، آیه‌ی 64 سوره‌ی نساء بلاتردید راجع است به منافقین که رسول خدا را آزرده بودند و وظیفه‌ی ایشان و هر که پیامبر را آزرده بود، این است که در حیات دنیوی رسول‌خدا از آن حضرت عذر خواهی نموده و حلالیّت طلب کنند و هم‌چنین بخواهند که حضرتش از خداوند متعال نیز برای آن‌ها آمرزش بخواهد و آیه ربطی به سایر مؤمنین ندارد. مگر سایر مؤمنین تماماً منافق‌اند و پیامبر را آزرده‌اند؟! آیا مؤمنین همگی به حکمیّت غیرشرعی روی آورده‌اند که بروند از صاحب شریعت عذر خواهی کنند؟!

اصولاً خدا نفرموده در هر جای دنیا هرکه گناهی کرد برود نزد رسول خدا و نفرموده گنه‌کاران بعد از صد سال یا هزار سال که از رحلت رسول خدا گذشته، بروند نزد رسول‌خدا که در دسترس نیست! اگر به منافقین توصیه شده که نزد پیامبر بروند، منظور آیه ملاقات با آن حضرت و حضور در محضر شریف آن ­بزرگوار و طلب پوزش از فاصله‌ای متعارف است زیرا آیه صریحاً فرموده: «جَآءُوكَ» «نزد تو می‌آمدند». و نفرموده با فاصله‌ی چند کوچه و خیابان با حضرتش سخن می‌گفتند! بنابراین آیه‌ی منظور، مربوط است به زمان حیات دنیوی پیامبر و ربطی به پس از رحلت حضرتش ندارد امّا امروز مردم نزد آن‌حضرت نمی‌روند بلکه نزد مرقد آن‌حضرت می‌روند و مرقد غیر از شخص است. **أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟**

آیا شما درباره‌ی آیات: ﴿وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسۡعَىٰ ٨ وَهُوَ يَخۡشَىٰ ٩ فَأَنتَ عَنۡهُ تَلَهَّىٰ ١٠﴾ [عبس: ٨، ١٠] «و اما کسی‌که نزد تو آمده و[در طلب حقّ] می‌کوشد در حالی­که[از خدا] بیمناک است پس تو از او [به دیگری] می‌پردازی؟!»([[507]](#footnote-507)) معتقد هستید که امروز هم اگر کسی بر سر قبر پیامبر حاضر شود پیامبر به وی توجّه نکرده و از او به دیگری می‌پردازد؟! تردید نیست که هر عاقل منصفی این آیه را مربوط به زمان پیامبر دانسته و آن را شامل موارد دیگر نمی‌داند. بنابراین چرا آیه‌ی 64 سوره‌ی نساء را که در شأن نزولش اختلافی میان مسلمین نیست بی‌دلیل به همه‌ی زمان‌ها تعمیم می‌دهید؟!

به هر حال تکلیف کسی که حاجتی دارد و یا می‌خواهد توبه کند این نیست که سر قبر پیامبر یا امام برود. امّا ببینید که زیارت‌سازان چگونه از آیه‌ی شریفه‌ی قرآن، نتیجه‌ی باطلی گرفته‌اند؟! آری، کشیشان نصاری می‌گویند هرکس گناهی کرده باید برود نزد کشیش و برایش اعتراف کند تا خدا از او بگذرد. به نظر ما بعید نیست افرادی از یهود و نصاری و مجوس بعد از اظهار مسلمانی، عقاید خود را به شکل حدیث یا زیارت‌نامه میان مسلمین نشر داده باشند ولی قرآن کریم ـ بر خلاف قول نصاری ـ فرموده خدا به همه از رگ گردن نزدیک‌تر است و هر کس باید بدون واسطه به او روی آورد و مستقیماً او را بخواند، چنان‌که می‌فرماید: ﴿فَٱسۡتَقِيمُوٓاْ إِلَيۡهِ وَٱسۡتَغۡفِرُوهُ﴾ [فصلت: ٦] «مستقیماً به سوی او روی آورید و از او آمرزش بخواهید».

صاحب مفاتیح می‌گوید زائر در وقت زیارت پشت به قبله و رو به قبر منوّر بایستد! معلوم می‌شود که غُلا**ة** قبر را بر قبله ترجیح می‌دهند! وی روایتی از «علیّ بن بقطین» آورده که او در بقیع مدینه سوار شتری شده که شبانه او را با طیّ الأرض به کوفه به در خانه‌ی ابراهیم جمّال رسانده و همان شب باز گردانیده است! در حالی‌که پیامبر اکرم هنگام هجرت از مکّه به مدینه با طیّ الأرض به مدینه نرسید و چند روز در راه بود، چگونه علیّ بن یقطین با طیّ الأرض به کوفه می‌رود و برمی‌گردد؟! مخفی نماند که این قصّه از کتاب «عیون المعجزات» نقل شده که مملوّ از روایات جعلی و فاقد سند صحیح است.

77مؤلّف مفاتیح به عنوان ادب نهم می‌گوید: (صاحب مزار) «می‌بیند ایستادن او (= زائر) را و می‌شنود کلام او را و جواب می‌دهد سلام او را....الخ» درصورتی‌که این ادّعا مخالف قرآن است که فرموده: ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ [النمل:80 وروم:52] «همانا تو به مردگان نمی‌شنوانی». وفرموده: ﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ٢٢﴾ [فاطر: ٢٢] «تو به آنان که در قبر [خفته‌اند] نمی‌شنوانی». و مخالف قول امیرالمؤمنین است که فرموده درگذشتگان کسی را که برسر گورشان آید نمی‌شناسند وجواب او را نمی‌دهند «لايُجِيبُونَ مَنْ دَعاهُمْ» (نهج البلاغه، خطبه‌ی 230)([[508]](#footnote-508)).

امّا عجیب‌تر از همه این است که مؤلّف مفاتیح به خواننده توصیه می‌کند «ترک خواندن زیارت‌های مخترعه» را که بعض بی‌خردان از عوام آن‌ها را با بعضی از زیارات تلفیق کرده و نادان را به آن مشغول ساخته‌اند! آیا مگر خودش چیزی جُز آداب و زیارت‌نامه‌های مجعول، در کتابش آورده است؟ ما نادرستی بسیاری از زیارت‌نامه‌هایی ‌را که او در این‌جا گردآورده در کتاب «**زیارت و زیاتنامه**» بیان کرده‌ایم. (مراجعه شود).

شیخ عبّاس به عنوان ادب 26 می‌نویسد: «انفاق و احسان بر فقراء مجاورین..... بلد امام...که همواره عَلَمِ تنظیم شعائر الله را برپا نموده... الخ». بایدگفت: ای مرد خرافیِ بی‌خبر، کارها و شعائری که در اطراف قبور بزرگان، بدعت نهاده‌اند شعائر الله نیست بلکه شعائرالنّاس و شعائرالخرافیّون و المُبدعین و شعائر دکان‌داران مذهبی است و پیغمبر و امام از این کارها بیزارند.

فصل دوّم

این فصل مربوط است به «إذن دخول هر یک از حرم‌های شریفه»، لذا می‌پرسیم: آیا کسی‌که می‌خواهد بر سر قبری حاضر شود اذن دخول می‌خواهد و اجازه می‌گیرد؟ و اگر اجازه می‌گیرد چه کسی به او اجازه‌ی ورود می‌دهد؟

صاحب مفاتیح می‌گوید: «اوّل شیخ کفعمی فرموده چون خواستی داخل شوی به مسجد حضرت رسول یا در یکی از مشاهد مشرّفه‌ی ائمّه پس بگو:«اَللّهُمَّ إنّي وَقَفْتُ عَلى بابٍ مِن أبوابِ بُيوتِ نَبِيِّكَ.... أعْلَمُ أنّ رَسولَكَ وخُلَفاءَكَ أحياءٌ عِندَكَ يُرْزَقونَ يَرَونَ مَقَامِيْ ويَسْمَعونَ كَلامِيْ ويَرُدُّونَ سَلاَمِيْ..... الخ» «خدایا، من به دری از درهای خانه‌های پیامبرت ایستاده‌ام..... می‌دانم که رسول تو و خلفای تو نزد تو زنده‌اند و روزی می‌خورند و ایستادنم را می‌بینند و گفتارم را می‌شنوند و سلامم را جواب می‌دهند.... الخ!»([[509]](#footnote-509)) می‌خواهد بگوید قبور امامان و امام‌زداگان، خانه‌های پیامبر است! آیا این دروغ نیست؟! آیا هنوز خانه‌ی رسول خدا باقی است؟! آیا اصحاب پیامبر به زیارت قبر مطهّر پیامبر می‌رفتند و إذن دخول می‌خواندند؟!

دیگر آن‌که بزرگان دین گرچه زنده‌اند امّا در دنیای باقی و عِندَ رَبِّهِمۡ زنده‌اند و در دنیای فانی نیستند. یعنی ﴿أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾ می‌باشند نه «أحياءٌ عِندَ خَلْقِهِ ویا عِندَ قَبرِهِ!» (فتأمّل). رسول خدا که مقامش از همه بالاتر بود، زمانی‌که در دنیای فانی و بین مردم بود یعنی قبل از رحلت، از همه چیز باخبر نبود و همه جا را نمی‌دید و در یک آن، جواب چندین نفر را نمی‌داد و لازم نیست که پیامبر یا امام از همه جا و همه چیز مطلّع باشد. علاوه بر این، خدا درباره‌ی ایشان فرموده: ﴿لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ یعنی: بزرگان دین در دنیای باقی نه بیمی دارند و نه اندوهی. در حالی‌که اگر از احوال و گفتار مردمِ دنیای فانی با خبر باشند همواره باید غصّه و اندوه داشته باشند.

بنابراين، معلوم می‌شود آن‌چه اهل غلوّ از قبیل کفعمی و نظایر او بافته‌اند ضدّ قرآن است. زیرا قرآن فرموده انبیاء إلهی پس از رحلت از دنیا خبر ندارند و در قیامت نیز می‌گویند ما را پس از وفات علمی به احوال امّت نیست. [البقرة: 259 و المائدة: 109 و 117].

78سپس می‌گوید: «أَأَدخُلُ يا حُجَّةَ الله؟» «ای حجّت خدا آیا وارد شوم؟» در حالی‌که بنا به فرموده‌ی قرآن پس از انبیاء کسی از جانب خدا حجّت نیست. [النِّساء: 165]. و أمیرالمؤمنین نیز تصریح فرموده که با حضرت ختمی مرتبت حجّت إلهی پایان یافته است. «تَمَّت بِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ حُجّتُهُ». (نهج البلاغه، خطبه‌ی 91).

و می‌گوید: «پس عتبه‌ی مبارک را ببوس» در حالی‌که می‌دانیم در زمان ائمه‌ی عتبه‌ای نبوده تا ایشان امر به بوسیدن کنند و تمام این ضرایح و مقابر با شکوه و جلال را شاهان ستم‌گر و وزرای غارتگر ساخته‌اند!

گذشته از این‌ها مدرک و سند کفعمی و نظایر او برای این إذن دخول‌ها چیست؟ آیا کفعمی حقّ تشریع دارد و می‌تواند چیزی به دین اسلام بیفزاید؟! چرا کفعمی سند ادّعای خود را ذکر نکرده است؟

مؤلّف مفاتیح اضافه می‌کند که: «دوّم إذن دخولی است که علّامه‌ی مجلسی (ره) از نسخه‌ای قدیمه از مؤلّفات اصحاب برای دخول در سرداب مقدّس و بقاع منوّره‌ی أئمه نقل فرموده!» کدام نسخه‌ی قدیمه؟ چرا از مؤلّف آن نامی نبرده است؟ آیا این هم شد مدرک شرعی؟! آیا صِرف قدیم و کهنه بودنِ نسخه‌ای موجب حجّیّت شرعی آن می‌شود؟ **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؟

جالب این‌که در این إذن دخول بی‌سند و مدرک هرچه خواسته، خرافات به هم بافته که نه با دین موافقت دارد نه با تاریخ، از قبیل این‌که گوید: «مُلُوکنا أفضلُ المَخلوقين» که این به وضوح تمام، دورغ است و کسی نیست که نداند پادشاهان ما بهترین مخلوقات نبوده‌اند! و یا گوید: «مِن أئِمَّةٍ مَعصومين» در حالی‌که آنان خود را معصوم نخوانده‌اند! ویا گوید: «واللهُ أکبَرُ الَّذی أظهَرَهُم لَنا بِمُعجِزاتٍ يَعجُزُ عَنهَا الثَّقَلان» «و خداوند بزرگی که ایشان را برای ما با معجزاتی که ثقلین از آوردنش عاجزند، ظاهر فرمود!» می‌پرسیم خداوند امام حسن را با چه معجزه‌ای آشکار فرمود؟ و امام حسن کجا فرمود من حُجَّةُ الله هستم؟!

عجیب این است اینان إذنِ دخول می‌خوانند ولی بدون آن‌که إذن داده شود، وارد می‌شوند؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؟

درصفحه 318 گوید: «بدان که مستحبّ مؤکد است در حقّ قاطبه‌ی مردم خصوص حُجّاج، مشرّف شدن به زیارت روضه‌ی مطهّره و آستانه‌ی منوّره‌ی فخر عالمیان حضرت سیّد المرسلین محمد بن عبدالله و ترک زیارت آن‌حضرت باعث آن می‌شود که در حقّ او جفا شود(؟!) در روز قیامت و شیخ شهید (که از فقهای شیعه بود) فرمود که اگر مردم ترک زیارت آن‌حضرت کنند بر امام است که ایشان را مجبور کند به رفتن به زیارت آن‌حضرت زیرا که ترک زیارت آن‌حضرت موجب جفای مُحَرّم است!» حال اگر کسی از این بدعت‌گذاران بپرسد: آیا در زمان حیات دنیوی رسول خدا اگر مؤمنی که مثلاً در قبیله‌ای دور از مدینه زندگی می‌کرد و به زیارت آن‌حضرت نمی‌رفت، مقصّر بود و مرتکب جفا شده بود؟ جوابی جُز هیاهو و تهمت و افتراء نخواهند داشت! معلوم می‌شود که شهید از أحوال و کردار اصحاب پیغمبر پس از رحلت آن بزرگوار([[510]](#footnote-510)) مطلّع نبوده و یا تجاهل کرده تا خرافات خود را به کرسی بنشاند!

در صفحه‌ی 319 حدیثی نامعتبر از «اسماعیل بن مهران»([[511]](#footnote-511)) آورده که مدّعی است امام صادق فرموده: «هرگاه احدی از شما حجّ کند باید که حجّش را ختم کند به زیارت ما که این از تمامی حجّ است». (بحار الانوار، ج97، ص139) و یا از قول دو راوی ضعیف موسوم به «هارون بن مسلم» و «مَسعَدة بن صدقه»([[512]](#footnote-512)) مدّعی است که رسول خدا فرموده: «هر که مرا زیارت کند در حیات من یا بعد از وفات من، در روز قیامت شفیع او گردم». ما عیوب این روایات و سایر احادیثی که در این فصل آورده، در کتاب «**زیارت و زیارت‌نامه**» (ص 230 به بعد) بیان کرده‌ایم و در این‌جا تکرار نمی‌کنیم.

79متأسّفانه خرافه‌فروشان دائماً سعی دارند که مردم ندانند که انتخاب شفیع با مردم نیست بلکه با خداست. دیگر آن‌که انبیاء و اولیاء پس از رحلت به دنیای باقی، با عالم فانی ارتباط ندارند. در حالی‌که همان امامانی که خرافه‌فروشان دائم مردم را به زیارت مرقد ایشان تشویق و ترغیب می‌کند برخلاف خواسته‌ی ایشان فرموده‌اند! از آن جمله امام باقر می‌فرماید: «كَانَ رَسُولُ اللهِ وَالِاسْتِغْفَارُ لَكُمْ حِصْنَيْنِ حَصِينَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ، فَمَضَى أَكْبَرُ الْحِصْنَيْنِ وَبَقِيَ الِاسْتِغْفَارُ؛ فَأَكْثِرُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ مِمْحَاةٌ لِلذُّنُوبِ؛ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمۡ وَهُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ٣٣﴾ [الأنفال: ٣٣] «رسول خدا و استغفار برای شما دو دژ مستحکم در برابر عذاب [إلهی] بودند، دژ بزرگ‌تر [از میان ما] رفت و استغفار [برایمان] باقی ماند. بدان بسیار بپردازید که محوکننده‌ی گناهان است. خداوند ـ عَزَّوَجلَّ ـ فرموده: (ای پیامبر) **تا تو درمیان ایشانی خدا آنان را عذاب نخواهد کرد و خدا ایشان را عذاب نخواهد کرد درحالی­که استغفار می‌کنند**»([[513]](#footnote-513)). (بحارالأنوار، ج90، ص279 و 281). بنابراین ما امروز به رسول خدا دسترسی نداریم و باید استغفار کنیم، امّا متأسفانه افراد خرافی از قبیل مؤلّف مفاتیح مردم را تشویق می‌کنند که به زیارت مراقد بزرگان دین بروند از جمله حضرت فاطمه زهرا که قبر حضرتش معلوم نیست و می‌گوید قبر آن‌حضرت در سه موضع محتمل است، و در هر سه موضع مطلوب است که آن‌حضرت با جملات رکیکه([[514]](#footnote-514)) زیارت شود! در این زیارت خطاب به آن­حضرت می‌گوید: «إِنْ كُنَّا صَدَّقْنَاكِ إلَّا أَلْحَقْتِنَا بِتَصْدَيقِنَا لَهُمَا» یعنی: «اگر ما تو را تصدیق نمودیم تو ما را به پدر و شوهر خود ملحق فرما!» آیا ائمه‌ی مأمور ایصال مردم به مقامات مختلف آخرت هستند؟! دیگر آن‌که آیا اگر کسی یک ساعت مقابل قبرشان تملّق بگوید و چاپلوسی کند می‌پسندند؟! علاوه براین اموات، گوشی که با آن صداهای طبیعی این عالم را بشنوند ندارند و آن‌ها بدون آلت شنوایی دنیوی، صداهای دنیای فانی را نمی‌شنوند و فقط خداست که برای شنیدن محتاج آلت شنوایی نیست چنان‌که أمیرالمؤمنین در وصف حقّ تعالی فرموده: «وَالسَّمِيع لابِأداةٍ وَالبَصِير لابِتَفريقِ آلَةٍ» «شنوای بدون وسیله‌ی شنوایی و بینای عاری از وسیله‌ی [بینایی]». (نهج البلاغه، حطبه‌ی 152) و فرموده: «بَصِيرٌ لايُوصَفُ بِالحاسَّةِ» یعنی: «بینایی است که [نیاز به] حسّ بینایی ندارد» (نهج البلاغه، خطبه‌ی 179)، ولی سایر موجودات برای دیدن و شنیدن و..... نیازمند آلت مخصوص هستند.

البتّه گوش جاعلینِ زیارت‌نامه‌ها شنوای این حقایق نیست زیرا غرض آن‌ها علاوه بر سودجویی، ایجاد تفرقه بین مسلمین بوده تا از یکدیگر دور شده و ضعیف شوند. چنان‌که در زیارت حضرت زهرا (ص 323) پس از این‌که مقداری بر آن مخدّره تملّق و چاپلوسی می‌کند، می‌گوید: «وَمَنْ جَفاكِ فَقَدْ جَفا رَسُولَ اللهِ، وَمَنْ آذاكِ فَقَدْ آذى رَسُولَ اللهِ....... أُشْهِدُ اللهَ وَرُسُلَهُ وَمَلائِكَتَهُ أَنّي رَاضٍ عَمَّنْ رَضَيتِ عَنْهُ، ساخِطٌ عَلى مَنْ سَخِطْتِ عَلَيْهِ». «هرکه به تو جفا کند به رسول خدا جفا کرده و هر که تو را بیازارد، رسول خدا را آزرده است..... خدا و پیامبران و فرشتگان را شاهد می‌گیرم که همانا من از کسی که تو خشنود باشی نیز خشنودم و بر هرکه غضبناک باشی من نیز غضبناکم!»

می‌خواهد بگوید اصحاب پدرت که سال‌ها تحت تعلیم و تربیت آن بزرگوار بودند یعنی مهاجر و انصار که خدای متعال در آیات متعدّد ایشان را ستوده است به تو جفا کردند و ما باید با چنین کسانی اظهار عداوت کنیم تا دشمنان اسلام خوشحال شوند! حال اگر به فرض محال فاطمه زنده شود و به دنیای فانی باز گردد و بگوید من کینه‌ی کسی را ندارم و بر کسی غضبناک نیستم و دست از این جنجال و غوغا بردارید و دست اتّحاد به هم داده و به فکر مشکلات اسلام و مسلمین باشید، در جواب می‌گویند: خیر! باید غضبناک باشی و اگر تو راضی باشی ما راضی نیستیم! زیرا رونق دکانشان به همین اختلاف و کینه ورزی‌هاست!

روضه خوانی در روضه‌ی حضرت زهرا این بیت را می‌خواند که:

|  |  |
| --- | --- |
| عُمَر در زد بــه پهلویــش | شکست از کینه بازویش.... الخ |

چون از منبر پایین آمد به او عرض کردم به اتّفاق مورّخین و محدّثینِ شیعه حضرت علی دختر همین حضرت فاطمه را به عقد خلیفه‌ی ثانی عُمَر بن الخطّاب در آورد (کافی، ج2 ص 311 طبع هند، تهذیب الأحکام طوسی، ج3 ص 380 و مناقب آل أبی‌طالب، ابن شهر آشوب، ج3 ص 162 و مسالک الأفهام، شهید ثانی، چاپ ایران، باب النّکاح و سایر کتب معتبره‌ی دیگر) و أمیرالمؤمنین از عمر دو نواده داشت به نام زید الأکبر و رقیّه. سپس به روضه خوان عرض کردم اگر آن‌چه تو می‌گویی راست بوده چگونه علی به این عمل اقدام کرد و دختر حضرت زهرا را به عقد قاتل او در آورد و چگونه دختر فاطمه به این عمل راضی شد و با قاتل مادرش ازدواج کرد و چگونه حضرات حسنَین دو برادر غیرتمندِ او به این کار راضی شدند؟! در جواب گفت: من این موضوع را نمی‌دانستم! چه کنیم با کسانی که این قدر جاهل‌اند امّا پول می‌گیرند و روضه می‌خوانند و هر سال بین مسلمین ایجاد عداوت می‌کنند؟!

80در فصل زیارت ائمّه‌ی بقیع خطاب ائمّه می‌گوید: «يا أبناءَ رسولِ اللهِ عَبدُکُم وَابنُ أمَتِکُمُ الذّليلُ بَينَ أيديکُم» «ای فرزندان رسول خدا بنده‌ی شما و کنیززاده‌ی ذلیل شما در برابر شماست!»([[515]](#footnote-515)) آیا کسی که چنین می‌گوید رسول خدا را می‌شناسد و از سیره‌ی آن‌بزرگوار اندک خبری دارد؟ لا وَاللهِ. آیا رسول خدا اجازه می‌داد که اصحابش با او بدین صورت سخن بگویند؟ یا این‌که آن‌ها را نهی می‌فرمود؟ معلوم می‌شود که این زیارت‌سازان هیچ اطّلاعی از سیره‌ی پیغمبراسلام و حضرت علی نداشته‌اند و نمی‌دانسته‌اند که حضرت أمیر فرموده: «لا تَکُنْ عَبْدَ غَيرِكَ وَقَد جَعَلَكَ اللهُ حُرّاً» «بنده‌ی دیگری مباش که خدایت آزاد آفریده است». (نهج البلاغه، نامه‌ی 31). نمونه‌ی دیگر ازجهل این بدعت‌گذاران این است که می‌گویند: «وَهذا مَقامُ مَنْ أَسْرَفَ وَأَخْطَأَ وَاسْتَكانَ وَأَقَرَّ بِما جَنى، وَرَجا بِمَقامِهِ الْخَلاصَ، وَأَنْ يَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْكَى مِنَ الرَّدَى، فَكُونُوا لي شُفَعاءَ....». «این ایستادن کسی است که زیاده‌روی و خطا کرده و سستی ورزیده و به آنچه جنایت کرده اقرار نموده و با این ایستادنش [در مقابل شما] امید خلاصی دارد که خود را به وسیله‌ی شما از پستی و نابودی نجات دهد، پس شما شفیعان من باشید....!» باید به این نادان خرافی گفت: اوّلاً: انتخاب شفیع با خداست نه با بنده‌ی خدا، ثانیاً: مگر نمی‌دانی که رسول خدا و أئمّه‌ی بزرگوار اسلام در زمان حیات دنیوی خود نیز دوست نداشتند مردم خلافکاری‌های خود را به ایشان بگویند. مثلاً اگر زنا یا دزدی یا..... مرتکب شده‌اند به نزد ایشان بیایند و کار نادرست خود را به آن‌حضرات اعلام کنند و به منظور پاک شدن از عواقب گناه و خطای خویش تقاضای بخشش و شفاعت یا تقاضای إقامه‌ی حدّ کنند و اگر کسی چنین می‌کرد آن بزرگواران از آن‌ها روی گردانده و به آن‌ها بی‌اعتنایی می‌کردند، چنانکه حضرت علی فرموده: «مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ أَنْ يَأْتِيَ بَعْضَ هَذِهِ الْفَوَاحِشِ فَيَفْضَحَ نَفْسَهُ عَلَى رُءُوسِ الْمَلَإِ أَفَلَا تَابَ فِي بَيْتِهِ؟ فَوَاللهِ لَتَوْبَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ أَفْضَلُ مِنْ إِقَامَتِي عَلَيْهِ الْحَدَّ». «چه زشت است بر مردی از شما [مسلمین] که برخی از این کارهای زشت و ناپسند را مرتکب شود، آنگاه خود را در حضور مردم رسوا سازد! چرا در خانه‌ی خویش [و در خلوت با خدایش] توبه نمی‌کند؟! به خدا سوگند، هر آینه توبه‌ی [صادقانۀ] او درمیان خود و خداوند بهتر است از این‌که من حدّی بر او اقامه کنم»([[516]](#footnote-516)). حا‌ل چگونه ممکن است چنین بزرگواری راضی باشد که پس از وفاتش مسلمین از راه‌های دور بر مرقدش حاضر شده و به اسراف و خطا و جنایت و گناه خویش اقرار کنند و نجات خود را از ایشان بخواهند؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟!**

به افراد راه نایافته باید گفت: بروید صادقانه توبه کنید و برای جبران گناه، اعمال خیر به جای آورید و گناه خود را برای غیرخدا بیان نکنید زیرا غیرخدا نمی‌تواند شما را نجات دهد چنانکه خداوند به پیامبرش فرموده:﴿أَفَمَنۡ حَقَّ عَلَيۡهِ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ ١٩﴾ [الزمر: ١٩] «آیا کسی را که فرمان عذاب بر او سزا و روا گشته، پس آیا تو (ای پیامبر) کسی را که در آتش دوزخ است می‌رهانی؟!» بنابراین، رسول خدا نمی‌تواند کسی را از عذاب إلهی برهاند، چگونه دیگران می‌توانند؟! کسانی‌که زائرین از آن‌ها نجات خویش از عذاب إلهی را می‌خواهند، خود از عذاب إلهی خائف‌اند و نمی‌توانند بی‌إذن حقّ سخنی بگویند و خود با اعمال خیر نزد خدا منزلت می‌جویند، بنابراین به جای تملّق‌گویی و اظهار ذلّت بر مرقدشان، از اعمال و اقوال ایشان پیروی کنید.

در صفحه‌ی 337 برای ترغیب به خواندن زیارتنامه برای بزرگان دین و زیارت قبورشان مطالبی آورده‌ است. باید گفت: ای نادان خرافی برو قرآن و سنّت و سیره را یاد بگیر تا بدانی کردار رسول خدا چگونه بوده و بدان که کلمات دیگران برتو حجّت نیست.

زیارتی‌هم برای شهدای اُحُد -رِضْوَانُ اللهِ عَلَیْهِمْ- ذکرکرده که مجلسی سندی برایش نیاورده است (بحار الأنوار، ج97، ص 221و 222) معلوم نیست این بافندگی‌ها بر اثر بیکاری بوده یا غرض و مرض دیگری در کار بوده است. وَاللهُ أعلَم. در صفحه‌ی 339 از قول استادش که معتقد به تحریف قرآن بوده می‌گوید: قبر رسول خدا و ائمّه أشرف از کعبه‌ی معظّمه است! در حالی‌که خود پیغمبر به زیارت کعبه می‌رفت و در برابر کعبه رکوع و سجود می‌کرد. آری، این است معلومات این غالیان! و مخفی نماند که در همین صفحه روایتی آورده که مدّعی است نماز در مسجد پیامبر اکرم ده هزار برابر نماز در مکان‌های دیگر است و کعبه را استثناء نکرده (بحار الأنوار، ج97، ص147 و فروع کافی، ج4، ص556). جالب است بدانیم که راوی این دروغ نیز «علیّ بن الحکم»([[517]](#footnote-517)) است که قائل به تحریف قرآن بود! ﴿فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ﴾.

فصل چهارم در زیارت حضرت أمیرالمؤمنین

حضرت علی فرموده: «هَلَكَ فِيَّ رَجُلانِ مُحِبٌّ غَالٍ ومُبْغِضٌ قَالٍ» «دو مرد درباره‌ی من هلاک شدند: دوست‌دار غلوّکننده و دشمن بدخواه». و فرموده: «يَهْلِكُ فِيَّ رَجُلانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ وبَاهِتٌ مُفْتَرٍ» «دو فرد درباره‌ی من هلاک شوند: دوستدار افراطی و دشمن بهتان زننده». (نهج البلاغه، حکمت 117 و 469) خوشبختانه در زمان ما کسی‌که ارادتمند آن­حضرت نباشد، پیدا نمی­شود امّا دوستان نادان که از دشمن بدترند، بسیارند!

چون به زیارات مذکور دراین باب، در کتاب **زیارت و زیارت‌نامه** (ص 259 به بعد) پرداخته‌ایم لذا خوانندگان محترم را به کتاب مذکور ارجاع می‌دهیم و در این‌جا به اختصار مطالبی را به اطلاع شما می‌رسانیم. شیخ عبّاس می‌گوید: چون به دروازه‌ی نجف برسی بگو.... الخ» در حالی‌که در زمان امام، نجف دروازه نداشته و هنوز قریه‌ای نبوده تا امام دستور دهد چون به دروازه رسیدی چنین و چنان بگو! معلوم می‌شود تمام این اقوال در قرون بعدی جعل شده است! و یا نقل کرده: «وَاللهِ نمی‌خورد آتش جهنّم قدمی را که غبار آورده شود در زیارت حضرت أمیرالمؤمنین خواه پیاده رود، خواه سواره!» بنابراین اهل عراق همگی اهل بهشت هستند و دوزخ را نمی‌بینند، چرا، برای این‌که مرقد علی را زیارت می‌کنند! در حالی‌که اگر در زمان حیات حضرت علی کسی آن بزرگوار را ملاقات و زیارت می‌کرد، بهشت بر او لازم نمی‌شد امّا قبر او در نظر غُلاة از خودش مهم‌تر است! در آخر حدیث می‌گوید: «بنویس این حدیث را به آب طلا». آری، جعلیّات این جاهلین غالی را باید با آب طلا نوشت چون سهم مؤثّری در گمراه کردن مردم دارند و ایشان را از قرآن دور کرده و به خرافات مشغول ساخته و استعمارگران را بسیار خرسند می‌کنند!

و یا خبری بی‌اعتبار نقل کرده که «در پشت کوفه قبری هست که پناه نمی‌برد به آن قبر دردناکی، مگر آن‌که حقّ تعالی او را شفا کرامت فرماید!» حال اگر کسی بپرسد پس چرا مراجع تقلید ساکن نجف هر وقت بیمار می‌شوند به جای رفتن بر مرقد حضرت علی به ممالک اروپا رفته و یا از آن‌جا برایشان طبیب می‌آورند؟! علاوه بر این‌که خود حضرت امیر بیمار می‌شد! پس چگونه رفتن بر مرقدش موجب شفا یافتن می‌شود؟! چه جوابی می‌دهند؟ خدایا، زین معمّا پرده بردار. و یا می‌گوید: «اَللّهُمَّ إنَّ هذَا الحَرَمَ حَرَمُكَ وَالمَقامُ مَقامُكَ» «پروردگارا، این حرم ـ را که ستمگری از اموال حرام یا شبهه‌ناک ساخته ـ حرم توست و این جایگاه جایگاه توست!» آیا خود ائمّه این جملات را به مؤمنین تعلیم داده و خود را تا این اندازه بالا برده‌اند و تا بدین حدّ خودپسند و مغرور بوده‌اند یا جاعلین این زیارتنامه‌ها را از قول ایشان ساخته‌اند. این‌ها نه خدا را شناخته‌اند و نه با سیره‌ی پیامبر و ائمّه آشنا هستند.

در زیارت مطلقه در وصف حضرت امیر می‌گوید: «اِنتَجَبْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ وَالدَّليل عَلی مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالاَتِكَ وَدَيَّان الدِّين.... الخ» «او را بر خلقِ خویش برگزیدی و راهنمای کسانی­که به رسالتت مبعوث فرمودی و جَزا بخش [روز] قیامت.... الخ» آیا این سخنان کفر نیست؟ مخالفت با علی نیست؟ اگر این‌ها کفر نباشد پس کفر چیست؟! آیا علی که فرموده: «به سنّت پیامبر اقتدا کردم» (نهج البلاغه، خطبه‌ی 205) پیرو رسول خدا بوده یا راهنمای او؟ چرا خدا هدایت امّت را به راهنمای انبیاء نسپرد؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؟

خدا لعنت کند کسانی را که با مدّاحی و تعریف و تمجید و اظهار ارادت و...... هر خرافه و هر باطلی را درمیان مسلمین و پیروان قرآن رواج دادند. باید به مردم فهمانید که اسلام دین مدّاحی و نوحه‌خوانی و کارهای غیرمنطقی نیست و رسول خدا از این‌گونه کارها نهی نموده است. چنان‌که فرموده: «اُحْثُوا في وُجوه المَدّاحينَ التُّرابَ» «به صورت مدّاحان خاک بپاشید»([[518]](#footnote-518)). و درباره‌ی نوحه‌خوانی فرموده: «اَلنِّياحَةُ مِن عَمَلِ الجاهِليّة» «نوحه خوانی از کارهای [عهد] جاهلیت است»([[519]](#footnote-519)). و «نَهىة رسولُ الله  عَنِ الرَّنَّةِ عِندَ المصيبة ونَهی عَنِ النِّياحَة والاستماعِ إلَيها» «رسول خدا از فریاد كردن به وقت مصيبت و از نوحه‌خواني و گوش كردن به آن نهی فرمود»([[520]](#footnote-520)). و هنگامی‌که جناب جعفر بن أبی‌طالبکشته شد به حضرت فاطمه فرمود: «لاتَدعي بِذُلٍّ ولا ثُکلٍ ولا حُزْنٍ» «واذلّاه و واويلاه و واحزناه مگو»([[521]](#footnote-521)). و «إنَّ رسولَ الله قال لِفاطمةَ: إذا أنَا مِتُّ فَلا تَخمِشي عَلَيَّ وَجْهاً ولا تَرخي عَلَيَّ شَعْراً ولا تُنادِي بِالوَيل ولا تُقيمنّ عَلَيَّ نائِحَةً». «رسول خدا به حضرت فاطمه فرمود: چون من وفات یافتم صورت مخراش و مو پریشان مکن و فریاد واویلاه بر نیاور و نوحه خوانی برپا مکن»([[522]](#footnote-522)). و فرمود: «لَعَنَ اللهُ الخامِشَةَ وَجْهَهَا والشّاقَّةَ جَيبَها وَالدّاعِيَةَ بِالوَيلِ والثُّبور» «خدا لعنت کند زنی را که [به هنگام مصیبت] چهره‌ی خویش بخراشد و گریبان بدرَد و فریاد و فغان بر آورَد»([[523]](#footnote-523)). و «لَيسَ مِنّا مَنْ حَلَقَ ولا مَنْ سَلَقَ ولا مَنْ خَرَقَ ولا مَنْ دعا بِالوَيلِ والثُّبور» «از ما نیست آن‌که موی خویش بکند (یا بتراشد) و صدای خود را بلند کند و گریبان بدرَد و فریاد وفغانِ واویلاه و واثبورا برآورد»([[524]](#footnote-524)). و فرمود «اِنّما نُهِيتُ عَنِ النَّوحِ عَن صَوتَينِ أحمَقَينِ فاجِرَين صَوتٍ عِندَ نغم لَعِبٍ ولَهوٍ ومَزامير شيطانٍ وصَوتٍ عِندَ مُصيبَةٍ خَمشِ وُجوهٍ وَشَقِّ حُيُوبٍ ورَنَّةِ شيطانٍ» «همانا نهی شدم از نوحه خوانی، از دوصد ای دو احمق فاجر یکی صدای به وقت لَهو و لعب و مزمارهای شیطانی و دیگر صدایی به وقت مصیبت که خراشیدن صورت‌ها و دریدن گریبان‌ها و فریاد‌های شیطانی است»([[525]](#footnote-525)). و فرمود: «أربَعٌ في أمَّتي مِن أمرِ الجاهليّة لايَترُکونَهُنَّ: الفَخرُ في الأحسابِ والطَّعنُ في الأنساب والاستسقاءُ بِالنّجوم والنِّياحَةُ» «چهار چیز در امّتم از امور جاهلیّت است که آن‌ها را ترک نمی‌کنند: فخر فروشی به بستگان، طعنه زدن در نسب‌ها و به ستارگان باران خواستن و نوحه سرایی»([[526]](#footnote-526)). پیامبر در هنگام شهادت عمویش جناب حمزه -رِضْوَانُ اللهِ عَلَیْهِ- مردم را از نوحه خوانی نهی فرمود»([[527]](#footnote-527)). و فرمود: «صَوْتَانِ مَلْعُونَانِ يُبْغِضُهُمَا اللهُ إِعْوَالٌ عِنْدَ مُصِيبَةٍ وَصَوْتٌ عِنْدَ نَغْمَةٍ يَعْنِي النَّوحَ وَالْغِنَاءَ» «دو صدا مورد لعن است که خدا آن‌ها را دوست نمی‌دارد، ناله‌های وقت مصیبت و صدای وقت نغمه یعنی نوحه خوانی و آواز غنایی»([[528]](#footnote-528)). و هم‌چنین فرمود: «ضَرْبُ الْمُسْلِمِ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ إِحْبَاطٌ لِأَجْرِهِ» «هنگام مصیبت مسلمانی که با دست بر رانِ خویش می‌کوبد، اجرش از بین می‌رود»([[529]](#footnote-529)). چنان‌كه حضرت باقر نیز فرموده: «أَشَدُّ الْجَزَعِ الصُّرَاخُ بِالْوَيْلِ وَالْعَوِيلِ وَلَطْمُ الْوَجْهِ وَالصَّدْرِ وَجَزُّ الشَّعْرِ مِنَ النَّوَاصِي، وَمَنْ أَقَامَ النُّوَاحَةَ فَقَدْ تَرَكَ الصَّبْرَ وَأَخَذَ فِي غَيْرِ طَرِيقِهِ» «هنگام مصیبت شدیدترین شکلِ بی‌تابی و بی‌صبری فریاد واویلاه برآوردن و به صورت و سینه زدن و زدن موی جلوی سر است و کسی که نوحه‌خوانی برپا دارد. هرآینه صبر و بردباری را ترک نموده و راهی جُز راه صبر را در پیش گرفته است»([[530]](#footnote-530)).

**\*\*\***

ساير زیارتی که برای حضرت أمیر در مفاتیح آمده ـ و ما در کتاب **زیارت و زیارت‌نامه** به اختصار به آن‌ها پرداخته‌ایم ـ نیز معیوب‌اند، خصوصاً زیارت ششم که هرچه کفریّات و خرافات بوده جمع‌آوری کرده است! یکی از رُوات این زیارت «سیف بن عمیره» است که مورد لعن ائمّه بوده است([[531]](#footnote-531)). در این زیارت حضرت علی را «بابُ الله» و «عَينُ الله» و «جَنبُ الله» و «وَجهُ الله» و «قَسيمُ الجَنَّةِ وَالنّار» و.... خوانده است، سپس آن‌حضرت را «نور الأنوار» شمرده که معلوم است بافنده‌ی این زیارت تحت تأثیر عقاید فلاسفه‌ی یونان بوده که می‌گفتند خدا عقل اوّل یا نورالأنوار را خلق کرد و آن‌گاه همه چیز را عقل اوّل و یا از نورالأنوار خلق نمود! هم‌چنین علی را «حَبلُ اللهِ المَتين» خوانده در حالی‌که حضرت أمیر قرآن را حبل محکم إلهی شمرده است (نهج البلاغه، خطبه‌ی 156 و 176 و 190) در این زیارت می‌گوید: «اَلسَّلامُ عَلَی الأصلِ القَديمِ وَالفَرعِ الکَريم اَلسَّلامُ عَلَى الثَّمَرِ الجَنِيِّ» که معلوم می‌شود جاعل آن را متأثّر از نصاری بوده و مضمون تثلیث را در زیارت وارد کرده و خواننده‌ی غافل، زیارت مذکور را که مضمونی شرک آلوده دارد به قصد تقرّب می‌خواند! ما رأی شیخ محمّد حسن نجفی صاحب «جواهر» را درباره‌ی این زیارت درکتاب **زیارت و زیارتنامه** (ص 272) آورد‌ایم. درباره‌ی این زیارت و زیارت هفتم مطالعه‌ی کتاب مذکور ضروری است.

در صفحه‌ی 365 می‌گوید: «چون خواستی وداع کنی آن‌حضرت را، این وداع را بخوان!» جای تعجّب است که خرافیّین از یک سو علی را همه‌‌جا حاضر و ناظر می‌دانند و در همه‌حال او را می‌خوانند و «یا عَلی مَدَد» می‌گویند و از سوی دیگر او را فقط در حرمش می‌دانند و با او وداع و خداحافظی می‌کنند! اگرچه هر دو غلط است زیرا آن‌حضرت پس از شهادت، دنیای مادّی و فانیِ ما را ترک کرده و به عالم باقی رحلت فرموده و ارتباطی با دنیای مادّی ما ندارد و متنعّم به نعمت‌های پروردگار است.

در **مقصد دوّم** از زیارات مربوط به أمیرالمؤمنین زیارتی آورده که مخصوص روز عید غدیر است و برای آن ثواب‌های عجیب و غریب ذکر کرده‌اند و ناقل این ثواب‌ها راوی بی‌اعتباری است موسوم به «ابن ابی‌نصر»([[532]](#footnote-532)) ما در کتاب حاضر (ص 367 به بعد) درباره‌ی عید غدیر و مسائل مربوط به آن تا حدودی سخن گفته‌ایم و در این‌جا تکرار نمی‌کنیم و علاوه بر مطالب مذکور، خوانندگان محترم را به کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**» ارجاع می‌دهیم که امید است از مطالعه‌ی آن غفلت نکنند.

متأسّفانه تأکید و اصرار بر مسأله‌ی غدیر، صدها سال پس از دوران خلفای راشدین، هیچ نفعی برای مسلمین زمان ما ندارد و در این زمانه که بین مسلمین تفرقه ایجاد شده و پیروان هر مذهب با پیروان مذاهب دیگر عداوت دارند و مسلمانان در کمال ضعف بسر می‌برند و از ملل دیگر عقب مانده‌اند اصرار بر اثبات خلافت زید یا عَمرو به چه کار می‌آید؟! شاید اگر بلافاصله پس از رحلت رسول خدا علی زمام خلافت را به دست می‌گرفت بهتر بود امّا این‌که در آن زمان چه کسی خلیفه باشد به ما در زمان حاضر مربوط نیست و از قدرت ما خارج بوده و ما نمی‌توانیم ابوبکر را خلع و علی را به خلافت برسانیم. بی‌سبب نیست که قرآن درباره‌ی گذشتگان به ما تعلیم فرموده که: ﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٣٤﴾ [البقرة:134 و141] «آنان امّتی بودند که گذشتند آن‌چه [از اعمال نیک] کسب کردند به نفع خودشان و آن‌چه [از اعمال ناپسند] کسب کردند به زیان خودشان است و دستاورد شما [نیز چه خوب وچه بد] از آنِ شما است و درباره‌ی آن‌چه ایشان می‌کردند از شما سؤال نخواهد شد».

حال شما شیعیان که این همه شب و روز و پنهان و آشکار به فکر زمامدار مُحِقّ یا نامُحِقّ در هزار سال قبل هستید، الآن زمامداران شما به مراتب از زمامداران صدر اسلام بدتراند، چرا به فکر امروز خود نیستید تا حقوق خود را استیفاء کنید؟!

باری، در زیارات «مقصد دوّم» برای فریب عوام النّاس، حقّ و باطل را مخلوط کرده و به بهانه‌ی اظهار ارادت به أمیرالمؤمنین می‌گویدکه تو ایمان داشتی و دیگران مشرک بودند و تو تصدیق کردی و دیگران تکذیب کردند و تو جهاد کردی و دیگران نکردند. باید گفت: یکی از این افراد بی‌ایمان، جاعل این زیارت است و خواسته فتنه‌گری کند وگرنه پس از چند قرن، بدگویی از گذشتگان و مذّمت ایشان چه فایده‌ای برای ما دارد. آری، معلوم است که ابتداء اصحاب رسول خدا مشرک وکافر و اهل تکذیب بودند ولی به تدریج ایمان آوردند و خداوند منّان نیز پذیرفت و حتّی گروهی از ایشان را در کتابش مورد تمجید قرارداد. حال به شما چه مربوط است که آنان چگونه بوده‌اند؟ خصوصاً کسانی که أمیرالمؤمنین نیز از ایشان به نیکی یاد کرده است.

امّا این جاعل برای وصول به مقصود خود ـ که قطعاً خیر نبوده است ـ به چاپلوسی پرداخته که ای سیّدالوصیّین، ای سیّدالمسلمین، ای مَولَی المؤمنین، ای امام المتّقین، ای سیّدالأوصیاء، ای «وارث علم النّبیّین» (درحالی‌که علم ارثی نمی‌شود) من شهادت می‌دهم که تو چنین و چنانی.....الخ.

باید گفت: أمیر المؤمنین هر فضیلتی داشته به تو مربوط نیست. حضرت أمیر بیش از همه در راه وحدت و اتّحاد مسلمین می‌کوشید و فداکاری می‌کرد امّا تو جُز در راه تفرقه نمی‌کوشی، تو را به او چه کار؟! باری این تفرقه‌‌انداز آمده آیاتی از قرآن را مختصّ علی شمرده و شهادت داده «اَلشّاكّ فيكَ ماآمَنَ بِالرَّسول الأمين = شکّ کننده درباره‌ی تو به پیامبر امین ایمان نیاورده است!» و می‌خواهد علی را از اصول دین قلمداد کند زیرا ایمان به همه‌ی أصول دین، واجب است. در حالی‌که علی خود را تابع دین می‌شمارد و خود را نه از اصول دین می‌داند و نه از فروع آن. سپس می‌گوید خدا دین را به ولایت تو کامل فرمود (أکمَلَهُ بِوِلايَتِكَ) و این تهمت به خداست که فرموده: ﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيۡرِ عِلۡمٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٤٤﴾ [الأنعام: ١٤٤] «پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا به دروغ افترا بندد تا مردم را از روی نادانی گمراه سازد همانا خداوند گروه ستمکاران را هدایت و رهنمایی ننماید». زیرا خدا أصول دین را در قرآن به وضوح تبیین فرموده و در آن ذکری از ولایت نیست([[533]](#footnote-533)).(فتأمّل جدّاً).

81سپس می‌گوید: شهادت می‌دهم­که تو صراط مستقیمی! به­عبارت دیگر آیا به ­نظر این جاعل، حضرت علی که هرروز در نماز‌هایش بارها عرض می‌کرده: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: ٦] «(پروردگارا) ما را به راه راست و درست رهبری فرما» شوخی می‌کرده و خودش صراط مستقیم بوده است؟! و یا منظورش این بوده که خدایا، ما را به خودم رهبری فرما؟! معلوم است که جاعل با قرآن کریم آشنا نبوده که می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّنِي هَدَىٰنِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ دِينٗا قِيَمٗا مِّلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗا﴾ [الأنعام: ١٦١] «(ای پیامبر) بگو: همانا پروردگارم مرا به راهی راست و درست هدایت فرمود، دینی پایدار و استوار، کیش ابراهیم حقّ گرای». بنابراین، بنا به فرموده‌ی قرآن پیغمبر یا حضرت علیّ صراط مستقیم نیستند بلکه به صراط مستقیم هدایت شده‌اند و مردم را به صراط مستقیم دعوت می‌کنند.

اگر جاعلِ این زیارت با قرآن آشنا بود، در می‌یافت که به صلاح نیست که علی را صراط مستقیم قلمداد کنیم زیرا کتاب خدا فرموده: ﴿قَالَ فَبِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأَقۡعُدَنَّ لَهُمۡ صِرَٰطَكَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ١٦﴾ [الأعراف: ١٦] «(شیطان) گفت: پس از آن روکه مرا به بیراهه افکندی، من هم هرآینه البتّه [برای فریفتن ایشان] بر راه راست تو می‌نشینم». آیا می‌توان گفت که شیطان فقط بر سر راه علی  می­نشیند؟! حال خواننده ملاحظه کند که این جاعل زیارت ساز چه خیانتی به قرآن کریم کرده و آیات إلهی را تفسیر به رأی کرده و مکرّراً می‌گوید هرکسی این بافته‌ها را نپذیرفته گمراه است و از حقّ عدول کرده و با حقّ عناد دارد درحالی‌که خود بافنده، به خدا و کتابش ایمان نداشته وگرنه چندین صفحه مطالب دینی جعل نمی‌کرد و به بزرگان دین نسبت نمی‌داد.

در این زیارت با بسیاری از آیات قرآن بازی کرده که از آن جمله آیه‌ی 153 سوره‌ی مکّی أنعام است. اگر خواننده‌ی محترم به قرآن کریم مراجعه کند ملاحظه خواهد کرد که خدا در دو آیه‌ی قبل فرموده: ﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗاۖ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُم مِّنۡ إِمۡلَٰقٖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكُمۡ وَإِيَّاهُمۡۖ وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَۖ وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ١٥١ وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥۚ وَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ لَا نُكَلِّفُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۖ وَإِذَا قُلۡتُمۡ فَٱعۡدِلُواْ وَلَوۡ كَانَ ذَا قُرۡبَىٰۖ وَبِعَهۡدِ ٱللَّهِ أَوۡفُواْۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ١٥٢﴾ [الأنعام: ١٥١، ١٥٢] «(ای پیامبر)، بگو: بیایید تا آن‌چه را که پروردگارتان بر شما حرام فرموده، [بر شما] بخوانم، این‌که چیزی را با او شریک نپندارید و به پدر و مادر نیکویی کنید و از بیم تنگدستی فرزندان خویش را نکشید ما شما را با ایشان روزی می‌رسانیم و به کارهای زشت و ناپسند، خواه‌ آشکار و خواه نهان، نزدیک نشوید و نفسی را که خداوند حرام فرموده جُز به حقّ مکُشید، این‌هاست که خدا شما را بدان‌ها سفارش فرموده؛ باشد که بیندیشید و به مال یتیم، جُز به نیکوترین صورت، نزدیک مشوید تا به حدّ رشد خویش برسد و پیمانه و ترازو را به دادگری بپیمایید. ما هیچ کس را جُز قدر طاقتش تکلیف نمی‌کنیم و چون [به وقت گواهی] سخن گویید انصاف و عدل پیشه کنید گرچه [درباره‌ی] خویشاوند [شما] باشد و به پیمان إلهی وفا کنید، این‌هاست که خدا شما را بدان‌ها سفارش فرموده، باشد که به یاد آرید». سپس فرموده: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُ﴾ [الأنعام: ١٥٣] «و همانا این است راه راست من، پس آن را پیروی کنید». أوّلاً این سوره‌ی مکّی است و در دوران مکّه مسأله‌ی ولایت و خلافت علی اصلاً مطرح نبوده، ثانیاً: چنانکه ملاحظه می‌کنید آیات فوق هیچ ربطی به حضرت أمیر ندارد ولی جاعل زیارت می‌گوید: «وَأشهَدُ أنَّكَ المَعنِيُّ بِقَولِ العَزيزِ الرَّحيمِ: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُ﴾.....» «و شهادت می‌دهم که در گفته خداوند پیروزمند مهربان [که فرموده] **و همانا این است راه راست من پس آن را پیروی کنید**، تو مورد نظر بوده‌ای!» و در واقع با آیات قرآن بازی کرده است. ولی هرکه اندکی با قرآن مأنوس باشد می‌داند که پیغمبر و امام، «صراط مستقیم» نیستند بلکه سالک صراط مستقیم و هادی سایرین به «صراط مستقیم» می‌باشند. چنان‌که قرآن به پیامبر فرموده: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢ صِرَٰطِ ٱللَّهِ﴾ [الشورى: ٥٢، ٥٣] «(ای پیامبر) همانا تو به راهی راست هدایت می‌کنی، راه خداوند». و نفرموده تو همان صراط هستی. (فَلا تَتَجَاهَلْ).

دیگر آن‌که می‌گوید: «لَعَنَ اللهُ مَن ساواكَ بِمَن ناواكَ» «خدا لعنت کنید کسی که تو را با رقیبت برابر شمرده است». و این مخالفت با خود أمیرالمؤمنین است که در خطبه‌ی 164 نهج‌البلاغه به عثمان می‌فرماید: «به خدا سوگند نمی‌دانم تو را چه بگویم! چیزی نمی‌شناسم که تو ندانی و نتوانم تو را به امری رهنمون شوم که ندانی، همانا تو هر آینه آن‌چه را که می‌دانیم، می‌دانی و در چیزی بر تو پیشی نجسته‌ایم که [اینک] تو را از ان آگاه سازیم و چیزی را در خفا در نیافته‌ایم تا [اینک] به تو برسانیم، و به راستی‌که [امور را] دیده‌ای هم‌چنان‌که ما دیدیم و شنیدی هم‌چنان‌که ما شنیدیم و با رسول خدا  هم‌نشینی کردی هم‌چنان‌که ما هم‌نشینی کردیم و فرزند أبی‌قُحافَه (= ابوبکر) و فرزند خَطاّب (= عُمَر) به انجام کردار نیک از تو سزاوارتر نبودند و تو به رسول خدا به لحاظ پیوند خویشاوندی از آن دو نزدیکتری و از نظر دامادی پیامبر به امتیازی نائل شده‌ای که آن دو بدان نرسیدند..... الخ».

به هرحال آیاتی که در این زیارتنامه آورده یا عمومیّت داشته ـ و هر چند که حضرت علی از بهترین مصادیق آیات مذکور باشد ـ ولی اختصاص به آن حضرت ندارد (فَتَأمّل) و یا این‌که اصلاً مربوط به آن حضرت نیست. مثلاً می‌گوید: «وَ لَقَد أنزَلَ الله تَعالی فيكَ مِن قَبلُ وَهُمْ كارِهون» «و هر آینه خداوند متعال درباره‌ی تو از قبل [آیه‌ای] نازل فرمود در حالی‌که ایشان خوش نداشتند». سپس آیه‌ی54 تا 56 سوره‌ی مائده راکه مربوط به علی نیست می‌آورد. آیات مذکور می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائ‍دة: ٥٤، ٥٥] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، هرکه از شما از دین خویش باز گردد به زودی خدا **گروهی** [دیگر] را می‌آورد که **آنان** را دوست می‌دارد و **آنان** [نیز] او را دوست می‌دارند. [آنان] با مؤمنان فروتن و با کافران سرفرازاند. در راه خدا جهاد **می‌کنند** و از سرزنش هیچ ملامت‌گری بیم **ندارند**. این فضل و رحمت خداست که آن را به هرکه بخواهد عطا فرماید و خدا گشایش دهنده‌ی داناست. همانا ولیّ و دوست شما خداست و پیامبرش و کسانی‌که ایمان آوردند، همانان که نماز به پا داشته و خاضعانه زکات می‌پردازند([[534]](#footnote-534)) وهرکه خدا و پیامبرش و کسانی را که ایمان آورده‌اند، ولیّ و دوست خود بگیرد [بداند که] حزب خدا همان پیروزمندان هستند».

درباره‌ی آیه‌ی 54 سوره‌ی مائده باید توجّه داشت که این زیارتنامه‌ساز کاملاً جاهل (و یا جدّاً معاند) بوده و حتّی از تفاسیر شیعه اطّلاع نداشته و إلاّ می‌دانست که 13 طائفه ـ سه گروه در سال آخر حیات پر برکت رسول خدا و بقیّه در خلافت ابوبکرـ مرتدّ شدند که از آن جمله أسود عنسی کاهن در یمن و مسیلمه‌ی کذّاب در یمامه و طلیحه بن خویلد از بنی أسد و..... ـ که در کتب مفصّل تفسیر و تاریخ مذکور هستند ـ و در زمان خلافت ابوبکر، مسلمین با آن‌ها جهاد کرده و همگی به فضل و نصرت إلهی سرکوب شدند و اسلام پیروز گردید. باید توجّه داشت که فعل آیه‌ی 54 سوره‌ی مائده مستقبل است (فَسَوۡفَ يَأۡتِي...**=** خواهد آورد) و چون سوره‌ی مائده آخرین سوره‌ی بلندی است که نازل شده، در این آیه از قبل، خبر داده که عدّه‌‌ای مرتدّ می‌شوند و این خبر قرآن، تحقّق یافت و عدّه‌ای در سال آخر حیات رسول خدا و گروهی نیز پس از رحلت پیامبر مرتدّ شدند.

بنابراین واضح‌ترین مصداق «يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ» «گروهی که خدایشان دوست می‌دارد و آنان نیز خدای را دوست می‌دارند» همان مجاهدین اسلام در زمان ابوبکر است که با مرتدّین جهاد کردند. (فَلا تَتَجَاهَلْ) گرچه آیه‌ی مذکور منحصر به حضرت علی نیست امّا این موضوع منافات ندارد با این‌که آن‌حضرت، به سبب همدلی و همکاری جدّی با ابوبکر در جنگ‌های مذکور، در صدر مصادیق این آیه قرار داشته باشد.

82امّا قول آن دسته از علمای شیعه که می‌گویند مصداق آیه‌ی مذکور، علیّ است که با اهل بصره و شام جنگید، درست نیست، زیرا اگرچه حضرت أمیر با مخالفین خود بسیار جنگید ولی آن‌ها را مرتدّ ننامید (فَلا تَتَجَاهَلْ) و آن‌ها را ریشه‌کن نکرد و با آن‌ها به عنوان مسلمانِ باغی رفتار نمود و آن‌ها را کافر و مرتدّ نشمرد([[535]](#footnote-535))، در حالی‌که آیه‌ی منظور، درباره‌ی مرتدّین است و به همین سبب جنگ‌های أبوبکر در تاریخ به «حروب الرّدّة» (= جنگ‌های ارتداد) معروف گشته است و جنگ‌های حضرت علی را جنگ با قاسطین و ناکثین و مارقین می‌نامند. نَعوذُ بِاللهِ تَعالی مِنَ العَصَبیّة.

در زیارت مخصوصه‌ی دوم نیز قرائن کذب بسیار است از آن‌جمله در این زیارت أوصافی ذکر کرده‌اند که حضرت أمیر از آن‌ها بیزار است، مثلاً می‌گوید یا **عِصمَةَ** الأولیاءِ یا خالِصَ الأخِلاّء که باید خود سازنده بیاید و مقصود خود را توضیح دهد و یا گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَلَظَى. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ شَرُفَتْ بِهِ مَكَّةُ وَمِنًى» «سلام بر تو ای قسمت‌کننده‌ی بهشت و دوزخ(؟!) سلام بر تو ای کسی که به او مکّه و مِنی شرافت یافت(؟!)» در حالی‌که آن‌حضرت هیچ‌گاه خود را بدین اوصاف نخوانده و خود را به تعظیم و زیارت مکّه و مِنی مکلّف و مُثاب می‌دانسته و خود به قصد کسب أجر و ثواب حجّ می‌کرد. چنان‌که عرض می‌کند: «أن تَکْتُبَنِيْ مِن حُجَّاجِ بَيتِكَ الحَرامِ المَبرورِ حَجُّهُم» «(پروردگارا، از تو می‌خواهم) که مرا در شمار حاجیانی که حجّی نیکو و مقبول به جای آورده‌اند، بنویسی»([[536]](#footnote-536)). پس ذکر این جملات مُسَجَّع جُز غُلُوّ ـ که مورد نهی اسلام است [النّساء:171] ـ چیزی نیست و همه می‌دانند که آن‌حضرت از مدّاحی بیزار بود. آیا ممکن است که آن‌حضرت خوش داشته باشد کسی مقابل قبرش این همه تملّق گوید و چاپلوسی کند؟ لا وَاللهِ، بلکه با خواننده‌ی این زیارتنامه روز قیامت مخاصمه خواهد کرد. چنان‌که خدای تعالی فرموده: **﴿**وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ٥ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ ٦﴾ [الأحقاف: ٥، ٦] «و کیست گمراه‌تر از آن که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز رستاخیز او را پاسخ ندهد و آنان (= مَدعُوّین) از دعای ایشان (= خوانندگان) غافل و بی‌خبر هستند و چون [در روز قیامت] مردم محشور شوند، [خوانده‌شدگان] دشمنان ایشان باشند و به عبادت ایشان انکار و مخالفت ورزند».

اگر علی روز قیامت به ایشان بگوید آیا در قرآن خوانده بودید که باید حتیّ پس از وفاتم مرا بخوانید و یا از راه‌های دور بر مرقدم حاضر شوید و حوائج خود را بگویید و مدح و ثنا برایم بخوانید؟! چرا و به دستور که این غلوّها و تملّق‌ها را برایم ساختید؟! چرا مرا ابزار دست خود کردید و تا زنده بودم مرا آزار دادید و پس از وفات نیز دست برنداشتید و به نام من و به بهانه‌ی طرفداری از من آن‌همه غوغا برپا کردید و دشمن یکدیگر شدید و آن‌همه خونریزی به بار آمد!

اصلاً خدا از ما مدّاحی گذشتگان را نخواسته و رسول خدا و بزرگان اسلام علاقمند به این تملّقات ومدایح و مراثی نیستند. در عوض این کارها باید کتاب خدا را خواند و فهمید و عمل کرد. خدا و رسولش این کار را از ما خواسته‌اند. ائمّه زمانی که در دنیای فانی‌ ما زنده بودند به مردم توصیه نکردند که بیایید در حضور ما تملّق و مدّاحی کنید، حتّی از مدّاحی نهی می‌کردند، حال که به دنیای باقی رفته‌اند و از مدّاحی ما خبر ندارند، کار ما چه فایده‌ای دارد؟! کسی که در زمان حیات دنیوی به شنیدن مدّاحی راضی نیست چه طور می‌توان گفت توصیه کرده پس از ممات، ده‌ها صفحه برایش مدّاحی کنند؟! ولی چه می‌توان کرد که این حقائق را نمی‌توان به عوام فهماند! شاعر چه نیکو گفته است:

|  |  |
| --- | --- |
| در حیرتم از مرام این مردم پست  تا هست به ذلّت بِکُشَندَش به جفا  تــا که بودیــم نبودیــــم کـسی  تا که رفتیم، همه یــــار شدنـــد | این طایفه‌ی زنده کُشِ مُرده پرسـت! تا مرد به عزّت ببرندش سرِ دســـت! کُشت مــــا را غــــــم بی‌هم‌نفـسی! خُفته‌ایـــم و همه بیــدار شدنــــــد! |

درباره‌ی زیارت شب و روز مبعث سه زیارت نقل کرده که هیچ کدام از خدا و رسول خدا نیست بلکه زیارت اوّل از صاحب مزار و شیخ محمّد بن المشهدی و زیارت دوّم از صاحب مزار قدیم و سوّم از شیخ مفید و سیّد بن طاووس و امثال ایشان است! حال باید پرسید: شیخ «محمّد بن المشهدی» یا صاحب مزار در دین چه کاره هستند که زیارت به مردم عرضه می‌کنند؟ آیا اعمال دینی را خدا و رسول باید تعلیم بدهند یا فلان شیخ و بهمان مقدّس مآب؟!

درباره‌ی این زیارات یاد‌آور می‌شویم که مبعث را 27 رجب گفته‌اند که قبلاً گفته‌ایم (ص 257 به بعد) این قول جدّاً محلّ تأمّل است و تحقیق خلاف آن را می‌رساند و قول أقوی و أرجح آن است که مبعث در ماه رمضان بوده است.

در این زیارات نیز کلّی تملّق و چاپلوسی و غلوّ کرده که نه مورد قبول حضرت أمیر است و نه سودی برای خواننده دارد. علاوه براین فضایلی که ردیف کرده، مربوط به حضرت علی است که بسیار عالم و عابد و زاهد و عامل به أوامر الهی بوده و بسیار جهاد کرده است طبعاً أجر و ثواب أعمالش متعلّق به خود اوست و ثواب أعمالش را به دیگران نمی‌دهند.

البتّه تعدادی از تعابیری که در این زیارت آمده نابجا و غُلُوّ است مانند «مَعدَن النّبوّة» که باید پرسید: علی چگونه معدن نبوّت بوده است؟! ایراد دیگر آن است که تعصّبات جاهلانه‌ی خود را وارد کرده تا فتنه‌گری و ایجاد اختلاف کند، از این رو خطاب به علی می‌گوید: «اَلسَّلامُ عَلَيكَ أيُّهَا الصِّديقُ الأکْبَرُ، اَلسَّلامُ عَلَيكَ أيُّهَا الفارُوقُ الأعْظَمُ» چون می‌دانسته که اهل تاریخ و سیره به ابوبکر «صدّیق» گفته‌اند و خلیفه‌ی ثانی را «فاروق» خوانده‌‌اند، این زیات‌نامه‌ساز خواسته تفاخر کند که ما صدّیق أکبَر و فاروق أعظَم داریم! به نظر ما اگر کسی واقعاً خیرخواه مسلمین و خواهان وحدت آن‌ها باشد چنین کاری نمی‌کند و إلا گمان ندارم مسلمانی باشد که حضرت علی را صدّیق نداند. (فتأمل).

در قسمتی از این زیارت می‌گوید: «وَلَكَ عِندَاللهِ.... الشَّفاعَةُ المَقبُولَةُ» «(ای أمیر المؤمنین) تو نزد خدا..... شفاعت مقبوله داری». در حالی‌که نمی‌دانست و یا تجاهل کرده که حتّی پیامبران تا قبل از إذن إلهی «شفاعت مقبوله‌ی مطلقه» ندارند [طه: 109، هود: 45 و 74 و 76، التّوبة: 80] و یا حضرت علی را «تاجِ سرِ» رسول خدا دانسته، آیا کسی‌که چنین تعبیری درباره‌ی حضرت أمیر‌ به کارمی‌برد واقعاً مرید و تابع و پیرو آن‌حضرت است؟! (فَلا تَتَجَاهَلْ).

حال باید از این مدّاحان و متملّقین پرسید: این بافندگی‌ها که مخالف تعالیم أئمّه است، چه نتیجه دارد جُز جری و مغرور نمودن عوامِ شیعه؟! چنان‌که شاعرشان می‌گوید:

|  |  |
| --- | --- |
| در مذهب عــــــارفان آگـــــاه | اَلله علـی است علـی است اَلله([[537]](#footnote-537))! |

و یا می‌گوید:

|  |  |
| --- | --- |
| از گرمی روزمحشرم غم نیست | تا سایه‌ی مرتضی علی بر سرِ ماست! |

و دیگری گفته است:

|  |  |
| --- | --- |
| لِي خَمسَةٌ أُطفِي بِهِم نارَالجَحِيمِ الهاوِيَة | اَلْمُصطَفى وَالمُرتَضى وَابناهُما والفاطِمَة!([[538]](#footnote-538)) |

و یا می‌گویند: علی دارم چه غم دارم؟!

آری ثمره‌ی جعل چنین غلوها و تملّق‌هایی این کفریّات و خرافات است! چنان‌که زیارت نامه‌ساز خبیث درآخر زیارت‌نامه می‌گوید: «مُتَعَوِّذاً بِكَ مِنَ النّارِ هارِباً مِن ذُنوبي الَّتي احتَطَبتُها عَلى ظَهري» «از آتش دوزخ به تو پناه آورده‌ام از گناهانی که بر پشت خود بار کرده‌ام، گریخته‌ام!» در حالی‌که به این غالیِ گمراه باید گفت برو از گناهانت صادقانه توبه کن و علیِ خیالی خود را کنار بگذار و ببین علی حقیقی چه می‌گوید. آن امام راستین و امام متّقین می‌گوید غیراز خدا پناهی([[539]](#footnote-539)) نیست و با این زیارت‌نامه‌های جعلی مردم را فریب مده و مغرور نکن.

بالأخره در آخر می‌گوید: «حضرت خضر در روز شهادت أمیر المؤمنین گریه‌کنان و استرجاع‌گویان به سرعت آمد و ایستاد بر درِ خانه‌ی أمیرالمؤمنین پس گفت.... قریب به همین عباراتی که در همین زیارت مذکور است». باید گفت: اوّلاً خضر موهوم شما که هنوز زنده‌ است فاقد مدرک شرعی است و خدا فرموده: ﴿وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَۖ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلۡخَٰلِدُونَ ٣٤ كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِ﴾ [الأنبياء: ٣٤، ٣٥] «ما پیش از تو برای هیچ بشری جاویدانی را قرار نداده‌ایم. آیا اگر تو بمیری، ایشان جاودانه‌اند؟! هرنفسی چشنده‌ی مرگ است». ثانیاً: بسیاری از تعابیر این زیارت‌نامه معیوب است و جناب خضر عبارات معیوب نمی‌خواند. اینان خیال می‌کنند که أولیاءِ خدا مانند ایشان تملّق‌گویی و مدّاحی را دوست دارند!

فصل پنجم

در فصل پنجم به فضیلت کوفه و مسجد آن پرداخته که ما قبلاً درباره‌ی این فصل توضیحاتی آورده‌ایم (ص 30) و در اینجا تکرار نمی‌کنیم. در این فصل مطالبی از «مصباح الزّائر» سیّد بن طاوس خرافی نقل کرده که در کوفه و مسجد آن چنین و چنان بگو. آیا هر چه در «مصباح الزّائر» آمده از طرف خداست؟! و رسول خدا آن را به مسلمین تعلیم فرموده است؟!

باز در مسجد کوفه نیز به زیارت‌نامه‌خوانی برای أمیر المؤمنین بنا کرده است. مگر مسجد کوفه، مسجد خدا نیست؟! آیا مسجد کوفه بر خلاف مساجد دیگر است؟! آیا در مسجد هم باید غیرخدا را بخوانیم و برایش مدّاحی و چاپلوسی کنیم؟! آن‌هم با عبارتی که یکی از آن جملات را خود حضرت درباره‌ی خود یا فرزندانش نفرموده است! آیا علی هم در مسجد حضور دارد و هم در مرقدش و گفته‌ی شما را می‌شنود؟! در این زیارت مشابه به قول مشرکین [الزُّمَر: 3] می‌گوید: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! بِكَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللهِ زُلْفَى، أَنْتَ وَلِيِّي وَسَيِّدِي وَوَسِيلَتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» «ای أمیر مؤمنان، با تو به سوی خدا نزدیکی و تقرّب می‌جویم تو ولیّ و سرور و **وسیله‌ی** من در دنیا و آخرت هستی». آیا اگر آن‌حضرت در دنیای فانی ما زنده بود و می‌گفت: من به این مدّاحی‌ها راضی نیستم و **وسیله‌ی** شما نمی‌شوم([[540]](#footnote-540)) مگر گفته‌های مرا در «نهج البلاغه» (خطبه‌ی 110) که **وسیله** ایمان و عمل است، نه اشخاص، نخوانده‌ای؟!

مگر قول نواده‌ام را نخوانده‌ای که گفته است: « مَنْ تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ أَوْ جَعَلَهُ سَبَبَ نُجْحِهَا دُونَكَ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْحِرْمَانِ، وَاسْتَحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَوْتَ الْإِحْسَان»  
  
 «(خدایا) هرکس برای حاجت خویش به یکی از آفریدگانت روی آورَد یا جزُ تو را [وسیله و] سبب (وصول به مقصود یا) رفع حاجت خود قرار دهد قطعاً در معرض محرومیّت قرار گرفته و سزاوار آن است که از جانب تو احسان و نیکویی نیابد»([[541]](#footnote-541)).

این موهومات چیست که درباره‌ی من گفته‌ای؟ من کجا خود را صدّیق أکبر و فاروقِ مُبین خوانده‌ام؟ من کجا خود را «الْحَبْلَ الْمَوْصُولَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِه‏» «ریسمان متّصل میان خدا وبندگانش» خوانده‌ام؟ «خَاصَّةُ نَفْسِ الْمُنْتَجَبِين» که درباره‌ی من گفته‌ای یعنی چه؟ چرا پریشان گویی کرده‌ای که: «أَنْتُمْ نُورُ اللهِ مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا وَمِنْ خَلْفِنَا أَنْتُمْ سُنَّةُ اللهِ» «شما نور خدایید از پیش و پس ما و شما سُنت خدایید!» آیا علی تابع سُنّت خداست یا خود سُنّت؟ هر نادانی می‌داند که این جملات موهومات است، چگونه نویسندگان دعاها ندانسته‌‌اند؟!

بعد افسانه‌ای درباره‌ی حضرت أمیر به عنوان معجزه‌ی([[542]](#footnote-542))(؟!) آن‌حضرت نقل کرده است! و در این افسانه می‌گوید زالویی‌که در شکم دختری رفته بود(؟!) و از خون وی مکیده بود چنان بزرگ شد که شکم آن دختر را نیز بزرگ کرده بود! در حالی‌که زالو هرچقدر بزرگ شود چنان نیست که شکم را بزرگ کند. دیگر آن‌که بنا به این افسانه، حضرت علی قابله‌ای ماهر را دعوت نکرد و إلاّ یک قابله‌ی ماهر به سادگی می‌فهمد که زن حامله است یا نه. سوّم آن‌که می‌گوید بنابه بعضی روایات حضرت از کوفه «دست دراز کرد از کوه‌های شام قطعه برفی آورد و نزدیک آن طشت نهاد!» **أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟**

مؤلّف مفاتیح باب الفرج مسجد کوفه را معروف به مقام نوح می‌داند در حالی‌که شهر کوفه در زمان خلیفه‌ی ثانی بنا گردید و قبلاً در این‌جا شهری نبوده، حال این شهر و مسجد آن چه ربطی به حضرت نوح دارد؟! واللهُ أعلَم.

آیا رسول خدا این کارها را کرده و این کلمات عجیب و غریب نامأنوس را ادا کرده است، مثلاً می‌گوید: «لَا تَجْعَلْ هَذِهِ الشِّدَّةَ وَلَا هَذِهِ الْمِحْنَةَ مُتَّصِلَةً بِاسْتِيصَالِ الشَّأْفَة» «(پروردگارا) این سختی را و این رنج و منت را پیوسته و متّصل به ریشه‌کنی قرار مده»؟! کدام یک از بزرگان دین چنین عبارات نخراشیده و نتراشیده‌ای را بر زبان آورده است؟! شما این تعابیر را با دعاهای معتبری که از رسول خدا نقل شده مقایسه کنید تا بدانید تفاوت راه از کجا تا به کجاست!

فصل ششم و هفتم

در ابتدای فصل ششم (ص 404) از قول راوی بی‌اعتباری موسوم به «محمد ابن جمهور»([[543]](#footnote-543)) روایتی را به امام صادق نسبت داده که متن آن گواه دروغ بودن آن است. در مقصد سوّم از فصل هفتم از همین باب سه زیارت آورده که زیارت اوّل را کلینی از «حسین بن ثُوَیر» که توثیق نشده و حالش معلوم نیست و او از «یونس بن ظَبیانِ» خبیث ملعون که حضرت رضا هزار بار او را لعنت کرد زیرا او ادّعا می‌کرد که به وی وحی می‌شود و گفته بود: مشغول طواف بودم که از بالای سرم ندایی شنیدم که می‌گوید: ای یونس، ﴿إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ ١٤﴾ [طه: ١٤] چون سرم را بالا گرفتم به سرعت رفت و ناپدید شد!!»([[544]](#footnote-544)) راوی دیگر «مُفَضَّل بن عُمَر» نام دارد که بسیار ضعیف است([[545]](#footnote-545)). متن زیارت نیز دروغ واضح فاضح است زیرا می‌گوید: «بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَمَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى» «برای او (= حضرت سیّدالشّهداء) همه‌ی خلائق گریستند و آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه و آن‌چه در آن‌ها و درمیان آن‌ها و کسانی‌که در بهشت و دوزخ آمد و شد می‌کردند و آن‌چه دیده می‌شود و آن‌چه دیده نمی‌شوند نیز گریستند!» از این جاهل جاعل باید پرسید: آیا بنی‌أمیّه که ساکن زمین بودند گریه کردند؟! آیا کُفّار و منافقینی که اسلام را نمی‌خواستند، گریه کردند؟! چگونه اهل بهشت ـ یعنی سرایی‌که در آن حزن راه ندارد ـ گریه کردند؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟**

زیارت دوّم مرویّ است از «سَلَمَةِ بن الخَطّاب البَراوَستانی» که از ضعفاست([[546]](#footnote-546)). (بحار‌الأنوار، ج98، ص172). زیارت سوّم نیز مرویّ از عدّه‌ای از غُلاة و ضعفاء که یکی از آن‌ها «مُفَضّل بن عمر» (راوی زیارت اوّل) است! سایر زیارت نیز وضع بهتری از سه زیارتی که اشاره کردیم، ندارند وما خوانندگان را به کتاب **زیارت و زیارت‌نامه** (ص 318 به بعد) ارجاع می‌دهیم. زیارت هفتم که مشهور است به **زیارت وارث** حال رُوات آن معلوم نیست. این زیارت مجموعه‌ای است از جعل و دروغ و مطالب خلاف عقل و شرع که عیوب روایات قبلی را با هم جمع کرده، مثلاً می‌گوید: «هرکه زیارت کند [قبر امام حسین] را و غسل کند از فرات بریزد از گناهان او مانند روزی که مادر او را متولّد کرده است!» این ادّعا به وضوح صحیح نیست بلکه گناه‌کار باید توبه کند، اگر حقّی از مردم بر ذمّه اوست، ادا کند و اگر به کسی ظلم کرده از مظلوم عفو و رضایت بخواهد و اگر مردم را گمراه کرد و مطالب نادرست به آن‌ها گفته و حقایقی را کتمان کرده، بیان نماید و هکَذا..... تا شایسته‌ی رحمت و فضل و کرم خدای تَعالی قرار گیرد.

ثانیاً: می‌گوید که چون به درِ حائر برسی بایست و چنین و چنان بگو و یا می‌گوید إذن دخول بخوان و یا «بیرون بیا از دری که پایین پای علیّ بن الحسین است». و امّا چنان‌که قبلاً نیز گفته شد (ص 478) در زمان حضرت صادق مرقد امام حسین بنایی نداشته تا درب و قُبّه و..... داشته باشد. ثالثاً: می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ الْمُقِرُّ بِالرِّق» «سلام بر تو ای فرزند امیرالمؤمنین بنده (غلام) تو و پسر بنده (غلام) تو و پسر کنیز تو که به رقّیّت خود اقرار می‌کند!» که معلوم می‌شود چنان‌که قبلاً نیز گفته‌ایم (ص 429) زیارت‌نامه‌ساز با سُنَن و سیره‌ی رسول خدا و حضرت علی آشنا نبوده است. رابعاً: می‌گوید: «اگر دلت خاضع و دیده‌ات گریان شد پس آن علامت رخصت است!» حال اگر چشم زائر گریان نشد رخصت و إذن دخول صادر نشده و نباید افراد غیرگریان داخل شوند! پس چرا شما از ورود افراد غیرگریان منع نمی‌کنید؟ عاقلی نبوده بگوید این جملات چه معنی دارد؟ یا اگر کسی بپرسد مقصود از جمله‌ی «بِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ بِشَرَائِعِ دِينِي وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي» چیست، بافنده چه جوابی دارد؟

مطالبی‌که مؤلّف درباره‌ی تربت امام حسین آورده نیز نیازی به توضیحات ما ندارد و خوانندگان خود قضاوت می‌کنند فقط به همین نمونه اکتفا می‌کنیم که روایتی از «حسن بن محبوب» (بحار الأنوار، ج98، ص133) آورده که مدّعی است که تسبیحی که از تربت امام حسین ساخته شود در دست آدمی تسبیح خدا می‌گوید بی‌آن‌که صاحبش تسبیح بگوید!

زیارت دیگری که درمیان مردم ما رواج بسیار دارد، زیارتی معروف به **زیارت** **عاشورا** است. مؤلّف مفاتیح دو زیارت برای عاشورا نقل کرده که اوّلی منقول است از یکی از رُوات بد نام که علمای رجال همگی او را تضعیف کرده‌اند از آن جمله «علاّمه‌ی حلّی» درباره‌ی او فرموده: «**صالِح بن عُقبَة** **بن قَيس**.... **کذّاب** و غالی است وبه او اعتناء نمی‌شود». بسیاری از احادیث عجیب و نامعقول درباره‌ی امام حسین از اوست. از آن‌جمله می‌گوید: کسی که در عزای حسین به قدر بال پشه‌ای اشک از چشمش خارج شود ثوابش بر عهده‌ی خداوند است و خدا برایش جُز به بهشت راضی نمی‌شود!([[547]](#footnote-547)) پدرش «عقبة بن قیس» نیز مجهول الحال است.

راوی بی‌اعتبار دیگر «سَيف بن عَميرَه» است([[548]](#footnote-548)). و امّا راوی زیارت دوّم فرد مجهولی است به نام «عَلقَمَة بن محمّد الحَضرَمِيّ!»

در این زیارت می‌گوید: «إنّي حَربٌ لِمَن حارَبَكُم» «من در جنگ‌ام با هرکه با شما جنگیده است!» جاعل مدّعی است که خواهد با محاربین با حضرت سیّد الشّهداء که صدها سال است نابود شده‌اند، محاربه کند! اگر راست می‌گوید چرا دین خدا را و کتاب خدا را یاری نمی‌کند و سعی نمی‌کند در مسیر وحدت و اتّحاد مسلمین مجاهدت کند، چرا با کسانی‌که به نام دین نان می‌خورند و برای مسلمین مذهب آورده‌اند و موجب جدایی آن‌ها از یک‌دیگر شده‌اند، مبارزه نمی‌کند و چرا خود به نام دین، زیارت‌نامه می‌سازد؟! و با کسانی‌که برای یک زیارتنامه‌ی چند سطری یا چند صفحه‌‌ای، ثواب‌های عجیب و غریب ـ که با عمل مذکور هیچ تناسب ندارد ـ می‌تراشند؛ مبارزه نمی‌کند تا عوام فریب این دروغ‌ها را نخورند؟!

در این زیارتنامه مکرّراً از ظالمین بیزاری جُسته و آن‌ها را لعن کرده است امّا درباره‌ی علمای شیعه مانند علاّمه‌ی حلّی وخواجه نصیرالدّین طوسی که از ندماء و وزرای سلاطینِ وحشی و ستم‌گرِ مغول بوده‌اند و یا شیخ بهایی و میر داماد و مجلسی و خصوصاً محقّقِ کَرَکی که از مؤیِّدین سلاطین آدم‌خوار و فاسق و ستمگر صفوی بوده‌اند و از آن‌ها تعریف و تمجید می‌کردند، چیزی نمی‌گویند ولی برای حضرت سید الشُهداء **– عَلَيهِ آلافُ التّحيّة والثّناء**- که به هیچ وجه اهل مماشات با ظلمه نبود، عزاداری و اظهار ارادت می‌کنند! ولی باید بدانند که با آن بزرگوار هیچ نسبتی ندارند! باید بدانند با زیارت‌نامه خواندن کاری صورت نمی‌گیرد و اثری ندارد بلکه باید از سیره‌ی آن‌بزرگواران عملاً پیروی کنیم. به عمل کار برآید به سخنرانی نیست.

در دعای پس از نماز زیارت، راوی تا توانسته عقاید خرافی خود را به نام دعا و زیارت به خواننده تزریق کرده است، از آن جمله می‌گوید: «بِاسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ وَبِهِ خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعَالَمِينَ وَبِهِ أَبَنْتَهُمْ وَأَبَنْتَ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعَالَمِينَ حَتَّى فَاقَ فَضْلُهُمْ فَضْلَ الْعَالَمِين‏َ جَمِيعَاً» «و به آن اسمت که نزد ایشان نهادی و تنها آنان را از جهانیان به آن [اسم] مخصوص داشتی و با آن ایشان را آشکار ساخته [و مقامشان را بیان کردی] و برتری ایشان را بر جهانیان بیان فرمودی و ظاهر ساختی تا این‌که فضیلت و برتری ایشان بر فضیلت همه‌ی جهانیان فائق و برتر آمد». این جملات دروغ است. جاعل از کجا دانسته که نزد آن‌ها اسمی است که مخصوص آن‌هاست؟! ائمّه مکرّراً فرموده‌اند هرکس به فضل و مقامی می‌رسد به عمل و مجاهدت و تقوی و طاعت است نه به اسمی که خداوند نزد کسی گذاشته‌ باشد. آن‌ هم اسمی‌که خدا به افراد خاصّی دهد. اسماء إلهی و معارف اسلام را خدا برای همه‌ی بندگانش نازل فرموده و رسول خدا بدون پنهان­کاری به همه اعلام فرموده است [الأنبیاء:109] و همه باید سعی کنند که آن‌ها را فراگیرند. آری دعایی‌که مرد مجهولی مانند «محمّد بن خالد طَیالِسی» یا ضعیفی از قبیل «سَیف بن عَمِیرَه» نقل کنند، بهتر از این نمی‌شود.

عجیب‌تر این‌که پس از این دعا از قول امام صادق گفته: «به درستی‌که من ضامنم بر خدا برای هرکه زیارت کند به این زیارت..... زیارتش مقبول شود..... و حاجت او قضا شود از جانب خدای تعالی به هر مرتبه که خواهد برسد(؟!)...... و به تحقیق که خداوند ـ عَزَّوَجَلّ ـ قسم خورده به ذات مقدّس خود که...... قبول می‌کنم از او زیارت او را و می‌پذیرم از او خواهش او را به هر قدر که باشد و می‌دهم مسألتش را...... و بازش گردانم با چشم روشن به بر آوردن حاجت و فوز به جنّت و آزادی از دوزخ و قبول کنم شفاعت او را در حقّ هرکسی که شفاعت کند.....!» حال باید پرسید: خدای تعالی این ضمانت را در کجا بیان فرموده که جُز افراد مجهول یا ضعیف از آن خبر ندارند؟! پیامبری که [به امر خدا] فرموده: ﴿وَمَآ أَدۡرِي مَا يُفۡعَلُ بِي وَلَا بِكُمۡ﴾ [الأحقاف:9] «نمی‌دانم که با من و شما چه خواهند کرد» چگونه نواده‌اش ضامن دیگران می‌شود؟!

جالب است که در این زیارت بر ضّد سایر زیارات خطاب به خدا می‌گوید: «اكْفِنِي يَا كَافِيَ مَا لَا يَكْفِي سِوَاكَ، فَإِنَّكَ الْكَافِي لَا كَافِيَ سِوَاكَ، وَمُفَرِّجٌ لَا مُفَرِّجَ سِوَاكَ وَمُغِيثٌ لَا مُغِيثَ سِوَاكَ وَجَارٌ لَا جَارَ سِوَاكَ، خَابَ مَنْ كَانَ جَارُهُ سِوَاكَ وَمُغِيثُهُ سِوَاكَ وَمَفْزَعُهُ إِلَى سِوَاكَ وَمَهْرَبُهُ إِلَى سِوَاكَ وَمَلْجَأَهُ إِلَى غَيْرِكَ (سِوَاكَ) وَمَنْجَاهُ مِنْ مَخْلُوقٍ غَيْرِك.....» «(پروردگارا) مرا کفایت فرما ای کافی که غیر تو أحدی [مرا] کفایت نتواند کرد، زیرا تو [فقط] کفایت کننده‌ای و جُز تو کافی و کفایت کنند‌ه‌ای نیست و گشایش دهنده‌ای که غیر تو گشایش بخشی نیست و فریادرسی که جُز تو فریادرسی نیست و پناه دهنده‌ای که جُز تو پناه دهنده‌ای نیست، نومید شد هرکه پناهش غیر تو باشد و فریادرسش غیر تو باشد و پناه‌گاهش جُز به سوی تو و گریزگاهش جُز به سوی تو و پناه‌گاهش به سوی غیر تو و نجات خویش را غیر از تو از مخلوقی بخواهد....». امّا در زیارات و دعاهای دیگر پیغمبر و امام را هم کافی و فریادرس شمرده‌اند!([[549]](#footnote-549)) معلوم می‌شود کسانی‌که این ادعیه و زیارات را جمع کرده‌اند متوجه ضدّ و نقیض بودن آن‌ها نبوده‌اند! (فتأمّل).

در صفحه‌ی 471 از قول عدّه‌ای از ضعفاء که یکی از ایشان «یونس بن عبد الرّحمان»([[550]](#footnote-550)) است (بحار الأنوار، ج98، ص 365) می‌گوید: امام صادق به سَدِیر فرمود: «چه می‌شود برای تو که زیارت کنی قبر حسین را در هر جمعه پنج مرتبه و در هر روزی یک مرتبه». و سپس یک جمله‌ی یک سطری به او تعلیم داده که ثواب یک حجّ و عمره دارد! سپس چندین صفحه از فضیلت تربت امام حسین سیاه کرده است. در حالی‌که حرم امام حسین با سنگ مرمر فرش شده و کسی نمی‌تواند مثقالی خاک از آن‌جا بردارد. امّا متأسفانه در زمان ما در قم و مشهد و کاظمین و نجف و کربلاء و..... صدها دکان مُهر و تربت فروشی هست که تربت و خاک قبر می‌فروشند و مثلاً روی مهر مشهد می‌نویسند:

تربت أقدس مشهد مقدّس

و روی تربت کربلاء می‌نویسند:

تربت أعلی مال کربلا

صاحب مفاتیح از قول ابن المشهدی خرافی (اَلمَزار الکبیر، ص 119) نقل کرده که فرشتگان بهشتی چون یکی از ملائکه را می‌بینند که برای کاری به زمین می‌رود از او التماس می‌کنند که برایشان تسبیح و تربت امام حسین را بیاورد! معلوم می‌شود از نظر غُلاة در بهشتی که خدا فرموده: ﴿وَهُمۡ فِي مَا ٱشۡتَهَتۡ أَنفُسُهُمۡ خَٰلِدُونَ ١٠٢﴾ [الأنبياء: ١٠٢] «و ایشان در آن‌چه دل و جانشان بخواهد جاویدان‌اند». و فرموده: ﴿وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ٣١﴾ [فصلت: ٣١] «و شما در آن آن‌چه دل و جانتان بخواهد و آن‌چه درخواست کنید، دارید» کمبودهایی هست، از آن جمله خاک قبر امام حسین؟! در همین جا می‌گوید خاک امام حسین دوای تمام دردها و شفای تمام مرض‌هاست! حال اگر کسی خاک آلوده را خورد و حالش بهبود نیافت می‌گویند عقیده‌ی او خراب و پالانش کج شده و البتّه معنای حقیقی این کلام آن است که دیگر نمی‌شود سوار او شد! به عبارت دیگر او با حقایق دین و قرآن آشنا شده و فریب خرافات ما را نمی‌خورد.

باری، تربت‌فروشی دکاّنی است برای کسب درآمد در حالی‌که مؤلّف مفاتیح در صفحه‌ی 475 می‌نویسد: «هرکه خاک قبر امام حسین را بفروشد چنان است که گوشت آن‌حضرت را فروخته و خریده باشد». (فتأمّل).

از این‌ها عجیب‌تر ـ چنان‌که قبلاً نیز گفته‌ایم (ص 155به بعد)ـ مسأله‌ی زیارت نُوّابِ أربَعه است! می‌پرسیم: آیا نُوّابِ أربعه أعلم همه‌ی مردم زمان خود بودند؟ آیا منصبی از طرف خدا داشته‌اند؟! آیا زیارت قبر ایشان از احکام إلهی و سُنّت رسول خدا است؟ این افراد حدّ اکثر کسانی بوده‌اند که وجوهات را از مردم می‌گرفتند و به قول خودشان(؟!) به ناحیه می‌رسانیدند. حال می‌پرسیم: آیا اگر امامی به امر خدا غایب گردید احتیاج به مال و أموال دارد؟! صاحب مفاتیح می‌گوید: اینان منصب وساطت و سفارت داشته‌اند. می‌گوییم: به گواهی تاریخ بسیاری از وُکَلاء و نُوّاب و نمایندگان ائمه غیرعادل و خائن و عوامفریب از کار در آمدند. مانند برخی از منصوبینِ حضرت أمیرالمؤمنین([[551]](#footnote-551)) ویا وکلا و نُوّابِ حضرت کاظم([[552]](#footnote-552)) که پس از وفات وی مذهب واقفیّه را ایجاد کرده و موجب تفرقه میان أمّت اسلام و گمراهی گروهی از مسلمین شدند! و یا وُکَلای سایر أئمّه([[553]](#footnote-553)) که وضع خوبی نداشته‌اند. (فتأمّل).

در زیارت ایشان (ص493) می‌گوید: خطاب به نُوّاب بگو: «أشهَدُ.... أنَّكَ ماخُنْتَ فِي التَّأدِيَةِ والسّفارَة» «شهادت می‌دهم که همانا تو در انجام وظیفه و أدای أمانت و سفارت، خیانت نکردی!» در حالی‌که زائر، آن نائب را نمی‌شناسد و به احوال او علم ندارد و جزُ ادّعا چیزی درمان نیست. فی المثل «أبُوعَمرو عُثمان بن سَعید العَمری» که اوّلین مدّعی وکالت و نیابت امام زمان است و با همین عنوان از مردم پول می‌گرفته جُز إدّعای خودش، دلیلی بر صدق کلام او در دست نیست! و پر واضح است که شهادت مدّعی به نفع خودش، مسموع نیست. مضافاً بر این‌که در وجود مُوکِّلِ او تردید هست تا چه رسد وکیل و نائبش. (فتأمّل) خصوصاً که در اسلام شهادت باید با علم باشد و شهادت زور و ندانسته حرام است.

بنابراین صِرف داشتنِ عنوان وکالت یا سفارت و نمایندگی کافی نیست و دلیل بر اعلمیّت یا عدالت و برخورداری از تأیید إلهی نیست و نمی‌توان بدون دلیل متقن شرعی پس از وفاتشان، برایشان زیارتنامه تراشید و به مدّاحی پرداخت.

مؤلّف مفاتیح (ص 477) قصّه‌ای از یک زن بغدادی و مردی حنبلی مذهب به نقل از تاریخ بغداد آورده که رُوات آن معلوم نیستند! و یا در صفحه‌ی 493 می‌نویسد: «سزاوار است نیز آن‌که زیارت شود در بغداد شیخ أجلّ عالی‌مقام **ثقة** الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی ـ عَطَّرَ اللهُ مَرقَدَهُ ـ که شیخ و رئیس شیعه و أوثق و أثبت ایشان بود در حدیث و کتاب شریف کافی را که روشنی چشم شیعه است در مدّت بیست سال تألیف نمود و اَلحَقّ منّتِ عظیم بر شیعه خصوص بر اهل علم نهاد و به جهت جلالت و عظمت شأن آن معظّم، اِبن أثِیر او را مُجدِّدِ مذهب إمامیّه در رأس مائه‌ی ثالثه شمرده..... الخ».

مفید است که خواننده‌ی محترم بداند که ما در مدّت یک ماه کتابی نوشتیم به نام «**عرض أخبار اصول بر قرآن و عقول**» که البتّه خالی از اشکال نبود و پس از خروج از زندان چهارم آن را تهذیب و اصلاح نموده و «تحریر دوّم» نامیدیم. در این کتاب جلد اوّل أصول کافی را سَنَداً و متناً مورد بررسی قرار داده‌ایم و با دلایل روشن معلوم کرده‌ایم که اکثر اخبار آن ضدّ قرآن یا ضدّ عقل و یا ضدّ تاریخ است! با مطالعه این کتاب حدّاقل معلوم می‌شود که او فردی مطلع و قرآن شناس نبوده و اخبار خرافی را از اخبار صحیح، تمییز نمی‌داده است، ما گمان داریم که او مغرض نبوده و بر اثر قلّت اطّلاع این خرافات عجیب را جمع‌آوری کرده است و إلا اگر کلینی عالماً و عامداً این خرافات را جمع و تدوین کرده باشد، قطعاً به اسلام و قرآن خیانت نموده است. عَلی أیِّ­حال چه جای آن است که برای قبر او یا شیخ صدوق ضریح بسازند و زیارت‌نامه انشاء کرده و وقت مردم را با خواندن آن تلف کنند؟!

نگارنده روزی به مسجد جمکران که در یک فرسخی قم واقع است رفتم. در این مسجد چاه کوچکی هست که عوام به امام زمان‌نامه می‌نویسند و حوائج خود را در نامه ذکر می‌کنند و نامه‌ی خود را در آن چاه می‌اندازند! نزدیکِ درِ مسجد میزی گذاشته بودند که روی میز اوراق چاپی قرار داشت و هر ورق بیست ریال قیمت داشت و هرکه می‌خواست به امام زمان نامه بنویسد یکی از آن اوراق را می‌خرید، حقیر نگاه کردم دیدم روی آن اوراق مطالبی چاپ کرده و در آخر آن چند سطر سفید گذاشته بودند که خریدار، حاجت خود را در محلِّ خالی بنویسد و پس از محلّ خالی مجدّداً به طور چاپی نوشته بودندکه ای حسین بن روح (که یکی از نُوّاب أربعه است) این نامه را خدمت امام زمان برسان! خریدار ورقه‌ی مذکور پس از نوشتن حاجت خود در آن ورقه، آن را داخل چاه می‌انداخت. حقیر از کسی که پشت میز نشسته و فروشنده‌ی اوراق بود، پرسیدم که این نائب هزار و دویست سال است که وفات کرده، چگونه کسی که وفات کرده نامه را می‌گیرد و خدمت امام زنده می‌رساند؟! إنَّ هذا لَشَیْءٌ عُجَاب.

شخصی‌که پشت میز بود گفت: این‌جا حوزه‌ی علمیّه است و اگر این کار اشکالی داشت مراجع و علمای قم اعتراض می‌کردند؟! حقیر چاره‌ای جُز سکوت ندیدم زیرا متأسّفانه نه تنها علما و نویسندگان با این خرافه مخالفت نمی‌کنند بلکه در کتب ایشان از جمله مفاتیح (ص 493) مذکور است که: «و مخفی نیست که هم‌چنان‌که این بزرگواران در حیات خود واسطه بودند میان ولیّ عصر ـ صَلَواتُ اللهِ عَلَيه ـ و رعیّت و از جمله‌ی مناصب ایشان رسانیدن عرایض و رقعه‌های حاجت خلق به آن‌حضرت بود حال نیز به همان منصب شریف مفتخرند و باید رقاع حاجت که در شدائد و سختی‌ها نوشته می‌شود به توسّط ایشان به آن‌حضرت برسد»؟! باید گفت: این است معلومات این علما و محدّثین و نویسندگان که مردم ما را مجذوب خود کرده و به انحراف کشانده‌اند. هیچ کس از ایشان نمی‌پرسد چگونه مرده‌ای نامه‌ی مردم را به امام زنده می‌رساند؟! گویی ایشان قبول ندارند که قرآن کریم فرموده: مرده و زنده یکسان نیستند [فاطر:22]. ﴿فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلۡقَوۡمِ لَا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ حَدِيثٗا﴾.

در صفحه‌ی 510 می‌گوید: «در بیست و پنجم ذی‌الحجه‌ی سنه‌ی هزار و شش شاه عبّاس اوّل وارد مشهد مقدّس گردید..... الخ». ولی به نظر ما یکی از جهالت‌ها و بدبختی‌های ملّت ما همین است که در زمانی­که اروپا از خواب خرگوشی قرونِ وُسطی بیدار شدند و پس از استفاده از فرهنگ اسلامی که از طریق اسپانیا به اروپا رفته ‌بود به صنایع و پیشرفت علوم و فنون و جهانگردی وآشنایی با نقاط مختلف دنیا پرداختند سلاطین جهان اسلام من­جمله صَفَویّه به لهو ولعب و عوام‌فریبی و کارهای بی‌فایده از قبیل پیاده رفتن به مشهد مشغول بوده‌اند! شاه عبّاس که نماز نمی‌خوانده و شراب‌خوار و جانی بوده و یکی از پسران خود را کشت و دو پسر دیگرش را کور کرد و جنایات بسیار دیگر، به منظور فریب عوام شش ماه چندین هزار نفر از قشون خود را برای حرکت دادن کبکبه و دبدبه‌اش به منظور رفتن به مشهد و برگشتن معطّل کرده است! در حالی‌که ملّت تحت امر او برای یک گلوله محتاج اروپا بودند و یک سوزن برای خیّاطی خود نداشتند و می‌بایست از خارج تهیّه کنند! شاهِ ملّتی که از جهت صنعت و علوم و فنون از ملل اروپا عقب‌تر هستند به جای آن‌که آن‌ها را به صنعت و علوم روز و به صنعت چاپ و..... ترغیب کند و در راه آبادانی مملکت و اتّحاد مسلمین بکوشد، به پیاده‌روی مشهد و صرف هزینه‌های بسیار برای بزرگ کردن قبور و ساختن گنبد و گلدسته‌ی زرّین و سیمین پرداخته تا مردم را به مرقد و قبرپرستی توجّه داده و به قول خودشان کعبه‌ی حوائج برای فقراء درست کند!

آیا شیخ بهایی که مرام شاه عبّاس و اجداد او را خوب می‌شناخته([[554]](#footnote-554)) و می‌دانسته او چگونه آدمی است، به سبب تقوایش خطاب به شاه گفته:

|  |  |
| --- | --- |
| مقراض به احتیاط زن ای خادم | ترسم ببُری شهپر جبریل أمین |

آیا این‌که جبرئیل عظیم الشّأن را پروانه‌ی شمع حرمی که از أموال غارتی هرات ساخته شد، قرار دهیم، توهین و تحقیر دین نیست؟! آیا معلِّمِ رسول­خدا یعنی جبرئیل­را کوچک کردن، جایز است؟! آیا از کثرت تقوای شیخ بهایی بوده که خود را مدّاح شاه عبّاس خونریز نموده است؟! و آیا اگر به فرض أمیرالمؤمنین از این کارها باخبر شود از چنین غلام شاه مردان و کلب آستان علی، راضی و خشنود می‌باشد؟! آیا در شرع اسلام تذهیب گنبد و طلاکاری قبور و صرف بیت المال در این‌گونه کارها جایز است؟! به فرض این‌که از پول حلال باشد؟! (فتأمّل جدّاً).

در صفحه‌ی 511 درباره‌ی معجزات و کراماتی که در مشهد به وقوع پیوسته سخن گفته که ما قبلاً در همین کتاب توضیحات لازم را بیان کرده‌ایم (ص 263 تا 277) و در این‌جا تکرار نمی‌کنیم([[555]](#footnote-555)). متأسفانه‌ در کشور ما کار خرافات به جایی رسیده که شهر‌های ما پر است از مجالس توسّل به رقیّه در حالی‌که حضرت سیّد الشُهدا دختری به نام رقیّه نداشته است! آیا مدّاحان و روضه‌خوانان از این موضوع بی‌اطّلاع‌اند یا تجاهل می‌کنند تا نانی به کف آرند و به غفلت بخورند؟!

در آداب سرداب نیز مطالبی نوشته که مایه‌ی تأسّف است. اینان برای سردابی که هزار و دویست سال قبل در خانه‌ی حضرت عسکری بوده و مکرّر خراب شده و باز تجدید بنا شده إذن دخول و آداب و أدعیه تراشیده‌اند؟! آیا این‌ها از بی‌فکری است یا از بیکاری؟ اگر می‌گویند در و دیوار سرداب به واسطه‌ی تماس با بدن امام متبرّک شده باید به ایشان فهمانید که آن در و دیوارِ به قول شما متبرّک، از بین رفته امّا مهم‌تر این‌که می‌پرسیم: آیا رسول خدا‌ که جدّ بزرگوار همه‌ی ائمّه است برای در و دیوار خانه‌ی خود از طرف خدا آداب و أدعیه‌ای آورده بود که اصحابش به آن عمل کنند؟! اگر چنین نبوده پس این آقایان برای چه این آداب را به دین او افزوده‌اند؟! این در و دیوار بوسیدن و ادعیه خواندن آیا علّتی جُز تملّق و چاپلوسی که محبوب سلاطین و جبابره است، دارد؟ زهی خیالات واهی.

اگر بخواهیم آدابی که خرافیّین و غُلاة ساخته‌اند، جمله به جمله بررسی کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود! لذا چند جمله را به عنوان نمونه می‌آوریم تا خواننده به جهل یا میزان دانش جاعلین این آداب پی‌برد. می‌گوید: «شیخ جلیل أحمد بن أبی‌طالب طبرسی (ره) در کتاب شریف احتجاج روایت کرده که از ناحیه‌ی مقدّسه بیرون آمد به سوی محمّد حِمیَری.... الخ» می‌گوییم: اوّلاً: ناحیه‌ی مقدّسه که کسی ساکن آن را ندیده و خطّ نویسنده را رؤیت نکرده، از کجا بدانیم که راست و درست است؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟**

ثانیاً: محمّد حِمیَری از نُوّابِ أربعه نیست و طبعاً توسّط او نباید چیزی از ناحیه‌ی امام زمان به مردم برسد؟!

ثالثاً: زمان احمد بن ابی‌طالب طبرسی پنج قرن بعد از حِمیَری بوده معلوم نیست که راویان واسطه چه کسانی هستند!

رابعاً: از همه این‌ها مهم‌تر این‌که باید در متن این مطلب که به قول شما از ناحیه‌ی مقدّسه بیرون آمده تأمّل کنیم که آیا با عقل و قرآن موافق است یا خیر؟

در این نامه می‌گوید: «..... هرگاه خواستید توجّه کنید به وسیله‌ی ما به سوی خداوند تبارک و تعالی و به سوی ما(؟!) پس بگویید چنان‌که خدای‌تعالی فرموده: سلامٌ عَلی آلِ يس.....».

باید دانست چنان‌که بارها و بارها گفته‌ام کسی که به خدا توجّه می‌کند، واسطه و وسیله‌ای([[556]](#footnote-556)) که او را به خدا برساند، به هیچ وجه لزومی ندارد زیرا خدا دور نیست و شنوا و عالِم به جمیع موجودات و بصیر و خبیر است و از خود بنده به أحوال او آگاه‌تر و از رگ گردن به او نزدیک‌تر است.

ثانیاً: این عبارتی مهمل است که کسی بگوید «هرگاه خواستید توجّه کنید به وسیله‌ی ما به سوی خداوند و به سوی ما» و کلمات «به سوی ما» در این‌جا لغو و زائد است. زیرا وقتی کسی را وسیله قرار دادیم طبعاً به او توجّه کرده‌ایم. آیا امام این‌گونه سخن می‌گوید؟!

ثالثاً: می‌گوید چنان‌که خدای تعالی فرموده: سلامٌ عَلی آلِ يــس.... یعنی سلام بر آل و اولادِ یـــس یعنی رسول خدا که ماییم!

این دروغ و افترا بر خداوند متعال است. همان خدایی که فرموده: ﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيۡرِ عِلۡمٍ﴾ [الأنعام: ١٤٤] «کیست ستمکارتر از آن‌که بر خدا دروغ بندد تامردم را با بی‌دانشی [خویش] گمراه سازد؟». آری، خدای تعالی در قرآن پس از سلام بر موسی و هارون فرموده: **﴿**سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِلۡ يَاسِينَ ١٣٠ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣١ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٣٢﴾ [الصافات: ١٣٠، ١٣٢]([[557]](#footnote-557)) «درود بر الیاس همانا ما این‌چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم همانا او از بندگان مؤمن ما بود». امّا این جاعل «الف ولام» ابتدای «إلیاسین» را جدا حساب کرده و به الف آن مدّ اضافه کرده تا کلمه‌ی «آل» به دست آورد در حالی‌که «الف» در کلمه‌ی «إِلیاسین» مکسور و «لام» نیز ساکن است ولی جاعل جاهل، آن را مکسور (= علامت جرّ) قرار داده و با کمال وقاحت با آیه‌ی قرآن بازی کرده است! امّا غافل بوده که در آیه‌ی بعدی خدا فرموده «همانا **او** از بندگان مؤمن ما بود» یعنی ضمیر را مفرد آورده در حالی‌که اگر در آیه‌ی 130 سخن از «**آل**» رفته بود خداوند ضمیر را جمع ذکر می‌کرد یعنی می‌فرمود: «**إنَّهُم مِن عِبادِنا**» چنان‌که فِی المَثَل هرجا در قرآن درباره‌ی «آلِ لوط» یا «آل‌ِ فرعون» سخن گفته درباره‌ی آن‌ها ضمیر جمع یا فعل جمع آورده است. (فَلا تَتَجَاهَلْ) آیا جاعلین بازی کردنِ با آیات قرآن را جایز می‌دانند؟!

سپس می‌گوید «اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا داعِيَ الله» که این دروغی دیگر است. زیرا اگر مقصود داعی مخصوص باشد که خدا تعیین و نصب فرموده، در این صورت فقط رسول خدا مشمول این عنوان است و نه دیگری، چنان‌که قرآن کریم فرموده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ٤٥ وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ﴾ [الأحزاب: ٤٥، ٤٦] «ای پیامبر، همانا ما تو را گواه و نوید بخش و هشداردهنده فرستادیم و خواننده‌ی به سوی خدا به رخصت او». و در سوره‌ی احقاف آیات 31 و 32 نیز به رسول خدا «داعِیَ الله» گفته شده است. امّا اگر داعی منصوب مِن عِندِالله مقصود نباشد پس تمام مؤمنین باید به دستور قرآن داعِی اِلَی الله باشند واین معنی مختصّ فردی خاصّ نیست چنان‌که فرموده: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤﴾ [آل‌عمران: ١٠٤] «و باید شما امّتی باشید که به نیکی فرا خوانند و به کردار پسندیده فرمان دهند و از کارهای ناپسند باز دارند که آنان همان رستگاران اند»([[558]](#footnote-558)).

بعد می‌گوید: «اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا بابَ اللهِ وَدَيّانَ دِينِهِ» که این نیز دروغ دیگری است، زیرا خدا باب ندارد([[559]](#footnote-559)) و دیّان دین فقط خدا است که مالِکِ یَومِ الدِّین است و جزای هر امام و مأمومی را او معیّن می‌کند. هم‌چنین می‌گوید: «اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا حُجَّةَ اللهِ وَدَليلَ إِرَادَتِهِ» باید پرسید: خدا کجای کتابش این امام را حجّت قرار داده و آیا مگر به امام وحی می‌شود و خدا او را از اراده‌ی خود مطلّع می‌سازد که او دلیل اراده‌ی خدا باشد؟! چون شیعیان کورکورانه هرچه این گویندگان بافته‌اند، پذیرفته‌اند ایشان نیز تا توانسته‌اند خرافات به هم بافته و درمیان مردم رواج داده‌اند!

مؤلّف مفاتیح در باب «ذکر صلوات بر آن‌حضرت» (مقصود امام زمان است) (ص 533) دعایی را به نقل از امام زمان آورده که با جمله‌ی «اَللّهُمَّ عَظُمَ البَلاءُ وبَرِحَ الخَفاءُ» شروع می‌شود که مضمون آن چنان‌که قبلا گفته‌ایم (ص 53 و 55) کفر و شرک و برخلاف آیات إلهی است. ولی شیخ عبّاس قمی درباره‌ی چنین دعای شرک‌آمیزی می‌گوید: «دعای شریفی است و سزاوار است خواندن آن در آن‌جا مکرّر و در غیر آن مکان!» نَعُوذُ بِاللهِ تَعالی مِنَ الضَّلالَةِ. درباره‌ی زیارات همین‌ اندازه اکتفا می‌کنیم و می‌پردازیم به «دعای ند‌به».

دعای ندبه

83بدان‌که رسول­خدا فرموده: «مَا مِنْ شَيْءٍ [لَيْسَ شَيْءٌ] أَكْرَمَ عَلَى الله تَعَالَى مِنَ الدُّعاءِ» «هیچ چیز برای خدا از دعا گرامی‌تر نیست»([[560]](#footnote-560)). امّا درعین حال نباید غافل شویم (یا تغافل کنیم) از این‌که از ائمّه منقول است که «خُذُوا مَا رَوَوْا وذَرُوا مَا رَأَوْا» «آن‌چه را که [مسنداً از ما] نقل و روایت کرده‌اند بگیرید و آن‌چه را [بنا به رأی شخصی] اظهار کرده‌اند رها کنید»، لذا مسلمان باید در اخذ مطالب شرعی جدّیّت و دقّت بسیار مبذول دارد و **متسامح** نباشد و هر چیزی را بدون تأمّل و توجّه به مدارک آن نپذیرد و خصوصاً توجّه داشته باشد که مطالب مذکور موافق کتاب خدا باشد. در حالی‌که ما می‌بینیم در کتب أدعیه، بسیاری از علما و نویسندگان، دعایی که فلان عالِم یا فلان زاهد در جایی خوانده و پسندیده، در تألیفات خود آورده‌اند و با آن چنان رفتار کرده‌اند که همانند است با دعایی که دارای سند درست بوده و مطالب آن موافق قرآن کریم است! حال آن‌که چنین نبوده و عالِم منظور، آن دعا را مناسب دیده و در واقع تحت عنوان عمل به عمومیّت إذن شرع به دعا، مضامین آن را خود ساخته و آن را مسجّع نموده و خواسته به خیال خود اظهار ارادتی کرده باشد و از حُسن اتّفاق به پیغمبر یا امامی هم نسبت نداده است ولی محدّثین ساده لوح بعدی چنان رفتار کرده‌اند که گویی مطلب مذکور بی‌واسطه یا با واسطه از امامی نقل شده است! و دیگر دقّت نکرده‌اند که ذکر نشدن راوی یا رُوات و عدم انتساب به امام، خود دلیل واضح است که ناقل اوّل، آن را به امام منسوب نمی‌دانسته است.

به هرحال بسیاری از دعاها و زیارتنامه‌ها و إذن دخول‌ها که در کتب ذکر شده و ما تحقیق کرده‌ایم چنین است که یا سند آن به پیغمبر و امام نمی‌رسد و از مُنشآت سایرین است و مأثور و مروی از امام نیست مانند بسیاری از مطالبی که در مفاتیح و کتب مشابه آمده است، تعدادی از دعاها نیز سند‌شان غیرقابل اعتماد و مخدوش است. یکی از مشهورترین این دعاها و رایج‌ترینشان **دعای ندبه** است. این دعا ماجرایی داردکه برای ثبت درتاریخ، آن را در این‌جا می‌نگارم تا آیندگان از آن بی‌خبر نباشد و هوشیار شوند و إلا از مردم زمانه‌ی خود مأیوس‌ام.

سال‌ها قبل یکی از دوستان نگارنده به نام حجّت الإسلام «علی أحمد موسوی» تقریر این‌جانب درباره‌ی «دعای ندبه» را تحریر کرد و به نام «**بررسی دعای ندبه**» در 24 صفحه با قطع جیبی منتشر ساخت که موجب هیاهوی آخوندهای خرافه‌فروش گردید! وی در صفحه‌ی شش جزوه‌ی مذکور متعهّد شد که: «حال اگر کسی قول ما را نمی‌پذیرد برود تحقیق و تجسّس کند و اگر مدرکی آورد، نشان دهد، ما ده هزار تومان به او حقّ الزّحمه می‌دهیم و اگر مدرکی ندید به بدگویی و هو و جنجال و افتراء نپردازد». امّا آخوندها طبق معمول بدون این‌که سندی درست و متقن برای آن ارائه کنند، به مخالفت پرداختند لذا این‌جانب شخصاً درباره‌ی این دعا مطالبی را تقریرکردم البتّه بسیار مایل بودم که قول نگارنده در مجلّه‌ی «**مکتب اسلام**» چاپ شود تا خوانندگان آن از این مطالب بی‌خبر نباشند ولی چون می‌دانستم که مسؤولین خرافی و متعصّب مجلّه‌ی مذکور، قول این‌جانب را چاپ نمی‌کنند لذا آن­را درمجله‌ی «**رنگین کمان**» چاپ و منتشر کردم. مطالب این‌جانب در هشت صفحه‌ی قطع جیبی نیز به عنوان ضمیمه‌ی مجلّه منتشر گردید([[561]](#footnote-561)). در آن‌جا گفتم: «رسول خدا فرموده: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ في أُمَّتِي فَعَلَى الْعَالِمُ أن یُظْهِرَ عِلمَهُ، وَإلّا فَعَلَيهِ لَعنَةُ اللهِ وَالمَلائِكَةِ وَالنّاسِ أجمَعِينَ». یعنی: «چون بدعت‌ها درمیان امّت من پیدا شد بر عالم است که علم خود را برای از بین بردن آن ظاهر کند وگرنه خدا و فرشتگان و همه‌ی مردم او را لعنت می‌کنند».

عدّه‌ای از ترس کسادی بازار و کم‌شدن مرید در مقابل بدعت‌ها و خرافات ساکت‌اند و عده‌ی دیگر برای آن‌که خود را به مرجعیّت برسانند و طرف توجّه ملّت شوند بدعت‌ها را امضاء و تصویب می‌کنند ولی باید دانست بدعت موقعی آشکار می‌شود و طرفدار پیدا می‌کند که قرآن کنار رود و طرفدار او کم و بی‌اعتبار شود تا جایی‌که یک دعا و یا یک فتوی و یا خبر مجعول را بر قرآن ترجیح می‌دهند! در این روزها سر وصدایی بلند شده راجع به دعای ندبه و صحّت و بطلان آن؟ تعجّب و تأسّف ما این است که چگونه طرفداران این دعا قرآن را کَأن لَم یَکُن پنداشته و آن را از اعتبار انداخته و توجّهی ندارند! جملات بسیاری در این دعا به چشم می‌خورد که قبول آن‌ها موجب بی‌اعتباری قرآن است. ما به بیان بعضی از آن جملات پرداخته و فقط برای خشنودی خدا پرده از آن بر می‌داریم»**.**

هم‌چنین در جزوه‌ی مذکور گفتیم که: این‌جانب چون «مکتب اسلام» را خواندم تعجّب بسیار کردم زیرا از نویسندگان فاضل آن توقّع نداشتم که یک جا بنویسند دعای ندبه منبع إلهام بخشی است برای مبارزات اجتماعی و بر ضدّ ظلم، در صورتی‌که دعای ندبه منبع إلهام بخشی است برای قبول ظلم و ستم و برای سکوت تا این‌که امام زمان بیاید و خودش اصلاح کند زیرا دعای ندبه می‌گوید: «أينَ المُعَدّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَةِ، أينَ المُنتَظَرُ لِإقامَةِ الأمتِ وَالعِوَجِ، أينَ المُرْتَجى لِإِزالَةِ الجَورِ وَالعُدوانِ....؟» یعنی کجا است آن‌که مهیّا شده برای قطع دنباله‌ی ستمگران، کجاست آن‌که بیاید و کجی‌ها را راست کند، کجاست آن که به او امیدواریم دفع جور و ستم کند؟! معنی این جملات این است که ملّت باید منتظر او باشد و دست از پا خطا نکند گویا ملّت مکلّف نیست جُز برای ندبه و زاری و ننه من غریبم کردن، تا به همین چیزها دل خود را خوش و حرارت خود را خاموش و ستمگران‌هم بر خر مراد سوار باشند تا امام بیاید! استعمار چقدر خرسند است که ده‌ها هزار نفر به ندبه و زاری مشغول باشند و به کار او کاری نداشته باشند! شما اگر از هریک از خوانندگان دعای ندبه بپرسی آقا در مقابل این همه کفر و جور و ستم چه باید کرد؟ در جواب می‌گوید: امام زمان باید بیاید خودش اصلاح کند!

آیا سزاوار نبود «مکتب اسلام» مطلب به این روشنی را بیان کند و لااقلّ ضدّ آن را نگوید و به خوانندگان خود بگوید که فعلاً دولت و ملّت باید برای اصلاح بکوشند ومتّحد شوند نه این‌که تنبلی را شعار و ندبه و زاری را مدار کار خود قرار دهند.

شخص نادانی از «مکتب اسلام» در شماره‌ی 6 سال 13 سؤالی کرده راجع به دعای ندبه و گوید امام همه جا حاضر و ناظر است و این ما هستیم که او را تشخیص نمی‌دهیم! این مجلّه جواب این جملات شرک‌آمیز را نداده که صفتِ لامکانی و حضور درهمه جا مخصوص خدای تعالی است که جسم و جوهر و محدود نیست و این شرک به خداست که امام را متصف به صفات خدایی بدانی.... مدرک حضور امام در همه جا، چه می‌باشد؟ کدام دلیل عقلی و شرعی این شرک را تصویب کرده است؟!([[562]](#footnote-562))

سزاوار بود «مکتب اسلام» او را ارشاد کند نه این‌که آن‌جا سکوت کند فقط برای تثبیت دعای ندبه قلم‌فرسایی کند! آیا نفی شرک بهتر است یا اثبات یک دعا که طرفداران، آن را مستحبّ می‌دانند؟! تعجّب است که این دعا بیشتر از توحید طرفدار دارد!.... خدای تعالی در صد آیه از قرآن فرموده: غیر مرا نخوانید و غیرمرا قاضی الحاجات ندانید، آیا خواندن امام و رسول مدرکی دارد؟ آیا دعای ندبه خواندنِ غیرخدا نیست؟ آیا پرهیز از شرک لازم نیست؟ آنان که مسیح یا بودا را می‌خوانند چرا مشرک می‌دانید؟

با این حال آقای رشاد زنجانی نشریّه داده و تمام آیاتی‌که می‌گوید غیرخدا را نخوانید به میل خود تفسیر به رأی کرده و می‌گوید مقصود از خواندن غیرخدا به عنوان پرستش است نه به عنوان واسطه!([[563]](#footnote-563)) او خیال کرده بین خالق و مخلوق دوری و بُعدی و بلکه واسطه‌ای می‌باشد و یا خدا بی‌خبر از دعای بندگان و یا کر است و یا غیرخدا را مهربانتر از خدا می‌داند! ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ [غافر: ٦٠] را تفسير كرده به «اُدعُوا مُقَرَّب درگاهم!» و تازه خود به دیگران اعتراض دارد که چرا قرآن را تفسیر به رأی کرده‌اند. قواعد عرف عرب تفسیر کرده، مردود می‌دانید ولی خودتان بر خلاف قواعد مرتکب تفسیرهای به رأی شده‌اید و شرک را به جای توحید آورده‌اید!

84اینان خیال می‌کنند که فتوای بی‌مدرک و یا کتاب دعای فلان مقدّس قدیمی اهل غلّو برای تثبیت بدعت‌ها مدرک و دلیل می‌شود! در دعای ندبه جسارت کرده به خدا می‌گوید: «وَقُلْتَ: مَا سَأَلۡتُكُم مِّنۡ أَجۡرٖ فَهُوَ لَكُمۡ» یعنی «خدایا، تو گفتی: اجری که سؤال کردم به سود شماست». درصورتی‌که خدا از کسی سؤال أجر نکرده بلکه به رسول خود فرموده تو چنین بگو: ﴿قُلۡ مَا سَأَلۡتُكُم مِّنۡ أَجۡرٖ﴾ و متوجّه نشده که این آیه‌ی قرآن کلمه‌ی «**قُلْ**» دارد و نباید قرآن را کم و زیاد کند! خواننده‌ی عزیز رجوع کن به سوره‌ی سبا آیه‌ی 47، تا حقیقت را دریابی.

مختصر اینکه نویسنده‌ی فاضل متدیّن نباید طبق میل عوام چیز بنویسد و مانند سایر مجلاتِ روز، عرضه را طبق تقاضا بیاورد! «مکتب اسلام» در شماره‌ی 7 همین سال برای تصحیح سند دعای ندبه قول چند نفر آخوند قدیمی اهل غلوّ را که اهل رجال ایشان را به تقدّس شناخته‌اند، ذکر کرده ما نمی‌دانیم چگونه مقدّسین نهروان مردود هستند امّا مقدّسین اهل غلوّ مقبول هستند! البتّه قول هیچ کدام سند و مدرک نمی‌شود و قول اینان حجّت نیست. ولی «مکتب اسلام» در این‌جا چند اشتباه کرده است: یکی این‌که می‌گوید «بزوفری» سازنده‌ی دعای ندبه، ثقه و استاد شیخ مفید و در زمان غیبت صغری بوده و شاید([[564]](#footnote-564)) این دعا را از امام گرفته! ما از غفلت این فضلا تعجّب داریم، أولاً: «بزوفری» که ثقه و استاد شیخ مفید است نامش «حسین بن علیّ بن سفیان» است ولی مؤلّف دعای ندبه نامش «محمد بن حسین» و مجهول الحال است. ثانیاً: هیچ کدام نه پدر و نه فرزند در غیبت صغری نبوده‌اند. ثالثاً: ایشان از وُکلای ناحیه‌ی مقدسه نبوده‌اند تا این دعا را از امام بگیرند([[565]](#footnote-565)).

الحمدلله پس از این همه گفتگوهای طرفین، ثابت و محقَّق شد که دعای ندبه سند و مدرکی نداشته و مردی پیدا نشد که ده هزار تومان جائزه‌ی حلال را از نویسنده‌ی «بررسی دعای ندبه» یعنی حضرت حجّت­الإسلام والمسلمین سیّدمجاهد آقای حاج سیّد«علی ­احمد موسوی» ـ دامت فیوضاته ـ دریافت کند! به هر حال ما بیداری و توفیق همه را خواستاریم، والسّلام».

لازم است بدانیم حتّی «حسین بن علیّ بن سفیان البزوفری» که از او تعریف و تمجید کرده‌اند راوی همان روایتی است که می‌خواسته دوازده مهدی برای مردم بتراشد! برای اطّلاع از حدیث مذکور ضرور است مراجعه کنید به کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**»، بررسی حدیث نهم تا بدانید که این جنابِ «حسین بزوفری» از چه کسانی أخذ حدیث می‌کرده است!

مخفی نماند که دکتر علی شریعتی (ره) نیز درباره‌ی دعای‌ ندبه مطالبی نوشت که حاج شیخ «محمّد تقی شیخ شوشتری» به مطالب او پاسخ داد. ما برای اطّلاع خوانندگان محترم نوشته‌ی آن مرحوم و سپس قسمت‌هایی از جواب علاّمه‌ی شوشتری را نیز در این‌جا، می‌آوریم([[566]](#footnote-566)). امید است که مورد تأمّل خواننده‌ی گرامی قرار گیرد.

«در دعای ندبه به این مسأله اشاره شده که می‌پرسد: (نمی‌دانم کدام سرزمین تو را در بر گرفته است؟ قرارگاهت کجاست؟ در کوه رَضوی یا ذِی طُوی....؟). و من نمی‌دانم این دعا که امروز آن را در بسیاری از محافل مذهبی خطاب به امام زمان ما می­خوانند ـ و در سال‌های اخیر سخت رواج یافته و گروه‌های خاصّی برای این کار تشکیل شده است ـ چرا سراغ حضرت مهدی را در ذِی‌طُوی و کوه رَضوی می‌گیرند که جایگاه «محمّد حنفیّه»، امام زمان فرقه‌ی کیسانیّه است که معتقدند در این کوه از انظار مخفی شده و از آن‌جا ظهور خواهد نمود و پیروانش با ندبه و زاری در پای این کوه و یا از دور، رو به این کوه دعا می‌کردند که خارج شود و قیام نماید. گذشته از این‌که سرنوشت حضرت مهدی، نه در زندگی و نه در غیبت صغری و نه در غیبت کبری و نه پس از ظهور، هیچ رابطه‌ای با این کوه ندارد. اساساً غیبت او بدین صورت نیست که در جای مخصوصی پناه گرفته باشد بلکه همه جا حاضر و ناظر است و این ما هستیم که او را تشخیص نمی‌دهیم».

قبل از ذکر بقیّه‌ی مطالب مرحوم شریعتی لازم است توجّه شما را به این نکته جلب کنیم که برخلاف مسؤولین «مکتب اسلام» که درمورد حضور همه جایی امام، سکوت کردند علاّمه‌ی شوشتری در جوابیّه‌اش نوشت: «**حضرت مهدی** **چون انسان است هم مستقرّی دارد و هم سیری و هرکدام در وقتی جداگانه وگرنه کسی‌که همیشه در همه جا بوده و مکان نداشته باشد، ذات مقدّس حضرت أحدیّت ـ جَلَّ وَ عَلاـ است**». (فَتَأمَّل جِدّاً فَلا تَتَجَاهَلْ). اینک ادامه‌ی نامه‌ی مرحوم شریعتی:

«بنابراین سؤال از این‌که «تو در کدام جایگاه مخفی به سر می‌بری؟» ظاهراً با نوع غیبت حضرت مهدیِ موعود شیعه‌ی امامی سازگار نیست. مطالعه‌ی دقیق متن دعای ندبه که از ائمّه‌ی ما به تصریح و ترتیب نام نـمی‌‌برد و پس از حضرت أمیر ـ که به تفصیل از مناقب و فضائل وی سخن می‌گوید ـ ناگهان و بی‌واسطه به امام غائب خطاب می‌کند؛ باز این سؤال را بیشتر در ذهن طرح می‌کند.

به هر حال من این مطلب را فقط به عنوان یک سؤال علمی مطرح می‌کنم نه یک قضاوت قطعی؛ به این امید که به جای دشنام و اتهام، پاسخ معقول منطقی بشنوم و این ابهام در ذهنم رفع شود و اگر کسی که در این مورد مطالعه دارد این مسأله را روشن کند، منّتی بر من نهاده است».

85علامه‌ی شوشتری درباره‌ی سند این دعا خطاب به مرحوم شریعتی نوشت: «و امّا در مورد سند دعای ندبه، کتاب «بحار» از کتاب مزار علیّ بن طاوس نقل می‌کند که: «ذَکَرَ بَعضُ أصحابِنا قالَ مُحمَّدُ بنُ عليّ بن قرّة: نَقَلتُ مِن کِتابِ محمّد بن الحسين بن سفيان البزوفري(رض) وَذَکر أنّهُ الدّعاء لصاحب الزّمان ويُستَحَبُّ أن يُدعى بِهِ فِي الأعيادِ الأربَعَةِ وَهُوَ: اَلحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِينَ وَصَلَّى اللهُ عَلى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسلِيماً، اَللّهُمَّ لَكَ الحَمدُ عَلى ما جَرَى بِهِ قَضاؤُكَ في أولِيائِكَ.....» و دعا را تا آخر نقل می‌کند و بعد از آن می‌گوید: «قالَ مُحَمَّد بن المَشهَدیّ فِي المَزارِ الکَبِيرِ: قالَ محمّد بنُ عليّ بن قُرّة: نَقَلتُ مِن كِتابِ أبي‌جعفر محمّدبن الحسين بن سفيان البزوفريّ إلى آخِرِهِ مثل سيّد» و ظاهراً مفهوم این فقره از خبر مذکور «وَذَکَرَ أنَّهُ الدُّعاءُ لِصاحِبِ الزّمانِ» این است که «بزوفری» آن را از امام الزّمان روایت کرده که بنابراین دعای ندبه انشای خود آن‌حضرت است([[567]](#footnote-567)) مثل دعای افتتاح([[568]](#footnote-568)) و نیز احتمال می‌رود که دعای ندبه انشای «بزوفری» باشد زیرا ممکن است مفهوم فقره‌ی مذکور این باشد که دعای ندبه باید برای آن‌حضرت یعنی برای فرج و گشایش و ظهور وی خوانده شود، به هرحال اصل سند همین است که در «بحار» گفته شده است و امّا آن‌که در «زادالمعاد» گفته شده: «دعای ندبه به سند معتبر از حضرت صادق منقول است که این دعا را در چهار عید بخوانند یعنی روز جمعه، عید فطر، عید قربان، عید غدیر» ظاهراً مؤلف، مراجعه به مدارک نکرده بلکه از خارج نقل کرده و اشتباه نموده است، چه اگر از حضرت صادق روایت شده بود، در «بحار» که موضوعش ذکر اسانید ومستندات است، نقل می‌شد». خواننده‌ی محترم این قول علاّمه‌ی شوشتری را مقایسه کن با آن‌چه در کتاب حاضر (حاشیه‌ی صفحه‌ی 473) به نقل از صفحه‌ی 4 جزوه‌ی «**بررسی دعای ندبه**» آورده‌ایم.

دیگر آن‌که علامه‌ی شوشتری نوشته است: «آری در نصوص معتبره([[569]](#footnote-569))(؟!) که از طرف أئمه‌ی أطهار (ع) واصل شده، آمده است که جایگاه حضرت مهدی هم در دوران غیبت صغری و هم در دوران غیبت کبری کوه رَضوی است!» و سپس روایتی از «محمّد بن حسن صفّار» نقل کرده که در أخذ حدیث بسیار متساهل بود و نیز حدیثی از کتاب «الغیبه» ابو‌عبدالله نعمانی آورده که وی نیز هرچه به دستش می‌رسید، در کتابش جمع کرده و اخبار کتابش قابل اعتماد نیست و پرواضح است که صِرف نقل این‌گونه افراد، موجب اعتبار حدیث نمی‌شود، چنان‌که یکی از رُوات حدیثی که علامه‌ی شوشتری از غیبت نعمانی آورده، منصور بن یونس است که در رجال کشّی (ص 398) تضعیف شده است.

بنابراین علاّمه‌ شوشتری صرف نظر از ادّعا، «نصوص معتبره‌ای» عرضه نکرده است در حالی‌که لازم بود که ایشان حدّاقل یک نمونه از آن «نصوص معتبره» را ارائه می‌فرمود.

ثانیاً: این ادّعا که محلّ اختفای مهدی در غیبت صغری، کوه رضوی می‌باشد بر خلاف آن ادّعاست که مهدی به منظور عدم دسترسی دشمنان به او و خلاصی از شرّ ایشان، غیبت کرده است! اگر جایگاه او در غیبت صغری معلوم باشد که دشمنان به او دسترسی می‌یافتند.

ثالثاً: چنان‌که در کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**» (ص 237 تا 265) اثبات گردیده «نصوص معتبره»(؟!) که امروزه در کتاب‌ها درباره‌ی ائمّه‌ی اثنی عشر می‌بینیم، بعداً جعل گردیده و بر خلاف ادّعا، به هیچ وجه معتبر نیستند.

درحالی‌که در زمان هریک از ائمّه، امام بعدی برای مردم معلوم نبود چگونه ممکن است که ائمّه از جمله امام باقر و صادق هم درباره‌ی غیبت و هم درباره‌ی دفعات غیبت و هم درباره‌ی مکان‌های اختفای امام دوازدهم و..... «نصوص معتبره»(؟!) به مردم عرضه کرده باشند؟!

استاد «محمد باقر بهبودی» نوشته است: «این‌که [علمای ما درباره‌ی کسی] می‌گویند: «فلانی کیسانیّ است» و معتقد بود محمّد بن علی فرزند حنفیّه، امام چهارم است و همانا او وفات نیافته بلکه در کوه رضوی غیبت کرده و در آینده خروج خواهد کرد و پس از این‌که زمین از ظلم و جور پرشد آن را از عدالت و دادگری سرشار خواهد ساخت!.... [و یا می‌گویند:] «فلانی ناووسیّ است» و معتقد بود جعفر بن محمّد همان مهدی است که در آینده قیام نموده و زمین را از عدل و داد پر می‌کند..... [و یا می‌گویند:] «فلانی واقفیّ است» و معتقد بود موسی بن جعفر وفات نیافته بلکه در کوه رضوی غایب گردیده و در آینده خروج خواهد نمود و زمین را از عدل و داد سرشار خواهد ساخت! قدمای اصحاب ما [شیعیان] در غیبت صغری و پس از آن این‌گونه اعتقادات را موجب طعن راوی دانسته و بنابه روش معهودشان درباره‌ی ضعفاء، به آن‌چه که فقط از معتقدین به این فِرَق، روایت شده بود عمل نمی‌کردند امّا متأخّرین [از علمای ما] احادیث ایشان را در ابواب فقه می‌آورند و اگر روایت موافق رأیشان باشد درباره‌ی طعن و جرح راوی سکوت کرده [و چیزی نمی‌گویند] و هرگاه روایت مخالف رأیشان باشد بنا به روشی‌که [شیخ الطاّئفه] ابو‌جعفر طوسی در کتابش «تهذیب الأخبار» (یا تهذیب الأحام) ابداع کرده احادیث آن‌ها را مورد طعن و جرح قرار می‌دهند!

همانا ترتیب امامت ائمّه‌ی اثنی عَشَر به عنوان اشخاص معیّن و معلوم و مشّخص ـ چنان‌که امروز ما آن‌ها را می‌شناسیم ـ از آغاز محقّق [و آشکار] نبود بلکه دوره به دوره و زمانی پس از زمان دیگر، تحقّق یافت..... و بدین سبب است که می‌بینیم خواصّ [اصحاب أئمّه] کسانی را نزد امامِ حاضر اعزام کرده و از او درخواست می‌کردند که قائم به امر امامتِ پس از خود را معرّفی کند و آنان نیز پاسخ آن‌ها را جُز در صورت تنگی وقت و در صورت ایمن بودن از شرّ دشمنان نمی‌دادند..... بدین سبب نصوص کم بود و أخبار بر آنان پوشیده و نادیده می‌ماند و شبهات و شکوک ظلمانی در سینه‌هایشان راه می‌یافت و هر امامی ‌که از ائمّه‌ی عترت طاهره در می‌گذشت شیعیان با این‌که درمیانشان فقها و متکلّمین بزرگ و حفّاظ حدیث و امنای دین وجود داشتند، [امّا با این حال] در امام قائم پس از او (= امامِ متوفّی) اختلاف کرده و نمی‌دانستند امامت که را بپذیرند و به چه مرجعی مراجعه کنند! در حالی‌که اگر این نصوصِ فراوان که برای ما روایت می‌شود، در زمان غیبت صغری و یا اندکی قبل از آن، در دسترسشان می‌بود کارشان به این تفرقه‌ی فاضح و اظهار اقوال باطل نمی‌انجامید.... و چندین سال برای اساطین و بزرگان مذهب تردید و حیرت رخ نمی‌داد و نیازی نمی‌دیدند که برای زدودنِ سرگردانی و حیرت و اثبات مسأله‌ی غیبت، بدین کثرت [که می‌بینیم] به تألیف کتب شتاب و اهتمام ورزند»([[570]](#footnote-570)).

بنابراين علاّمه‌ی شوشتری دلیلی بر ادّعای خود نیاورده و چه بسا که دقیقاً بر خلاف ادّعای ایشان، جاعلین احادیث و أدعیه، برای رقابت با فِرَق متنازع و از میدان به در کردن ایشان، کوه رَضوی و ذِی‌طُوی را از فرقه‌ی کیسانیّه یا وافقیّه‌ی یا..... که به لحاظ زمانی متقدّم بر مدّعیان غیبتِ پسر حضرت عسکری بوده‌اند، گرفته باشند و نه بالعکس.

عقلاً نیز موجّه نیست که دعای ندبه منسوب به یکی از ائمّه باشد زیرا امام اوّل تا یازدهم همگی عاقل و کامل بودند و می‌دانستند که امام دوازهم به دنیا نیامده و غائب نشده و کسی‌که به دنیا نیامده چگونه در این دعا به او می‌گویند: «لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى بَلْ أَيُّ أَرْضٍ تُقِلُّكَ أَوْ ثَرَى أَ بِرَضْوَى أَمْ غَيْرِهَا أَمْ ذِي طُوًى‏...... بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنَّا..... **=** ای کاش می‌دانستم محلّ نزول تو کجاست و یا کدام زمین و یا خاک تو را دربرگرفته آیا [بركوه] رَضوی هستی یا غیراز آن، یا [بر کوه] ذُی‌طُوی قرار داری..... به جان خودم سوگند تو غائبی هستی که ازمیان ما بیرون نیستی.....».

آیا درست است که امام صادق یا امام جواد یا..... به نواده‌ی خود که به دنیا نیامده و غائب نشده، بگوید تو کجایی من می‌خواهم تو را ببینم که در کدام کوه منزل گزیده‌ای؟! آیا ائمّه نمی‌دانستند که او به دنیا نیامده و هنوز کوه نشین نشده؟! شاید می‌گویند امام دوازدهم خود این دعا را برای خودش خوانده و از فراق خود ندبه و ناله می‌کند! آیا ممکن است امام جای خودش را نداند و بگوید کاش می‌دانستم تو (یعنی خودم ) کجایی و کدام زمین تو را (یعنی خودم را) در بر گرفته است؟! آیا کسانی که این دعا را به امام نسبت می‌دهند، حیا نمی‌کنند؟!

اشکال دیگر ما به علاّمه‌ی شوشتری این است که ایشان اصلاً مضامین معیوب این دعا را به روی خود نیاورده است! در حالی‌که لازم بود برای بیداری مردم، عیوب این دعا را بیان کند. جای تعجّب بسیار است که به جای تبیین عیوب این دعا، در خاتمه‌ی نامه‌ی خود نوشته است: «البتّه چه بهتر که کارهای خوب([[571]](#footnote-571)) زیاد شوند و شاید به امید گشایش و فرج به این دعا متوسل می‌شوند، چون خداوند فرموده: ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ [غافر: ٦٠] می‌گوییم خداوند فرموده: مرا بخوانید، تا شما را اجابت کنم» و نفرموده مخلوقات و مقرَّبینِ مرا بخوانید، در حالی‌که مردم دعای پر از عیب ندبه و نظایر آن را در همه جا و همه وقت می‌خوانند و امامی را که به قول شما «هم مستقرّی دارد و هم سیری و هر کدام در وقتی جداگانه.....الخ» در همه جا حاضر و ناظر و شنوای دعای خود می‌دانند! بنابراین خواندنِ دعا‌هایی از قبیل دعای ندبه هیچ ارتباطی به خواندن خدا ندارد و البتّه این موضوعی نیست که بر علامه‌ی شوشتری پوشیده باشد! (فتأمّل).

متأسّفانه امّت اسلامی امروز از سنّت رسول خدا فاصله گرفته و به بدعت‌ها آلوده شده و مردم کار‌هایی را به نام دین خدا انجام می‌دهند که در صدر اسلام نبوده و رسول خدا انجام نداده است که یکی از این بدعت‌ها خواندن دعای ندبه است. حال اگر کسی بخواهد این مطلب را به مردم بفهماند دکّاندارانی که سال‌ها به نام دین این کارها را انجام داده‌اند و به جاه و مال رسیده‌اند، مانع می‌شوند و به فرد خیرخواهی که بخواهد مردم را آگاه ساخته و از بدعت برهاند، هزاران تهمت و افتراء می‌زنند و چنان هیاهو می‌کنند که دیگر کسی به سخن او توجّه نکند و از وی کناره بگیرند. البتّه مردم نیز مقصّراند که حاضر نیستند در مسائل دینی تأمّل و تفکّر کنند و شاید فهمیدن مطالب دینی را وظیفه‌ی خود نمی‌دانند! و این صفت مردم موجب رواج بدعت‌ها شده است. البته مروّجین بدعت نیز بدعت‌های خود را به دین خدا و رسول و امام نسبت می‌دهند و مردم نیز درباره‌ی صحّت و سُقم این نسبت‌ها دقّت نمی‌کنند. وضع امروز ما کاملاً مطابق حدیثی است که حضرت عسکری فرموده که: «سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ... السُّنَّةُ فِيهِمْ بِدْعَةٌ وَالْبِدْعَةُ فِيهِمْ سُنَّةٌ،... كُلُّ جَاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَبِيرٌ... لَا يُمَيِّزُونَ بَيْنَ الْمُخْلِصِ وَالْمُرْتَابِ لَا يَعْرِفُونَ الضَّأْنَ مِنَ الذِّئَابِ عُلَمَاؤُهُمْ شِرَارُ خَلْقِ اللهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلْسَفَةِ([[572]](#footnote-572))وَ التَّصَوُّفِ..... إلخ» «به زودی زمانی برمردم بیاید که سُنّت و روش اسلام درمیان ایشان بدعت [پنداشته] شود و بدعت درمیان ایشان سُنّت [محسوب] می‌شود هر جاهلی نزد ایشان آگاه و خبیر است! مخلص [خیر خواه] را از شکّاک تمیز نمی‌دهند و میش را از گرگ‌ها باز نمی‌شناسند! علمای ایشان بدترین خلق خدا بر روی زمین هستند زیرا به فلسفه و عرفان‌بافی مایل هستند.....». (سفینة البحار، ج2، ص57) در این احوال است که آشنایان به قرآن و مسائل اسلام باید برای بیداری مسلمین با رنج و زحمت و مرارت بکوشند تا مسؤولیّت إلهی را از گردن خویش بردارند و به أجر جزیل پروردگار نائل شوند.

به هر حال یکی از کارهای بی‌مدرکی که به نام دین انجام می‌شود خواندن دعای ندبه است که بسیاری از عبارات و جملات آن بر خلاف کتاب خدا و عقل و تاریخ است و ما به زبان ساده پاره‌ای از آن‌ها را به عنوان نمونه و به منظور ادای وظیفه، ذکر می‌کنیم:

1- خطایی‌که درباره‌ی آیه‌ی 47 سوره‌ی «سبا» مرتکب شده است.([[573]](#footnote-573))

2- می‌گوید: «يَابنَ النَّبَأِ العَظيم» «ای پسر نبأ عظیم» معلوم می‌شود تحت تأثیر اخبار مجعوله که گفته‌اند مقصود از «نَبَأِ عظیم» حضرت علی است می‌خواهد بگوید امام زمان فرزند علی است که همان نبأ عظیم است! در حالی‌که سوره‌ی صاد (آیات 67 و 68) و هم سوره‌ی نبأ هر دو در مکّه نازل شده‌اند و در آن زمان کسی درباره‌ی پسر عموی پیغمبر با آن‌حضرت اختلاف نداشت تا خدا آیه نازل کند بلکه مکّیان درباره‌ی قیامت با پیامبر اختلاف داشتند. درباره‌ی «نبأ عظیم» در کتاب حاضر به قدر لازم گفته‌ایم، مراجعه شود. (ص 40).

3- می‌گوید: «جَعَلتَ أجرَ مُحَمَّدٍ - صَلَواتُكَ عَلَيهِ وآلِهِ- مَوَدَّتَهُم في كِتابِكَ فَقُلتَ: ﴿قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾» «(پروردگارا) پاداش محمّد ـ درود تو بر او و خاندانش باد ـ را در کتابت، دوستی ایشان (= آل البیت) قرار دادی و فرمودی: بگو من مزد [رسالت] از شما نمی‌‌خواهم مگر دوستی در امر خویشاوندی را!»

بافنده‌ی دعای ندبه مانند سایر خرافیّین مدّعی است که دوستی با اهل بیت رسول خداص مزد رسالت اوست و این ادّعا با قرآن و عقل و تاریخ مخالف است([[574]](#footnote-574)). ما درباره‌ی این آیه‌ی شریفه در کتاب «**عرض أخبار أصول با قرآن و عقول**» (ص 675 تا 679 و 822) به قدر لازم سخن گفته‌ایم و در این‌جا تکرار نمی‌کنیم فقط در این‌جا یادآور می‌شویم چنان‌که در آیات 21 و 22 و 24 سوره‌ی مکّی شوری ملاحظه می‌شود، خطاب آیات فوق به مشرکین مکّه است که پیغمبر را قبول نداشتند تا این‌که أجر رسالت او (یعنی به قول شما دوستی اهل بیت) را بپذیرند بنابراین پیامبر از مردمی که او را قبول ندارند و با او مخالفت و مبارزه می‌کردند چگونه أجر رسالتش (به قول شما دوستی اهل بیتش) را می‌خواهد؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؟ ثانیاً: در مکّه هنوز امام حسن و امام حسین ولادت نیافته بودند تا پیامبر به مشرکین بگوید مزد رسالتم دوست داشتن آن‌هاست! ثالثاً: اگر لفظ «اَلْقُرْبى» را به معنای مورد پسند شما بگیریم معنای آن بسیار وسیع‌تر از «اهل بیتِ» ادّعایی شما خواهد بود. به چه دلیل شما آن را به معنای «أهل بیت» و اهل بیت را هم به معنای مورد پسند خودتان محدود می‌کنید؟!

با توجّه به اشکالات متعدّدِ نظر شما، کسانی‌که از تاریخ و سیره‌ی پیامبر اطّلاع کافی دارند به خوبی می‌دانند که پیامبر اکرم علاوه بر عُلقه‌ی قبیله‌ای و عشیره‌ای با بسیاری از اهل مکّه رابطه‌ی خویشاوندی داشت لذا خدا به آن‌حضرت می‌فرماید به اهل مکّه بگو من در برابر رنج‌ها و زحماتی که برای دعوت شما به دین و آیین إلهی و توحید پروردگار می‌کشم هیچ مزدی نمی‌طلبم ولی توقّع دارم أصل دوستی و عدم دشمنی به سبب قرابت و خویشاوندی را که ربطی به اختلاف ما ندارد و مورد قبول شما نیز هست، رعایت کنید و با من درست و غیرخصمانه رفتار کنید زیرا دشمنی و توطئه عَلَیهِ من، بر خلاف مقتضای قرابت و خویشاوندی است.

حال ملاحظه کنید کسی‌که «ذِي‌القُربی» و «ذَوِي القُربی» را از «فِي القُربی» تمییز نداده، از خود دعایی بافته و با آیات قرآن بازی کرده است! و بی‌پروا به خدا نسبت داده که خداوندا تو اجر رسالت پیامبر را دوستی خویشاوندان او قرار داده‌ای! و در واقع از شیطان پیروی کرده و کار حرامی مرتکب شده و غافل بوده که قرآن فرموده: ﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ... وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾ [الأعراف: ٣٣] «همانا پروردگارم حرام فرموده..... که بر خدا آنچه را که نمی‌دانید، بگویید». و فرموده: ﴿لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ ١٦٨ إِنَّمَا يَأۡمُرُكُم... وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ١٦٩﴾ [البقرة: ١٦٨، ١٦٩] «گام‌های شیطان را پیروی مکنید که دشمن آشکار شماست و همانا شما را فرمان می‌دهد..... که بر خدا آن‌چه را که نمی‌دانید بگویید».

4- می‌‌گوید: «يَابْنَ مَنْ **﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾** دُنُوّاً وَاقْتِرَاباً مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى» «ای فرزند کسی‌که [در شب معراج] به قدر دو کمان یا کمتر نزدیک شد و نزدیک‌تر آمد در نزدیکی و قرب به خداوند والای أعلی!» واضح است که این جملات اشاره است به قرآن کریم که فرموده: ﴿إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤ عَلَّمَهُۥ شَدِيدُ ٱلۡقُوَىٰ ٥ ذُو مِرَّةٖ فَٱسۡتَوَىٰ ٦ وَهُوَ بِٱلۡأُفُقِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٧ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ٨ فَكَانَ قَابَ قَوۡسَيۡنِ أَوۡ أَدۡنَىٰ ٩ فَأَوۡحَىٰٓ إِلَىٰ عَبۡدِهِۦ مَآ أَوۡحَىٰ ١٠﴾ [النجم: ٤-١٠] «این [قرآن] جزُ وحی نیست که بدو فرستاده می‌شود که آن را سروش بس نیرومند به او آموخته است. سروش نیرومند [مسلّط] ایستاد در حالی‌که در افق برین بود آن‌گاه نزدیک شد و نزدیک‌تر آمد [تا بدان‌جا که فاصله‌اش به قدرِ] دو کمان یا نزدیک‌تر بود، آن‌گاه به بنده‌ی او [بنده‌ی خدا] وحی کرد آن‌چه را که وحی کرد».

در این آیات شریفه، خدا اوصاف جبرئیل امین را بیان فرموده که چگونه بر رسول خدا حضرت محمّد آشکار و به او نزدیک شده و آیات إلهی را به او وحی نموده است. امّا بافنده‌ی دعا خیال کرده آیات فوق اوصاف پیامبر است لذا امام زمان را فرزند رسول خدا که به خیال او چنین اوصافی داشته قرار داده است و لذا خطابِ «ای فرزند کسی‌که نزدیک شد و نزدیک‌تر شد» را به او گفته است! پس از آن از خود چیزی افزوده که موجب کفر است زیرا گفته: «دُنُوّاً وَاقْتِرَاباً مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى» که در این جمله می‌خواهد بگوید جدّ امام به خدای والای أعلی نزدیک شد! در حالی‌که «دُنُوّ» قرب مکانی است و به همین سبب در قرآن از مقیاس کمان برای بیان فاصله استفاده شده، بنابراین جاعل دعای ندبه برای خدای متعال مکان قائل شده است! به هرحال بافندگان وقتی قافیه جور شود، هرچه بخواهند می‌گویند! نَعوذُ بِاللهِ مِنَ الضَّلالَة.

5- در مورد آیه‌ی تطهیر [الأحزاب: 33] و درباره‌ی «وسیله» که در این دعا ذکر گردیده نیز رجوع کنید به **عرض أخبار أصول بر قرآن** **و عقول** (654 تا 663) **و کتاب حاضر** (صفحه‌ی 220 به بعد).

6- می‌گوید: «فَکانُوا هُمُ السَّبِيلَ إلَيكَ» «ايشان (= ائمه) راه به سوی تو بوده‌اند». و یا می‌گوید: «يَابنَ الصِّراطِ المُستَقِيمِ» «ای پسر صراط مستقیم». و یا می‌گوید: «يَابنَ السُّبُلِ   
  
الواضِحَةِ» و یا می‌گوید: «أينَ السَّبِيلُ بَعدَ السَّبِيلِ؟!» ما درباره‌ی این موضوع به قدر لازم در همین کتاب سخن گفته‌ایم (ص 439) لذا در این‌جا به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که قرآن کریم پس از بیان حرام بودن شرک و کشتن فرزندان از بیم فقر و قتل نفس و زشت‌کاری‌های نهان و آشکار و..... [الأنعام:151 و 152] یعنی دعوت به ترک محرَّمات و عمل به واجبات، می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٥٣﴾ [الأنعام: ١٥٣] «و همانا این است راه راست من، پس آن را پیروی کنید و دگر راه‌ها را پیروی مکنید که شما را از راه او جدا و پراکنده می‌سازد، این‌هاست که [خدا] شما را بدان سفارش فرموده، باشد که پارسایی کنید». و دینِ بدون تحریف و خالصِ ابراهیمی را صراط مستقیم شمرده [الأنعام:161] و به رسول خود فرموده: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢ صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلۡأُمُورُ ٥٣﴾ [الشورى: ٥٢، ٥٣] «و همانا تو هرآینه به راهی راست رَه می‌نمایی، راه خداوندی که از آنِ اوست هر آن‌چه درآسمان‌ها و هر آن‌چه در زمین است، آگاه باشید که همه‌ی امور به سوی خدا باز می‌گردد».

بنابراین قرآن پیامبر را سالک صراط و راه مستقیم دانسته نه خودِ راه! بدیهی است که پیغمبر و حضرات ائمّه سالک سبیل الله و صراط مستقیم بودند، نه خودِ سبیل. امّا چه می‌توان کرد که بافنده‌ی دعا هرچه خواسته و هوای نفس او حُکم کرده، آورده است و علمای ما نیز ساکت‌اند!

7- بافنده‌ی دعا می‌خواهد بگوید حضرت علی ریسمان محکم خداست لذا او را «حَبل اللهِ المَتين» خوانده در حالی‌که خدا که در قرآن فرموده: ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْ﴾ [آل‌عمران: ١٠٣] «همگی به ریسمان إلهی چنگ زنید و پراکنده نشوید». طبعاً خودِ آن‌حضرت نیز باید به این آیه عمل کند و هر عاقل منصفی می‌فهمد که آیه نمی‌گوید حضرت علی به خودش مُعتَصِم شده و پراکنده نشود و یا پیغمبر به حضرت علی معتصم شود! مضافاً بر این‌که تکلیف باید برای همه مقدور باشد امّا در زمان ما علی نیست و بسیاری از أقوال که به او نسبت داده‌اند گفته‌ی آن‌حضرت نیست و ما به حضرتش دسترسی نداریم که بدانیم کدام یک از این أقوال واقعاً گفته‌ی اوست، بنابراین توانایی آن‌که به او چنگ زنیم، نداریم ولی خدا به چیزی تکلیف فرموده که همیشه در دسترس باشد و آن قرآن است که باید به آن چنگ زد و باید حتّی أقوال منسوب به علی و اولادش را نیز با آن سنجید.

چنان‌که در زیارت و زیارتنامه (ص 273) گفته‌ایم حضرت علی خود نیز قرآن را حَبلُ الله شمرده نه خودش را و فرموده: «إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَداً بِمِثْلِ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللهِ الْمَتِينُ وَسَبَبُهُ الْأَمِينُ» «همانا خداوند سبحان به أحدی هم‌چون این قرآن عطا نفرموده، همانا آن حَبل مَتین پروردگار و سبب [هدایت] امن‌آور اوست». (نهج البلاغه، خطبه‌ی 176) پس معلوم می‌شود خود علی هم باید به این حبل چنگ بزند نه آن‌که خودش حبل باشد، چنان‌که خدا فرموده: ﴿وَٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُصۡلِحِينَ ١٧٠﴾ [الأعراف: ١٧٠] «و کسانی‌که به کتاب [خدا] چنگ زده و نماز برپا داشته‌اند همانا ماپاداش اصلاح‌گران را تباه نسازیم». و قطعاً ائمّه بیش از دیگران به کتاب خدا و حبل الله چنگ می‌زنند نه آن‌که خود حبل الله باشند. بنابراین بافنده‌ی دعا بر خلاف قرآن بر خلاف قول امام بافته‌ است!

8- می‌گوید: «يَا ابْنَ مَنْ هُوَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَى اللهِ عَلِيٌّ حَكيمٌ» «ای پسر آنکه در أمّ الکتاب (أصل کتاب = لوح محفوظ) نزد خدا علیّ و حکیم است!» و صفت «عَلِیّ» را به معنای اسمی یعنی عَلِیّ بن أَبی‌طالب گرفته و امام زمان را فرزند او خوانده است! آری، جاعلین دعا در عوض این‌که دیگران داروهای مفید و هواپیما و ناوهای عظیم و..... می‌سازند از «علیِّ» وصفی، «علیِ» اسمی می‌سازند!

لازم است خواننده‌ی محترم بداند که خدا در قرآن کریم فرموده: ﴿حمٓ ١ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ ٢ إِنَّا جَعَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٣ وَإِنَّهُۥ فِيٓ أُمِّ ٱلۡكِتَٰبِ لَدَيۡنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ٤﴾ [الزخرف: ١، ٤] «حـــم، به این کتاب مبین و روشن سوگند که ما آن را قرآنی به زبان عربی قرار دادیم باشدکه بیندیشید [و در آن تأمّل کنید] و همانا این [کتاب] در أصل کتاب (= لوح محفوظ) نزد ما والا و با حکمت و استوار است».

چنان‌که ملاحظه می‌کنید آیات فوق که در سوره‌ی مکّیِ زخرف آمده، راجع به قرآن است و دو لفظ «عَلِيٌّ حَكِيمٌ» صفت قرآن‌ است نه این‌که اسم باشند و ربطی به حضرت علی ندارند و اصولاً در مکّه مسأله‌ی ولایت و خلافت علی به هیچ وجه مطرح نبود و مشرکین مکّه قرآن را قبول نداشتند و اگر بخواهیم «علیّ» را در این آیات اسم محسوب کنیم آیات قرآن را بی‌تناسب و ارتباط با یکدیگر شمرده‌ایم و بلاغت قرآن را نادیده گرفته‌ایم. (فَتَأمَّل).

9- می‌گوید: «وَسَأَلَكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ فَأَجَبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيّاً» «و از تو درخواست نمود که در اُمَم آخر دارای لسان صدق باشد و تو اجابت فرمودی و آن را علی قرار دادی». چنان‌که در مجله‌ی «رنگین کمان» گفته‌ام: «یک نفر آخوند خرافی نشریّه صادر کرده و می‌گوید مقصود از آیه‌ی 84 سوره‌ی شعراء که حضرت ابراهیم عرض کرده: ﴿وَٱجۡعَل لِّي لِسَانَ صِدۡقٖ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ﴾ علیّ بن أبی­طالب است! چرا؟ برای اخبار مجعوله‌ی غُلاة و برای حفظ دعای ندبه! ما به چنین آخوندی کاری نداریم ولی از نویسندگان «مکتب اسلام» که دارای دانش و فضل‌اند توقّع داریم که به عوض بیان حقایق، تعصّبات باطله و خرافات را تأیید ننمایند و قرآن را بیش از هر چیز مراعات کنند. «مکتب اسلام» می‌نویسد مقصود از «عَلِيًّا» در قصّه حضرت ابراهیم «وَجَعَلْتَ ذلِكَ عَلِيّاً» که در دعای ندبه آمده، علی وصفی است که به معنای «عالی و کامل» باشد. خیلی خوب، قبول، ولی با آن کسی‌که عدّه‌ای از عوام او را حجّت الإسلام می‌دانند و آمده بر ضدّ نظریّه‌ی «مکتب اسلام» نشریّه صادر کرده، چه باید کرد؟ این آقا می‌گوید طبق تفسیر ائمّه و تمام علمای شیعه مقصود از «عَلِيًّا» در این‌جا علیِ اسمی یعنی علیّ بن أبی‌طالب است! آیا جلوی این حجّت الإسلام و این تفاسیر را چه کسی باید بگیرد؟ آیا مروّجین اسلام چرا ضدّ و نقیض یکدیگر می‌گویند؟ آیا «مکتب اسلام» این تفاسیر را ندیده و اگر دیده چرا نادیده گرفته کسانی را که قرآن را از اعتبار ساقط کرده‌اند؟..... الخ».

10- می‌گوید: «وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِك» «(پروردگارا) و علم آنچه بوده (= گذشته) و آن‌چه خواهد بود (= آینده) تا زمان انقضای خلقت را به او(پیامبر) به ودیعت داری!» در حالی‌که این قول بر ضدّ قرآن است که فرموده پیامبر زمان قیامت را نمی‌داند و نمی‌داند فردا چه خواهد شد و یا در کدام سرزمین وفات می‌یابد و نمی‌داند در قیامت او و سایرین چه می‌کنند. [الأعراف:187، لقمان:34، الأحقاف:9]. اگر رسول خدا همه چیز را می‌دانست، در مسائلی که به او رجوع می‌شد فوراً جواب می‌داده و احتیاجی به این‌که منتظر وحی شود، نبود. چنان‌که درباره‌ی سؤالاتی که در سوره‌ی کهف آمده تا چندین روز که وحی نازل نشد، آن‌حضرت ندانست که چه جواب بگوید. پس این ادّعا با حقائق تاریخ و سیره‌ی پیغمبر نیز مخالف است.

مخفی نماند که این ادّعای باطل مطابق است با احادیث باب 106 «کافی» کلینی و هم‌چنین جمله‌ای که می‌گوید: «أَيْنَ بَابُ اللهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى؟» «کجاست آن درِ خدا که از آن وارد شوند؟» مطابق است با باب 70 «کافی» و جمله‌ای که می‌گوید: «أَيْنَ وَجْهُ اللهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاء؟» «کجاست آن وجه خدا (= امام منتظر) که دوستان به سوی او روکنند؟» مشابه است با باب 46 «کافی» (باب النَّوادر) و لازم است که خواننده‌ی محترم باب 106 و 70 و 46 و صفحه‌ی 247 و 322 کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» را مطالعه کند تا صحّت و سقم این جملات برایش معلوم شود.

البته، جمله‌ی سوم «أَيْنَ وَجْهُ اللهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاء؟» مشابه خرافات صوفیّه هم هست که می‌گویند هر که خدا را عبادت می‌کند باید به وجه و صورت پیر و مرشد خود توجّه کند و طلعت او را در نظر آورد! چنان‌که «صفی علی‌شاه» همین مطلب را در کتاب به اصطلاح تفسیرش(؟!) در تفسیر آیه‌ی: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ سوره‌ی مبارکه‌ی «حمد» گوید:

|  |
| --- |
| این عبودیّت ز عشق است و نیاز |
| طاعت بی‌عشق، مکر است و مجاز |
| عشق هـم ناید به دل بــی‌علّتی |
| علّت آن باشــد کـــه بینی طلعتی |
| طلعتِ حقّ أحمد است و حیدر است |
| یا ولیّی کاین دو تن را مَظهَر است |

و در شعر دیگر گوید:

بر زبان رانم چو لفظِ «اِهْدِنا» باشدم دل پیشِ پیرِ رهنمـــا!

و این عین شرک و انحراف است، در حالی‌که قرآن فرموده: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ١١٥﴾ [البقرة: ١١٥] «و مشرق و مغرب از آنِ خداوند است پس به هر سو که روی آورید پس همان‌جا خدا هست همانا خداوند فراگیر و داناست». و به فردی از مخلوقات اختصاص ندارد، خدایی که فرموده: ﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ٤﴾ [الحديد: ٤] «هرجا که باشید او با شماست و خدا بدان‌چه می‌کنید بیناست». نیاز به وسیله و واسطه و مظهر و... ندارد. رسول خدا نیز هرگز نفرموده من مظهرِ خدایم بلکه همواره می‌فرمود من بنده و فرستاده‌ی خدایم.

11- می‌گوید: «أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاء» «کجاست آن سبب پیوسته‌ی میان زمین و آسمان؟!» اگر منظور از سبب همان «وسیله» است که ما درباره‌ی «وسیله» در کتاب حاضر به قدر لازم سخن گفته‌ایم (ص 220 به بعد) امّا اگر می‌گوید: امام سبب اتصّال زمین و آسمان است برخلاف قرآن گفته که می‌فرماید: ﴿أَوَ لَمۡ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ كَانَتَا رَتۡقٗا فَفَتَقۡنَٰهُمَا﴾ [الأنبياء: ٣٠] «آیا کافران نظر نکردند که آسمان‌ها و زمین پیوسته و به هم بسته بودند، آن‌گاه آن‌ها را برگشادیم و جدا ساختیم». سپس می‌فرماید زمین را با کوه‌ها آرام قرار بخشیدیم و آسمان را چون سقفی محفوظ قرار دادیم.

گویا بافنده‌ی دعا نذر کرده، هرچه قرآن فرموده، خلاف آن را بگوید!

12- می‌گوید: «قَدَّمْتَهُ عَلَی أَنْبِيَائِكَ» «او را بر پیغمبرانت مقدّم داشتی!» که این جمله به وضوح برخلاف قرآن و عقل و تاریخ است. قرآن فرموده محمّد آخرین پیامبر است [الأحزاب:40] و به پیامبر فرموده که به هدایت انبیاء پیش از خود اقتداء کن [الأنعام:90] و فرموده: [نام] او را در نزد خویش در تورات و انجیل (که قبل از قرآن نازل شده‌اند) نوشته می‌یابند [الأعراف: 157]. بنابراین، باید آن انبیاء، قبل از رسول خدا باشند تا نام پیامبر را در کتب خویش بیابند و پیامبر نیز به هدایت ایشان اقتداء کند. و فرموده: ای ‌پیامبر، اگر تو را تکذیب و استهزاء می‌کنند، با انبیاء پیشین نیز چنین می‌کرده‌اند [آل‌عمران:184 و الأنعام:10] و آیات بسیار دیگر.

اگر کسی بگوید: «تقدیم» در این جمله به معنای تفضیل و برتری و شرافت است؟ جواب این است که توجیه شما درست نیست زیرا تفضیل و برتری را قبلاً در جمله­‌ای آورده و گفته است: «فَكَانَ كَمَا انْتَجَبْتَهُ سَيِّدَ مَنْ خَلَقْتَهُ وَصَفْوَةَ مَنِ اصْطَفَيْتَهُ وَأَفْضَلَ مَنِ اجْتَبَيْتَهُ وَأَكْرَمَ مَنِ اعْتَمَدْتَه» «او چنانکه وی را انتخاب کرده بودی سرور همه‌ی کسانی بود که آفریده‌ای و زبده‌ی کسانی بود که به رسالت برگزیدی و برترین کسی که او را برگزیدی و گرامی‌ترین کسی‌که مورد اعتماد قرار دادی».

13- می‌گوید:«أينَ المُضْطَرُّ الَّذي يُجابُ إذا دَعا» «کجاست آن مضطریّ که چون دعا کند اجابت می‌شود!» باید پرسید: امام زمان چرا مضطرّ شده است؟ و اگر مُستَجابُ الدَّعوه است چرا برای رفع اضطرار خود دعا نمی‌کند؟!

مهم‌تر این‌که خدا به کسی قول نداده که هروقت دعا کند دعایش را محقّق سازد، خدای متعال تابع بندگانش نیست و دعای انبیاء را اجابت نفرموده است. آیا امام از انبیاء بالاتر است. خداوند خواست حضرت نوح را که نجات پسرش را می‌خواست، نپذیرفت [هود: 46] و درخواست حضرت ابراهیم درباره‌ی قوم حضرت لوط را نپذیرفت [هود:76] و درباره‌ی منافقین به رسول خود فرموده اگر برای آن‌ها طلب مغفرت کنی، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. [التوبة:80].

14- جالب است که می‌‌گوید: «عَرَجْتَ بِرُوحِهِ إلی سَمَائِكَ» «(پروردگارا) روح او (=پیامبر) را به آسمانت عروج دادی». و این قول با رأی علمای شیعه که معراج را جسمانی می‌دانند، موافق نیست!

15- «ثُمَّ أودَعَهُ عِلْمَهُ وَحِکْمَتَهُ» «آنگاه رسول خدا علم و حکمت خویش را به او [= علی] سپرد و نزد او به ودیعت و أمانت نهاد!» در حالی‌که قرآن بر خلاف این می‌فرماید: ﴿فَقُلۡ ءَاذَنتُكُمۡ عَلَىٰ سَوَآءٖ﴾ [الأنبياء: ١٠٩] «(ای پیامبر) بگو: من همه‌ی شما را یکسان هشدار داده و آگاه کردم». و فرموده: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٢٨﴾ [سبأ: ٢٨] ] «و ما تو را نوید بخش و هُشدار دهنده جُز برای همه‌ی مردم نفرستاده‌ایم ولی بیشتر مردم نمی‌دانند». و فرموده: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ١٥٨] «(ای پیامبر) بگو: ای مردم، من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شمایم». و فرموده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا ١٧٤﴾ [النساء: ١٧٤] «ای مردم، شما را دلیل و حجّتی از جانب پروردگارتان آمده است و نوری آشکار به سوی شما فرستادیم». که منظور قرآن کریم است که جامع علم و حکمت است و اصول دین را برای عموم بیان فرموده و سنّت رسول خدا نیز از مردم پنهان نبوده نه مانند مرشدان و أقطاب صوفیّه که زیرخرقه مسائل مسلک و فرقه‌ی خویش را برای برخی از دست پروردگان خود بیان می‌کنند!

16- می‌گوید: «وَأنتَ غَداً عَلَی الحَوضِ خَلِيفَتِيْ» «و فردا تو بر حوض [کوثر] جانشین منی!» باید گفت: أوّلاً: این جمله در دنیای ما مقامی را ثابت نمی‌کند در حالی‌که پر‌واضح است که بافنده‌ی دعا می‌خواسته با این جمله خلافت منصوصه‌ی دنیوی برای آن‌حضرت اثبات کند، ثانیاً: متوجّه نبوده که روز قیامت رسول خدا نمی‌میرد و یا غیبت نمی‌کند تا خلیفه بخواهد!

17- می‌گوید: «صَلِّ..... عَلَی مَنِ اصْطَفَيتَ مِنْ آبَائِهِ» «(پروردگارا) بر نیاکان او (=امام زمان) که ایشان را برگزیده‌ای، درود فرست!» می‌دانیم که خدا کسانی را به نحوی برگزیده([[575]](#footnote-575))، در کتابش معرّفی نموده و فرموده: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٣﴾ [آل‌عمران: ٣٣] «همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید». و یا درباره‌ی جناب طالوت فرموده: ﴿وَقَالَ لَهُمۡ نَبِيُّهُمۡ إِنَّ ٱللَّهَ قَدۡ بَعَثَ لَكُمۡ طَالُوتَ مَلِكٗاۚ …قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰهُ عَلَيۡكُمۡ﴾ [البقرة: ٢٤٧] «و پیامبرشان بدیشان گفت: همانا خداوند طالوت را به پادشاهیِ شما برانگیخته..... گفت: همانا خداوند او را بر شما برگزیده است». و یا فرموده: ﴿يَٰمَرۡيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَٱصۡطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٢﴾ [آل‌عمران: ٤٢] «ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک گردانیده و بر زنان جهانیان برگزیده است». امّا نفرموده: «إنَّ اللهَ اصْطَفَی آلَ مُحَمّدٍ» (فتأمّل) ملاحظه کنید خدای متعال در کتابش، برگزیدگان خود را که قبل از پیامبر اکرم بوده‌اند، به صراحت معرّفی فرموده (از قبیل آیه‌ی 144 سوره‌ی اعراف و سوره‌ی ص آیه‌ی 45 و 48) پس چگونه کسانی را که سعادت آینده‌ی امّت پیامبر خاتمش به شناخت آن‌ها منوط است، در کتاب خود معرّفی نفرموده است؟! (فَتَأمَّل دُونَ العَصَبِيّة).

آری، می‌دانیم که برای ما اخباری می‌آورند که آل‌محمّد مصطفای إلهی هستند ولی درباره‌ی صحّت و سُقم این اخبار، لازم است رجوع کنید به کتاب حاضر (ص 396).

18- می‌گوید: «أينَ بَقِيَّةُ الله» «**بقیة** الله کجاست؟!» در شهرهای ما تابلوهای بسیار زیادی برای اظهار ارادت به امام زمان با قیمت گزاف چاپ و آیه‌ی 86 سوره‌ی هود را بر آن می‌نویسند و دانسته یا نادانسته با قرآن بازی می‌کنند!

سوره‌ی هود مکّی است و خدا در این سوره‌ی مبارکه پس از بیان ماجرای حضرت نوح (آیه‌ی 25تا48) و حضرت هود (آیه‌ی 50 تا60) و حضرت صالح (آیه‌ی 61 تا68) و حضرت ابراهیم و حضرت لوط (آیه‌ی 69 تا83)، به بیان ماجرای حضرت شُعَیب پرداخته و می‌فرماید: ﴿وَيَٰقَوۡمِ أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٨٥ بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ٨٦﴾ [هود: ٨٥، ٨٦] «(شعیب گفت) ای قوم من، پیمانه و ترازو را به دادگری، تمام دهید (از حقّ مردم کم مگذارید) و از مردم کالایشان را کم مدهید و در این سر زمین کار فسادگرانه مکنید؛ اگر ایمان دارید [بدانید] که باقی گذاشته‌ی خدای [از کسب حلال] برایتان نیکوتر است و من بر شما نگهبان نیستم».

اوّلاً: در زمان حضرت شُعَیب، امام زمانی نبوده تا شعیب درباره‌ی او سخن بگوید. ثانیاً: در زمان رسول خدا در مکّه نیز بحثی از امامت و غیبت و امام زمان نبوده تا پیامبر اکرم از او بگوید و اصلاً آیه مربوط به هیچ امامی نیست!

بافنده‌ی دعای ندبه خرافات دیگران را در این دعا جمع کرده است بدون آن‌که مطالب خود را با قرآن بسنجد و موافقت آن را با قرآن معلوم کند. در حالی‌که طبق دستور رسول خدا صحّتِ هر حدیثی را با سنجیدن با قرآن باید معلوم نمود.

19- می‌گوید: «يَابنَ الحُجَجِ الْبَالِغَاتِ» «ای فرزند حجّت‌های بالغه‌ی إلهی!» در حالی‌که بنابه فرموده‌ی قرآن پس از انبیاء هیچ کس حجّت نیست چنان‌که می‌فرماید: ﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٦٥﴾ [النساء: ١٦٥] «پیامبرانی نویدبخش و بیم‌رسان [فرستادیم] تا پس از [اعزام] پیامبران مردم را بر خدا حجّتی نباشد که خداوند پیروزمند و حکیم است». حضرت صادق نیز در حدیث 22 کتاب العقل و الجهل «کافی» ـ که از نظر علمای ما بهترین کتاب حدیث است! ـ حجّت خدا بر بندگان را دوحجّت دانسته، حجّت باطنی­که «عقل» باشد وحجّت ظاهری که «انبیاء» باشند و غیر از این دو، حجّتی بیان نفرموده است. این حدیث موافق قرآن است و ما آن را بر قول بافنده‌ی دعای ندبه که حجّتی غیر از دو حجّت فوق تراشیده، ترجیح می‌دهیم.

20- می‌گوید: «وَلَولَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرَفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي» «(پیامبر فرمود) ای علی، اگر تو نبودی، مؤمنین پس از من شناخته نمی‌شدند!» در حالی‌که مطّلعین از سیره‌ی علی می‌دانند که آن­حضرت حتّی دشمنانش را که با او جنگیدند، کافر و غیرمؤمن ندانست([[576]](#footnote-576)). بنابراین آن‌حضرت قولاً و فعلاً مخالفین خود را خارج از ایمان و کافر و مرتدّ نشمرد پس چگونه مؤمنین از غیرمؤمنین به وسیله‌ی آن‌حضرت شناخته می‌شدند؟!

21- الف) می‌گوید: «يَا ابْنَ طَهَ وَالْمُحْكَمَات» «ای پسر طاء، هاء و آیاتِ محکم!» باید گفت: فرزند دو حرف از حروف مقطّعه بودن و یا فرزند «محکمات» بودن معنی ندارد و بافنده نفهمیده چه بافته است فقط می‌خواسته خواننده را مرعوب سازد! آیا آیات «محکمات» فرزند دارند و «مُتشابهات» فرزند ندارند؟! شاید مقصود و هدف بافنده عبارت‌سازی و قافیه‌پردازی بوده است.

ب) می‌گوید: «يَا ابْنَ يس وَالذَّارِيَاتِ» «ای فرزند یاء، سین و بادهای وزنده(دمنده)!» یعنی چه، چه فرق است میان (ط، ه، ی، س) با («ح» یا «م» یا «ص» یا «ر» یا «ع»)([[577]](#footnote-577)) آیا گروه اوّل فرزند دارند و گروه دوّم اجاقشان کور است! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؟ دیگر این‌که آیا امام را فرزند بادِ وزنده دانستن، توهین به امام نیست؟

ج) می‌گوید: «يَا ابْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَات» «ای فرزند (کوه) طور و اسبان دونده!» باید پرسید: این عبارت نیز مانند جمله‌ی قبلی احترام است یا اهانت؟!

اگر کسی بگوید همان طورکه حضرت سجّاد در مجلس یزید فرمود: «أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنَى أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَالصَّفَا» «من فرزند مکّه و مِنی و فرزند زمزم و کوه صفایم». و خود را فرزند «مکّه» خوانده، همان طور هم اگر امام زمان فرزند «طور» باشد اشکال ندارد! باید بدانیم چنین کسی قطعاً قصد فریب عوام را دارد و إلاّ پرواضح است که چون اجداد حضرت سجّاد زاده‌ی مکّه بودند و یا خود مدّتی ساکن بوده می‌توان گفت او فرزند مکّه و مِنی است چنان‌که ساکن کاشان را بچّه‌ی کاشان و اهل قم را بچّه‌ی قم می‌گویند. ولی امام زمان نه خودش در کوه طور زاده و بزرگ شده و نه پدران بزرگوارش! گیرم که با این توجیهات بارده در این مورد عوام را فریفتید با «فرزند اسبان دونده» چه می‌کنید؟! آیا فرزند اسبان دونده بودن امتیازی برای انسان محسوب می‌شود؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

د) می‌گوید: «يَا ابْنَ الآيَاتِ وَالبَيِّنَاتِ» «ای فرزند آیات و بیّنات!» باید گفت: اگر مقصود آیات قرآن است که نیازی به توضیح ندارد آیات قرآن والد کسی نیست. دیگر آن‌که گفته است: «يَابنَ المُعجِزاتِ المَوجودَة» «ای فرزند معجزات موجوده!» می‌پرسیم: معجزات موجوده کجاست؟ غیر از قرآن کریم که از انبیاء معجزه‌ای موجود نمانده و آن هم یک معجزه است که شما درهمین دعا ذکر کرده‌ای و گفته‌ای: «ای پسر آیات و بیّنات». بنابراین، این جمله زائد است و جمله‌ی اخیر نیز معنای مفیدی ندارد زیرا آیات و بیّنات فرزند ندارد.

22- می‌گوید: «أينَ الطّالِبُ بَدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلاء» «کجاست آن‌که برای کشته شده‌ی در کربلاء خونخواهی کند؟». و یا می‌گوید: «أَيْنَ الطَّالِبُ بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاء وَأَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاء» «کجاست آنکه [برای ظلم و ستمی که بر] انبیاء و فرزندان انبیاء رفته دادخواهی کند؟!» آیا بافنده‌ی دعا فکر نکرده که امام منتظر از که خونخواهی کند؟ قاتلین امام حسین و یا کسانی که به انبیاء ستم کرده‌اند که در زمان او زنده نیستند.

برای توجیه همین خرافات است که که مجبور شده‌اند، خرافه‌ای تحت عنوان «**رجعت**»([[578]](#footnote-578)) جعل کنند و در میان شیعیان رواج دهند! در حالی‌که طبق فرموده‌ی قرآن روزقیامت روز محاسبه و اجرای عدالت در مورد انبیاء و غیرانبیاء است نه دنیا.

23- می‌گوید: «عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَبْكِيَكَ وَيَخذُلَكَ الوَرَى» «سخت است که بر تو بگریم و دیگران تو را خوار واگذارند!» این‌که می‌گوید: «دیگران تو را خوار واگذارند یا یاری نکنند» یعنی چه؟ مگر می‌توان امامی را که دیده نمی‌شود و معلوم نیست کجاست، یاری کرد که مردم را سرزنش کنیم چرا او را یاری نمی‌کنند؟! اگر منظورش این است که برایت گریه نمی‌کنند، چنان‌که در همین دعا گفته است: «هَل مِنْ مُعِينٍ فَأُطِيلَ مَعَهُ العَويلَ وَالبُكَاءَ» آیا یاوری هست که [به کمک او ] ناله و گریه را طولانی کنم؟!» و یا گفته است: «هَل قَذِيَتْ عَينٌ فَساعَدَتْها عَيْنِيْ عَلَى القَذَى» «آیا چشمی هست که اشک بریزد تا چشم من هم [در اشک ریختن] با او مساعدت کند؟!» در این صورت باید بداند که اصولاً گریه کردن خصوصاً اگر ارادی باشد، فایده ندارد و اسلام دین گریه و زاری نیست مگر بنا به مذهب روضه‌خوانان که البتّه بسیار پرفائده است! امّا اسلام از مسلمین گریه نخواسته و فرموده: ﴿قُلۡ بِفَضۡلِ ٱللَّهِ وَبِرَحۡمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلۡيَفۡرَحُواْ هُوَ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ ٥٨﴾ [يونس: ٥٨] «بگو: پس باید به فضل خداوند و رحمت او شاد باشند». بلکه به کفّار و منافقین فرموده برای نفاق و بدبختی خود گریه کنند: ﴿فَلۡيَضۡحَكُواْ قَلِيلٗا وَلۡيَبۡكُواْ كَثِيرٗا جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٨٢﴾ [التوبة: ٨٢] «پس باید به کیفر آن‌چه می‌کردند اندکی بخندند و باید بسیار بگریند».

دین اسلام دین گریه و زاری و جامه دریدن و زنجیرکوبیدن نیست بلکه دین رشادت و شجاعت و مقاومت است چنان‌که قیام امام حسین نمونه‌ی بارز آن است. (فتأمّل) حضرت علی به خلفای قبل از خود نفرمود چرا در سالروز وفات پیامبر مراسم روضه و عزاداری برپا و مساجد را سیاهپوش نمی‌کنید و دسته‌جات سینه‌زنی و طبل‌کوبی به راه نمی‌اندازید؟ و در زمان خلافت خود نیز برای شهدای بدر و أحد و سایر غزوات مراسم مرثیه‌خوانی و یا برای وفات پیغمبر و حضرت زهرا، روضه‌خوانی و سینه‌زنی و زنجیرزنی و گریه و زاری اقامه نکرد.

24- می‌گوید: «يَا ابْنَ الدَّلائِلِ الظّاهِراتِ يَا ابْنَ البَراهينِ الواضِحاتِ الباهِراتِ» «ای فرزند دلایل آشکار ای فرزند براهین واضح و روشن!» این جمله به وضوح تمام، دروغ و برخلاف تاریخ است، زیرا اگر چنین بود پس از وفات هر امامی این همه اختلافات که در تاریخ مضبوط است، ایجاد نمی‌شد و پس از هر امامی پیروان او دچار حیرت و اختلاف نظر نمی‌شدند([[579]](#footnote-579)). (فَلا تَتَجَاهَلْ) این دلایل ظاهر و براهین واضح بعداً جعل شده‌اند!

25- می‌گوید: «خَلَقْتَهُ لَنا عِصْمَةً وَمَلاذاً» «(پروردگارا) تو او (= امام زمان) را برای نگاهداری و پناه ما آفریدی!» این جمله مخالف قرآن است. واقعاً که اهل خرافات سر گردان و حیران‌اند زیرا از یک طرف ادّعا می‌کنند خلقت جهان و جهانیان برای وجود امام است و از طرف دیگر این‌جا می‌گوید امام برای حفظ و نگهبانی ما خلق شده‌اند. در حالی‌که قرآن به رسول خود فرموده: ﴿فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا ٨٠﴾ [النساء: ٨٠] «پس ما تو را نگاهبان ایشان قرار ندادیم». هم‌چنین درباره‌ی خلقت زمین و آسمان و جهان می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ٢١ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٢﴾ [البقرة: ٢١، ٢٢] «ای مردم، پروردگارتان که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفریده، عبادت کنید باشد که پارسایی کنید. همان پروردگاری‌که زمین و آسمان را برای شما گسترده و آسمان را بنایی برافراشته قرار داد و از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن برای روزی شما میوه‌ها برون آورد پس برای خدا انبازی قرار ندهید در حالی‌که خود می‌دانید [که خدا انبازی ندارد]» که معلوم می‌شود خلقت عالم برای همه‌ی مردم است نه برای اشخاص مخصوصی، چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَٱلۡأَرۡضَ وَضَعَهَا لِلۡأَنَامِ ١٠﴾ [الرّحمن:10] «و [خداوند] زمین را برای آدمیان قرار داد».

علاوه براین قرآن فرموده: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ٢٠ قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا ٢١ قُلۡ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٞ وَلَنۡ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدًا ٢٢﴾ [الجن: ٢٠، ٢٢] «(ای پیامبر) بگو: من فقط پروردگارم را می‌خوانم و احدی را [در خواندنم] با او شریک نمی‌سازم، بگو: من برای شما اختیار زیان رساندن و یا هدایت کردن ندارم، بگو: هرگز احدی مرا در برابر خدا پناه ندهد و هرگز جُز او پناه‌گاهی نیابم». بنابراین، مسلمانی‌که پیرو رسول خدا باشد، هیچ‌گاه بنده‌ی خدا را ملاذ و پناهگاه خود نمی‌شمارد! (فتأمّل جدّاً)

26- می‌گوید: «وَاجْعَلْ صَلاتَنَا بِهِ مَقْبُولَةً وَذُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً» «به واسطه‌ی او (= امام زمان) نماز ما را قبول فرما و به واسطه‌ی او گناهانمان را بیامرز!» این جمله نیز با تعالیم قرآن سازگار نیست که فرموده: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٢٧﴾ [المائ‍دة: ٢٧] «خداوند [أعمال نیک را] فقط از پرهیزگاران می‌پذیرد». بنابراین، خدا اعمال را اعمّ از نماز و روزه و... را از متّقین قبول می‌کند و إلاّ حتّی اگر معاصر پیامبر باشد و دائم آن‌حضرت را مدح و ثنا بگوید ولی بر اساس تعالیم آن‌حضرت تقوی را رعایت نکند، سودی به حالش نخواهد داشت. گناهان نیز به وسیله‌ی توبه به پیشگاه خدا و عزم صادقانه بر ترکِ آن بخشوده می‌شود نه از طریق تعریف و تمجید کردن از پیغمبر و امام.

اشکالات دعای ندبه بیش از این‌هاست که ما به همین مقدار اکتفاء می‌کنیم ولی باید پرسید: چرا دعایی‌که این قدر اشکال و ایراد علمی و ناسازگاری با قرآن کریم دارد، اصرار دارند که هر هفته خوانده شود و مردم را به خواندن آن تشویق و ترغیب می‌کنند و برای خواندنش مجالس پرجمعیّت تشکیل می‌شود؟ برای این‌که بنا به گفته‌ی حضرت عسکری([[580]](#footnote-580)) در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که بدعت‌ها، سُنّت شمرده می‌شوند و علما نیز برای جلب نظر عوام، با بدعت‌ها مخالفت نکرده و سکوت کرده‌اند بلکه اگر کسی بخواهد یکی از بدعت‌ها را برای عوام بیان کند، همین علمای اعلام و آیات عظام(؟!) به عوض آن‌که با او همراهی کنند با او مقابله کرده و عوام را عَلَیهِ او تحریک می‌کنند و هزاران تهمت به او می‌زنند و شبه دلایل عوام پسندانه می‌آورند مثلاً می‌گویند این همه علماء نفهمیده‌اند فقط این یک نفر فهمیده؟! در حالی‌که این قول صحیح نیست و بدعت‌ها را غالباً عوام ایجاد نکرده‌اند بلکه افراد با اطّلاع و ملقّب به دانشمند و..... رواج داده‌اند و به عنوان دین به مردم عرضه کرده‌اند. این همه فرقه‌های مختلف و اعمالی‌که مورد قبول فلان فرقه و به همان طریقت و مورد مخالفت فرقه‌ی مقابل است توسّط اهل علم به وجود آمده، نه توسط عوام. مذاهب باطله و مسلک‌های فاسده از طریق علمای ایشان به وجود آمده است نه عوام بی‌اطّلاع. مضافاً بر این‌که بسیاری از علما فهمیده‌اند ولی متأسّفانه سکوت می‌کنند شما چرا به جای این ادّعاها، دلایل ما را با دلیل و مدرک جواب نمی‌دهید. اگر با دلیل ایرادات ما را ردّ کنید دیگر نیازی نخواهد بود که بگویید چه طور علمای دیگر نفهمیده‌اند و فلانی فهمیده است؟!

حال چرا علما حقایق را نمی‌گویند و مردم را در بی‌خبری نگاه داشته‌اند؟ یک دلیل آن تعصّب و رقابت‌هایی است که میان علمای فِرَقِ مختلف وجود دارد و علاقه‌ی شدید به آداب و عادات آباء و اجدادی و جاه طلبی و نظایر این‌هاست، علّت دیگر که مجلسی اوّل نیز بدان اعتراف کرده این است که «أکثر طباع مائل‌اند به غُلُوّ»([[581]](#footnote-581)) امّا باید توجّه داشت که قرآن به **لسان عربیِّ مُبین** برای همه آمده است و اختصاص به علما و معمّمین ندارد و اگر علما حقائق را بیان نکردند از عوام رفع تکلیف نمی‌شود به اضافه‌ی این‌که خدا قرآن را حجّت قرار داده ولی قول و فعل علما را حجّت قرار نداده است مضافاً بر این‌که حتّی اگر علما به علم خود عمل کنند خدا ثواب علم و عمل ایشان را به حساب عوام نمی‌گذارد، هرکس باید خود مجاهده کند تا بفهمد و عمل کند و برای فهمیدن باید دلیل طلب کند و اطّلاع از مهمّات و اصول دین و مواردی که مورد تأکید بسیار شرع است، تقلیدی نیست و اگر تقلید در این موارد جائز باشد، جهّال تمام مذاهب باید مسؤول نباشند زیرا تماماً مقلّد علمای مذهب خود می‌باشند. امید است دانشمندانی که از خدا می‌ترسند و به روز قیامت یقین دارند با ما هم‌ندا شده و ملّت ما را بیدار ساخته و از شرک و خرافات برهانند.

پس از دعای ندبه، به عنوان امر دوّم چنین نوشته است: زیارتی است که هر روز بعد از نماز صبح مولای ما صاحب الزّمان به آن زیارت کرده می‌شود و آن زیارت این است: «اَللّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلاَيَ صَاحِبَ الزَّمانِ..... الخ» یعنی: پروردگارا، صلوات و تحیّات را به مولای من صاحب الزّمان برسان!

خواننده‌ی عزیز، ملاحظه کن اینان از یک طرف می­گویند امام همه جا حاضر و ناظر است و می‌شنود و او را بی‌قید و شرط می‌خوانند و «يا صاحِبَ الزَّمان» می‌گویند و پس از نمازها می‌ایستند به ایشان «اَلسَّلامُ عَلَيكَ» می‌گویند و اعتقاد دارند امام از احوال آن‌ها بی‌خبر نیست و از طرف دیگر معتقدند امام حاضر و ناظر نیست لذا می‌گویند خدایا، سلام ما را به او برسان!

|  |  |
| --- | --- |
| قربان شوم خدا را | یک بام و دو هوا را! |

در دعای عهد که پس از زیارت فوق آمده و سند آن معلوم نیست، می‌خواهد با امامِ ناپیدای نادیده بیعت کند و می‌گوید اگر قبل از ظهور امام مُردم «فَأَخْرِجْنِيْ مِنْ قَبْرِيْ مُؤْتَزِراً كَفَنِي شَاهِراً سَيْفِي مُجَرِّداً قَناتي» «پس مرا از قبرم برون آر در حالی‌که کفن پوشیده شمشیرم را کشیده‌ام و نیزه‌ام را آماده به دست گرفته‌ام!» جالب است که نمی‌داند زمانی که امام ظهور کند دیگر شمشیر و نیزه هیچ مصرفی ندارد و به کار نمی‌آید امّا مهم‌تر این‌که تصوّر می‌کند خدا إذن بازگشت به دنیای فانی را می‌دهد و نمی‌داندکه خدا در جواب کسی‌که می‌خواهد به دنیای ما بازگردد می‌فرماید: ﴿كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٠٠﴾ [المؤمنون: ١٠٠] «نه چنین است، همانا این سخنی است که او گوینده‌ی آن است در حالی‌که در برابرشان برزخ و حائلی است تا روزی که برانگیخته شوند». یعنی تا نفخ صور مرده زنده نخواهد شد.

هم‌چنین می‌گوید: «اَللّهُمَّ وَسُرَّ نَبِيَّكَ مُحَمَّداً بِرُؤْيَتِهِ» «پروردگارا، پیامبرت محمّد را به دیدن او خوشحال گردان!» معلوم می‌شودکه جاعلین این زیارات و أدعیه تملّق و چاپلوسی و مدّاحی بلکه ذکر مطالب و تعارفات واهی و بی‌حقیقت را دوست دارند و إلا آیا جاعل جاهل نمی‌داند که در زمان امام مورد انتظارش قرن‌هاست که رسول خدا به دیار باقی رحلت فرموده و به جهان فانی اعتنایی ندارد تا از ظهور امام خوشحال شود و آیا نمی‌داند که خدا در قرآن به پیامبرش فرموده: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ٣٠ ثُمَّ إِنَّكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عِندَ رَبِّكُمۡ تَخۡتَصِمُونَ ٣١﴾ [الزمر: ٣٠، ٣١] «همانا تو می‌میری و همانا ایشان نیز می‌میرند سپس همانا شما روز رستاخیز در پیشگاه پروردگارتان نزاع و مجادله می‌کنید». این‌گونه دعاها و ادّعاها نشانه‌ی کثرت خرافات و بدعت‌ها و علاقه به اقوال و افعال باطله است. خصوصاً که وجود این امام منتظر که فرزند نداشته‌ی حضرت عسکری است. نه مدرکی از قرآن و نه از سنّت رسول دارد!

سپس به عنوان امر چهارم دعایی آورده که ناقل آن «یونس بن عبدالرّحمان» است که مورد طعن علمای قم بوده است! جالب این که راوی مذکور دعایی نقل کرده که در آن به خدا می‌گوید: رسول خدا و پدران او (= امام منتظر) را حفظ فرما و آن قدر شعور نداشته که اجداد امام زمان یعنی پیامبر و سایر ائمّه از دنیا رفته‌اند و محتاج این دعا نیستند و خواسته‌ی او لغو است! این نمونه‌ای است از فهم و شعور این جاعلین که اباطیل خود را به بزرگان دین نسبت می‌دهند!

مؤلّف مفاتیح فصلی را به «زیارات جامعه» اختصاص داده و پنج زیارت ذکر کرده که مهم‌ترین و معروف‌ترین آن‌ها دوّمین زیارت و موسوم به **زیارت جامعه‌ی کبیره** است. زیارات جامعه به زیاراتی می‌گویند که اختصاص به پیغمبر یا امام خاصّی ندارد و به قول خودشان «هر امامی را به آن می‌توان زیارت نمود». (مفاتیح، ص 543).

ما در طول عمر خود کوشیده‌ایم به عوام بفهمانیم که خواندن نامقیّدِ غیرخدا، عبادت است و عبادت غیرخدا جایز نیست و این مسأله‌ی را در کتاب حاضر نیز بارها و بارها تکرار کرده‌ایم امّا لازم می‌دانیم که قبل از پرداختن به «زیارت جامعه‌ی کبیره» بازهم مختصری بر این مسأله‌ی مهم تأکید کنیم تا شاید عوام بیدار شده و به بطلان این زیارت‌نامه‌ها که در هزاران مکان و در همه آن خوانده می‌شود پی ببرند:

باید دانست که برای غیر خدا ـ چه پیامبر باشد چه امام ـ ممکن نیست که درآنِ واحد در دو مکان و ممکن نیست در آنِ واحد چندین صوت و صدا را به صورت مستقلّ بشنود و یا جهات مختلف را در آنِ واحد ببیند و قِس عَلی هذا، زیرا جسم و روح او محدود و مقیّد است. چنان‌که خداوند در آیه‌ی 49 سوره‌ی قَمَر فرموده: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ٤٩﴾ «ما هر چیز را به اندازه آفریدیم». پس هر مخلوقی حتّی پیغمبر دارای حدود و اندازه‌ی محدودی است و فقط خدا وجودش نامحدود است. هر محدودی به صورت نامحدود نمی‌تواند در مکان‌ها حاضر باشد بلکه در هر زمانی یک مکان بیش ندارد. شنوایی هر مخلوقی نیز محدود و مقیّد است یعنی باید اوّلاً آلت شنوایی داشته باشد. ثانیاً: قوّه‌ی شنوایی او نیز محدود و مقیّد به سلامت و فاصله‌ی محدود است و نمی‌تواند به صورت نامقیّد و نامحدود و نامشروط هر صدایی را و یا چند صدا را به صورت مستقلّ از هم و در آنِ واحد بشنود. حال اگر کسی این مطلب واضح عقلی را نمی‌خواهد بفهمد ما از کسانی‌که او مدّعی حبّ ایشان است و خود را پیرو آنان معرّفی می‌کند، مطالبی ارائه می‌کنیم([[582]](#footnote-582)). حضرت علی می‌فرماید: جزُ خدا کسی نمی‌تواند هم همراهِ مسافر باشد و هم همراهِ خانواده‌ی او که در شهر مانده‌اند. (نهج البلاغه، خطبه‌ی 46) و یا دربند 99 دعای جوشن کبیر آمده است که ای خدایی‌که شنیدنی او را از شنیدن دیگر مشغول نمی‌کند و ای کسی که گفتاری او را از گفتار دیگر غافل نمی‌گرداند و ای‌کسی‌که سؤال و خواسته‌ای او را از سؤال دیگر باز نمی‌دارد و به غلط نمی‌اندازد. این مطلب در بسیاری از دعاها آمده است. بنابراین غیرخدا به واسطه‌ی شنیدنِ صوتی، از صوت دیگر در همان آن، غافل شود و با توجّه به شخصی یا موضوعی از شخص دیگر باز می‌ماند. علاوه براین، همه‌ی اصوات را بلااستثناء نمی‌شنود و فقط میزان و امواج مشخّص و محدودی از اصوات را می‌شنود. حضرت علی فرموده: «کُلُّ سَمِيعٍ غَيرَهُ يَصَمُّ عَن لَطيفِ الأصْوَاتِ وَيُصِمُّهُ کَبيرُها وَيَذْهَبُ عَنهُ ما بَعُدَ مِنْهَا.... الخ» «هر شنوایی جُز خدا از درک آواهای ضعیف ناشنواست و صداهای شدید و قوی او را کر می‌کند و [آوازهای] دور را در نمی‌یابد (و از دست می‌دهد)..... الخ» (نهج البلاغه، خطبه‌ی 65([[583]](#footnote-583))) چنان‌که حضرت موسی که از پیامبران أُولُوا العَزم إلهی بوده است و از غیر انبیاء مقامش والاتر است چون صدای انفجار کوه را شنید افتاد و بیهوش گردید ﴿وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾ [الأعراف:143] «و موسی مدهوش افتاد». زیرا شنوایی او نامحدود و نامقیّد نبود. و حضرت مریم که نصاری او را در همه وقت و همه حال به صورت نامقیّد می‌خوانند فرشته‌ی انسان نمای إلهی را نشناخت [مریم:18] و حضرت زکریّا که پیغمبر خدا بود نمی‌دانست که رزق حضرت مریم از کجا آمده است [آل‌عمران: 37] زیرا آنان علم نامحدود نداشتند.

بنابراین، پیغمبر و امام چه در زمان حیات دنیوی و چه پس از انتقال به جهان باقی؛ در همه جا بلکه در دو جا نیست که صدای همه را بشنود و به تمام کسانی که به او «اَلسَّلامُ عَلَيكَ» می‌گویند، گوش دهد و هم‌زمان به آن‌ها توجّه کند، چنان‌که در زمان حیات دنیویِ خود نیز چنین نبوده و اگر دو نفر در یک زمان با او تکلّم می‌کردند، فقط سخن یکی از ایشان را متوجّه می‌شد و سخن دوّمی از دست می­رفت و اکنون که هم آلت شنواییِ صداهای دنیوی را از دست داده و هم از جهان فانی به جهانی دیگر (جهان باقی) رفته‌ است، طبعاً صدای ما را نمی­شنود و به این جهان توجّه ندارد.

این مطالب را هر عاقل مؤمنی که قرآن را بی‌تعصّب بخواند، می‌فهمد مگر آن‌که متعصّبی خرافه‌فروش باشد و یا به عادات و آداب اجدادی عشق و اعتیاد شدید داشته باشد. با این مقدّمه معلوم است که زیارت جامعه چه کبیره، چه صغیره و همه‌ی زیارات و ادعیه‌ی مشابه از جانب شارع نیست بلکه مردم خرافی آن‌ها را ساخته و میان مردم رواج داده‌اند.

زیارت جامعه که با تعریف و تمجید و غُلُوّ و چاپلوسی آغاز شده با سیره‌ی متواضعانه‌ی أئمه، مناسبت ندارد. آیا ممکن است امام علیّ النّقیّ الهادی که در منزلش «روی ریگ و سنگ ریزه نشسته به ذکر خدا و راز و نیاز با ذات پروردگار مشغول»([[584]](#footnote-584)) می‌شد و اسوه‌ی تقوی و تواضع بود به مردم گفته باشد چند صفحه در جلوی قبر ما سخنان غُلُوّآمیز و دور از حقیقت و تملّق بگو. آیا چنین کسی یک امام موحّد زاهد است یا یک قلدر جاه طلب؟!

امام ما، متواضع و فروتن است و توجّه مردم را دائماً به­خدا جلب می‌کند. متکبّر و خودپسند نیست که چندین صفحه ازخود تعریف و تمجیدکند و از مردم بخواهدکه به صفات عُلیا ـ بلکه به صفات مخصوصه‌ی خدا ـ او را بخوانند تا او خشنود شود! (فتأمّل) در این زیارت به تقلید از دعاهای جعلی دیگر ائمّه را «صَفْوَة المُرْسَلِينَ» «برگزیدگان پیامبران» نامیده که معلوم نیست کدام پیغمبر و بنا به کدام دلیل و مدرک این بزرگواران را به امامت برگزیده است!

در این زیارت درباره‌ی ائمّه می‌گوید: «عِبَادِهِ المُکْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ» و آن‌ها را مصداق آیه‌ی 27 سوره‌ی انبیاء دانسته است در حالی‌که این آیه راجع به ملائکه است نه آدمیان، چنان‌که آیات قبل و بعد آیه‌ی مذکور نیز بر همین معنی دلالت دارد و حضرت علی نیز آیه‌ی مذکور را درباره‌ی ملائکه دانسته است (نهج البلاغه، خطبه‌ی 91). در این زیارت می‌گوید: «بِکُمْ فَتَحَ اللهُ وَبِکُمْ يَختِمُ (اللهُ) وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الغَيْثَ.....» «به وسیله‌ی شما خداوند گشود یا آغاز کرد و به وسیله‌ی شما پایان داد و به وسیله‌ی شما باران را فرو فرستاد....». درباره‌ی این غُلُوّها مفید است که رجوع شود به کتاب «**عرض اخباراصول بر قرآن و عقول**» (باب 33، حدیث سوّم، ص 288 تا 290).

زیارت جامعه‌ی کبیره اشکالات زیادی دارد که چون سند و متن آن در کتاب زیارت و زیارت‌نامه (ص 97 تا101 و 350 تا 356) مورد بررسی قرار گرفته، در این‌جا تکرار نمی‌کنیم و خواننده‌ی محترم را به کتاب مذکور ارجاع می‌دهیم. درباره‌ی سوّمین زیارت جامعه نیز قبلاً سخن گفته‌ایم (ص 366) و تکرار نمی‌کنیم.

در **مقام دوّم** (ص554 و 555 مفاتیح) دعا‌هایی آورده که نه با قرآن سازگار است و نه با عقل زیرا می‌گوید: «يا وَلِيَّ الله إنَّ بَيْني وَبَينَ اللهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ ذُنُوباً لايَأْتِيْ عَلَيْهَا إلّا رِضَاكَ» «ای ولیّ خدا همانا میان من و خداوند ـ عَزَّوَجَلَّ ـ گناهانی است که بر نمی‌دارد آن‌ها را مگر رضا و خشنودی تو!» باید به خواننده‌ی این دعا گفت: ای نادان بی‌خبر از قرآن، به جای آن‌که بر سر قبر امام چاپلوسی و دروغگویی کنی، برو توبه کن، خدا در قرآن گنهکاران را به توبه امر فرموده، خدا در کجای کتابش گفته که بندگان صالح من می‌توانند شما را از مسؤولیّت گناهانتان نجات دهند؟! مکالمه با أموات بر سر قبرشان و در خواست از آن‌ها بدعت است و امام اگر از این کار تو با خبر می‌شد از تو بیزار بود. امامی‌که به سرای باقی شتافته از گفته‌های تو خبر ندارد و اگر در دنیای فانی بود و سخنان تو را می‌شنید مکلّف نبود که به موهومات تو گوش فرا دهد. چرا در آمرزش­خواهی به غیرخدای مهربان و أرحَمُ الرّاحِمِین رجوع می‌کنی؟! مقام عبادت که مانند کارهای دنیا نیست که محتاج واسطه و پارتی باشد! با خدایی‌که همه جا حاضر و بر همه چیز ناظر است نیازی به واسطه و میانجی نیست.

مقام سّوم از فصل زیارات جامعه، مربوط است به «صلوات بر حُجَجِ طاهره» که منقول است از «ابوالمفضّل الشّیبانی» که علمای رجال او را تضعیف کرده‌اند و استاد «محمّدباقر بهبودی» او را با شماره‌ی 121 در کتاب «معرفة الحدیث» (ص209 تا 212) کاملاً معرّفی کرده است. این راوی بی‌اعتبار نقل کرده از «أبومحمّد عبدالله بن محمّد عابد» که مهمل و مجهول است! حال خواننده خود درباره‌ی اعتبار مرویّات این فصل قضاوت کند.

خاتمه در بیان زیارت انبیای عظام و زیارت امام‌زادگان عالی‌مقام

مؤلّف مفاتیح در صفحه‌ی 561 درباره‌ی عنوان این فصل می‌گوید: «در اخبار، زیارتِ مخصوصی برای ایشان به نظر نرسیده مگر زیارت حضرت آدم و نوح بعد سعی کرده که زیاراتی برای آن‌ها بتراشد. امّا باید خدا را شکر کرد که زیارتی به نظر نرسیده وگرنه می‌خواستند برای هریک از صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و برای صدها هزار امام‌زاده زیارت‌نامه بسازند و از شرق تا غرب عالَم را از گنبد و بارگاه و صحن و حرم و ضریح و گلدسته و..... بسازند.

86با این‌که شیخ عبّاس خود نوشته است که «خطیبی در محضر حاج ملاّ محمّد ابراهیم کلباسی ـ طاب ثراه ـ در ذیل قصّه‌ای درباره‌ی حضرت سیّد الشّهداء گفت که آن‌حضرت فرمود: «یا زینب، یا زینب»، آن فقیهِ وَرِع بی‌محابا در ملأ عام به آواز بلند فرمود: خدا دهنت را بشکند، امام دو دفعه یا زینب نفرمود بلکه یک دفعه فرمود! اینک سلسله‌ی جلیله‌ی اهل منبر حال خود را در این باب ملاحظه کنند و از مفاسد کذب فی‌الجمله آگاه شوند و مطالب دروغ و روایات مجعوله را ترک کنند بلکه نقل نکنند هرچه دیده یا شنیده‌اند و اقتصار کنند بر مطالبی‌که ناقل آن ثقه باشد». و نیز نوشته است: «کار به جایی رسیده که در مجامع علمای مذهب اکاذیب صریحه ذکر می‌شود و نهی از این منکر میسّر نیست(؟!) و جمله‌ای از ذاکرینِ مصائب باک از اختراع وقایع مُبکیه (=گریه‌آور) ندارند، بسا باشد که اختراع سخنی کند و خود را مشمول حدیث «مَنْ أَبْکَی فَلَهُ الجَنَّةُ» می‌داند و به طول زمان همان حرف دروغ، شیوعی در تألیفات جدیده پیدا کند و هرگاه محدّثِ مطّلعِ أمین منع از آن أکاذیب نماید، نسبت به کتابی مطبوع یا به کلامی مسموع دهد یا تمسّک به قاعده‌ی **تسامح در ادلّۀ سُنَن** نماید و دستاویز نقل‌های ضعیفه قرار دهد، موجب ملامت و توبیخ مِلَل خارجه خواهد شد مانند جمله‌ای از وقایع معروفه که در کُتُب جدیده مضبوط و نزد اهل علم و حدیث عین و أثری از آن وقایع نیست، مانند عروسی قاسم در کربلاء که در کتاب «رَوضَة الشُّهداء» تألیف فاضل کاشفی نقل شده است. شیخ طُرَیحی که از أجلّه‌ی علماء و معتمدین است(؟!) از او نقل نموده ولی در کتاب «منتخب» مسامحات بسیاری نموده [چگونه با این‌که بسیار متسامِح بوده از أجلّه‌ی معتمدین است؟!] که بر اهل بصیرت و اطّلاع پوشیده نیست»([[585]](#footnote-585)). امّا متأسفّانه خودش به توصیه‌های بالا عمل نمی‌کند و درباره‌ی زیارت حضرت معصومه از «علیّ بن ابراهیم» که بسیاری از خرافات کتاب «کافی» از اوست و از «عَمرَکی» که مرویّاتش وضع خوبی ندارد روایتی آورده، بدین مضمون: «هرکه او را زیارت کند و حقّ او را بشناسد از برای اوست بهشت= مَنْ زارَهَا عَارِفاً بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّة!»([[586]](#footnote-586)) باید گفت: چگونه زیارت رسول خدا و حضرت علی در زمان حیات دنیوی آنان باعث وجوب دخول در بهشت نمی‌شد امّا زیارت قبر یکی از نوادگانشان سبب وجوب دخول در بهشت می‌شود؟! آیا کسی که حضرت موسی بن جعفر را در زمان حیاتش می‌دید واجِبُ الجَنَّة می‌شد؟ البتّه خیر. جاعلین و مردم کذّاب مردم را فریفته وهر چه خواسته‌اند به دین خدا افزوده‌اند!

در زمانی که در قم بودم اگر برای نماز صبح در شهر می‌گشتی بسیاری از مساجد بسته بود ولی صحن و مقبره‌ی حضرت معصومه مملوّ از جمعیّت بود. چگونه مسلمین را از توحید دور و به خرافات مغرور کرده‌اند چنانکه خدای تعالی درباره‌ی اهل کتاب فرموده: ﴿وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٢٤﴾ [آل‌عمران: ٢٤] «و آن‌چه به دینشان افتراء می‌بسته‌اند ایشان را فریفته است».

ملاحظه کنید با وجود همین احادیث بی‌اعتبار در قم گنبدها و گلدسته‌ها و موقوفات و دکّان‌ها آن‌قدر زیاد شده که خدا می‌داند. هر ساله در ضریح‌ها میلیون‌ها پول می‌ریزند. در زمان پهلوی دو نفر از اغنیاء در بالای سر مرقد حضرت معصومه دو قبر خریدند هریک به مبلغ ششصد هزار تومان! خدا می‌داند پول‌هایی که اکنون برای چنین قبر‌‌هایی می‌دهند، چقدر است و هم‌چنین نذورات و فرش‌ها و لوسترهایی‌که برای حضرت معصومه و سایر امامان و امام زادگان هر ساله می‌دهند و به حراج و مزایده گذاشته می‌شود، خدا می‌داند مبلغ آن‌ها چقدر است؟!

برای حضرت عبدالعظیم نیز مطالبی به هم بافته‌اند که به نفع خودشان است مثلاً در صفحه‌ی 565 از قول فرد مجهولی می‌گوید: «شخصی از شیعه، حضرت رسالت پناه را در خواب دید که فرمود: مردی از فرزندان مرا از سکّة الموالی برخواهند داشت و مدفون خواهند کرد نزد درخت سیب در باغ عبدالجبّار بن عبدالوهّاب و اشاره فرمود به همان مکان که در آن‌جا مدفون شد پس آن‌شخص رفت که آن درخت و مکان را از صاحب باغ بخرد صاحب باغ گفت که برای چه می‌خری این درخت و جای آن را؟ آن‌شخص خواب خود را نقل کرد. صاحب باغ گفت: من نیز چنین خواب دیده‌ام [پس خواب خریدار زائد بوده و فائده‌ای نداشته] و موضع این درخت را با جمیع باغ وقف کرده‌ام بر آن سیّد و سایر شیعیان که در آن‌جا مرده‌های خود را دفن کنند..... الخ». و روایتی نیز از فرد مجهولی آورده‌اند که مدّعی است حضرت هادی فرموده زیارت عبدالعظیم مانند زیارت قبر امام حسین است!

ملاحظه کنید ادّعای فرد مجهولی و خواب فرد مجهولی را دلیل فضیلت شمرده‌اند و از برکت این خواب نان و آب دار، شهر ری پُرشده از گلدسته و گنبد و ضریح و... و مردم میلیون‌ها تومان نذور و موقوفات به آنجا اهداء می‌کنند و محلّ در‌آمد خوبی برای مفت‌خواران شده است. به هرحال مردم عامی زمان ما مجذوب و مفتون گنبدهای طلا و نقره و بارگاه‌های پر آینه و..... هستند!

**\*\*\***

در بررسی متن مفاتیح به همین مقدار بسنده می‌کنیم و متذکرّ می‌شویم که مفاتیح ملحقاتی دارد([[587]](#footnote-587)) که خرافی‌تر و بدتر از متن آن است و به نظر ما خواننده‌ی محترم پس از خواندن کتاب حاضر، خود می‌تواند، اعتبار یا بی‌اعتباری سایر مطالب مفاتیح را تشخیص دهد. امّا لازم می‌دانم درباره‌ی «حدیث کِساء» که در آخر مفاتیح ملاحظه می‌شود، مطالبی را به اطّلاع برسانم:

87در ابتدای این حدیث بدون ذکر رجال آمده است: از کتاب «عوالم» به سندی معتبر([[588]](#footnote-588)) از جابر بن عبدالله انصاری از حضرت فاطمه روایت شده است. این ادّعا دروغ است و هیچ سندی برای این حدیث دیده نشده است. اگر سند این حدیث، «صحیح» یا لاأقلّ «حسن» می‌بود قطعاً از آوردن سندش دریغ نمی‌کردند تا بر اعتبار و اهمّیّت آن بیفزایند.

مهم‌تر از این اعتراف خود شیخ عبّاس قمی است که گفته است: «و امّا حدیث معروف به حدیث کِساء که در زمان ما شایع است به این کیفیّت در کتب معتبره‌ی معروفه و أصول حدیث و مجامع متقنه‌ی محدّثین دیده نشده و می‌توان گفت از خصائص کتاب «منتخب» است»([[589]](#footnote-589)).

چنانکه ملاحظه می‌شود، شیخ عبّاس قمی که به بسیاری از اخبار ناموثّق و کتب بی‌اعتبار، اعتماد می‌کند، تصریح کرده که چنین حدیثی در کتب متقدّمین نیست. و چنان‌که در صفحات گذشته دیدیم به منقولات «طُرَیحی» خوشبین نیست و او را متسامح می‌داند([[590]](#footnote-590)). علاوه بر این «فخرالدّین طُرَیحی» در قرن دهم می‌زیسته و بین او و جابر بن عبدالله حدود هزار سال فاصله بوده، پس چگونه این حدیث را که محدّثین قبل از او نمی‌شناخته‌اند، نقل کرده است؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟**

اگر به کتاب «غایة المرام» و تفسیر «برهان» سیّد هاشم بحرانی، مراجعه شود ملاحظه می‌کنید که وی هر خبری را که مربوط به مسأله‌ی کساء بوده، جمع‌آوری کرده است. امّا این حدیث «طُرَیحی» شباهتی به هیچ یک از آن‌ها ندارد، فِی‌المَثَل احادیث می‌گویند حضرت زهرا به خانه‌ی پیامبر آمد ولی این حدیث برخلاف آن‌ها می‌گوید پیامبر به خانه‌ی فاطمه آمد! بیشتر احادیث، کساء را خیبری دانسته‌اند ولی این حدیث کساء را یمانی گفته است، دیگر آن‌که می‌گوید پیامبر چنان خود را با کساء پوشاند که هرکس وارد می‌شد پیامبر را نمی‌دید بلکه از رائحه‌ی تن آن‌حضرت به حضورش پی می‌برد، و تقاضا می‌کرد که زیر کساء قرار گیرد، در حالی‌که احادیث دیگر می‌گویند پیامبر آن‌ها را به قرار گرفتن زیر کساء دعوت فرمود.

در اواسط این حدیث بدون واسطه‌ی پیامبر، از قول خدا و جبرئیل مطالبی می‌گوید، می‌پرسیم آیا به غیر پیامبر نیز وحی شود و کسی می‌تواند از أحوال ملکوت به ما خبر دهد؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ.**

در این حدیث خدا قسم خورده وفرموده: «وَعِزَّتِي وَجَلالي إنِّيْ ما خَلَقْتُ سَماءً....الخ» «قسم به عزت و جلالم که آسمان بنا شده و زمین گسترده شده و ماه‌تابان و خورشید پرتوافکن و افلاک و دریاها را خلق نکردم مگر برای شما و محبّت شما پنج تن که زیر کِساء جمع شده‌اید!»

این قول مخالف آیات قرآن است که فرموده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ... ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٢﴾ [البقرة: ٢١، ٢٢] «ای مردم، پروردگارتان را عبادت کنید..... که زمین را برای شما [مانند] بستری و آسمان را [مانند سقف] بنا ساخت و از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن میوها را برای روزی شما برون آورد، پس برای خدا انباز قرار مدهید در حالی‌که می‌دانید [خدا انبازی ندارد]». و فرموده: ﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا﴾ [البقرة: ٢٩] «اوست آن [خدایی] که همه‌ی آنچه در زمین است برای شما آفرید». و فرموده: ﴿أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [لقمان: ٢٠] «همانا خداوند برای شما آن‌چه را که در آسمان‌ها و آن‌چه را که در زمین است، رام ساخت». و در سوره‌ی ابراهیم فرموده: «خدا برای شما کشتی‌ها و رودها و خورشید و ماه و شب روز را تسخیر و رام نموده است و از هرچه خواستید و نیاز داشتید به شما عطا فرمود». (إبراهیم: 32 تا 34). به هرحال خدا هیچ کس را استثناء نفرموده و جهان خلقت را به کسی یا کسانی اختصاص نداده است. ولی جاعلین بی‌خبر از قرآن و بی‌خبر از قیامت می‌نویسند که خدا آسمان و زمین و افلاک و..... را برای پنج نفر خلق کرده است. نَعوذُ بِاللهِ مِنَ الخُسرانِ وَمِنَ الکذبِ عَلَی اللهِ السُّبحان. البتّه این حدیث اشکالات دیگری از قبیل زیر کساء رفتن جبرئیل و..... نیز دارد که ما به همین مقدار بسنده کرده‌ایم.

خرافات و موهومات درمیان مردم ما بسیار است و من نیز این روزها توان تفصیل بیشتر ندارم و به نظر ما همین مقدار برای تنبّه و بیداری مردم فکور و پیرو قرآن کافی است. از خدا خواهانیم که مردم ما را از شرّ دکانداران و خرافه‌فروشان نجات دهد و ما را یاری نموده و از شرّ اهل دنیا و خرافیّین حفظ فرماید.

آمِين يَا رَبَّ الْعَالَمِين‏. وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُه‏، وَمَا أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ، وَمَا تَوْفِيقِيْ إِلَّا بِاللهِ الْعَظِيمِ.

**خادم الشّريعة المطهّرة: سيّد ابو الفضل ابن الرّضا (البرقعی)**

1. - وسائل الشیعه، ج18، ص78 حدیث 10. [↑](#footnote-ref-1)
2. - وسائل الشیعه، ج18، ص89 حدیث 47. [↑](#footnote-ref-2)
3. - رجوع کنید به مقدّمۀ کتاب مذکور، خصوصاً صفحه‌ی 25 و 26 و صفحه 267 به بعد.

   **تذکر مهمّ:** از خواننده‌ی محترم تقاضا دارم قبل از مطالعه‌ی این کتاب، مقدّمه‌ی تحریر دوّم کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» و مطالب صفحه‌ی 973 به بعدکتاب مذکور را مطالعه نماید سپس این کتاب را به دست گیرد زیرا اطلاع از مطالب مذکور برای استفاده‌ی بهتر و بیشتر از کتاب حاضر بسیار مفید است. ما در این کتاب در بسیاری از موارد، خوانندگان را به کتاب نامبرده و یا کتاب «**زیارت و زیاتنامه**» ارجاع می‌دهیم. [↑](#footnote-ref-3)
4. - رجوع کنید به کتاب مذکور، صفحه‌ی 72 به بعد. [↑](#footnote-ref-4)
5. - برای آشنایی با وی رجوع کنید به «عرض اخبار اصول....» ص72 و 105 و 158. [↑](#footnote-ref-5)
6. - وی در «عرض اخبار اصول» صفحه‌ی 309 معرّفی شده است. [↑](#footnote-ref-6)
7. - برای شناخت او رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» ص 281 و 680 و 774 - وی فقط روایت قرآن دارای هفده هزار آیه را نقل نکرده بلکه روایات دیگری نیز دارد که دالّ بر تحریف قرآن‌اند! رجوع کنید به بحار الأنوار ج89، ص48، حدیث7 و ص50، حدیث 13 و ص59، حدیث 41. [↑](#footnote-ref-7)
8. - بحار الأنوار ج2، (کتاب العلوم، باب 30) ص 256، حدیث 1، به نقل از «ثواب الأعمال» شیخ صدوق. [↑](#footnote-ref-8)
9. - قد شاع العملُ بالضّعاف في السّنن وإن اشتدَّ ضعفها ولم تُجْبَر. (كتاب الدّراية من مؤلفات شيخنا البهائي، معروف به «وجيزه»، چاپ سنگی، فصل دوّم، صفحه‌ی چهارم). [↑](#footnote-ref-9)
10. - وجیزه‌ی شیخ بهائی، چاپ سنگی، فصل دوّم، صفحه‌ی چهارم. [↑](#footnote-ref-10)
11. - متأسّفانه خودش وسایرین، بارها این خطای محض را در کتب فقهی خویش مرتکب شده‌اند! ـ این روزها کتاب «الحدائق الناضرة» در دسترسم نیست تا شماره‌ی جلد و شماره‌ی صفحه را ذکر کنم. مطلب بالا را از دفترچه‌ی یادداشت خود ذکر کرده‌ام. [برقعي]

    [و نص عبارت عربي شيخ يوسف بحراني چنین است: " **لكنه** [أي صاحب المدارك] **وأمثاله جَرَوْا على هذه القاعدة الغير المربوطة والكلية الغير المضبوطة، من حَمْل الأخبار الضعيفة متى رموها بالضعف على الاستحباب أو الكراهة تفادياً من طرحها بالكلية. وهو غلط محض، فإنَّ الاستحباب والكراهة أيضاً حكمان شرعيان كالوجوب والتحريم لا يجوز القول بهما إلا بالدليل الصحيح الصريح**‏". **«الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة**»، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، 1405 هـ. ق.،‏ [25 مجلداً]، ج‏16، ص89.] (مُصحح) [↑](#footnote-ref-11)
12. - نهج البلاغه، خطبه‌ی 210 و بحار الأنوار، ج2، ص117 و صحیح مسلم ج1، ص10 و سنن ابن ماجه ج1، ص14. [↑](#footnote-ref-12)
13. - مفاتیح الجنان، دیباچه، ص 2. [↑](#footnote-ref-13)
14. - شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجاریه، تألیف عبدالله مستوفی، ج3، ص574. [↑](#footnote-ref-14)
15. - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، تالیف محمود محمود، انتشارات اقبال، ج3 ص846. [↑](#footnote-ref-15)
16. - نگارنده گوید که به احتمال قوی، وی همان‌جا سکته کرده است، زیرا قصّاب‌ها چربی زیاد می‌خورده‌اند. [↑](#footnote-ref-16)
17. - امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیّت، ص 428 و 429. [↑](#footnote-ref-17)
18. - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدّین‌شاه، دوستعلی معیّر الممالک، کتاب‌فروشی علمی، فصل «افسانه‌ی چنار عبّاسعلی». [↑](#footnote-ref-18)
19. - مفاتیح الجنان، مقدّمه‌ی مولّف، ص 12 – همچنین در خاتمه‌ی «دعاهای روزهای ماه رمضان» (ص 245) نیز اشاره کرده که چون روایتی را معتبر نمی‌دانسته متعرّض ذکر آن نشده است. لابدّ آنچه را که ذکر کرده معتبر می‌دانسته، امّا با مطالعه‌ی کتاب حاضر اثبات می‌شود که علی رغم تعریف و تمجید‌هایی که از او شده وی روایت معتبر را از غیر معتبر تمییز نمی داد! در این کتاب خواهیم دید که روایات دارای سندی که ذکر کرده غالباً معتبر نیست تا چه رسد به اخبار بی‌سند. [↑](#footnote-ref-19)
20. - مقصود او «حاج میرزا حسین نوری» است. [↑](#footnote-ref-20)
21. - چنان‌که در کتاب حاضر خواهید دید شیخ عباس بسیاری از مطالب کتابش را از کتب فوق نقل کرده و اغلب آنها نیز تفاوت چندانی با کتابی که مورد حمله و انتقادش قرار گرفته، ندارند و مشحون‌اند از مطالب خرافی و ضدّ عقل و قرآن و البتّه اگر چنین نبودند مورد توجّه فرد خرافی کم‌عقلی چون شیخ عبّاس واقع نمی‌شدند. [↑](#footnote-ref-21)
22. - مفاتیح الجنان، «بیان آنچه زیاد شده به زیارت وارث» ص 432 به بعد شیخ عباس یک بار دیگر روایت «عبدالرّحیم قصیر» را در فصل «آداب زیارت» صفحه‌ی 314 آورده است و در آنجا نیز از «خواندن زیارت‌های مخترعه» که مأثور نیست نهی کرده است. [↑](#footnote-ref-22)
23. - شنیده‌ام که یکی از خطبای شهیر غیر معمّم تهران که پس از انقلاب به نمایندگی مجلس نیز رسید کتاب شیخ عباس را **مفاتیح الجنون** خوانده بود. اگر این خبر راست باشد به نظر من سخن ناحقی نگفته است، زیرا من نیز نمی‌دانم چگونه ممکن است **عاقلی معتقد به قرآن**، کتابی چون مفاتیح الجنان یا کتب سیّد بن طاووس یا کفعمی را تألیف کند. [↑](#footnote-ref-23)
24. - زیرا اگر کسی مانند نویسنده در صدد تحقیق بر آید و ایرادی را آشکار سازد او را با همه‌ی قدرت خود می‌کوبند و هزاران تهمت می‌زنند بلکه او را تفسیق و تکفیر کرده و واجب القتل می‌دانند! چرا این طور شده، جواب این است که چون دین دکان‌ نان شد و هر که به فکر ریاست و جلب احترام عوام شد بهتر از این نمی‌شود. به هر حال ما برای رضای خدا و بیداری حقّ جویان و طالبین هدایت این تذکرّات را داده‌ایم و از خدا می‌خواهیم ما را از شرّ اهل بدعت حفظ فرموده و عاقبت به خیر کند، والله العاصم. [↑](#footnote-ref-24)
25. - مخفی نماند که اینجانب نیز تا زمانی‌که در قم به تحصیل و تدریس مشغول بودم علاقه و اعتقاد شدید به «مفاتیح الجنان» داشتم و این کتاب أنیس و مونس من بود و از من جدا نمی‌شد و آن را بسیار می‌خواندم. شکر و منّت خدای را که به برکت آشنایی با قرآن کریم، بیدار شدم و از خرافات نجات یافتم و اینک وظیفه‌ی خود می‌دانم که سایرین را نیز از حقیقت این کتاب آگاه سازم. امید است که برای این حقیر باقیات الصّالحات باشد. آمین یا ربّ العالمین. [↑](#footnote-ref-25)
26. - مفاتیح الجنان، «در فضیلت بعض از ادعیه در تعقیب نماز صبح»، ص21 و ص 500. [↑](#footnote-ref-26)
27. - به عنوان نمونه بنگرید به مقدمه‌ی مناجات خمس عشره در فضل هشتم باب اول مفاتیح ص 114. [↑](#footnote-ref-27)
28. - مفاتیح، ص 314 و 432 تا 437. [↑](#footnote-ref-28)
29. - مفاتیح، ص 103 [↑](#footnote-ref-29)
30. - مفاتیح، ص 105 و ص 500 و 501. [↑](#footnote-ref-30)
31. - مفاتیح الجنان، حاشیه‌ی صفحه‌ی 233. [↑](#footnote-ref-31)
32. - بحار الأنوار، ج2، ص 266، حدیث 32. [↑](#footnote-ref-32)
33. - نهج البلاغه، خطبه‌ی 145. [↑](#footnote-ref-33)
34. - مفاتیح الجنان، در اعمال شب جمعه، ص 34 و «در اعمال ماه ذی القعده» ص 251. [↑](#footnote-ref-34)
35. - مفاتیح، «أعمال عید غدیر» ص 281. [↑](#footnote-ref-35)
36. - مفاتیح، «زیارت حضرت رسول» ص 324- مجلسی نیز سندی ذکر نکرده است! [↑](#footnote-ref-36)
37. - مفاتیح، «زیارت مطلقه أمیر المؤمنین» ص365. [↑](#footnote-ref-37)
38. - مفاتیح، «فضیلت و اعمال مسجد کوفه» ص 386- راوی این حدیث «محمّد بن اسماعیل بزیع» و «منصور بن یونس» است (ر.ک. وسائل الشیعه، ج3 ص526و 527) هر دو در کتاب «عرض اخبار اصول...» معرّفی شده‌اند. اوّلی در صفحه 320 و دوّمی در صفحات 320، 523، 620 و 671. [↑](#footnote-ref-38)
39. - مفاتیح، «فضیلت و اعمال مسجد کوفه» ص 387- راوی این حدیث یکی از ضعفاست موسوم به «**محمّد بن علی ماجیلویه**» برای آشنایی با دو راوی دیگر همین حدیث که «محمد بن سنان» و «مفضّل بن عمر» نام دارند، رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» صفحه‌ی 308 و 168. [↑](#footnote-ref-39)
40. - مفاتیح الجنان «فضیلت و اعمال مسحد کوفه» ص387، راوی این حدیث «سعد بن طریف» است (ر.ک وسائل الشیعه‌، ج3 ص525 حدیث 15) برای شناخت او رجوع کنید به عرض اخبار أصول...» ص 77. [↑](#footnote-ref-40)
41. - مفاتیح، «فضیلت و اعمال مسجد کوفه» ص 387 – این حدیث را کذّاب مشهور «سهل بن زیاد» نقل کرده است. (ر.ک وسائل الشیعه، ج3 ص 521 و 522 حدیث 3) «سهل» را در عرض اخبار اصول...» صفحه‌ی 78 معرّفی کرده‌ایم. [↑](#footnote-ref-41)
42. - مفاتیح، «فضیلت و اعمال مسجد کوفه، ص 387 این روایت را مردی ناشناس نقل کرده و مرحوم قمی پذیرفته است! (ر.ک. مستدرک الوسائل،چاپ سنگی، ج1، ص235) در حدیث مذکور به امام صادق افتراء بسته‌اند که فرموده: «مسجد الأقصی» در بیت المقدس نیست(!) بلکه در آسمان است(!) که پیامبر در معراج خود به سوی آن رفت و مسجد کوفه أفضل است از مسجد «بیت المقدّس»! درحالی‌که که قرآن فرموده: ﴿بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ﴾ «پیرامونش را برکت بخشیدیم». [الإسراء: 1] یعنی: این مسجد در زمین واقع است و در سر زمین پر برکت قرار دارد. اصولاً مسجد در آسمان چه فایده‌ای دارد؟ تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «المیزان» و تفسیر «نمونه» همگی «مسجد الأقصی» را در «بیت المقدس» دانسته‌اند. [↑](#footnote-ref-42)
43. - مفاتیح الجنان، ص 303 به بعد. [↑](#footnote-ref-43)
44. - مفاتیح، ص 109 با این‌که از متن حدیث مذکور دروغ می‌بارد امّا بد نیست بدانیم که برخی از رُوات آن عبارت اند از: «حسین بن محمد بن سعید» که مجهول الحال است و «جعفر بن محمد بن بشرویه» و «داود بن رشید» و «ولید بن شجاع بن مروان» که مهمل‌اند. (ر.ک. بحار الأنوار، ج92 ص 37 و 38) [↑](#footnote-ref-44)
45. - مفاتیح، ص 213. [↑](#footnote-ref-45)
46. - مفاتیح، ص 249. [↑](#footnote-ref-46)
47. - مفاتیح، ص 289. [↑](#footnote-ref-47)
48. - مفاتیح، الجنان، حاشیه‌ی ص 287. [↑](#footnote-ref-48)
49. - مفاتیح، «در فضلیت زیارت أمیر المؤمنین»، ص 342. [↑](#footnote-ref-49)
50. - راز بزرگ رسالت، جعفر سبحانی، از انتشارات کتابخانه‌ی مسجد جامعِ تهران، 1358 ص 43. [↑](#footnote-ref-50)
51. - راز بزرگ رسالت، ص 237. [↑](#footnote-ref-51)
52. - راز بزرگ رسالت، ص 240. [↑](#footnote-ref-52)
53. - مفاتیح الجنان، ص 36. [↑](#footnote-ref-53)
54. - ر.ک کتاب حاضر، صفحه‌ی 39، 40 و ر.ک. منتهی الآمال، ج2 ص355. (مخفی نماند آنچه از «منتهی الآمال» نقل می‌کنیم، بر اساس چاپ کتابفروشی اسلامیّه و به خط حاج میرزا حسن هریسی ارونقی است). [↑](#footnote-ref-54)
55. - درباره‌ی عدم تحریف قرآن، رجوع کنید به تحریر دوم کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» صفحه‌ی 782 به بعد و کتاب «البیان» تألیف آيت الله ابوالقاسم خوئی. [↑](#footnote-ref-55)
56. - متأسفانه در تحریر قبلی کتاب، از ذکر این نکته، قصور کرده بودم. [↑](#footnote-ref-56)
57. - ر.ک کتاب حاضر، ص 505. [↑](#footnote-ref-57)
58. - رجوع کنید به کتاب مذکور، صفحه‌ی 27 إلی 28. [↑](#footnote-ref-58)
59. - مفاتیح الجنان، حاشیه‌ی صفحه‌ی 3 ـ روایت مذکور به ابوبکر منسوب است! (ر.ک. مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ج1 ص304) [↑](#footnote-ref-59)
60. - مفاتیح، حاشیه‌ی صفحه‌ی 4 ـ این حدیث را در «وسائل الشّیعه، ج4 ص 886، حدیث 1 «ببینید یکی از رُوات آن «اسماعیل بن مهران» است که در «عرض اخبار اصول....» (ص 706 و 865) معرفی شده و دیگری «**حسین بن أبی العلاء**» واقفی است که علما در باره‌ی وی اختلاف دارند، «کسی» او را توثیق نکرده و فاضل جزائری او را ضعیف شمرده است. روایت عجیب «هرکه سه طسـین را در شب جمعه بخواند... الخ» (ص 31) نیز از اوست. ر.ک. وسائل الشّیعه، ج5، ص89، حدیث 12. [↑](#footnote-ref-60)
61. - برای دیدن روایت مذکور رجوع کنید به وسائل الشّیعه ج5، ص59، حدیث 9. [↑](#footnote-ref-61)
62. - مفاتیح، حاشیه‌ی صفحه‌ی 5 ـ روایت مذکور را در «وسائل الشّیعه، ج4 ص 809 حدیث 2» ببینید. [↑](#footnote-ref-62)
63. - مفاتیح الجنان، حاشیه‌ی صفحه‌ی 6. [↑](#footnote-ref-63)
64. - برای مطالعه‌ی روایت مذکور رجوع کنید به «وسائل الشّیعه، ج4 ص790 حدیث 8» -برخی از رُوات حدیث مذکور عبارت‌اند از «منصور بن حازم» که در صفحه‌ی 230 و 353 و «سیف بن عمیره» که در صفحه‌ی 98 و «اسماعیل بن مهران» که در صفحه‌ی 706 و 865 از کتاب «عرض اخبار اصول...» معرّفی شده‌اند. راوی دیگر آن «محمّد بن حسّان» است که شیخ طوسی و غضائری و ابن داود و علامه‌ی حلی او را تضعیف کرده‌اند و بنابه قول نجاشی، روایات او بسیار مورد پسند ضعفاست و آن‌ها روایات بسیاری از او نقل می‌کنند! [↑](#footnote-ref-64)
65. - برای دیدن حدیث مذکور رجوع کنید به «وسائل الشّیعه» ج4 ص811 حدیث 9» - یکی از رُوات آن «حسین بن أبی العلاء» است که در پاورقی شماره‌ی 2، صفحه‌ی 39 کتاب حاضر معرّفی شد. [↑](#footnote-ref-65)
66. - برای مطالعه‌ی این دو حدیث رجوع کنید به مستدرک الوسائل ج1 ص 423 و به وسائل الشیعه ج5 ص88 حدیث8 ـ این حدیث را «حسین بن ابی العلاء» روایت کرده که در کتاب حاضر در صفحه‌ی 39 پاورقی شماره‌ی 2 معرّفی شد. [↑](#footnote-ref-66)
67. - برای دیدن این حدث رجوع کنید به «وسائل الشیعه ج5، ص89، و 90 حدیث 1- یکی از رُوات حدیث «عمرو بن جبیر العزرمیّ» نام دارد که مجهول است. باید به شیخ عباس بگوییم که معنای «سند معتبر» را نیز فهمیدیم! [↑](#footnote-ref-67)
68. - برای دیدن این حدیث رجوع کنید به «وسائل الشّیعه ج5 ص88 حدیث 9 ـ دو تن از رُوات این حدیث عبارت اند از «محمّد بن حسان» و «اسماعیل بن مهران». برای اطلاع از وضع آن دو رجوع کنید به پاورقی شماره‌ی 3 صفحه‌ی 40. [↑](#footnote-ref-68)
69. - ر.ک «وسائل الشیعه ج5 ص89 حدیث 13- این حدیث را «حسین بن أبی العلاء» نقل کرده که در پاورقی شماره‌ی 2 صفحه‌ی 39 کتاب حاضر معرّفی شد. [↑](#footnote-ref-69)
70. - روایت مورد نظر ما در مستدرک الوسائل ج1، ص348، مذکور است برای شناخت «حسن» نیز رجوع کنید به «عرض اخبار اصول....» ص 596. [↑](#footnote-ref-70)
71. - ر.ک. مستدرک الوسائل، ج1 ص461. [↑](#footnote-ref-71)
72. - برای اطّلاع از احادیث مذکور رجوع کنید به وسائل الشّیعه، ج4 صفحه‌ی 737 به بعد. [↑](#footnote-ref-72)
73. - «اسماعیل» در صفحه‌ی 706 و 865 و «علی» در صفحه‌ی 159 و 194 کتاب «عرض اخبار اصول....» معرّفی شده‌اند. [↑](#footnote-ref-73)
74. - برای دیدن روایت مذکور رجوع کنید به وسائل الشیعه‌، ج4، ص1055- حدیث 5. [↑](#footnote-ref-74)
75. - این روایت مذکور است در وسائل الشیعه‌ ج4 ص1235 حدیث 4 (به نقل از خصال شیخ صدوق) یکی از رُوات آن «تمیم بن بهلول» نام دارد که مهمل است و راوی دیگر آن به نام «بکر بن عبدالله بن حبیب» ضعیف است. [↑](#footnote-ref-75)
76. - در «مصباح» کفعمی (فصل 17 في أدعیة اللّیالي والأیّام) نیز بدون سند ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-76)
77. - ر.ک همین کتاب، صفحه‌ی 60 به بعد. [↑](#footnote-ref-77)
78. - البلد الأمین، الشیخ ابراهیم الکفعمی، ص 139 و نیز رجوع شود به کتاب مصباح نامبرده، فصل هفدهم. [↑](#footnote-ref-78)
79. - ر.ک. همین کتاب، صفحه‌ی 39 [↑](#footnote-ref-79)
80. - ر.ک. مستدرک الوسائل، ج1 ص 427. [↑](#footnote-ref-80)
81. - ر.ک. جمال الاُسبوع، سیّد بن طاوس، الفصل التّاسع عشر، «فيما يقولُهُ إذا طلع فَجرُ يوم الجمعة» برای آشنایی با «داود» رجوع کنید به «عرض اخبار اصول....» ص 414. [↑](#footnote-ref-81)
82. - برای آشنایی با «صالح بن عُقبه» و مطالعه‌ی دروغ‌های او درباره‌ی انار، رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» ص 314 به بعد. [↑](#footnote-ref-82)
83. - ر.ک. کتاب حاضر، صفحه‌ی 465. [↑](#footnote-ref-83)
84. - حدیث فوق مذکور است در وسائل الشیعه، ج5، ص92 حدیث 1. [↑](#footnote-ref-84)
85. - درباره‌ی او رجوع کنید به کتاب حاضر صفحه‌ی 13 پاروقی شماره‌ی 4. [↑](#footnote-ref-85)
86. - خبر فوق مذکور است در مستدرک الوسائل ج1 ص 459. [↑](#footnote-ref-86)
87. - ر.ک. کتاب حاضر پاورقی شماره‌ی 3 در صفحه‌ی 13. [↑](#footnote-ref-87)
88. - وی در «عرض أخبار أصول...» معرّفی شده است، صفحه‌ی 168. [↑](#footnote-ref-88)
89. - صحيفة علويّة، دعاؤه في المناجاة. [↑](#footnote-ref-89)
90. - مفاتیح الجنان، دعای کمیل ص 62. [↑](#footnote-ref-90)
91. - نهج البلاغه، کلمات قصار شماره‌ی 371 و سفینة البحار ج2 ص646. [↑](#footnote-ref-91)
92. - صحیفه‌ی سجّادیّه، دعاؤه عليه السّلام في ذكر التّوبة وطَلَبِها. [↑](#footnote-ref-92)
93. - صحیفه‌ی سجّادیّه، دعاؤه عليه السّلام بعد الفَراغ مِن صلاة اللّيل. [↑](#footnote-ref-93)
94. - درباره‌ی شفاعت رجوع کنید به کتاب **زیارت و زیارتنا‌مه**، صفحه‌ی 231 به بعد و **راه نجات از شرّ غلاة**، صفحه 233 به بعد. [↑](#footnote-ref-94)
95. - دعای مذکور در وسائل الشیعه ج5، ص298 نیز بدون سند آمده است. [↑](#footnote-ref-95)
96. - برای آشنایی با او رجوع کنید به کتاب حاضر صفحه‌ی31 30 پاروقی شماره‌ی 1. [↑](#footnote-ref-96)
97. - ر.ک. وسائل الشیعه ج5 ص79 حدیث 2 – یکی از رُوات این حدیث «محمّد بن عیسی الیقطینیّ» است که در «عرض اخبار اصول...» صفحه‌ی 214 معرّفی شده و دیگری «**زکریّا المؤمن**» است که علامه‌ی حلّی وی را در شمار ضعفاء آورده و فرموده او واقفی است. [↑](#footnote-ref-97)
98. - این صلوات جزئی از قصّه‌ای است سرا پا دروغ شامل معجزه و علم غیب که شیخ عبّاس فقط قسمت صلوات آن‌را ذکر کرده، قصّه‌ی مذکور را مجلسی نبز ثبت کرده است. ر.ک. «بحار الأنوار» ج91 ص81 به بعد. [↑](#footnote-ref-98)
99. - یکی دیگر از رُوات افسانه‌ی فوق «**احمد بن علی الرّازی**» نام دارد که از غُلاة است. [↑](#footnote-ref-99)
100. - این حدیث مذکور است در «بحار الأنوار» ج99، ص210 و در «جمال الأسبوع» فصل سوّم. [↑](#footnote-ref-100)
101. - بحار الأنوار، ج91 ص247. [↑](#footnote-ref-101)
102. - الموضوعات فی الآثار والأخبار، دار التّعارف للمطبوعات، بیروت، ص 231. [↑](#footnote-ref-102)
103. - مفاتیح الجنان، ص 601. [↑](#footnote-ref-103)
104. - ر.ک. بحار الأنوار، ج92 ص 408 به بعد. [↑](#footnote-ref-104)
105. - وی در «عرض اخبار اصول...» صفحه‌ی 118 معرّفی شده است. [↑](#footnote-ref-105)
106. - وی در «عرض اخبار اصول...» صفحه‌ی 169 معرّفی شده است. [↑](#footnote-ref-106)
107. - برای آشنایی با او رجوع کنید به «عرض اخبار اصول....» ص 325. [↑](#footnote-ref-107)
108. - بحار الأنوار، ج87، ص 96 به بعد. [↑](#footnote-ref-108)
109. - ر.ک. همین کتاب، ص 248. [↑](#footnote-ref-109)
110. - وی در کتاب «عرض أخبار أصول...» صفحه‌ی 308 معرّفی شده است. [↑](#footnote-ref-110)
111. - وی در کتاب «عرض أخبار اصول...» صفحه‌ی 168 معرّفی شده است. [↑](#footnote-ref-111)
112. - چنانکه از قول علی آوردیم (ص 28): «سنّت آن است که رسول خدا آورده و بدعت آن است که پس از آن حضرت ایجاد شده است». [↑](#footnote-ref-112)
113. - مهج الدّعوات ومنهج العبادات، سید بن طاووس، انتشارات کتابخانه‌ی سنائی، ص 124 ـ متن عربی چنین است: «مَن دَعا بهذا الدّعاء وكانَ في حياته قَد ارتَكَبَ الكبائرَ ثُمَّ مات مِن لَيلَتِهِ أو مِن يومه بعد ما دَعَا اللهَ عزّوجلّ بهذَا الدُّعاءِ ماتَ شَهيداً وإن ماتَ يا سلمانُ عَلى غَيرِ تَوبةٍ غَفَرَ اللهُ له ذنوبه بِكَرَمِهِ وَعَفْوِهِ؟!» [↑](#footnote-ref-113)
114. - روایت فوق مذکور است در «وسائل الشّیعه» ج4 ص 1038 حدیث 1. [↑](#footnote-ref-114)
115. - در کتاب «عرض اخبار اصول....»، ابراهیم در صفحه‌ی101و 613، ومحمد در صفحات 101 و 351 و 760 معرّفی شده‌اند. [↑](#footnote-ref-115)
116. - بحار الأنوار ج91 ص 382 به بعد. [↑](#footnote-ref-116)
117. - در این مسأله مفید است که رجوع کنید به کتاب «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» ص 412. [↑](#footnote-ref-117)
118. - ر.ک. کتاب حاضر صفحه‌ی 32. [↑](#footnote-ref-118)
119. - درباره‌ی سه آیه‌ی فوق رجوع کنید به تفسیر تابشی از قرآن تالیف نگارنده. [↑](#footnote-ref-119)
120. - رسول خدا فرموده: « الإشراكُ في النّاس أخفی مِن دبيب النّمل عَلَى المسح الأسود في اللَّيلة المظلمة» «شرک ورزیدن مردم از جنبش مورچه بر گلیم سیاه (یا سنگ سخت) در شبی تاریک نهان‌تر و پوشیده‌تر است». لذا مؤمن باید با توجّه کامل ایمان خود را از شرک حفظ نماید. [↑](#footnote-ref-120)
121. - به نظر نگارنده ترجمه‌ای که در متن آورده‌ایم نزدیک‌ترین ترجمه به هدف و مقصود آیه‌ی شریفه است زیرا «حَبر» «مفردِ أحبار» به معنای مطلق دانشمند خصوصاً دانشمند دینی است. چنانکه به ابن عباس، «حبر الأمَّه» گفته می‌شود. البته به معنای أسقف و پاپ مسیحیان و رئیس کاهنان یهود و روحانیون یهودی نیز استعمال می‌شود امّا باید توجه داشت که معنای آن منحصر به علمای دینی یهود نیست.

     «**راهِب**» (مفردِ رُهبان) به معنای فرد زهدپیشه و زاهد مآب است که به نحوی آشکار به عبادت و رعایت احکام شرع می‌پردازد و توجّه چندانی به دنیا و امور دنیوی در او مشاهده نمی‌شود و غالباً در دیر یا صومعه یا زاویه‌ای به عبادت می‌پردازد. البتّه به پارسای ترسایان نیز اطلاق می‌شود.

     امّا چون می‌دانم خرافیّون و بهانه جویان در این ترجمه مناقشه و هیاهو می‌کنند لذا ترجمه‌ی مأنوس قرآن را نیز می‌آورم و آیه را بنابه ترجمه‌ی مذکور، توضیح می‌دهم: «**ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همانا بسیاری از علمای دینی یهود و راهبان هر آینه مالهای مردم را به نا روا می‌خورند و [آنان را] از راه خدا باز می‌دارند**». باید توجّه داشت که نمی‌توان این آیه را به مذمّت علما و زهّاد یهود و نصاری منحصر دانست زیرا مخاطب آن مسلمین‌اند و با ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ آغاز شده است و می‌خواهد مؤمنین را متوجّه سازد که نباید مسائل اعتقادی و امور شریعت را به صِرف این‌که عالِم یا زاهدی گفته است، قبول کنند بلکه باید از آن‌ها برای اقوالشان، دلیل شرعی طلب کنند و إلّا صرف مطّلع ساختن مسلمین از این‌که علمای یهود و پارسایان نصاری مردم را از راه خدا باز می‌دارند و اموال مردم را به ناروا می‌خورند مسأله‌ای است که ارتباط چندانی با مسلمین ندارد زیرا آنها اموال مسلمین را نمی‌خوردند علاوه بر این قید ﴿كَثِيرٗا﴾ لزومی نداشت زیرا یهود و نصاری ـ نه فقط کثیری از ایشان ـ بلکه همگی با اسلام موافق نبودند و مردم را از گرویدن به اسلام باز می‌داشتند. (فتأمّل) در واقع آیه می‌خواهد به مسلمین هشدار دهد تا به وضعی مشابه یهود ونصاری مبتلا نشوند که اقوال را به سبب آنکه به عالم یا زاهدی منتسب بود، می‌پذیرفتند زیرا چیزی که برای یهود و نصاری بد باشد برای مسلمین نیز بد است و مسلمان سخن را تا زمانی که مستند و متّکی به دلیل و مدرک شرعی نباشد حتّی اگر عالم یا زاهدی گفته باشد، نباید بپذیرد.

     مقصود از این‌که «**هر آینه مالهای مردم را به ناروا می‌خورند**» نه آن است که مال مردم را به جبر و زور می‌گرفتند بلکه با بهانه‌های شرعی و به عنوان حکمی از احکام دین مال مردم را می‌خوردند چنا‌ن‌که زمان ما نیز بسیاری از علما و مقدّس نمایان به نام دین، نان می‌خورند و به عنوان وجوه شرعیّه از مردم پول می‌گیرند و سهم امام و خمس از غیرغنائم جنگی را که اصلاً در اسلام تشریع نشده، از فروع دین قلمداد کرده و زکات که بارها و بارها در قرآن بر آن تأکید گردیده مواردش محصور و محدود شده و چندان مورد توجّه نیست! زیرا زکات به تصریح قرآن باید به مصرف فقرا و مساکین و مصالح عمومی مسلمین برسد و اختصاص به علما و مقدّس نمایان ندارد. مسلمین نیز به صرف این‌که فلان عالم چنین گفته تحقیق نمی‌کنند و قول معمّمین را می‌پذیرند.

     اگر کسی درباره‌ی جمله‌ی «**[مردم را] از راه خدا باز می‌دارند**» بپرسد چگونه بسیاری از علما و زُهّاد مردم را از راه خدا باز می‌دارند؟ توجّه او را به این نکته جلب می‌کنم که پر واضح است که اینگونه افراد علناً و به صراحت نمی‌گویند به راه خدا نروید زیرا ظاهری موافق دین و شریعت دارند و خود را مبلّغ و مروّج دین معرّفی کرده‌اند لیکن عملاً دین واقعی را متروک نهاده چیزهایی را به نام دین ترویج و تبلیغ می‌کنند که از دین نیست مثلاً دین اسلام را که دین تحقیق و دلیل خواهی است به صورت دینی که می‌گوید مردم باید از علما تقلید کنند، جلوه می‌دهند و در عوض جهاد در راه خدا، گریه و زاری و سینه‌زنی و زنجیرزنی و شعر خوانی و مدّاحی را به مردم آموخته‌اند. در کنار مسجد، حسینیّه و مهدیّه و فاطمیّه و.... تأسیس شده و علما ساکت‌اند، به جای توحید و توجّه به خدای یگانه، توجّه به انبیاء و بزرگان دین و خواندن دعاهای شرک‌آمیز ندبه و توسّل به مردم یاد داده‌اند! و مردم را به تملّق و چاپلوسی و مدح اولیاء خدا که از دار فانی به سرای باقی رفته‌اند، تشویق می‌کنند!

     متأسّفانه مردم گمان می‌کنند هرکه عمّامه به سر و القاب پر طمطراق از قبیل ثقة الاسلام یا مرجع عالیقدر یا آیة الله العظمی و.... دارد، هر چه بگوید موافق قرآن است، دیگر آن‌که می‌پندارند آخوندها خادم دلسوز دین و مروّج حقایق اسلام‌اند امّا واقعیّت غیراز این است. این‌جانب سالیان متمادی از عمرم را در حوزه‌های علمّیه‌ی قم و نجف و مشهد و درمیان آخوندها به تحصیل و تدریس گذر‌انده‌ام و بانقاط ضعف و قوّت آنها از نزدیک آشنایم. امّا در این‌جا قول روحانیانی را می‌آورم که پس از انقلاب از آنها تعریف و تمجید بسیار می‌کنند. امید است که این مطالب موجب تنبّه خوانندگان گردد، **وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ.**

     قول اوّل را از صاحب تفسیر «المیزان» می‌آورم که ذیل آیات 15 تا 19 سوره‌ی مائده تصریح کرده که: «إِنّكَ إن تَبَصَّرتَ في أمر هذِهِ العلوم وَجَدتَ أنَّها نُظِّمَت تنظيماً لا حاجةَ لها إلى القرآن أصلاً حتّى أنّه يُمكِنُ لِمُتَعَلِّمٍ أن يَتَعلّمَها جميعاً: الصَّرفَ والنَّحو والبيان واللُّغة والحديثَ والرِّجال والدّرایة والفقهَ والأصولَ فيأتي آخِرَها ثُمّ يَتَضَلّعُ بِها ثُمَّ يَجتَهِدُ وَيَتَمَهَّرُ فيها وَهُوَ لَـمْ يَقرَأْ القُرآنَ ولَـمْ يَمَسَّ مُصحَفاً قَطّ.... الخ **=** همانا اگر در أحوال این علوم (= علوم دینی) بنگری ملاحظه می‌کنی که علوم مذکور چنان تنظیم شده‌اند که هیچ به قرآن احتیاج ندارند و متعلّم می‌تواند همه‌ی این علوم از صرف و نحو و بیان و لغت و حدیث و رجال و درایه و فقه و اصول را فرا گیرد و به آخرین مراحل برسد و در آنها اجتهاد کند بی‌آنکه قرآن بخواند یا به قرآن دست بزند....!**»**.

     «مرتضی مطهّری» نیز درباره‌ی متروک و مهجور بودن قرآن، نوشته است: **«**اگر کسی علمش علم قرآن باشد یعنی در قرآن زیاد تدبّر کرده باشد، تفسیر قرآن را کاملاً بداند، این آدم چقدر در میان ما احترام دارد؟ هیچ. امّا اگر کسی کفایه‌ی آخوند ملاّ کاظم خراسانی را بداند، یک شخص محترم و باشخصیّت شمرده می‌شود! پس قرآن در میان خود ما مهجور است و **در نتیجه‌ی همین اعراض از قرآن است که به این بدبختی و نکبت گرفتار شده‌ایم**.... یکی از فضلای خودمان... می‌گفت: خدمت آيت الله خویی ـ سلمّه الله تعالی ـ رسیدم به ایشان گفتم: چرا شما درس تفسیری که سابقاً داشتید ترک کردید؟... ایشان گفتند: موانع و مشکلاتی در درس تفسیر هست... به ایشان گفتم: علامه‌ی طباطبایی در قم که به این کار ادامه دادند و بیشتر وقت خودشان را صرف این کار کردند، چطور شد؟ ایشان گفتند: آقای طباطبایی تضحیه کرده‌اند. یعنی آقای طبا‌طبایی خودشان را قربانی کردند، از نظر شخصّیت اجتماعی ساقط شدند و راست گفتند!

     عجیب است که در **حسّاس‌ترین نقاط دینی** **ما** اگر کسی عمر خود را صرف قرآن بکند، به هزار سختی و مشکل دچار می‌شود، از نان، از زندگی، از شخصیّت، از احترام، از همه چیز می‌افتد، امّا اگر عمر خود را صرف کتاب‌هایی از قبیل کفایه بکند، صاحب همه چیز می‌شود. در نتیجه **هزارها نفر** پیدا می‌شوند که کفایه را چهار لا بلد هستند، یعنی خودش را بلد‌ هستند، ردّ کفایه را هم بلد هستند، ردِّ ردِّ او را هم بلد هستند، ردِّ ردِّ ردِّ او راهم بلد هستند امّا **دو نفر پیدا نمی‌شود که قرآن را به درستی بداند**! از هر کسی درباره‌ی یک آیه‌ی قرآن سؤال شود، می‌گوید باید به تفاسیر مراجعه شود... الخ**»** (ده گفتار، مقاله‌ی رهبری نسل جوان).

     قول دوّم را از «فدائیان اسلام» که پیروان مرحوم سیّد «مجتبی میر لوحی» (نوّاب صفوی) بوده‌اند، می‌آورم که این‌جانب در ایّام جوانی به آن‌ها بسیار نزدیک بودم. آن‌ها در کتاب «**راهنمای حقایق**» خطاب به آخوندهای با اسم و رسم که در چشم عوام، بزرگ می‌نمایند، چنین گفته‌اند: «تو برای ریاست خود آن‌قدر که کوشیدی به خدا برای حفظ اسلام یک هزارم آن در تمام عمرت کوشش نکردی. به خدا آنگاه که احساس کوچکترین خطری برای عنوان و مقام دنیای خود کنی. مهیّای هر اقدامی و تکفیر و تفسیقی می‌باشی، گرچه به بنیاد مقدّس اسلام لطماتی وارد آید، امّا اگر در پیش چشمت محصول مصائب انبیاء و محمد و آل محمد و محصول خون مقدّس حضرت سید الشهدا جگرگوشه‌ی پیغمبر را آتش زنند، تا جایی که برای شخصیّت خود احساس خطر نکنی باکت نیست**»**! (طالبین برای تفصیل بیشتر به کتاب مذکور مراجعه کنند).

     مرتضی مطهّری نیز درباره‌ی نحوه‌ی زندگی تعدادی از آخوندها نوشته است: **«**روحانیّین شیعه.... ناگزیر هستند سلیقه و عقیده‌ی عوام را رعایت کنند و حُسن ظنّ آنها را حفظ نمایند. غالب مفاسدی که در روحانیّت شیعه هست از همین جاست... بلکه منتهای تأسّف است که مردم جلو چشم خود ببینند که اولاد و احفاد و حواشی برخی از مراجع تقلید بزرگ، آنقدر از هرج و مرج و بی‌نظمی‌های بود‌جه‌ی روحانیّت اختلاس می‌کنند که سال‌های متمادی در کمال اسراف خرج می‌کنند و تمام نمی‌شود....الخ**»**. ﴿فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ﴾ (طالبین برای تفصیل بیشتر به کتاب «ده گفتار»، مقاله‌ی «مشکل اساسی در سازمان روحانیّت» مراجعه کنند). [↑](#footnote-ref-121)
122. - در این مورد مفید است که به تفسیر **تابشی از قرآن** مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-122)
123. - وفي الآية دلالةٌ عَلی عِظَمِ قدر الدّعاء عند الله تعالی وعلی فضل الانقطاع إليه. [↑](#footnote-ref-123)
124. - در احادیث وارد شده: «**اَلدُّعاءُ مُخُّ العبادة**» «طبرسی در «مجمع البیان» ذیل آیه 60 سوره‌ی «غافر» روایاتی نقل کرده که ما در اینجا می‌آوریم، پیامبر فرموده: «**الدُّعاءُ هُوَ العِبَادَةُ**» «دعا همان عبادت است». امام باقر فرموده: «**أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ** = بهترین عبادت دعاست». امام صادق  دربارۀ دعا فرموده: «**هِيَ الْعِبَادَةُ الْكُبْرَى**» دعا عبادت بزرگتر است». [↑](#footnote-ref-124)
125. - تعجّب است از آخوندها که هرگاه حدیث یا روایتی به نفع دکاّنشان نباشد از آن چندان یاد نمی‌کنند! از جمله‌ی کمتر دیده‌ام که هنگام تفسیر آیه‌ی 60 سوره‌ی غافر از امام سجاد یاد کنند که در بند 15 دعای 45 صحیفه‌ی سجّادیّه‌ی عرض می‌کند: **«**وَقُلتَ: ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ فَسَمَّيتَ دُعاءَكَ عبادةً وتركه استكباراً... **=** (پروردگارا) و فرمودی: **مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم براستی آنان که از عبادت من تکبّر ورزند بزودی سرافکنده و خوار به** **دوزخ در آیند** پس دعا (و درخوا‌ست از) خودت را «عبادت» و ترک این کار را کبر و سرکشی نامیدی....**»**. (همچنینن رجوع کنید به وسائل الشیعه، ج4، ص1083 و 1084) و یا در بند 13 دعای 46 صحیفه‌ی سجّادیّه عرض می‌کند: «خاب الوافِدون عَلى غيركَ وخَسِرَ المتعرِّضون إلا لكَ وضاع المُلِمّون إلا بِك...». «(پروردگارا) آنان که به سوی غیر تو آمدند نومید گشتند و آنان که جز به سوی تو روی آوردند زیان کردند و آنان که به درگاه غیرتو فرود آمدند، تباه شدند....». [↑](#footnote-ref-125)
126. - نهج البلاغه، خطبه‌ی 133. [↑](#footnote-ref-126)
127. - منظور خواندنی است که مستلزم فرض صفات إلهی برای مَدعُوّ باشد. [↑](#footnote-ref-127)
128. - چنانکه در «مفاتیح الجنان» (در فضلیت و اعمال ماه مبارک رمضان، دعای ابو جمزه‌ی ثمالی) آمده، حضرت سجاد عرض می‌کرد: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الّذي **لا أدعُو** غيرَهُ وَ لَو دَعَوتُ غيرَهُ لمَ يَستَجِب لي دُعائي **=** سپاس و ستایش خدایی راست که جُز او را **نمی‌خوانم** که اگر غیر او را می‌خواندم دعایم را اجابت نمی‌کرد».

     و چنان‌که در «صحیفه‌ی سجّاد‌یّه‌ی» منقول است، عرض می‌کرد «لا يَشرَكُكَ أحَدٌ في رجائي وَلايَتَّفِقُ أحَدٌ مَعَكَ **دُعائي** = در رجاء و امیدم کسی با تو شرکت ندارد و در دعا و خواندنم کسی با تو همراهی ندارد». (صحیفه‌ی سجادیه‌ی، دعاؤهُ متفزِّعاً إلی الله) و نیز عرض می‌کرد: «**لاأدعو** سِواكَ ولاأرجو غيرك = جُز تو را نمی‌خوانم و به کسی جز تو أمید ندارم». (دعاؤه في التّضرع).

     و از علی منقول است که «رَبِّي الواحد الأحد لا أُشرِك به شَيئاً و**لا أدعو** معه إلهًا آخر» «پروردگارم یکتای یگانه است که چیزی را با او شریک نمی‌شمارم و با او معبود دیگری را نمی‌خوانم». (صحيفة علويّه، دعاؤه في اليوم الرّابع والعشرين من الشّهر).

     امام صادق نیز فرموده است: «لا يَكُونُ العبدُ مُشرِكاً حتّی يُصَلِّيَ لِغير الله أو يَذبَحَ لِغير الله أو **يَدعُوَ** لِغَير الله عزوجل **=** بنده‌ی خدا مشرک نگردد تا برای غیرخدا نماز گزارد یا حیوانی را برای غیرخدا ذبح کند یا غیر خدای ـ عزّوجلّ ـ را (در دعا) بخواند». (خصال صدوق، حدیث 341). [↑](#footnote-ref-128)
129. - در حاشیه‌ی همین مفاتیح الجنان (که موسوم است به «الباقیات الصّالحات» در قسمت «ادعیه‌ی عافیت» به نقل از «عدّة الدّاعی») از قول حضرت صادق آمده است که عرض می‌کرد: «اَللّهمّ إِنَّكَ عَيَّرتَ أَقْوَاماً في كِتَابِكَ فقُلتَ: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا٥٦﴾ [الإسراء: ٥٦] فيا مَن لايَملِكُ كشفَ ضُرّي ولا تَحويلَهُ عَنّي أحَدٌ غَيرُه..... إلخ = پروردگارا، همانا تو در کتابت بر اقوامی عیب شمردی [که غیر خدا را می‌خوانند] و فرمودی: "**ای پیامبر، بگو کسانی را که غیر خدا [**معبود و پاسخ دهنده**] پنداشته‌اید بخوانید پس [**بدانید که**] مالک و عهده دار بر کنار ساختن زیان وگزند از شما و دگرگون ساختن آن نیستند**» پس ای آنکه أحدی جُز او مالک و عهده دار بر کنار ساختن گزند و زیان از من یا دگرگون ساختن آن نیست،... الخ» همچنین دربند 90 دعای جوشن کبیر می‌خوانید: «يا مَن لايَصرِفُ السّوءَ إلا هُو». [↑](#footnote-ref-129)
130. - درباره‌ی «وسیله» رجوع کنید به کتاب حاضر، صفحه‌ی 219 به بعد. [↑](#footnote-ref-130)
131. - در تفسیر «مجمع البیان» آمده است که منظور از «عِندَهُۥ = نزد او» در این آیه (دارای تقرّب و منزلت بودن) است. [↑](#footnote-ref-131)
132. - خداوند در قرآن [لقمان: 13] شرك را ظلم عظيم شمرده و پرواضح است ظلمي كه عذاب كبير در پي داشته باشد همان شرک است. (فتأمّل) [↑](#footnote-ref-132)
133. - برای اطلاع از اشکال «ابن زِبَعری» که از مشرکین بود به صفحه‌ی 97 کتاب حاضر مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-133)
134. - التبیان، چاپ سنگی، ج2، ص295. [↑](#footnote-ref-134)
135. - مُفحَم کرد = زبانش را با استدلال قوی بست. پاسخی دندان شکن داد. [↑](#footnote-ref-135)
136. - چنانکه آیه‌ی 41 سوره‌ی «سبا» نیز گویای همین حقیقت است. [↑](#footnote-ref-136)
137. - آیه‌ی 18 سوره‌ی «فرقان» به همین موضوع اشاره دارد. [↑](#footnote-ref-137)
138. - جلاء الأذهان و جلاء الأحزان، ابوالمحاسن الحسین بن الحسن الجرجانی، به کوشش میر جلال الدّین حسینی أرموی. [↑](#footnote-ref-138)
139. - رجوع کنید به حاشیه‌ی صفحه 97. [↑](#footnote-ref-139)
140. - به عنوان نمونه رجوع کنید به تفسیر «مقتنیات الدُّرر» سیّد علی الحائری الطّهرانی، دار الکتب الاسلامیّه (طهران)، ج7، ص198 و 199. [↑](#footnote-ref-140)
141. - پر واضح است که کسانی از قبیل عُزَیر و عیسی و مریم و.... که معبود واقع شده‌اند خود را در قیامت گمراه نمی‌دانند بلکه با عابدین و داعیان خود مخالفت می‌کنند. و نیز ر.ک به حدیثی که در صفحه‌ی 271 کتاب حاضر آورده‌ایم. [↑](#footnote-ref-141)
142. - خصوصاً که از دنیا رفته‌اند و گوشی که اصوات این عالم را بشنوند ندارند و لذا خواندنشان لغو است. [↑](#footnote-ref-142)
143. - شیخ حُرّ عاملی روایتی آورده که امام فرموده: «... مَا جَاءَكُمْ عَنَّا مِمَّا لَا يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ فِي الْمَخْلُوقِينَ فَاجْحَدُوهُ وَلَا تَرُدُّوهُ إِلَيْنَا = آنچه از قول ما برای شما آمد که جایز نیست در مخلوق باشد پس آن را انکار کنید و به سوی ما بر نگردانید (و از ما ندانید)» (إثبات الهداة، ج7، ص468). [↑](#footnote-ref-143)
144. - درباره‌ی عبادت بودنِ «خواندن و دعا» رجوع کنید به کتاب حاضر صفحه‌ی 72 به بعد. [↑](#footnote-ref-144)
145. - درباره‌ی این موضوع در صفحات آینده به قدر کفایت سخن گفته‌ایم. [↑](#footnote-ref-145)
146. - علاّمه سیّد محمد حسین طبا‌طبایی ذیل آیه‌ی 98 سوره‌ی انبیاء تصریح کرده که خدای متعال در أغلب سخنانش از بتُ‌ها با الفاظی که مختصّ ذَوِی العُقول است یاد فرموده است. (المیزان، ج14، ص327). [↑](#footnote-ref-146)
147. - چنان‌که در زمان ما نیز عوام صِرف طلا یا نقره یا آلومینیوم را مقدّس و متبرّک و محترم نمی‌دانند امّا پس از این‌که ضریح امام یا امامزاده‌ای از آن ساخته شد، به سبب انتساب به امام یا امامزاده، آن را متبرّک و مقدّس شمرده و آنها را بوسیده و پیشانی بر آن می‌گذارند و به آن دست کشیده و به سر و صورت خود می‌کشند! علما نیز مخالفتی نمی‌کنند! (فَتَأمّل) [↑](#footnote-ref-147)
148. - از عائشه مروی است که دو تن از همسران پیامبر اکرم برای آن‌حضرت از کنیسه‌ای سخن گفتند که در حبشه دیده بودند و دیوارهای آن منقوش به تصاویری بود. رسول خدا فرمود: «همانا درمیان آنان هرگاه مرد نیکوکاری می‌مرد بر گورش سجده‌گاه [یا عبادتگاهی] می‌ساختند و آن‌ صورت‌ها را در آن ترسیم می‌کردند. آنان روز ستاخیز نزد خدا بدترین مردم محسوب می‌شوند». (صحیح مسلم، ج1، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب 3، حدیث 16 و 17 و 18) و نیز از پیامبر اکرم روایت شده که فرمود: «قَاتَلَ اللهُ الْيَهُودَ والنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ = خداوند یهود و نصاری را بکشد که مقبره‌ی پیامبران خود را به عنوان مسجد و عبادتگاه گرفتند». (المُصَنَّف، عبدالرّراق صنعانی، ج5 ص431، حدیث 9754 و ج6، ص 54، حدیث 9987 و مَن لایَحضـره الفقیه، ج1، ص178 و مسند الإمام زید، مکتبة الحیاة، ص 177 و صحیح مسلم، ج1، کتاب المساجد ومواضع الصّلاة، باب 3، حدیث 19 تا 23) مالک در الـمُوَطّأ و بخاری و ترمذی و ابوداود و احمد حنبل نیز حدیث مذکور را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-148)
149. - درباره‌ی آیاتی که نویسنده‌ی این مطالب، بدان‌ها اشاره کرده است رجوع کنید به کتاب حاضر، صفحه‌ی 127به بعد. [↑](#footnote-ref-149)
150. - صاحب «المیزان» نیز ذیل آیه‌ی 19 سوره‌ی انبیاء تصریح کرده بت‌پرستان که آلهه‌ای غیرخدا در تدبیر و در عبادت قائل‌اند در مُلک کسی را شریک خدا نمی دانند. [↑](#footnote-ref-150)
151. - درباره‌ی این تشبیه مشرکین رجوع کنید به کتاب حاضر صفحه‌ی 99 بند هـ. [↑](#footnote-ref-151)
152. - راز بزرگ رسا‌لت، جعفر سبحانی، انتشارات کتابخانه‌ی مسجدجامع تهران، ص 233 و234و 243 و 244. [↑](#footnote-ref-152)
153. - شیخ عباس قمّی نقل کرده است که: «عن ابن عباس قال: لمّا قَدِمَ النّبيُّ مكّةَ أبى أن يَدخُلَ البيتَ وفيهِ الآلِهَةُ فَأمَرَبِها فَأُخرِجَتْ. فَأُخْرجَ صورة إبراهيم وإسماعيل وفي أيديهما الأزلام! فقال: قاتَلَهُمُ اللهُ أما وَاللهِ لقد عَلِموا أنَّهما لمَ يَستَقسِما بِها قَطّ». «از ابن عباس روایت شده که گفت: چون پیغمبر وارد مکّه شد از ورود به خانه‌ی کعبه که در آن بت‌ها و معبودها قرار داشتند، خودداری فرمود. پس امر کرد آن‌ها را بیرون آورند، حضرتش از میان آن‌ها صورت و تمثال ابراهیم و اسماعیل را خارج کرد درحالی‌که در دستشان تیرهای قرعه بود! آن‌حضرت فرمود: خدا بکشد ایشان را، به خدا قسم دانستند که آن دو هرگز تیر قرعه نیفکندند». (سفینة البحار، ج2، ص55 ـ مشابه این حدیث را در «نیل الأوطار» ج2، ص97 و 98 و «التّاج الجامع للأصول» ج4، ص430 و «مسند الإمام أحمد» ج1، ص365 ببینید). در برخی از روایات آمده که صورتی از حضرت مریم نیز در کعبه موجود بوده است. (مسند الإمام أحمد، ج1، ص 277). [↑](#footnote-ref-153)
154. - باید به عمومیّت نهی قرآن توجّه داشت. اعتراض قرآن به مشرکین آن است که چرا نسبت به ﴿مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ رفتاری می‌کنید که شایسته **الله** است؟! نه این‌که چرا به «فلان» متشبّت می‌شوید و او را واسطه قرار می‌دهید، امّا به «بهمان» متشبّث نمی‌شوید و او را واسطه قرار نمی‌دهید. [↑](#footnote-ref-154)
155. - رسول اکرم به اجماع مسلمین رحلت کرده و بنابه صریح آیات قرآن، وقت قیامت را نمی‌داند. (الأعراف:187) چنانکه امام سجاد نیز فرموده: «أَيْنَ السَّلَفُ الْمَاضُونَ وَالْأَهْلُون وَالْأَقْرَبُونَ وَالأَوَّلُون وَالآخِرُون وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْمُرْسَلُونَ طَحَنَتْهُمْ واللهُ الْمَنُونُ وَتَوَالَتْ عَلَيْهِمُ السِّنُونَ وَفَقَدَتْهُمُ الْعُيُونُ **وَإِنَّا إِلَيْهِمْ صَائِرُونَ،** فَإِنَّا لِـلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون = کجا شدند پیشینیان گذشته و أهل و خویشان و أوّلین و آخرین و **پیغمران** و **مرسلین**؟ به خدا سوگند که آسیای مرگ بر ایشان بگشت و سالیان جهان بر ایشان گذشت و از چشم‌ها ناپدید شدند و **همانا ما نیز به سوی ایشان رویم و به آن‌ها ملحق شویم** پس به درستی که ما از آن خداوندیم که به کمند بندگی او دربندیم و به درستی که ما به سوی پاداش و جزا دادنِ او رجوع کنندگانیم». (منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج2 ص20 و 21). [↑](#footnote-ref-155)
156. - این قول را مقایسه کنید یا آنچه که جعفر سبحانی از قول مشرکین مکّه نقل کرده است. ر.ک. صفحه‌ی 105 کتاب حاضر. [↑](#footnote-ref-156)
157. - چنان‌که در مفاتیح الجنان در دعای جوشن کبیر (بند 99) نیز می‌خوانید: «يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ يَا مَنْ لَا يَمْنَعُهُ فِعْلٌ عَنْ فِعْلٍ يَا مَنْ لَا يُلْهِيهِ قَوْلٌ عَنْ قَوْلٍ يَا مَنْ لَا يُغَلِّطُهُ سُؤَالٌ عَنْ سُؤَالٍ». «ای خدایی که شنیدنی [صدایی] او را از شنیدن[صدای]دیگر مشغول نساخته، ای خدایی که کاری او را از کارهای دیگر باز نمی‌دارد و ای‌ خدایی که گفتاری او را سر گرم نمی‌سازد [که از شنیدن] گفتار دیگر [باز ماند] و ای خدایی که به اشتباه نمی‌اندازد او را خواسته‌ای از خواسته‌ای دیگر» (شبیه همین جملات در صفحه‌ی 15 مفاتیح در تعقیبات مشترکه‌ی نمازهای یومیّه نیز ذکر شده است) و در دعای پنجم سحرهای ماه رمضان ـ چنانکه در مفاتیح ص 971 و 198 آمده ـ می‌خوانید: «يَا مَنْ...... لَا تَشْتَبِهُ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ وَلَا يَشْغَلُهُ شَيْ‏ءٌ عَنْ شَيْ‏ءٍ». ای شنونده‌ی هر صدا.... ای آن‌که صداهای گوناگون او را به اشتباه نیفکند و چیزی او را از چیز دیگر باز ندارد». [↑](#footnote-ref-157)
158. - باید توجّه داشت که طواف از اعمال عبادی است و اعمال عبادی از قبیل طواف و دعا و نذر و... را نمی‌توان برای غیرخدا به جای آورد. در نتیجه بدون دلیل متقن شرعی نمی‌توان غیرکعبه را طواف نمود. (فتأمّل) در این‌جا مناسب است حدیثی را که احمد طبرسی از پیامبر اکرم نقل کرده است، بیاورم؛ در آن‌جا رسول خدا در جواب مشرکینی که مدّعی بودند بُت‌هایشان صورت‌ها و تمثال‌های افرادی است که پیش از ایشان می‌زیسته‌اند و مطیع خدا بوده‌اند و می‌گفتند ما نیز صورت‌های آن‌ها را ساختیم و آن‌ها را به منظور تعظیم خداوند عبادت کردیم. خدا چون آدم را آفرید و به فرشتگان فرمان داد او را سجده کنند و آنها نیز برای تقرّب به خدا او را سجده کردند و ما به سجده کردن برای آدم و تقرّب به خدا از فرشتگان مستحقّ‌تر بودیم، امّا این فرصت برای ما به دست نیامد از این رو تمثال او را ساختیم و آن را برای تقرّب به خدا، سجده کردیم همچنان‌که ملائکه برای تقرّب به خدا آدم را سجده کردند و هم‌چنان‌که شما به گمان خود مأمور شده‌اید که به سوی مکّه سجده کنید و در غیر مکّه نیز با دست خود [در مساجد خویش] محراب ساخته­اید و به سوی آن ولی به قصد کعبه، سجده می­کنید نه به­قصد محراب و در برابر کعبه سجده می‌کنید به قصد تقرّب به خداوند ـ عزَّوجلّ ـ نه به قصد کعبه؛ چنین فرمود: «ما را خبر دهید هنگامی که شما صورت‌ها و تمثال‌های کسی را که خدا را عبادت می‌کرده (یعنی عابد و صالح بوده) عبادت کردید و بر ایشان سجده کردید یا نماز گزاردید و رخسار خود را به منظور سجده بر خاک نهادید پس برای پروردگار جهانیان چه باقی نهاده‌اید (که در آن عمل با غیرخود مساوی و مشابه نباشد)؟ آیا ندانسته‌اید حقّ کسی که بزرگ‌داشت و عبادت او لازم می‌باشد، این است که با بندگانش مساوی و مشابه نباشد؟ مرا خبر دهید اگر پادشاهی یا بزرگی را با غلامانش حتّی در بزرگداشت و خضوع و خشوع مساوی گرفتند آیا این کار پایین آوردن مقام آن بزرگ و زیاده روی در تعظیم [بندگان و غلامان] کوچک او نیست؟! گفتند: آری. فرمود: آیا نمی‌دانید که شما از آن حیث که [می‌خواهید] خدا را با تعظیم صورت‌ها و تمثال‌های بندگانِ مطیعش، بزرگ بدارید [در واقع] به پروردگار جهان بی‌احترامی می‌کنید... شما برای ما مثالی زدید و ما را شبیه خودتان شمردید در حالی که ما مشابه یکدیگر نیستیم همانا ما بندگان مخلوق و مربوب خدای متعال‌ایم که هر چه به ما فرمان دهد می‌پذیریم و از آن‌چه ما را باز دارد، باز می‌ایستیم و همان طور که از ما می‌خواهد او را عبادت می‌کنیم و اگر به وجهی از وجوه ما را امر فرمود، در همان وجهی که فرموده او را اطاعت می‌کنیم و به وجوه دیگر که ما را امر نفرموده و اجازه نداده است، نمی‌پردازیم زیرا ما نمی‌دانیم، شاید او که وجه اوّل را از ما خواسته است وجه دوّم را نمی‌پسندد. خدای متعال از این‌که [در نماز] در مقابل خودش بایستیم ما را نهی فرموده و چون به ما امر فرمود که با روی کردن به کعبه، او را عبادت کنیم، اطاعت کردیم آن‌گاه به ما فرمود که در سایر بلادی که در آن‌ها مقیم می‌باشیم با روی نمودن به سمت کعبه، او را عبادت کنیم ما نیز خدای را اطاعت کردیم و در هیچ یک از این وجوه از پیروی فرمانش خارج نشدیم. بنابراین چون خدا به سجده در برابر آدم  امر فرمود[البتّه به فرشتگان نه به بندگان] و به سجده در برابر تمثال و صورت او که به هر حال غیراز خود اوست فرمان نداد شما را نرسد که تمثال او را با خود او قیاس کنید زیرا شما نمی‌دانید شاید او بدان سبب شما را بدین کار فرمان نداده که آن را نمی‌پسندد.

     سپس رسول خدا فرمود: ما را خبر دهید اگر روزی مردی به شما اجازه دهد به منزلش وارد شوید آیا مجاز هستید که در غیر آن روز بدون امر و اجازه‌ی او وارد خانه‌اش شوید یا به خانه‌ی دیگرش که شما را بدان دعوت نکرده وارد شوید؟! یا اگر مردی به شما لباسی از لباسهایش یا غلامی از غلامانش یا چارپایی از چارپایانش را بخشید، آیا شما مجاز هستید که آن را بگیرید؟ عرض کردند: آری. فرمود: اگر آن را نگرفتید آیا مجاز هستید مشابه آن را بگیرید؟! عرض کردند: خیر، زیرا وی چنان‌که در مورد أوّل اجازه داده است در مورد دوّم اجازه نداده است. فرمود: مرا خبر دهید آیا خدا سزاوارتر است که در مُلکش بدون فرمان وی وارد نشوند یا بندگانش؟! عرض کردند: خداوند سزاورتر است که در ملکش بی‌إذن او تصرّف نشود و کاری انجام نگیرد. فرمود: پس چرا شما این کار را کرده‌اید و در کجا خدا به شما فرمود که برای این صورت‌ها و تمثال‌ها سجده کنید؟ آنان ساکت ماندند و... الخ (الاحتجاج، مطبعه‌ی النّعمان، با تعلیقات محمد باقر الخرسان، ج1، ص22 به بعد). [↑](#footnote-ref-158)
159. - امیر المؤمنین درباره خدا فرموده: «اسْتَنْجِحُوهُ وَاطْلُبُوا إِلَيْهِ وَاسْتَمْنِحُوهُ فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ وَلَا أُغْلِقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ وَإِنَّهُ لَبِكُلِّ مَكَانٍ وَفِي كُلِّ حِينٍ وَأَوَانٍ وَمَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَجَانّ = روا شدن حاجت را از او بطلبید و در خواست خود را از او بخواهید و عطا و بخش را از او بجویید که بین شما و او پرده‌ای آویخته و دری بسته نیست و او در همه جا و در هر وقت و زمان و با هر انسان و جنّ همراه است». (نهج البلاغه، خطبه‌ی 195) و عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الأهْلِ ولا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ لأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لا يَكُونُ مُسْتَصْحَباً والْمُسْتَصْحَبُ لا يَكُونُ مُسْتَخْلَفاً = پروردگارا، تو در سفر همراه ما [و نیز در غیاب ما] سرپرست خانواده‌ای و جمع [میان این] دو [صفت] را جز تو کسی نتواند زیرا آن‌که [ به جای مسافر نزد خانواده] می‌ماند، همسفر نخواهد بود و آن‌که همسفر می‌شود برای سرپرستی [خانواده] جانشین انسان نخواهد بود». (نهج البلاغه، خطبه‌ی 46). بنابراین فقط خدا همه جا حاضر و ناظر است و غیراو چنین نیستند. [↑](#footnote-ref-159)
160. - با توجه به آیات دیگر قرآن از جمله آیه‌ی 3 سوره‌ی زُمَر می‌توان دریافت که عطف جمله‌ی «وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ.....» به ما قبل، عطف تفسیری است که به منظور توضیح ما قبل آمده است و در مقام بیان مطلبی جدا از مطلب پیشین نیست. جوانی کم اطّلاع از قرآن، درباره‌ی این آیه نوشته است: «به حکم واو عاطف، عبادت آنان غیر از درخواست شفاعت آنان بود. اگر درخواست شفاعت پرستش آن‌ها بوده، لفظ واو زائد خواهد بود». (نقد و تحلیلی پیرامون وهّابیگری، همایون همتی، ص 206). اوّلاً: تجاهل کرده که عطف در آیه‌ی بالا عطف تفسیری است. ثانیاً: آن‌ها بتُ‌ها را می‌خواند‌ند و برایشان کرنش کرده و اعمال عبادی از قبیل نذر و طواف بجا می­آوردند تا بدین وسیله رضایت آن‌ها را برای شفاعت در نزد خدا به دست آورند. بنابراین، دعا و عبادت معبودان، مقدّ‌مه‌ی شفاعت بوده ا‌ست. [↑](#footnote-ref-160)
161. - این قول را مقاسیه کنید با آن‌چه که جعفر سبحانی از قول مشرکین مکّه نقل کرده است. ر.ک. صفحه‌ی 105 کتاب حاضر. [↑](#footnote-ref-161)
162. - در آیات 25 الی 29 سوره‌ی لقمان، قدرت و علم إلهی بیان گردیده است. [↑](#footnote-ref-162)
163. - قرآن فرموده پیامبری که خدا میراند و پس از صد سال او را زنده فرمود ارتباطش با دنیا قطع شد و از دنیا و مدّت مرگش خبر نداشت. (البقرة:259). [↑](#footnote-ref-163)
164. - در بند 93 دعای «جوش کبیر» ـ که در مفاتیح الجنان مذکور است نیز آمده است ـ نیز آمده­است: «يا **كافِياً** مِن كُلِّ شَيْءٍ = ای کفایت کننده از هر چیز». [↑](#footnote-ref-164)
165. - منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج2 ص13. [↑](#footnote-ref-165)
166. - پرواضح است این موضوع که خدا با واگذاری امور فوق به غیر خود، اعتزال اختیار کرده باشد یا نکرده باشد تأثیری در مشرکانه بودن این عقیده ندارد. [↑](#footnote-ref-166)
167. - نقد و تحلیلی پیرامون وهّابیگری، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اوّل (1367)، ص149 و 155تا157. [↑](#footnote-ref-167)
168. - با توجه به آیه‌ی 30 سوره‌ی لقمان معلوم می‌شود که خبر محذوف «لا نافیه للجنس» کلمه‌ی «**حَقٌّ**» است. [↑](#footnote-ref-168)
169. - درباره‌ی اعتقادات مشرکین رجوع کنید به آنچه که در کتاب حاضر از قول «جعفر سبحانی» آورده‌ایم (ص 105). [↑](#footnote-ref-169)
170. - «لاشَريكَ لَكَ إلا شَريكاً هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ». (تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی 28 و 29 سوره‌ی روم). [↑](#footnote-ref-170)
171. - در موارد دیگر نیز مشرکین کارهای زشت و نا بجای خود را به امر و اجازه‌ی خدا قلمداد می‌نمودند فِی المَثَل چون لخت و عریان کعبه را طواف می‌کردند می‌گفتند پدران ما چنین می‌کردند و خدا چنین فرمانی داده است! (الأعراف:28، رجوع کنید به مجمع البیان ذیل آیه‌ی مذکور) و نمی‌گفتند موجودی مستقلّ از خدا چنین اجازه‌ای به ما داده است. [↑](#footnote-ref-171)
172. - خوش‌بختانه درباره‌ی این آیه شیعه و سنّی توافق دارند، درباره‌ی آیه‌ی مذکور رجوع کنید به «صحیح الکافی» محمد باقر البهبودی، ج1 حدیث 23 و 409 و حدیث 24 و نیز وسائل الشیعه ج18، ص96 و 97 حدیث 33390، 33393، 33394، در منابع غیر شیعه نیز آمده است که: «ترمذی و احمد بن حنبل و ابن المنذر و ابن ابی‌حاتم و ابو الشیخ و ابن مردویه و بیهقی و ابن جریر به طُرُق مختلف روایت کرده‌اند هنگامی که پیامبر آیه‌ی 31 سوره‌ی توبه را تلاوت فرموده، عدیّ بن حاتم عرض کرد: مردم احبار و رهبان را عبادت نمی‌کردند، رسول خدا فرمود: آری، امّا آن‌ها هرگاه چیزی را حرام می‌کردند، آن را حرام شمرده و هرگاه چیزی را حلال می‌کردند، آن را حلال می‌شمردند و این کار عبادت آن‌ها محسوب می‌شود». (منقول از «في ظلال القرآن»، سید قطب، ج4 ص202 و 203) و ر.ک. «تصحیح الاعتقاد»، الشیخ المفید، با تعلیقات شهرستانی، منشورات رضی، ص57. [↑](#footnote-ref-172)
173. - در آیه‌ی شریفه لفظ «یَعکُفونَ» به کار رفته، لازم است یاد‌آور شویم که «عُکُوف» به معنای روی آوردن و توجّه کامل کردن به چیزی به منظور تعظیم و تکریم آن است و «عاکِف» کسی را گویند که برای عبادت مقیم مسجد یا عبادت‌گاهی شود. [↑](#footnote-ref-173)
174. - در اسلام سوگند یاد کردن به غیر خدا شرک شمرده شده است. رسول خدا فرموده: «مَن حَلَفَ بِشَيْءٍ مِن دُونِ اللهُ فَقَد أشرَكَ [أو قال: ألا هُوَ مُشرِكٌ] = کسی که به چیزی غیر از خدا سوگند یاد کند، شرک ورزیده است. [یا فرمود: آگاه باشید که او مشرک است].» (مصنف عبدالرزاق، ج8، حدیث 15926) استاد و معلّم شیخ عباس قمی نیز نقل کرده که پیامبر فرمود: «مَن حَلَفَ بِغَيرِ اللهِ فَقَد أشرَكَ [و في بعض الرِوايات: «فَقُد كَفَرَ بِالله»] = کسی که به غیر از خدا سوگند یاد کند، شرک ورزیده [و در برخی از روایات فرمود: به خدا کفر ورزیده] است». (مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ج3، ص51 و 54). در کتب اهل سنّت نیز مشابه این روایات دیده می‌شود. از آن جمله: مردی به کعبه قسم خورد به او گفته شد پیامبر فرموده: «مَن حَلَفَ بِغَيرِ اللهِ فَقَد أشرَكَ = هر که به غیر خدا سوگند یاد کند، شرک ورزیده است». (التّاج الجامع لِلأصول في أحادیث الرّسول، ج3، ص75). [↑](#footnote-ref-174)
175. - رجوع کنید به صفحه‌ی 137 کتاب حاضر که قول مرحوم مطهّری را درباره‌ی صفت «از اویی» و «به سوی اویی» آورده‌ایم. [↑](#footnote-ref-175)
176. - کشف الأسرار، روح الله الموسوی الخمینی، بازار نوروز خان، اول بازار کاشفی، نشر ظفر، ص40. [↑](#footnote-ref-176)
177. - سستی این قول را در صفحه‌ی 127 کتاب حاضر بیان کرده‌ایم. [↑](#footnote-ref-177)
178. - جوان نویسنده نیز در کتابش عقیده‌ی مُفَوّضه را مشرکانه و باطل دانسته است. ر.ک. کتاب حاضر، صفحه‌ی121. [↑](#footnote-ref-178)
179. - نیروی معنوی پیامبران، جعفر سبحانی، نشر قدر ص 46 ـ همان خرافه‌ی «**ولایت تکوینی**» است که به صورت بالا بیان شده است. ما بُطلان این قول را در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص136) آشکار کرده‌ایم و کتاب «درسی از ولایت» را نیز به منظور ردّ همین خرافه تألیف کردیم. [↑](#footnote-ref-179)
180. - ر.ک. تفسیر مجمع البیان، سوره‌ی مبارکه‌ی «ضحی». [↑](#footnote-ref-180)
181. - اگر توان ایجاد معجزه در نفس پیامبر ـ حتّی بإذن الله ـ حاصل شده بود که انتظار معنی نداشت و پیامبر با توانی که نفس مطهّر آن‌حضرت از جانب خدا کسب کرده بود معجزه‌ای می‌آورد و یا می‌گفت هرگاه صلاح باشد می‌آورم ولی نمی‌گفت منتظرم، یعنی خود را با مخالفینش در زمره‌ی منتظرین قرار نمی‌داد. هم‌چنین لازم نبود گفته شود: «تو **فقط** هشدار دهنده‌ای». (فتأمّل). [↑](#footnote-ref-181)
182. - در تفسیر «مجمع البیان» درباره‌ی این آیه آمده است: «ای محمّد به ایشان بگو آیات (= معجزات) فقط نزد خداست که آن‌ها را برحسب مصالح بندگانش که خود می‌داند نازل کرده و ظاهر می‌سازد و بر هر پیامبری آن‌چه را که برای وی و امّتش مناسب‌تر است فرو می‌فرستند و بدین سبب معجزات انبیاء همسان یک‌دیگر نیست و هر پیامبری نوعی از آن را می‌آورد و آیه‌ی (من **فقط** هشدار دهنده‌ای آشکارم) به معنای آن است که من نسبت به معصیت خدا هشدار دهنده و بیم رسانی هستم که راه حق و باطل را آشکار می‌سازد و خداوند سبحان معجزاتی را که گواه راستگویی من است ایجاد فرموده است». [↑](#footnote-ref-182)
183. - درباره‌ی علم غیب رجوع کنید به کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن عقول**» صفحه‌ی 123 به بعد. [↑](#footnote-ref-183)
184. - ولاءها و ولایتها، چاپ دار التّبلیغ الإسلامی قم (قطع جیبی) ص98. [↑](#footnote-ref-184)
185. - مجلسی درباره‌ی معجزه‌ی حضرت مسیح می‌گوید: «وفي قول أئمَّتنا إنّ أفعال العباد مخلوقة خلق تقدير لا خلق تكوين وخلق عيسى من الطّين كهيئة الطّير هو خلق تقدير أيضاً ومكوّن الطّير وخالقه في الحقيقة الله عزّوجلّ = در اقوال امامان ما شیعیان، افعال بندگان مخلوق خودشان است امّا خلق تقدیری است (یعنی اندازه و شکل مواد را به إذن عامّ إلهی تغییر می‌دهند) نه خلق و آفرینش واقعی و این‌که عیسی از گل مانند صورت پرنده‌ای را می‌ساخت نیز خلق تقدیری است و ایجاد کننده‌ی پرنده‌ی واقعی و جان‌دار و آفریننده‌ی آن در واقع خداوند عزّوجلّ است» (بحار الأنوار، ج4، ص 207) چنانکه حضرت رضا نیز فرموده: «چون از علی فقر و نیازمندی ظاهر گشت بنابراین صاحب چنین صفاتی که مردم ناتوان و نیازمند در این صفات با او مشترک‌اند، نمی‌تواند فاعل معجزات باشد و با این وصف دانسته می‌شود معجزاتی که ظاهر نموده، فعل خدای قادری است که شبیه مخلوقات نیست نه کار مخلوقی نیازمند که در صفات ضعف با دیگر ضعفاء شریک است». (الاحتجاج علی أهل اللّجاج، احمد بن علی طبرسی، با تعلیقات محمد باقر خرسان، نجف «مطبعۀ النّعمان» ج2، ص234) همچنین مطالعه‌ی فصل سوّم کتاب شریف «**راهی به سوی وحدت اسلامی**» تألیف مصطفی حسینی طباطبایی و کتاب **أسماء حسنی** تألیف سیّد جلال جلالی قوچانی، بسیار مفید است. [↑](#footnote-ref-185)
186. - چنانکه حضرت ابراهیم فرموده: ﴿وَإِذَا مَرِضۡتُ فَهُوَ يَشۡفِينِ ٨٠﴾ [الشعراء: ٨٠] « و چون بیمار شوم اوست که مرا بهبود می‌بخشد». حضرت علی نیز به درد چشم مبتلا شد. رسول اکرم نیز در ایام آخر عمر پر برکتش بیمار شد. موجودی که صفات محدود خود را فاقد می‌شود و با یک بیماری صفت سلامت خود را از کف می‌دهد، چگونه می‌تواند صفات واجب الوجود را متقبّل شود؟ همچنین رجوع کنید به کلام شیخ صدوق درباره‌ی امام که در کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» آورده‌ایم. (ص128). [↑](#footnote-ref-186)
187. - مفید است که رجوع کنید به تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیه‌ی 12 سوره‌ی سبأ. [↑](#footnote-ref-187)
188. - به حرف عطف «فاء» در صدر آیه‌ی 36 سوره‌ی صاد توجّه شود. [↑](#footnote-ref-188)
189. - فاعل «معجزات» در هر دو آیه خداست. همچنین به مقطع آیه‌ی 79 سوره‌ی انبیاء توجه شود که فرموده: ﴿وَكُنَّا فَٰعِلِينَ﴾ [الأنبیاء 79] «ما کننده‌ی این کار بودیم». آیا بیانی واضح‌تر از این هم ممکن است؟ ﴿فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلۡقَوۡمِ لَا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ حَدِيثٗا﴾. [↑](#footnote-ref-189)
190. - در أدعیه‌ی منقول از حضرت علی نیز آمده که آنحضرت در دعا به درگاه حق می‌گفت: «وَ أسألُكَ بِاسمِكَ الّذِي سَألَكَ بِهِ عَبدُكَ الّذِي كانَ عِندَهُ عِلمٌ مِنَ الكِتابِ **فَأتَيتَهُ** بِالعَرشِ قَبلَ أن يَرتَدَّ إلَيهِ طَرفُهُ = (ای خدا) از تو درخواست می‌کنم بدان نامت که از تو در خواست کرد بدان نام آن بنده‌ای که دانشی از کتاب نزدش بود، پس تو تخت را پیش از آنکه (سلیمان) چشم برهم زند برایش آوردی». (صحیفه‌ی علویّه، دعاؤه في الیوم الخامس عشر من الشّهر). [↑](#footnote-ref-190)
191. - این لفظ غالباً برای نفی أبدی استعمال می‌شود و در آیه‌ی 143 سوره‌ی أعراف نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-191)
192. - توجّه دارید که عوام نصاری در مشکلات و مصائب، حضرت عیسی و مادرش را می‌‌خوانند. [↑](#footnote-ref-192)
193. - نمی‌توان گفت منظور از «غیر خدا» در آیات فوق «بت‌ها» می‌باشند زیرا برای غیرخدا، لفظ «**الّذِینَ**» و ضمیر جمع **واو** و ضمیر «**هُم**» استعمال فرموده که مخصوص عُقَلاست. [↑](#footnote-ref-193)
194. - شیح طوسی در تفسیر آیه‌ی 49 سوره‌ی آل‌عمران و آیه‌ی 110 سوره‌ی مائده می‌گوید: جمله‌ی (**فَيَكونُ طَيراً**) را با قید (**بِإذنِ الله**) آورده امّا جمله‌ی ﴿ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡ‍َٔةِ ٱلطَّيۡرِ﴾ را با قيد مذکور نیاورده تا با ذکر کلمه‌ی «**إذن**» ما را آگاه سازد که پرنده شدن مجسّمه‌ی گلین کار خداست نه حضرت عیسی درحالی‌که دادن صورت [پرنده به گل] و دمیدن در آن، کار آن حضرت بود که بنا به تقدیر الهی در توان غیرخدا هم هست امّا تبدیل موجود بی‌جان به موجود جاندار جُز خدا در توان هیچ کس نیست و جمله‌ی ﴿وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ نیز مجازاً به آن‌حضرت نسبت داده شده و معنای حقیقی آیه این است که خدا را می‌خوانم تا مردگان را زنده سازد و خدا نیز آن‌ها را زنده‌ می‌سازد و آن‌ها به إذن إلهی زنده می‌شوند.

     و درباره‌ی شفای کور مادرزاد و پیس می‌گوید: «از آن‌رو آیه این کار را به حضرت مسیح نسبت داده که شفای آن‌ها به دعا و درخواست آن‌حضرت بوده است و جمله‌ی ﴿وَإِذۡ تُخۡرِجُ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِي﴾ بدین معنی است که به یاد آر که مرا می‌خواندی و من هنگام دعای تو مردگان را زنده می‌ساختم و آن‌ها را از قبرها خارج می‌ساختم تا مردم آن‌ها را زنده ببینند و آیه این کار را به حضرت عیسی نسبت داده زیرا چنان‌که بیان کردیم به دعای آن‌حضرت بوده است. (التِّبیان، چاپ سنگی به خطّ ابو القاسم خوشنویس، ج1، ص317 و 582). [↑](#footnote-ref-194)
195. - هم‌چنین رجوع کنید به «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» صفحه‌ی142. [↑](#footnote-ref-195)
196. - لَبَّیکَ خداوندگارا لَبَّیکَ، تو را شریکی نیست مگر شریکی که او نیز با آن‌چه که دارد از آن توست. [↑](#footnote-ref-196)
197. - ر.ک. تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیه‌ی 28 و 29 سوره‌ی «روم». [↑](#footnote-ref-197)
198. - البتّه موجود ممکن و مخلوق نمی‌تواند واجد صفات واجب الوجود شود. «أينَ التُّرابُ وَرَبُّ الأرباب»؟ [↑](#footnote-ref-198)
199. - درباره‌ی بی‌اعتباری این زیارتنامه رجوع کنید به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» صفحه‌ی 98 تا 101 و 350 تا 356. [↑](#footnote-ref-199)
200. - درباره‌ی این مسأله، مطالعه‌ی کتاب **زیارت و زیارتنامه** بسیار مفید، بلکه ضروری است. [↑](#footnote-ref-200)
201. - جالب است درباره‌ی «علیّ بن جعفر» که مردم ما فوج فوج به زیارت قبر او می‌روند خود شیخ عباس معترف است، در این‌که قبر «أبو الحسن علیّ بن جعفر العُرَیضی» در قم است یا در «عُرَیض» که یک فرسخی مدینه است که ملک آن جناب و محلّ سُکنای او و ذریّه‌اش بوده، اختلاف است (منتهی الآمال، ج2، ص164). با این‌که فقط نام یک پسر از فرزندان حضرت کاظمحمزه بوده امّا شیخ عباس درباره‌ی «أبو القاسم حمزه بن موسی» می‌گوید قبر او در شاه عبدالعظیم (= شهر ری) است. سپس در صفحه‌ی بعد می‌گوید قبر نام‌برده «در اصطخر شیراز معروف و مشهور و محلّ زیارتِ نزدیک و دور است..... و در ترشیز هم جمعی اعتقاد کرده‌اند مقبره‌ای است از امام‌زاده حمزه» و در همان صفحه‌ی می‌گوید: در بلده‌ی طیّبه‌ی قم مزاری است معروف به شاهزاده حمزه..... و از برای او صحن و قُبّه و بارگاهی است و از کلام صاحب «تاریخ قم» معلوم می‌شود که این بزرگوار همان حمزة بن موسیاست». (منتهی الآمال، ج2، ص 234 و 235). چگونه ممکن است یک انسان دارای سه قبر باشد؟! وقتی قبرِ پسر بلافصل امام چنین باشد وای به قبر سایرین! متأسّفانه عوام به این مسائل توجّه ندارند و هر جا گنبد و بارگاهی باشد، به زیارتش می‌روند و امید ثواب دارند! حتّی به صِرفِ خواب دیدن کسی، جایی را زیارت‌گاه می‌کنند، چنانکه شیخ عبّاس گفته است: «أحمد بن قاسم زمین‌گیر و عِنّین بوده و آبله در چشمش پیدا شد و بدان سبب هر دو چشمش تباه گشت و چون وفات یافت به مقبره‌ی قدیمه‌ی مالون دفن گردید..... بعضی از صُلحای قم به **خواب دید** در سنه‌ی 371 که ساکن در این تربت، مردی بس فاضل است و در **زیارت کردن او ثواب و أجبر بسیار است** پس دیگر باره بنای قبر او از چوب مجدّد گردانیدند و **مردم زیارت کردن او را از سر گرفتند** و جمعی از ثقات گفته‌اند که جمعی که صاحب علّت کهنه بوده‌اند و یا در عضوی از اعضای ایشان زحمتی و علّتی واقع شده بر سر قبر او می‌رفتند و طلب شفا می‌نمودند و به برکت روح شریف او از آن علّت شفا می‌یافتند»! (منتهی الآمال، ج2، ص165) متأسّفانه عوام نمی‌پرسند کسی که نتوانست دو چشم خود را شفا دهد چگونه مردم به واسطه‌ی او شفا می‌خواهند! دیگر آن‌که نمی‌پرسند از کجا دانستند که زیارت قبر او ثواب و أجر بسیار دارد؟ و نمی‌پرسند که آیا خواب هم حجّت شرعی است؟! [↑](#footnote-ref-201)
202. - کَتَبتُ يامولاي صَلَواتُ الله عَلَيكَ مُستَغِيثاً.... وَتَوَكّلتُ في المسألة لِلّهِ ـ جَلَّ ثَناؤه ـ عَلَيهِ وَعَلَيك... الخ. [↑](#footnote-ref-202)
203. - منتهی الآمال، ج2، ص491 و 492. [↑](#footnote-ref-203)
204. - این گفته‌ی شیخ عباس را که إجابَة المُضطرّین را در انحصار خدا نمی‌داند مقایسه کنید با این آیه‌ی قرآن که فرموده: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ.... أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِ﴾ [النّمل:62]. [↑](#footnote-ref-204)
205. - ای مولایم، ای فاطمه مرا یاری نما. [↑](#footnote-ref-205)
206. - برای آشنایی با او رجوع کنید به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» ص167. [↑](#footnote-ref-206)
207. - چرا به آیه‌ای از قرآن استناد نکرده است؟! زیرا در قرآن أثری از این عقاید نیست. [↑](#footnote-ref-207)
208. - این اقوال را مقایسه کنید با آیات قرآن کریم که خدا به پیامبر فرموده: ﴿قُلۡ مَا كُنتُ بِدۡعٗا مِّنَ ٱلرُّسُلِ وَمَآ أَدۡرِي مَا يُفۡعَلُ بِي وَلَا بِكُمۡ﴾ [الأحقاف: ٩] «بگو من نودرآمد پیامبران نیستم و نمی‌دانم که با من و با شما چه خواهند کرد». و فرموده: ﴿قَالَتۡ لَهُمۡ رُسُلُهُمۡ إِن نَّحۡنُ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ﴾ [إبراهيم: ١١] «پیامبرانشان به ایشان گفتند: ما جُز بشری مانند شما نیستیم و لیکن خدا بر هر که از بندگانش که بخواهد منّت می‌نهد [و او را نبوّت می‌بخشد]». بایدتوجّه داشت که انبیاء این بخش از سخن مخالفین خود را که گفته بودند: ﴿إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا﴾ [إبراهيم: ١0] «شما جُز بشری مانند ما نیستید» تأیید کرده‌اند. (فتأمّل)

     قرآن به پیامبر اکرم نیز فرموده: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ﴾ [الکهف:110 و فصلت:6] «بگو: جُز این نیست که من بشری مانند شمایم که به من وحی می‌شود که معبود شما معبودی یگانه است». [↑](#footnote-ref-208)
209. - ولایت فقیه، روح الله الموسوی الخمینی، انتشارات امیرکبیر با همکاری نمایشگاه کتاب قم، ص67 و68. [↑](#footnote-ref-209)
210. - سوگند به لات و به عُزّی و به کسی که بر دین و آیین آن‌هاست. = و سوگند به خداوند، همانا خدا از آن‌ها بزرگ‌تر است! (الأصنام، ص17) [↑](#footnote-ref-210)
211. - کشف الأسرار، روح الله الموسوی الخمینی، نشر ظفر، ص 40. [↑](#footnote-ref-211)
212. - خدا شاهد است که تردید دارم علاقه‌ی او به پیامبر اکرم به اندازه‌ی ارادت من به آن حضرت باشد. [↑](#footnote-ref-212)
213. - درباره‌ی معنای «عِندَ رَبِّهِمۡ» رجوع کنید به کتاب **زیارت و زیارتنامه**، صفحه‌ی 182 تا 186. [↑](#footnote-ref-213)
214. - ر.ک. «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» صفحه‌ی 123 تا 129. [↑](#footnote-ref-214)
215. - جوان نویسنده نیز همین افتراء را در کتابش تکرار کرده و نوشته است: «وهّابیان چون قائل به تجرّد روح و بقاء آن پس از مرگ نیستند، لذا می‌پندارند که ارواح انبیاء و اولیاء و صالحان نیز با مرگِ بدنشان نابود و منعدم شده است و از چیزی که دیگر موجود نیست طلب آثار و خواصّ و انجام کاری داشتن، خلاف عقل است!» (نقد و تحلیلی پیرامون وهّابیگری، ص208 ).

     امّا چنانکه ملاحظه شد این ادّعا دروغ است و هیچ مسلمانی نمی‌گوید روح معدوم می‌شود بلکه موحّدین می‌گویند روح به عالم دیگر منتقل می‌شود و با دنیای فانی ما، ارتباط ندارد و ما نمی‌توانیم با آنها مرتبط شده و سخن خود را به ایشان بشنوانیم. رجوع کنید به آنچه در توضیح آیه‌ی 52 سوره‌ی روم وآیه‌ی 22و 23 سوره‌ی فاطر گفته‌ایم. (ص115) علاوه براین، زائد و بی‌مورد بودن این کلام او نیز آشکار می‌شود که گفته است: «روح.... هرگز نمی‌میرد و با مرگ و تلاشی بدن از بین نمی‌رود بلکه بعد از مرگ به خاطر رهایی از قالب و قفس تن، شکوفاتر و تواناتر و آگاهتر می‌گردد» (همان کتاب، صفحه‌ی 209) زیرا بقای روح درمیان مؤمنینِ به ادیان إلهی، منکر ندارد.

     ثانیاً: آن‌چه گفته، در مورد روح صالیحن صادق است ولی در مورد روح غیرصالحین باید گفت که روح آن‌ها از بین نمی‌رود ولی شکوفاتر نمی‌شود بلکه پژمرده‌تر و ناراحت‌تر می‌شود.

     ثالثاً: در مورد روح صالحین نیز مهم‌ترین نکته آن است که توجّه داشته باشم این شکوفایی و توانایی و آگاهی بیشتر نیز نامحدود و نامقیّد نیست بلکه در حوزه‌ی عالَم دیگر است و عالَم فانی ما را که پشت سر گذاشته‌اند، شامل نمی‌شود بلکه شکوفایی و عروج و آگاهی روحِ آن بزرگواران در عالَم بقا و عالم برزخ و عِندَ رَحمَةِ الرَّبّ ودارالسَّلام و..... است و به هر حال از این گفته نمی‌توان نتیجه گرفت که ما می‌توانیم با ایشان مرتبط شده و می‌توانیم سخن خود را به ایشان بشنواینم. (فتأمّل). از أدلّه‌ی فلسفه‌ی اسلامی و فلسفه‌ی صدرایی که این جوان به آن بسیار می‌نازد و ـ مباحث «نفس» آن را دشوار و مردافکن می‌خواند و پیداست که مرعوب آن است ـ نیز برنمی‌آید که روح پس از مفارقت از کالبد مادّی از هر محدودیّتی عاری می‌شود! (فتأمّل) [↑](#footnote-ref-215)
216. - این­کار نشانه‌ی آن ­است که دنبال حقیقت نیستند و تصمیم خود را گرفته و حُکم خود را قبلاً صادر کرده‌اند! [↑](#footnote-ref-216)
217. - نقد و تحلیلی پیرامون وهّابیگری، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ص163. [↑](#footnote-ref-217)
218. - به آیات قبلی خصوصا آیه‌ی 12 توجّه شود. [↑](#footnote-ref-218)
219. - این واقعه را هم علمای سیره از قبیل ابن هشام و هم مفسّرین و هم کتب اسباب النّزول و.... نقل کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-219)
220. - در مورد این‌که چرا در قرآن، برخی از معجزات به غیرخدا نسبت داده شده، فِی المَثَل حضرت عیسی گفته است «من مردگان را زنده می‌کنم یا کور را شفا می‌دهم»، رجوع کنید به کتاب «**عرض أخبار اصول بر قرآن و عقول**» صفحه‌ی 142 و کتاب حاضر، صفحه‌ی 140 به بعد. [↑](#footnote-ref-220)
221. - علماء درباره‌ی مشارکت مستقیم ملائکه در غزوه‌ی «بدر» اتّفاق نظر ندارند و عدّه‌ای از ایشان معتقدند که مشارکت ملائکه بیش از تثبیت مؤمنین نبوده است! چون نمی‌خواستم تنها به قاضی رفته باشم لذا در متن، از مشارکت مستقیم ملائکه سختی نگفتم لیکن خودم رأی آن دسته از علما را که به دخالت مستقیم فرشتگان در جنگ قائل‌اند، صحیح می‌دانم زیرا علاوه بر اخبار فراوانی که در کتب معتبر آمده است. (ر.ک. **خیانت در گزارش تاریخ**، انتشارات چاپخش، چاپ اوّل، ج اوّل، ص200 تا 203) اگر در قرآن تأمل شود ملاحظه می‌کنیم آیه‌ی 12 سوره‌ی انفال در ادامه‌ی آیاتی است که امدادات إلهی را بر می‌شمارد و مهم‌تر این‌که هر دو امر ذیل آیه‌ی 12 دارای خصوصیّتی است که با مؤمنین تناسب ندارد زیرا انجام آن خصوصاً امر دوّم کاملاً در وُسع مؤمنین نیست. و خداوندی که فرموده: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: 286] از مؤمنین بیش از وسع نمی‌خواهد. پرواضح است که مطلوب از مؤمنین مقابله و مبارزه و حدّ اکثر کشتن دشمن مهاجم است. حال اگر مجاهدی ضربه‌ی شمشیرش را به سينه یا شانه یا شکم دشمن بزند یا تیر و کمان را مورد استفاده قرار دهد، فرقی نمی‌کند و مطلوب حاصل است و اصولاً شرائط جنگ چنان متغیّر است که نمی‌توان از قبل تعیین کرد که مجاهدین کدام عضو دشمن را هدف قرار دهند و أصولاً بسیار کم اتّفاق می‌افتد که بَنان (= سرانگشتِ) دشمن را که با آن سلاح گرفته و دائماٌ دستش را حرکت می‌دهد، بتوان قطع کرد مگر این‌که مخاطبِ این طلب، از توان فوق بشری برخوردار باشد. (فتأمّل)

     علاوه بر این آیه‌ی 14 خطاب به کفّار است و آیه‌ی 15 که خطاب به مؤمنین است با ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ آغاز شده و پیش از آن قرینه‌ای بر این‌که مؤمنین مخاطب شده‌اند مشاهده نمی‌شود. بنابراین نمی‌توان بدون دلیل متقن ذیل آیه‌ی 12 را که صدر آن بی‌شبهه مکالمه با ملائکه است، خطاب به مؤمنین به شمار آورد و کسانی که دو امر ذیل آیه‌ی 12 را خطاب به مؤمنین می‌دانند بر خلاف ظاهر می‌گویند. به اضافه‌ی این‌که اگر کار ملائکه به تثبیت مؤمنین منحصر می‌شد ذکر عدد فرشتگان [آل‌عمران: 124، و الأنفال: 9] و یا ذکر صفت «مُسَوِّمِينَ= نشان گذار» [آل‌عمران:125] لازم نبود. (فتأمّل) این نیز دلیل دیگری است بر مشارکت مستقیم آنان در جنگ، درحالی‌که در جنگ احزاب که فرشتگان دخالت مستقیم نداشتند عدد فرشتگان ذکر نشده است.

     بنابراین معنای آیه‌ی 17 سوره‌ی أنفال بسیار واضح است و نیازی به بافندگی‌های عرفا و صوفیّه نیست زیرا آیه‌ی شریفه فرموده: این پیروزی را صرفاً نتیجه‌ی مجاهدت و مساعی خود ندانید بلکه این پیروزی غیر عادی نتیجه‌ی امداد مستقیم إلهی و دخالت نیروهای غیبی است که به کمک شما فرستاد. [↑](#footnote-ref-221)
222. - هم‌چنین می‌توان به سایر کتب تفسیر از قبیل «مجمع البیان» یا تفسیر نمونه یا.... مراجعه کرد. [↑](#footnote-ref-222)
223. - در مورد ارتباط با فرشتگان رجوع کنید به کتاب حاضر، ص191. [↑](#footnote-ref-223)
224. - نقد و تحلیلی پیرامون وهابیگری، ص185 و 186. [↑](#footnote-ref-224)
225. - چنانکه امام صادق که مقیم مدینه بود، چون شنید که عدّه‌ای از ساکنین کوفه با این اعتقاد که او می‌شنود گفته‌اند: «لَبَّيكَ يَا جَعْفَر» سجده کرد و سینه بر زمین مالید و گریست و شدیداً با این نظر مخالفت فرمود و چند بار فرمود: بلکه من بنده‌ی خدایم، بنده‌ی فرزند بنده، بنده‌ای خُرد و سست. سپس فرمود: اگر حضرت عیسی در برابر آنچه نصاری درباره‌ی او گفته‌اند سکوت می‌کرد سزاوار بود که خدا او را کر و کور سازد و اگر من در برابر آنچه «أبو الخطّاب» درباره‌ی من گفته سکوت کنم سزاوار است که خدا مرا کر و کور سازد.

     «لَمَّا لَبَّى الْقَوْمُ الَّذِينَ لَبَّوْا بِالْكُوفَةِ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ فَخَرَّ سَاجِداً وَدَقَّ جُؤْجُؤَهُ بِالْأَرْضِ وَبَكَى وَأَقْبَلَ يَلُوذُ بِإِصْبَعِهِ وَيَقُولُ: بَلْ عَبْدٌ لِـلَّهِ قِنٌّ دَاخِرٌ مِرَاراً كَثِيرَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ فَنَدِمْتُ عَلَى إِخْبَارِي إِيَّاهُ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا عَلَيْكَ أَنْتَ مِنْ ذَا. فَقَالَ: يَا مُصَادِفُ إِنَّ عِيسَى لَوْ سَكَتَ عَمَّا قَالَتِ النَّصَارَى فِيهِ لَكَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يُصِمَّ سَمْعَهُ وَيُعْمِيَ بَصَرَهُ وَلَوْ سَكَتُّ عَمَّا قَالَ أَبُوالْخَطَّابِ لَكَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يُصِمَّ سَمْعِي وَيُعْمِيَ بَصَرِي». ( رجال کشی، چاپ کربلاء ص 253). [↑](#footnote-ref-225)
226. - چنان‌که حضرت أمیر درباره‌ی خدا فرموده: «سَمِيعٌ لابِآلةٍ، بَصِيرٌ لابِأداةٍ = خداوند شنواست نه با عضو و بیناست نه با وسیله». برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» صفحه‌ی 198. [↑](#footnote-ref-226)
227. - ایشان سال‌ها پیش این کتاب را زمانی‌که أیّام تبعید را در یزد می‌گذراند تألیف کرده و بدین سبب آن را **ارمغان یزد** نامیده است. [↑](#footnote-ref-227)
228. - آقای زین العابدین کاظمی خلخالی. [↑](#footnote-ref-228)
229. - تأمل در آیه‌ی 62 سوره‌ی نمل نیز می‌رساند که استعانت مورد بحث ما «استعانت عبادی» یعنی استعانتِ بی‌قید و شرط در وقت اضطرار است که وسائل و اسباب عادی و معمولی در دسترس نیست و إلّا پرواضح است که در غیر موارد اضطرار ـ که استعانت دیگران را إجابت کرده و یا از سایرین استعانت می‌کنیم ـ نیز هر نفسی که فرومی رود به إذن و إفاضه‌ی إلهی و چون بر می‌آید به إذن و إفاضه‌ی إلهی است و هرگامی که برمی‌داریم به إذن إلهی است و هکذا.... لیکن اذن عامّ إلهی که همه‌ی مخلوقات از آن برخوردارند. امّا آیه از این حالت صرف نظر کرده و حالت اضطرار را که حوزه‌ی إذن خاصّ إلهی و عرصه‌ی ظهور إمداد نامقیّد و نامشروط إلهی است مورد توجّه قرار داده و با اِستفهام اِنکاری پرسیده: ﴿أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِ﴾ «آیا با خدای یگانه، معبود[دیگری هم] هست»؟! در نتیجه اگر از بندگان خدا که توان إعانت محدود به إذن إلهی و از جانب حقّ تعالی به ایشان إعطاء شده، مددجویی و استعانت کنیم، مورد عتاب نخواهیم بود امّا إستعانت نامقیّد و نامشروط از هیچ کسی جُز خدا نمی‌توان انتظار داشت و در این حوزه خدا تنها و بی‌شریک است و چنین توانی را به کسی إعطاء نفرموده است و إلّا لازم می‌آمد که قرآن فقط کسانی را که چنین توانی را در غیرخدا به نحو استقلالی توقعّ دارند، با استفهام انکاری مورد عتاب و توبیخ قرار دهد؟ (فتأمّل). لازم است توجّه داشته باشیم که آیه‌ی شریفه نفرموده: «أمُعِينٌ» يا «أمُجيبٌ مَعَ الله؟» بلکه فرموده آیا معبودی همراه خدا هست؟! در واقع چنین استعانتی را عبادت شمرده در حالی که مردم ما در چنین حالتی حضرت ابوالفضل و حضرت رضا و..... را می‌خوانند و کسی ایشان را نهی نمی‌کند! [↑](#footnote-ref-229)
230. - طبعاً استعانت مقیّد و مشروط از بحث ما خارج است. [↑](#footnote-ref-230)
231. - یعنی با اعمال صالح که سبب تکامل خود آنان است بر شایستگی خود برای جلب رحمت حقّ بیفزایند. چنان‌که قرآن کریم نیز چنین فرموده: ﴿إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلۡعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرۡفَعُهُۥ﴾ [فاطر: ١٠] «کلام نیکو و پاک به سوی أو (= خدا) بالا می‌رود وعمل صالح و کردار نیکو آن را بالا می‌برد ( و به اجابت نزدیک می‌سازد)». [↑](#footnote-ref-231)
232. - مقصود نویسنده‌ی محترم آن است که اگر آقای «خویی» به این مسأله توجّه می‌کرد که «مفعولٌ بهِ» فعل «ٱسۡتَعِينُواْ» که از شدّت وضوح در آیه نیامده کلمه‌ی **الله** است و آیه در واقع چنین است: «وَٱسۡتَعِينُواْ [اللهَ] بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِ» در این صورت به وضوح تمام درمی‌یافت که در این ‌آیه نیز «مُستَعان» خداست نه غیر خدا و صبر و نماز «وسیله» و «مُستَعانٌ بِه» میباشند زیرا پرواضح است که صبر و نماز، مُدرِک نیستند تا استعانت ما را دریابند. [↑](#footnote-ref-232)
233. - اینک که آن‌ها را می‌خوانیم نشانه‌ی آن است که برای آن‌ها قید «حیات دنیوی» را قائل نیستیم و با این‌که مرگِ دنیوی، آن‌ها را دریافته، باز هم آنان را می‌خوانیم با این کار به زبان عمل می‌گوییم که می‌توانیم ندای خود را به اموات بشنوایم درحالی‌که حتّی پیامبر اکرم به این کار توانا نبود [فاطر:22 و 23]. و دیگر آن‌که شنیدن آنان را مطلق دانسته و شنوایی آن‌ها را مقیّد و مشروط به داشتن آلت شنوایی نمی‌دانیم درحالی‌که فقط خداست که برای دیدن یا شنیدن محتاج آلت نیست. [↑](#footnote-ref-233)
234. - چنان‌که در بند 38 دعای «جوشن کبیر» ـ که در مفاتیح مذکور است ـ خطاب به خدا آمده است: «**يا مَن لايُستَعانُ إلا بِهِ**» «ای آن‌که استعانت نشود مگر به او». [↑](#footnote-ref-234)
235. - از مقایسه‌ی آیه‌ی 128 سوره‌ی اعراف با آیه‌ی 45 سوره‌ی بقره‌ی که هر دو خطاب به بنی اسرائیل است می‌توان دریافت که چون نماز عالی‌ترین مصداق دعاست از این رو اگر با نماز از خدا استعانت کنیم در این صورت خدا، هم «مُستَعان» است و هم «مُستَعانٌ به». در هر دو آیه، هر دو نوع استعانت ذکر شده است: أوّل استعانتی که «مُستَعان» و «مُستَعانٌ بِه» خدا و اسماء و صفات إلهی است، دوّم استعانتی که «مستعان» خدا و «مستعانٌ به» غیر از خدا و از اعمال صالحه (از قبیل صبر یا روزه یا جهاد و......) است و البتّه این هر دو نوع با هم قابل جمع‌اند. [↑](#footnote-ref-235)
236. - زیرا غیر خدا ـ حتّی انبیاء و اولیاء ـ از عذاب إلهی بیم دارند و خود محتاج و به دنبال وسیله‌اند تا به رحمت حقّ واصل شوند. قرآن فرموده: (غیرازخدا) کسانی را می‌خوانند که هر یک از ایشان که مقرّب‌تر هستند خود **وسیله می‌جویند** و به رحمتش امید داشته و از عذابش بیم دارند. (سوره الإسراء: 57 - این آیه را در بند «ب» همین گفتار آورده‌ایم). [↑](#footnote-ref-236)
237. - اگر جوان نویسنده تعصّب نسبت به اعتقادات آباء و اجدادی را کنار می‌گذاشت به سادگی این تفاوت را در می‌یافت و در کتابش (صفحه‌ی 186) نمی‌نوشت: «چه تفاوت دارد بین استمداد از طبیب جرّاح برای عمل آپاندیس و استمداد از جبرئیل..... الخ». [↑](#footnote-ref-237)
238. - ر.ک. کتاب حاضر، ص 105 به بعد. قول او را مقایسه کنید با آن‌چه در این‌جا آورده‌ایم. [↑](#footnote-ref-238)
239. - توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، استاد جعفر سبحانی، نشر قدر، تابسان 1362، ص94. [↑](#footnote-ref-239)
240. - ر.ک. کتاب حاضر، ص 105 به بعد. [↑](#footnote-ref-240)
241. - ر.ک. کتاب حاضر، ص 105 به بعد. [↑](#footnote-ref-241)
242. - ر.ک. کتاب حاضر، ص 105 تا 115. [↑](#footnote-ref-242)
243. - البتّه فقط در مقام قول و ادّعا. [↑](#footnote-ref-243)
244. - توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، ص 94 و 95. [↑](#footnote-ref-244)
245. - ر.ک. به آنچه در صفحه‌ی 99 و صفحات 105 تا 115 گفته شد. [↑](#footnote-ref-245)
246. - توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، حاشیه‌ی ص97 و 98. [↑](#footnote-ref-246)
247. - توسّل استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، ص98. [↑](#footnote-ref-247)
248. - آن‌چه درمیان قلاب آورده‌ایم نویسنده در ترجمه‌ی خود نیاورده بود! [↑](#footnote-ref-248)
249. - توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، ص 105 و 106. [↑](#footnote-ref-249)
250. - من لا یحضره الفقیه، کتاب الصّلاة باب 51 (باب صلاة الاستسقاء). حدیث 21، در روایت مذکور آمده است که عبّاس عرض می‌کرد. «اَللّهُمَّ إنّا لانَدْعُو إلاَّ إِيَّاكَ= پروردگارا، همانا ما جُز تو را نمی‌خوانیم». [↑](#footnote-ref-250)
251. - درباره‌ی رفتار مسلمین صدر اسلام نسبت به درگذشتگان، رجوع کنید به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» خصوصاً صفحه‌ی 3 تا 29. [↑](#footnote-ref-251)
252. - ر.ک. توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، جفعر سبحانی، چاپ اوّل، ص 104 به نقل ا ز جلد أوّل کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة». [↑](#footnote-ref-252)
253. - هم‌چنین حدیث دیگری که آقای «سبحانی» در صفحه‌ی 142 کتابش به نقل از عثمان بن حُنَیف آورده و در حدیث مذکور نیز نابینایی با پیامبر **زنده از فاصله‌ای متعارَف** سخن گفت (یعنی عمل او مشمول استعانت مقیّد بود) و آن‌حضرت را شفیع خواسته‌ی خود قرار داد، از بحث ما خارج است. [↑](#footnote-ref-253)
254. - بنابراین آن‌چه که آخوندها برای فریب عوام می‌گویند که در کتب حدیث ـ از جمله «سنن الکبری» یا مستدرک حاکم نیشابوری یا مصنّف عبدالرّزّاق یا.... ـ آمده است که حضرت زهرا جمعه‌ها قبر حضرت حمزه سیّد الشهداء و شهدای اُحُد را زیارت می‌فرمود و در آن‌جا می‌گریست و برای آن‌ها دعا می‌کرد؛ یا پیامبر أوّل هرسال به بقیع می‌رفت و برای اهل بقیع دعا می‌فرمود یا عائشه قبر برادرش عبدالرّحمن را زیارت می‌کرد یا پیامبر به عائشه که پرسیده بود أهل بقیع را چگونه زیارت کنم؟ فرمود: بگو: «السَّلاَمُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ المُؤْمِنينَ وَالمُسْلِمِينَ، وَيَرْحَمُ الله المُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالمُسْتَأْخِرِينَ، وإِنَّا إِنْ شَاءَ الله بِكُمْ لاَحِقُونَ= براهل این سرزمین از مؤمنین و مسلمین درود باد و خداوند کسانی از ما را که پیش از ما درگذشتند و کسانی­که در آینده در این‌جا می‌آرمند رحمت فرماید و ما نیز هر آینه إن شاءَ الله به شما می‌پیوندیم». (صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ج2، ص 671) بالکلً از بحث ما خارج است و مشمول این حدیث است که رسول خدا فرمود: «إِنِّي نَهَيْتُكُمْ عَن زِيَارَة الْقُبُور= همانا شما را از زیارت قبرها نهی نمودم». و پس از این‌که آداب و عادات جاهلیّت در میان مردم سست گردید، فرمود: «أَلَا فَزُورُوهَا فَإِنَّهَا تُذَكِّرُكُمُ الآخِرَةَ (المَوتَ) = اینک قبرستان‌ها را زیارت کنید که این کار آخرت (مرگ) را به یاد شما می‌آورد.» (زیارت و زیارتنامه، ص 4 و 5 ).

     بدیهی است به لحاظ یاد آوردی ناپایداری دنیا و تذکّر مرگ و آخرت، دیدار قبور مؤمنین و غیر مؤمنین، مساوی است و اگر کسی به زیارت گورستان شهر خود ـ مثلاً بهشت زهرا در تهران ـ برود، مقصود حاصل می‌شود و لازم نیست فردی از ماکو یا خرّمشهر بار سفر ببندد و برای تذکّر آخرت به خراسان و زیارتِ بارگاه شکوهمند و غرق در طلا و آیینه کاری شده‌ی امام رضا برود! علاوه براین چنان‌که می‌دانیم مردم از راه‌های دور و نزدیک به زیارت ائمّه و امام­زادگان نمی‌روند تا برای آن­ بزرگواران دعاکرده وآمرزش بخواهند بلکه برای کسب رضایت آن‌ها و جلب وساطت و شفاعت ایشان رنج سفر را به جان می‌خرند! (فتأمّل).

     پُر واضح است اگر فردی بر سر قبر والدین یا خویشاوندان و عزیزان خویش حاضر شود و متأثّر شده و بگرید یا برای آن‌ها به درگاه خدا دعاکرده و آمرزش بخواهد هیچ ربطی به بحث ما ندارد و خوشبختانه مسلمین در این موضوع اختلافی ندارند.

     اگر پیامبر در «ابواء» برسر مرقد مادرش حاضر شد وگریست و یا حضرت زهرا‘ نیز به زیارت قبر عموی پدر بزرگوارش حضرت حمزه می‌رفت و با یادآوری فداکاری‌های او یا شهدای اُحُد می‌گریست و برای ایشان دعا می‌کرد، امّا دور قبرشان نمی‌گشت و آن‌ها را میان خود و خدا واسطه قرار نمی‌داد. عائشه نیز برای قراءتِ فاتحه و دعا و طلب آمرزش برای برادرش بر سر قبر او رفته بود نه جلب شفاعت او. (فتأمّل) [↑](#footnote-ref-254)
255. - سیّد رضی درباره‌ی این فرموده‌ی حضرت علی گفته است: «هذا مِن مَحاسِنِ الاستخراجِ وَلَطائِفِ الاستنباط = این نمونه‌ای از بهترین استفاده‌ها و لطیف ترین دریافت‌ها از آیات قرآن است». ر.ک. کتاب حاضر، ص 427. [↑](#footnote-ref-255)
256. - ر.ک. **عرض أخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص 126. [↑](#footnote-ref-256)
257. - مصنّف عبدالرّزّاق، ج7، حدیث 12444، 12449 و 12455. [↑](#footnote-ref-257)
258. - تصغیر در این‌جا به منظور تحبیب و اظهار محبّت است. [↑](#footnote-ref-258)
259. - بحار الأنوار، ج 8، ص 27. [↑](#footnote-ref-259)
260. - نهج البلاغه، نامه‌ی 26. [↑](#footnote-ref-260)
261. - الصّحیفة العلویّة، دعاؤه في الثّناء والمناجاة، ص 134. [↑](#footnote-ref-261)
262. - در این موضوع ضروری است که مراجعه شود به کتاب شریف **راه نجات از شرّ غُلاة**، صفحه‌ی 97 تا 186 و جلد دوّم آن، موسوم به **زیارت و زیارتنامه**، صفحه‌ی 192 تا 196. [↑](#footnote-ref-262)
263. - شیخ عبّاس نیز این ماجرا را در منتهی الآمال (ج1، ص 315) آورده است. [↑](#footnote-ref-263)
264. - اشاره است به آیه‌ی 44 سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف. [↑](#footnote-ref-264)
265. - سيرة النّبیّ، ابن هشام، تصحیح محمّد محیی الدّین عبدالحمید، مکتبه‌ی محمّد علی صبیح، ج2، ص466. [↑](#footnote-ref-265)
266. - السيرة الحلبيّة، المكتبة الإسلاميّة للحاجّ رياض الشّيخ، بيروت، ج2، ص182. [↑](#footnote-ref-266)
267. - صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب8، حدیث 3978 تا 3981. [↑](#footnote-ref-267)
268. - صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب9، حدیث 26. [↑](#footnote-ref-268)
269. - سنن نسائی، ج4، ص 110 و 111. [↑](#footnote-ref-269)
270. - شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد، دار المعرفة والكاتب العربي وإحياء التّراث العربي، بيروت، ج3، ص 354 و355. [↑](#footnote-ref-270)
271. - در قدیم به کتاب سیره «مغازی» نیز می‌گفتند زیرا «غزا» در اصل به معنای «قصد» است و منظور از مغازی، تصمیمات و کارهای پیامبر است. [↑](#footnote-ref-271)
272. - احادیثی که دلالت بر اطّلاع اموات از جهان فانی دارند، بنا بر تحقیق، معیوب یا ضعیف السّند است و یا به لحاظ دلالت، وافی به مقصود خرافیّون نیست. از جمله حدیثی که به عائشه تهمت زده که وی گفته است: قال رسول الله: «مَا مِنْ رَجُلٍ يَزُورُ قَبْرَ أَخيهِ وَيَجْلِسُ عِنْدَهُ إِلَّا اسْتَأْنَسَ بِهِ وَرَدَّ عَلَيْهِ حَتَّى يَقُومَ». «مردی نیست که قبر برادر مؤمنش را زیارت می‌کند و نزد آن می‌نشیند مگر این‌که مقبور با او أنس می‌گیرد و به او پاسخ می‌دهد تا این‌که وی برخیزد (و برود)»! زیرا یکی از رُوات آن که «یحیی بن یمان» نام دارد غیرقابل اعتماد و راوی دیگر آن «عبدالله بن سمعان» از نظر علمای رجال ضعیف است. و از آن جمله است حدیثی منقول در «سنن دارمی» که مدّعی است عائشه بر مردمی که در قحط سالی به او شکایت آوردند گفت: «انْظُروا قَبْرَ النَّبِيِّ فَاجْعَلُوا مِنْهُ كُوَّةً إِلى السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ». «به قبر پیامبر بنگرید و میان سقف مقبره‌ی پیامبر روزنی به آسمان باز کنید تا میان آسمان و مقبره‌ی آن حضرت فاصله و مانعی نباشد». و یا حدیثی منقول در «سنن ابن‌ماجه» که می‌گوید عمر روزی به مسجد پیامبر رفت و دید که معاذ بن جبل کنار قبر پیغمبر ایستاده و می‌گرید... و یا خبری که سمهودی در «وفاء الوفاء» (ص 1374) آورده که بلال بر سر قبر پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا، برای امّت خویش باران طلب کن... الخ و نظایر این اخبار بالکلّ دروغ و بر خلاف حقائق تاریخ است زیرا مطّلعین از تاریخ به خوبی می‌دانند که سالیان بسیار قبر پیامبر اکرم در اطاق عائشه بود که وی در همان‌جا زندگی می‌کرد و تا مدّت‌ها پس از فوت او نیز محلّ رفت و آمد مردم نبود (ضروری است که مراجعه شود به کتاب **زیارت و زیارتنامه**، صفحه‌ی 16 به بعد) و بنا به تحقیق «ابن‌تیمیّه» احدی از اصحاب پیغمبر برای زیارت قبر آن حضرت که در حجره‌ی عائشه بود، شدّ رحال نمی‌کرد و بار سفر نمی‌بست بلکه اگر در مدینه حضور می‌یافتند، در مسجد پیامبر نماز خوانده و هنگام ورود به مسجد و یا در موقع خروج، به رسول خدا سلام و درود می‌فرستادند ولی داخل حجره نشده و حتّی در بیرون حجره، پشتِ درِ اتاق نمی‌ایستادند. زمانی‌که در دوره‌ی عُمَر برای فتح عراق و شام، یک سپاه امدادی از یمن به مدینه آمد ـ با توجّه به این‌که حضرت ختمی مرتبت از ایمان اهالی یمن بسیار تعریف کرده بود ـ أحدی از آنان هنگامی‌که برای ادای نماز به مسجد پیامبر می‌آمد، به سوی قبر پیامبر نمی‌رفت و با آن مکالمه نمی‌کرد بلکه فقط بر پیامبر درود وسلام می‌فرستاد. تا اینکه در سال 91 هجری عُمَر بن عبدالعزیز مسجد النّبیّ را به منظور توسعه‌ی آن به اضافه‌ی بناهای اطراف آن از جمله حجرات همسران پیامبر را ـ که حجره‌ی عائشه نیز یکی از آن‌ها بود و قبر مطهّر پیامبر در آن قرار داشت ـ تخریب کرد و داخل مسجد ساخت و مسجد را با مساحتی بزرگ‌تر تجدید بنا نمود. بنابراین قبل از این تاریخ، مرقد پیامبر اکرم در دسترس مردم نبوده و جاعلین این‌گونه اخبار از این موضوع غافل بوده‌اند! [↑](#footnote-ref-272)
273. - مؤلّف فریبکار کتاب «توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه» (چاپ اوّل، ص 114) نیز به این آیه استناد کرده است. [↑](#footnote-ref-273)
274. - نقد و تحلیلی پیرامون وهّابیگری، دکتر همایون همّتی، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ص 191 تا 194. [↑](#footnote-ref-274)
275. - هم‌چنین لازم است که رجوع شود به کتاب **شریف را نجات** از شر غُلاة ص 56 تا 84. [↑](#footnote-ref-275)
276. - مقصود ایشان آن است که نمی‌توان ادّعا کرد منظور قرآن بتهاست زیرا بتها ازسنگ وچوب وفلز و... بودند و امثال ما نیستند همچنین رجوع کنید به کتاب حاضر، صفحه‌ی 99 تا 105. [↑](#footnote-ref-276)
277. - مُعجَمُ ألفاظِ القرآنِ الكريم، فرهنگستان زبان عربی (مصر)، انتشارات ناصر خسرو (طهران). [↑](#footnote-ref-277)
278. - در این تعبیر نه تنها اشخاص به وضوح داخل می‌بودند بلکه غیراشخاص نیز ـ چنان‌که در أدعیه‌ی ائمّه خواهیم دید ـ از شمول آن خارج نبودند. منظور ما آن است که تعبیر «اِستِشفاع إِلَی الله» عامّ‌تر از «ابتغاء وسیله» و به مطلوب خرافه فروشان نزدیک‌تر است. امّا قرآن کریم تعبیر مذکور را استعمال نکرده است. (فتأمّل). [↑](#footnote-ref-278)
279. - نقد و تحلیلی پیرامون و وهّابیگری، ص 197. [↑](#footnote-ref-279)
280. - مگر این‌که قرینه‌ای در کلام موجود باشد و إلا اگر گفته شود «الف» اطلاق دارد یا مطلق است به معنای آن است که کُلّ مدلول «الف» را کاملاً و تماماً و بی‌کم و کاست شامل است و هر عاقلی می‌فهمد که نه بدین معنی است که چون «الف» اطلاق دارد پس مدلول «ب» را نیز شامل می‌شود؟! [↑](#footnote-ref-280)
281. - به عبارت دیگر فرق است بین «اِبتَغُوا الوَسِيلَةَ» با ﴿ٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾ یعنی قول شاعر باطل است که سروده:

     در دل دوست به هر حیله رهی باید جُست طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد!

     در این روزهای واپسین عمر، به حافظه اعتمادی نیست، شاید شعر را درست نقل نکرده باشم. [↑](#footnote-ref-281)
282. - نقد و تحلیلی پیرامون وهّابیگری، ص 196. [↑](#footnote-ref-282)
283. - چون برخی از دوستان درباره‌ی «ارتباط با ارواح» که برخی مدّعی آن‌­اند از نگارنده سؤال کرده‌اند، لازم دانستم که در این‌جا مطالبی را به اختصار معروض دارم:

     أوّلاً: مسأله‌ی «ارتباط با ارواح» هنوز تا حدّی که این‌جانب اطّلاع دارم از نظر علمی و تجربی اثبات نگردیده و از آن مهم‌تر این‌که این ادّعا با تعبیر «**تَوَفّی**» که در قرآن درباره‌ی روح استعمال شده و به معنای أخذ کامل است و هم‌چنین فرموده: ﴿وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ [المؤمنون: 100] «از برابرشان برزخ و حائلی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند». و آیاتی که حاکی از بی‌اطّلاعی ارواح از عالَم دنیوی و فانی، پس از انتقال به عالَم باقی است، سازگار نیست و معلوم می‌شود که میان عالَمِ فاني و عالَم باقي حائل و برزخی موجود است که مانع از رجعت یا اطّلاع از عالم فانی و یا ارتباط با آن است. (فتأمل)

     ثانیاً: کسانی‌که مدّعی «ارتباط با ارواح»اند غالباً چنان‌که آزموده‌ایم راستگو نیستند. از برادر مفضال ما جناب «مصطفی طباطبائی» ـ حَفَظَهُ الله ـ شنیدم که می‌گفت، در یکی از جلسات احضار روح حاضر شدم و از مدّعی خواستم که روح جدّم مرحوم آية الله «میرزا أحمد اشتیانی» را احضار کند. گرداننده‌ی مجلس پس از مدّتی گفت روح پدر بزرگت حاضر شده است. از وی چند سؤال علمی که می‌دانستم مرحوم جدّم از آن‌ها مطّلع بوده است؛ پرسیدم، امّا در جوابم سخنان فاقد معنی تحویل داد! معلوم شد که احتمالاً گرداننده‌ی مجلس جنّی را احضار کرده که به دروغ مدّعی است روح پدر بزرگ این‌جانب است امّا اطّلاع درستی از آن مرحوم نداشت! ﴿فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ**﴾.**

     ثالثاً: آیا تاکنون کسی مدّعی شده که می‌تواند روح حضرت ابراهیم یا حضرت موسی یا حضرت عیسی یا حضرت رضا یا..... را احضار کند.

     رابعاً: فرض کنیم که ارتباط با ارواح نامقدور نباشد امّا این کار محتاج مقدّمات و تعلمات خاصّ و گذراندن مراحل و مراتب مختلف است و در نتیجه این مسأله از حوزه‌ی بحث ما خارج است زیرا بحث ما با خرافییّن در این مسأله است که می‌گویند به صِرفِ خواندن و متوسّل شدن به انبیاء و اولیاء، آنان از خواسته‌ی ما مطّلع می‌شوند و میان ایشان و ما مردم عادی، ارتباط برقرار می‌شود! (فتأمّل) [↑](#footnote-ref-283)
284. - زیر خدا فرموده:﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾[طه: 14] «نماز را برای یاد کردنم بپادار». [↑](#footnote-ref-284)
285. - ﴿وَٱبۡتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَۖ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَاۖ وَأَحۡسِن كَمَآ أَحۡسَنَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ وَلَا تَبۡغِ ٱلۡفَسَادَ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٧٧﴾. [↑](#footnote-ref-285)
286. - ﴿وَمَآ ءَاتَيۡتُم مِّن رِّبٗا لِّيَرۡبُوَاْ فِيٓ أَمۡوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرۡبُواْ عِندَ ٱللَّهِۖ وَمَآ ءَاتَيۡتُم مِّن زَكَوٰةٖ تُرِيدُونَ وَجۡهَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُضۡعِفُونَ ٣٩﴾. [↑](#footnote-ref-286)
287. - ﴿۞لَّيۡسَ عَلَيۡكَ هُدَىٰهُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۗ وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَلِأَنفُسِكُمۡۚ وَمَا تُنفِقُونَ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ ٱللَّهِۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ يُوَفَّ إِلَيۡكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تُظۡلَمُونَ ٢٧٢﴾. ﴿وَٱلَّذِينَ صَبَرُواْ ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ وَيَدۡرَءُونَ بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عُقۡبَى ٱلدَّارِ ٢٢﴾. ﴿إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠﴾. [↑](#footnote-ref-287)
288. - آیات ذیل نیزملاحظه شود: البقرة: 207و256، النّساء: 114، المائدة: 2، الحدید: 27، الحشر: 8، الممتحنة: 1. [↑](#footnote-ref-288)
289. - به صفحه‌ی 219 کتاب حاضر و قول راغب اصفهانی مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-289)
290. - در بعضی از نُسَخ «بِجَنانِكَ = به رأفت عطوفت تو» آمده که با معطوف آن یعتی تَرَحُّمِكَ مناسب‌تر است و در این صورت نیز مؤیّد ادّعای خرافاتیان نیست. [↑](#footnote-ref-290)
291. - الصَّحِيفَةُ السَّجادِيّة، دُعاؤُهُ في دفاع كَيد الأعداء. [↑](#footnote-ref-291)
292. - مفاتيح الجنان، دعاي ابوحمزة ثمالي، ص 185. [↑](#footnote-ref-292)
293. - الصَّحِيفَةُ العَلَوِيَّة،دُعاؤُهُ في الاستغفار في سَحَرِ كلِّ ليلةٍ عقب رَكعَتَي الفجر. [↑](#footnote-ref-293)
294. - الصَّحِيفَةُ العَلَوِيَّة،دُعاؤُهُ في المناجاة في شهرشعبان، ومفاتيح الجنان، مُناجاة شعبانيّة، ص 154و 155. [↑](#footnote-ref-294)
295. - الصَّحِيفَةُ العَلَوِيَّة، دُعاؤُهُ في الشَّدائد. [↑](#footnote-ref-295)
296. - مفاتيح الجنان، دعاي كميل، ص 62 و 65 و الصَّحِيفَةُ العَلَوِيَّة، دُعاؤُهُ المعروف بدعاء كُمَيل ودعاؤه في ليلة الجمعة. [↑](#footnote-ref-296)
297. - مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ج1، ص 257. [↑](#footnote-ref-297)
298. - مفاتیح الجنان، دعای عَرَفه، ص 274. [↑](#footnote-ref-298)
299. - مُنهتی الآمال، شیخ عباس قمّی، ج1، ص 102. [↑](#footnote-ref-299)
300. - نهج البلاغه، خطبه‌ی 110. [↑](#footnote-ref-300)
301. - بحار الأنوار، ج94، ص 149. [↑](#footnote-ref-301)
302. - بحار الأنوار، ج 94، ص 147. [↑](#footnote-ref-302)
303. - بحار الأنوار، ج 100، ص 295. [↑](#footnote-ref-303)
304. - مفاتیح الجنان، ص 420 و نیز ص 207 در اعمال روزهای ماه رمضان. [↑](#footnote-ref-304)
305. - نهج البلاغه، خطبه‌ی 106. [↑](#footnote-ref-305)
306. - اشاره است به آیه‌ی 79 سوره‌ی إسراء که در آیه‌ی 57 همین سوره، لفظ «وسیله» آمده است. [↑](#footnote-ref-306)
307. - ر.ک. کتاب حاضر ص 99. [↑](#footnote-ref-307)
308. - ر.ک. کتاب حاضر، ص 160. [↑](#footnote-ref-308)
309. ـ ر.ک. کتاب حاضر، ص 168. [↑](#footnote-ref-309)
310. - ر.ک. کتاب حاضر، ص 189 و 191 و 423 تا 425 و نیز ر.ک زیارت و زیارتنامه، ص 239 و 240. [↑](#footnote-ref-310)
311. - الصَّحيفة العلويّة، من دعائه  في الاستجارة بالله، ص 238. [↑](#footnote-ref-311)
312. - صحیفه‌ی سجّادیّه، دعای دوازدهم. [↑](#footnote-ref-312)
313. - ر.ک. کتاب حاضر صفحه‌ی 219 تا 248. [↑](#footnote-ref-313)
314. - ر.ک. کتاب حاضر صفحه‌ی 116 بند «ز». [↑](#footnote-ref-314)
315. - ر.ک زیارت و زیارتنامه، حاشیه‌ی صفحه‌ی 231 به بعد و تابشی از قرآن ذیل آیه‌ی 254 سوره‌ی بقره. [↑](#footnote-ref-315)
316. - ر.ک عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، 125 و 129. [↑](#footnote-ref-316)
317. - صحیفه‌ی سجّادیّه، دعای 21. [↑](#footnote-ref-317)
318. - صحیفه‌ی سجّادیّه، دعای 25. [↑](#footnote-ref-318)
319. - صحیفه‌ی سجّادیّه، دعای 28. [↑](#footnote-ref-319)
320. - صحیفه‌ی سجّادیه‌ی، دعای 52. [↑](#footnote-ref-320)
321. - برای شناخت او رجوع کنید به **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول** ص827 و852 و **زیارت و زیارتنامه** ص 86 شماره‌ی 37. [↑](#footnote-ref-321)
322. - درباره‌ی او رجوع کنید به کتاب حاضر، ص13، حاشیه‌ی شماره‌ی 4. [↑](#footnote-ref-322)
323. - ر.ک. بحار الأنوار، ج 91، ص 268. [↑](#footnote-ref-323)
324. - ر.ک. بحار الأنوار، ج91، ص 31 و 32. [↑](#footnote-ref-324)
325. - ر.ک. **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص 709 تا 728 و کتاب بررسی علمی در احادیث مهدی تألیف نگارنده است. [↑](#footnote-ref-325)
326. - ر.ک. کتاب حاضر، ص85 بند «ب» و خصوصاً کتاب **تابشی از قرآن**، ذیل آیه‌ی 254 سوره‌ی بقره و **زیارت و زیارتنامه**، ص 231 و أحکام القرآن مسأله 1802 تا 1822. البتّه مخفی نماند تعدادی از مسائلی را که در احکام القرآن آورده‌ام، امروز مورد قبول اینجانب نیست و کتاب مذکور باید تصحیح و اصلاح گردد. [↑](#footnote-ref-326)
327. - با توجّه به جملات بعد که در آن‌ها ضمیر مفرد آورده است بهتر بود که به جای «فَاجْعَلْنَا» بگوید: «فَاجْعَلْنِيْ». [↑](#footnote-ref-327)
328. - افضل برگزیدگان ­خدا، رسول اکرم است­که به ­امر خدا می‌گوید: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الكهف: ١١٠] «همانا من انسانی چون شما هستم که به من وحی می‌شود معبودتان معبودی یگانه است، پس هرکه به ملاقات پروردگارش [در روز رستاخیز] امید دارد باید کرداری شایسته به جای آرَد و احدی را در عبادت پروردگارش شریک و انباز نشمارد». [↑](#footnote-ref-328)
329. - وسائل الشیعه، ج7، ص 352 و بحار الأنوار، ج 92، ص 26. [↑](#footnote-ref-329)
330. - وسائل الشیعه، ج7، ص356. [↑](#footnote-ref-330)
331. - ناقل دعای سمات نیز همین راوی است. ر.ک. کتاب حاضر، ص 69 و 259. نیز رجوع کنید به کتاب **درسی از ولایت** ص 92 و 93. [↑](#footnote-ref-331)
332. - منتهی الآمال، ج2، ص 507 و 508. [↑](#footnote-ref-332)
333. - شیخ صدوق ایشان را لعنت کرده است. ر.ک. **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص 62 و 63. [↑](#footnote-ref-333)
334. - درباره‌ی «تفویض» و «مُفَوِّضه» رجوع کنید به کتاب حاضر، ص 121 به بعد و **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص 141 و ص 251 تا 266 و ص 625. [↑](#footnote-ref-334)
335. - نهج البلاغه، خطبه‌ی 128. [↑](#footnote-ref-335)
336. - ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص 141 ـ امام رضا  نیز «مُفَوِّضه» را مشرک شمرده است. (الاحتجاج طبرسی، چاپ نجف با تعلیقات محمّد باقر خرسان، ج2 ص 198). [↑](#footnote-ref-336)
337. - او را در **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول** (ص 309 ) معرّفی کرده‌ایم. [↑](#footnote-ref-337)
338. - ادامه‌ی خبر که شیخ عبّاس نقل نکرده چنین است: و خدا برای هر رکعت نماز، ثواب پنجاه هزار نماز می‌نویسد و با صدّیقین در بهشت ساکن می‌شود و قبل از خروج از دنیا، جایگاه خود را در بهشت می‌بیند! (وسائل الشّیعه، ج7، ص347). [↑](#footnote-ref-338)
339. - إقبال الأعمال، دار الکتب الإسلامیّة (الباب الثّامن فیما نذکره ممّا یختصّ بشهر رجب وبرکاته)، ص 630، وسائل الشیعه، ج5، ص 230 و بحار الأنوار، ج95، ص 380. [↑](#footnote-ref-339)
340. - برای دیدن حدیث مذکور رجوع کنید به مصباح المتهجّد شیخ طوسی به اهتمام انصاری زنجانی، ص 752 و 753، وسائل الشیعه، ج5، ص 231 و 232. [↑](#footnote-ref-340)
341. - اقبال الأعمال، ص 628، وسائل الشیعه، ج2، ص 959. [↑](#footnote-ref-341)
342. - احمد بن أبی‌العینا که بنا به نقل إقبال الأعمال (ص 655) این روایت را گفته، مهمل است و حال او معلوم نیست. [↑](#footnote-ref-342)
343. - برای اطّلاع از سند حدیث مذکور رجوع کنید به بحار الأنوار، ج 95، ص 395 به بعد. [↑](#footnote-ref-343)
344. - فرقه‌ی «خَطّابیّه» به او منسوب است. ر.ک. **زیارت و زیارتنامه**، ص 37 و 87. [↑](#footnote-ref-344)
345. - برای آشنایی با او رجوع کنید به «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» ص 553. [↑](#footnote-ref-345)
346. - توجّه کنید که برای نزول یک فرشته «تنزیل» استعمال شده نه فرشتگان، تا بگوییم منظور نزول پی در‌‌پی و تدریجیِ فرشتگان است. (فتأمَّل) [↑](#footnote-ref-346)
347. - درباره‌ی آیه‌ی مذکور رجوع کنید به تفسیر «تابشی از قرآن» تألیف نگارنده. [↑](#footnote-ref-347)
348. - مفاتیح الجنان، ص 148. [↑](#footnote-ref-348)
349. - ر.ک. کتاب **زیارت و زیارتنامه**، ص 135 به بعد. [↑](#footnote-ref-349)
350. - مفاتیح الجنان، ص 169 و 170. [↑](#footnote-ref-350)
351. - ر.ک. کتاب حاضر، ص 248، پاورقی شماره‌ی 1. [↑](#footnote-ref-351)
352. - بحار الأنوار، ج94، ص 54 و 55. [↑](#footnote-ref-352)
353. - بحار الانور، ج94، ص 35 ـ وسائل الشّیعه، ج7 ص 330. [↑](#footnote-ref-353)
354. - بحار الأنوار، ج94، ص 35. [↑](#footnote-ref-354)
355. - مفاتیح الجنان، ص 145 و 146. [↑](#footnote-ref-355)
356. - در این مورد ضروری است که مراجعه شود به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» ص 107 تا 113. [↑](#footnote-ref-356)
357. - سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ترجمه محمّد علی موحّد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص 10. [↑](#footnote-ref-357)
358. - سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ص 9 و10. [↑](#footnote-ref-358)
359. - درباره‌ی خلاف شرع بودن این اقوال رجوع کنید به بند تاسع همین بخش، ص 268. [↑](#footnote-ref-359)
360. - مطالعه صفحه‌ی 151 تا 155 کتاب حاضر نیز مفید است. [↑](#footnote-ref-360)
361. - سفر نامه‌ی ابن بطوطه، ص 177. [↑](#footnote-ref-361)
362. - بعید نیست که در پشت پرده، دست‌های نقباء و مسؤولین اداره‌ی حرم در کار باشد، مشابه همان که در صفحه‌ی 358 و 359 کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» و صفحه‌ی 18 کتاب حاضر آورده‌ایم. [↑](#footnote-ref-362)
363. - سفر نامه‌ی ابن بطوطه، ص 166 و 167. [↑](#footnote-ref-363)
364. - فلاسفه‌ی بزرگ، تألیف آندره‌کرسون، ترجمه‌ی کاظم عمادی، انتشارات صفی علیشاه، ج2 ص214، 216 و 217. [↑](#footnote-ref-364)
365. - سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ص 174 و 175. [↑](#footnote-ref-365)
366. - سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ص 174 و 175. [↑](#footnote-ref-366)
367. - زیرا شفایافتن بنا بر اصول معمول علم طبّ مربوط به إذن عامِّ إلهی است. [↑](#footnote-ref-367)
368. - ما اين آیات را در صفحه‌ی 123 کتاب حاضر آورده‌ایم. [↑](#footnote-ref-368)
369. - ر.ک. مجمع البیان طبرسی، تفسیر سوره‌ی ضُحی و تفسیر سوره‌ی کهف ذیل آیات 9 تا 13. [↑](#footnote-ref-369)
370. - دعای جوشن کبیر، بند 59 و 90. [↑](#footnote-ref-370)
371. - اشاره است به آیه‌ی سوّم سوره‌ی فرقان. [↑](#footnote-ref-371)
372. - اعتقادات صدوق. [↑](#footnote-ref-372)
373. - «أي لَو كُنّا أمَرْناهُم بِذلِكَ عَلى فَرضِ المَحالِ فَكانوا هُم مُبتَلينَ بِذلِكَ مُرَدَّدينَ بَينَ مُخالَفَتِنا وَبَينَ قَبولِهِ مِنّا وَالوُقوع في البِدعَةِ، لَكانَ الواجِبُ عَلَيهِم أنِ لايَقبَلوهُ مِنّا فَكَيفَ وَإنّا نَنهاهُم عَن ذلِكَ؟ وَهُم يَرَونَنا مَرعوبينَ وَجِلينَ منَ اللهِ تَعالى مُستَعدينَ اللهَ عَلَيهِم فيما يَكذِبونَ عَلَينا». (بحار الأنوار، ج25، ص 289 ). [↑](#footnote-ref-373)
374. - ضرور است مراجعه شود به زیارت و زیارتنامه‌ی، ص 207 تا 213 و کتاب حاضر، ص 156. [↑](#footnote-ref-374)
375. - نگارنده مشابه این مکالمه را مکرّر و در چند مزار دیگر نیز با برخی از زائرین انجام داده است. [↑](#footnote-ref-375)
376. - عقیقه از سُنَن اسلامی است که برای سلامت نوزاد، موی سرش را روز هفتم ولادتش، می‌تراشند و هم‌وزن آن نقره یا معادل قیمت آن، پول به فقراء انفاق می‌کنند و یا گوسفندی قربانی می‌شود و میان مستحقّین تقسیم می‌شود. [↑](#footnote-ref-376)
377. - مقایسه شود با [الإنسان: 15 و 19، و الصَّافات: 45، و الزُّخرف: 71]. [↑](#footnote-ref-377)
378. - اگر به­روایات نیز نظرکنیم، می‌بینیم زمینه‌ی این‌گونه آیات ­را خدمت دانسته­اند؛ ازآن­جمله علامه‌ی مجلسی است که دوحدیث از پیغمبر و امیرالمؤمنین آورده­که «وِلدان» درخدمت اهل بهشت می‌باشند. و در حدیث رسول خدا  این عبارت آمده است: «خُلِقُوا لِخِدمَةِ أهلِ الجَنَّةِ». (بحارالانوار، ج5، ص 291، حدیث 5 و 6 ). [↑](#footnote-ref-378)
379. - به عنوان نمونه در آیات زیر، لفظ «صلاة» به معنای اصطلاحی یا معنای منقول شرعی استعمال نشده: البقرة: 157، التّوبة: 99 و 103، النّور: 41، الأحزاب: 43 و 56 و...... [↑](#footnote-ref-379)
380. - چنان‌که در صفحات گذشته بیان کرده‌ایم. [↑](#footnote-ref-380)
381. - **تفسیر نمونه** نیز معبودان مشرکین را سنگ و چوب و فلز ندانسته و معبود آن‌ها را «همان فرشتگان و جنّ و به طور کلّی موجودات مقدّس عالم» دانسته است. در این‌جا قول تفسیر نمونه را به اختصار می‌آوریم. طالبینِ تفصیل، به کتاب مذکور، (تفسیر سوره‌ی زُمَر) مراجعه کنند. در تفسیر نمونه می‌‌خوانیم: «از آنجا که دسترسی به این مقدّسین امکان پذیر نبود، تمثال و سمبلی برای آن‌ها می‌ساختند و آن‌ها را پرستش می‌کردند و این‌ها همان بُت‌ها بودند.**...** بدین ترتیب، خدایان در نزد آن‌ها همان موجودات ممکنی بودند که از سوی خداوند عالم آفریده شده بودند و به زعم آن‌ها مقرّبان درگاه حقّ و اداره کنندگان امور جهان **به امر پروردگار** بودند [خواننده‌ی گرامی، توجّه داشته باش که علمای قم اعتراف کرده‌اند مشرکین، معبودان خود را مستقلّ نمی‌دانسته‌اند] و خدا را ربّ الأرباب (خدای خدایان) می‌دانستند که خالق و آفریدگار عالم هستی است وگرنه کمتر کسی از بت پرستان معتقد بود که این بت‌های سنگی و چوبی و یا حّتی خدایان پنداری آن‌ها یعنی فرشتگان و جنّ و مانند آن، خالق و آفریدگار این جهان می‌باشد.

     البتّه بت پرستی سرچشمه‌های دیگری نیز دارد از جمله این‌که احترام فوق العاده به انبیاء و نیکان گاهی سبب می‌شد که تمثال آن‌ها را بعد از مرگشان مورد احترام قرار دهند، و با گذشت زمان این تمثال‌ها جنبه‌ی استقلال پیدا کرده و احترام نیز تبدیل به پرستش می‌شد.**....** این امر نیز در تواریخ آمده است که عرب جاهلی به خاطر احترام فوق العاده‌ای که برای کعبه و سرزمین مکّه قائل بود گاهی قطعات سنگی از آن‌جا را با خود به نقاط دیگر می‌برد و مورد احترام و کم کم پرستش قرار می‌داد. [مشابه کار مردم ما که غبار حرم حضرت رضا را به عنوان تبرّک به مردم می‌دهند و یا آجیل و نبات را که دور حرم آن حضرت گردانده شده، متبرّک می‌دانند و به دیگران هدیه می‌دهند! و یا تربت حضرت سیّدالشّهداء را شفابخش دانسته و خوردن آن را جایز می‌دانند! (فتأمَّل)] .**..** این‌ها همه اوهام و خیالات بی‌اساسی بود که از مغزهای ناتوان تراوش می‌کرد و مردم را از جادّه‌ی اصیل خداشناسی منحرف می­ساخت. قرآن مجید مخصوصاً بر این نکته تأکید می­کند که انسان بدون هیچ واسطه‌ای می‌تواند با خدای خود تماس گیرد، با او سخن گوید و راز و نیاز کند، حاجت بطلبد، تقاضای عفو و توبه کند، این‌ها همه از آنِ او و در اختیار قدرت اوست.

     سوره‌ی «**حمد**» بیانگر این واقعیّت است چرا که بندگان با خواندن این سوره به طور مداوم در نمازهای روزانه مستقیماً با پروردگار خود ارتباط برقرار می‌کنند، او را می‌خوانند و بدون هیچ واسطه‌ای از او تقاضا می‌کنند و حاجات خویش را می‌طلبند.**...** اسلام هیچ‌گونه واسطه‌ای در این مسائل قائل نشده است و این همان حقیقت توحید است.**..** باید هم چنین رابطه‌ای برقرار باشد چرا که او به ما از خود ما نزدیک‌تر است. چنان‌که قرآن می‌گوید: ﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ ١٦﴾ [ق: ١٦] «ما به انسان از رگ گردن او نزدیک‌تر‌یم». ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَقَلۡبِهِۦ﴾ [الأنفال: ٢٤] «و بدانید خداوند میان انسان و دل او قرار می‌گیرد». با این حال نه او از ما دور است و نه ما از او دوریم تا نیازی به واسطه باشد او از هرکس دیگر به ما نزدیک‌تر است، در همه جا حضور دارد و درون قلب ما جای اوست. بنابراین پرستش واسطه‌ها خواه فرشتگان و جنّ و مانند آنها باشند [به چه دلیل ائمّه و بزرگان دین را در این ردیف نیاورده است؟] و خواه پرستش بُت‌های سنگی وچوبی، یک عمل بی‌اساس و دروغین است به علاوه کفران نعمت‌های پروردگار محسوب می‌شود چرا که بخشنده‌ی نعمت، سزاوار پرستش است نه موجوداتی که سراپا نیازمند هستند. لذا در پایان آیه می‌گوید: «خداوند کسی را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی‌کند»= ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ ٣﴾ [الزمر: ٣]. نه هدایت به راه مستقیم در این جهان و نه به سوی بهشت در جهان دیگر، چرا که خود مقدّمات بسته شدن درهای هدایت را فراهم ساخته است زیرا خداوند فیض هدایتش را به زمینه‌هایی می‌فرستد که لایق و آماده‌ی پذیرش آن‌‌اند و نه دلهایی که آگاهانه هرگونه آمادگی را در خود نابود کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-381)
382. - قول علامه‌ی طباطبایی ذیل آیه‌ی 28 سوره‌ی أحقاف را در صفحه 287 کتاب حاضر آورده‌ایم. [↑](#footnote-ref-382)
383. - بدان که بین «صَنَم» و «وَثَن» رابطۀ عموم و خصوص مطلق برقرار است زیرا علمای لغت دربارۀ «صَنَم» گفته‌اند: «مَا اتُّخِذَ إِلهاً مِن دونِ الله» «آنچه که غیراز خدا معبود گرفته شود». یا گفته‌اند: «كُلُّ ما يُشغِلُ عَنِ اللهَ تَعالى» «هرچه که [انسان را] از [عبادت] خدای متعال به خود مشغول داد». امّا درباره‌ی «وَثَن» گفته‌اند: «تمثالٌ يُعبَدُ ويُتَّخَذُ مِنَ الخَشَبِ أوِ الحِجارَةِ أوِ الذَّهَبِ أوِ الفِضَّةِ أو نَحو ذلِكَ» «تمثال و صورتی‌که عبادت شده و از چوپ یا سنگ یا طلا یا نقره یا امثال اینها ساخته می‌شود». و از آن جهت به آن «وَثَن» گفته‌اند که در یک مکان نصب شده و ثابت می‌ماند. لذا ما حدیث را به صورتی که ملاحظه شد، ترجمه کردیم، واللهُ هُوَ العالِم. [↑](#footnote-ref-383)
384. - شاید به آیه‌ی 28 سوره‌ی اعراف اشاره کرده است. [↑](#footnote-ref-384)
385. - جزوه‌ی «أباطیل حکیم» را هیئت علمیّه‌ی نجف اشرف در هشت صفحه به قطع جیبی و به دو زبان عربی و فارسی به قیمت دو ریال چاپ کرده است و در پانزده مورد با نظر آقای حکیم در جلد اوّل کتابش موسوم به «مُستَمسَكُ العُروَةُ الوُثقى» بدون ذکر دلیل و مدرک شرعی، مخالفت نموده است. در صفحه‌ی 7 این جزوه نوشته است: «غَير خفيّ عَلَى العوام فَضلاً عَلَى الخَواصّ، اَنَّ الفَتاوى المدرجة أعلاهُ لِلسّيّد محسن الحكيم بِدعَةٌ في الدّينِ وإنكار لِلضّروريّ مِن شريعة سيّدالمرسلين وتشكيك مِن أصولِ الدّين وترويج لِمَذهبِ الوهّابيّين»! و در صفحه‌ی 8 جزوه چنین آمده است: «فتاوای صادره از طرف آقای سیّد محسن حکیم بدعتی است در دین مقدّس اسلام و انکاری است به ضروریّات شریعت حضرت سیّد المرسلین و موجب شکّ در أصول دین و مستلزم ترویج مذهب وهّابی­هاست»! [↑](#footnote-ref-385)
386. - تفسیر المیزان ذیل آیه سوّم سوره‌ی زُمَرکه ما قول تفسیر مذکور را در صفحه‌ی 283 کتاب حاضر آورده‌ایم. [↑](#footnote-ref-386)
387. - ما قول مُؤلِّفین تفسیر نمونه را در صفحه‌ی 283 کتاب حاضر آورده‌ایم. [↑](#footnote-ref-387)
388. - «ابن فضّال» را ابن داود حلّی و صاحب کتاب سرائر و سایرین ضعیف شمرده‌اند برای آشنایی با او رجوع کنید به کتاب **زکاة** مرحوم قلمداران، فصل «شرح حال علیّ بن فضّال» ص 189 به بعد. [↑](#footnote-ref-388)
389. - این افراد را در کتاب **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول** معرّفی کرده‌ایم [ص 322، 145، 414، 479]. [↑](#footnote-ref-389)
390. - وسائل الشیعه، ج7، ص 377، حدیث 28. [↑](#footnote-ref-390)
391. - «ومَن قالَ فی شَعبان ألفَ مَرَّةٍ «لاإله إلا..... إلخ» کَتَبَ اللهُ لَهُ عبادة ألف سنة ومَحا عَنهُ ذَنب ألف سَنَةٍ ويخرج مِن قَبرِهِ يَوم القيامَة وَوجهه يتلألأ مِثل القَمَر لَيلَة البَدر وكُتِبَ عَندَ اللهِ صِدِّيقاً». (إقبال الأعمال، سیّد بن طاووس، ص 685، وسائل الشیعه، ج7، ص 380). [↑](#footnote-ref-391)
392. - بحار الأنوار، ج94، ص 108. [↑](#footnote-ref-392)
393. - وسائل الشّیعه، ج7، ص 375 و بحار الأنوار، ج94، ص 73. [↑](#footnote-ref-393)
394. - گر چه متأسّفانه شیخ طوسی نیز این صلوات را در مصباح المُتهجّد (ص 760) آورده است! [↑](#footnote-ref-394)
395. - برای شناخت وی رجوع کنید به **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص 145. [↑](#footnote-ref-395)
396. - رجال العلامه الحلّی، مطبعه الحیدریّه (نجف)، چاپ دوّم، ص 256 و 257. [↑](#footnote-ref-396)
397. - به نقل از کتاب «ارمغان آسمان» ص188 تا 190 و کتاب «راه نجات از شرّ غُلاة»، فصل «پیغمبر جُز وحی نمی‌داند»، با اندک تصرّف. [↑](#footnote-ref-397)
398. - ارمغان آسمان، ص 190 تا 194 با اندکی تصرّف. [↑](#footnote-ref-398)
399. - ر.ک **زیارت و زیارتنامه**، ص 164، شماره‌ی 76 و کتاب حاضر، ص 69 و 251. [↑](#footnote-ref-399)
400. - ر.ک. **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص 651 به بعد. [↑](#footnote-ref-400)
401. - ر.ک. **زیارت و زیارتنامه**، ص 76. [↑](#footnote-ref-401)
402. - ر.ک. **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص 52. [↑](#footnote-ref-402)
403. - به کتاب **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص 709 تا 728 و ص 901 تا 915 و کتاب «**بررسی** **علمی در احادیث مهدی**» تألیف نگارنده مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-403)
404. - مفید است رجوع شود به­آن‌چه درباره‌ی باب 99 أصول کافی درکتاب «**عرض اخبار اصول برقرآن وعقول**» نوشته‌ایم (ص596 تا 600). [↑](#footnote-ref-404)
405. - برای شناخت او رجوع کنید به کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» ص 479 و «زیارت و زیارتنامه‌ی» ص 128. [↑](#footnote-ref-405)
406. - ر.ک. کتاب حاضر، ص 247. [↑](#footnote-ref-406)
407. - ما رساله‌ای در دعاهای قرآن نوشته‌ایم و اخیراً نیز در آن تجدیدنظر و اصلاح کرده‌ایم ولی مدافعین خرافات مانع از تجدید چاپ آن می‌شوند. [↑](#footnote-ref-407)
408. - ر.ک. **شاهراه اتّحاد**، ص 80. [↑](#footnote-ref-408)
409. - اشاره است به آیه 27 سوره‌ی مبارکه‌ی فرقان. [↑](#footnote-ref-409)
410. - وسائل الشیعه، ج4، ص 864، حدیث 8. [↑](#footnote-ref-410)
411. - وسائل الشیعه، ج4، ص 862، حدیث 3 و موافق است با حدیث 8 در صفحه‌ی 864. [↑](#footnote-ref-411)
412. - مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص 569 و إقبال الأعمال، ص 7. [↑](#footnote-ref-412)
413. - وسائل الشیعه‌، ج7، ص 265، حدیث 1. [↑](#footnote-ref-413)
414. - یاد آور می‌شویم که ما به نسخه‌ای از مفاتیح استناد می‌کنیم که ملاّعلی واعظ تبریزی خیابانی آن را با نسخه‌ای که مؤلّف تصحیح کرده بود مقابله و غلط گیری کرده است. [↑](#footnote-ref-414)
415. - جالب توجه ّاست که شیخ طوسی و کفعمی و مجلسی این دعا را برای بعد از نماز عید و «ابن طاووس» برای بعد از نماز صبح و قبل از نماز عید آورده است؟! [↑](#footnote-ref-415)
416. - تفسیر ابو‌الفتوح رازی، ج4، تفسیر سوره‌ی شعراء، ص 141. [↑](#footnote-ref-416)
417. - در مورد این‌که حضرت علی تابع سُنّت پیامبر بوده رجوع کنید به **عرض اخبار اصول برقرآن وعقول**، ص423. [↑](#footnote-ref-417)
418. - بحار الأنوار، ج2، ص 266، حدیث 23. [↑](#footnote-ref-418)
419. - ر.ک. **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول** ص 709 تا 728 و 911 تا 915 و کتاب **بررسی علمی در احادیث مهدی** تالیف نگارنده. [↑](#footnote-ref-419)
420. - ابن عیسی را در تحریر دوّم کتاب **عرض اخبار اصول** (ص 216) معرّفی کرده‌ایم. [↑](#footnote-ref-420)
421. ـ بحارالأنوار، ج91، ص 58، حدیث 37. [↑](#footnote-ref-421)
422. - از آیه‌ی 65 سوره‌ی حِجر که به حضرت لوط می‌فرماید: «**فَأسرِ بِأهلِكَ**» «خانواده‌ات را حرکت ده» و از آیه‌ی 83 سوره‌ی اعراف معلوم می‌شود که منظور از «آل لوط» خانواده‌ی اوست. [↑](#footnote-ref-422)
423. - وسائل الشیعه، ج4، ابواب الذکر، باب 42، حدیث 11. [↑](#footnote-ref-423)
424. - به کتاب «جامع المنقول فی سنن الرّسول» تألیف نگارنده مراجعه شود، کتاب الزَّکاة، باب 21. [↑](#footnote-ref-424)
425. - در این مورد مطالعه‌ی صفحه‌ی 47 تا 46 کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**» بسیار مفید بلکه ضروری است. [↑](#footnote-ref-425)
426. - وسائل الشیعه، ج10، ص 370. [↑](#footnote-ref-426)
427. - هر دو در کتاب **عرض اخباراصول بر قرآن و عقول** معرّفی شده‌اند. روایت مذکور در وسائل الشیعه، ج7، ص 264 آمده است. [↑](#footnote-ref-427)
428. - «محمّد بن حسان» را علاّمه‌ی حلّی در شمار ضعفا آورده و فرموده نجاشی می‌گوید او بسیار از ضعفا نقل می‌کند و ابن الغضائری نیز او را ضعیف شمرده است. [↑](#footnote-ref-428)
429. - وسائل الشیعه، ج5، ص 189 و 222 و مستدرک الوسائل، ج1، ص 445. [↑](#footnote-ref-429)
430. - بحار الأنوار، ج 94، ص 381 به بعد، وسائل الشیعه‌، ج5، ص 186 تا 189. [↑](#footnote-ref-430)
431. - وسائل الشّیعه، ج7، ص219-..... فَقامَ خَطيباً فَقالَ بَعدَ الثَّناءِ عَلَی اللهِ ـ عَزَّوَجَلّ ـ: أمّا بَعدُ فَإِنَّکُم سَألْتُمُوني عَن لَيلَةِ القَدرِ وَلمَ أطوِها عَنکُم لِأنِّي لمَ أَکُنْ بِها عالِماً، اِعْلَمُوا أيُّهَا النّاسُ أنَّهُ مَنْ وَرَدَ عَلَيهِ شَهرُ رَمَضانَ وَهُوَ صَحِيحٌ سَوِيٌّ فَصامَ نَهارَهُ وَقامَ وِرْداً مِن لَيلِهِ وواظَبَ عَلی صلاتِهِ وَهَجَرَ إلی جُمعَتِهِ وَغَدا إلی عِيدِهِ فَقَد أدْرَكَ لَيلَةَ القَدرِ وَفازَ بِجائِزَةِ الرَّبِّ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ. [↑](#footnote-ref-431)
432. - وسائل الشّیعه،ج14، ص43،حدیث شماره‌ی 7ـ. كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللهِ فَقَالَ: أَخْبِرُونِي أَيُّ شَيْ‏ءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ؟ فَعَيِينَا بِذَلِكَ كُلُّنَا حَتَّى تَفَرَّقْنَا، فَرَجَعْتُ إِلَى فَاطِمَةَ (ع) فَأَخْبَرْتُهَا بِالَّذِي قَالَ لَنَا رَسُولُ اللهِ وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَّا عَلِمَهُ وَلَا عَرَفَهُ؛ فَقَالَتْ: وَلَكِنِّي أَعْرِفُهُ: خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ. فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللهِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ! سَأَلْتَنَا أَيُّ شَيْ‏ءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ؟ خَيْرٌ لَهُنَّ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ. فَقَالَ: مَنْ أَخْبَرَكَ فَلَمْ تَعْلَمْهُ وَأَنْتَ عِنْدِي؟ فَقُلْتُ: فَاطِمَةُ فَأَعْجَبَ ذَلِكَ رَسُولَ اللهِ وَقَالَ: «إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي». [↑](#footnote-ref-432)
433. - سُنَن ابن‌ماجه، جلد اوّل، ص 611، حدیث 1897. [↑](#footnote-ref-433)
434. - از امیر المؤمنین منقول است که فرمود: آگاه باشید که این امّت مانند سایر اُمَمِ پیشین دچار تفرقه می‌شود پس از شرّ اتّفاقات آینده به خدا پناه می‌بریم..... آگاه باشید که این امّت به هفتاد و سه فرقه، متفرّق خواهد شد که بدترین آن‌ها فرقه‌ای است که خود را به [ناحقّ] به من منسوب می‌شمارد ولی عمل مرا انجام نمی‌دهد پس چون ایشان را دریافتید و دیدید به دین و آیین خویش پایبند باشید و هدایت پیامبرتان را دنبال کنید و سنّت آن‌حضرت را پیروی کنید و آن‌چه بر شما مشکل می‌شود بر قرآن عرضه نمایید پس هرچه را قرآن [به رسمیّت] شناخت بدان پایبند باشید و هرچه را قرآن ردّ و انکار کرد شما نیز ردّ کنید و به پروردگاری خدای ـ عَزَّوَجَلّ ـ و به اسلام به عنوان دین و به قرآن به عنوان داور و امام خشنود باشید». «ألا إنّ هذِهِ الأُمّةَ لابُدَّ مُفتَرِقَةً کَمَا افتَرَقَتِ الأمَمُ قَبلَهم فَنَعوذُ بِالله مِن شَرّ ما هُوَ کائِنٌ..... ألا وإنَّ هذِهِ الأمَّةَ سَتَفتَرِقُ عَلی ثَلاثٍ وَسَبعینَ فِرقَةً شَرُّها فِرقَةٌ تَنْتَحِلُني وَلا تَعمَلُ بِعَمَلي فَقَد أدرَکْتُمْ وَرَأیتُم فَالْزِموا دينَكم واهدُوا بِهَديِ نَبِيّكُم وَاتَّبِعوا سُنَّتَه وَاعْرِضوا ما أَشْكَلَ عَلَيكُم عَلَى القُرآن فَما عَرَفَهُ القُرآنُ فَالْزَموه وما أنكَرَهُ فَرُدُّوهُ وَارضُوا بَاللهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ رَبًّا وَبِالإسلامِ ديناً وَبِالقُرآنِ حَكَماً وَاِماماً». (تاریخ طبری، ج4، ص479) چنان‌که از امام صادق نیز نقل شده که فرمود: «ما أحَدٌ أَعْدَی لَنا مِمَّن يَنتَحِلُ مَوَدَّتَنا» «احدی با ما دشمن‌تر نیست از کسی که [به ناحقّ] خود را به دوستی ما منتسب می‌دارد»! (رجال کشّی، ص 259) و نیز ر.ک. **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، حاشیه‌ی صفحه‌ی 19. [↑](#footnote-ref-434)
435. - مؤلّفین کتاب به جای «شما»، «تو» نوشته‌اند! [↑](#footnote-ref-435)
436. - چنان‌که در حدیث آمده است به حضرت علی گفتند: چیزی از چیزهایی که پیامبر در خفا به تو فرموده به ما بگو. آن حضرت فرمود: پیامبر چیزی که از دیگران پنهان کرده باشد، به من نفرموده است: «ما أسَرَّ إِلَيَّ شَيئًا كَتَمَهُ النّاسَ». (التّاج الجامع للأصول: ج3/ص109، به نقل از صحیح مسلم). [↑](#footnote-ref-436)
437. - علم پیامبر و امام در قرآن، ص 13. [↑](#footnote-ref-437)
438. - ﴿إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَسۡتَ‍ٔۡذِنُونَكَ وَهُمۡ أَغۡنِيَآءُۚ رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلۡخَوَالِفِ وَطَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٩٣ يَعۡتَذِرُونَ إِلَيۡكُمۡ إِذَا رَجَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡۚ قُل لَّا تَعۡتَذِرُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكُمۡ قَدۡ نَبَّأَنَا ٱللَّهُ مِنۡ أَخۡبَارِكُمۡۚ وَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٩٤﴾. [↑](#footnote-ref-438)
439. - درموردآیات 94 و 105 سوره‌ی توبه مراجعه شود به **عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**، ص196 تا200. [↑](#footnote-ref-439)
440. - آیات 44 تا 46 سوره‌ی قَصَص دلالت بیّن دارد بر کذب اخبار وارده در کتب حدیث که حضرت محمدو علی بن ابی طالب قبل از انبیاء و با همه‌ی انبیاء بوده­اند زیرا در حالی که خودِ محمّد  با انبیاء و در زمان انبیاء سابقین نباشد و از حال ایشان اطّلاعی نداشته باشد بلکه پس از چهل سالگی و به واسطه‌ی وحی و اِخبار إلهی مطّلع گردد به طریقِ اَولی وصیّ او نیز نبوده و اطّلاع نداشته است. [↑](#footnote-ref-440)
441. - صرف نظر از این‌که این‌گونه آیات مایه‌ی پندگیری و عبرت همه‌ی مسلمین است. [↑](#footnote-ref-441)
442. - علم پیامبر و امام در قرآن، ص 108 و 109. [↑](#footnote-ref-442)
443. - به آيات 36 به بعد سوره‌ی قصص توجّه فرمایید و نيز ساير آيات قرآن درباره‌ی فرعونيان. [↑](#footnote-ref-443)
444. - به حدیثی که در صفحه‌ی 194 کتاب حاضر آورده‌ایم مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-444)
445. - بدان‌چه در صفحات قبل درباره‌ی لفظ «أُمَّة» گفته شد، توجّه شود. [↑](#footnote-ref-445)
446. - درباره‌ی آیه‌ی فوق توضیحات لازم در صفحه‌ی 340 کتاب حاضر، آمده است. [↑](#footnote-ref-446)
447. - به توضیحی‌که در صفحات گذشته درباره‌ی لفظ «اُمَّة» آورده‌ایم توجّه شود. [↑](#footnote-ref-447)
448. - رسول خدا فرمود: «سَيَأتيكُم قَومٌ مِن أقطارِ الأرضِ يَتَفَقّهُون وإذا رَأَيْتُمُوهُم فَاستَوصوا بِهِم خَيراً» «به زودی قومی از اطراف زمین نزد شما آیند که دانشِ دین بیاموزند پس ایشان را به خیر سفارش کنید». (المصنّف، ج11، ص 253 و بحار الأنوار، ج1، ص170) و در روایتی دیگر آمده است: «سَيأتِيكُم أقوامٌ يطلبون العِلمَ فَإذا رَأَيْتُموهُمْ فَقُولُوا لَهُم: مَرحَباً بِوَصِيَّةِ رسولِ الله» «به زودی اقوامی به نزد شما می‌آیند که دانش می‌جویند، هنگامی که ایشان را دیدید بگویید: خوش آمدید، خوش آمدید که برای عمل به سفارش رسول خدا [آمده‌اید]». و در روایتی دیگر، فرموده: «فَرَحِّبُوا بِهِم وَحَيُّوهُم وعَلِّمُوهُم» «پس به ایشان خوش‌آمد گفته و درود بگویید و به ایشان علم [دین] بیاموزید». (سُنَن ابن‌ماجه، ج1، ص90 و 91) پیامبر اکرم به اصحابش می‌فرمود: «إنّ النّاس لَكُم تَبَعٌ وإنِّ رِجالاً يَأتونَكم مِن أقطارِ الأرضِ يَتَفَقّهون فِي الدّين.... الخ». «همانا مردم پیروان شمایند و مردانی از اطراف زمین نزد شما می‌آیند تا فقه دین کسب کنند.... الخ» (بحار الأنوار، ج2، ص62 و التّاج الجامع للأصول، ج1، ص73). [↑](#footnote-ref-448)
449. - مخفي نماند ـ چنان‌که بارها گفته‌ایم ـ موضوع «عصمت انبیاء در تبلیغ و تعلیم شریعت إلهی» مورد تأیید قرآن [الجنّ: 26 تا 28 و الأعلی: 6] و کاملاً و بِالکُلّ از بحث ما خارج است. اختلاف ما با خرافه‌فروشان درمسأله‌ی عصمت و علم غیب و.....، در غیر این موضوع است. به عنوان مثال، وقتی می‌بینیم که قرآن به پیامبر فراموشی نسبت داده است [الکهف:24 و 61 و 63 و 73 و طه:115] سعی نمی‌کنیم با انواع بافندگی‌ها آن را به صورت دیگری توجیه کنیم و یا در آیاتی از قبیل ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد: ١٩] «و برای گناهت و مردان و زنان مؤمن آمرزش خواه». و یا آیات مشابه [النساء: 106 و غافر: 55 و الفتح: 2] مَعاذَ الله، نمی‌گوییم: ممکن است انبیاء مرتکب قتل و زنا و توطئه و دزدی و قمار و.....شوند! حاشا و کَلّا، حاشا و کَلاّ، حاشا وکَلاّ، خدا شاهد است افسانه‌هایی را که مفسِّرین از قبیل زمخشری یا طبرسی یا میبدی و.... تحت تأثیر اسرائیلیات درباره حضرت داود و همسر أوریا ذکر کرده‌اند از صمیم قلب منکریم و گناه آن‌حضرت ـ عَلَيهِ آلافُ التَّحيَّةِ وَالثَّناء ـ را جُز عجله در قضاوت نمی‌دانیم امّا در عین‌حال کلمه‌ی «**ذَنبِكَ**» را به «ذَنبِ اُمَّتِكَ» معنی نمی‌کنیم و می‌گوییم: اگر چنان معنایی مقصود خدا می‌بود واضح‌تر بیان می‌فرمود و هم‌چنین کلمه‌ی «**ذَنب**» را به تَرکِ اَولی تنزّل نمی‌دهیم در عین‌حال کَفی بِاللهِ شهیداً که می‌گوییم گرچه گناه پیغمبر إلهی از گناهان بزرگ نیست چنانکه مثلاً در سیره‌ی پیغمبر اکرم نیز هیچ گناه قابل توجّهی مشاهده نمی‌شود امّا چون تابع قرآنیم و نمی‌خواهیم رأی خود را بر قرآن تحمیل کنیم، می‌گوییم ذنب پیامبر به هر حال بنابه بشر بودنِ انبیاء، صغیره‌ای است که برای محو شدن محتاج استغفار است (چون می­بینیم خدای متعال آنها را به استغفار امر فرموده) درحالی که ترک اَولی مستلزم استغفار نیست بلکه مستلزم طلب توفیق است چنانکه خدا حضرت داود را که عالیترین حکم را صادر نکرد امر به استغفار نکرد و به او **«**﴿عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ﴾ [التوبة: ٤٣] نفرمود. «ذَنبِ» پیامبر اکرم اسلام را نیز بی‌تابی و بی‌صبری آن‌حضرت تا قبل از فتح می‌دانیم. انسان مبعوثی که حرص و اشتیاق وافر به ایمان آوری مردم دارد و کار را بدان‌جا رسانده که خدا به او فرموده: ﴿فَلَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمۡ إِن لَّمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَسَفًا ٦﴾ [الكهف: ٦] «چه بسا (یا مبادا) تو اگر اینان بر اثر [اعراضشان] بدین سخن تازه‌ی [آسمانی] ایمان نیاورند، از اندوه و أسف، خود را هلاک سازی». و نیز فرموده:﴿وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدۡرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ٩٧﴾ [الحجر: ٩٧] «و هر آینه بی‌گمان می‌دانیم بدان‌چه [مشرکین] می‌گویند دلتنگ می‌شوی». و چون از آینده خبر ندارد [الكهف:68] بارها و بارها او را به صبر دعوت فرموده، از آن‌ جمله: ﴿فَٱصۡبِرۡ لِحُكۡمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ ٱلۡحُوتِ﴾ [القلم: ٤٨] «پس [در انتظار] حکم پروردگارت شکیبایی کن و بسان هم‌نشین ماهی (= یونس) مباش». و فرموده ﴿فَٱصۡبِرۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِبۡكَٰرِ ٥٥﴾ [غافر:55 و نيز آيه‌ی 77 همين سوره] «پس شکیبایی کن همانا وعده‌ی خداوند راست و درست است و برای گناهت آمرزش خواه و شبانگاهان و بامدادان با حمد و ستایش، پروردگارت را منزّه شمار و تسبیح گوی». و نیز فرموده: ﴿فَٱصۡبِرۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ وَلَا يَسۡتَخِفَّنَّكَ ٱلَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ٦٠﴾ [الروم: ٦٠] «پس شکیبایی ورز، همانا وعده‌ی خداوند راست و درست است و کسانی‌که ایمان و یقین نمی‌آورند تو را [از ناشکیبایی به کاری ناسنجیده و] سَبُک‌سرانه وادار نسازند». و فرموده: ﴿وَٱصۡبِرۡ وَمَا صَبۡرُكَ إِلَّا بِٱللَّهِۚ وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَلَا تَكُ فِي ضَيۡقٖ مِّمَّا يَمۡكُرُونَ ١٢٧﴾ [النحل: ١٢٧] «و شکیبایی کن و بردباری و شکیب جُز به [توفیق] خداوند نیست و بر آنان اندوه مدار و از آنچه نیرنگ می‌کنند دلتنگ مباش». و نظایر این آیات.

     بدیهی است این انسان مبعوث بی‌تابی و بی‌صبری (البقرة:214) و شِکوه (یوسف:86) ـ و لو اندک ـ می‌کند لذا پس از «فتح» و دخول فوج فوج مردم به اسلام، خدا می‌فرماید برای بی‌صبری خویش استغفار کن. بنابراین معلوم می‌شود مفسّرینی که گفته‌اند «فتح» چه ارتباطی به «استغفار» دارد (الفتح:1 و2)؟! سخن بی‌تأمّل یا متعصّبانه گفته و به سوره‌ی مبارکه‌ی «نصر» توجّه نکرده‌اند و إلا با مقایسه‌ی سوره‌ی «نصر» با آیه‌ی 55 و 77 سوره‌ی غافر و آیه‌ی 3 سوره‌ی شعراء و آیه‌ی 6 سوره‌ی کهف و سایر آیاتی که در بالا آوردیم می‌توان دریافت که پس از «نصرِ» إلهی و حصول «فتح» برای مسلمین، خداوندِ توّاب (= بسیار توبه پذیر) بابت بی‌صبری‌ها، امر به «استغفار» می‌فرماید. عَلی اَیِّ­‌حال، ما «ذَنبِ» انبیاء را در همین حدود می‌دانیم نه بیشتر. علاوه بر این، عقل نیز گویاست که اگر امکان گناه در بشری منتفی باشد و خدا او را چنین آفریده باشد دیگر عدم ارتکاب گناه برایش فضیلت و اجری نخواهد داشت و کسی که معصوم نبوده و تقوی گزیده أفضل از اوست خصوصاً که اگر انبیاء و ائمّه از عصمتی که خرافیّین می‌گویند برخوردار باشند معقول نیست برای انسان‌های عادی مُقتَدَی و اُسوه باشند زیرا به کسی که امکان لغزش در او منتفی نیست نمی‌توان گفت پیرو کسی باش و پا بر جای پای کسی بگذار که امکان لغزش از او مسلوب است یا به عبارت دیگر به کسی که دارای تن و بدن است نمی‌شود گفت تو باید مقلّد نور باشی! مضافاً بر این‌که برای عصمت انبیاء در خارج از حوزه‌ی تبلیغ دین و تعلیم شریعت، باید از کتاب خدا دلیل بیاوریم، حال آن‌که چنین دلیلی در قرآن نیست. متأسّفانه آخوندها غالباً سعی می‌کنند بحث «عصمت در تبلیغ دین و تعلیم شریعت» را با بحث «عصمت در غیر این حوزه» خلط کنند! [↑](#footnote-ref-449)
450. - با توجّه به آیه‌ی 19 و 22 سوره‌ی اعراف، آیه‌ی فوق را به صورت بالا ترجمه کردیم. با تأمّل در مقطع آیه‌ی 19 نمی‌توان گفت که حضرت آدم ترک أولی یا ترک نصیحت، لیکن حوّا گناه کرده است! و یا نظایر این‌گونه سخنان که دلیل متقن ندارند. [↑](#footnote-ref-450)
451. - وسائل الشّیعه، ج2، ص954 ـ احمد سیّاری را در صفحه‌ی 145کتاب **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول** معرّفی کرده‌ایم. [↑](#footnote-ref-451)
452. - ر.ک. کتاب حاضر، صفحه‌ی 314. [↑](#footnote-ref-452)
453. - وسائل الشیعه، ج5، أبواب صلاة العید، باب 26، حدیث دوّم. [↑](#footnote-ref-453)
454. - وی در کتاب **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، صفحه‌ی 147 معرّفی شده است. [↑](#footnote-ref-454)
455. - استادِ شیخ عبّاس در مستدرک الوسائل (ج1، ص 593) روایتی آورده که 29 ذی‌القعده را روز فرود آمدن کعبه، ذکر می‌کند! [↑](#footnote-ref-455)
456. - از آن‌جا که دروغگو کم حافظه است در دعای منقول از شیخ مفید این روز «الجمع المسؤول» گفته است! [↑](#footnote-ref-456)
457. -وسائل الشیعه، ج5، ص224 ـ آنچه بین دو قلاّب آورده‌ایم مطابق روایت وسائل الشّیعه است. [↑](#footnote-ref-457)
458. - این راوی را در صفحه‌ی 78 کتاب **عرض اخبار اصول** معرّفی کرده‌ایم. [↑](#footnote-ref-458)
459. - وسائل الشّیعه، ج7 ص 323 حدیث 1. [↑](#footnote-ref-459)
460. - حضرت علی در یمن هم مردم را به اسلام دعوت نمود و هم میان مسلمین قضاوت کرد و هم در جمع‌آوری زکات، نظارت داشت. [↑](#footnote-ref-460)
461. - به منظور بیداری خواننده‌ی محترم ذکر این نکته ضروری است که با نظری به نقشه‌ی عربستان ملاحظه می‌شود که غدیرخم حدود 200 کیلومترـ یا بیش‌ترـ از مکّه فاصله دارد. توجّه به این نکته ما را هُوشیار می‌سازد تا بدانیم آخوندها دروغ می‌گویند که پیامبر حدیث غدیر را در جایی ایراد فرمود که مردم هر منطقه برای رسیدن به اوطان خود در آن‌جا از هم جدا شده و هرگروه به راه خود می‌روند! پرواضح است مثلاً برای این‌که اهل فلان قبیله به مکان خود ـکه در شرق مکّه واقع شده ـ باز گردند، لازم نیست حدّ اقل دویست کلیومتر از مکهّ فاصله بگیرند سپس مسیر خود را انتخاب کنند! مثلاً اگر اهل یمن ـ که در جنوب مکّه واقع است ـ می‌خواهند به سرزمین خود بروند یا اگر اهل طائف می‌خواهند به وطن خود مراجعت کنند و یا اگر بخشی از اهالی عراق بخواهند به دیار خود بازگردند از مسیر میقات خود که حدود 95 تا 110 کلیومتری شمال شرقی مکّه قرار گرفته، باز ‌می‌گردند نه این‌که بعد از 200 کلیومتر فاصله از مکّه، مسیر خود را انتخاب کنند! (فتأمّل) بنابراین در فاصله‌ی 200 کیلومتری مکّه، کسانی همراه قافله‌ی پیامبر بوده‌اند که مقصدشان مدینه و اطراف آن باشد یا مناطقی که مسیرشان از مدینه می‌گذرد. [↑](#footnote-ref-461)
462. - در این مورد ضروری است که به تحریر دوّم کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» صفحه‌ی 700 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-462)
463. - بدان‌که طرفداران علی بیش از این‌ها بودند و ما فقط به عنوان نمونه افراد فوق را ذکر کردیم امّا چون نام زبیر را آورده‌ایم لازم است توجّه داشته باشیم که علمای ما درباره‌ی «زبیر بن عوام» نیز عوام‌فریبی می‌کنند و ضروری است با احوال او اندکی آشنا شویم. وی پسر عمّه‌ی حضرت علی و از مجاهدین بزرگ اسلام و از عشره‌ی مبشّره بود که در شانزده سالگی اسلام آورده و در **همه‌ی** غزوات همراه رسول خدا بود و هم به حبشه و هم به مدینه هجرت نمود و در فتح مصر نیز بیش از همه جانفشانی کرد. زبیر از طرفداران جدّی علی بود و آن‌حضرت تصریح فرموده: «مازالَ الزُّبير رجلاً مِنّا أهل البيت حتّی نشأ ابنه المشؤوم عبد الله = همواره زبیر مردی از ما اهل بیت بود تا این‌که پسر شوم او عبدالله رشد یافت». (نهج البلاغه، کلمات قصار 453). مردم ما فقط شنیده‌اند که زبیر به جنگ علی آمد درحالی که این سخن تمام حقیقت نیست و با این‌که زبیر در سال 36 هجری در صف مدافعین علی نبود امّا **قبل از** درگیری دو سپاه پشیمان شد و از سپاه کناره گرفت و چون آشوب طلبان می‌دانستندکه خروج شخصّیت بارز و مشهوری مانند زبیر، موجب تضعیف آن‌ها در مقابل مدافعین علی می‌شود لذا فرد فرصت طلبی به نام «عمرو بن جرموز» او را غافلگیرانه کشت. بنابراین زبیر خارج از معرکه‌ی جنگ ترور شد. امّا متاسّفانه علما و نویسندگان ما به یک عمر طرفداری زبیر از علی و حتّی به پشیمانی او و عدم مشارکت وی در جنگ با علی اشاره نمی‌کنند امّا حضور او در سپاه مخالفین در سال 36 هجری را زیر ذرّه بین گذاشته و بزرگ می‌کنند! سخن ما با خواننده‌ی گرامی این است که توجّه داشته باشد چنین شخصیت بزرگواری بی‌شبهه در سال دهم هجری اگر از حدیث غدیرخم، خلافت علی را فهمیده بود قطعاً آن را پنهان نکرده و به آن بی‌اعتناء نمی‌ماند.(فتأمّل). [↑](#footnote-ref-463)
464. - با توجّه به حساسیت شدید حضرت علی به صیانت از اسلام و فتنه‌های پیاپی مرتدّین و مدّعیان نبوّت که در ایّام نزدیک به رحلت پیامبر آغازشده بود، بعید به نظرمی‌رسدکه آن بزرگوار که بزرگ‌ترین مجاهد و فدایی اسلام بود مدّت 3 ماه یا 6 ماه در بیعت با ابوبکر وتکمیل مشروعیّت او تأخیر روا دارد. این ادّعا موافق قول أمیرالمؤمنین نیست که در نامه‌ی 62 نهج البلاغه فرموده: در بیعت کردن دست نگه ‌داشتم تا این‌که دیدم [گروهی از] مردم از دین برگشته و به نابودی دین محمد دعوت می‌کنند. [↑](#footnote-ref-464)
465. - به قول برادر مفضال ما جناب مصطفی طباطبائی به نصّ صریح آیه‌ی فوق، دین خدا در قرآن و سنّت قطعی پیامبر اکرم به تمامیّت و کمال رسیده و کمبود و نا‌گفته‌ای ندارد تا سایرین بیایند و آن را کامل کنند! و به همین سبب است که ائمه‌ی بزرگوار در احادیث بسیاری فرموده‌اند اقوال منقول از ما را با قرآن کریم تطبیق کنید و فقط آن‌چه که موافق قرآن است بپذیرید و در موردی که در دین مسکوتٌ عَنه است، قرآن خود راه مورد پسند خویش را تبیین فرموده که همان شورای علما و محقّقین مسلمان است نه فتاوای شخصی این و آن! (فتأمّل) [↑](#footnote-ref-465)
466. - مجمع البیان طبرسی، ابتدای تفسیر سوره‌ی مائده. [↑](#footnote-ref-466)
467. - در این أیّام کتاب «أصل الشّیعة‌ وأصولها» را در دسترس نداشتم امّا میزبانم ترجمه‌ی فارسی آن، موسوم به «این است آیین ما» با ترجمه‌ی ناصر مکارم شیرازی را در منزل داشت لذا شماره صفحه‌ی کتاب أخیر را ذکر می‌کنم. مطلب منقول در بالا در صفحه‌ی 89 مذکور است. [↑](#footnote-ref-467)
468. - این است آیین ما، ص 141 ـ جالب است بدانیم که مرحوم کاشف الغطاء در همین­کتاب شش حدیث که حاکی از منزلت خاصّ علی در اسلام است، نقل می‌کند. وی ششمین حدیث را چنین ذکر کرده: «حدیث مشهور: «عَلِيٌ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» «علی همواره با حقّ است و حقّ نیز با علی است». (ص 140 ترجمه‌ی فارسی) امّا ای‌کاش در ادامه‌ی کلام نیز ذکر می‌کرد که «ابن أبی‌الحدید» شارح مشهورِ نهج البلاغه که نام او غالباً بر سر زبان علمای ماست از قول شیخ ابو‌القاسم بلخی معتزلی و شاگردانش نقل کرده که معتقد بودند: اگر علیّ در برابر خلفا شمشیر می‌کشید و با آن‌ها مخالفت می‌کرد ما حق را با علیّ می‌دانستیم و آن‌ها را فاسق می‌شمردیم لیکن چون علی با آنها **بیعت** کرده لذا کار آن‌ها را درست می‌دانیم زیرا پیامبر فرموده: «علی با حق است و حق با علی است و علیّ به هر جانب که حقّ باشد، می‌گردد». و بارها به علی فرموده: «حَربُكَ حَربي وَسِلمُكَ سِلمي = جنگ تو، جنگ من و صلح تو، صلح من است». بنابراین، علی کار باطل نکرده و با باطل صلح و سازش نمی‌کند! (شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، دار المعرفة ودار الکاتب العربي و....، المجلّد الأوّل ص 211 و 212 در شرح خطبه‌ی 37). [↑](#footnote-ref-468)
469. - پر واضح است در کاری که زور و اجبار نباشد، پس از تحقّق عقد، ادّعای عدم رضایت قلبی مسموع نیست چنان‌که حضرت امیر فرمود: «(زبیر) می‌پندارد که با دست بیعت کرده نه با [رضای] دل! حال آن‌که [بی‌جبر و زور] به بیعت اقرار کرده و [اینک] ادّعای عدم رضایت [قلبی] دارد پس بر او لازم است براین ادّعا دلیلی روشن بیاورد و إلا باید به بیعتی که از آن خارج شده [و فرمان‌برداری از آن را فرو گذاشته، دیگر بار] وارد شود [و به عهد خویش پایبند باشد] = يَزعُمُ أنَّهُ قَد بايَعَ بِيَدِهِ وَلمَ يُبايِع بِقَلبِهِ، فَقَد أقَرَّ بِالبَيعَةِ، وَادَّعَى الوَلِيجَةَ فَليَأتِ عَلَيها بِأمرٍ يُعرَفُ وَإلا فَليَدخُل فِيما خَرَجَ مِنهُ» (نهج البلاغه، خطبه‌ی8). [↑](#footnote-ref-469)
470. - توجّه داشته باشید که علی در این موضع، «انصار» را ذکر نفرموده زیرا آن‌ها در دیار خویش و در اکثریت بودند و تقّیه برای ایشان وجهی نداشته است. [↑](#footnote-ref-470)
471. - تاریخ طبری، ج5، ص 2786 و الکامل فی التّاریخ، ابن اثیر، ج3، ص37 و البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج7، ص 146. [↑](#footnote-ref-471)
472. - خیر خواهی و موّدت خالصانه میان کبار صحابه حاکم بود واگر گاهی کدورتی حاصل می‌شد اصل دوستی و اخوّت آن‌ها را خدشه‌دار نمی‌کرد و به اندک زمانی به آشتی و مرافقت ختم می‌شد. خلفاء همواره پذیرای وصایا و پیشنهادهای حضرت علی بوده‌اند. همه می‌دانند که ابوبکر، رأی حضرت علی را دربارۀ مبدأ تاریخ اسلام پذیرفت و در کارهایش با آن­حضرت مشورت می‌کرد. تقسیم غنائم در زمان خلافت شیخَین بر عهده‌ی حضرت علی بود. ابوبکر در زمان فتح شام، رأی علی را بر نظر سایرین ترجیح داد و به رأی آن‌حضرت عمل کرد. کارهای قضایی نیز در دوران شیخین به دست حضرت علی بود. عُمَر غالباً در بیان مسائل فقهی مردم را به حضرت علی ارجاع می‌داد (ر.ک. شاهراه اتّحاد، ص 120 و 161 و تحریر دوّم «عرض اخبار اصول» ص 444 و 445 و 643 تا 645) و لاأقلّ درمیان ما بسیار معروف است که عمر همواره می‌گفت: «أقضانا عَلِيّ» «علی از همه‌ی ما قاضی‌تر است». و یا می‌گفت: «به خدا پناه می‌برم از مشکلی که ابوالحسن علی برای حلّ آن حاضر نباشد». و یا می‌گفت: زنان عاجزاند از این‌که مانند علی بزایند». شیعه و سنّی اخباری نقل کرده‌اند که عُمَر بارها پس از شنیدن رأی علی، از رأی خویش عدول کرد. معروف است که عمر گفته بود اگر علی بر خلاف رأی من، حکمی کرد از رأی او پیروی کنید، تا بدان‌جا که روزی غلامی را به حبس محکوم کرد، علی در راه به غلام و مامورین عمر برخورد و از ماجرا پرسید و چون از احوال غلام آگاه شد حکم به برائت وی داد آن‌ها نیز غلام را بازگرداندند عمر پرسید: چرا دستورم را اجرا نکردید؟ مامورین گفتند: مگر خودت بارها نگفتی اگر علی برخلاف من حکمی داد، به رأی او عمل کنید. ما نیز در این کار چنان کردیم که گفته بودی! (ضروری است که به حاشیه‌ی صفحه‌ی 120 کتاب «شاهراه اتّحاد» مراجعه شود). خواننده‌ی فکور آیا غاصبین خلافت دائماً مردم را از پیرامون فرد مغصوب الحقّ دور کرده و توجّه مردم را از وی منحرف می­سازند یا این‌که دائماً در احترام و اکرام وی می‌کوشند و از او تعریف و تمجید می‌کنند؟! [↑](#footnote-ref-472)
473. - وقعه‌ی صفّین، نصربن مزاحم منقری، ص 89. [↑](#footnote-ref-473)
474. - «الغارات» ثقفی، ج1، ص306 ـ جملات علی در تأیید شیخَین منحصر به موارد فوق نیست ولی به عنوان نمونه برای بحث ما کافی است. خوانندگان به کتاب شریف **راهی به سوی وحدت اسلامی**، ص 163 تا 182، مراجعه کنند. [↑](#footnote-ref-474)
475. - به حاشیه‌ی شماره‌ی 1 صفحه 377 کتاب حاضر مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-475)
476. - حتّی بنا به برخی از روایات، عبّاس به حضرت علی عرض کرد: «عمر ترتیبی اتّخاذ کرده تا عثمان خلیفه شود، تو در این شوری مشارکت نکن تا خود را هم‌طراز آن‌ها قرار نداده باشی»! آیا عبّاس به این موضوع توجّه داشت امّا علی به این موضوع بی‌اعتناء بود؟! [↑](#footnote-ref-476)
477. - در این مورد اصرار و تاکید می‌کنم که کتاب شریف **شاهراه اتّحاد** (ص 82 تا104) ملاحظه شود. [↑](#footnote-ref-477)
478. - توجّه فرمایید که مهاجر و انصار را که برگزیده‌ی خدا را کنار گذاشتند و دیگری را برگزیدند «مؤمن» شمرده است! درحالی­که می‌توانست در احتجاج باخصم مثلاً «أکثَرُ النّاس» یا نظایر آن بنویسد و چنین افرادی را «مؤمن» نگوید. (فتأمّل). [↑](#footnote-ref-478)
479. - درباره‌ی این دو افسانه رجوع کنید به کتاب **زیارت و زیارتنامه**، ص 114 تا 116، و 251 تا 253. [↑](#footnote-ref-479)
480. - طاعَتُهُ لِجَميعِ الخَلقِ لازِمَةٌ وَإن لمَ يَدعُ إلى نَفْسِهِ لِلتَّقِيَّةِ الّتي کانَ عَلَيها! نسبت دادن تقيّه به حضرت سَيّدالشُّهداء به راستی بی‌انصافی است! [↑](#footnote-ref-480)
481. - در مورد حدیث رسوای لوح مراجعه شود به کتاب **شاهراه اتّحاد**، صفحه‌ی 166 به بعد، فصل (نظری به احادیث نصّ و ارزیابی آنها) و تحریر دوّم «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» ص 915 تا 943 در بررسی باب 183 جلد اوّل اصول کافی. [↑](#footnote-ref-481)
482. - درمورد احادیث فوق رجوع کنید به «**عرض اخبار اصول**» ص707 و 708. [↑](#footnote-ref-482)
483. - به نظر ما مفید است که افراد محقّق اگر با عالمی خرافی برخورد کردند، بگویند ما در دلالت حدیث غدیر هیچ بحثی نداریم و فرض می‌کنیم که حضرت علی منصوص و منصوب مِن عِندِالله و خلیفه‌ی بلافصل رسول خدا بوده است، شما برای منصوصیّتِ اِلهیِ سایر ائمّه یک نصّ **معتبر** به ما ارائه کن! [↑](#footnote-ref-483)
484. - او را در **عرض اخبار اصول**، ص 308، معرّفی کرده‌ایم. [↑](#footnote-ref-484)
485. - وی در **عرض اخبار اصول**، ص414 معرّفی شده است. [↑](#footnote-ref-485)
486. - چنان‌که در دعای صفحه‌ی 281 و 282 که منقول از شیخ مفید است به تأسّی از شهرت عمر به فاروق، حضرت علی را «اَلفاروق بَينَ الحَقِّ والباطِل» خوانده است. [↑](#footnote-ref-486)
487. - در قسمتی از روایت مذکور چنین آمده است «..... وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَأْمُرُ اللهُ فِيهِ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ أَنْ يَرْفَعُوا الْقَلَمَ عَنْ مُحِبِّي أَهْلِ الْبَيْتِ وَشِيعَتِهِمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ يَوْمِ الْغَدِيرِ وَلَا يَكْتُبُونَ عَلَيْهِمْ شَيْئاً مِنْ خَطَايَاهُمْ كَرَامَةً لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْأَئِمَّةِ........ وَيَوْمُ الْبِشَارَةِ وَالْعِيدِ الْأَكْبَرِ....... وَيَوْمُ الصَّفْحِ عَنْ مُذْنِبِي شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ..... وَيَوْمُ عِيدِ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ .... وَهُوَ يَوْمُ التَّهْنِيَةِ يُهَنِّي بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَإِذَا لَقِيَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ يَقُولُ الْحَمْدُ لِـلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ عليهم السلام...إلخ»! این روایت مطالب عجیب دیگری هم دارد که ما به همین اندازه اکتفا کردیم. [↑](#footnote-ref-487)
488. - به صفحه‌ی 155 کتاب حاضر مراجعه شود، یا به عنوان نمونه به صفحه‌ی 762 و 763 **عرض اخبار اصول بر** **قرآن و عقول** رجوع شود. [↑](#footnote-ref-488)
489. - و آیه‌ی 141 سوره‌ی انعام. [↑](#footnote-ref-489)
490. - جالب است که گویا مسکین و یتیم و اسیر در این سه روز أهل خانه را کاملاً تحت نظر داشته و دقیقاً وقتی در می‌زدند و طلب انفاق می‌کردند که آن بزرگواران، دست به نان نبرده بودند و حتی یکی از آن سه تن چند دقیقه دیرتر به سراغ اهل خانه نیامد تا آن‌ها فرصت یابند یک یا دو لقمه از نان خویش بخورند و باقیمانده را انفاق کنند! [↑](#footnote-ref-490)
491. - اگر هر صاع 2400 یا 2176 گرم باشد، سه صاع جو بیش از شش کیلو و نیم خواهد بود و با این مقدار بیش از پانزده قرص نان پخته می‌شود! [↑](#footnote-ref-491)
492. - تاکنون نشنیده‌ام که بگویند آیات مذکور فضّه را هم شامل می‌شود! [↑](#footnote-ref-492)
493. - منظور او تربت حضرت امام حسین است. [↑](#footnote-ref-493)
494. - چنان که در آخر فصل یازدهم، ماه نهم سال‌های رومی(= حزیران) را که شمسی است نحس دانسته و با توجّه به این‌که ماه صفر قمری و در نتیجه غیر ثابت است، طبق این دو روایت تکلیف مردم درباره‌ی نحس دانستن ایّام مشکل خواهد بود! (فتأمّل). [↑](#footnote-ref-494)
495. - شیخ عبّاس یک بار دیگر این روایت را بعد از «زیارت عاشورای غیر معروفه» (ص 468 مفاتیح) آورده است! [↑](#footnote-ref-495)
496. - در این مورد ضروری است به جلد اوّل کتاب شریف «**حقائق عریان در اقتصاد قران**، (**زکات**)» تألیف مرحوم **حیدرعلی قلمداران** مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-496)
497. - درباره‌ی احادیث باب 106 کافی مراجعه شود به **عرض اخبار اصول**، ص 613 تا 620. [↑](#footnote-ref-497)
498. - مثلاً زیارتی که برای سوّم جمادی الآخره از اقبال سیّد بن طاوس (ص 301 مفاتیح) نقل کرده، سندش معلوم نیست! [↑](#footnote-ref-498)
499. - حدیث مذکور از مهملی به نام «عیسی بن هارون» نقل شده است! مخفی نماند که در «مهج الدّعواتِ» سیّد بن طاوس(ص 356 انتشارات سنائی) نافع از عمر(= نافع عَن عُمَر) نقل می‌کند امّا مجلسی در «بحار الأنوار» (ج 95 ص 419) و «زاد المعاد» (ص 534) نافع از عبدالله پسرعمر (نافع عَنِ ابنِ عُمَر) نقل کرده و مؤلّف مفاتیح از «زاد المعاد» تبعیّت کرده است. [↑](#footnote-ref-499)
500. - ر.ک. حاشیۀ صفحه‌ی 203 کتاب حاضر. [↑](#footnote-ref-500)
501. - ر.ک. کتاب حاضر، ص 34. [↑](#footnote-ref-501)
502. - هــــان، بنده‌ی تو ذلیــــل بر درگاهـــت ایستـــاده

     و دست خــــویش را به گــــدایی دراز کرده است!

     ای گرامی­ترین کسی‌که امیدواری به­او امید می‌برد

     خواهنده از درگاهت [نا امید] باز گردانده نمی‌شود! [↑](#footnote-ref-502)
503. - روزی در تا کسی مردی از نویسنده پرسید: آیا امام زمان سگ‌پرور است و از سگ‌بازی یا تملّق و چاپلوسی خوشش می‌آید؟ گفتم: چطور؟ گفت: من در مسجد گوهرشاد مشهد بودم و دیدم شیخ «احمد کافی» (که روضه‌خوانی مشهور و عوام‌فریب بود و درآمد خوبی از این کار کسب می‌کرد و اوائل انقلاب ایران خود و خانوده‌اش در تصادف اتومبیل کشته شدند) در حضور ده‌ها نفر از معمّمین و علماء بر منبر رفته و پس از روضه‌خوانی و گریه و زاری گفت: ای مردم، همه سرها را بر زمین بگذارید و یک پای خود را نیز بر زمین گذاشته و پای دیگر را بلند کنید و همگی بگویید: ای امام زمان، ما همه سگِ توایم عو عو عو عو. در این حال همه یا بیشترین حاضرین چنان کردند که گفته بود و گفتند: ما سگِ توایم عو عو عو عو و این جمله را چند بار تکرار کردند!

     نگارنده بسیار ناراحت شدم که در این فرصت کوتاه جواب سائلی را که از دیدن این ماجرای بسیار بدبین شده بود چه بگویم تا به اصل اسلام و قرآن کریم بدبین و بدگمان نشود و نتوانستم جواب مفیدی بدهم فقط اکتفا کردم به این‌که بگویم: نباید حساب همه‌ی معمّمین را یک سان بدانیم و خودمان نیز باید در قرآن تأمّل و تدّبر کنیم. در این‌جا از دانشمندان مسؤول و خیرخواه می‌خواهم که برای آشنایی مردم با اسلام حقیقی از بذل کوشش دریغ نکنند و خود نیز کتاب حاضر و سایر تألیفاتم را به همین منظور نوشته‌ام، امید است که مفید افتد. ﴿وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٖ ٢٠﴾. [↑](#footnote-ref-503)
504. - چنان‌که در **زیارت و زیارت‌نامه** (ص 266 و 267) نیز گفته‌ایم از قول همین صفوان آورده‌اند که چون به دیوار نجف رسیدی چنین بگو و چون گنبد را دیدی چنان بگو.....! [↑](#footnote-ref-504)
505. - این زیارت‌نامه را «حسین بن سعید» و «ابن ابی‌عمیر» و «معاویة بن عمّار» نقل کرده‌اند که هر سه را در تحریر دوّم **عرض اخبار اصول** (ص 302 و 185 و 175) معرّفی کرده‌ایم (ر.ک. بحار الأنوار، ج97، ص 150 و 151). [↑](#footnote-ref-505)
506. - درباره‌ی آیه‌ی سوره‌ی نساء به توضیحاتی که در صفحه‌ی 227 کتاب حاضر آورده‌ایم مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-506)
507. - لازم است درباره‌ی آیات فوق رجوع شود به تفسیر **تابشی از قرآن**. [↑](#footnote-ref-507)
508. - ر.ک **زیارت و یارتنامه**، ص 199 و 200. [↑](#footnote-ref-508)
509. - عجیب است که شیخ عبّاس خودش می‌گوید: **((**روایات بسیار وارد شده که از هر کجا سلام و صلوات بر حضرت رسول فرستاده شود به آن‌حضرت برسد و در روایتی وارد شده که ملکی موکّل است برآن‌که هر مؤمنی که بگوید: «صَلّى اللهُ عَلى مُحمّدٍ وآلِهِ وَسَلّم» آن ملک در جواب گوید: «وَ عَلَيكَ» پس از آن به حضرت پیغمبر عرض کند: یا رسولَ الله! فلان شخص سلام بر شما رسانید آن‌حضرت فرماید: وَ عَلَيهِ السَّلام**)).** (مفاتیح الجنان، ص 330) حال اگر کسی بگوید شما که می‌گویید که پیغمبر و ائمّه ایستادنم را می‌بینند و گفتارم را می‌شنوند پس چطور در این‌جا می‌گویید رسول‌خدا زائر را نمی‌بیند و کلامش را نمی‌شنود بلکه ملک مأمور به او خبر می‌دهد؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟** جواب خواهند گفت: فضولی موقوف! (فتأمّل). [↑](#footnote-ref-509)
510. - ر.ک. کتاب حاضر، حاشیه‌ی صفحه‌ی 194 و کتاب زیارت و زیاتنامه، ص 12 به بعد. [↑](#footnote-ref-510)
511. - وی در **عرض اخبار اصول** ص 706 و 865 معرّفی شده است. [↑](#footnote-ref-511)
512. - هر دو در **عرض اخبار اصول**، ص 216 و 222 معرّفی شده‌اند. [↑](#footnote-ref-512)
513. - ر.ک. کتاب حاضر، ص 191. [↑](#footnote-ref-513)
514. - ر.ک. کتاب حاضر، ص 55. [↑](#footnote-ref-514)
515. - مشابه این قول را در زیارت امام حسین در عیدین نیز آورده است. [↑](#footnote-ref-515)
516. - فروع کافی، ج8، ص188. [↑](#footnote-ref-516)
517. - او را در **عرض اخبار اصول**، صفحه‌ی 281 و 680 و 774 معرّفی کرده‌ایم. [↑](#footnote-ref-517)
518. - وسائل الشیعه، ج12، ص 132، حدیث اوّل. [↑](#footnote-ref-518)
519. - من لایحضره الفقیه، ج4 ص 376 ـ وسائل الشیعه، ج2، ص915. [↑](#footnote-ref-519)
520. - وسائل الشّیعه، ج2 ص 915 و ج12، ص 91 - در مسند زید (ص 175) نیز از حضرت علی مروی است که «نَهَی النَّبِيُّ  عَنِ النَّوحِ» «پیامبر از نوحه‌خوانی نهی فرمود». [↑](#footnote-ref-520)
521. - وسائل الشیعه، ج2 ص 915 و ج12، ص 91. [↑](#footnote-ref-521)
522. - وسائل الشیعه، ج2، ص 916 – حضرت سیّد الشهداء نیز به پیروی از سُنت جدّاً کرمش به حضرت زنیب فرمود: «يا اُخَيَّة!إِنيّ أَقْسَمْتُ عَلَيكِ فَأَبِرِّي قَسَمِي: لا تَشُقِّي عليَّ جَيْبَاً وَلاتَخمِشي عَلَيَّ وَجهاً ولاتَدْعِي عَلَيَّ بِالوَيل والثُّبُور إذا أنَا هَلَكتُ» «خواهر جان، من تو را به [خدا] سوگند داده‌ام و تو به سوگندم پایبند باش که چون شهید شدم بر [مصیبتِ] من گریبان چاک مکن و رخسار خویش مخراش و فریاد واویلاه و واثبورا بر میاور» (الإرشاد، شیخ مفید، ج2، ص97). [↑](#footnote-ref-522)
523. - مُسَكِّنُ الفؤاد، زین الدین العاملی، ص 108 – مستدرک الوسائل، ج1، ص144. [↑](#footnote-ref-523)
524. - مسند الإمام زید، ص 175 ـ این حدیث را شهید ثانی به صورت: «لَيسَ مِنّا مَن ضَرَبَ الخُدودَ وَشَقَّ الجُيوب» «از ما نیست کسی‌که [به وقت مصیبت] بر گونه‌ها (صورت) بزند و گریبان بدرَد» آورده است. (مُسَكِّنُ الفؤاد، ص 108). [↑](#footnote-ref-524)
525. - مستدرك الوسائل ج1، ص 144 و 145. [↑](#footnote-ref-525)
526. - المصنّف، ج3، ص 559 ـ وسائل الشیعه، ج12 ص91 و مستدرک الوسائل، ج1 ص 143. [↑](#footnote-ref-526)
527. - المصنّف، ج،3 ص، 561. [↑](#footnote-ref-527)
528. - مستدرک الوسائل، ج1، ص 144. [↑](#footnote-ref-528)
529. - فروع کافی، ج1 ص 224 ـ چنان‌که أمیرالمؤمین نیز فرموده: «مَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ حَبِطَ أجرُهُ (عَمَلُهُ)) = کسی که هنگام مصیبت دستش را بررانش بکوبد پاداش او (پاداش علمش) ضایع شود» (نهج البلاغه، حکمت 144). [↑](#footnote-ref-529)
530. - فروع کافی، ج1، ص 222. [↑](#footnote-ref-530)
531. - وی در صفحه‌ی 98 **عرض أخبار أصول** معرّفی شده است. [↑](#footnote-ref-531)
532. - وی در **عرض أخبار أصول** معرّفی شده است.(ص 258) [↑](#footnote-ref-532)
533. - ر.ک. کتاب حاضر، ص 318. [↑](#footnote-ref-533)
534. - درباره‌ی آیه‌ی 55 سوره‌ی مائده‌ی ضروری است که مراجعه شود به **شاهراه اتّحاد**، ص 145 به بعد و **عرض اخبار اصول**، ص 323 و 427 تا 429 و 664 و 670. [↑](#footnote-ref-534)
535. - اگر به کتبی که در سیره‌ی أمیرالمؤمنین علی تألیف شده مراجعه شود خواهیم دید که حضرت أمیر به هیچ وجه با کسانی که با او جنگیدند مانند مرتدّ و کافر رفتار نفرمود. این روزها کتب لازم را در دسترس ندارم. لذا فقط به عنوان نمونه از قول محمّد بن جریر طبری نقل می‌کنم که در وقایع سال سی و شش هجری نوشته است، حضرت أمیر پس از پیروزی در جنگ جمل سه روز در اردگاه خود باقی ماند و داخل بصره نشد تا مردم بر مقتولین خویش عزاداری کنند سپس بر مقتولین جنگ أعمّ از اهل بصره و کوفه و کشتگان قرشی که در هر دو سپاه بودند نماز میّت گزارد و آن‌چه از وسائل را که در عرصه‌ی جنگ باقی مانده بود، جمع‌آوری فرمود و به مسجد بصره فرستاد و فرمود به جُز أموالی که علامت خزانه‌ی حکومتی و بیت المال را دارد و باید به بیت المال إعاده گردد، هرکه مال خود را شناخت، برگیرد و فرمود: «لا يَحِلُّ لِمُسلِمٍ مِن مالِ المُسْلِمِ المُتَوَفّیَ شَيْءٌ» «برای مسلمان، چیزی از مال مسلمانِ مُتَوفّی حلال و روا نیست». (تاریخ الأمم و الملوک، دار القاموس الحدیث، ج5، ص 222). چنان‌که ملاحظه می‌شود حضرت علی کسانی را که به جنگ او آمده بودند مرتدّ و کافر نشمرد و با ایشان مانند بُغا**ة** رفتار نمود. آن‌حضرت در تمام جنگ‌هایش از قبیل جمل و نهروان و صفّین چیزی از اموالشان را غنیمت نگرفت و بر کُشتگانِ آن‌ها نماز خواند.

     آن‌حضرت در صفّین با دستگیرشدگان به صورت زیر رفتار فرمود، نخست به آن‌ها پیشنهاد می‌فرمود که اطاعت او را پذیرفته و با وی بیعت کنند که اگر قبول می‌کردند آن‌ها را آزاد می‌فرمود امّا اگر نمی‌پذیرفتند، سلاحشان را می‌گرفت و آنان را سوگند می­داد که از این پس به جنگ او نیایند سپس آزادشان می­فرمود و در صورتی‌که دو پیشنهاد فوق را نمی‌پذیرفتند آن‌ها را در بازداشت نگه می‌داشت.

     حضرت علی در مورد شامیان فرموده: «إنّ رَبَّنا واحِدٌ ونَبيَّنا واحدٌ ودَعْوتَنا في الإسلام واحدةٌ ولا نَستَزيدُهُم فِي الإيمانِ باللهِ وَالتَّصديقِ بِرسوله ولا يَسْتَزيدُونَنا» «نه ما از آن‌ها بیش از ایمان به خدا و تصدیق رسول خدا می‌خواستیم و نه ایشان بیش از این از ما می‌خواستند». (نهج البلاغه، نامه‌ی 58) و حتّی راضی نبود که سپاهیانش آن‌ها را دشنام دهند بلکه فرمود درباره‌ی آن‌ها بگویند: «اَللَّهُمَّ احْقِنْ دِماءَنا وَدِماءَهُم وأصلِحْ ذاتَ بَينِنَا وَبَينِهِم» «پروردگارا، خون ما و خون ایشان را حفظ فرما و (رابطه‌ی) میان ما و میان ایشان را اصلاح فرما». (نهج البلاغه، خطبه‌ی 206) بدیهی است که این رفتار به وضوح می‌رساند که آن‌حضرت آن‌ها را مرتدّ و کافر نمی‌دانسته است. (فَلا تَتَجَاهَلْ). [↑](#footnote-ref-535)
536. - الصَّحیفَة العلویّة، دعاؤه في الیوم الثّلاثین من الشّهر. [↑](#footnote-ref-536)
537. - گویا این بیت از صغیر اصفهانی است. [↑](#footnote-ref-537)
538. - پنج تن دارم که با آنان آتش دوزخ را فرونشانم

     پیامبر و مرتضی علی و دو فرزندانشان و فاطمه! [↑](#footnote-ref-538)
539. - ر.ک. زیارت و زیارتنامه، ص 263 و 265 و... [↑](#footnote-ref-539)
540. - ضروری است که رجوع شود به کتاب حاضر، صفحه 205 به بعد، بررسی شبهه‌ی هفتم. [↑](#footnote-ref-540)
541. - الصّحیفة السّجادیّة، دعای سیزدهم. [↑](#footnote-ref-541)
542. - نویسندگان ما غالباً برای فریب عوام کارهای خارق العاده‌ای را که به غیرانبیاء نسبت می‌دهند، «کرامت» می‌نامند ولی شیخ عبّاس در این‌جا «معجزه» ذکر کرده است! [↑](#footnote-ref-542)
543. - وی در صفحه‌ی 322 کتاب **عرض اخبار اصول** معرّفی شده و روایت او در بحارالأنوار، ج97، ص 435 آمده است. [↑](#footnote-ref-543)
544. - رجال کَشّی، چاپ کربلاء، ص 309. [↑](#footnote-ref-544)
545. - برای آشنایی با او رجوع شود به **زیارت و زیارتنامه**، ص 86. [↑](#footnote-ref-545)
546. - برای شناخت او ر.ک. **عرض اخبار اصول**، ص 530. [↑](#footnote-ref-546)
547. - وسائل الشیعه، ج10، (أبواب المَزار وما یُناسبه)، ص 396 ـ او را در **عرض اخبار اصول** ص 314 و863 معرّفی کرده‌ایم و ر.ک. **زیارت و زیارت‌نامه**، ص 65و69. [↑](#footnote-ref-547)
548. - وی در صفحه‌ی 98 **عرض اخبار اصول** معرّفی شده است. [↑](#footnote-ref-548)
549. - به عنوان نمونه ر.ک. کتاب حاضر، ص 55 و 155. [↑](#footnote-ref-549)
550. - وی در **عرض أخبار أصول**، ص 214 معرّفی شده است. [↑](#footnote-ref-550)
551. - ضروری است که مراجعه شود به **زیارت و زیارتنامه**، ص269 و 270. [↑](#footnote-ref-551)
552. - درباره‌ی وکلای آن‌حضرت ر.ک. **عرض اخبار اصول**، ص195 و 196. [↑](#footnote-ref-552)
553. - در مورد ایشان مطالعه‌ی صفحه‌ی 902 تا 915 **عرض اخبار اصول** ضروری است. [↑](#footnote-ref-553)
554. - لازم است بدانیم که شاه عبّاس و اجدادش و اصولاً قزلباشان، شیعه نبودند بلکه بر مذهب سراسر انحراف «اهل حقّ» بوده‌اند! (فَلا تَتَجَاهَلْ) [↑](#footnote-ref-554)
555. - همچنین ر.ک. **زیارت و زیارت‌نامه**، ص 358 تا361. [↑](#footnote-ref-555)
556. - درباره‌ی «وسیله» رجوع کنید به کتاب حاضر، ص219 به بعد. [↑](#footnote-ref-556)
557. - با توجّه به آیه‌ی 123 سوره‌ی شریفه‌ی صافّات معلوم می‌شود که نام آن‌حضرت «الیاس» و «الیاسین» بوده مانند «سینا» و «سینین» که نام یک کوه واحد است یا میکائیل و میکائین یا «اسرائین» و «اسرائیل» که هر دو نام یک فرد است چنان‌که شاعر عرب گفته است:

     يقول أهل الّسوق لمّا جينا هذا وربّ البيت إسرائينا

     و البتّه باید توجّه داشت که وزن آیات در این‌جا و در سوره‌ی «تین» با «یاء» و «نون» می‌باشد، لذا از اسم دوّم استفاده شده است. [↑](#footnote-ref-557)
558. ـ بدان که «مِن» در آیه‌ی فوق «بیانیّه» است نه تبعیضیّه. اوّلاً: بدان سبب که قرآن مشمولین آیه را «رستگار» شمرده که طبعاً دین رستگاری و فلاح همه‌ی مؤمنین را می‌خواهد نه بعضی از ایشان را، درباره‌ی این آیه لازم است بدانیم که **((**کلام خداوند بر این حدّ می‌باشد که گویند: (لِيَکُنْ لِي مِنْكَ صَدِيقٌ = تو باید دوست من باشی) بنابراین امرخدا در اینجا امر عامّ است و بر این معنی گفتار خداوند دلالت می‌کند که: ﴿وَٱلۡعَصۡرِ ١ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ٢ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ٣﴾ [العصر: ١، ٣] «سوگند به عصر، که آدمی در زیان‌کاری است مگر کسانی‌که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حقّ و به مقاومت و پایداری سفارش نمودند». سفارشی‌که در این آیه از آن سخن رفته همان امر به معروف و نهی از منکر است و قول خداوند ـ عَزَّوَجَلّ ـ که فرمود: ﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ٧٩﴾ [المائدة:79-78] «کفار بنی اسرائیل به زبان داود و عیسی بن مریم نفرین شدند، این نفرین به خاطر نافرمانی و تجاوزی بود که روا می‌داشتند. ایشان از هیچ عمل زشتی که کردند یکدیگر را باز نمی‌داشتند، چه کار بدی انجام می‌‌دادند». این آیه نیز بر همان معنی گواه است زیرا که خداوند چیزی از اخبار اُمَم گذشته را برای ما حکایت نکرده مگر آن‌که عبرت گیریم.

     [جلال الدّین سیوطی] اشاره به اعتراضی کرده که قول «**همگانی بودن وظیفه‌ی أمر به معروف**» را ردّ می‌کند. و آن این است که فرمان دهنده به نیکی و باز دارنده از بدی‌ها شرط است که از معروف و منکر آگاه باشد ولی درمیان مردم کسانی هستند که در نادانی به سر برده و احکام خدا را نمی‌شناسند! لیکن این سخن با وظیفه‌ای که هر مسلمانی نسبت به [کسب] علم دارد منطبق نیست و حکم لازمی که سزاوار است خطاب قرآن برآن حمل شود این است که مسلمان نباید از واجبات خود بی‌اطلاع باشد و او مأمور به [کسب] علم و تمییز میان معروف و منکر است، به ویژه که هرگاه «**معروف**» اطلاق گردد، مراد همان اموری است که عقل سالم و طبع سلیم آن را می‌شناسد و «**مُنکَر**» ضدّ آن است یعنی آنچه که عقل و طبع سلیم زشت می‌شمارد و برای شناسایی «معروف و منکر» لازم نیست حاشیه‌ی ابن عابدین را بر [کتاب] «اَلدُّرُّ المختار» یا «فتح القدیر» و «المبسوط» قرائت گردد! تنها رهنمای مسلمانان به سوی «معروف و منکر» ـ به شرط سلامت فطرت ـ کتاب خدا و سنّت رسول اوست که از راه تواتر و به شکل عمل متّصل از صدر اسلام نقل شده و رسیده و هیچ مسلمانی نمی‌تواند از آن بی‌خبر باشد و مسلمان، مسلمان نیست مگر در پرتو شناسایی آن، بنابراین کسانی­که عمومیّت وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را منع و ردّ کرده‌اند، **در حقیقت جایز شمرده‌اند که مسلمان جاهل بماند و میان معروف و منکر تشخیص ندهد! و این چیزی است که شرعاً جایز نمی­باشد)).** (به نقل از کتاب شریف «**شیخ** **محمّد عبده**، **مصلح بزرگ مصر**»، تألیف مصطفی حسینی طباطبائی، انتشارات قلم، ص 112 -113). [↑](#footnote-ref-558)
559. - در مورد در و دربان داشتن خداوند، رجوع شود به **عرض أخبار أصول،** ص 289 و 322. [↑](#footnote-ref-559)
560. - مستدرک الوسائل(چاپ سنگی)، ج1، ص361 و التّاج الجامع للأصول، ج5، ص 109. [↑](#footnote-ref-560)
561. - مسؤول مجلّه در صفحه‌ی دوّم جزوه‌ی مذکور نوشته است: «این روزها در بین جامعه‌ی مسلمانان شیعه‌ی ایران صحبت از دعای ندبه است. حجّت الإسلام موسوی از وعّاظ مشهد در جزوه‌ای که انتشار داده‌اند خواندن دعای ندبه را بی‌مدرک و برخلاف موازین دین اسلام دانسته‌اند، در جراید اسلامی «ندای حقّ» و «مکتب اسلام» به نویسنده‌ی جزوه حمله کرده‌اند و جبهه‌ای در برابرکسانی‌که طرفدار دعای ندبه نیستند تشکیل داده‌اند. عدّه‌ی زیادی از خوانندگان مجلّه از ما خواسته‌اند نظرخود را ابراز داریم و بنویسیم حقّ با کدام طرف است، چون اکثر خوانندگان مجلّه نوشته‌های طرفین را خوانده‌اند از نقل‌قول‌ها و نوشته‌ها صرف نظر می‌کنیم و به عنوان «بحث آزاد» نظر حضرت آیت الله علامه‌ی برقعی که از نظر ادای تکلیف شرعی برای از بین بردن بدعت، به خصوص بدعتی که قرآن را نفی می‌کند، مرقوم فرموده‌اند و به دفتر مجلّه فرستاده‌اند درج می‌نماییم. نظر ما این است آن‌چه حقّ و حقیقت است آشکار می­شود و تردید نمی‌تواند برای همیشه مردم را تحت سیطره‌ی خود نگاه دارد». [↑](#footnote-ref-561)
562. - ادّعای حضور امام در همه جا از دعای ندبه نیز استفاده نمی‌شود بلکه بعضی از جملات دعا مخالف این ادّعاست، چنان‌که خواننده‌ی دعا خطاب به امامی که انتظار ظهورش را دارد می‌گوید: «مَتی تَرانا وَنَراكَ= کی شود که تو ما را ببینی و ما تو را ببینیم». طبق این جمله پس از ظهور است که امام می‌تواند پیروان خود را ببیند نه در حال غیبت. پس چگونه می‌توان گفت او در همه جا حاضر و ناظر است؟! [↑](#footnote-ref-562)
563. - ما در صفحات گذشته‌ی کتاب حاضر درباره‌ی «واسطه» و «وسیله» و..... به قدر کفایت سخن گفته‌ایم، مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-563)
564. - باید توجّه داشت که با «اگر» و «شاید» و «ممکن است» و «احتمال می‌رود» و..... نمی‌توان موضوعی را اثبات کرد. (فَلا تَتَغَافَلْ). [↑](#footnote-ref-564)
565. - در صفحه‌ی 4 جزوه‌ی «بررسی دعای ندبه» چنین آمده است: «..... ابن طاوس این دعا را از امام و رسول نقل نکرده بلکه از بعضی از شیعیان مجهول الحال نقل کرده و عبارت کتاب او این است که می‌نویسد: «ذَكَرَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي قُرَّةَ: نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزَوْفَرِيِّ «دُعَاء النُّدْبَة» وَذَكَرَ أَنَّهُ الدُّعَاءُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ». در این عبارتِ ابن طاوس چند چیز روشن است: اوّل این‌که سیّد معلوم نکرده بعضی آن اصحاب که از او نقل کرده کیست و نام او چیست؟ دوّم این‌که محمّد بن حسین بن سفیان را صاحب کتب رجال مجهول الحال دانسته‌اند. سوّم این‌که محمّد بن حسین بن سفیان در قرن چهارم بوده و زمان ائمّه نبوده تا از امام أخذ کرده باشد و معلوم نیست از کجا و از که این دعا را گرفته است، نه از امام اسمی برده و نه از غیر امام! خود مرحوم شیخ عبّاس در کتاب «هدیة الأحبابِ» خود (ص 106) می‌نویسد: این محمّد بن حسین سفیان دعای ندبه را در کتاب خود آورده است. چهارم این‌که گوید: این دعا برای صاحب الزّمان است= أَنَّهُ الدُّعَاءُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ. خیلی خوب، ولی بیان نکرده به چه مدرک؟ پس معلوم شد که ابن طاوس چنانکه بحار (جلد 22، ص 262) از او نقل کرده مدرک صحیحی نشان نداده به عنوان **تسامح در ادلّه‌ی سُنَن** ممکن است این دعا را آورده باشد و دیگران نیز به او اقتدا کرده و اعتماد نموده‌اند درحالی­که تسامح در ادلّه‌ی سُنَن در این‌جا مورد ندارد و تسامح در سُنَن در جایی است که به سند ضعیفی به معصوم برسد ولی چون از سُنَن و مستحبّات است مسامحه می‌کنند و ضعف آن را نادیده می‌گیرند [مخفی نماند چنان‌که در کتاب حاضر ملاحظه شد اینجانب با این قاعده موافق نیستم] امّا این‌جا اصلاً سند ضعیفی ‌هم برای آن ذکر نشده، پس جای تسامح نیست..... الخ». [↑](#footnote-ref-565)
566. - ما این مطالب را از مجلّه‌ی «کیهان فرهنگی» سال دوّم، فروردین 1364، شماره‌ی اوّل صفحه‌ی 20 و 21 نقل می‌کنیم. [↑](#footnote-ref-566)
567. - چنانکه گفته‌ایم با «احتمال می‌رود» و «شاید» و «ممکن است» و.... موضوعی اثبات نمی‌شود. خصوصاً که متن دعای بسیار معیوب است و قطعاً امام دعای معیوب به أمّت تعلیم نمی‌دهد. [↑](#footnote-ref-567)
568. - برای اطّلاع از کم و کیف دعای افتتاح ضرور است که مراجعه کنید به کتاب حاضر صفحه‌ی 314 به بعد. [↑](#footnote-ref-568)
569. - درباره‌ی «نصوص معتبره‌ی» مربوط به مهدی ضروری است که مراجعه شود به تحریر دوّم **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص 709 تا 728 و ص 745 تا 750 و 901 تا 915 و نیز کتاب نگارنده موسوم به «تحقیق علمی در احادیث مهدی». [↑](#footnote-ref-569)
570. - «وأمّا قَولُهُم «فُلانٌ کَيسانیٌّ» کان يعتقد بأنّ محمّد بن علي بن الحنفيّة هوالإمام الرّابع وأنّه لم يَمُت بل غاب في جبل رضوی وسيخرج ويملأ الأرض قِسطاً وعَدلاً بعد ما مُلِئَت ظلماً وجوراً....... «فلانٌ ناووسیٌّ» کان يعتقد بِأنَّ جعفربن محمد هوالمهديّ وسَيُبعَثُ ويَملأ الارضَ قسطاً وعدلاً..... «فُلان واقفیّ» کان يعتقد بأنّ موسی بن جعفر لم يَمُت بل غاب في جبل رضويّ وسَيَخرُجُ ويملأ الأرض قسطاً وعدلاً. فَقَد کانَتِ القُدَماءُ مِن أصحابنا في عهد الغيبة الصّغری وبعدها، يَعُدّونَ هذه المعتقدات طعناً ولا يَعمَلُونَ بما تَفَرَّدَ أحَدٌ مِن هؤلاءِ الفِرَق مَشياً علی سيرتِهِم المعهودة في أصحاب الضَّعف والمتأخّرون مِنهم يوردون أحاديثهم في أبواب الفقه فإذا کانت موافقة لِرأيهم يسکُتُونَ عن الطَّعنِ فيهم وإذا كانَت مخالفة لِرأيهم يردّون أحاديثهم بالطَّعن فيهم مَشياً عَلَى الخُطَّةِ التي أبدَعَها أبوجعفر الطّوسي في كتابه «تهذيب الأخبار»..... فَإنَّ سياق الإمامة في الأئمة الاثنی عَشَـر بِأعيانِهم وأشخاصهم ـ علی ما نعرفهم اليوم ـ لمَ يکن متحقّقاً من أول الأمر وإنَّما تَحَقّقَ دوراً فَدوراً وعَهداً فَعهداً..... ولِذلِكَ نری الخواصّ منهم کانوا يَفِدون إلی الإمام الحاضر ويَلتَمِسونَ مِنهُ أن يُعَرِّفَهُم الإمام القائِم مِن بَعدِهِ فَلا يُجِيبُهُم إلا عِندَ ضيق المجال والأمن مِنَ الأعداء..... ولذلِكَ قَلَّتِ النّصوصُ وَعَمِيَتِ الأنباءُ عَلَيهِم وَدَخَلَتِ الشّبهاتُ المُظلِمَةُ في صدورهم. كُلّما مَضَی إمامٌ مِن أئمّة العترة الطّاهرة، اختلفت الشّيعة في الإمام القائم مِن بَعدِهِ لايَدرُونَ بِمَن يَأتَمُّونَ وَإلی ماذا يَرجِعُونَ ؟ مَعَ أنَّ فيهم کبار الفُقَهاءِ والمتکلّمينَ وحفّاظ الحديث واُمَناء الدّين ولَو کانَت عندهم وفي مُتَناوَلِهِم هذِهِ النّصوص الکثيرة الّتی نُرَوّاها مِن عَهد الغيبة الصّغری وقبلِه بِقليلٍ لَما آلَ‌ بِهِمُ الأمر إلی هذه التّفرقة الفاضحة والقول بالأهواء الباطلة..... ولَماوَقَعَتِ الحيرة لِأساطين المذهب وأرکان الحديث سنوات عديدة وکانوا في غنی أن يَتَسَرَّعُوا إلی تأليف الکتب لِإثبات الغيبة وکشف الحيرة عَن قُلوب الأمّة بِهذِهِ الکثرة**))** (**معرفة الحديث**، شيخ محمّدباقرالبهبودي، مرکز انتشارات علمي وفرهنگی، ص 90 تا 94 و 109). [↑](#footnote-ref-570)
571. - البتّه پر واضح است که اشاعه‌ی دعاهای جعلی با مضامین نادرست و برخلاف توحید قرآنی، به هیچ وجه جزو «کارهای خوب» محسوب نمی‌شود.(فَلا تتَجَاهَلْ). [↑](#footnote-ref-571)
572. - مخفی نماند که باید بین تبعیّت از عقل سلیم و مکاتب خرافی و متعدّد فلسفی که میان اقوام مختلف دنیا رواج دارد، تفاوت قائل شویم. (فَلا تَتَجَاهَلْ) [↑](#footnote-ref-572)
573. - ر.ک. کتاب حاضر، ص 469. [↑](#footnote-ref-573)
574. - مخفی نماند ما مودّت خویشاوندان مؤمن رسول خدا را لازم می‌دانیم ولی نه به سبب آیه‌ی 23 سوره‌ی شوری بلکه به دلیل آیات و روایات دیگر، چنان‌که خدا فرموده: ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ﴾ [التوبة: ٧١] «مردان و زنان مؤمن دوست و دوستدار یک‌دیگرند». و آیات بسیار دیگر و البتّه اهل بیت و خویشاوندان مؤمن پیغمبر، افراد کامل مؤمنین می‌باشند که مودّت و محبّت ایشان بر هر مسلمانی لازم است ولی این موضوع ارتباطی به بحث ما درباره‌ی سوره‌ی مکیّ شوری ندارد و در موضوع حُبِّ آلِ رسول باید به آیات دیگر مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-574)
575. - اعمّ از این‌که به رسالت برگزیده باشد مانند انبیاء یا به مقام معنوی خاصّ مانند حضرت مریم. [↑](#footnote-ref-575)
576. - ر.ک. کتاب حاضر، ص 442. [↑](#footnote-ref-576)
577. - اگر ادّعا شود که مقصود از (یـس و طه) رسول خدا می‌باشد، باید توجّه داشت که در همین دعا به وضوح گفته: «أَينَ ابْنُ النَّبِيّ المُصْطَفى» «کجاست پسر پیامبر برگزیده» و دیگر نیازی به این جملات پر اِعوِجاج نیست. [↑](#footnote-ref-577)
578. - درباره‌ی افسانه‌ی «رجعت» مطالعه‌ی کتاب مرحوم عبدالوهّاب فرید تنکابنی مفید است که متأسّفانه‌ حکومت زمان ما اجازه‌ی تجدید چاپ آن را نمی‌دهد! [↑](#footnote-ref-578)
579. - ضروری است که **شاهره اتّحاد**، ص 272 به بعد و کتاب حاضر، ص 395 به بعد، مطالعه شود. [↑](#footnote-ref-579)
580. - قول آن‌حضرت را در کتاب حاضر، صفحه‌ی 477 آورده‌ایم. [↑](#footnote-ref-580)
581. - مفاتیح الجنان، زیارت دوّم از زیارات جامعه، ص 545. [↑](#footnote-ref-581)
582. - کتاب حاضر، ص 429. [↑](#footnote-ref-582)
583. - کتاب حاضر، ص 429. [↑](#footnote-ref-583)
584. - داستان راستان، مرتضی مطهّری، ص 77 به نقل از بحار الأنوار. [↑](#footnote-ref-584)
585. - منتهی الآمال، کتابفروشی اسلامیّه، ج1، ص 470 و 473. [↑](#footnote-ref-585)
586. - و نیز در صفحه‌ی 566 مفاتیح درباره‌ی زیارت عبدالعظیم نوشته است: «هرکه زیارت کند قبر او را بهشت بر او واجب شود». [↑](#footnote-ref-586)
587. - به توضیحات صفحه‌ی 36 کتاب حاضر مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-587)
588. - در بعضی از نُسَخ به جای «معتبر» کلمه‌ی «صحیح» نوشته‌اند. [↑](#footnote-ref-588)
589. - منتهی الآمال، کتاب‌فروشی اسلامیّه، (به خطّ حاج میرزا حسن هریسی ارونقی)، ج1، ص445. [↑](#footnote-ref-589)
590. - ر.ک. کتاب حاضر، ص 502 ـ همچنین شیخ عباس یک بار دیگر عدم اعتماد خود بر تألیفات «طُرَیحی» را چنین بیان کرده است: «مؤلف گویدکه ذکر محامل و هودج در غیر خبر مسلم جصاص نیست، و این خبر را گرچه علاّمه‌ی مجلسی نقل فرموده لکن مأخذ نقل آن «منتخب» طُریحی و کتاب «نور العین» است که حال هر دو کتاب بر أهل فنّ حدیث مخفی نیست». (منتهی الآمال، ج1، ص409). [↑](#footnote-ref-590)